مفاتیح الجنان و قرآن

(تحریر دوّم)

با تجدید نظر و إضافات

تألیف:
آیة الله العظمی علاّمه
سیّد أبوالفضل برقعی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مفاتیح الجنان و قرآن

تألیف: سیّد أبوالفضل برقعی

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

سایتهای مفید:

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com
www.sunni-news.net
www.sadaislam.com

فهرست مطالب

بسمه تعالی

تذکّر :

۱ـ مرحوم مؤلّف، این کتاب را «تضادّ مفاتیح الجنان با قرآن» نامیده است أمّا بنا به ملاحظاتی که برخوانندهٔ گرامی پوشیده نیست روی جلد به ذکر «**مفاتیح الجنان و قرآن**» بسنده شد.

۲ـ درکتاب حاضر درکلّیّهٔ مواردی که مرحوم مؤلّف، خواننده را به صفحه‌ای از سایرکتب خود یا کتب مرحوم «قلمداران» (عرض أخبارأصول برقرآن وعقول، سوانح أیّام ، زیارت و زیارتنامه، راه نجات از شرّ غُلاة ، شاهراه اتّحاد) ارجاع داده است ، مقصود وی شمارهٔ صفحات در نسخهٔ أصلیِ آنهاست که با حروف تایپ «آی. بی. ام (نویسه‌ای ونامگانی)» تکثیر و پخش گردیده بود.

ضمناً نسخهٔ حاضر، با نسخهٔ أصلیِ «تضادّ مفاتیح الجنان با قرآن» که با حروف تایپ «آی. بی. ام(نویسه‌ای ونامگانی)» تکثیر و پخش شده بود، مطابقت داده شد و ارجاعات آن که مربوط به همین کتاب باشد، براساس نسخهٔ حاضر، تصحیح و تنظیم گردید. ولی درمورد ارجاع به سایر کتب مذکور در بالا، همچنان باید به نُسَخی که با حروف «آی. بی. ام» می‌باشد ، مراجعه شود.

(ناشر)

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيم

پیشگفتار

سپاس بی‌قیاس و حمد نامحدود خداوند متعال را سزا ست که مرا در أیّام خانه به دوشی و ضعف پیری و بیماریهای ناشی از زندانهای أخیر و فقدان آزادی و نداشتن أمنیّت جانی که از بیم هجوم خرافیّون و عمّال آخوندها نمی‌توانم در خانهٔ خویش ساکن باشم و حتّی در منزل خود اجازهٔ إقامهٔ نماز جمعه و برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای دوستان و آشنایان را ندارم، به من امکان اصلاح و تهذیب برخی از تألیفات گذشتهٔ خود را عطا فرمود. در این روزهای واپسین عمر که کار چندانی از من ساخته نیست و به کتب مورد نیاز دسترسی ندارم، تجدید نظر و اصلاح کتابی را آغاز می‌کنم که دربارهٔ «**مفاتیح الجنان**» تألیف کرده بودم و به تعدادی محدود میان دوستان و برادران ایمانی توزیع شده بود.

بیش از پرداختن به مطالب کتاب مذکور و معرّفی مؤلّف آن، لازم است یاد آور شوم که خدا هدایت بشر را منحصر به هدایت قرآن نموده و کتابش را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده و فرموده: **قُلۡ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلۡهُدَىٰ** [سورة البقرة: ۱۲۰ و الأنعام:۷۱] «(ای پیامبر) بگو که [فقط] هدایت خدای تعالی، هدایت است» و نیز فرموده: **ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ** [سورة البقره:۲] «این کتابی است که تردیدی در آن نیست و متقیان را [مایهٔ] هدایت است» یعنی أهل انصاف و تحقیق اگر جویای حق و هدایت اند باید خواستهٔ خود را در قرآن بجویند و نیز فرموده : **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ** [سورة یونس:۵۷] «ای مردم، همانا شما را از سوی پرودگارتان اندرزی آمد که شفای [بیماریهایی] است که در سینه‌هاست و برای مؤمنین هدایت و رحمت است».

خدا بارها کتابش را **هُدًى لِلنَّاس** [سورة البقرة:١٨٥] «مایهٔ هدایت مردم» خوانده است پس بر فرد فرد مسلمین واجب است که هرچه به عنوان دین و شریعت - از جمله أحادیث و أدعیه و زیارات ـ به ایشان ارائه می‌شود به قرآن کریم عرضه بدارند و اگر با کتاب خدا و هدایت إلهی سازگار نبود ترک نموده و در واقع با کتاب إلهی جنگ و مبارزه ننمایند.

دین اسلام که دینی إلهی است و خدا آن را برای بندگان خود تا قیامت مقرّر داشته، برای آن میزانی قرار داده تا هر کس نتواند هرچه خواست در این دین وارد یا از آن کم کند. خدا خود کتابش را «**میزان**» قرار داده و فرموده: **ٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ وَٱلۡمِيزَانَ** [سورة الشوری: ١٧] «خدا ست آن که کتاب و میزان را به حقّ و درستی فرو فرستاد» و فرموده:**لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ** [سورة الحدید:٢٥] «هر آینه فرستادگان خویش را با دلائل روشن گسیل داشتیم و با ایشان کتاب و میزان را نیز فرو فرستادیم». از این رو وظیفه و تکلیف مسلمین آن است که همهٔ امور دین خود را با قرآن بسنجند و آیین خدایی خویش را از کم و زیاد و تغییر و انحراف و ورود مطالب ضدّ دین حفظ نمایند.

ولی هزاران افسوس که مسلمین کوتاهی کرده و عقل خود را کنار نهاده و هرچه به نام دین به دستشان رسیده و پسندیده‌اند، پذیرفته‌اند و با این میزان إلهی نسنجیده‌اند. جای تعجّب است با اینکه خدای تعالی قرآن را برای مسلمین «**میزان**» قرار داده تا مطالب دینی را با آن بسنجند و حقّ و باطل را از یکدیگر جدا سازند و دین او را آلوده ننمایند و همچنین رسول خدا(ص) و سایر بزرگان دین سفارش بسیار کرده‌اند که هر خبری از ما رسید فوری قبول نکنید و با کتاب الهی بسنجید، اگر موافق قرآن بود بپذیرید وگرنه نپذیرید، چگونه مسلمین کتاب خدا را رها کرده و به انحراف افتاده‌اند و به انواع خرافات و موهومات مبتلا شده‌اند؟!!

رسول خدا (ص) فرموده: «فَما وافَقَ کتابَ اللهِ فَخذُوهُ و ما خالَفَ کتابَ الله فدَعُوه» «آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه مخالف کتاب خداست، رها کنید»[۱].

و از حضرات صادِقَین ـ عَلَیهِمَاالسَّلام ـ منقول است که فرموده‌اند: «لا تُصَدِّق عَلَینا إلا ما وافَقَ کتابَ اللهِ و سُنَّةَ نَبِیِّهِ» «از قول ما [چیزی را] باور مکن مگر آنکه موافق کتاب خدا و سنّت پیامبرش باشد»[۲]. ما در کتاب «**عرض اخبار أصول بر قرآن و عقول**» به اندازهٔ کافی درباره **میزان** بودن قرآن و سفارش بزرگان دین به لزوم سنجیدن روایات با کتاب خدا، سخن گفته‌ایم[۳]. (مراجعه شود)

البتّه هرکس بخواهد بدعتی در دین بگذارد و یا دورغی را به اسلام نسبت دهد، دروغ خود را به پیامبر و بزرگان دین و یا راویان خوشنام می‌بندد، تا دیگران بپذیرند. پس صرف عادل و راستگو بودن راوی کافی نیست بلکه باید هر روایتی را با قرآن کریم سنجید، چه بسا أحادیث باطله که رُوات آنها مردم ساده و عادلی بوده‌اند ولی جاعل حدیث آنها را فریب داده و به دست ایشان دروغهای خود را انتشار داده! خصوصاً که در قرن دوم و سوم هجری حوزهٔ علمیّه و یا دانشگاهی درمیان مسلمین وجود نداشته که أحادیث و أخبار دینی درآنجا به دقّت بررسی شود، هرکه هر چه خواست جعل کرده و به دست مردم عابد و زاهدِ زود باور منتشر ساخته و باعث گمراهی مسلمین شده است. گرچه خوشبختانه بسیاری از خرافات و

---

[۱]- وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۷۸ حدیث ۱۰.

[۲]- وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۸۹ حدیث ۴۷ .

[۳]- رجوع کنید به مقدّمهٔ کتاب مذکور، خصوصاً صفحهٔ ۱۵ و ۱۶ و صفحه ۲۳۲ به بعد.

تذکر مهمّ: از خوانندهٔ محترم تقاضا دارم قبل از مطالعهٔ این کتاب، مقدّمهٔ تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» و مطالب صفحهٔ ۸۶۰ به بعدکتاب مذکور را مطالعه نماید سپس این کتاب را به دست گیرد زیرا اطلاع از مطالب مذکور برای استفادهٔ بهتر و بیشتر از کتاب حاضر بسیار مفید است. ما در این کتاب در بسیاری از موارد، خوانندگان را به کتاب نامبرده و یا کتاب «**زیارت و زیاتنامه**» ارجاع می‌دهیم.

مطالب خلاف روح دین، توسط غُلاة و منحرفین و أفراد مشهور به کذب و جعل، اشاعه یافته که نامشان درکتب رجال مضبوط است.

در روزگار ما فردی کم اطّلاع بر کتاب «**مفاتیح الجنان**» دیباچه وتقریظ نوشته بدین مضمون که میزان شناسایی مرد را در اخبار أهل بیت بر صدق حدیث و ادای امانت منوط و مربوط فرموده‌اند و مهمترین معیار همانا صدق لهجه و سماع از ثقه مقرّر شده!

باید گفت: چه بسیار مردمان صادق و زاهد و عابد که عقائد و افکارشان موافق کتاب خدا نیست! البتّه صدق و راستی یکی از صفات متّقین است ولی ممکن است فرد راستگو اشتباه کند و یا ناقل کاذبی را صادق پندارد. چه بسیار مطالب باطل که از همین راویان موثوق نقل شده و مردم را به انحراف و حتّی شرک مبتلا کرده است !

پس محدّثین کم بصیرت و مقلّدین ایشان که تمام همّشان مصروف صحّت سند و ثقه بودن راویان است و به متن روایات توجّه جدّی نداشته و در آنها تفکّر و تعمّق نمی‌کنند، سخت در اشتباه‌اند. بنابراین تمجیدی که از کتاب «**مفاتیح الجنان**» در دیباچه آمده است، صحیح نیست و بایسته است که دانشمندان بصیر به عقاید قرآنی، در مطالب کتاب «**مفاتیح الجنان**» نظر کرده و حقّ را از باطل و صواب را از نا صواب جدا سازند. متأسّفانه تا کنون هیچ کس به این کار اقدام و برای مردم خیر خواهی و ایشان را راهنمایی ننموده است. ما برای رضای پروردگار و خدمت به خلق خدا، مختصری در این مورد به برادران دینی تقدیم می‌داریم و أجر خویش را از حقّ متعال می‌خواهیم. امید است که خداوند بزرگ به رغم مخالفت دکانداران مذهبی و خرافه فروشان، امکان انتشار این کتاب را درمیان مردم، فراهم سازد و **ماذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ**.

خادم الشّریعة المطهرة : سیّد ابوالفضل ابن الرّضا (برقعی)

مقدّمه
تأمّلی دربارهٔ قاعدهٔ «تَسامُح در أدلّهٔ سُنَن»

قبل از پرداختن به کتاب «مفاتیح الجنان» لازم است بدانیم یکی از عللی که سبب شده أخبار مجعول نا معقول مخالف روح اسلام و انواع خرافات و موهومات در میان مسلمین رواج یابد قاعده‌ای نابخردانه است به نام «**تسامح در أدلّهٔ سُنَن**» با اینکه دربارهٔ قاعدهٔ مذکور مطالبی در «**عرض أخبار أصول...**» آمده است[1]، أمّا هنگام مطالعهٔ مجدّد کتاب حاضر، ضرور دیدم که در اینجا نیز مختصری دربارهٔ این مسأله به عرض برسانم:

بدان که احادیث «**مَن بَلَغَهُ شَیءٌ مِنَ الثَّواب**....الخ» که به اختصار مشهور است به أحادیث «**مَن بَلَغَهُ**» و مسند و متّکای قاعدهٔ مضرّهٔ «تسامح در أدلّهٔ سُنَن» محسوب می‌شود، در کتب حدیث از قبیل «محاسن برقی» و «کافی کلینی» و «ثواب الأعمال صدوق» نقل شده و برخی از رُوات آن عبارت اند از: «**علی بن ابراهیم**[2]» .... قائل به تحریف قرآن و «**محمد ابن سنان**[3]» کذّاب و «**علی بن الحکم**» تفرقه انداز و دشمن قرآن و راوی قرآنِ دارای هفده هزار آیهٔ[4]!! و «**عمران الزّعفرانی**» و «**محمّد بن مروان**» مجهول الحال !

در اینجا یکی از روایات مذکور را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: «من بلغه شئٌ من الثّواب علی شئ من الخیر فعملهُ، کان له أجرُ ذلك و إن کان رسول الله(ص) لم یَقُلهُ» «هر که را بر کار خیری، خبر [ترتّب] ثواب رسد و او آن کار را به جای آرد، أجر آن را خواهد داشت گرچه رسول خدا(ص) آن [حدیث] را نگفته باشد..!»[5].

---

[1]- رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحهٔ ۵۳ به بعد.

[2]- برای آشنایی با وی رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص۵۴ و ۸۴ و ۱۳۲.

[3]- وی در «عرض اخبار اصول» صفحهٔ ۲۷۰ معرّفی شده است.

[4]- برای شناخت او رجوع کنید به «عرض أخبار أصول...» ص ۲۴۵ و ۵۹۳ و ۶۸۲ - وی فقط روایت قرآن دارای هفده هزار آیه را نقل نکرده بلکه روایات دیگری نیز دارد که دالّ بر تحریف قرآنانـد!! رجوع کنید به بحار الانوار ج۸۹، ص۴۸، حدیث۷ و ص۵۰، حدیث ۱۳ و ص۵۹، حدیث ۴۱.

[5]- بحار النوار ج۲، (کتاب العلوم، باب ۳۰) ص ۲۵۶، حدیث ۱، به نقل از «ثواب الاعمال» شیخ صدوق.

شیخ بهایی گفته است: در أمور مستحبّ عمل به أحادیث ضعاف حتّی اگر بسیار ضعیف باشند و ضعف سند شان جبران نشده باشد [درمیان ما شیعیان] شیوع و رواج دارد[1]. مجلسی نیز گوید به سبب این أخبار است که می‌بینی أصحاب ما شیعیان در بسیاری از موارد در سنن و آداب و یا برای إثبات کراهت و استحباب، به أخبار مجهول و ضعیف، استدلال و استناد می‌کنند. وی راست می‌گوید و چنانکه تصریح کرده مأخذ و مستند بسیاری از مستحبّاب و مکروهات که علمای ما بدانها قائل شده و طبق آنها فتوی داده و بدین ترتیب آنها را جزو دین خدا شمرده‌اند و مردم را بدانها تشویق کرده یا از آنها بر حذر داشته‌اند أحادیث ضعافی است که رُوات آنها نا موثوق و فاسق و فاسد العقیده و کذّاب و جعّال و أحمق یا مجهول بوده‌اند و چه بسیار از اینگونه أخبار نامعقول و خرافی و ضدّ علم که توسّط علما یا عالم نمایان درمیان مردم ترویج گردیده است!

مخفی نماند که اگر بدون تعصّب و جانبداری کورکورانه در آثار علمای ما تحقیق و تفحّص شود، معلوم می‌شود که أقوال ایشان در برخی از واجبات و محرّمات نیز متّکی به أخبار ضعاف است، با اینکه علما اتّفاق و إجماع دارند که در حکم به وجوب یا به حرمت، جُز به دلائل مفید علم نمی‌توان اتّکاء کرد و حتّی أخبار آحاد غیر محفوف به قرائن قطعیّه را، به هیچ وجه مفید علم و موجب عمل نمی دانند تا چه رسد به أخبار ضعاف !!

البته حارِسُ البدع و مروّج الخرافات «محمّد باقر مجلسی»، شاید به منظور تقویت مذکور، مدّعی شده که این أخبار را فریقین نقل کرده‌اند أمِا قول او صحیح نیست. خود وی نیز نام کتابی از أهل سنّت را که ناقل چنین حدیثی باشد، ذکر نکرده است. شیخ بهایی در «وجیزه» فرموده: «و هِيَ ممّا تَفَرَّدنا بروایتهِ» این حدیث [از أحادیثی است] که فقط ما شیعیان نقل کرده‌ایم [2]. (فتأمّل)

---

[1]- قد شاع العمل بالضّعاف فی السّنن و إن اشتدّ ضعفُها و لم تجبر (کتاب الدّرایة من مؤلفات شیخنا البهائی، معروف به «وجیزه»، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحهٔ چهارم.)

[2]- وجیزهٔ شیخ بهائی، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحهٔ چهارم .

مجلسی که میل شدید به خرافات دارد و غیراو، برای دفاع از أحادیث «**من بَلَغَهُ**» و قاعدهٔ «تسامح در أدلّهٔ سنن» شبه دلیلی آورده‌اند که واضح البطلان است. أمّا صرفاً به منظور اطلاع برادران ایمانی از ضعف کلام مجلسی و موافقانش، مطالبی را اجمالاً به عرض می‌رسانیم:

أولاً: رسول خدا(ص) و أئمه فرموده‌اند هر حدیثی باید مؤیَّد به کتاب خدا باشد در حالیکه أحادیث «مَن بَلَغَهُ» مؤیدی از قرآن و سنّت قطعیّه، ندارد و حتّی اگر فرض کنیم که یکی از طرق احادیث مذکور «صحیح» است می‌گوییم اعتبار سند حدیث هنگامی ملحوظ و مقبول است که محتوای حدیث با قرآن نا سازگار نباشد درحالیکه اتّکاء به أخبار ضعیف و أقوالی که مفید علم نیست و حدّ اکثر موجد «ظنّ» است مورد تأیید قرآن کریم نبوده و کتاب خدا در بسیاری از موارد از اتّکاء به «ظنّ» انتقاد نموده است. از جمله در سورهٔ بقره (آیهٔ ۷۸) و یونس (آیهٔ ۳۶) و جاثیه (آیهٔ ۲۴) و نجم (آیهٔ ۲۳). قرآن بارها فرموده: **إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔا** [سورة النّجم:۲۸] «همانا گمان و پندار به هیچ روی [کسی را] از حقّ [و علم] بی‌نیاز نسازد» و نیز فرموده: **وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ** [سورة الاسراء:۳٦] «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» و نیز فرموده: **نَبِّـُٔونِي بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ** [سورة الانعام:۱٤۳] «مرا از روی علم و آگاهی خبر دهید اگر از راستگویان‌اید» و فرموده: **هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ** [سورة الانعام:۱٤۸]«آیا شما را دانشی است که برای ما آن را بیرون آورید شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را» و نیز فرموده: **وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ** [سورة النّحل:۱۱٦] «و آنچه را که زبانتان به دروغ می‌پردازد مگویید که این حلال است و آن حرام است تا [در نتیجه] بر خدا افتراء بندید همانا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی شوند» و نیز فرموده:

أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [سورة يونس:٦٨] «آیا بر خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید؟».

ثانیاً: أخبار «**مَن بَلَغَهُ**» با آیهٔ «نبأ» معارض است که فرموده: **إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌۢ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوٓاْ** [سورة الحجرات:٦] «اگر فاسقی شما را خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید (تا صحّتش بر شما معلوم شود)» . بنابراین آیه، قول فاسق قبل از تحقیق و حصول علم، قابل قبول نیست، پس چگونه أخبار منقول از ضعفا و افراد کذّاب و فاسق و فاسد العقیده را که دلیلی بر صحتشان در دست نیست، قبول کنیم؟

می‌گویند که ما در حکم به استحباب یا کراهت به روایات ضعاف و یا قول راوی نا موثوق و فاسق استناد نمی‌کنیم بلکه با استناد به أخبار «**مَن بَلَغَهُ**» که **لا** أقلّ یکی از طرق آن صحیح است، به روایات عمل می‌کنیم. أما خودشان می‌دانند که هیچ یک از طرق روایات«**مَن بَلَغَهُ**» «صحیح» نیست بلکه همگی ضعیف اند و فقط یکی از طرق آن را «حسن» شمرده‌اند. بنابراین أخبار « **مَن بَلَغَهُ** » که فاقد مؤیّدی از کتاب و سنّت بوده وبه لحاظ سند نیز وضع مستحکمی ندارد، قابل اتکاء و استناد نیست و پذیرش أخبار « مَن بَلَغَهُ » در حکم قبول فاسق قبل از تبیّن است! (فتأمّل)

ثالثاً: استحباب یا کراهت از احکام خمسه و مانند وجوب و حرمت از أحکام شرعیّه و بخشی از شریعت است و أحکام مذکور بدین لحاظ فرقی باهم ندارند. به چه دلیل در حکم به وجوب و حرمت به أخبار غیر صحیح و نا معتبر استناد نمی‌کنید أمّا در استحباب و کراهت بدانها استناد می‌کنید؟!

شیخ «**یوسف بحرانی**» که از علمای أخبار است در «**الحدائق النّاضره**» در «کتاب الحجّ» پذیرفته که استحباب و کراهت مانند وجوب و حرمت، دو حکم از أحکام شرع‌اند که جُز با دلیل واضح و صریح اثبات نمی‌شود ولی می‌گوید فقهایی از قبیل «محمّد موسوی عاملی» صاحب «مدارك الأحكام» چون احتیاطاً نمی‌خواسته‌اند أخبار ضعیفه را بالکلّ ردّ و طرد کنند

لذا آنها را حمل بر استحباب یا حمل بر کراهت کرده‌اند. «بحرانی» اعتراف کرده که این کار خطای محض است (= هو غلطٌ محض)[1].

ما در جواب کسانیکه به أخبار ضعیف ترتیب اثر داده‌اند می‌گویم نکتهٔ مهمّی که نباید از آن غفلت شود این است که اگر فقیه در استنباط أحکام احتیاط می‌کند تا مبادا حکمی از شرع باشد و او آن را از شریعت نشمارد و به همین انگیزه، أخبار ضعیف را بالکلّ طرد و ردّ نمی‌کند، به همان اندازه باید احتیاط کند تا مبادا حکمی از شرع نباشد و او با اعتنا به أخبار ضعیف، آن را از شریعت قلمداد کند! (فتأمّل). به عبارت دیگر عمل به قاعدهٔ «تسامح در أدلّهٔ سنن» نه تنها موافق احتیاط نیست بلکه خلاف آن است. در واقع احتیاط آن است که به مفاد آیهٔ «عدم حجّیّت ظنّ» [سورة نجم:۲۸] و «نهی از تبعیّت بدون علم»[سورة الاسراء:۳٦] و آیه «نبأ»[سورة حجرات:٦] عمل شود.

رابعاً : به نقل شیعه و سنی رسول خدا(ص) فرموده: «**فَمَن كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّءِ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ**» «هر که عامدانه بر من دروغ بندد باید [بداند که در آخرت] جایگایش را در آتش دوزخ بگیرد[2]». حدیث «**مَن بَلَغَهُ**» سبب می‌شود که أحادیث افراد کذّاب و فاسق یا مجهول، مورد اعتنا و عمل قرار گیرند و قطعاً شرع أنور به این کار راضی نیست.

در نتیجهٔ إعمال قاعدهٔ «**تسامح در أدلّهٔ سنن**» انواع خرافات و موهومات و عقاید أحمقانه و ضدّ عقل و علم که موجب وهن اسلام عزیز و ضعف و عقب ماندگی مسلمین و ایجاد تفرقه و اختلاف میان آنهاست، رواج و إشاعه یافته و همین عوارض سوء بهترین دلیل بر بطلان قاعدهٔ مذکور است، **فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ** .

---

[1]- متأسّفانه خودش وسایرین، بارها این خطای محض را در کتب فقهی خویش مرتکب شده‌اند! ـ این روزها کتاب «الحدائق الناضره» در دسترسم نیست تا شمارهٔ جلد و شمارهٔ صفحه را ذکر کنم. مطلب بالا را از دفترچهٔ یادداشت خود ذکر کرده‌ام.

[2]- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱۰ و بحار الأنوار، ج۲، ص۱۱۷ و صحیح مسلم ج۱، ص۱۰ و سنن ابن ماجه ج۱، ص۱۴.

یکی از مشکلات بزرگ مسلمین مسألۀ خرافات و موهومات است و متأسّفانه کمتر دیده شده که آخوندها و معمّمین با بدعتها و خرافات که مورد علاقۀ مردم عوام است، مبارزه کنند و برای آگاه ساختن عوام سعی بلیغ نمایند حتّی اگر کسی برای آگاه ساختن مردم قیام کند او را می‌کوبند و عوام را به او بدبین می‌سازند. در طول قرون و اعصار گذشته مردم بسیار ظاهربین بار آمده‌اند و از حقائق شرع و مسألۀ توحید چنانکه باید اطّلاعی ندارند و با قرآن مأنوس نیستند. کتمان حقائق دین توسّط علما و سکوت ایشان در برابر خرافات نیز موجب رواج و استحکام آنها شده است. همه می‌دانیم که: «سخنان بی‌مأخذ و جعلیّات بی‌مستند چه لطمۀ بزرگی بر عالم دیانت وارد آورَد و چه صدمۀ سخت بر ارکان ملیّت اسلامیّت می‌زند و چه دستاویزها برای دشمنان دین اسلام فراهم می‌نماید[1]».

خطر بزرگ خرافات آن است که مردم فکور و بافرهنگ را نسبت به اسلام بدبین می‌سازد و آنها این أباطیل را به حساب دین خدا می‌گذارند و نمی دانند که اسلام خود بزرگترین دشمن خرافات و موهومات است و یکی از أهداف اصلی دین، نجات بندگان خدا از غلّ و زنجیر آداب و آیینهای خرافی و آزاد کردن ایشان از چنگال موهومات است. چنانکه فرموده: ﴿يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ﴾ [سورة الآعراف:۱۵۷] «(پیامبر) ایشان را به نیکی فرمان داده و از بدی باز می‌دارد، چیزهای پاک و نیکو را بر آنان حلال و چیزهای بد و پلید را بر آنان حرام می‌سازد و بارگران (أعمال نا موجّه) و بند و زنجیرهایی را که بر آنان بوده، بر می‌دارد».

از جملۀ أمور خرافی که مضارّ اجتماعی نیز دارد، اعتقاد به امامزادگانی است که مانند قارج در سراسر کشور ما روییده‌اند و اعتقادات مردم را آلوده‌اند و پول و وقت مردم بیهوده صرف زیارت مزار آنها می‌شود و برای ترمیم و تعمیر مقابر آنها مبالغ هنگفت خرج می‌کنند

[1]- مفاتیح الجنان، دیباچه، ص ۲ .

و عدّه‌ای مفتخوار پیرامون آنها به ارتزاق مشغول‌اند و متأسّفانه از علما نیز صدایی شنیده نمی‌شود. «عبدالله مستوفی» نوشته است: «در بعضی از دهات امامزاده‌هایی است که پاره‌ای از آنها به وسیلهٔ خواب دیدن بعضی از مقدّسین دهاتی که مثلاً در فلان نقطه یکی از اولادهای امام مدفون است و کاوش در محلّ و احیاناً یافت شدن پاره‌ای چیزها که دلالت بر دفن مرده‌ای در آن محل می‌کرده است، ایجاد شده است که اصل و مبنای معقولی ندارند. در این ضمن بعضی شیّادها هم پیدا می‌شوند که به فکر استفاده از متولّی شدن در امامزاده باهم تبانی می‌کنند و از همین خوابها که راستش هم حجّت نیست، به دروغ می‌بینند و با این دروغ دو آتشه مردم سادهٔ دهات را فریب می‌دهند و امام‌زاده‌ای دروغین برای آنها می‌سازند و از قبّه و بارگاه امامزادهٔ جعلی که به خرج اهالی ساده برپا شده و نذر و نیازی که برای امام‌زاده می‌آورند استفاده می‌کنند! اتفاق افتاده است که بین دو نفری که امام‌زادهٔ جعلی را سرهم کرده‌اند در موضوعی نزاع واقع شده و یکی از آنها برای اثبات حقّانیّت خود در حضور جماعت به همین امام‌زاده قسم خورده و رفیقش از فرط عصبی بودن گفته است : کدام امام‌زاده؟ همین امام‌زاده‌ای که باهم ساخته‌ایم؟!»[1]

از جملهٔ خرافاتی که درمیان عوام مسلمین حتّی در تعدادی از عالم نمایان رواج دارد و نتیجهٔ سکوت علماست، اعتقاد به کرامات و معجزات از جانب قبور أئمّه یا أعقاب آنها و یا سایر بزرگان دین است. در حالیکه چنین اعتقاداتی مخالف أصل «توحید» و عقاید اصیل اسلامی و قرآنی است. در عصر قاجاریّه مردم ترکستان «عقیده داشتند به واسطهٔ قبور و مزارهای اولیاءالله که در آن ممالك واقع شده، صاحبان همان مزارها، یگانه مدافع وطن آنها هستند، چون که این اولیاءالله در زمان حیاتشان صاحب کرامت بودند و أعمال خارق العاده از آنها به ظهور می‌رسید و یقین داشتند از برکت قبور این مردان خدا، کفّار نزدیك سرحدّات آنها نتوانندآمد. أمّا روسهای کافر بدون اینکه کسی از آنها جلوگیری کند آمدند و خیلی هم نزدیك شدند ولی این اولیاءالله از خود معجزه نشان ندادند! .... [سکنهٔ شهر موسوم به

---

[1]– شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، تألیف عبدالله مستوفی، ج۳، ص۵۷۴.

«حضرت ترکستان» از توابع «خوقند» معتقد بودند که] این شهر به واسطۀ مزار شریف «سلطان خواجه أحمد» از هر نوع تعرّض کفّار در أمان است ولی چندان طول نکشید که در مقابل گلوله ریزی توپهای نظامیان روس، شهر مزبور تسلیم شد!»[۱]

در کتاب «امیر کبیر و ایران» به نقل از کتاب «تاریخ و جفرافیای تبریز» آمده است : «...... آنچه مربوط به مطالب ما در اینجاست اینکه علمای معتبر تبریز از أمیر [کبیر] حمایت می‌کردند تا اینکه بقعۀ »صاحب الأمر» در میدان «صاحب الزّمان» تبریز معجزه فرمود (سنۀ ۱۲۶۵)! قصّابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو، بندگسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصّاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد[۲]. گاو از آنجا یکسره به خانۀ میرزا حسن متولّی بگریخت. لابدّ به حیوان زبان بسته الهامی رسید بود!! پس گفتند: حضرت صاحب الأمر(ع) معجزی کرد ... همۀ دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که «تبریز» شهر صاحب الأمر شد و از مالیات و حکم حُکّام معاف است!! پس از این، حکم با بزرگ مقام است.... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان بربام بودند و کوس همی زدند!

نادر میرزا که ناظر این صحنۀ نمایش بود، می‌نویسد: آن گاو را «میر فتّاح» برده بود جُلّی از بافتۀ کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سُمّ آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعۀ (= سرگین) آن حیوان به تبرّک همی ربودند!! بزرگان بدانجای چراغدانها و پرده‌ها به نذر همی بردند تا به جایی‌که **سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند**. آنجا خُدّام و فرّاشها بگماشته، مردم نواحی، فوج فوج با چاوشی به زیارت همی‌آمدند! همه روزه معجزۀ دیگر همی‌گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گُنگ به زبان آمد و فلان لنگ پای گرفت! برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی‌دادند. تا یک ماه کس را قوّت نبود سخنی در این کند. از

[۱]- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تالیف محمود محمود، انتشارات اقبال، ج۳ ص۸۴۶

[۲]- نگارنده گوید که به احتمال قوی، وی همانجا سکته کرده است، زیرا قصّابها چربی زیاد می‌خورده‌اند.

قضای ایزدی گاو بمرد. أمّا مردم دست برادر نبودند و حکمران کجا یارای دم زدن داشت... الخ[۱]»

معیّر الممالک نوشته است: «یکی از خدمهٔ اندرون مرتکب خلافی شد و از آنجا که دانست مورد خشم و باز خواست خانم خود قرار خواهدگرفت شبانگاه قرار نمود و در حضرت عبدالعظیم متحصّن شد. چون این خبر به گوش شاه رسید سخت به رقّت آمد.... آنگاه برای آنکه أهل اندرون ملجأ و مأمن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهان به یکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهنسال گُشن شاخ در کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون امام زاده‌ای به نام «**عبّاسعلی**» مدفون است! همینکه این آواز در اندرون پیچید أهل حرم شادیها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود! شاه به نصب نرده أمر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کردند! از آن پس درخت مزبور به چنار عبّاسعلی معروف شد. **زیارتنامهٔ مخصوصی به تنهٔ آن آویختند** و اطرافش شمعدانهای نقره کوبیده هر شب شمعها در آن افروختند! رفته رفته چنار مزبور أهمّیتی بسزا یافت و بست محکمی شد. أهل اندرون نذور خود را از قبیل حلوا و غیره درپای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیلها می‌بستند. بدین طریق برای نیازمندان حرم، نقطهٔ توجّه و مأمن نزدیکی به وجود آمد[۲]».

در زمان ما نیز پس از در گذشت آیة الله سید کاظم شریعتمداری، طرفدارانش مخفیانه اعلامیه ای منتشر کرده و برای او زیارتنامه ای ساختند! همچنین پس از در گذشت رقیبش که قدرت را به دست داشت از بیت المال این مردم نیازمند، حرمی با گنبد و دو منارهٔ بلند ساخته و زیارتنامه‌ای نیز تهیّه کرده‌اند! و دستگاه و دکّان دیگری به دکانهای قبلی افزوده شده است!

---

[۱]- امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیّت، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

[۲]- یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدّینشاه، دوستعلی معیّر الممالک، کتابفروشی علمی، فصل «افسانهٔ چنار عبّاسعلی»

معرّفی شیخ عبّاس قمّی و کتابش

اینکه بپردازیم به کتاب «**مفاتیح الجنان**» و معرّفی مؤلّف آن:

بدان که مرحوم **حاج شیخ عبّاس قمّی** عالمی بود متتبّع و بسیار زاهد و مقدّس ولی ساده و زود باور که به نظر ما با کتاب خدا أنس وافی نداشت و قوّهٔ اجتهاد نیز دارا نبود و برخلاف أوامر قرآن که با تأکید فراوان مردم را به تفکّر و تعقّل دعوت فرموده، در استفاده از نعمت عقل کاهل بود!

وی در مقدّمهٔ کتابش نوشته است: «بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند که کتاب **مِفتاح الجنان** را که متداول شده بین مردم مطالعه نمایم و آنچه از أدعیهٔ آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظرم نرسیده ذکر ننمایم.... پس أحقر خواهش ایشان را اجابت نموده و این کتاب را به همان ترتیب جمع آورده و نامیدم آن را به **مَفاتیح الجنان** ... الخ[1]» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث» نوشته است: «.... شیخ ما[2] در کتاب «لؤلؤ مرجان» فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرمودهٔ امام(ع) چنان شایع و متعارف شده که البتّه چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منوّر أبی عبدالله الحسین(ع) و محضر ملائکهٔ مقرّبین و مطاف انبیاء و مرسلین(ع) به آوازبلند خوانده می‌شود وأحدی بر ایشان ایراد نمی‌کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی‌نماید و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارت و أدعیهٔ أحمقان از عوام جمع می‌کنند و گاهی اسمی برای آن

---

[1]- مفاتیح الجنان، مقدّمهٔ مولّف، ص ۱۲ – همچنین در خاتمهٔ «دعاهای روزهای ماه رمضان» (ص ۲۴۵) نیز اشاره کرده که چون روایتی را معتبر نمی‌دانسته متعرّض ذکر آن نشده است. لابدّ آنچه را که ذکر کرده معتبر می‌دانسته، أمّا با مطالعهٔ کتاب حاضر اثبات می‌شود که علی رغم تعریف و تمجیدهایی که از او شده وی روایت معتبر را از غیر معتبر تمییز نمی داد! در این کتاب خواهیم دید که روایات دارای سندی که ذکر کرده غالباً معتبر نیست تا چه رسد به أخبار بی‌سند.

[2]- مقصود او «حاج میرزا حسین نوری» است .

می‌گذارند، جمع شده و به چاپ رسیده، و منتشر گشته و از مجموعۀ این أحمق به مجموعۀ آن أحمق نقل گردیده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده! روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغهای قبیحه را برای شهداء می‌خواند، دست برکتفش گذاشتم، ملتفت من شد گفتم: از أهل علم قبیح نیست چنین أکاذیب در چنین محضری؟ گفت: مگر مروی نیست؟گفتم: نه، گفت: در کتابی دیدم، گفتم: درکدام کتاب؟ گفت: **مِفتاح الجنان**، ساکت شدم، چه کسی که در بی اطّلاعی کارش به اینجا رسد که جمعکردۀ بعضی عوام را کتاب شمرَد و مستند قرار دهد، قابل سخن گفتن نیست!.... به حال خود گذاشتن عوام در أمثال این أمور جزئیّه و بدعتهای مختصره مثل غُسل أویس قرن و آش «ابوالدّرداء» تابع و مخلص حقیقی معاویه و روزۀ صمت که در روز سخن نگویند و غیرآن **که أحدی در مقام نهی بر نیامده** سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می‌شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می‌روند (انتهی کلامه رفع مقامه) این فقیر گوید خوب تأمّل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطّلع است بر مذاق شرع مقدّس، چگونه این مطلب همّی عظیم و عقده‌ای بزرگ در دل او گردیده چون می‌داند مفاسد این کار را، برخلاف آنان که از علوم اهل بیت(ع) محروم و بی‌بهره ماندند و بدانستن ضَغثی از اصطلاحات و ألفاظ اکتفا کردند که أمثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بروفق آن نمایند لاجرم کار به جایی رسد که کتاب «مصباح المتهجّد» [شیخ طوسی] و «اقبال [الأعمال]» و «مهج الدّعوات» و «جمال الأسبوع» و «مصباح الزائر»[سیّد بن طاووس] و «بلد الامین» و «جُنّة الواقیه»[کفعمی] و «مفتاح الفلاح» [شیخ بهائی]و «مقباس[المصابیح]» و «ربیع الأسابیع» و «تحفة[الزّائر]» و «زاد المعاد»[مجلسی] و أمثال این کتب متروک و مهجور شود[1] و این مجموعه‌های أحمقانه شایع

---

[1]- چنانکه در کتاب حاضر خواهید دید شیخ عباس بسیاری از مطالب کتابش را از کتب فوق نقل کرده و اغلب آنها نیز تفاوت چندانی با کتابی که مورد حمله و انتقادش قرار گرفته، ندارند و مشحون‌اند از مطالب خرافی و ضدّ عقل و قرآن و البتّه اگر چنین نبودند مورد توجّه فرد خرافی کم عقلی چون شیخ عبّاس واقع نمی‌شدند.

شود که در دعای «مُجیر» که از دعاهای معتبرهٔ مرویّه است در هشتاد موضع آن کلمهٔ «بِعَفوِكَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند و در دعای «جوشن» که مشتمل بر صد فصل است، برای هر فصلی یک خاصیّتی وضع کنند... دعایی بی‌ربط و در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حبّی گذارند و از کنگرهٔ عرش آنرا نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیّر و سراسیمه نماید از جمله آنکه - العیاذ بالله ـ جبرئیل به حضرت رسول(ص) از جانب حقّ - سبحانه و تعالی ـ گفته باشد که هر بنده‌ای که این دعا را باخود دارد او را عذاب نکنم اگر چه مستوجب جهنم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزاز نمازگزار بدهم و ثواب هتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد، بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد، بدهم و ثواب به عدد ریگهای بیابانها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعهٔ زمین بدهم و ثواب مهر نبوّت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و یعقوب نبیّ الله و آدم صفی الله و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمد هر که این دعای بزرگوار حُبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرزم و او را شرم دارم که عذاب کنم...الخ و شایسته است که انسان از شنیدن اینها عوض خنده گریه کند! کتب أدعیه شیعه که به مرتبهٔ متقن و محکم بوده.... کارش به جایی رسیده که منحصر به کتاب «**مِفتاح**» شده که فی الجمله وضعش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و **این نیست جُز بی اعتنایی أهل علم به حدیث و أخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقهای أهل بیت أطهار و نهی ننمودن از أمثال این بدع و اضافات و دسّ وضّاعین و تحریف جاهلین و جلونگرفتن از نااهلان و از تصرّفات بیخردان تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارتها و مفجعه‌ها و صلواتها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعاهای دسّ شده چاپ شده و بچه «مِفتاح» ها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته** مثلاً کتاب «**منتهی الآمال**» این

أحقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقهٔ خود در آن تصرّفاتی نموده.... غرضم از ذکر این مطلب در اینجا دو چیز بود یکی آنکه .... چیزهایی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها یا زیارات داخل می‌کنیم یا به سلیقهٔ ناقص خود بعض تصرّفات می‌نماییم و آن را کمال فرض می‌نماییم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی‌اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود... دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه‌ای که مؤلّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد این طور کنند با او، دیگر با سایر نُسَخ چه خواهند کرد؟ و به کتابهای چاپی دیگر چه اعتماد است؟... این أحقر با اینکه می‌دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در أمثال این امور، برای اتمام حجّت، سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارت منقوله در این کتاب حتّی الامکان از نسخه‌های أصل نقل شود و برنُسَخِ متعدّده عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید إن شاءالله به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند ...شیخ کلینی ـ رضی الله عنه ـ از «عبدالرّحیم قصیر» نقل کرده که خدمت حضرت صادق(ع) رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده‌ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن و نگذاشت که آن دعای جمعکردهٔ خود را نقل کند... الخ[1]»

[1]- مفاتیح الجنان، «بیان آنچه زیاد شده به زیارت وارث» ص ۴۳۲ به بعد ـ شیخ عباس یک بار دیگر روایت «عبدالرّحیم قصیر» را در فصل «آداب زیارت» صفحهٔ ۳۱۴ آورده است و در آنجا نیز از «خواندن زیارتهای مخترعه» که مأثور نیست نهی کرده است.

تذكار و هشدار به خوانندگان:

این مطلب که شیخ عبّاس در کتابش آورده به علاوهٔ تمجیدی که پیوسته آخوندها از این کتاب می‌کنند ممکن است این توّهم را ایجاد کند که «**مفاتیح الجنان**» از این عیوب عاری است. امّا تحقیق خلاف این پندار را إثبات می‌کند و خوانندگان پس از مطالعهٔ کتاب حاضر، خواهند دانست که «مفاتیح الجنان» از مصادیق تامّ و کامل کتبی است که در سطور بالا از آنها مذمّت و انتقاد شده و شیخ عبّاس تفاوت چندانی با آخوندی که شیخ «حسین نوری» ماجرای گفتگوی خود را با او در کتاب «لؤلؤ و مرجان» آورده، ندارد[1]. به راستی درست گفته‌اند که «**رُبَّ مشهورٍ لا أصلَ له**». «مفاتیح الجنان» مملوّ است از أخبار ضعیف و أدعیهٔ نامستند شرک آمیز و روایات نامعقول و بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف حقائق تاریخی و خرافات ضدّ علم و ثوابهای اغراق آمیز و عیوب دیگر!! هر کس که مشهور بوده به جلیل القدر و شیخ العلماء و .... هرچه خواسته نوشته و علمای دیگر نیز به صلاح خود ندیده‌اند که ادعاهای ایشان را بررسی کنند و نگذارند دین اسلام آلوده شود[2] بلکه افراد بی‌صلاحیّت و یا دشمنان دانا و دکانداران عوامفریب و یا دوستان أحمق این روایات جعلی و دعاهای

---

[1]- شنیده‌ام که یکی از خطبای شهیر غیر معمّم تهران که پس از انقلاب به نمایندگی مجلس نیز رسید کتاب شیخ عباس را **مفاتیح الجنون** خوانده بود. اگر این خبر راست باشد به نظر من سخن ناحقی نگفته است، زیرا من نیز نمی‌دانم چگونه ممکن است **عاقلی معتقد به قرآن**، کتابی چون مفاتیح الجنان یا کتب سیّد بن طاووس یا کفعمی را تألیف کند.

[2]- زیرا اگر کسی مانند نویسنده در صدد تحقیق بر آید و ایرادی را آشکار سازد او را بـا همـهٔ قـدرت خـود می‌کوبند و هزاران تهمت می‌زنند بلکه او را تفسیق و تکفیر کرده و واجب القتل می‌دانند!! چرا این طور شده، جواب این است که چون دین دکان نان شد و هر که به فکر ریاست و جلب احترام عوام شد بهتر از این نمی‌شود. به هر حال ما برای رضای خدا و بیداری حقّ جویان و طالبین هـدایت ایـن تـذکرّات را داده‌ایم و از خدا می‌خواهیم ما را از شرّ أهل بدعت حفظ فرموده و عاقبت به خیر کند، والله العاصم.

خرافی را مدرک قرار داده و مردم بی‌خبر را گمراه کرده‌اند[1] و بین مسلمین تفرقه انداخته‌اند. لازم است کسی که صادقانه بر آن است که دین خدا را طبق کتاب و سنّت راستین رسول خدا(ص) بشناسد و بشناساند فریب این کتب دعا و زیارتنامه‌ها را نخورد. از جمله همین **مفاتیح الجنان** که مملوّ است از مطالب خرافی و ضدّ اسلامی زیرا غالباً موجب پذیرشِ أحادیث از جانب مرحوم شیخ «عباس قمی» نقل کلینی یا شیخ صدوق یا شیخ طوسی یا شیخ کفعمی یا ابن طاوس یا ابن المشهدی یا مجلسی یا شیخ حسین نوری و امثال اینها و تبعیّت از قاعدهٔ مضرّهٔ «**تسامح در أدلّهٔ سُنَن**» بوده است! وی به مشایخ نامبردگان نظر نداشت در حالیکه رُوات قبل از ایشان اکثراً از غُلاة و ضعفا و یا فطحی یا واقفی یا نا ووسی و یا از مجاهیل و یا مهمل بوده‌اند. شیخ عباس نام راویان را ذکر نکرده تا خواننده ملاحظه کند و ارزش و اعتبار مرویّات و منقولات ایشان را بداند. اگر وی در «مفاتیح» نام راویان را ذکر می‌کرد، لاأقل أهل تحقیق به بی‌اعتباری مطالب آن واقف می‌شدند. ما با مراجعه به أحوال ایشان دیدیم که أکثر شان وضع خوبی ندارند، از قبیل:

عبّاس بن عامر
احمد بن رزق الکوفی
محمد بن المشمعل
محمد بن أبی زید
سهل بن یعقوب که همگی مجهول اند و
قطرب بن علیف

---

[1]- مخفی نماند که اینجانب نیز تا زمانیکه در قم به تحصیل و تدریس مشغول بودم علاقه و اعتقاد شدید به «مفاتیح الجنان» داشتم و این کتاب أنیس و مونس من بود و از من جدا نمی‌شد و آن را بسیار می‌خواندم. شکر و منّت خدای را که به برکت آشنایی با قرآن کریم، بیدار شدم و از خرافات نجات یافتم و اینک وظیفهٔ خود می‌دانم که سایرین را نیز از حقیقت این کتاب آگاه سازم. امید است که برای این حقیر باقیات الصّالحات باشد. آمین یا ربّ العالمین .

عبدالرّحمان سابط

عثمان بن جنید

ابراهیم بن مأمون

اسحاق بن یوسف که همگی مهمل‌اند و «سهل بن زیاد» کذّاب و «محمّد بن سلیمان الدّیلمی» فاسق ضعیف و« إسحاق بن عمّار» فطحی و «علیّ بن حسن بن فضّال» واقفی و أمثال اینگونه جانوران!

مرحوم قمی أدعیه و أذکاری نقل کرده از استاد خود شیخ «حسین نوری» که او از حاج ملا «فتحعلی سلطان آبادی» و او نقل کرده از آخوند ملاّ «صادق عراقی» که او خواب دیده و در عالم رؤیا أذکار و دعاهایی را از سیّدی به نام «محمد سلطان آبادی» تعلیم گرفته است و یا در باب «کیفیّت زیارت امام رضا(ع) » می‌گوید مرد صالحی ادّعا کرده که در خواب دیده پیامبر أکرم(ص) فرموده قبر حضرت رضا را زیارت کنید! و اینها مدرک شده برای مؤلّف «**مفاتیح الجنان**»[1]!!! آیا شیخ عباس نمی داند که خواب حجّت نیست؟!.

در سطور گذشته دیدیم که شیخ عباس در کتابش خود را مقیّد شمرده آنچه از أدعیه که سند دارد یا معتبر است ذکر نماید و آنچه که سندش به نظرش نرسیده یا معتبر نیست ذکر ننماید أمّا با مطالعۀ «**مفاتیح**» می‌بینیم دعاهای زیادی را از «مجلسی» نقل می‌کند! در حالیکه «مجلسی» مطالب بی‌سند و یا ضعیف السّند بسیاری در آثارش ذکر کرده و بارها تصریح نموده که فلان دعا را در کتب برخی از أصحاب دیده‌ام[2] و یا بَهمان دعا را در نسخه‌ای قدیمی یافته‌ام!! شیخ عباس با اینکه خود در فصل «آداب زیارت» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث»، أدعیه و زیارات مخترعۀ غیر مأثوره را مورد مذمّت قرار داده[3] امّا خود «دعای عدیله» را نقل کرده که معترف است دعای مذکور مأثور نیست بلکه ساختۀ یکی از أهل علم

---

[1]- مفاتیح الجنان، «در فضیلت بعض از ادعیه در تعقیب نماز صبح»، ص۲۱ و ص ۵۰۰.

[2]- به عنوان نمونه بنگرید به مقدمۀ مناجات خمس عشره در فصل هشتم باب اول مفاتیح ص ۱۱۴.

[3]- مفاتیح، ص ۳۱۴ و ۴۳۲ تا ۴۳۷.

است ! و اقرار کرده که «دعای سیفی صغیر معروف به دعای قاموس «را با تسامح و به تأسّی از علمای أعلام ذکر کرده است[۱]! و در فصل هفتم باب أوّل «دعای توسّل» را که فاقد سند است و در باب «کیفیّت زیارت امام رضا(ع)» زیارتی ا نقل می‌کند که خودش سند آن را بررسی نکرده و معلوم نیست استاد شیخ صدوق آن را ساخته یا مأثور از أئمّه است[۲]! و در فصل ششم باب أول «دعای صباح» را نقل کرده که خودش در بارهٔ آن می‌گوید: «علاّمهٔ مجلسی... فرموده که این دعا از أدعیهٔ مشهوره است و من در کُتُب معتبره آن را نیافتم مگر در مصباح سیّد باقی ...!! مرحوم قمی - چنانکه گفتیم ـ در کتابش دعا و ذکر و زیارت بسیاری از کسانی مانند «کفعمی» و «ابن طاوس» و «ابن بابویه» و «ابن المشهدی» و «شیخ طوسی» و ... نقل کرده که از خدا ورسول(ص) نیست! مثلاً می‌گوید «کفعمی» در «بلد الأمین» گفته است که فلان دعا را بنویسید و در آب بیندازید!![۳] آیا دین خدا -نعوذ بالله ـ ناقص بوده اینان تکمیل کرده‌اند؟! یا اینان -العیاذ بالله ـ شریک‌اند با خدا در تشریع؟! یا اینکه خدای تعالی ـ نعوذ بالله ـ تابع اینهاست که هرچه بگویند امضاء و تأیید بفرماید؟!! اینان چه حقّ داشته‌اند در مطالب دینی چیزی اضافه کنند؟ اگر هرکس از جانب خود چیزی بر دین اضافه کند، افزودهٔ او إلهی نیست بلکه دلبخواهی و بشری است و ربطی به دین ندارد. و اگر به دین نسبت داده شود، «بدعت» است. امیر المؤمنین علی(ع) فرموده: «السُّنَّةُ ما سَنَّ رسول الله(ص) و البِدعَةُ ما أُحدِثَ بَعدَهُ» سُنَّت آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آنحضرت ایجاد شده[۴]» و فرموده : «مااُحدِثَت بِدعَةٌ اِلا تُرِكَ بها سُنّةٌ فَاتَّقوا البِدَعَ» هیچ بدعتی ایجاد نشده مگر آنکه سنّتی متروک می‌گردد پس از بدعتها بپرهیزید[۵]».

---

[۱]- مفاتیح، ص ۱۰۳

[۲]- مفاتیح، ص ۱۰۵ و ص ۵۰۰ و ۵۰۱ .

[۳]- مفاتیح الجنان، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۳۳ .

[۴]- بحار الانوار، ج۲، ص ۲۶۶، حدیث ۳۲.

[۵]- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۴۵.

مبتدیان حدیث شناسی نیز می‌دانند که از علائم واضح جعل حدیث آن است که ضمن آن، دربارۀ موضوعی کم أهمّیت و کوچک، مبالغۀ زیاد شده و گزافه‌ها گفته باشند و پیداست که أکثر این گونه أحادیث را قصّه گویان یا نویسندگان و گویندگان کم مایه وضع و نقل کرده‌اند. شیخ عباس چنانکه در صفحات گذشته دیدیم به نقل از کتاب استادش، از دعایی که برایش آثار و ثوابهای عجیب و غریب نقل شده انتقاد کرده أمّا خودش در مفاتیح بارها و بارها ثوابهای شگفت انگیز بلکه شاخ انگیز نقل کرده است!! به عنوان نمونه می گوید: «هر که در روز جمعه پیش از نماز صبح سه مرتبه بگوید: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحيّ القيّوم و أتوب إليه» گناهانش آمرزیده شود اگر چه بیشتر از کف دریا باشد!! و یا نمازی ذکر کرده که هر کس آن را روز یکشنبه در ماه ذی القعده بخواند همۀ گناهانش آمرزیده شود!! و یا هر که در یکی از ماههای حرام، پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد نهصد سال عبادت محسوب می‌شود!![1] وی مدّعی است که نمازی دو رکعتی در عید غدیر معادل صد هزار حجّ تمتّع و صد هزار عمره ثواب دارد و همۀ حوائجش بر آورده می‌شود[2]!! و یا قول مجلسی را آورده که مدّعی است هرکه بر حضرت زهرا(ع) صلوات بفرستد در بهشت جلیس پیامبر(ص) خواهد بود!![3] شیخ عباس می گوید نماز در حرم أمیر المؤمنین(ع) برابر دویست هزار نماز است!![4] (ازکجا دانسته که نماز در حرم آن‌حضرت چنین ثوابی دارد؟ معلوم می‌شود که دین شیخ عباس حساب و کتاب درستی ندارد! پس چرا از کتاب مفتاح الجنان انتقاد کرده؟!) شیخ عباس در جای دیگر گفته دو رکعت نماز در حرم علی(ع)

[1]- مفاتیح الجنان، در أعمال شب جمعه، ص ۳۴ و «در أعمال ماه ذی القعده» ص ۲۵۱ .

[2]- مفاتیح، «أعمال عید غدیر» ص ۲۸۱ .

[3]- مفاتیح، «زیارت حضرت رسول(ص) » ص ۳۲۴- مجلسی نیز سندی ذکر نکرده است!.

[4]- مفاتیح ، «زیارت مطلقه أمیر المؤمنین» ص۳۶۵ .

معادل صد رکعت است![1] (بالأخره معلوم نکرد معادل دویست هزار نماز است یا معادل صد رکعت؟!) و نیز می‌گوید نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است که در جای دیگری خوانده شود[2]! (ملاحظه کنید که مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجد النّبی را استثناء نکرده است!!) و می‌گوید نماز واجب در مسجد کوفه، معادل حج تمتّع و نماز نافله، معادل عمره‌ای است که باپیامبر انجام شده باشد و هزار وصی پیامبر در آن نماز خوانده‌اند[3]! (معلوم نیست چگونه پیامبران پیشین که از دنیا رفته‌اند به دنیا بازگشته و در آن مسجد نماز خوانده‌اند؟ با توجه به اینکه کوفه در زمان خلافت عمر بنا شده و قبل از او در آن منطقه شهری نبوده تا مسجد داشته باشد!) و باز در همانجا می‌گوید همهٔ پیامبران و همهٔ عباد صالحین در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند[4]!! (معلوم نیست که از نظر شیخ عباس آیا همهٔ أنبیاء در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند؟!!) و در همانجا می‌گوید: مسجد کوفه از مسجدالأقصی - که قبلهٔ نخست مسلمین و مورد احترام همهٔ پیروان حضرت ابراهیم(ع) است ـ أفضل است[5]

---

[1]- مفاتیح، «فضیلت و أعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۶- را وی این حدیث «محمّد بن اسماعیل بزیع» و «منصور بن یونس» است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج۳ ص۵۲۶و ۵۲۷) هر دو در کتاب «عرض اخبار اصول...» معرّفی شده‌اند. اوّلی در صفحه ۲۸۱ و دوّمی در صفحات ۲۸۲، ۴۶۷، ۵۴۳ و ۵۵۸ .

[2]- مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷- راوی این حدیث یکی از ضعفاست موسوم به «**محمّد بن علی ماجیلویه**» برای آشنایی با دو راوی دیگر همین حدیث که «محمد بن سنان» و «مفضّل بن عمر» نام دارند، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» صفحهٔ ۲۷۰ و ۱۴۱ .

[3]- مفاتیح الجنان «فضیلت و أعمال مسحد کوفه» ص۳۸۷، راوی این حدیث «سعد بن طریف» است (ر.ک وسائل الشیعهٔ، ج۳ ص۵۲۵ حدیث ۱۵) برای شناخت او رجوع کنید به عرض اخبار أصول ...» ص ۵۹.

[4]- مفاتیح، «فضیلت و أعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷ – این حدیث را کذّاب مشهور «سهل بن زیاد» نقل کرده است (ر.ک وسائل الشیعه، ج۳ ص ۵۲۱ و ۵۲۲ حدیث ۳) «سهل» را در عرض اخبار اصول...» صفحهٔ ۶۰ معرّفی کرده‌ایم.

[5]- مفاتیح، «فضیلت و أعمال مسجد کوفه، ص ۳۸۷ این روایت را مردی ناشناس نقل کرده و مرحوم قمی پذیرفته است!! (ر.ک. مستدرک الوسائل،چاپ سنگی، ج۱، ص۲۳۵) در حدیث مذکور به امام صادق(ع) افتراء بسته‌اند که فرموده: «مسجد الأقصی» در بیت المقدس نیست(!!) بلکه در آسمان

(می‌پرسیم چرا خدا پیامبرش را به جای مسجد الأقصی به کوفه که نزدیکتر و مسجدش برتر بود، سیر نداد و از این مسجد در قرآن کریم ذکری نیست؟!)» در آداب زیارت «(ص ۳۱۴) شعری از «بحر العلوم» آورده که بیت اوّلِ آن چنین است :

وَ مِن حَدیثِ کَربلا وَ الکَعبَةِ　　　لِکَربَلا بانَ عُلُوُّ الرُّتبَةِ

ودلالت بر برتری کربلاء برکعبه دارد!! ودر«زیارت وداع» (ص ۳۳۹) از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده، می‌گوید: «مقدار خوابیدن جسد مبارك پیغمبر ما و أئمّه - صلوات الله علیهم أجمعین ـ از زمین أشرف است از کعبۀ معظّمه به اتفاق جمیع فقهاء، چنانچه شهید(ره) در قواعد تصریح به آن نموده»!! و با خود نیندیشیده که پیامبر أکرم و أئمّه خود به زیارت کعبه می‌رفتند و به سوی آن نماز می‌خواندند، پس چگونه ممکن است قبر آنها أشرف از کعبه باشد!

در فصل یازدهم باب دوّم در «أعمال ماههای رومی» دربارۀ شفای مردم از أمراض، روایتی بسیار عجیب از «عبدالله بن عمر» آورده که خود می‌گوید ضعیف است[1]! می‌پرسیم پس چه شد آن سخنها که در مقدمه کتاب (ص ۱۲) و در صفحۀ ۴۳۲ آورده بودی؟ همچنین می‌پرسیم آیا فقط این روایت ضعیف السّند است یا بسیاری دیگر از مطالبی که در کتابت آورده‌ای، چنین است؟

در باب سوّم که مختصّ زیارات است، در مقدّمۀ باب مذکور که «در آداب سفر است» (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) مطالب و قصّه‌های عجیبی آورده و نیز در توصیۀ پنجم (ص ۳۱۰) به جای

است(!!) که پیامبر(ص) در معراج خود بسوی آن رفت و مسجد کوفه أفضل است از مسجد «بیت المقدّس»!! درحالیکه که قرآن فرموده: «**بارَكنا حَولَهُ**» پیرامونش را برکت بخشیدیم «الإسراء:۱» یعنی این مسجد در زمین واقع است و در سر زمین پر برکت قرار دارد. أصولاً مسجد در آسمان چه فائده‌ای دارد؟ تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المیزان» و تفسیر «نمونه» همگی «مسجد الأقصی» را در «بیت المقدس» دانسته‌اند.

[1]- مفاتیح الجنان ، ص ۳۰۳ به بعد .

آنکه پیشنهاد کند مسافر آب آشامیدنی خود را بجوشاند، توصیه‌ای کرده که ضدّ بهداشت است!

شیخ عباس در بخش «حرز حضرت فاطمه» یک دعای ضدّ تب نقل کرده[۱] و در «أعمال شب أول رمضان» یک غسل ضدّ خارش تعلیم داده[۲] (قابل توجه مبتلایان به حساسیّت و أمراض جلدی!) و در «أعمال روز عید فطر» از قول «**شیخ مفید**» می‌گوید خوردن خاک سید الشهداء(ع) شفای هر دردی است[۳]!! و در «أعمال روز أول محرّم» از قول «**شیخ طوسی**» می‌گوید مستحبّ است که خاک امام حسین(ع)تناول شود[۴]!! (قابل توجه أطبّاء و دانشجویان پزشکی که بیهوده سالها درس خوانده‌اند و هنوز توان مداوای همهٔ أمراض را ندارند و متأسّفانه نمی‌دانند که شیخ ما راه علاج همهٔ بیماریها را کشف کرده است!!) درحالیکه پر واضح است اسلام قطعاً توصیه‌های خلاف بهداشت ندارد.

مرحوم قمی برای تسکین درد دندان می‌گوید: چوبی یا آهنی بگذارد بر دندانِ دردکُن و أفسون کند آن را از جانب آن و ... [بگوید]«العَجَبُ کُلُّ العَجَبِ دُودَةٌ تَکونُ فِي الفَمِ تأکُلُ العَظمَ و تُنزِلُ الدّمَ...» «شگفتی بسیار از کرمی که در دهان است استخوان می‌خورد و خون را جاری می‌سازد... الخ»[۵]!! و یا می‌گوید حیوانات نیز برای علاج جراحات خویش سر قبر حضرت علی(ع) می‌آمدند!! (قابل توجّه دامبزشکان)[۶].

---

[۱]- مفاتیح، ص ۱۰۹ با اینکه از متن حدیث مذکور دروغ می‌بارد أمّا بد نیست بدانیم که برخی از رُوات آن عبارت انداز: « حسین بن محمد بن سعید» که مجهول الحال است و «جعفر بن محمد بن بشرویه» و «داود بن رشید» و «ولید بن شجاع بن مروان» که مهمل‌اند (ر.ک. بحار الأنوار، ج۹۲ ص ۳۷ و ۳۸)

[۲]- مفاتیح، ص ۲۱۳ .

[۳]- مفاتیح، ص ۲۴۹ .

[۴]- مفاتیح، ص ۲۸۹ .

[۵]- مفاتیح، الجنان، حاشیهٔ ص ۲۸۷

[۶]- مفاتیح، «در فضلیت زیارت أمیر المؤمنین»، ص ۳۴۲ .

به نظر ما اگر اینگونه مطالب در دانشگاهها و مراکز علمی خوانده شود قطعاً موجب خنده بلکه قهقههٔ مستمعین خواهد شد و از این حیث برای تفریح و استراحت دانشجویان و أساتید و انبساط خاطر آنان، بسیار مفید است!

یکی از علمای زمان ما دربارهٔ عادات مردم در عهد جاهلیّت نوشته است: «بتهای دیگر نیز مورد پرستش بود که معمولاً از ملّتهای مجاور یا زمانهای پیشین به عرب دوران جاهلی رسیده، در آنجا پرستندگانی پیدا کرده بودند، مانند: فِلس، بَعل، یَغوث، یَعوق، نَسر، ودّ، سُواع که نام آنها در قرآن مجید نیز آمده است.

پرستندگان هر کدام از این بتها که **أصل آن در محلّی نگهداری می‌شد نمونه‌ای از بت مورد علاقهٔ خود را می‌ساختند تا در خانه و مسافرت مورد پرستش قرار دهند! کار بُت پرستی به جایی رسید که گاهی یک مسافر بُت پرست در هر منزلی می‌رسید چهار سنگ پیدا می‌کرد و زیباترین آنها را انتخاب نموده که آن را در جایی نصب می‌کرد و به پرستش آن می‌پرداخت[1].**» «مردم مکّه احترام و علاقهٔ خاصی به کعبه داشتند، هر وقت به خارج شهر می‌رفتند، **سنگهایی از کعبه همراه می‌بردند در آنجا پیرامون آنها طواف می‌نمودند** این رفتار به تدریج شدّت یافت و صورت پرستش به خود گرفت و در نتیجه بُت پرستی جای یکتا پرستی را گرفت[2]» «عمرو بن جموح یکی از أشراف... ساکن یثرب بود. وی علاقه‌ای که به خدای خانوادگی خویش داشت **یک الگوی چوبی از منات ساخت و در خانهٔ خود در جایگاه محترمانه‌ای قرار داد** و به پرستش آن پرداخت[3]».

اینک مطالب بالا را مقایسه کن با آنچه شیخ عباس قمی در مفاتیح در «زیارت حضرت رسول(ص) از بعید «(ص ۳۲۴) آورده: «علامهٔ مجلسی در زاد العباد در أعمال عید مولود که روز هفدهم ربیع الأول است فرموده شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس(رحمهم الله) گفته‌اند

---

[1]- راز بزرگ رسالت، جعفر سحانی، از انتشارات کتابخانهٔ مسجد جامعِ تهران، ۱۳۵۸ ص ۲۴۳ .

[2]- راز بزرگ رسالت، ص ۲۳۷ .

[3]- راز بزرگ رسالت، ص ۲۴۰ .

که چون در غیر مدینهٔ طیّبه خواهی که حضرت رسول(ص) را زیارت کنی غسل بکن و **شبیه به قبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن‌حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آنحضرت گردان و بگو**....الخ» آیا این کار همسان کار مشرکین عرب نیست؟ آیا کسی‌که بویی از توحید برده باشد چنین مطالبی را خطاب به موحدّین و مسلمین می‌نویسد؟ آیا پیامبر أکرام(ص) آن همه مجاهدت کرد و آن همه زحمت و مرارت را تحمّل فرمود که مردم با بتها چنین نکنند و با قبر خودش و نوادگانش چنین کنند؟! یا اینکه تمام سعی و مجاهدت رسول خدا و علی(ع) وسایر أصحاب پیامبر آن بود که مردم فقط روبه سوی خدا آورند و فقط به او توجّه کنند؟ (فتأمّل جِدّاً) به همین سبب مسلمین مکلّف‌اند هر روز لا أقلّ ده بار در نمازهای خود بگویند «**إيّاكَ نعبدُ و إيّاك نستعين** = فقط تورا عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم».

مرحوم قمی معلومات و مقبولاتش متّکی به أخبار مذهبی و خرافاتی بوده که از مجعولات غُلاة و فِرَقِ منحرف می‌باشد، خصوصاً أفکار باطل اخباریّین، زیرا استاد و معلّم او که دانش خود را از وی فرا گرفته، «حاج میرزا حسین نوری» است که کتابی نوشته به نام «**فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب**»!!! وی کتاب خدا را تحریف شده می‌داند و با نوشتن این کتاب یهود و نصاری را شاد نموده است! متأسّفانه این شاگرد با استاد خود همعقیده است و در «مفاتیح» در «أعمال روز جمعه» می‌نویسد: «بدان که از برای خواندن آیة الکرسی عَلَی التّنزیل، در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده» و در حاشیهٔ همان صفحه می‌نویسد: «علامهٔ مجلسی فرموده که به روایت علی بن ابراهیم و کلینی، آیة الکرسی عَلَی التّنزیل» [چنانکه نازل شده] چنین است: **ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ** وَ ما بَينَهُما وَ ما تَحتَ الثَّرى عالِمُ الغَيبِ و الشَّهادةِ الرَّحمنُ الرَّحِيمُ **مَن ذَا ٱلَّذِي** ...»[1] و صلواتی از فردی اصفهانی نقل کرده (ص ۵۲) که دلالت بر تحریف

[1]- مفاتیح الجنان، ص ۳۶.

قرآن دارد[۱]!! گویی شیخ عباس این آیه را نخوانده است که می‌فرماید: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ** [سورة الحجر:۹] «همانا ما قرآن را نازل نمودیم و بی‌گمان که ما البتّه آن را نگهبانیم» و گویی نمی‌داند اخباری که دلالت بر تحریف قرآن دارد تماماً ضعیف و قرائن جعل در آنها زیاد است[۲]. ای کاش کسی قبل از اینکه مرحوم قمی تألیف «مفاتیح الجنان» را آغاز کند به او برمی‌خورد و می‌گفت: منقول است که هرکه هر روز این آیه را بخواند برایش بسیار مفید است: **وَيَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** [سورة یونس:۱۰۰] «(خداوند) پلیدی را بر کسانی می‌نهد که نمی‌اندیشند».

❁❁❁

باری، کتاب «**مفاتیح الجنان**» چنانکه مختصراً به عرض خواهد رسید مملوّ است از خرافات و موهومات که غُلاة و کذّابین به نام دعا یا زیارت جعل کرده‌اند و به دست محدّثین و نویسندگان زودباورِ ساده لوح منتشر ساخته‌اند.

در تحریر دوّم کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص ۴۹ به بعد) به اجمال، مطالبی دربارۀ انواع حدیث و عیوب حدیث بیان کرده‌ایم که مناسب است خوانندگانِ کتاب حاضر از آن بی‌اطلاع نباشند ولی به هرحال از نظر ما مهمترین معیار قبول یا ردِّ روایات و أدعیه، موافقت یا عدم موافقت آنها با قرآن کریم است .

تذکّر: نسخه‌ای از «**کلّیّات مفاتیح الجنان**» که در اختیار ماست و بدان استناد کرده و شمارۀ صفحۀ مطالب را از آن نقل می‌کنیم، به خطّ مرحوم «میرزا طاهر خوشنویس» تبریزی و چاپ کتابفرشی «محمد حسن علمی» است که توسّط «حاج ملاّ علی واعظ تبریزی خیابانی» با

---

[۱]- ر.ك. کتاب حاضر، صفحۀ ۴۳،۴۶ و ر.ك. منتهی الآمال، ج۲ ص۳۵۵ . (مخفی نماند آنچه از «منتهی الآمال» نقل می‌کنیم، بر اساس چاپ کتابفروشی اسلامیّه و به خط حاج میرزا حسن هریسی ارونقی است).

[۲]- دربارۀ عدم تحریف قرآن، رجوع کنید به تحریر دوم کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» صفحۀ ۶۹۰ به بعد و کتاب «البیان» تألیف آیة الله ابوالقاسم خوئی.

نسخه‌ای که به خطّ مؤلّف بوده، مقابله و تصحیح شده و نامبرده به رسم تأیید، صفحهٔ آخر کتاب (ص ۶۰۰) را مُهر خویش ممهور ساخته است. کتابت این نسخه در بیست و یکم رجب سال ۱۳۵۶هـ.ق. مطابق پنجم مهر ۱۳۱۶ هـ.ش. پایان یافته و «حدیث کساء» با ترجمهٔ فارسی به‌خطّ «حسن بن حاج عبدالکریم هریسی»، از صفحهٔ ۶۰۴ به بعد آمده است.

مخفی نماند که کتاب «**مفاتیح الجنان**» مرحوم شیخ عباس قمی مشتمل است بر متن که به «مفاتیح الجنان» موسوم است و حاشیه‌ای به نام رسالهٔ «**الباقیات الصّالحات في الأدعية و الصّلوات المندوبات**» و هر دو (= متن و حاشیه) از صفحهٔ ۱۲ آغاز شده و در صفحهٔ ۵۷۱ پایان می‌پذیرند. سپس متن «**ملحقات مفاتیح الجنان**» با مقدّمه‌ای از مولّف همراه حاشیهٔ آن به نام «**ملحقات الباقیات الصالحات**» از صفحهٔ ۵۷۲ شروع شده و به نیمهٔ صفحهٔ ۵۹۲ ختم می‌شود. این هر چهار قسمت بی‌شبهه تألیف آن مرحوم است. أمّا نمی توان مطالبی را که در حاشیهٔ صفحات قبل از صفحهٔ ۱۲ و مطالبی را که تحت عنوان «**ملحقات دوّم**» در متن و حاشیهٔ صفحهٔ ۵۹۲ به بعد آمده، با قاطعیّت به آن مرحوم منتسب ساخت[1].والله العالِم. «حدیث کساء» نیز چنانکه خواهیم دید» قطعاً بر خلاف رضای مؤلّف به کتابش منضمّ شده است[2]. **و آخِرُ دَعوانا أَنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِين.**

[1]- متأسفانه در تحریر قبلی کتاب، از ذکر این نکته، قصور کرده بودم.

[2]- ر.ك كتاب حاضر، ص ۵۱۷.

نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحهٔ ۲ إلی ۱۲ :

چنانکه در «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» گفته شد مرحوم «شهید ثانی» (شیخ زین الدین عاملی) در کتاب «البدایة فی علم الدارية» (چاپ سنگی، ص ۷۲) تصریح کرده روایات غلوّآمیز عجیبی که واقدی و ثعلبی و زمخشری در کتب خود دربارهٔ ثواب قراءت سوره‌های قرآن آورده‌اند، جعلی است[۱]! استاد «محمد باقر بهبودی» نیز فرموده : «زنادقه و غُلاة در خاموش کردن نور اسلام و تباه ساختن شریعت و أحکام دین و ایجاد شکّ و تردید در دلها و بازی با حقائق و معارف دینی و ترویج خرافات و أباطیل و بدعتها و ایجاد تفرقه و اختلاف از هیچ کوششی فرو گذار نکرده‌اند..... معجزات خرافی بیهوده و نابجا جعل کرده و آنها را از زبان قصّه پردازان و مشایخ و رُوات ساده لوح حدیث نشر دادند..... مطالب سست و نااستوار تصوّف و عرفان را در أحادیث درج نمودند..... همچنین عباداتی بدعت نهادند و صلواتی اختراع کردند و أدعیهٔ عرفانی و غیرعرفانی ساختند و عاملین به آنها و خوانندگان چنان دعاهایی را به ثوابهای گزاف و حصول نعمتهای أخروی، بشارت دادند و بسیاری از عابدان ساده لوح شب و روز از انجام این عبادات [نا مستند] و خواندن این ادعیهٔ [دروغین] کوتاهی نکرده و [بدین ترتیب] از سنّت عادلانه و استوار نبوی منحرف شده و از نتیجهٔ عبادت و دعا بی‌بهره ماندند درحالیکه می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.... (مقدّمهٔ «صحیح الکافی»، طبع بیروت، چاپ أوّل ج۱ - همچنین رجوع کنید به «عرض أخبار أصول ...» ص۶ به بعد).

نگارنده گوید متأسّفانه کتب شیعه نیز از گزند چنین روایاتی مصون نمانده‌اند و در «مجمع البیان» و تفسیر صافی و ... از اینگونه روایات خرافی دیده می‌شود. در «**مفاتیح الجنان**» نیز این روایات را آورده‌اند، از آن جمله به نقل از «مفاتیح النّجاح» دربارهٔ سورهٔ «یس» بدون ذکر سند می‌گوید : «سورهٔ یس به صاحبش می‌رساند خیر دنیا و آخرت را و دفع می‌کند از او بلای دنیا و آخرت را و دفع می‌کند هر شرّی را و روا می‌کند جهت او هرحاجتی را و

---

[۱]- رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحهٔ ۱۶ إلی ۱۸

هرکه بخواند این سوره را برابر بیست حجّ است برای او و هرکه بشنود جهت او باشد هزار نور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت و از او بیرون می‌آورد هر کوفتی را (!!)[۱]...... منقول است که هرکه در قبرستان در آید و سورهٔ **یـــس** بخواند خدای ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عذاب أموات را تخفیف دهد و جهت او باشد به عدد ایشان حسنات(!!).... و هر که پیش از خواب در شب بخواند موکَّل سازد خدای ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بر او هزار فرشته که حفظ کنند او را از شرّ هر شیطان رجیم و از هر آفتی و اگر بمیرد در آن‌روز خدای تعالی او را داخل بهشت سازد[۲]»(!!) و یا «در أعمال شب جمعه» (ص ۳۱) گفته است: «هرکه هر شب جمعه سورهٔ **واقعه** را بخواند .... هیچ آفت از آفات دنیا به او نرسد...» و یا در صفحهٔ ۳۸ از قول «عنبسة بن مصعب» که از ضعفاست، می‌گوید: هرکه سورهٔ **ابراهیم** و سورهٔ **حجر** را در دو رکعت در روز جمعه بخواند هرگز پریشانی و دیوانگی و بلایی به او نرسد»**!!**[۳]

اینها یقیناً دروغ است اخباری است غلوّ آمیز و غرور انگیز. رسول خدا(ص) و بسیاری از اصحابش سورهٔ یـس و سورهٔ واقعه و ..... را خواندند و شرور و آفات دنیا از آنان دفع نشد. و یا دربارهٔ سورهٔ **الرَّحمان** می‌نویسد: «.... می‌آید از نزد خدای ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ .... و می‌ایستد نزد خدای تعالی[۴].....»ویا می‌نویسد: «هرکه بخواند سورهٔ **الرّحمان** و هر جا بخواند« **فَبِأَیِّ ءَالَآءِ**

---

[۱]- مفاتیح الجنان، حاشیهٔ صفحهٔ ۳ - روایت مذکور به ابوبکر منسوب است! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج۱ ص۳۰۴)

[۲]- مفاتیح، حاشیهٔ صفحهٔ ۴ - این حدیث را در «وسائل الشّیعه، ج۴ ص ۸۸۶، حدیث ۱ «ببینید یکی از رُوات آن «اسماعیل بن مهران »است که در «عرض اخبار اصول ....» (ص ۶۲۰ و ۷۶۲) معرفی شده و دیگری «**حسین بن أبی العلاء**» واقفی است که علما در بارهٔ وی اختلاف دارند، «کسی» او را توثیق نکرده و فاضل جزائری او را ضعیف شمرده است. روایت عجیب « هرکه سه طسین را در شب جمعه بخواند ... الخ» (ص ۳۱) نیز از اوست. ر.ک. وسائل الشّیعه، ج۵، ص۸۹، حدیث ۱۲.

[۳]- برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشّیعه ج۵، ص۵۹، حدیث ۹ .

[۴]- مفاتیح، حاشیهٔ صفحهٔ ۵ - روایت مذکور را در «وسائل الشّیعه، ج۴ ص ۸۰۹ حدیث ۲» ببینید .

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » بگوید: «لابِشَيءٍ مِن آلائِكَ رَبِّ أُكذِّبُ»، پس اگر در شب بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده و اگر در روز بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده[۱]»!! نویسنده عقلش را بکار نگرفته که خداوند متعال مکان ندارد که چیزی نزد او بیاید و نزدیك او یا دور از او بایستند! دیگر آنکه اگر با خواندن این سوره ثواب شهادت حاصل می‌شود دیگر جهاد فی سبیل الله و آلات حرب لازم نیست!! آیا استعمار بهتر از این می‌خواهد؟! (فتأمّل)

در بارۀ سورۀ **جمعه** می‌گوید : «از خضرت صادق(ع) منقول است که واجب است بر هر مؤمن هرگاه شیعۀ ما باشد که بخواند در نمازِ شبِ جمعه، سورۀ «جمعه» و «**سَبِّحُ اسمَ رَبِّكَ الأعلی**» و در نماز ظهر آن، «جمعه» و «منافقین» و هرگاه این را به عمل آورد چنان است که گویا عمل رسول خدا(ص) را بجا آورده....الخ» این روایت مشعشع یك بار دیگر در مفاتیح «در أعمال روز جمعه» (ص ۴۸) تکرار شده است!![۲] طبق این خبر عمل رسول خدا(ص) و آنهمه زحمات و مرارتها و جهادهای آن‌حضرت، معادل است با خواندن دو سوره!!! دیگر آنکه شیعۀ امام صادق(ع) چرا روز جمعه، نماز جمعه نمی خواند و نماز ظهر می‌خواند؟

دربارۀ سورۀ «نبأ آیه ۲» می‌گوید: **عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ** هم ولایت است و هم حضرت أمیر(ع)؟! در صورتی که حضرت أمیر(ع)در «صحیفۀ علویّه» در «دعای روز دوشنبه» می‌گوید: «الحمد لِلّه الذي هداني لِلاسلام و أكرمني بالإيمان و بَصَّرَني في الدّين و شرّفني باليقين و عرّفني الحقَّ الّذي عنه يُؤفَكون و **النَّبَأ العظيم** الّذي هم فيه مختلِفون = سپاس و ستایش مر

---

[۱]- مفاتیح الجنان، حاشیۀ صفحۀ ۶.

[۲]- برای مطالعۀ روایت مذکور رجوع کنید به «وسائل الشّیعه، ج۴ ص ۷۹۰ حدیث ۸» -برخی از رُوات حدیث مذکور عبارت اند از «منصور بن حازم» که در صفحۀ ۱۹۷ و ۳۱۲ و «سیف بن عمیره» که در صفحۀ ۷۸ و «اسماعیل بن مهران» که در صفحۀ ۶۲۰ و ۷۶۳ از کتاب «عرض اخبار اصول...» معرّفی شده‌اند. راوی دیگر آن «محمّد بن حسّان» است که شیخ طوسی و غضائری و ابن داود و علامۀ حلی او را تضعیف کرده‌اند و بنابه قول نجاشی، روایات او بسیار مورد پسند ضعفاست و آنها روایات بسیاری از او نقل می کنند!

خدایی را که مرا به اسلام ره نموده و به ایمان گرامی داشت و در دین بینش عطا فرمود و با یقین شرافت بخشید و حقّی را که [کافران ناسپاس] از آن روی می‌گردانند و خبر بزرگی را که در آن اختلاف کرده‌اند، به من شناساند». از این دعا معلوم می‌شود «**ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِيمِ**= خبر بزرگ» خود آنحضرت نیست بلکه او مؤمن به آن است. (فتأمّل) با توجّه به اینکه آیه فرموده مکّیان دربارهٔ آن اختلاف دارند می‌توان گفت خبر مذکور توحید یا نبوّت پیامبر نبوده زیرا مکّیان به اتّفاق این دو را، قبول نداشتند أمّا در مسألهٔ بعثِ اموات و قیامت، برخی به بقای روح قائل بودند و با معاد روحانی مخالف نبودند. برخی در امکان معاد تردید داشتند و برخی کاملاً منکر بودند و با توجّه به اینکه در آیات بعدی دوبار با لحن تهدید آمیز فرموده: ﴿**كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ . ثُمَّ كَلَّا سَيَعۡلَمُونَ**﴾ [سورة النبأ:٤-٥] «نه چنین است [که پنداشته‌اند] بزودی خواهد دانست پس نه چنین است [که پنداشته‌اند] بزودی خواهند دانست» . و درآیهٔ هفدهم فرموده: ﴿**إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ كَانَ مِيقَٰتٗا**﴾[سورة النباء:١٧] «همانا روز جدایی [نیکو کردار از بد کردار] وعده گاه است» و سپس به ذکر جهنّم و بهشت می‌پردازد طبعاً این خبر با واقعهٔ عظیم قیامت که در آینده واقع خواهد شد مناسبت دارد. «**مجمع البیان**» نیز با اینکه به أخبار خرافی بی‌توجّه نیست ولی در اینجا اعتنایی به اینکه منظور از «**النّبأ العظيم**» ولایت است، نکرده؛ تفسیر «**المیزان**» نیز به أخبار مذکور اعتنا نکرده و گفته است: مراد از خبر عظیم بعث و قیامت است زیرا قرآن کریم در سوره‌های مکّی خصوصاً سوره‌هایی که اوائل بعثت نازل شده تأکید و اهتمام کامل به اثبات قیامت و یَومُ الفَصل دارد. تفسیر **نمونه** نیز برای اینکه آبروی روایات را حفظ کند سه روایت نامعتبر آورده و چون دیده قول روایات هیچ تناسبی با آیات سورهٔ «**نبأ**» ندارد، بی‌دلیل ادّعا کرده که ممکن است منظور باطنی آیات، «ولایت» باشد!! أمّا به هنگام تفسیر آیه اعتراف کرده که توجّه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسألهٔ «معاد» بود، رویهمرفته تفسیر آیه به معاد و رستاخیز را تأکید می‌کند. و تصریح می‌کند که تفسیر آیه به معاد بر همهٔ اقوال برتری دارد.

نگارنده گويد اگر قرار باشد براى آيات باطن بدون تناسب و ارتباط باظاهر قائل شويم ما نيز ميگوييم معناى باطنى از «**النَّبَأ العَظِيم**» آن است كه علماى دين و آخوندها، متعصّب و خرافى و سبب انحراف و گمراهى عوام هستند و اين مسأله‌اى است كه قبول آن براى عوام آسان نيست و در آن اختلاف و ترديد دارند و در قيامت خواهند دانست كه آنها چه فريب بزرگى خورده‌اند؟!! «بائُكَ تَجُرُّ وَ بائِي لاتَجُرّ».

علاوه براين سورهٔ «**نبأ**» در مكّه نازل شده و أهل مكّه دربارهٔ حضرت على(ع) تساؤل و اختلاف نداشتند تا خداوند جواب دهد.

و دربارهٔ سورهٔ «**قدر**» نوشته: «هركه سورهٔ إنّا أنزَلناهُ را در نماز فريضه بخواند منادى از جانب پروردگار او را ندا كند كه خدا گناهان گذشتهٔ تو را آمرزيد، عمل را از سر گير[1]»!! يعنى دوباره خطايا و جنايات خود را از سرگير!! نمى‌دانيم چرا نويسندگان و ناقيلن اينگونه أخبار و خوانندگان آنها، فكر خود را به كار نگرفته‌اند كه اين أخبار ضدّ قرآن و قانون إلهى است كه فرموده: ﴿**فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ . وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ**﴾ [سورة الزلزلة:۷-۸] «پس هركه هموزن ذرّه‌اى كار خير به جاى آرد [نتيجهٔ] آن را مى‌بيند و هركه هموزن ذرّه‌اى بدى مرتكب شود[نتيجهٔ] آن را مى‌بيند» و فرموده: ﴿ **كُلُّ ٱمْرِيٍٕ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ** ﴾ [سورة الطّور:۲۱] «هر انسانى در گرو دستاورد خويش است» و فرموده: ﴿**كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ** ﴾ [سورة المدثر:۳۸] «هر نفسى در گرو دستاورد خويش است» و نيز فرموده: ﴿ **إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوْ فِى ٱلْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**﴾ [سورة لقمان:۱٦] «اگر [عمل انسان] هموزن دانهٔ خردلى در [درون] تخته

---

[1]- براى ديدن حديث مذكور رجوع كنيد بـه «وسـائل الشّـيعه» ج۴ ص۸۱۱ حـديث ۹» - يكـى از رُوات آن «حسين بن أبى العلاء» است كه در پاورقى شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۲۹ كتاب حاضر معرّفى شد.

سنگی یا در [گوشه‌ای] از آسمانها یا زمین [پنهان] باشد، خدا آن را [در محاسبه] می‌آورد، همانا خدا باریک بین و آگاه است».

همین مقدار برای اینکه بدانیم حواشی این بخش از کتاب «مفاتیح الجنان» تا چه اندازه به اسلام و مسلمانی مرتبط است، کفایت می‌کند و تفصیل بیشتر لازم نیست. البتّه وضع سایر بخشهای «مفاتیح» نیز از این بهتر نیست. به عنوان مثال «در أعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اللّهمّ صلّ عَلی محمّدٍ و آل محمّدٍ و عَجِّل فرجهم»، نمیرد تا امام قائم را درک نماید»!!! و یا «در أعمال شب جمعه» (ص ۳۱) می‌گوید: «هرکه در هر شب جمعه سورهٔ **بنی اسرائیل**(= الإسراء) را بخواند نمیرد تا به خدمت حضرت قائم برسد و از اصحاب آن‌حضرت باشد»!!! لازم است بدانیم که جاعلِ این خبر آن را از قول حضرت صادق(ع) نقل کرده و غافل بوده که در زمان آنحضرت کسی جُز خودش امام نبوده یعنی هنگام صدور این حدیث امام قائم همان حضرت بوده و لاغیر! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ چرا شیخ عباس هنگام نوشتن این دو حدیث در کتابش از خود سؤال نکرده که پس تکلیف کسانی‌که تا زمان او این سوره یا این صلوات را خوانده‌اند و از دنیا رفته‌اند و به خدمت حضرت صادق و یا امام دوازدهم نرسیده‌اند چیست[1]؟! البتّه من نیز باید از خودم بپرسم که آیا اصولاً شیخ عباس و نظایر او فکر می‌کرده‌اند، یا کاری به کار عقل خود نداشته‌اند و استفاده از عقل خدا داد را لازم نمی‌دانستند!

در همان صفحه برای خواندن سورهٔ «**صاد**» می‌گوید: «به سند معتبر(!!!) از حضرت باقر(ع) منقول است که هر که سورهٔ «صاد» را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و عقبی آنقدر به او عطا کنند که نداده باشند مگر به پیغمبر مرسلی یا مَلَک مقرّبی و داخل بهشت گردانند او را با

---

[1]- برای مطاالغهٔ این دو حدیث رجوع کنید به مستدرک الوسائل ج۱ ص ۴۲۳ و به وسائل الشیعه ج۵ ص۸۸ حدیث۸ ـ این حدیث را «حسین بن ابی العلاء» روایت کرده که در کتاب حاضر در صفحهٔ ۳۷ پاورقی شمارهٔ ۲ معرّفی شد.

هرکه خواهد از أهل خانهٔ او حتّی خادمی‌که او را خدمت کرده است اگر چه داخل عیال او نباشد و در حدّ شفاعت کردن او نباشد»!![1].

و باز درهمان صفحه می‌گوید: «هرکه سورهٔ **کهف** را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و حقّ تعالی او را در روز قیامت با شهداء محشور گرداند و با ایشان باز دارد»!![2].

و باز درهمانجا از قول حضرت صادق(ع) می‌گوید: «هرکه سورهٔ **الم‌سجده** را در هر شب جمعه بخواند حقّ تعالی در قیامت نامهٔ او را به دست راست او دهد و او را بر أعمال او حساب نکند و از رفقای محمد(ص) و آل او- علیهم السّلام- باشد[3] !! و یا در صفحهٔ ۱۵ می‌گوید هرکسی فلان دعارا بخواند «خدا دیوان گناهان اورا نگشاید»!! اینگونه اقوال مخالف قرآن است که فرمود: ﴿**فَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرۡسِلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَنَسۡـَٔلَنَّ ٱلۡمُرۡسَلِينَ**﴾ [سورة الآعراف:٦] «هر آینه البتّه از مردمی‌که رسول برایشان فرستاده شده سؤال می‌کنیم و هر آینه البتّه از پیامبران [نیز] سؤال می‌کنیم». خدا پیامبران را مسؤول می‌داند، پس چگونه ممکن است هرکه سوره‌ای یا دعایی بخواند مسؤول نباشد و خدا أعمال او را محاسبه نکند؟ **أفَلا تَعقِلون**؟

به راستی مؤلّف «مفتاح الجنان» و یا مؤلّف «مفاتیح الجنان» و نظایر این دو از خود نپرسیده‌اند که چگونه ممکن است دین الهی از یک سو بگوید: ﴿**أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ . وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ**

---

[1]- برای دیدن این حدث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج۵، ص۸۹، و ۹۰ حدیث ۱- یکی از رُوات حدیث «عمرو بن جبیر العزرمیّ» نام دارد که مجهول است. باید به شیخ عباس بگوییم که معنای «سند معتبر» را نیز فهمیدیم!

[2]- برای دیدن این حدیث رجوع کنید به «وسائل الشّیعه ج۵ ص۸۸ حدیث ۹ ـ دو تن از رُوات این حدیث عبارت اند از «محمّد بن حسان» و «اسماعیل بن مهران». برای اطلاع از وضع آن دو رجوع کنید به پاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۳۸.

[3]- ر.ک «وسائل الشیعه ج۵ ص۸۹ حدیث ۱۳- این حدیث را «حسین بن أبی العلاء» نقل کرده که در پاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۳۷ کتاب حاضر معرّفی شد.

صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ..... وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفۡسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾ [سورة العنكبوت:۲و ۳ و٦] «آیا مردم پنداشته‌اند که چون [به زبان] بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و آزموده و امتحان نمی‌شوند؟ و هر آینه کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند آزمودیم تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم بدارد و در غگویان را [نیز] معلوم بدارد.... و هر که جهد و جهاد کند برای خود مجاهدت می‌کند همانا خداوند بی گمان از جهانیان بی‌نیاز است» و بفرماید: ﴿**أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَأۡتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوۡاْ مِن قَبۡلِكُمۖ مَّسَّتۡهُمُ ٱلۡبَأۡسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلۡزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ**﴾ [سورة البقرة:۲۱٤] «آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید درحالی که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمده بر سر شما نیامده است؟ آنان را دشواریها وگزند و زیان رسید تا بدانجا که پیامبر و مؤمنانی‌که با او بودند چنان لرزان و آشفته شدند که می‌گفتند [پس] یاری خدا کی فرا می‌رسد؟ آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است» یعنی حصول سعادت أبدی در گرو إیمان و عمل و مجاهدت خالصانه است، و از سوی دیگر بگوید اگر فلان دعا را بخوانید یا فلان زیارت را بجای آورید، بهشت و سعادت أخروی از آن شما خواهد بود؟!! چنین کاری بی‌تردید موجب نقض غرض از تشریع احکام است زیرا در این صورت چرا باید کار ساده‌تر را فرو گذاشت و راه دشوارتر را برگزید؟! وقتی می‌توان با یک دعا یا یک زیارت بهشت را خرید چرا باید تن به جهاد با نفس و فدا کاری و جهاد فی سبیل الله داد؟ این ثوابهای عجیب و غریب اگر باور شود سبب گریز مردم از عمل خواهد بود و موجب بی‌اعتباری تشویق و تهدید دین در عمل به اوامر و اجتناب از نواهی شرع می‌شود. **فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا**.

تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان»
«باب اوّل»

بدان که مرحوم قمی کتابش را به سه باب تقسیم کرده: **باب اوّل** در تعقیب نمازها و دعاهای أیام هفته و أعمال شب و روز جمعه و بعض أدعیهٔ مشهوره و مناجات خمس عشره و غیرها.

باب دوّم در أعمال ماههای سال و فضیلت و أعمال نوروز و أعمال ماههای رومی.

باب سوّم در زیارت و آنچه مناسب آن باب است.

در این صفحات مطالب «باب اوّل» را گذرا و به اجمال بررسی می‌کنیم: مرحوم قمی در صفحهٔ سوّم کتابش، عهد خود با خواندگان را که در صفحهٔ أول بدان متعهّد شده بود، از یاد برده و در فصل «**تعقیبات مشترکه**» (ص ۱۴) دعایی آورده از «مصباح المتهجّد» شیخ طوسی که او نیز سندی برای آن ذکر نکرده است، درحالیکه شیخ عباس در مقدّمهٔ «مفاتیح الجنان» (ص ۱۲) ملتزم شده بود مطالبی را که سندش به نظرش نرسیده ذکر ننماید! منظور ما دعایی است که می گوید جبرئیل به حضرت یوسف (ع) تعلیم کرد. می پرسیم آیا زنان که ریش ندارند نباید این دعا را بخوانند؟ دیگر آنکه چرا جبرئیل دعایی به آنحضرت آموخت که دهها قرن پس از او نیز تحقّق نمی‌یافت؟ آیا - نعوذ بالله ـ دعایی که برای آنحضرت مفیدتر باشد، نمی‌دانست؟!

خلاصهٔ کلام آنکه مرحوم قمی برخلاف عهدش با خواندگان، آنچه در این فصل آورده غالباً یا بی‌سند است یا ضعیف السّند و هر که به کتبی که وی به عنوان مأخذ ذکر کرده مراجعه کند صحّت قول ما را تأیید خواهد کرد. ما به طور گذرا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم. زیرا ذکر همهٔ آنها خلاف اختصار است.

در صفحهٔ ۱۶ سلامی بر دوازده امام از «ابن بابویه» نقل کرده که وی می‌گوید پس از آن «هر حاجت که داری از خدا بطلب»! آیا شیخ صدوق حقِّ تشریع داشته؟! وی چه حقّ داشته که چیزی در دین از خود بگوید؟ همچنین آنچه که از «مصباح» کفعمی نقل کرده سند

ندارد. در صفحهٔ ۱۷ حدیثی از قول امام محمد تقی(ع) آورده که راوی آن «حسن بن العبّاس بن الحریش الرّازی» است[۱].

در صفحهٔ ۱۸ «نماز غفیله» را ذکر کرده که سند آن وضع خوبی ندارد[۲]. ولی از حدیث مذکور و أحادیث متعدّد دیگری که در وسائل مذکور است، می‌توان دریافت که أئمّه(ع) جایز می‌دانسته‌اند که پس از «حمد» قسمتی از یک سورهٔ قرآن قرائت شود[۳]. (فتأمّل)

در صفحهٔ ۱۹ و ۲۰ آنچه از «مصباح» شیخ طوسی در تعقیب نماز عشاء و نماز صبح نقل کرده، سند ندارد! در صفحهٔ ۲۰ روایتی از کلینی در تعقیب نماز صبح و مغرب نقل کرده که دو تن از رُوات آن عبارت‌اند از «اسماعیل بن مهران» و «علی بن أبی حمزهٔ بطائنی[۴]»! در همین صفحه از «جعفی» که از ضعفاست دعایی برای درد چشم نقل می‌کند که چنین آغاز می‌شود: «اللّهُمَّ إنّي أسألك بِحَقِّ محمّدٍ و آل مُحمّدٍ عَلَيكَ ...» مگر محمّد و آل محمّد حقّی بر خدا دارند[۵]؟! یا خداست که بر ایشان حقّ عظیم دارد؟

در صفحهٔ ۲۱ خوابی را ذکر کرده که چون خواب حجّت نیست به آن نمی‌پردازیم.

---

[۱]- روایت مورد نظر ما در مستدرک الوسائل ج۱، ص۳۴۸، مذکور است برای شناخت «حسن» نیز رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص ۵۲۱.

[۲]- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج۱ ص۴۶۱.

[۳]- برای اطّلاع از احادیث مذکور رجوع کنید به وسائل الشّیعه ، ج۴ صفحهٔ ۷۳۷ به بعد.

[۴]- «اسماعیل» در صفحهٔ ۶۲۰ و ۷۶۳ و «علی» در صفحهٔ ۱۳۳ و ۱۶۵ کتاب «عرض اخبار اصول ....» معرّفی شده‌اند.

[۵]- برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعهٔ، ج۴، ص۱۰۵۵- حدیث ۵.

در صفحۀ ۲۲ نقل کرده که: «فریضه و واجب است بر هر مسلمانی که ده مرتبه پیش از غروب این دعا را بخواند: «لا اله إلا الله وحده لا شريك له... الخ»[۱]. آیا شیخ عباس نمی‌داند که هیچ یک از علمای اسلام حتّی علمای امامیّه به چنین واجبی قائل نیستند؟!!

در فصل سوّم باب أوّل (ص ۳۲) دعاهای أیام هفته را از «ملحقات صحیفۀ سجّادیّه» نقل کرده که اصلاً مدرکی برای این ملحقات نیست و عجیب است که مانند یهود هفته را از یکشنبه آغاز و به شنبه ختم کرده است؟! این دعاها در «بلد الأمین» کفعمی نیز بدون سند آمده است[۲]. مضمون بعضی از جملات این دعاها شرعاً و عقلاً مورد اشکال است مانند مسألۀ توسّل (در دعای روز پنجشنبه) که شرح مختصر آن بیاید[۳]. در «بلد الأمین» جملۀ ما قبل آخر دعای روز پنجشنبه، چنین است: «واجعلهُ لي شافعاً يوم القيامةِ نافعاً» و کلمات «توسّلُی به» را ندارد[۴].

در صفحۀ ۲۹ نقل نموده: «هرکه معصیت خدا را در شب جمعه ترک کند حقّ تعالی گناهان گذشتۀ او را بیامرزد» می‌گوییم چه کار خوبی است که شش روز هفته را گناه کنیم و شب جمعه و روزش را استراحت کنیم تا هم برای گناه کردن در هفتۀ آینده تجدید قوا کرده باشیم و هم گناهان هفتۀ قبل آمرزیده شود!! أمّا قرآن کریم فرموده: **لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا** [سورة النساء:۱۲۳] «نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای أهل کتاب، هرکه عمل بدی

---

[۱]- این روایت مذکور است در وسائل الشیعۀ ج۴ ص۱۲۳۵ حدیث ۴ (به نقل از خصال شیخ صدوق) یکی از رُوات آن «تمیم بن بهلول» نام دارد که مهمل است و راوی دیگر آن به نام «بکر بن عبدالله بن حبیب» ضعیف است.

[۲]- در «مصباح» کفعمی (فصل ۱۷ فی ادعیة اللّیالی و الأیّام) نیز بدون سند ذکر شده است.

[۳]- ر.ك همین کتاب، صفحۀ ۱۰۱ به بعد .

[۴]- البلد الامین، الشیخ ابراهیم الکفعمی، ص ۱۳۹ و نیز رجوع شود به کتاب مصباح نامبرده، فصل هفدهم.

مرتکب شود، بدان کیفر شود و جز خدا برای خویش یار و یا وری نخواهد یافت» حال خواننده مختار است کلام خدا را قبول کند یا روایت مفاتیح را!

دربارۀ مطالب صفحۀ ۳۱ قبلاً سخن گفته‌ایم[۱] و تکرار نمی‌کنیم. در صفحۀ ۱۲ مدّعی است که شعر خواندن در شب و روز جمعه مکروه بوده و بایسته است که ترک شود اگرچه شعر حقّی باشد و حتّی نماز کسی بخواند قبول نمی‌شود. می‌گوییم اگر این روایت را قبول دارید چرا بر ضدّ این خبر، مساجد را در شب و روز جمعه پر کرده‌اید از شعر و مدّاحی و دست زدن و یا مرثیه خواندن و ....

در همین صفحه می‌گوید: «هرکه هفت مرتبه این دعا را بخواند در شب جمعه یا روز جمعه اگر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود... الخ» در حالیکه حدیث مذکور مرسل و بی‌اعتبار است[۲]. و همچنین دعایی از «مصباح» شیخ طوسی نقل کرده که وی سند آن را ذکر نکرده است! و در همین صفحه روایت کرده از شیخ طوسی و سیّد بن طاووس و کفعمی و سید بن باقی که مستحب است فلان دعا را بخوانند! ما سؤال می‌کنیم اگر آن دعا از رسول خدا(ص) است چرا از خود آن‌حضرت نقل نمی‌کنید و اگر از رسول خدا(ص) نیست شیخ و سیّد و دیگران چه حقّ داشته‌اند که مستحبّی بر دین اضافه کنند؟!

در «اعمال روز جمعه»(ص ۳۴) می‌گوید: «و چون صبح روز جمعه طالع شود این دعا را بخواند: «أصبحتُ في ذمّة الله...الخ» درحالی که راوی این حدیث یکی از غُلاة و ضعفاست به نام «داود بن کثیر الرّقّی[۳]».

و در «أعمال روز جمعه»(ص ۳۷) أکاذیب «صالح بن عُقبَه» را دربارۀ انار آورده است[۱]!! در صفحۀ ۳۸ می‌گوید: «**دعای ندبه** را که از أعمال أعیاد أربعه است بخواند» درحالیکه

---

[۱]- ر.ک. همین کتاب، صفحۀ ۴۱ و۴۲ .

[۲]- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج۱ ص ۴۲۷ .

[۳]- ر.ک. جمال الأُسبوع، سیّد بن طاوس، الفصل التّاسع عشر، «فیما یقولُهُ اذا طلع فَجرُ یوم الجمعة» برای آشنایی با «داود» رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص ۳۶۹.

بسیاری از جملات دعای مذکور ضّد قرآن است!! و در صفحات آینده شرحش بیاید[۲]. إن شاء الله تعالی.

«در أعمال روز جمعه» (۳۷ و۳۸) به امام باقر(ع) افتراء بسته‌اند که آنحضرت فرمود : «زیارت کنید مردگان را در روز جمعه که می‌دانند کیست که به زیارت ایشان رفته است و شاد می‌شوند[۳]»!! در حالیکه قرآن می‌گوید مردگان از دنیا خبر ندارند و در عالم برزخ هستند. یکی از رُوات حدیث مذکور «**محمد بن جعفر بن بطّه**» نام دارد که به قول نجاشی در أخذ حدیث متساهل بود و در آثار او اشتباهات زیادی وجود دارد و ابن الولید او را ضعیف شمرده است. راوی دیگر آن «علی بن الحکم[۴]» است. راوی دیگر آن **ربیع بن محمد المسلیّ** است که توثیق نشده است.

دربارۀ نماز حضرت رسول(ص)(ص ۳۹) می‌گوید: «چون فارغ شدی میان تو و خدا گناهی نمی‌ماند مگر آنکه آمرزیده شده است»!! و دربارۀ نماز حضرت أمیر المؤمنین (ص ۴۰) می‌گوید: «هر که از شماها چهار رکعت نماز أمیر المؤمنین(ع) را بجا آورد از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولّد شده باشد و حاجتهای او بر آورده شود»!! و یا «در أعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر بگوید: «اَللّهُمّ اجعل صلواتكَ و صلاةَ ملائكتِكَ ورُسُلِكَ علی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ = پروردگارا درودهای خودت را و درود فرشتگان و پیامبرانت را بر محمّد و خاندان محمّد مقرّر فرما؛ نوشته نشود بر او گناهی تا یک سال»!! این دستورها برای جری کردن گنهکاران خوب است. بنابراین هرکس گناهی کرد این نمازها یا این صلوات را می‌خواند و آمرزیده می‌شود. این

---

[۱]- برای آشنایی با «صالح بن عُقبه» و مطالعۀ دروغهای او دربارۀ انار، رجوع کنید به «عرض اخبار صول...» ص ۲۷۵ به بعد .

[۲]- ر.ک. کتاب حاضر، صفحۀ ۴۷۶ .

[۳]- حدیث فوق مذکور است در وسائل الشیعه، ج۵، ص۹۲ حدیث ۱.

[۴]- دربارۀ او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحۀ ۱۱ پاروقی شمارۀ ۴.

توصیه‌ها برای أراذل و اوباش و فسّاق و ستمگران جالب است که به آنها عمل کنند تا گناهی بر آنان نوشته نشود و در دنیا بی‌قید و بند باشند و در آخرت وارد بهشت شوند!! **سُبحانَ اللهِ ربِّ العالَمِین**.

پس از نماز جعلی که از قول حضرت صادق(ع) آن را به علی(ع) منتسب ساخته‌اند دعایی به آن‌حضرت نسبت داده‌اند که حضرتش به خداوند عرض می‌کند: «یا مُتَرَئِّفُ... یا مُتَجَبِّرُ یا مُتَمَلِّكُ...» در حالیکه علی(ع) که آشناترین فرد با قرآن و أمیر الکلام به شمار می‌رود فصیح‌تر از آن است که خطاب به خدا چنین صفاتی را ذکر نماید، اگر این دعا از آن‌حضرت بود بی‌تردید به تأسّی از قرآن کریم و با توجّه به اقتضای مقام و مقال عرض می‌کرد: «یا رَؤُوفُ یا جبّارُ یا مالِكُ» (فتأمّل). به نظر ما بافندۀ این دعا حتّی عرب نبوده تا چه رسد به فارس میدان فصاحت و بلاغت، حضرت امیر الؤمنین(ع)!.

در قسمتی از همین دعا از قول آن‌حضرت گفته است: «اَللّهمَّ بِمُحمّدٍ سَیِّدي و **بِعَلِيٍّ** وَلِیِّي و بِالأئمّةِ الرّاشیدینَ...الخ» جاعل دعا این قدر نمی‌فهمیده که علی(ع) خود در دعایش عرض نمی‌کند: « بِعَلِيٍّ وَلِیِّي » «سوگند به علی که ولیّ من است» و أئمّۀ راشدین هرگز خدا را به خودشان که ولیّ خود می‌باشند، قسم نمی‌دادند، چه نادان است آنکه خدا را قسم بدهد به خودش!! حاشا که أئمّۀ بزرگوار چنین کنند! واقعاً فریب بزرگی است که بگوییم هر که این نماز را با این تعابیر سُست، بخواند «گناهان گذشته و **آیندۀ** او آمرزیده شود و چنان باشد که دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حقّ تعالی گرسنگی قیامت را از او رفع کند»!!

نمازی به نام «نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها» (ص ۴۱) ذکر کرده که مدّعی است جبرئیل(ع) به آنحضرت تعلیم کرده است[1]!! آیا جبرئیل مسائل شریعت را برای غیر پیامبر نیز می‌آورد؟! رُوات این نماز عبارت اند از دو کذّاب مشهور به نامهای «محمّد بن سنان[2]» و

---

[1]- خبر فوق مذکور است در مستدرك الوسائل ج۱ ص ۴۵۹ .

[2]- ر.ك. کتاب حاضر پاورقی شمارۀ ۳ در صفحۀ ۱۱ .

«مفضَّل بن عمر[۱]» و پس از این نماز، نماز و دعای دیگری از حضرت فاطمه(ع) آورده با تعابیر سُست . مثلاً گفته: «لم آتِكَ بعملٍ صالحٍ قدّمتُه و لاشفاعة مخلوقٍ رجوتُه أتقرّبُ إليكَ بشفاعتِهِ إلاّ محمّداً و أهلَ بيتِهِ = خدایا من کردار شایسته‌ای که پیش فرستم و شفاعت مخلوقی را که به آن امیدوار باشم و با شفاعت او به سوی تو تقرّب بجویم، نیاورده‌ام، جُز محمد و أهل بیت او»!!

مگر شما حضرت فاطمه(ع) را از أهل بیت پیامبر نمی‌دانید؟ آیا ممکن است حضرت زهرا(ع) خودش را به عنوان شفیع خویش به خدا عرضه بدارد؟ **أفَلاتعقلون؟**

چگونه ممکن است حضرت زهرا(ع) چنین بگوید در حالی‌که همسر بزرگوارش در دعاهایش عرض می‌کرد: «و قَد رَجَوتُ مِمّن تولاّني في حياتي بِإحسانِهِ أن يَشفعَهُ لي عندَ وفاتي بغُفرانِهِ = از خدایی که در دوران زندگیم مرا با إحسان خویش سرپرستی فرمود امید دارم که هنگام وفاتم همان احسان را برای آمرزشم شفیع قرار دهد[۲]» و عرض می‌کرد: «اللهمَّ إنّي أتقرَّبُ اليك بذكركَ و استشفعُ بك إلي نفسِكَ = خدایا با ذکر تو به سوی تو تقرّب می‌جویم و خودت را به پیشگاهت شفیع قرار می‌دهم[۳]» و می‌فرمود: «لاشفيعَ أنجَحُ مِنَ التّوبةِ = شفیعی موفّق‌تر از توبه نیست[۴]» و نوادهٔ بزرگوارش حضرت زین العابدین(ع) عرض می‌کرد: «و إن شفعتُ فَلَستُ بأهل الشَّفاعة... شَفِّع في خطاياي كَرَمَكَ... لاشفيعَ لي إليكَ فَلَيَشفع لي فضلُكَ = اگر شفاعت بخواهم سزا وارش نیستم.... دربارهٔ خطاهایم کرم و بخشایش خود را شفیع [من] قرار ده ... در پیشگاهت شفیعی ندارم پس باید که فضل و

[۱]- وی در «عرض أخبار أصول...» معرّفی شده است، صفحهٔ ۱۴۱ .

[۲]- صحیفة علويّة، دعاؤه فی المناجاة .

[۳]- مفاتیح الجنان، دعای کمیل ص ۶۲ .

[۴]- نهج البلاغه، کلمات قصار شمارهٔ ۳۷۱ و سفینة البحار ج۲ ص۶۴۶.

بخشایش تو برایم شفاعت کند[۱]» و عرض می‌کرد: « لاشفیعَ یَشفَعُ لي إلیكَ» «هیچ شفیعی که به پیشگاهت برایم شفاعت کند ندارم[۲]»

مهمتر از اینها، قرآن کجا فرموده که مخلوق مورد امید است؟ پیامبر در کدام دعای معتبر و مستند، انبیاء دیگر را شفیع خود یا واسطهٔ تقرّب خویش به خدا قرار داده است[۳]؟. ضمناً صدر روایت مذکور أفضلیّت فاطمه را بر علی (ع) می‌رساند، در صورتی که شما علی(ع) را أفضل می‌دانید!.

پس از نماز جعلی فوق، از کتاب خرافی «جمال الأُسبوع» سیّد بن طاوس، برای هر یک از أئمّه نمازها و دعاهایی بدون سند ذکر کرده است؟! آیا امامان حقّ تشریع داشته‌اند تا نمازی را که پیامبر(ص) به أمّت تعلیم نفرموده بود، تشریع کنند؟! اگر این نمازها را پیامبر آورده بود، اختصاص هر یك از آنها به یکی از أئمّه معنی نداشت؟ اصولاً اختصاص نماز به یکی از أئمّه یعنی چه؟

دعایی‌که پس از نماز صاحب الزّمان آورده بسیار رسوا و ضدّ قرآن و موجب شرك و کفر است[۴]! در این دعا- چنانکه در «**زیارت و زیاتنامه**» در أحوال «حسن مثلهٔ جمکرانی» (ص ۱۶۷، راوی ۱۰۲) آورده‌ایم – می‌گوید: «یا محمّدُ یا عليُّ، یا عليُّ یا محمّدُ اکفیاني فانّکما کافیایَ، یا محمّدُ یا عليُّ، یا عليُّ یا محمّدُ انصُراني فإنّکما ناصرایَ، یا محمّد یا عليُّ، یا عليُّ یا محمّدُ احفظاني فإنّکما حافظایَ، یا مولای یا صاحبَ الزّمان (سه بار) اَلغَوث (سه بار) أدرِکني (سه بار) الأمان (سه بار)!!.

---

[۱]- صحیفهٔ سجّادیّه، دعاؤه علیه السّلام في ذکر التّوبة و طَلَبِها.

[۲]- صحیفهٔ سجّادیّه، دعاؤه علیه السّلام بعد الفَراغ مِن صلاة اللّیل.

[۳]- دربارهٔ شفاعت رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحهٔ ۲۳۱ به بعد و **راه نجات از شرّ غلاة**، صفحه ۲۳۳ به بعد .

[۴]- دعای مذکور در وسائل الشیعه ج۵، ص۲۹۸ نیز بدون سند آمده است.

چگونه ممکن است کسی با قرآن آشنا باشد و چنین شرکیّاتی را تحمّل کند که شیخ عباس آورده است؟

در این دعا غیرخدا را خوانده که شرک و ضدّ دهها آیۀ قرآن است چنانکه فرموده: **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا** [سورة الجن:١٨] «پس با خدا کسی را مخوانید» یعنی فقط خدا را بخوانید و نیز فرموده: **قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا** [سورة الجن:٢٠] «فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او [در خواندن] شریک نمی‌سازم». و دهها آیۀ دیگر که خواندن و حاضر و ناظر و سمیع و بصیر دانستن غیرخدا را در همه جا، شرک شمرده است.

به اضافه اینکه حضرت محمّد و علی را یک بار مقدّم داشته و بار دیگر مؤخّر! شاید برای اینکه به ایشان بر نخورد و گله نکنند و علی نگوید چرا نام مرا مقدّم نداشتی یا چرا مرا مؤخّر ذکر کردی؟! لذا هر دو را یک بار مقدّم داشته است که جای گله و شکایت نباشد!! یا شاید واقعاً نمی‌دانسته یا مطمئن نبوده که حضرت محمّد أفضل از علی است!!.

دیگر آنکه می‌گوید همانا شما دو تن کافی هستید و مرا کفایت کنید!! آیا صاحب الزّمان قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری سؤال فرموده: **أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ** [سورة الزُّمَر:٣٦] «آیا خداوند بنده‌اش را کافی نیست؟» **وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبٗا** [سورة النّساء:٦] «خدا محاسبه را کافی است» **وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا** [سورة النّساء:٤٥] «خدا [برای] دوستی و سر پرستی کافی است و خدا [برای] یاوری کافی است» خداوند متعال فرموده من برای نصرت و سرپرستی و حساب و سایر أمور کافی هستم ولی این دعا می‌گوید ای محمّد و علی شما کافی هستید و مرا کفایت کنید مرا یاری کنید مرا حفظ کنید در حالی‌که قرآن فرموده: **إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ** [سورة هود:٥٧] «همانا پروردگارم بر همه چیز حافظ و نگاهبان است» و خطاب به پیامبر فرموده: **فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا** [سورة النساء:٨٠] «ما تو را بر

آنان حافظ و نگاهبان نفرستادیم» **وَمَا جَعَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا** [سورة الأنعام:١٠٧] «و تو را بر آنان حافظ و نگهبان قرار ندادیم».

چرا باید مدّعیان علم و حدیث این قدر خرافی و از قرآن بی‌خبر یا عوام ترس باشند که به شرک وارد شوند و ملّت را به شرک مبتلا سازند؟! آیا کسی که به صاحب الزّمان خیالی می‌گوید: «اَلغَوث» یا «أدرِکنی = مرا دریاب» یا به فریادم برس، نمی‌داند که غیرخدا فریادرس نیست. رسول خدا(ص) وسایر انبیاء و أمیر المؤمنین کی خود را فریادرس مردم خوانده‌اند آنهم از راه دور یا پس از وفات؟!.

آیا بافندۀ دعا نمی‌داند که بنا به فرمودۀ قرآن حضرت محمّد و علی پس از رحلت از دنیا بی‌خبر و بدون خوف و حزن در جوار رحمت حقّ قرار دارند و جُز به خدا به چیزی توجّه ندارند؟!

در صفحۀ ۴۷ روایتی از قول «مفضّل بن عمر» آورده است که از ضعفاست و نماز حضرت فاطمه را نیز او نقل کرده است[۱]. در صفحۀ ۵۰ صلواتی ذکر کرده که اگر روز جمعه پس از نمازعصر خوانده شود «بنویسد حقّ تعالی برای او صد هزار حسنه و محو فرماید از او صدهزار سیّئه و بر آورد صد هزار حاجت او را و بلند فرماید برای او صد هزار درجه[۲]»!!.

«در أعمال روز جمعه» (ص ۵۱) می‌گوید: امام زمان «زمین را از لوث شرک و کفر... پاک و پاکیزه می‌فرماید»! این قول مخالف قرآن است که دربارۀ نصاری فرموده: **فَأَغۡرَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ** [سورة المائدة:١٤] «پس تا روز ستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکندیم» و در بارۀ یهود فرموده: **وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ**

---

[۱]- برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحۀ ۲۹ پاروقی شمارۀ ۲ .

[۲]- ر.ك. وسائل الشیعه ج۵ ص۷۹ حدیث ۲ –یکی از رُوات این حدیث «محمّد بن عیسی الیقطینی» است که در «عرض اخبار اصول ...» صفحۀ ۱۸۲ معرّفی شده و دیگری «**زکریّا المؤمن**» است که علامۀ حلّی وی را در شمار ضعفاء آورده و فرموده او واقفی است.

ٱلۡقِيَـٰمَةِ [سورة المائدة:٦٤] «و تا روز ستاخيز ميان ايشان دشمنى وكينه افكنديم» و آيات ديگرى كه دلالت دارد كفر و شرك درميان بشر وجود خواهد داشت و غيرمسلمانان تا قبل از قيامت باقى مى‌مانند و ميانشان نيز مخالفت و عداوت بر قرار خواهد بود.

در «أعمال روز جمعه» (ص ۵۲) صلواتى را از «مصباح المتهجّد» شيخ طوسى نقل كرده[1] كه مروى است از فردى «مهمل» به نام «أبوالحسن ضرّاب اصفهانى» و او نقل كرده از پيرزنى سبزه رو (اين هم شد سند شرعى؟!)[2].

در قسمتى از اين صلوات دربارۀ پيامبر(ص) مى‌گويد: «المفَوَّضُ إليهِ دِينُ الله» «كسى كه دين خدا به او وا گذار شده»!! مخفى نماند كه اينگونه أباطيل تحت تأثير أحاديث باب ۱۱۰ «كافى» كلينى است. ما در بطلان اين قول در كتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» مطالبى گفته‌ايم (ص ۲۱۶ به بعد و ص ۵۴۵). در اينجا نيز ياد آور مى‌شويم كه رسول خدا (ص) يك چيز را فقط بر خود حرام كرد و حتّى آن را به عنوان حرام به سايرين اعلام نكرد، خدا به او عتاب فرمود كه: **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ** [سورة التّحريم:١] «اى پيامبر چرا چيزى را كه خداوند بر تو حلال ساخته بر خويشتن حرام مى‌كنى؟» و نيز هنگامى كه گروهى از منافقين براى عدم حضور در جهاد عذرها آوردند و رسول خدا(ص) قبل از تحقيق به ايشان إذن داد حقّ تعالى او را عتاب فرمود كه: **عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ** [سورة التّوبه:٤٣] « خداوند از تو درگذرد چرا ايشان را رخصت دادى؟» اگر اين تفويض حقيقت داشت آن عتاب معنى نداشت. در شأن نزول أيۀ سى و نه سورۀ مباركۀ حجّ نوشته‌اند مسلمانان كه تحت آزار شديد مشركين بودند و مضروب و مجروح مى‌شدند، نزد رسول خدا(ص) مى‌آمدند و

---

[1]- اين صلوات جزئى از قصّه‌اى است سرا پا دروغ شامل معجزه و علم غيب كه شيخ عبّاس فقط قسمت صلوات آنرا ذكر كرده، قصّۀ مذكور را مجلسى نيز ثبت كرده است. ر.ك. «بحار الانوار» ج۹۱ ص۸۱ به بعد .

[2]- يكى ديگر از رُوات افسانۀ فوق «**أحمد بن على الرّازى**» نام دارد كه از غُلاة است.

اجازۀ مبارزه می‌خواستند و آن‌حضرت در جوابشان می‌فرمود: «اِصبِروا فإنّی لم أومَر بِالقِتال» «صبر کنید زیرا من [هنوز] به جنگ، فرمان نگرفته‌ام». از این رو اولین آیۀ قتال چنین نازل شد که **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَـٰتَلُونَ** [سورة الحجّ:٣٩] «برای کسانی که به جنگشان آمده‌اند اجازه رخصت جنگ داده شد» و لذا خدا فرموده: **وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ .... ٱلظَّـٰلِمُونَ ..... ٱلْفَـٰسِقُونَ** [سورة المائدة:٤٤ و٤٥ و٤٧] «و آنان که مطابق آنچه خداوند نازل فرموده حکم نکنند، ایشان کافراند... ستمگراند... فاسق‌اند» و نیز فرموده: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ . لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ . ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ** [سورة الحاقة:٤٤ و٤٥ و٤٦] «و اگر وی برخی سخنان را بر ما می‌بست هر آینه او را به دست [قدرت] گرفته بودیم آنگاه شاهرگش را بریده بودیم» بنابر این دین فقط از طرف خداست و رسول خدا(ص) حقّ ندارد چیزی زیاد و یا کم نماید.

پس از صلوات بر پیامبر، حجّت تراشی کرده و دوازده «**حُجَّة ربّ العالَمین**» تحویل خواننده داده است! در حالی که خدا می‌فرماید پس از رسولان الهی کسی «**حُجَّةُ الله** » [سورة النّساء:١٦٥] نیست و أمیر المؤمنین(ع) فرموده : «تَمَّت بِنَبِیِّنا محمّدٍ(ص) حُجَّتُهُ = با پیامبر ما محمّد(ص) حجّت خدا پایان پذیرفت» (نهج البلاغه:خطبۀ۹۱)

در این دعا حُجَج مذکور را ستونهای دین و أرکان توحید خوانده یعنی اگر اینان نبودند دین بی‌ستون و توحید بی‌رکن می‌بود! می‌پرسیم چرا خدا در کتابش ستونهای دین و أرکان توحیدش را معرّفی نفرموده و شناساندن آنها به مردم را بر عهدۀ مشایخ کلینی و صدوق نهاده است؟! همچنین أئمّه را «**تَراجمة وَحیِكَ** = مترجمان وحی تو» خوانده! این ادّعا نیز متّکی است بر روایت نامعتبر کلینی در باب ۶۹ کافی خصوصاً روایت سوّم که بطلانش را در کتاب «**عرض أصول بر قرآن و عقول**» (ص ۳۹۹) آشکار کرده‌ایم.

سپس گفته است: «**خُلَفائك في أرضك**» یعنی أئمۀ را خلیفۀ خدا در زمین شمرده است!! در حالیکه خدای تعالی خلیفه ندارد زیرا خلیفه برای کسی متصوَّر است که بمیرد یا برود یا معزول گردد یا به سبب مشغول بودن به کاری، برای کارهای دیگر خلیفه بگیرد و خدا نه وفات کرده و نه جایی رفته و نه مشغول بودن به شأنی او را از شؤون دیگر باز می‌دارد و نه معزول شده است تا خلیفه بگیرد. اگر منظور این نبوده، در این صورت باید می‌گفت «**خُلَفاء نَبِیِّکَ في أرضك** = خلفای پیامبرت در زمین تو». اگر این دعا از أئمّه می‌بود قطعاً آنها منظور خود را با فصاحت بیان می‌کردند درحالیکه این دعا از جعلیّات راویان کم سواد است.

دربارۀ أئمّه گفته است : «**اصطفیتَهم عَلی عِبادِكَ و ارتضیتَهم لِدِینك** = ایشان را برbندگانت برگزیدی و برای دینت بدیشان راضی شدی»!! آشنایان با قرآن کریم می‌دانند که ارتضاء و اصطفای إلهی در مورد بنی آدم منوط به اعلام خداست و در قرآن - جُز دربارۀ حضرت مریم و طالوت ـ فقط در مورد انبیاء به کار رفته است. شما که أئمۀ را از قبیل طالوت نمی‌دانید بلکه بالاتر می‌شمارید پس بر شماست که بگویید خدا در کجا ارتضاء و اصطفای أمیر المؤمنین و أولادش را اعلام فرموده است؟ آیا نمی‌دانید در اسلام نسبت دادن چیزی به خدا بدون سلطان و دلیل متقن شرعی، گناه است؟! آیا این ادّعاها مدرکی دارد؟

همچنین گفته است: «**ألبَستَهم نورَك و رفعتَهم في ملکوتك** = نورت را به آنها پوشانیدی و ایشان را به ملکوتت عروج داری». این قول کذب است. زیرا جدّشان که از همه والاتر و برتر است بشری مانند دیگران بوده و از نور پوشیده نشده بود و لباس نور نداشته و جز او هیچ یک از اولاد و أقاربش به ملکوت و معراج نرفته است. خداوند به او فرموده: **﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾** [سورة الکهف:۱۱۰ و فُصِّلَت:٦] «(ای پیامبر) بگو که من بشری چونان شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود و خدایی یگانه است پس هرکه امید دیدار پروردگار خویش را دارد باید که کردار نیکو و شایسته بجای آرد و أحدی

را در عبادت پروردگارش شریک نسازد». و فرموده: **وَقَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ** [سورة الفرقان:۷] « و گفتند این چه فرستاده‌ای است که [چونان دیگران] غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» (و نیز بنگرید به آیهٔ ۲۰ همین سوره) معلوم می‌شود پیغمبر قرآن با پیغمبر مفاتیح الجنان تفاوت بسیار دارد.

در این دعا از خدا خواسته که امام قائم را از دست جبّارین و ستمگران خلاص کند! کسی نبود به او بگوید شما که خود می‌گویید امام شما برای اینکه به دست جبّارین أسیر یا مقتول نشود، غیبت کرده پس الآن امام غائب شما در دست ظالمین نیست تا خدا او را خلاص کند ! جاعل دعا نفهمیده که چه بافته است.

از همه مفتضح‌تر آن است که این دعا دلالت بر تحریف قرآن دارد و می‌گوید: «اللهم جَدِّد به مَا امتَحی(مُحِيَ) مِن دينك و أَحيِ به **ما بُدِّلَ مِن كتابكَ** و أظهِر به ما غُيِّرَ مِن حُكمك» «پروردگارا با او آنچه از دینت محو شده، تجدید فرما و با او **آنچه از کتابت تبدیل شده** زنده کن و آنچه از حکم و فرمان تو تغییر کرده، آشکار ساز»!! جاعلین و فرقه سازان اینهمه بدعت در اسلام آورده‌اند، أذان مسلمین را تغییر داده و موقع مغرب را عقب‌تر برده و نماز عیدین را دگرگون کرده‌اند و ..... باز فریاد می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند که خدایا آنچه از دینت محو و تبدیل شده به حالت قبل برگردان تا بدعتی در آن نباشد!! جاعل این دعا و نظایر آن مانند دزدی است که خود چیزی بدزدد و درهمان حال برای فریفتن مردم، فریاد کند: آی دزد، آی دزد!!

در آخر دعا، أئمهٔ را عُروة الوثقی و حَبل المتین و صراط المستقیم خوانده است!! با اینکه حضرت أمیر مکرّراً فرموده عُروة الوثقی و حبل المتین قرآن است (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۹۲ و ۱۹۸) و نفرموده من «حَبلُ الله» هستم بلکه فرموده من تابع دین و مطیع حَبل الله می‌باشم. جاعل نادان در آخر این دعا برای امام غائب دعا می‌کند که: «اَللّهمَّ صَلِّ عَلی وليِّك و وُلاةِ عهدك و الأئمّة من وُلدِهِ و مُدَّ في أعمارِهِم و زِد في آجالهم» «پروردگارا بر

ولیّ خود و والیان عهدت و امامان از فرزندان او درود فرست و بر عمر ایشان بیفزا و مدّت عمرشان را افزون کن»!! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ آیا او خیال کرده که أئمّهٔ دیگر، فرزندان امام غائب‌اند و همگی زنده‌اند که برایشان از خدا طول عمر می‌خواهد و نمی‌داند که أئمّه أجداد اویند و از دنیا رفته‌اند؟!! یا اینکه نمی‌داند بنابه اعتقاد شیعه امام غائب آخرین امام است و پس از او امامی نیست؟!

این است آنچه به نام دین خدا در کتب مذهبی وارد کرده و مردم را گمراه ساخته‌اند و یک عالم حقّگو پیدا نشده که حقایق را بیان کند و مردم را نجات دهد!

فصل پنجم:

در صفحهٔ ۵۴ ماجرایی آورده دربارهٔ امام علی النّقی(ع) که ناقل آن یکی از غُلاة و جاعلین حدیث است موسوم به «محمّد بن موسی[1]» و مدّعی است که امام فرمود: «مراد از أیّام و روزها ما هستیم مادامی‌که بپاست آسمانها و زمین، شنبه اسم رسول خدا(ص) است و یکشنبه أمیر الؤمنین(ع) و دوشنبه حسن و حسین ـ عَلَيهِمَاالسَّلام ـ سه شنبه علیّ بن الحسین و و محمد بن علی وجعفربن محمّد ـ عَلَيهِمُ السَّلام ـ و چهار شنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی ـ عَلَيهِمُ السَّلام ـ و منام و پنجشنبه فرزندم حسن و جمعه فرزندِ فرزندم است...الخ» بنابراین امام زین العابدین(ع) در دعاهای أیام هفتهٔ خود که شیخ عباس در فصل سوم مفاتیح آورده، شوخی کرده - نعوذبالله ـ که در دعای یکشنبه عرض می‌کند: «اللهم إنّي أَبرَءُ إليكَ في يومي هذا و ما بعده من الآحاد من الشّرك و الإلحاد» «پروردگارا همانا در این روز و یکشنبه‌های دیگری که پس از آن است از شرک و إلحاد به سوی تو پناه می‌جویم» و منظورش این بوده که در این علی و علی‌های دیگری که پس از آن است از شرک به خدا پناه می‌برم!!! و یا اگر در دعای پنجشنبه عرض کرده: «اللّهمّ اقضِ لي في الخميس خمساً» «پروردگارا در پنجشنبه پنج حاجت را برایم بر آورده ساز»، مقصودش آن بوده که در

---

[1]- این حدیث مذکور است در «بحار الانوار» ج۹۹، ص۲۱۰ و در «جمال الأسبوع» فصل سوّم.

حضرت عسکری که هنوز پدرانش به دنیا نیامده‌اند، پنج حاجتم را عطا کن!!! زیرا این روزها ظرف زمانی أئمّه نبوده بلکه خود أئمّه بوده‌اند!! و منظور از «في الاثنين» یا «في الثّلثاء» یا «في الأربعاء» آن است که ظرف زمان و مظروف آن هر دو أئمّه بوده‌اند! این است ضدّ و نقیض گویی دعا نویسان و خرافه فروشان.

پس‌از این قصّهٔ خرافی، زیاراتی ذکر کرده که سند آن در بحار الأنوار (ج۹۹ ص۲۱۱ به بعد) و «حمال الأسبوع» نیامده است فقط «سیّد بن طاووس» خرافی در زیارت أمیر المؤمنین می‌گوید این زیارت منقول است از کسی‌که صاحب الزّمان را نه در خواب بلکه در بیداری مشاهده کرده است!! صرف نظر از مجهول بودن رُوات، متن زیارات نیز بر خلاف عقل و قرآن است و همین بهترین دلیل بر جعلی بودن آنهاست. در این زیارات به پیغمبر و أئمّه می‌گوید: من امروز مهمان شمایم مرا به خوبی میزبانی کنید!! گویا این مهمان ناخوانده رسول خدا و أئمه را حاضر و ناظر و مطّلع از سخنان خود می‌داند و از آنان توقّع میزبانی دارد! و نمی‌داند که آن بزرگواران از دار دنیا به دار السّلام رفته‌اند و طبق آیات قرآن از دنیا و فسق و فجور و خیانت مردم بی‌خبراند وگرنه دارالسّلام برای آنها «دار الغصّه و الحزن» می‌شود. اصولاً أنبياء وأئمّه پس از رحلت، مکلّف به مهمانداری و قبول حرفهای دروغگویان نیستند که به مهمان داری همه کس حاضر شوند بلکه أنبياء و أولياء همه مطیع خدا هستند. در این زیارات به امامی‌که حاضر نیست کسی غیر خدا را پناهگاه خود قرار دهد و هیچگاه غیرخدا را شایستهٔ پناه بردن معرفی نکرده و فعلاً نیز در دنیا حاضر نیست می‌گوید: من به تو پناهنده هستم؟! از همه خرافی‌تر اینکه حضرت فاطمه(ع) را حاضر دانسته و خطاب به آنحضرت می‌گوید: «اِمتَحَنَكِ الَّذي خَلَقَكِ قَبلَ أن يَخلُقَكِ» «تو را کسی امتحان کرد که تو را پیش از آنکه خلق کند، آفرید»!!! آیا جاعل فهمیده که چه بافته؟ آیا «سیّد بن طاووس» هنگام ثبت این زیارت در کتابش فهمیده که چه می‌نویسد؟ حال اگر کسی جمله را چنین معنی کند که خالق تو قبل از آنکه تو را خلق کند امتحانت کرد! این نیز صحیح نیست زیرا کسی که هنوز خلق نشده چگونه مورد امتحان شده؟!

در این زیارات برای أئمّه تملّق و چاپلوسی کرده و اوصافی خرافی برای ایشان قائل شده، از جمله مانند صلوات خرافی که در أعمال روز جمعه(ص۵۲) آورده است، أئمّه را خزانه داران علم خدا و مترجمان وحی شمرده که بطلانش را در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**»(ص ۳۹۸ و ۸۱۶) بیان کرده‌ایم. دیگر آنکه به حضرات حسنین ـ عَلَيهِمَاالسَّلام ـ می‌گوید: «فَأَضِيفانِي و أحسِنا ضيافتي ..... فإنّكُما مأمورانِ بالضّيافة» «مرا مهمان کنید و نیکو مرا مهمان‌داری کنید.... پس همانا شما مأمور به مهمانداری هستید»!! راوی از کجا فهمیده که حضرات أئمّه پس از رحلت مأمور به این کار هستند؟!!.

در این زیارت أئمّه را وفیّ و طیّب و طاهر و زکیّ و بَرّ و صادق و أمین و نور خدا خوانده ولی بلافاصله پس از این زیارات در آغاز فصل ششمِ باب أوّل «دعای صباح» را آورده که امام را یک گناهکار هوا پرست معرّفی می‌کند و مدّعی است که حضرت علی(ع) عرض می‌کرد: «فَاصفَحِ اللّهمّ عمّا كُنتُ أَجرَمتُهُ مِن زَلَلي وَ خَطائي» «پروردگارا از آنچه جرم مرتکب شده بودم و از لغزش و خطایم درگذر» و یا عرض می‌کرد: «اِلهي قلبي محجوبٌ و نفسي معيوب و عقلي مغلوب و هوائي غالِبٌ و طاعتي قليل و معصيتي كثيرٌ و لساني مُقِرٌّ بالذّنوب» «ای خدای من قلب و دلم محجوب و نفس و روحم معیوب و عقل من مغلوب و هوای نفسم غالب و طاعتم اندک و معصیتم بسیار است و زبانم به گناهان اقرار دارد»!! کسی نبوده به این افراد دعاساز بگوید چرا تکلیف خود را معیّن نمی‌کنید و در جایی امام را طیّب و طاهر و نور خدا می‌خوانید و گاهی او را یک گناهکار هوا پرست جلوه می‌دهید؟!.

فصل ششم:

در این فصل تعدادی از أدعیه از جمله «دعای صباح» را آورده و دربارۀ این دعا می‌گوید: علامۀ مجلسی این دعا را در کتاب دعای «بحار» و در کتاب «صلاة» با بیان ذکر نموده و فرموده که این دعا ازأدعیۀ مشهوره است و من در کتب معتبر آن را نیافتم مگر در «مصباح» سیّد بن باقی...»(ص ۶۲). لازم است به خوانندگان یاد آور شویم که «سیّد بن باقی» از علمای

قرن هفتم و معاصر محقّق حلّی بوده که مصنّفات او متعلّق است به سال **۶۵۳**، چگونه او با بیش از شش قرن فاصله از أمیر المؤمنین(ع) روایت کرده است؟! مجلسی می‌گوید: «یحیی بن قاسم العلوی گفته در سفینه‌ای این دعا را به خطّ علیّ بن ابی‌طالب دیده‌ام[1]» درحالی‌که «**ابوبصیر یحیی بن قاسم**» چنانکه «هاشم معروف الحسنی» نیز فرموده[2] فاسد العقیده و از ضعفا و متّهمین است.

در این دعا گفته: «باعَدَتني ذنوبي عن دار الوصال = گناهانم مرا از سرای وصال دور کرده است» در حالیکه علی(ع) صوفی نبوده که از اصطلاحات صوفیّه استفاده کند و اصولاً تصوّف بعد از حضرت در سرزمینهای اسلامی وارد شد. علاوه بر این علی(ع) در نهج البلاغه فرموده خداوند متعال وصل و فصل ندارد، برای خود در برابر خدا فراق و وصال نباید قائل شویم و این تعابیر لائق ذات أقدس حق نیست.

---

[1]- بحار الأنوار، ج ۹۱ ص۲۴۷ .

[2]- الموضوعات فی الآثار و الأخبار، دار التّعارف للمطبوعات، بیروت، ص ۲۳۱ .

تذکّری دربارهٔ مطالب و تعابیر صوفیانه

نظر به اینکه در این دعا و تعدادی از دعاهای رائج درمیان مردم ما، از جمله دعای «کمیل» و مناجات خمس عشره و ....، تعابیر صوفیانه دیده می‌شود لازم است در اینجا مطالبی را به خوانندگان یاد آور شویم:

یکی از مسائلی که باید خداوند سبحان را از آن منزّه و مبرّی دانست وصال خلق است به ذات أقدس إلهی. ولی صوفیّه به نام **فَناء فی الله و بَقاء بِالله** که صِرف إدّعا و خودخواهی ایشان است و بی‌آنکه دلیلی از قرآن و أحادیث معتبر ارائه کنند، می‌گویند وصل به حق و واصل شدن عارف به خالق متعال ممکن است**!!** این ادّعای گزاف از یادگارهای قبل از اسلام در آیین «بودا» و بعضی از نصاری و همچنین عدّه‌ای از مشرکین یونان است. چنانکه در «نفحات الأنس» جامی (ص ۱۰۲) آمده: بودا به طور کلّی غایت استکمال نفس را همان اتّصال به «نیروانا» که مقام «فنا» ست می‌داند. صوفیّه گویند چون کسی ریاضت کشید و به حقیقت واصل شد شریعت از او ساقط گردد! چنانکه ملای رومی در جلد پنجم مثنوی گوید: «لَو ظَهَرَتِ الحقائقُ بَطَلَتِ الشّرائعُ» «اگر حقائق [بر کسی] آشکار شود شرایع باطل می‌شود» و گوید چون به خدا واصل شدی دیگر رسول و قرآن لازم نداری. منصور حلاج بنابه نقل «**تحفه الأخیار**» میرزا طاهر قمی(ص ۱۱۶) می‌گوید: «إنّ المرءِ قائِمٌ عَلی بِساط الشّریعة ما لم یَصِل إلی مَقام التّوحید فإذا وَصَلَ إلیه سَقَطَت مِن عَینِهِ الشَّریعة» «انسان تا زمانی بر بساط شریعت است که به توحید نرسیده و چون به توحید واصل شود شریعت از چشمش می‌افتد»**!!** شیخ عطّار گفته است :

خدا را یافتم دیدم حقیقت   برون رفتم من از عین شریعت

صوفیّه گویند چون کسی به حقّ واصل شد نمازی لازم ندارد و کسی که واصل شد، تکالیف از او برخاست! ولی انبیاء ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ چنین ادّعایی نداشتند. چنانکه حضرت عیسی(ع) می‌فرمود: **وَأَوْصَـٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا** [سورة مریم:۳۱] «(خداوند) مرا تا زمانی که زنده‌ام به نماز و زکات سفارش فرموده است» قرآن کریم دربارهٔ آن‌حضرت

فرموده: ﴿لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدٗا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعٗا﴾ [سورة النّساء:١٧٢] «هرگز مسیح از اینکه بندهٔ خدا باشد اِبا نمی ورزد و فرشتگان مقرّب نیز [اِبا ندارند] و هر که از پرستش او اِبا ورزد و خود را بزرگ شمارد پس خدا همگی ایشان را به سوی خویش گردآورد» آیا حضرت روح الله(ع) واصل نبود؟ و یا ملائکهٔ مقّرب که همواره به تسبیح و تقدیس حقّ مشغول‌اند، (البقره:۳۰) واصل نیستند؟!

انبیاء ـ عَلَيهِمُ السَّلام ـ با آنکه مقرّب‌ترین بندگان خدا بودند أمّا تا آخر عمر، خود را به عبادت و بندگی پروردگار موظّف می‌دانستند و پیامبر أکرم(ع) عبادت بسیار می کرد و تا پایان عمر پر برکتش از عبادت و انجام احکام شرع دست برنداشت.

خدا در کتب آسمانی برای خود وصل و فصل قائل نشده و بندگان را به وصول به خود دعوت نفرموده خدا همه جا حاضر و ناظر است و دور نیست تا به او واصل شوند. جسم و جوهر نیست که قابل اتّصال و انفصال باشد و هر چیزی که قابل وصل باشد محدود است و حقّ تعالی محدود نیست. به علاوه عقول و أفکار به کنه ذات خدا پی نبرند چگونه به او واصل گردند؟! خدایی که فرموده: ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ [سورة ق:١٦]« ما به او از رگ گردن نزدیکتریم» و فرمود: ﴿هُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ﴾ [سورة الحديد:٤] «هر جا که باشید او با شماست» دیگر وصل و فصل معنی ندارد. علی(ع) فرموده:«لا يُدرِكُهُ بُعدُ الهِمَم و لايَنالُه غَوصُ الفِطَنِ الّذي ليس لِصِفَتِهِ حَدٌّ محدودٌ و لانَعتٌ موجودٌ» «همّت‌های بلند و افکار ژرف، ذاتش را در نیابند همان [خدایی] که صفاتش را حدّی نیست و (کمالش) را وصف نتوان کرد» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱) آری ملاقات و مواجهه با رحمت یا عذاب خدا ممکن است ولی این غیر از وصل شدن به حقّ است. بشری که به دستگاه محیّر العقول جسم و روح خویش کاملاً پی نبرده و به کوچکترین مخلوق خدا و حقیقت آن دست نیافته چگونه می‌خواهد به خالق جهان واصل شود. این ادّعا از جهالت و بی‌فکری و بی‌شرمی است. هرکه خطبهٔ ۱۸۶

نهج البلاغه را بخواند درمی‌یابد که مسألۀ وصل و فصل از حقّ، باطل است. در دعاهای معتبر مأثور از پیامبر(ص) نیز تعبیر وصل و فصل یا فراق و وصال و عشق و معشوقیّت نیامده است، زیرا در عشق تغییر حال است و تغییر در ذات إلهی راه ندارد. **ثانیاً**: عشق شدّت میل نفس است و او را میل نفسانی نیست . **ثالثاً**: در عشق باید معشوق قابل تصوّر باشد و او منزّه است از اینکه تصوّر شود. **رابعاً**: أنبیاء به عشق خدا دعوت نکردند و در قرآن کلمۀ عشق وعشّاق و یا أَیُّهَا العُشّاق و یا أیّها العاشقون و ... نیامده و خدا بندگان را به عشق خویش ترغیب نفرموده است، **خامساً**: صفات و أسماء إلهی توقیفی و موقوف به ورود از شرع است و در شرع و در تعابیر قرآنی کلمۀ وصال و فراق و عاشق و معشوق و ... وارد نشده است و اگر أخباری در کتب متأخّرین دیده می‌شود جعل صوفیان و قلندران است.

پس ادّعای شعرا و صوفیّه که مدّعی عشق به خدا شده‌اند با کتاب آسمانی سازگار نیست و بی‌أدبی و جسارت و خودبزرگ بینی است و خدا منزّه از وصل و فصل و معشوقیّت است و کسانی که مدّعی واصل بودن به خدای متعال شده‌اند، باید توبه کنند.

❁ ❁ ❁

دعای کمیل: دوّمین دعای فصل ششم باب اوّل «مفاتیح» دعای «کمیل» است. مؤلّف پیش از نقل دعا قول مجلسی را آورده که این دعا بهترین دعاها است و دعایی است که حضرت علی(ع) از خضر موهوم گرفته و به کمیل یاد داده است!! باید گفت شما که علی را غیر از رسول أکرم(ع) از همۀ أنبیاء بالاتر می‌دانید پس چگونه کسی که أعلم و أفضل از خضر است از او دعا تعلیم می‌گیرد؟ به اضافه اینکه وجود خضر در زمان حضرت أمیر(ع) دروغ است. خدا خطاب به رسول خدا(ص) فرموده **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ** [سورة الأنبياء:٣٤] «ما برای بشری قبل از تو ماندن در دنیا و جاودانگی قرار ندادیم (و همه مرده اند) پس اگر تو بمیری، ایشان می‌مانند و جاودانه‌اند؟.

در این دعا «خضر» بر محمّد و آل محمّد و أئمّه درود می‌فرستد! اگر مقصود خضری است که تا زمان رسول خدا(ص) و آل او زنده بوده، در این صورت چنانکه گفتیم وی موجودی افسانه‌ای و موهوم است و اگر منظور مأمور تعلیم حضرت موسی (الکهف، آیهٔ ۶۵ به بعد) است در این صورت معلوم نیست که وی بر پیامبری که اجدادش ولادت نیافته بودند، درود فرستاده باشد. نکتهٔ دیگر آنکه در این دعا می‌گوید: «فتجاوزتُ بما جَرى عَلَيَّ مِن ذلك بعض (مِن نقض) حدودكَ و خالفتُ بعضَ أوامرك فلك الحَمدُ عَلَيَّ في جميع ذلك و لاحُجَّةَ لي فيما جرى عَلَيّ فيه قضاؤك» «خدایا به واسطهٔ جریان (قضا و قدر تو) بر من، از برخی از حدود تو در گذشتم و با بعضی از أوامرت مخالفت کردم پس تمام این أحوال حمد تو بر من است و در آنچه دربارهٔ من قضاوت و حکم فرموده‌ای هیچ حجّتی ندارم»!! بنابه نسخهٔ حاضر می‌گوید خدایا از حدودت تجاوز و با أوامرت مخالفت کردم پس در تمام این احوال حمد تو بر من است! به عوض آنکه بگوید در تمام این احوال خطا کردم و دلیل و عذر مقبولی ندارم و از کرده‌ام پشیمانم، گفته است تو را حمد می‌کنم یا به عبارت سادهٔ‌تر می‌گوید اَلحَمدُ لِلّه که عصیان کردم! گمان نمی‌کنم هیچ انسان فهمیده‌ای چنین سخن بگوید تا چه رسد به خضر یا علی(ع).

خدا رحمت کند «فرهاد میرزا» فرزند فتحعلی شاه را که گفته کلمهٔ «اَلحَمد» در اینجا اشتباه است بلکه صحیح آن «الحُجَّة» بوده، وقت انتقال خطّ کوفی به خط نسخ، اشتباه شده زیرا کلمهٔ «حمد» و «حُجّة» در خطّ کوفی مشابه یکدیگرند[1]. از جملهٔ بعدی و مقایسهٔ آن با جملهٔ مورد نظر می‌توان فهمید که توجیه «فرهاد میرزا» مقبول است. در واقع عرض می‌کند خدایا تو بر کارهای نا بجایی که کرده‌ام و در حکم عَلَیهِ من، دلیل و حجّت داری (به حرف جرّ «عَلی» توجّه شود) و من هیچ دلیل و حجّتی به نفع خود و برای تبرئهٔ خود ندارم (به حرف جرّ «لام» در کلمهٔ «لِی» توجّه شود).

---

[1]- مفاتیح الجنان، ص ۶۰۱.

در این دعا مانند شعرا و صوفیّه خطاب به خدا تعبیر فراق را به کار برده و گفته: «فکیف أصبِرُ عَلى فِراقك» «چگونه فراق تو را تحمّل کنم؟» درحالیکه انبیاء و کسانی که معارف خود را از وحی می‌گیرند چنین جسارتی نکرده و تعبیر وصال و فراق را به کار نبرده‌اند.

دعای عشرات : یکی از دعاهای مجعول همین دعای عشرات است. سند آن بسیار معیوب است[1]. یکی از رُوات این دعا «حسن بن فضّال» واقفی است[2] و راوی دیگر «حسن بن الجَهم» است[3] که دعا را از فرد مجهولی راویت کرده علاوه براین معلوم نیست که فرد مجهول آن را از «حسن بن محبوب[4]» نقل کرده یا فرد دیگری!! (این هم شد سند؟!) متن حدیث نیز واضح‌ترین دلیل بر مجعولیّت آن است زیرا می‌گوید این دعا را أئمّهٔ پنهان کرده و به غیرخودشان و یا شیعیان تعلیم نمی‌دادند! به علاوه اینکه برای این دعا ثوابهای عجیب و غریب قائل شده و مدّعی است خوانندهٔ دعا شهید می‌میرد و هر روز یک میلیون حسنه و یک میلیون درجه برایش نوشته شده و یک میلیون سیّئه از او محو می‌شود و عرش و کرسی برایش استغفار می‌کنند و .... هکذا.

اینک متن دعا را ببینیم : در این دعا مانند دعای بی‌سند روزجمعه (ص ۲۶ که منقول است از ملحقات صحیفه و یا فصل ۱۷ مصباح کفعمی) با اینکه گفته است: «کَفی بِكَ شهیداً» «خدایا شاهد بودن تو کافی است» ولی به این قول خود پایبند نمانده و می‌گوید: «و أُشهِدُ ملائکتَكَ و أنبیائَكَ ورُسُلك و حَمَلَةَ عرشكَ و سُكّانَ سماواتك و أرضك و جمیعَ خلقك» «فرشتگانت را پیامبران و فرستادگانت را و حاملین عرشت را و ساکین آسمانها و زمینت را و همهٔ مخلوقین تو را شاهد می‌گیرم»! آیا ممکن است امام حیوانات را شاهد خود بگیرد؟ یا کسانی را که سالها قبل از وی از دنیا رفته‌اند شاهد خود قرار دهد؟ قطعاً امام چنین نمی‌گوید.

[1]- ر.ک. بحار الأنوار، ج۹۲ ص ۴۰۸ به بعد .

[2]- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحهٔ ۹۴ معرّفی شده است.

[3]- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحهٔ ۱۴۲ معرّفی شده است.

[4]- برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول....» ص ۲۸۶ .

آیا جمیع مخلوقین و ساکنین زمین و آسمان و انبیاء و رسل اقرار او را می‌شنوند تا گواه او باشند؟ اگر نامبردگان را مانند خدا سمیع و بصیر می‌داند این جملات نا صحیح و شرک آمیز است و مسلمان چنین عقیده‌ای ندارد. سپس مذهب خود را در دعا وارد کرده و در واقع مقصود اصلی از جعل این دعا همین بوده که به بهانهٔ دعا، مذهب خود را به گردن أئمّه أهل بیت بیندازد و آنها را «حُجّة الله» قلمداد کند، گرچه آن بزرگواران راضی نباشند و این قول را بدعت بدانند! چنانکه علی(ع) فرموده: «تَمَّت بِنَبِیِّنا محمّدٍ حُجَّتُه» «با پیامبر ما محمد(ص) حجّت خدا پایان پذیرفت» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۱) بنابراین أئمهٔ حُجّة الله نیستند و کسی جز انبیاء، برگزیدهٔ از جانب خدا نیست.

دعای سمات: چهارمین دعای فصل ششم «دعای سمات» است که آن را دعای «شَبّور» گویند که به معنای «بوق» است! و چه بسا از بافته‌های یهود باشد. شیخ عبّاس ادّعا کرده که علما آن را به سندهای معتبر(!!) نقل کرده‌اند! أمّا خودش این سندهای معتبر(!!) را ذکر نکرده! برای اینکه بدانیم تا چه اندازه در این ادّعا صادق یا صائب است سند این دعا را چنانکه «مجلسی» آورده است[1] به اطّلاع خوانندگان می‌رسانیم یکی از رُوات این دعا «**احمد بن محمّد بن عیّاش الجوهری**» است که به قول علمای رجال ضعیف و مروریاتش بی‌اعتبار است و مختل العقل یا مختل الدّین بوده وی همان است که دعای پنجم رجبیّه را نقل کرده که دعایی خرافی و قبیح است([2])» «ابن عیّاش» این دعا را از «عبدالعزیز بن أحمد بن محمد الحسنی» گرفته که مهمل است. او روایت کرده از «محمد بن علی بن الحسن بن یحیی الرّاشدی» که او نیز مهمل است. یعنی این دعا را ضعیفی از مهملی از مهملی نقل کرده است! این دعا را دو کذّاب دیگر به نام «محمد بن سنان[3]» و «مفضّل بن عمر الجعفی[1]» نیز نقل کرده‌اند. حال خواننده بداند که مطالب دینی که در مفاتیح آمده میراث چه کسانی است!

---

[1]- بحار الانوار، ج۸۷، ص ۹۶ به بعد .

[2]- ر.ک. همین کتاب، ص ۲۲۲ .

[3]- وی در کتاب «عرض أخبار أصول...» صفحهٔ ۲۷۰ معرّفی شده است.

در حاشیهٔ «مصباح» کفعمی از قول حضرت باقر(ع) دربارهٔ این دعا آمده است که اگر حاجتی دارید این دعا را به درگاه إلهی بخوانید و آن را برای سفها و **زنان** و کودکان آشکار نکنید!! حاشا که حضرت باقر العلوم(ع) چنین سخنی بگوید؟!

این دعا دارای کلمات و تعابیر مبهم و مشکل است در حالیکه دعاهای مأثور از پیامبر فاقد غموض و تعقید است. سازندهٔ دعا پس از این دعا می‌گوید: «اللّهمّ بحقّ هذا الدّعاء و بحقّ هذه الأسماء الّتي لا يعلم تفسيرها و لا تأويلها و لا باطنها و لاظاهرها غيرك» «خدایا تو را به حقّ این دعاء و به حق این اسمائی که هیچ کسی غیر از تو تفسیر و تأویل و باطن و ظاهر آن را نمی‌داند، قسم می‌دهم»!!

لازم است بگوییم این قول مخالف أحادیث کلینی است که در کافی ذکر شده، از قبیل آنکه امام کسی نیست که اگر از او سؤالی بپرسند بگوید نمی‌دانم (باب ۹۲ حدیث ۱) و «لايخفى عَلَيهِمُ الشَّئ» «چیزی از ایشان نهان نیست» و نظایر اینها. معلوم می‌شود جاعل دعا کلماتی به هم بافته و برای منصرف کردن خواننده از اینکه به دنبال فهمیدن مقصود از جملات دعا باشد جملات فوق را در آخر دعا آورده است! در حالیکه باید پرسید دعایی که خواننده معنای آن را نمی‌فهمد چرا باید بخواند؟ خواندن چنین دعایی لغو و باطل است. اصولاً دعایی که به قول شما امام و پیغمبر حتّی ظاهر آن را نمی‌دانند چه فایده‌ای دارد؟ عجیب است با اینکه در دعای مذکور آمده است هیچ کس جُز خدا معنای دعا را نمی‌داند، مجلسی کوشیده است آن را شرح و توضیح دهد!!

باید گفت عده‌ای مردم دروغگو یا خرافی برای ما دعایی بافته‌اند و کسانی با ألقابی از قبیل أعلم العلماء و خِرّیت علم حدیث و .... می‌خواهند آن را توضیح دهند و هر خرافه‌ای را به نوعی توجیه و تصویب کنند!!

---

[1]- وی در کتاب «عرض أخبار اصول ...» صفحهٔ ۱۴۱ معرّفی شده است .

«تذکری مهمّ دربارۀ دعاهایی که متن نامعیوب دارند»

یکی از برادران ایمانی که تحریر قبلی کتاب حاضر را خوانده بود از نگارنده پرسید: مثلاً دعای روز یکشنبه یا دعای جوشن کبیر که در مفاتیح آمده و دارای مضامین بسیار خوب و فاقد جملات شرک آمیز است چه ایرادی دارد و چرا آن را نخوانیم؟ در جواب گفتم: من نمی‌گویم که این دعا را نخوانید بلکه می‌گویم این دعا را وارد از شرع ندانید.

در اینجا ضرور دانستم در مورد أدعیه و کلاًّ أخبار مذهبی مطالبی را در تحریر دوّم کتاب، به عرض خوانندگان برسانم:

خداوند علیم قدیر گواه است که نگارنده با دعاهایی که جملات آن خلاف عقل و قرآن نیست مخالفتی ندارم أمّا تذّکر یک نکتۀ مهمّ را که علماء غالباً دربارۀ آن سکوت می‌کنند لازم و ضرور می‌دانم: چنانکه در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص ۲۴۰) اشاره شده، اگر متن خبر یا دعایی فاقد ایراد باشد به صِرف فقدان ایراد، نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد در حالیکه فقهای ما أغلب دربارۀ أخبار مذهبی می‌گویند: دلیلی بر مخالفت فلان خبر با کتاب و سنّت نداریم. یا می‌گویند: می‌توان این خبر را به نحوی که موافق سایر أدلّه باشد توجیه کرد. یا می‌گویند: با سایر روایات قابل جمع است. هکذا .... و بدین ترتیب أخبار مذهبی را می‌پذیرند در حالیکه چنین کاری موجّه نیست بلکه باید أدلّۀ متقن برای إسناد خبر به شارع در دست باشد یعنی نباید پنداشت که می‌توان هر سخنی را که نادرست نباشد، به شارع منتسب ساخت، به عبارت دیگر برای إسناد چیزی به شرع کافی نیست که متن روایتی معیوب و مخالف قرآن نباشد بلکه لازم است پس از حصول علم و اطمینان نسبت به نامعیوب بودن متن خبر، أدلّۀ کافی و متقن برای إسناد و إنتساب خبر به شارع، در دست باشد. یعنی چنانکه در مبحث «**تسامح در أدلّۀ سُنَن**» نیز گفتیم، بیش از آنکه احتیاط می‌کنیم مبادا سخنی از شرع باشد و ما آن را از شارع نشماریم **باید احتیاط کنیم که مبادا سخنی از شارع نباشد و ما آن را به شارع اسناد دهیم** زیرا در صورت أوّل ما تکلیف نداریم خبری را که تمام لوازم و جوازات و مقتضیات را برای انتساب به شارع دارا نیست، از شرع بدانیم و نام این کار را احتیاط بگذاریم (إتمام حجّت و ابلاغ کامل بر عهدۀ شارع است) أمّا

قطعاً وظیفه داریم که احتیاط کنیم و قبل از حصول کلّیۀ لوازم و شروط انتساب خبر به شرع، از إسناد آن به دین، اجتناب کنیم. (فتأمّل جدّاً)

از این رو به کسی که می‌گوید عقلاً محال نیست که رُوات کذّاب نیز در مواردی راست بگویند، فلذا این احتمال منتفی نیست که خبری که متن آن نامعیوب است لیکن راوی آن موثوق نیست واقعاً از شرع باشد، می‌گوییم آری این احتمال منتفی نیست أمّا **این احتمال برای ما ایجاد تکلیف نمی‌کند** و تکلیف ما همان است که بود یعنی تا قبل از حصول جمیع شروط و لوازم، مأذون نیستیم که خبری را به شارع نسبت دهیم. به عبارت دیگر درست است که قول شارع هیچگاه نادرست نیست ولی این نه بدان معنی است که هر سخنی که نادرست نباشد قابل انتساب به شارع است. (فتأمّل)

بنابر این اگر کسی این أذکار و أدعیه را که متن نامعیوب دارند نه به عنوان ورود بخصوص از شرع بلکه از آن رو که مشمول عمومات أوامر و جوازات شرعی است، بخواند، اشکالی ندارد زیرا آن دعا را به شرع منتسب نساخته و در عین حال می‌دانیم که شرع به صورت عامّ، اذن ذکر و دعا داده بلکه به ذکر خدا و دعا به درگاه إلهی أمر فرموده و أذکار و أدعیه‌ای که جملاتشان مخالف عقل و شرع نیست از مصادیق ذکر و دعا می‌باشند و به همین سبب ما از إذن عامّ شرع به دعا، استفاده کرده و دعاهای نامعیوب را می‌خوانیم .

پس اگر احتمالاً أئمّه این دعاها را خوانده باشند در صورتی‌که منقول از رسول خدا(ص) نباشند ـ چنانکه أغلب أدعیۀ مذکور در مفاتیح و کتب مشابه آن، مأثور از پیامبر نیست ـ خواندن دعا توّسط آن بزرگواران به معنای ورود از شرع نیست[1] بلکه از مصادیق استفادۀ آنان از إذن عامّ شرع، به دعاست و تا زمانی‌که أدلّۀ کافی و متقن بر انتساب آنها در اختیار نباشد، مجاز نیستیم که آنها را به شرع نسبت دهیم.

---

[1]- چنانکه از قول علی(ع) آوردیم (ص ۲۷) : «سنّت آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آنحضرت ایجاد شده.»

دیگر آنکه تعداد زیادی از دعاهای مذکور در مفاتیح و نظایر آن، بسیارطولانی و بالغ بر چندین صفحه است در حالیکه در سنّت پیامبر دعاهای بسیار طولانی، دیده نمی‌شود. علاوه بر این ضمن تعدادی از اخباری که دعاهای نامعیوب ذکر کرده‌اند آثار و ثوابهای عجیب و غریب قائل شده‌اند که از واضح ترین نشانه‌های جعل حدیث است و بنابه موازین علم درایة الحدیث قابل قبول نیستند. بنابراین إسناد اینگونه دعاها به شرع، قطعاً خلاف احتیاط است .

دعای مشلول: پنجمین دعای فصل ششم دعای مشلول است، که در مصباح کفعمی و مهج الدّعوات و بحارالأنوار (ج۹۲ ص ۳۹۴ به بعد) بدون سند آمده است. این دعا مشتمل است بر اسماء الهی و چون حقّ تعالی در قرآن فرموده: **وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا۟ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ** [سورة الأعراف:۱۸۰] «و خداوند نیکوترین نامها را داراست پس او را به آن نامها بخوانید و رها کنید کسانی را که در نامهای او انحراف جسته و کجروی می‌کنند» طبق این آیه باید خدا را باأسماء إلهی خواند، بنابراین اسماء إلهی باید از طریق وحی برسد یعنی اسماء إلهی توقیفی بوده و موقوف است به اعلام وحی زیر ا خدا خود می‌داند که چه اسمی و چه وصفی لائق ذات أقدس اوست و غیرحقّ تعالی کسی حقّ ندارد برای او نامگذاری نماید. وحی نیز مختصّ انبیاء است. تعدادی از اسمائی که در دعای مشلول آمده معلوم نیست که صادر از وحی باشد. پس قاعدۀ کلّی این است که اسماء إلهی باید از رسول خدا(ص) برسد و دعاهایی که از غیر رسول خدا(ص) رسیده، نمی‌توان آنها را به شرع نسبت داد. دعای مشلول نیز مشمول همین قاعدۀ کلّی است.

دعای یستشیر: ششمین دعای فصل ششم که سند آن را ذکر نکرده‌اند، «دعای یستشیر» است که متن آن اشکالی ندارد أمّا ثوابهای عجیبی برای آن ذکر شده، از آن جمله گفته‌اند کسی که در زندگی مرتکب کبائر شده باشد و این دعا را بخواند و بدون اینکه توبه کرده

باشد، بمیرد، شهید مرده و خدا به کرم خویش او را می‌آمرزد[1]!!! این إدّعا یعنی زائد بودن تمام أوامر و نواهی شرع! «**سبحانه و تعالي عمّا يقولون علوّاً كبيراً**».

دعای مُجِیر: هفتیمن دعای فصل ششم، «دعای مجیر» است که متن آن اشکالی ندارد أمّا ثوابهای عجیبی برای آن قائل شده‌اند بی‌آنکه سندی برای آن ذکر کنند. شیخ عباس به نقل از کفعمی نوشته است که: هرکه این دعا را در أیّام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد!! همچنین کفعمی در حاشیۀ «مصباح» می‌گوید پیامبر فرموده هرکه این دعا را ده بار بخواند، اگر دریاها مرکّب و درختان تبدیل به قلم شوند و إنس و جنّ وفرشتگان نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب خوانندۀ دعا را إحصاء کنند!!!

ای کاش شیخ عباس یا سیّد بن طاووس یا کفعمی و ... گاهی از عقل خویش استفاده می‌کردند. پروردگارا آن را که عقل دادی چه ندادی و آن را که عقل ندادی چه دادی؟ والحمدلله ربّ العالمین.

دعای عدیله: هشتیمن دعای فصل ششم «دعای عدیله» است که قبلاً دربارۀ آن سخن گفته‌ایم(ص ۲۶). در این دعا جاعل، عقاید خرافی خود را وارد کرده و خواسته دوازده امامی را که نصّ معتبری بر إمامت إلهیّۀ ایشان در دست نیست به عنوان أئمّۀ منصوص معرّفی کند! دربارۀ امام دوازدهم می‌گوید: «بِبَقائه بَقِيَتِ الدّنيا وَ بِيُمنِهِ رُزِقَ الوَرى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الارضُ و السّماء» «به بقای وجود اوست که دنیا باقی است و به یُمن و برکت وجود اوست که به خلائق روزی داده می‌شود و به أثر وجود اوست که زمین و آسمان بر جای مانده است»!. این قول افتراء به خدا و غُلُوّ است زیرا خدا قبل از امامان و در زمان نبود پیامبر نیز به

---

[1]- مهج الدّعوات و منهج العبادات، سید بن طاووس، انتشارات کتابخانۀ سنائی، ص ۱۲۴ - متن عربی چنین است: «مَن دَعا بهذا الدّعاء و كانَ في حياته قَدِ ارتَكَبَ الكبائرَ ثُمَّ مات مِن لَيلَتِهِ أو مِن يومه بعد ما دَعَا اللهَ عزّوجلّ بهذَا الدُّعاءِ ماتَ شَهيداً وإن ماتَ يا سلمانُ عَلى غَيرِ تَوبةٍ غَفَرَاللهُ له ذنوبه بِكَرَمِهِ وَ عَفوِهِ؟!!

مخلوقات خود روزی می‌داد و آسمان و زمین را حفظ می‌فرمود. همچنین گفته است: «أشهَدُ أنَّ أقوالهم حُجّة و امتِثالهم فَريضةٌ و طاعَتَهُم مفروضةٌ» «شهادت می‌دهم که اقوال ایشان حجّت و فرمان پذیری از آنان واجب و اطاعت از ایشان واجب است»!. می‌پرسیم جعل حجّت به دست شما حدیث‌بافان و دعاسازان است یا اینکه خدا خود باید حجّت خویش را معرّفی فرماید؟ خدا در کجا گفته أئمه «حُجّة الله» و اطاعتشان واجب است؟ چرا خدا این حُجَج را در کتابش معرّفی نفرموده است بلکه فرموده بعد از انبیاء حجّتی نیست (النساء:۱۶۵) حضرت علی(ع) نیز فرموده حجّت خدائی با حضرت محمّد(ص) تمام شد. (نهج البلاغه، خطبۀ ۹۱)

پس از این دعای مجعول، روایت بی‌اعتباری[۱] آورده که یکی از رُوات آن «ابراهیم بن اسحاق النّهاوندی» و دیگری «محمد بن سلیمان الدّیلمی[۲]» است.

دعای جوشن کبیر: نهمین دعای فصل ششم «دعای جوشن کبیر» است. کفعمی این دعا را در «مصباح» بدون ذکر سند آورده است. مجلسی نیز این دعا را نقل نموده أمّا سندی برای آن ذکر نکرده است[۳]. این خبر می‌گوید در یکی از غزوات، پیامبر از سنگینی زره خویش شکایت کرد، جبرئیل این دعا را برای آنحضرت آورده و گفت : زره از تن برون کن و این دعا را بخوان که موجب أمنیّت تو و أمّت تو خواهد بود! می‌پرسیم در کدام غزوه بود که این دعا نازل شد؟ ثانیاً: در کتب معتبرسیره مذکور نیست که پیامبر در غزوات زره نمی‌پوشید. ثالثاً: بسیاری از أصحاب پیامبر(ص) در غزوات شهید شدند و این دعا موجب أمنیّت آنان نشد. در این خبر مطالب عجیبی آمده از جمله اینکه هر که این دعا را بخواند و یا با خود داشته باشد خدا بهشت را بر او واجب می‌سازد! و مانند ثواب حضرت ابراهیم و موسی

---

[۱]- روایت فوق مذکور است در «وسائل الشّیعه» ج۴ ص ۱۰۳۸ حدیث ۱ .

[۲]- در کتاب «عرض اخبار اصول....» ، ابراهیم در صفحۀ ۸۰ و محمد در صفحات ۸۲ و ۳۰۹ و ۶۶۹ و ۷۳۰ معرّفی شده‌اند.

[۳]- بحار الانوار ج۹۱ ص ۳۸۲ به بعد.

و عیسی خواهد داشت!! و اگر این دعا با کافور یا مشک بنویسند و سپس آن را بشویند و آبش را بر کفن مرده بپاشند عذاب قبر از او برداشته می‌شود و هفتاد هزار فرشته به قبر میّت وارد شده، او را به بهشت بشارت می‌دهند!! و هرکه این دعا را بر کفن خویش بنویسد حقّ تعالی حیا می‌کند که او را به آتش دوزخ عذاب کند!!.

أولاً: خداوند متعال را نباید با بندگان قیاس کرد و برای او شرم و حیا قائل شد. **فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ** [سورة النّحل:۷٤] «برای خدا مثال نزنید همانا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

ثانیاً: بنا به این حدیث هر شخص آلودهٔ فاسقی می‌تواند اسماء إلهی را بر کفن خویش بنویسد و از مجازات إلهی فرار کند! **سبحانه و تعالی عمّا یقولون علوّاً کبیراً.**

ثالثاً : اصولاً اسماء الهی را نباید بر کفن نوشت زیرا در میان قبر به چرک و خون و محتویات امعاء میّت آلوده خواهد شد و مخالف با احترام به خدا و اسماء حسنای إلهی است. قرآن کریم فرموده: **سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى** [سورة الأعلى:١] «نام پروردگار والایت را منزّه شمار».

رابعاً: دربارهٔ این دعا گفته شده که هر کس آن را در ماه رمضان سه بار بخواند حقّ تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد! این با تعالیم اسلام موافق نیست بلکه هر بنده‌ای که مرتکب کبائر و محرّمات نشده باشد پیکرش بر آتش حرام خواهد بود و اگر مرتکب شده باید توبه و جبران نماید نه آنکه دعایی را سه بار بخواند. (فتأمّل)

مؤلّف مفاتیح می‌گوید: «خواندن این دعا در خصوص شبهای قدر در خبر ذکری از آن نیست لکن علامهٔ مجلسی در «زاد المعاد» در ضمن أعمال شبهای قدر فرموده و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخوانند و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام»!!.

البتّه وضع روایات و اعتبار آنها معلوم نیست و قول مجلسی نیز حجّت نیست. از شیخ عباس می‌پرسیم آیا مجلسی می‌تواند آداب و أعمال شرعی را کم و زیاد کند؟ آیا مجلسی حجّت است؟!.

مطلبی‌که در اینجا ذکر آن ضرورت داد این است که متن دعای جوشن کبیر معیوب نیست أمّا باید پرسید اگر شما این دعا را و أمثال آن را قبول دارید چرا بر خلاف آن عمل می‌کنید و اگر آنچه را که در این دعا آمده درست می‌دانید پس اکثر عقائد شما باطل است.

مثلاً در بند ۱۹ دعا آمده است: «یا مَن لیس أحَدٌ مثلهُ» «ای خدایی‌که أحدی مانند او نیست» در حالیکه شما امام را مانند خدا همه جا حاضر و ناظر و از هر چیز مطّلع می‌دانید! دربند ۲۲ گفته است: «یا مَن سَتَرَ القبیح ..... یا مَن لَم یَهتِكِ السِّتر» «ای خدایی که زشتی و بدی (بندگان) را پوشانده است .... ای خدایی که پرده (آبروی کسی) را ندرَد» یعنی خدا ستّار العیوب است. ولی شما می‌گویید همهٔ گناهان به رسول خدا(ص) و أئمّه عرضه می‌شود (کافی باب ۸۷) و نعوذ بالله خدا ستّارالعیوب نیست!! دربند ۳۱ چنین می‌خوانیم: «یا حَیّاً لایموتُ .... یا عالماً لایَجهَلُ» «ای خدای زنده‌ای که نمی میرد ... ای خدای دانایی‌که نادانی (در او راه) ندارد». أمّا شما امام را هم زنده‌ای می‌دانید که نمی میرد و عالمی است که به چیزی جاهل نیست ! دربند ۳۸ آمده است : «یا مَن لامفزع إلا إلیه ... یا مَن لاحولَ ولاقُوّةَ إلا به یا مَن لایُستعان إلا به .... یا مَن لایُرجی إلا هو» «ای خدایی‌که پناهگاه و شکایت-گاهی جُز به سوی او نیست ... ای‌خدایی‌که تحوّل و نیرویی جُز از او نیست ای خدایی که جُز از او استعانت و مدد جویی نشود ... ای خدایی‌که جُز به او امیدوار نتوان بود». ولی شما بر خلاف این جملات، از حضرت علی و أبوالفضل و حضرت رضا و مهدی کمك می‌خواهید و یاری می‌جویید و «یا علی مدد» و «یا مهدی أدرکني = ای مهدی مرا دریاب» می‌گویید و معتقدید آنها صدای شما را می‌شنوند! دربند ۹۰ گفته است: «یا مَن لایَعلَمُ الغَیبَ إلا هو یا مَن لایَصرِفُ السُّوءَ إلا هو» «ای خدایی که جُز ا و کسی غیب نمی‌داند، ای خدایی‌که جُز او

بدی را بر طرف نمی‌سازد» أمّا شما امام را هم عالِم الغیب و بر طرف کنندۀ بدی و شفاد هندۀ مرض می‌دانید!.

دعای جوشن صغیر: دهمین دعای فصل ششم «جوشن صغیر» است . این دعا مدرک و سندی که آن را به رسول خدا(ص) برساند، فاقد است و به صرف نقل مجلسی (ج۹۱ بحار ص ۳۲۰) و کفعمی و ابن طاووس نمی‌توان آن را از شرع دانست. در مفاتیح آمده است: «چون موسی هادی عبّاسی قصد قتل حضرت کاظم(ع) نمود آن‌حضرت این دعا را خواند جدّش پیغمبر(ص) را در خواب دید که با وی فرمود حقّ تعالی هلاک خواهد کرد دشمن تو را»! این ادّعا مخالف است با روایات باب ۶۱ کافی که می‌گوید امام أخبار غیبی را در خواب نمی‌بیند[1]. دیگر آنکه بر خلاف مفاتیح که می‌گوید امام قبل از خواب دیدن این دعا را خوانده است در بحار الانوار (ج۹۱ ص ۳۲۰) چنین مذکور است که امام پس از خواب دیدن دعای مذکور را خوانده است .

دعای سیفی معروف به دعای قاموس: یازدهمین و آخرین دعای فصل ششم «دعای سیفی» است که شیخ عبّاس مدرکی برای آن ذکر نکرده جُز اینکه شیخ نوری آن را در صحیفۀ ثانیۀ علویّه ذکر کرده است. ما قول شیخ نوری را حجّت نمی‌دانیم و می‌دانیم که خرافات در کتب او فراوان دیده می‌شود. او همان است که قرآن را تحریف شده می‌داند[2]!! و همو گفته: « در کلمات ارباب طلسمات و تسخیرات شرح غریب است و از برای او آثار عجیبه ذکر کرده‌اند»!! در حالیکه ارباب طلسمات مردمی خرافی بوده‌اند. با این حال شیخ عباس از باب تسامح این دعا را در کتابش آورده است درحالیکه در امور شرعی تسامح روا نیست و همین تسامحات موجب شده که هزاران برگ و بار زائد به دین خدا بسته‌اند و مذهب‌ها ساخته و بدعتها رواج داده‌اند. ما قبلاً (ص ۱۱) دربارۀ قاعدۀ مضرّۀ تسامح در أدلۀ سنن سخن گفته‌ایم. (مراجعه شود.)

---

[1]- در این مسأله مفید است که رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» ص ۳۶۷ .

[2]- ر.ک. کتاب حاضر صفحۀ ۳۳ .

تذکّر مهمّ دربارۀ «توحید عبادت»

بدان که مهمترین مسأله در اسلام بی‌شبهه مسألۀ **شرک و توحید** است که شقاوت و سعادت ابدی ما بندگان، به آن بستگی نام دارد. خدای متعال فرموده : **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا** [سورة النساء:٤٨] «همانا خداوند اینکه به او شرک آورده شود. نمی‌آمرزد و آنچه کمتر و فروتر از آن باشد. برای هرکه بخواهد، می‌آمرزد و هرکه به او شرک آورد، دروغی [به خدا بسته] و گناهی بزرگ مرتکب شده است» و حتّی خطاب به پیامبر أکرم(ص) فرموده: **وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ. بَلِ ٱللَّهَ**[1] **فَٱعۡبُدۡ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ** [سورة الزُّمَر:٦٥-٦٦] «و هر آینه که به کسانی‌که پیش از تو بوده‌اند وحی شد که اگر شرک آوری هر آینه بی‌گمان کار [نیکت] تباه و نابود گردد و البتّه قطعاً از زیانکاران باشی بلکه فقط[1] خدای را عبادت کن و از سپاسگزاران باش» و نیز دربارۀ مردم فرمود: **وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ** [سورة يوسف:١٠٦][2]. «و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه [در حال ایمان به شرک آلوده] و مشرک‌اند».

لذا باید با اهتمام و توجّه بسیار، ایمان خود را حتّی المقدور از شائبۀ شرک حفظ کنیم[3] و ضرور است که در این راه خود را از قید مأنوسات محیط و رسوم و آداب و عادات آباء و اجداد که دلیل محکم شرعی ندارند، رها سازیم و در این موضوع بسیار مهمّ، سخن بی دلیل

---

[1]- چون «مفعولٌ به» مقدَّم بر فعل ذکر شده، مفید «حصر» است.

[2]- دربارۀ سه آیۀ فوق رجوع کنید به تفسیر تابشی از قرآن تالیف نگارنده .

[3]- رسول خدا(ص) فرموده: « الإشراكُ في النّاس أخفى مِن دبيب النّمل عَلَى المسح الأسود في اللَّيلة المظلمة» «شرک ورزیدن مردم از جنبش مورچه بر گلیم سیاه (یا سنگ سخت) در شبی تاریک نهان‌تر و پوشیده‌تر است» لذا مؤمن باید با توجّه کامل ایمان خود را از شرک حفظ نماید.

و مدرک را از هیچ کس حتّی از معمّمین نپذیریم و فریب روایات نامعتبر را نخوریم. (فتأمّل جدّا)

چون معمّمین را در اینجا ذکر کردم لازم است برای اتمام حجّت این آیهٔ قرآن را نیز بیاورم که به مسلمین هشدار داده و خطاب به مؤمنین فرموده : **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْأَحْبَارِ وَٱلرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَـٰطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ** [سورة التوبة:٣٤] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علمای دینی و زهد پیشگان هر آینه مالهای مردم را به ناروا می خورند [و آنان را] از راه خدا باز می‌دارند»[۱].

---

[۱]- به نظر نگارنده ترجمه‌ای که در متن آورده‌ایم نزدیکترین ترجمه به هدف و مقصود آیهٔ شریفه است زیـرا «حَبر» «مفردِ أحبار» به معنای مطلق دانشمند خصوصاً دانشمند دینی است . چنانکه بـه ابـن عبـاس، «حبـر الأُمَّه» گفته می‌شود. البته به معنای أسقف و پاپ مسیحیان و رئیس کاهنان یهود و روحانیون یهودی نیـز استعمال می‌شود أمّا باید توجه داشت که معنای آن منحصر به علمای دینی یهود نیست .

«**راهِب**» (مفردِ رُهبان) به معنای فرد زهدپیشه و زاهد مآب است که به نحوی آشکار به عبـادت و رعایت أحکام شرع می‌پردازد و توجّه چندانی به دنیا و أمور دنیوی در او مشـاهده نمـی‌شـود و غالبـاً در دیر یا صومعه یا زاویه‌ای به عبادت می‌پردازد. البتّه به پارسای ترسایان نیز اطلاق می‌شود.

أمّا چون می‌دانم خرافیّون و بهانه جویان در این ترجمه مناقشه و هیاهو می‌کنند لذا ترجمهٔ مـأنوس قرآن را نیز می‌آورم و آیه را بنابه ترجمهٔ مذکور، توضیح می‌دهـم: «**ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علمای دینی یهود و راهبان هر آینه مالهای مردم را به نا روا میخورند و [آنـان را] از راه خـدا باز می‌دارند**». باید توجّه داشت که نمی‌توان این آیه را به مذمّت علما و زهّـاد یهـود و نصـاری منحصـر دانست زیرا مخاطب آن مسلمین‌اند و با « یا أَيُّهَا الَّذين آمَنوا» آغاز شده اسـت و مـی‌خواهـد مـؤمنین را متوجّه سازد که نباید مسائل اعتقادی و أمور شریعت را به صِرف اینکه عالِم یا زاهدی گفته است، قبـول کنند بلکه باید از آنها برای اقوالشان، دلیل شرعی طلب کنند و إلّا صرف مطّلع ساختن مسلمین از اینکـه علمای یهود و پارسایان نصاری مردم را از راه خدا باز می‌دارنـد و امـوال مـردم را بـه نـا روا مـی‌خورنـد مسأله‌ای است که ارتباط چندانی با مسلمین ندارد زیرا آنها اموال مسلمین را نمی‌خوردند عـلاوه بـر ایـن قید «**کثیراً**» لزومی نداشت زیرا یهود و نصاری - نه فقط کثیری از ایشان ـ بلکه همگـی بـا اسـلام موافـق نبودند و مردم را از گرویدن به اسلام باز می‌داشتند. (فتأمّل) در واقع آیه می‌خواهـد بـه مسـلمین هشـدار

دهد تا به وضعی مشابه یهود ونصاری مبتلا نشوند که اقوال را به سبب آنکه به عالم یا زاهدی منتسب بود، می‌پذیرفتند زیرا چیزی که برای یهود و نصاری بد باشد برای مسلمین نیز بد است و مسلمان سخن را تا زمانی که مستند و متّکی به دلیل و مدرک شرعی نباشد حتّی اگر عالم یا زاهدی گفته باشد، نباید بپذیرد.

مقصود از اینکه «**هر آینه مالهای مردم را به ناروا می‌خورند**» نه آن است که مال مردم را به جبر و زور می‌گرفتند بلکه با بهانه‌های شرعی و به عنوان حکمی از احکام دین مال مردم را می‌خوردند چنانکه زمان ما نیز بسیاری از علما و مقدّس نمایان به نام دین، نان می‌خورند و به عنوان وجوه شرعیّه از مردم پول می‌گیرند و سهم امام و خمس از غیرغنائم جنگی را که اصلاً در اسلام تشریع نشده، از فروع دین قلمداد کرده و زکات که بارها و بارها در قرآن بر آن تأکید گردیده مواردش محصور و محدود شده و چندان مورد توجّه نیست!! زیرا زکات به تصریح قرآن باید به مصرف فقرا و مساکین و مصالح عمومی مسلمین برسد و اختصاص به علما و مقدّس نمایان ندارد. مسلمین نیز به صرف اینکه فلان عالم چنین گفته تحقیق نمی‌کنند و قول معمّمین را می‌پذیرند.

اگر کسی دربارهٔ جملهٔ «[**مردم را**] **از راه خدا باز می‌دارند**» بپرسد چگونه بسیاری از علما و زُهّاد مردم را از راه خدا باز می‌دارند؟ توجّه او را به این نکته جلب می‌کنم که پر واضح است که اینگونه افراد علناً و به صراحت نمی‌گویند به راه خدا نروید زیرا ظاهری موافق دین و شریعت دارند و خود را مبلّغ و مروّج دین معرّفی کرده‌اند لیکن عملاً دین واقعی را متروک نهاده چیزهایی را به نام دین ترویج و تبلیغ می‌کنند که از دین نیست مثلاً دین اسلام را که دین تحقیق و دلیل خواهی است به صورت دینی که می‌گوید مردم باید از علما تقلید کنند، جلوه می‌دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و سینه زنی و زنجیرزنی و شعر خوانی و مدّاحی را به مردم آموخته‌اند. در کنار مسجد، حسینیّه و مهدیّه و فاطمیّه و .... تأسیس شده و علما ساکت اند، به جای توحید و توجّه به خدای یگانه، توجّه به انبیاء و بزرگان دین و خواندن دعاهای شرک آمیز ندبه و توسّل به مردم یاد داده‌اند!! و مردم را به تملّق و چاپلوسی و مدح اولیاء خدا که از دار فانی به سرای باقی رفته‌اند، تشویق می‌کنند!!

متأسّفانه مردم گمان می‌کنند هرکه عمّامه به سر و ألقاب پر طمطراق از قبیل ثقة الاسلام یا مرجع عالیقدر یا آیة الله العظمی و .... دارد، هر چه بگوید موافق قرآن است، دیگر آنکه می‌پندارند آخوندها خادم دلسوز دین و مروّج حقایق اسلام اند امّا واقعیّت غیراز این است. اینجانب سالیان متمادی از عمرم را در حوزه‌های علمیّهٔ قم و نجف و مشهد و درمیان آخوندها به تحصیل و تدریس گذرانده‌ام و بانقاط ضعف و قوّت آنها از نزدیک آشنایم. أمّا در اینجا قول روحانیانی را می‌آورم که پس از انقلاب از آنها

تعریف و تمجید بسیار می‌کنند. امید است که این مطالب موجب تنبّه خوانندگان گردد، **وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ** .

قول اوّل را از صاحب تفسیر «المیزان» می‌آورم که ذیل آیات ۱۵ تا ۱۹ سورهٔ مائده تصریح کرده که: «انّكَ إن تَبَصَّرتَ في امر هذِهِ العلوم وَجَدتَ أَنَّها نُظِّمَت تنظيماً لاحاجةَ لها إلى القرآن اصلاً حتّى أنّه يُمكِنُ لِمُتَعَلِّمٍ أن يَتَعلّمَها جميعاً: الصَّرفَ و النَّحو و البيان و اللُّغة و الحديثَ و الرِّجال و الدّرايـة و الفقهَ و الأصولَ فيأتي آخِرَها ثُمّ يَتَضَلّعُ بِها ثُمَّ يَجتَهِدُ وَ يَتَمَهَّرُ فيها وَ هُوَ لَمْ يَقرَإ القُرآنَ و لَمْ يَمَسَّ مُصحَفاً قَطّ.... الخ = همانا اگر در أحوال این علوم (= علوم دینی) بنگری ملاحظه می‌کنی که علوم مذکور چنان تنظیم شده‌اند که هیچ به قرآن احتیاج ندارند و متعلّم می‌تواند همهٔ این علوم از صرف و نحو و بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول را فرا گیرد و به آخرین مراحل برسد و در آنها اجتهاد کند بی‌آنکه قرآن بخواند یا به قرآن دست بزند....!!!».

«مرتضی مطهّری» نیز دربارهٔ متروک و مهجور بودن قرآن، نوشته است: «اگر کسی علمش علم قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبّر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند، این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ. أمّا اگر کسی کفایهٔ آخوند ملاّ کاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و با شخصیّت شمرده می‌شود! پس قرآن در میان خود ما مهجور است و **در نتیجهٔ همین اعراض از قرآن است که به این بدبختی و نکبت گرفتار شده‌ایم** .... یکی از فضلای خودمان ... می‌گفت خدمت آیة الله خویی - سلمّه الله تعالی ـ رسیدم به ایشان گفتم : چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟ ... ایشان گفتند : موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر ... به ایشان گفتم : علامهٔ طبا طبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند، چطور شد؟ ایشان گفتند : آقای طباطبایی تضحیه کرده‌اند. یعنی آقای طباطبایی خود شان را قربانی کردند، از نظر شخصّیت اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند!.

عجیب است که در **حسّاس‌ترین نقاط دینی ما** اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار سختی و مشکل دچار می‌شود، از نان، از زندگی، از شخصیّت، از احترام ، از همه چیز می‌افتد، امّا اگر عمر خود را صرف کتابهایی از قبیل کفایه بکند، صاحب همه چیز می شود. در نتیجه **هزارها نفر** پیدا می شوند که کفایه را چهار لا بلداند، یعنی خودش را بلداند، ردّ کفایه را هم بلداند، ردِّ ردِّ او را هم بلداند، ردِّ ردِّ ردِّ او راهم بلداند امّا **دو نفر پیدا نمی‌شود که قرآن را به درستی بداند!!!** از هر کسی

از جمله مشکلات و انحرافات دینی که گریبانگیر مردم ماست و ما را به ورطهٔ شرک می‌کشاند مسألهٔ **توسّل و طلب شفاعت** است که علمای ما نیز در این موضوع به جای راهنمایی مردم و نهی ایشان از اینگونه انحرافات بزرگ، آنان را تشویق می‌کنند و تنور خرافات را گرم نگه می‌دارند و نان خود را می‌پزند!.

اگر کسی بی‌تعصب و پیشداوری در قرآن کریم تدبّر و تأمّل کند، خواهد دید که قسمت مهمّی از آیات قرآن ردّ است بر **شرک در عبادت،** کتاب خدا در مسألهٔ «توحید» بیش از هر

دربارهٔ یک آیهٔ قرآن سؤال شود، می‌گوید باید به تفاسیر مراجعه شود ... الخ» (ده گفتار، مقالهٔ رهبری نسل جوان).

قول دوّم را از «فدائیان اسلام» که پیروان مرحوم سیّد «مجتبی میر لوحی» (نوّاب صفوی) بوده‌اند، می آورم که اینجانب در ایّام جوانی به آنها بسیار نزدیک بودم. آنها در کتاب «**راهنمای حقایق**» خطاب به آخوندهای با اسم و رسم که در چشم عوام، بزرگ می‌نمایند، چنین گفته‌اند: « تو برای ریاست خود آنقدر که کوشیدی به خدا برای حفظ اسلام یک هزارم آن در تمام عمرت کوشش نکردی. به خدا آنگاه که احساس کوچکترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خود کنی. مهیّای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می‌باشی، گرچه به بنیاد مقدّس اسلام لطماتی وارد آید، امّا اگر در پیش چشمت محصول مصائب انبیاء و محمد و آل محمد(ص) و محصول خون مقدّس حضرت سید الشهدا (ع) جگرگوشهٔ پیغمبر را آتش زنند، تا جایی که برای شخصیّت خود احساس خطر نکنی باکت نیست.»!! (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنند).

مرتضی مطهّری نیز دربارهٔ نحوهٔ زندگی تعدادی از آخوندها نوشته است: «روحانیّین شیعه .... ناگزیراند سلیقه و عقیدهٔ عوام را رعایت کنند و حُسن ظنّ آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیّت شیعه هست از همین جاست ... موجب منتهای تأسّف است که مردم جلو چشم خود ببینند که أولاد و أحفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ، آنقدر از هرج و مرج و بی‌نظمی‌ها ی بودجهٔ روحانیّت اختلاس می‌کنند که سالهای متمادی در کمال اسراف خرج می‌کنند و تمام نمی‌شود....الخ» **فاعتبروا یا أولي الأبصار** (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب «ده گفتار»، مقالهٔ «مشکل اساسی در سازمان روحانیّت» مراجعه کنند).

چیز بر **توحید عبادت** تأکید شدیدکرده است[۱]. در سطور آینده برای بیداری خوانندگان عزیز مطالبی را در چند بند دربارهٔ «**توحید عبادت**» می‌آوریم:

أ) خدا فرموده: **وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدْعُونِيٓ أَسْتَجِبْ لَكُمْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ** [سورة غافر:٦٠] «پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، براستی آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی سرا فکنده و خوار به دوزخ در آیند».

طبرسی در «مجمع البیان» می‌گوید: «این آیه دلالت دارد بر أهمّیت و عظمت دعا نزد خدای متعال وفضیلت انقطاع به سوی خدا[۲]» بنابراین دعا عبادت است[۳] و کسی که به درگاه خدا دعانکند وتکبّر ورزد مستحق دخول دوزخ است وچون مسلمان بنابه آیهٔ **وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا** [سورة الکهف:١١٠] «و باید در عبادت پروردگارش أحدی را انباز و شریک نسازد» لذا جایز نیست که غیر خدا را مخاطب دعای خویش قرار دهد. (فتأمّل جدّاً)

خدا در آیهٔ ۶۰ سورهٔ غافر فرموده مرا بخوانید و نفرمودهٔ أنبیاء و أولیاءِ مرا بخوانید و جمله‌ای «شبه شرطیّه» (= جواب طلب) آورده که تحقّق مفاد جملهٔ تالی، مشروط و منوط است به تحقّق جملهٔ مقدّم، یعنی شرط استجابت دعا خواندن خدا است[۴]. بنابراین کسی که

---

[۱]- در این مورد مفید است که مراجعه شود به تفسیر **تابشی از قرآن**.

[۲]- وفي الآية دلالةٌ عَلى عِظَمِ قدر الدّعاء عند الله تعالى و على فضل الإنقطاع إليه.

[۳]- در احادیث وارد شده: «**اَلدُّعاءُ مُخُّ العبادة**» «طبرسی در «مجمع البیان» ذیل آیه ۶۰ سورهٔ «غافر» روایاتی نقل کرده که ما در اینجا می‌آوریم، پیامبر(ص) فرموده: «**الدُّعاءُ هُو العبادة**» «دعا همان عبادت است» امام باقر(ع) فرموده: «**أفضل العبادة الدُّعاءُ** = بهترین عبادت دعاست.» امام صادق (ع) دربارهٔ دعا فرموده: «**هی العبادة الکبری**» دعا عبادت بزرگتر است».

[۴]- تعجّب است از آخوندها که هرگاه حدیث یا روایتی به نفع دکانّشان نباشد از آن چندان یاد نمی‌کنند! از جملهٔ کمتر دیده‌ام که هنگام تفسیر آیهٔ ۶۰ سورهٔ غافر از امام سجاد(ع) یاد کنند که در بند ۱۵ دعای ۴۵ صحیفهٔ سجّادیّهٔ عرض می‌کند: «وَقُلتَ : **ادعُوني اَستَجِب لَکُم، إنّ الّذين يَستكبرون عن عِبادتي**

غیرخدا را بخواند به مفاد جملهٔ مقدّم عمل نکرده است و طبعاً مفاد جملهٔ تالی محقّق نمی‌شود و چنانچه هم خدا و هم غیرخدا را بخواند بر خلاف صریح آیهٔ **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ... قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا** [سورهٔ الجن:۱۸-۲۰] «با خدا أحدی را نخوانید ..... (ای پیامبر) بگو فقط پروردگارم را می خوانم و [در خواندنم] أحدی را انباز و شرک او نمی‌سازم » عمل کرده است !!.

أمیرالمؤمنین(ع) دربارهٔ قرآن کریم فرموده: «یَنطِقُ بعضُه بِبعض و یَشهَدُ بعضه علی بعض» «بخشی از آن از بخش دیگر سخن گفته و بخشی از آن گواه بخش دیگر است[1]». با توجّه به این ارشاد بسیار گرانقدر علی(ع) و با مقایسهٔ آیات قرآن با یکدیگر، به وضوح می‌توان دریافت که از نظر قرآن «دعا» از بارزترین مصادیق عبادت است. علاوه بر آیهٔ ۶۰ سورهٔ غافر که در سطور بالا آوردیم و در آن دعا عبادت شمرده شده، قرآن در موارد بسیاری «**دعا**» را در موضع «**عبادت**» به کار برده و «دعا» برای غیر خدا را شرک شمرده است فی المثل اگر در جایی فرموده: **وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ** [سورة النحل:۲۰] «و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند» در جای دیگر می‌فرماید: **أَيُشۡرِكُونَ مَا لَا يَخۡلُقُ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ** [سورة الاعراف:۱۹۱] «آیا چیزیهایی را (با خدا) شریک می‌شمارند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود

سَيَدخُلون جهنّم داخِرين فَسَمَّيتَ دُعاءكَ عبادةً و تركه استكباراً... = (پروردگارا) و فرمودی: **مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم براستی آنان که از عبادت من تکبّر ورزند بزودی سرافکنده و خوار به دوزخ در آیند** پس دعا (و درخواست از) خودت را «عبادت» و ترک این کار را کبر و سرکشی نامیدی ....» (همچنین رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۰۸۳ و ۱۰۸۴) و یا در بند ۱۳ دعای ۴۶ صحیفهٔ سجّادیّه عرض می‌کند: «خاب الوافِدون عَلى غيرِكَ و خَسِرَ المتعرِّضون إلا لكَ و ضاع الملِمّون إلا بِك ...» «(پروردگارا) آنان که به سوی غیر تو آمدند نومید گشتند و آنان که جز به سوی تو روی آوردند زیان کردند و آنان که به درگاه غیرتو فرود آمدند، تباه شدند....».

[1]- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۳.

آفریده می‌شوند؟» ونیز می‌فرماید: **وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ** [سورة الفرقان:۳] «و به جُز خدا، معبودانی گرفتند که چیزی نیافرینند و خود آفریده می‌شوند».

اگر در جایی فرموده: **قُلۡ أَنَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا** [سورة الانعام:۷۱]«بگو آیا جز خدا چیزی را بخوانیم که ما را نه سودی بخشد و نه زیان رساند؟!» و یا فرموده: **يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ** [سورة الحج:۱۲]«جزُ خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانش رساند و نه سودی بخشد این همان گمراهی دور است» و یا فرموده: **وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ** [سورة یونس:۱۰٦] «(ای پیامبر) جُز خدا آنچه که تو را سود نبخشد و زیان نرساند، مخوان که اگر چنین کنی، در این صورت همانا از ستمکارانی» در جایی دیگر می‌فرماید: **وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ** [سورة یونس:۱۸] «جُز خدا، چیزی را عبادت می‌کنند که نه زیانشان رساند و نه سودی بخشد» و یا می‌فرماید: **وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمۡ وَلَا يَضُرُّهُمۡ** [سورة الفرقان:٥٥] «جُز خدا چیزی را عبادت می‌کنند که نه ایشان را سود بخشد و نه زیان رساند».

اگر درجایی فرموده: **ٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ** [سورة الاعراف:۲۹، غافر:٦٥] «درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌اید، او را بخوانید» یا فرموده:**فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ** [سورة غافر:١٤] «پس خدا را درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌اید، بخوانید» در جای دیگر می‌فرماید: **فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ** [سورة الزّمر:۲] «خدا را درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌ای عبادت کن» **قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ** [سورة الزمر:۱۱]

«(ای‌پیامبر) بگو همانا من فرمان یافته‌ام که خداوند را درحالیکه دین را برای او خالص ساخته‌ام، عبادت کنم» **قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي** [سورة الزُّمَر:١٤] «(ای پیامبر) بگو فقط خدا را عبادت می‌کنم در حالیکه دینم را برای او خالص ساخته‌ام». و فرموده: **وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ** [سورة البيّنه:٥] «و فرمان نیافته‌اند جُز آنکه خدای را عبادت کنند در حالیکه دین را برای او خالص ساخته‌اند».

اگر در جایی فرموده: **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا** [سورة الجن:١٨] «پس با خدا أحدی مخوانید» در جای دیگر فرموده: **أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ** [سورة يوسف:٤٠] «فرمان داده که جُز او را عبادت مکنید».

اگر فرموده : **قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا** [سورة الجن:٢٠] «(ای پیامبر) بگو فقط پروزدگارم را می خوانم و [در خواندم] أحدی را با او شریک نمی‌سازم» در جای دیگر فرموده: **وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا** [سورة النّساء:٣٦] «و خدای را عبادت کنید و چیزی را با او شریک مشمارید» و فرموده: **يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗا** [سورة النّور:٥٥] «مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌شمارند».

اگر فرموده: **وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ** [سورة فاطر:١٣] «و کسانی را که به جُز او می‌خوانید مالك پوست هستۀ خرمایی نیستند(تا چه رسد به خرما». در جای دیگر فرموده: **وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا** [سورة النّحل:٧٣] «و جُز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که مالك و صاحب اختیار روزی ایشان نیستند» و فرموده: **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ لَكُمۡ رِزۡقٗا** [سورة العنكبوت:١٧] «همانا کسانی را که جُز خدا عبادت می‌کنید مالك و صاحب اختیار روزی شما نیستند».

بنابراین مسلمان باید فقط خدا را بخواند(۱) و لا غیره(۲). جای تأسّف و تعجّب بسیار است که مردم زمان ما به بهانه‌ها و توجیهات مختلف غیرخدا را می‌خوانند(1) و به غیر خدا **متوسّل** می‌شوند! آخوندها نیز ساکت‌اند بلکه مردم را تشویق می کنند!!.

ب) خداوند فرمود: **قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلاً . أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورًا** [سورة الإسراء٥٦-٥٧]

«(ای پیامبر) بگو کسانی را که غیرخدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته‌اید، بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند، کسانی را که می خوانند هر که از

---

[۱]- منظور خواندنی است که مستلزم فرض صفات إلهی برای مَدعُوّ باشد.

[۲]- چنانکه در «مفاتیح الجنان» (در فضلیت و أعمال ماه مبارک رمضان، دعای ابو جمزهٔ ثمالی) آمده، حضرت سجاد(ع) عرض می‌کرد: «اَلحَمدُ لِلّهِ الّذي **لاأدعُو** غيرَهُ وَ لَو دَعَوتُ غيرَهُ لَمۡ يَستَجِب لي دُعائي = سپاس و ستایش خدایی راست که جُز او را **نمی‌خوانم** که اگر غیراو را می‌خواندم دعایم را اجابت نمی‌کرد»

و چنانکه در «صحیفهٔ سجّادیّهٔ» منقول است، عرض می‌کرد «لايَشرَكُكَ أحَدٌ في رجائي وَ لايَتَّفِقُ أحَدٌ مَعَكَ **دُعائي** = در رجاء و امیدم کسی با تو شرکت ندارد و در دعا و خواندنم کسی با تو همراهی ندارد» (صحیفهٔ سجادیهٔ، دعاؤهُ متفزّعاً إلى الله) و نیز عرض می‌کرد: «**لاأدعو** سِواكَ و لاأرجو غيرك = جُز تو را نمی خوانم و به کسی جز تو أمید ندارم» (دعاوه في التّصرّع).

و از علی(ع) منقول است که «رَبِّي الواحد الأحد لا أُشرِك به شَيئاً و **لاأدعو** معه إلهاً آخر» «پروردگارم یکتای یگانه است که چیزی را با او شریک نمی‌شمارم و با او معبود دیگری را نمی‌خوانم» (صحیفة علویّه، دعاوه فی الیوم الرّابع و العشرین من الشّهر).

امام صادق(ع) نیز فرموده است: «لا يَكُونُ العبدُ مُشرِكاً حتّى يُصَلِّيَ لِغيرالله أو يَذبَحَ لِغير الله أو **يَدعُوَ** لِغَيرِالله عزوجل = بندهٔ خدا مشرک نگردد تا برای غیرخدا نماز گزارد یا حیوانی را برای غیرخدا ذبح کند یا غیر خدای ـ عزّوجلّ ـ را (در دعا) بخواند» (خصال صدوق، حدیث ۳۴۱).

ایشان که مقرّب‌تراند خود به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت او امید وارند و از عذاب او بیمناک‌اند براستی که عذاب پروردگارت حذرکردنی است».

در آیات فوق خدا مذمّت کرده از کسانی‌که غیر خدا یعنی بزگان و مقرّبین الهی را می‌خوانند که از ایشان ضروری را دفع نمایند یا آن را تغییر دهند[۱]. خدا فرموده آنان دافع ضرر یا تغییردهندهٔ احوال و اوضاع شما نیستند و این کار بر عهدهٔ آنان نیست. آن بزرگان خود به دنبال وسیله‌اند[۲] تا رحمت خدا را جلب کنند و یا از عذاب نجات یابند و پرواضح است چنین کسانی که امید به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او بیمناک بوده‌اند به هیچ وجه موجود بی‌جان از قبیل بت و تمثال نبوده بلکه افراد والامقام و مقرّب بوده‌اند. أمّا خدا فرموده چنین افرادی قابل خواندن نیستند أمّا متأسفانه مردم متوجّه نیستند و به بهانه‌های گوناگون بلکه با لجاجت و تعصّب، بزرگان دین را که هزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند، می‌خوانند و آنان را «**باب الحوائج**» می‌دانند!! البتّه افراد متعصّب می‌گویند چون انبیاء و أئمّه از مقرّبین إلهی می‌باشند پس خواندنشان جایز است!! أمّا چنانکه در آیات ۵۶ و ۵۷ سورهٔ إسراء ملاحظه شد خدا کسانی را که به او تقرّب دارند، هیچکاره خوانده و فرموده دفع ضرر و تغییر احوال شما دراختیار آنها نیست بلکه آنان خود جویای - نه

---

[۱]– در حاشیهٔ همین مفاتیح الجنان (که موسوم است به «الباقیات الصّالحات» در قسمت «ادعیهٔ عافیت» به نقل از «عدّة الدّاعی») از قول حضرت صادق(ع) آمده است که عرض می‌کرد : «اَللّهمّ اِنّكَ عَيَّرتَ اَقواماً في كتابك فقلتَ: "قُلِ ادعُوا الَّذين زَعَمتُم مِن دونه فلايَملِكون كَشفَ الضُّرِّ عنكم و لاتحويلاً" فيا مَن لايَملِكُ كشفَ ضُرّي و لاتَحويلَهُ عَنّي أحَدٌ غَيرُه ..... الخ = پروردگارا همانا تو در کتابت بر اقوامی عیب شمردی [که غیر خدا را می‌خوانند] و فرمودی: "**ای پیامبر بگو کسانی را که غیر خدا** [معبود و پاسخ دهنده] **پنداشته‌اید بخوانید پس** [بدانید که] **مالك و عهده دار بر کنار ساختن زیان وگزند از شما و دگرگون ساختن آن نیستند**» پس ای آنکه أحدی جُز او مالك و عهده دار بر کنار ساختن گزند و زیان از من یا دگرگون ساختن آن نیست،... الخ» همچنین دربند ۹۰ دعای جوشن کبیر می‌خوانید: «یا مَن لايَصرِفُ السّوءَ إلا هُو»

[۲]– دربارهٔ «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحهٔ ۲۱۰ به بعد .

اینکه وسیله‌ای را بخوانند (فتأمّل)ـ وسیله‌ای هستند که سبب جلب رحمت حقّ باشد و ایشان را از عذاب إلهی دور سازد زیرا از عذاب خدا بیمناک‌اند.

دکاّنداران مذهبی در برابر این آیات واضح جواب خدا را چه می‌دهند؟ آیا از قیامت بیم ندارند؟! به نظر ما علّت اینکه با وجود این آیات واضح و صریح قرآن هنوز چنین اعمال شرک آمیزی از میان مسلمین نرفته، تعصّب و لجاجت علما و توجیهات عوامفریب ایشان و تمّسک به روایات جعلی و ضعیف است.

ج) خدا فرموده : **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ . . . . وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ وَلَآ أَنفُسَهُمۡ يَنصُرُونَ** [سورة الأعراف:١٩٤ و ١٩٧] «همانا کسانی را که غیراز خدا می خوانید بندگانی مانند شما یند پس بخوانید شان، اگر راستگوی‌اید باید که شما را پاسخ دهند [در حالیکه چنین نیست] ... و کسانی که غیر از خدا می‌خوانید نتوانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری می کنند» و فرموده: **ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ ثُمَّ رَزَقَكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۖ هَلۡ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَفۡعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيۡءٖۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ** [سورة الرّوم:٤٠] «خداست که شما را آفرید آنگاه شما را روزی داد سپس شما را می‌میراند سپس شما را (روز رستاخیز) زنده می‌سازد. آیا هیچ یک از شریکان شما هست که چیزی از این کارها بکند؟ خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌شمارند» و فرموده: **أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ..... وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ....وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ رِزۡقٗا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡتَطِيعُونَ فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ** [سورة النّحل:١٧، ٢٠ و ٢١، ٧٣ و ٧٤] « پس آیا کسی

که می‌آفریند چونان کسی است که [چیزی] نمی‌آفریند آیا متذّکر نمی‌شوند ... و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند. مردگان اند زنده نیستند و نمی‌دانند کی بر انگیخته می‌شوند ... عبادت می‌کنند غیر از خدا آنچه را که در آسمانها و زمین مالک رزق و روزی ایشان نیست و توانایی [این کار را] ندارند. پس برای خدا مثلها مزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

و فرموده: **وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ...... أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۗ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ** [سورة الأنبياء ١٩- ٢١ ، ٢٤- ٢٥] «و از آن اوست هر که آسمانها و زمین است و آنان (= فرشتگان) که نزد اویند[1] از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی‌شوند و شب و روز (خدای) را به پاکی ستوده و سست نمی‌شوند. آیا (مردم) معبودانی از زمین گرفته‌اند که آنان زنده می‌کنند [و حیات می‌بخشند]؟!.... آیا غیر از خدا معبودانی گرفته‌اند؟! بگو برهان خویش را بیاورید. این است ذکر کسانی که با من‌اند و ذکر کسانی که پیش از من بوده‌اند، بلکه بیشتر اینان حقّ را نمی‌دانند و زین سبب رویگردان‌اند و پیش از تو هیچ فرستاده‌ای نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می‌کردیم که جُز من معبودی [حق] نیست پس تنها مرا عبادت کنید». در این آیات خداوند فرموده همهٔ کسانی که در زمین و آسمان وجود دارند - أعمّ از ملائکه و انبیاء و سایر مقرّبین ـ مالك و صاحب اختیار شان خداست و آنها نیز همگی شبانه روز او را عبادت می‌کنند پس اگر شما راست می‌گویید و

[1]- در تفسیر «مجمع البیان» آمده است که منظور از «**عنده** = نزد او» در این آیه (دارای تقّرب و منزلت بودن) است .

دوستدار و پیرو ایشان‌اید باید مانند آنها خدا را عبادت کنید نه آنها را، خدا را معبود بگیرید نه آنها را. به قول «تفسیر نمونه» آیهٔ ۲۱ سورهٔ انبیاء در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است. مؤلّف «المیزان» نیز ذیل آیهٔ ۲۱ سورهٔ انبیاء می‌گوید: در قرآن که ذکر نازل بر من و برای بشر معاصر من است و در کتب آسمانی قبل که ذکر مردم گذشته بود آنچه دربارهٔ **عبادت** آمده، همهٔ آنها **عبادت** را منحصر برای خدا و **الوهیّت** را شایستهٔ او و به تنهایی دانسته‌اند.

علاوه بر این فرموده شما که برای غیرخدا اعمال عبادی به جای می‌آورید اگر کارتان را درست می‌دانید برای این کار خود برهانی بیاورید که خدا و شریعت إلهی. اجازهٔ چنین کاری داده‌اند زیرا شریعتِ این پیامبر و پیامبران سابقین چنین کاری را جُز برای خالق مجاز نشمرده‌اند بلکه ما به همهٔ أنبیاء بلااستثناء وحی می‌کردیم که هیچ معبودی جز خدا حقّ نیست، لذا باید فقط خدا عبادت شود و لاغیر و نباید اعمال عبادی را که یهود و نصاری و یا حتّی خرافیّین مسلمان نسبت به بزرگان دین بجا می‌آورند، به حساب دین خدا بگذاریم.

د) **وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ شُرَكَآءَهُمۡ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدۡعُواْ مِن دُونِكَۖ فَأَلۡقَوۡاْ إِلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلَ إِنَّكُمۡ لَكَٰذِبُونَ ۝ وَأَلۡقَوۡاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوۡمَئِذٍ ٱلسَّلَمَۖ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ** [سورة النّحل:۸۶-۸۷] «و چون کسانی که شرک ورزیدند، شریکان خویش را ببینند، گویند پروردگارا اینان‌اند شریکان ما که غیر از تو می‌خواندیم پس آنان [سخنشان را ردّکرده] و جواب گویند: همانا شما دروغگویان‌اید در آن روز [به حقیقت] تسلیم شوند و آنچه افترا می‌بستند [از نظرشان] گم شود».

وَيَوۡمَ نَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ مَكَانَكُمۡ أَنتُمۡ وَشُرَكَآؤُكُمۡۚ فَزَيَّلۡنَا بَيۡنَهُمۡۖ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمۡ إِيَّانَا تَعۡبُدُونَ ۝ فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ إِن كُنَّا عَنۡ عِبَادَتِكُمۡ لَغَٰفِلِينَ ۝ هُنَالِكَ تَبۡلُواْ كُلُّ نَفۡسٖ مَّآ أَسۡلَفَتۡۚ وَرُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۖ

﴿وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [سورة یونس۲۸-۳۰] «و روزی که همهٔ ایشان را گرد آوریم آنگاه کسانی را که شرک ورزیدند گوییم: شما و شریکانتان بر جای خویش باشید پس میانشان جدایی و فاصله می‌نهیم و شریکان ایشان گویند: [در حقیقت] شما ما را عبادت نمی‌کردید [بلکه به اوهام خود دلگرم بودید] همانا خدا میان ما و شما شهادت را بسنده است که ما همانا از عبادت شما بی‌خبر بودیم. آنجاست که هر کسی [درستی و نا درستی و سود و زیان] آنچه از پیش فرستاده بیازماید و به سوی خدایی که به حقّ مولی و سرور ایشان است باز گردانیده شوند و آنچه افترا، می‌بستند [از نظر شان] گُم شود».

آیات فوق دلالت دارد که روز قیامت عابد و معبود و داعی و مَدعُوّ و مشرک و شرکائی که قائل بودند همه احضار می‌شوند و در محکمهٔ إلهی معبود به عابد و مَدعُوّ به داعی خود می‌گوید تو مرا عبادت نمی‌کردی زیرا من چنانکه می‌پنداشتی نبودم بلکه تو معبودی غیر واقعی و خیالی داشتی زیرا عابد و معبود هردو مخلوق خدا و در احتیاج به خداوند همسان‌اند ولی عابد تصّور می‌کرده که معبودش صفات خدایی دارد و در واقع معبودی را عبادت کرده که واقعیّت نداشته. لذا روز ستاخیز مَدعُوّ و معبود به داعی خود می‌گوید اشتباه کردی، آن معبود خیالیِ تو من نبودم و آن صفات پنداری تو را نداشتم. بنابراین کسانی که امام یا امامزاده را می‌خوانند و برای او نذر و طواف و کرنش تمام می‌کنند به خیال اینکه امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است، یک موجود خیالی ساخته‌اند. امام (یا سایر معبودها) نیز روز قیامت به ایشان می‌گویند آنچه می‌پنداشتید ما نبودیم از ایشان تبرّی می‌جویند و خدا را شاهد می‌گیرند که ما از عبادت شما نسبت به خود خبر نداشتیم.

اگر کسی بگوید منظور آیه بُتهای بی‌شعور هستند می‌گوییم أوّلاً در آیه لفظ «اصنام» نیامده. ثانیاً چگونه بتهایی که در دنیا فاقد حسّ و شعور بودند، در قیامت سخن می‌گویند؟ بلکه أوّلاً معبودِ مشرکین منحصر به بت نبوده، ثالثاً «بُت» را نیز مستقلاً کرنش و تعظیم نمی‌کرده‌اند بلکه «بُت» تمثال و یادآورِ بزرگان و صالحین و ملائکه بوده است و در قیامت آن‌بزرگان خود سخن می‌گویند نه چوبها و سنگهایی که به یاد آنان ساخته شده بود. چنانکه

خدا نیز فرموده: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰٓؤُلَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ قَالُواْ سُبْحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكْرَ وَكَانُواْ قَوْمَۢا بُورًا فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًاۚ وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا وَمَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي ٱلْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾ [سورة الفرقان:۱۷-۲۰] «و روزی که ایشان و آنچه جُز خدا عبادت می‌کنند، محشور سازد. آنگاه [خدا به معبودان] فرماید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گُم کردند؟ گویند: تو والا و منزّهی [که حقیقت را ندانی] ما را نسزد که جُز تو اولیائی [برای خویشتن] بگیریم لیکن آنان و نیاکا نشان را بهره‌ها و نعمت ها دادی تا یاد و پیام [و کتاب و شرایع] تو را از یاد بردند و گروهی تیره بخت و هلاک گردیدند. [خدا به شرک آوران فرماید] براستی آنان شما را دروغگو شمرده و تکذیب کردند پس نمی‌توانید که [عذاب از خویش] بگردانید و [یا یکدیگر را] یاری کنید و هر که از شما ستم کند و شرک ورزد [۱] او را عذابی بزرگ می‌چشانیم. و پیش از تو پیامرانی نفرستادیم مگر آنکه ایشان نیز [بسان دیگران] طعام خورده و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را وسیلهٔ آزمودن برخی دیگر قرار دادیم که آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار تو بیناست».

از جمله آیاتی که به آن تسمّک می‌شود تا عوام بپندارند که نواهی قرآن در خواندن غیر خدا، مختصّ به بُت‌هاست ، آیهٔ ۹۸ سورهٔ انبیاء است. به یاد دارم در یکی از جلسات تفسیر قرآن که در منزلم منعقد می‌شد آخوند جوانی حاضر شد که نمی‌دانم برای برهم زدن جلسه

[۱]- خداوند در قرأن (سورهٔ لقمان :۱۳) شرک را ظلم عظیم شمرده و پرواضح است ظلمی که عذاب کبیر در پی داشته باشد همان شرک است. (فتأمّل)

آمده بود یا قصد تحقیق داشت. وی درمیانۀ جلسه برخاست با صدای بلند و در مخالفت با من، گفت : استناد تو به آیاتی که در نهی از خواندن غیرخدا می‌خوانی و انبیاء و أئمه را نیز مشمول آنها می‌دانی، درست نیست زیرا آیات خطاب به مشرکین مکّه است که بت پرست بودند. تو به چه دلیل غیربُت را مشمول آیه می‌دانی؟ قرآن فرموده: **إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** [سورة الأنبياء:۹۸] «آیا تو معتقدی حضرت عیسی و مریم و أئمّه و صالحین نیز وارد جهنّم می‌شوند و خدا آنها را عذاب می‌کند؟!.

به او گفتم: عجیب است که مانند مشرکین با ما مخالفت می‌کنی زیرا یکی از مشرکین همین اشکال را به پیامبر أکرم کرده است![1].

ثانیاً: قرآن فقط یک آیه ندارد و مورد استناد ما نیز فقط این آیه نیست بلکه آیات متعدّد قرآن و حقایق تاریخی مؤیِّد قول ماست که نهی از خواندن غیرخدا شامل غیربُت نیزمی‌شود.

ثالثاً: چرا آیۀ بعد را نخواندی که در قرآن لفظ «**هَٰٓؤُلَآءِ** » و فعل جمع مذکّر «**وَرَدُوا**» استعمال شده که مخصوص عقلاست.

رابعاً: دو آیۀ بعد از این آیه (آیۀ ۱۰۱) ایراد تو را مرتفع ساخته است. مگر تفاسیر شیعه را دربارۀ این آیات نخوانده‌ای؟!.

متأسّفانه جلسۀ آن روز به عصبانیّت و هیاهو میان دوستان آخوند مذکور و دوستان ما منجرّ شد و نتیجه‌ای مفید نداشت أمّا مناسب است که در اینجا آیۀ منظور را بیاوریم و پیرامون آن توضیحاتی بنگاریم:

إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ لَوۡ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةٗ مَّا وَرَدُوهَا وَكُلّٞ فِيهَا خَٰلِدُونَ ......إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ [سورة الأنبياء:۹۸ و ۹۹ و ۱۰۱] «همانا شما و آنچه جُز خدا عبادت

---

[1]- برای اطلاع از اشکال «ابن زِبَعری» که از مشرکین بود به صفحۀ ۹۵ کتاب حاضر مراجعه کنید.

می‌کنید هیمهٔ دوزخ‌اید و شما واردشوندگان آن‌اید. اگر اینها [که عبادت می‌کردید] معبودانی [به حقّ] می‌بودند به دوزخ وارد نمی‌شدند، همگی در آن جاودان‌اند.... همانا کسانی که پیش از این از سوی ما [وعدهٔ] نیکو به آنان داده شده، ایشان از آن [دوزخ] دوراند».

اغلب مفسرین از جمله شیخ طوسی و شیخ طبرسی ذیل آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ «انبیا» گفته‌اند که منظور از جملهٔ **ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ** [سورة الأنبياء: ۱۰۱] «کسانی که پیش از این از سوی ما [وعدهٔ] نیکو داده شده» حضرت عیسی و عزیر و مریم و فرشتگانی هستند که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و با این آیه از مفاد آیهٔ ۹۸ استثناء شده‌اند.

شیخ طوسی فرموده مراد از **وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ** [سورة الأنبياء:۹۸] «آنچه جز خدا عبادت می‌کنید» شیاطینی هستند که مردم را به عبادت غیرخدا دعوت کردند و ایشان نیز اطاعت کردند و گویی آنها را عبادت کرده‌اند، چنانکه در آیهٔ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَ [سورة مريم:٤٤] «ای پدر شیطان را عبادت مکن» مقصود آن است که شیطان را اطاعت مکن[1].

علاّمهٔ طباطبائی در «المیزان» گفته است با اینکه خدای تعالی غالباً در کلام خود از بُتها به ذوی العقول تعبیر نموده [و حتی در آیهٔ ۹۹ همین سوره لفظ جمع مذکّر که مخصوص عقلاست بکار رفته است] و فرموده: مَّا وَرَدُوهَا [سورۀ الأنبياء :۹۹] أمّا در این آیه به جای «مَن تَعبُدون» فرموده «**ما تَعبُدون**» و مراد از آن، چنانکه بعضی گفته‌اند، بتها و تماثیلی است که آنها را می‌پرستیدند نه معبودین از انبیاء و صلحاء ملائکه. و جملهٔ بعدی که می‌فرماید: **إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ** [سورةالأنبياء:۱۰۱] این قول را تأیید می‌کند و ظاهراً آیات مذکور از خطابات روز رستاخیز به کفّار است که در آن موقع حکم شود که تا أبد داخل آتش شوند نه اینکه خطابی دنیایی باشد و آیندهٔ کفّار را بیان کند. وی در تفسیر آیهٔ ۲۳ و ۲۴ سورهٔ «صافّات» پس از آنکه آیات مذکور را نظیر و مشابه آیهٔ ۹۸

---

[1]- التّبیان، چاپ سنگی، ج۲، ص۲۹۵.

سورهٔ انبیاء می‌شمارد، می‌نویسد: ممکن است مراد از لفظ «**ما**» أعمّ از معبودین با شعور و بی شعور باشد و در نتیجه افرادی از قبیل فراعنه و نمرود و ... را شامل شود ولی در این صورت نیز شامل ملائکه و حضرت مسیح(ع) و .... نمی شود چون با آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ «انبیاء» این دو طائفه استثناء شده‌اند.

در «تفسیر نمونه» ذیل آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ «انبیاء» آمده است: بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح(ع) و مریم است که بدونِ خواستِ آنها به وسیلهٔ گروهی عبادت شدند و از آنجا که آیات سابق می‌گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می‌شوید (الأنبیاء:۹۸) و این تعبیر ممکن بود شامل أمثال حضرت مسیح(ع) نیز بشود، قرآن بلا فاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می‌کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد، بعضی از مفسّران شأن نزولی در مورد این آیه ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام(ص) کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردید.

شأن نزولی را که «تفسیر نمونه» به آن اشاره کرده از تفسیر «گازر» می‌آوریم که نوشته است: « سبب نزول آن بوَد این آیت را که روزی رسول(ص) در مسجد الحرام شد، دید صنادید قریش را که در حطیم سیصد وشصت بُت نهاده بودند و آن را سجده می‌کردند. رسول(ص) نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد. نَضر بن الحارث با رسول(ص) در سخن آمد. رسول(ص) وی را مُفحَم کرد[1] و حجّت بر ایشان لازم شد. رسول(ص) بر ایشان خواند: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ [سورةالأنبیاء:۹۸] ایشان دلتنگ شدند از آنجا برخاستند. عبدالله بن الزِّبَعری را دیدند. گفتند که: امروز محمّد ما را چنین و چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم. گفت: اگر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و به حجّت بر او غالب آمدمی، برفتند و رسول(ص) را حاضر کردند. او گفت: یا محمد تو می‌گویی: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؟ گفت: آری.

[1]- مُفحَم کرد = زبانش را با استدلال قوی بست. پاسخی دندان شکن داد.

گفت: این بر توست. گفت: چرا؟ گفت: برای آنکه عُزیر در این میان باشد که معبودِ جهودان است و عیسی که معبود ترسایان است و فرشتگان که معبود بنی ملیح‌اند از عرب. رسول(ص) گفت: معبودان ایشان شیاطین‌اند که ایشان را دعوت کرده‌اند به آن[1]، و آن معبودان به آن رضا ندارند[2]. خدای تعالی این آیت فرستاد: **إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ .....»** [3] [سورة الأنبياء:۱۰۱] .

مفسرین دربارهٔ لفظ «**ما**» در این قبیل آیات توضیح داده‌اند که در آیاتی نظیر **وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا** [سورة الشّمس:٥] «سوگند به آسمان و هر آنچه که آن را برپا داشت» و «**ما**» در سورهٔ «کافرون» به معنای «شیء» است و لفظ «شیء» اگر مفید عموم باشد بازهم ایراد أمثال «ابن زبعری» و غرض ورزانی نظیر وی وارد نیست زیرا آیات مورد نظر (آیهٔ ۱۷ سورهٔ فرقان و ۹۸ سورهٔ انبیاء و آیهٔ ۲۳ و ۲۴ سورهٔ صافات و ....) با دلائل عقلی و نقلی مستقلّ -دربارهٔ ملائکه و انبیاء و صالحینی که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و خدا به آنها وعدهٔ نیکو داده است ـ تخصیص خورده‌اند. بنابراین ایراد کسانی مانند «ابن زبعری» وجهی ندارد. أمّا اگر با نظر به شأن نزول آیه گفته شود چگونه ممکن است پیامبر(ص) بفرماید منظور آیه «شیاطین» است در حالیکه «شیاطین» در زمرهٔ عُقَلایند و لفظ «**ما**» عُقَلا را شامل نمی‌شود؟ می‌گوییم با توجّه به اینکه اصنام و بُتها و تماثیل به سبب انتساب به انبیاء و صالحین و ملائکه و .... در نظر مشرکین از تقدّس و حرمت بی‌بهره نبوده‌اند[4] لذا کلمهٔ «**ما**» برای اشاره به آنها مناسبتر است أمّا باید توجه داشته باشیم که درادامهٔ کلام لفظ «**هؤلاءِ**» و فعل جمع «**وَرَدوا**»

---

[1]- چنانکه آیهٔ ۴۱ سورهٔ «سبا» نیز گویای همین حقیقت است .

[2]- آیهٔ ۱۸ سورهٔ «فرقان» به همین موضوع اشاره دارد .

[3]- جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، بـه کوشـش میـر جـلال الـدّین حسینی أرموی .

[4]- رجوع کنید به حاشیهٔ صفحه ۱۰۳ .

استعمال شده که این الفاظ با شیاطین و شیطان صفتانی از قبیل فرعون و نمرود مناسبتر است و به همین سبب نیز در «مجمع البیان» کلمهٔ «**هؤلاء**» در آیهٔ **۹۹** سورهٔ انبیاء به اصنام و شیاطین تفسیر شده است[۱].

با توجّه به مطالب فوق اینك به توضیح آیهٔ مورد نظر و نظایر آن می‌پردازیم:

اگر بدون تعصّب و پیشداوری در قرآن تأمّل و تدبّر شود خواهیم دید که این موضوع به قدر کفایت در کتاب خدا توضیح داده شده است. و جایی برای اینگونه مغالطات نیست و خرافیّین با این اشکالات جُز فریب عوام ـ و شاید فریب خود ـ مقصودی ندارند.

پرواضح است که یکی از مهمترین و شایع‌ترین عوامل تفرّق در أدیان و انحراف در دین خدا، شخصیّت‌پرستی است که گاه مستقیماً دربارهٔ شخص یا اشخاص معیّن صورت می‌پذیرد و یا به صورت تعظیم و تقدیس مقابر یا مظاهر و تماثیل ایشان یا اشیاء مربوط به آنان صورت می‌گیرد. أمّا می‌دانیم ـ چنانکه در سطور فوق از همین بند ملاحظه شد ـ روز قیامت عابد و معبود و داعی و مَدعُوّ ـ غیر از خدا ـ در قیامت احضار می‌شوند. امّا معبود و مَدعُوّ بر دو قسم‌اند:

أوّل آنان که بدون رضایشان و بی‌آنکه بدانند، معبود واقع شده‌اند و در قیامت پس از اطلاع از این موضوع با عابدین و داعیان خود مخالفت نموده و آنها را تکذیب می‌کنند (یونس:۲۸تا ۳۰، النّحل :۸۶و ۸۷، الفرقان:۱۷تا۱۹).

دوّم گمراهانی که مطاع و از أئمّهٔ ضلالت و از کُبَراء و بزرگان بوده و با سرسپردگی مردم به خود مخالف نبوده‌اند. اینان به گمراهی خود اقرار می‌کنند[۲] (الصّافّات:**۳۲**) و با پیروان و

---

[۱]- به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر «مقتنیات الدُّرر» سیّد علی الحائری الطّهرانی، دار الکتب الاسلامیّه (طهران)، ج۷، ص۱۹۸ و ۱۹۹.

[۲]- پر واضح است که کسانی از قبیل عُزَیر و عیسی و مریم و .... که معبود واقع شده‌اند خود را در قیامت گمراه نمی‌دانند بلکه با عابدین و داعیان خود مخالفت می‌کنند. و نیز ر.ک به حدیثی که در صفحهٔ **۲۹۴** کتاب حاضر آورده‌ایم.

مقلّدین خود عذاب می‌شوند. (الأعراف:۳۸ و۳۹، القصص:۶۲تا۶۴، الأحزاب:۶۷، الصافات:۲۲ تا۳۴).

البتّه مظاهر و تماثیل هر دو دسته نیز به عنوان هیمهٔ دوزخ به کار می‌رود و مقصود از انداختن بتها وتماثیلِ فاقد حسّ و شعور در جهنّم، چنانکه مفسّرین - از جمله طبرسی در محمع البیان و مؤلّفین تفسیر نمونه ـ گفته‌اند، تشدید حسرت و اندوه مشرکین و توبیخ ایشان است تا ببینند در آتشی که از بُتهایشان زبانه می‌کشد، می‌سوزند.

هـ) **وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٍ .... قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ شُرَكَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا فَهُمۡ عَلَىٰ بَيِّنَتٖ مِّنۡهُۚ بَلۡ إِن يَعِدُ ٱلظَّٰلِمُونَ بَعۡضُهُم بَعۡضًا إِلَّا غُرُورًا** [سورة فاطر:۱۳ و ۱٤ و ٤٠] «و کسانی را که جز او می‌خوانید مالک پوست هستهٔ خرمایی نیستند. اگر بخوانیدشان دُعا و خواندن شما را نمی شنوند و اگر [به فرض] بشنوند پاسختان ندهند و روز ستاخیز شرک شما را ردّ و انکار کنند و هیچ کس تو را چون [خدای] آگاه [از حقایق امور] خبر ندهد....... بگو آیا دیده‌اید شریکانتان را که جُز خدا می‌خوانید نشانم دهید که از زمین چه چیز آفریده‌اید؟ آیاآنان در [کار] آسمانها همکاری و مشارکت داشته‌اند؟! یا به ایشان کتابی داده‌ایم که آنان برهانی از آن کتاب دارند؟ بلکه ستمگران یکدیگر را جُز فریب و عده نمی‌دهند».

قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ [سورة الأحقاف:٤تا٦]

«بگو مرا خبر دهید [آیا دیده‌اید یا اندیشیده‌اید] که آنچه جُز خدا می‌خوانید ، نشانم دهید که از [موجودات] زمین چه آفریده‌اند یا در [آفرینش] آسمانها مشارکت و همکاری داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید [دلیلی یا ادّعایی از] کتابی که پیش از این [قرآن نازل شده] برایم بیاورید یا اثری علمی [که دلیل مدّعای شما باشد]. و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و از دعا و خواندن ایشان غافل‌اند و چون [در روز رستاخیز] مردم بر انگیخته شوند و گردآیند، آنان [که خوانده می‌شدند] دشمنان ایشان گردند و عبادت ایشان را [نپذیرند و] انکار کنند». خدا خود تصریح فرموده: **قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ** [سورة سبأ:۲۲] «(ای پیامبر) بگو کسانی را که جُز خدا [قابل خواندن] پنداشته‌اید، بخوانید [آنان] همسنگ ذرّه‌ای در آسمانها و زمین مالك نیستند و در آن دو هیچ مشارکتی [با خدا] ندارند و خدای را از ایشان هیچ پشتیبان و مددکاری نیست».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٞ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخۡلُقُواْ ذُبَابٗا وَلَوِ ٱجۡتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسۡلُبۡهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيۡـٔٗا لَّا يَسۡتَنقِذُوهُ مِنۡهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ [سورة الحج:۷۳] «ای مردم گوش فرا دهید که مثالی زده شده، همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید هرگز [حتّی] مگسی را نیافرینند گرچه همگی بر این کار [به همکاری] گرد آیند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید، [به سبب ناتوانی] از او باز نستانند، طالب و مطلوب [هر دو] نا توان‌اند».

خوانندهٔ گرامی در آیات فوق تأمّل و تدبّر کن. در این آیات چنانکه ظاهر است مقصود از «**دونِ الله**» غیر خدا (یا پایین‌تر از خدا) ست و معلوم می‌شود هرکس یا هرچیز که از وحی راجع به آن دلیلی متقن در دست نیست نباید مورد عبادت قرار گیرد، چه پیغمبر باشد،

چه امام، چه ولیّ مقرَّب، چه . . . . زیرا آنهاهم مصداق غیر خدا و هم مصداق **عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ** [سورة الأعراف:١٩٤] می‌باشند[1]. بنابه آیات فوق نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند انبیاء و أئمّه و صلحاء بر اثر طاعت و عبادت فراوان، پس از مرگ نیز با دنیا ارتباط دارند و دارای «کرامت» می‌باشند و چنین و چنان‌اند و خلاصه اینکه از خوانندگان خود بی‌خبر نیستند!!.

باید در جواب آنها بگوییم أولاً ادّعای شما دلیل و مدرک قرآنی ندارد. ثانیاً : شما در قیامت جواب خدا را چگونه می‌دهید که فرموده غیر از خدا را مخوانید و فرموده غیراز خدا هر که را می‌خوانید مخلوق است و خالقِ هیچ موجودی نیست یعنی هرکه خود مخلوق است و خالق نبوده و خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردنِ بندگان به دست او نیست نباید خواند، همچنین فرموده کسانی را که می‌خوانید أموات‌اند و زنده نیستند و از زمان قیامت و برانگیخته شدن خود آگاه نیستند. بنابراین هرکه مرگ او را در می‌یابد و از زمان قیامت آگاه نیست، نباید خواند. آیا انبیاء و اولیاء که شما شب و روز و از دور و نزدیک می‌خوانید مرگ آنها را از این دنیا نبرده و از زمان قیامت آگاه‌اند؟!!.

و) قرآن نیز فرموده: **رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَا۟ مِن دُونِهِۦٓ إِلَـٰهًا ۖ لَّقَدْ قُلْنَآ إِذًا شَطَطًا . هَـٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَـٰنٍۭ بَيِّنٍ ۖ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا** [سورة الکهف:١٥و١٦] «پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز جُز او معبودی را نمی‌خوانیم که [اگر غیر او را قابلِ خواندن بدانیم] در این صورت هر آینه سخنی نا صواب گفته‌ایم. اینان قوم مایند که جُز خدا معبودانی گرفته‌اند چرا بر [حقانیّت] آنها دلیل و برهانی روشن نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر ازآنکه بر خدا دروغی را افتراء بسته است؟!». ملاحظه می‌کنید که قرآن می‌فرماید

[1]- خصوصاً که از دنیا رفته‌اند و گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند و لذا خواندنشان لغو است.

برای عبادت هر موجودی باید دلیل و برهان روشن داشته باشیم و بی‌دلیل متقن نمی‌توان برای هیچ موجودی اعمال عبادی به جای آورد. و نیز فرموده: **ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ. مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ** [سورة يوسف:۳۹-٤٠] «آیا أرباب جدا جدا بهتراند یا خداوند یگانهٔ مقتدر؟ شما [در واقع] جُز او [که حقّ است] عبادت نمی‌کنید مگر نامهایی که خود و نیاکانتان آنان را نامگذاری کرده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر [حقّانیّت] آنها نازل نفرموده حُکم و فرمانروایی جُز از آن خدا نیست. فرمان داده که جز او را عبادت نکنید این است دین پا برجا و استوار لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

در این آیات تصریح شده که خواندن غیر خدا - البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات إلهی برای مدعوّ باشد[۱] ـ باید متّکی به دلیلی از شرع باشد. خدا دلیلی بر جواز این کار نفرستاده است و چون خدا فرمان داده که جُز او عبادت نشود و چنین خواندنی - چنانکه گذشت (بند الف) ـ عبادت است لذا باید جدّاً از این کار پرهیز شود[۲]. در آیات فوق حضرت یوسف(ع) فرموده معبودها و ملجأها و باب الحوائج‌های شما همگی مخلوق‌اند ودر نتیجه شایستهٔ عبادت نیستند أمّا شما آنها را چونان إله و معبود، می‌خوانید و عبادت می‌کنید. پدرانتان و شما -به تقلید از پدران ـ این عناوین را برای آنها قائل شده‌اید و إلّا دلیلی از کتاب خدا ندارید. خدای مهربان نمی‌پسندد که بنده‌اش در مقابل مخلوقی - هر چند که بسیار والامقام باشد ـ کرنش کند و خضوع تمام به جای آورد. (فتأمّل جدّاً).

---

[۱]- شیخ حُرّ عاملی روایتی آورده که امام فرموده: «...... ما جاءكم عنّا و لایجوز أن یكون في المخلوقین فَاجحَدوه و لاتَرُدُّوهُ إلَینا = آنچه از قول ما برای شما آمد که جایز نیست در مخلوق باشد پس آن را انکار کنید و به سوی ما بر نگردانید (و از ما ندانید)» (اثبات الهداة، ج۷، ص۴۶۸).

[۲]- دربارهٔ عبادت بودنِ «خواندن و دعا» رجوع کنید به کتاب حاضر صفحهٔ ۸۲ به بعد.

قرآن در آیات فوق مذمّت فرموده از کسانی که بنابه گمان و بدون دلیل متقَن، غیرخدا را عبادت می‌کنند و بیان فرموده که خواندنِ غیرخدا، نیز عبادت است[1] و همان حُکم را دارد و خواندن و مدد خواستن از غیر خدا - البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات إلهی برای مدعوّ باشد ـ چنان است که غیرخدا را دارای صفات إلهی بدانیم!!.

مسألۀ مهمّ دیگر آن است که غالباً آخوندها عوام را فریب می‌دهند و چنانکه گفته شد سعی می‌کنند آیات فوق را به «بُت» منحصر سازند أمّا چنانکه گفتیم مقصود از «**دونِ الله**» عُقَلا و بزرگان و مقرّبانی است که مردم به آنان ارادت و توجّه دارند زیرا از آنها در آیات بسیاری، با «مَن» موصوله وضمایر جمع که مختصّ عُقَلاست[2] -نه چوپ و سنگ و فلزّ و ... ـ یاد شده زیرا پرواضح است که مشرکین که بُت را می‌خواندند در واقع آن را تمثال و مظهر و یاد آور یکی از بزرگان و اولیاء و مقرّبین و صالحین یا ملائکه یا .... می‌دانستند و در حقیقت آنها را می‌خواندند نه خود چوپ و سنگ را بالإستقلال. بنابه تصریح قرآن، کسانی که مشرکین می‌خواندند خداشناس و خداپرست و خواهان تقّرب به حقّ متعال بوده‌اند و خود وسیله‌ای می‌جستند که آنها را به خدا نزدیکتر سازد (الإسراء:۵۷). طبعاً چنین کسانی افراد صالح و نیکوکار بوده‌اند نه چوب و سنگ و فلزّ. بُت نیز به عنوان آلی و مرآتی مورد توجهّ بود و تقدس و حرمت آن نیز ناشی از تقدّس و احترامی بوده که برای آن بزرگان قائل بودند و در واقع توجّه و عنایت حقیقی مشرکین به خود آن بزرگان بوده است همچنانکه بوداییان یا هندوها مجسّمه‌ها و تماثیل «بودا» یا «کریشنا» را از آن رو که شبیه و یاد آور آنهاست و به نوعی منتسب به ایشان است تکریم و تعظیم می‌کنند نه چوب یا سنگی را که مجسّمه از آن ساخته شده و إلاّ دلیلی نداشت که بُت پرستان متحمّل زحمت فراوان شده و به سنگ و

---

[1]- دربارۀ این موضوع در صفحات آینده به قدر کفایت سخن کفته‌ایم.

[2]- علاّمه سیّد محمد حسین طباطبائی ذیل آیۀ ۹۸ سورۀ انبیاء تصریح کرده که خدای متعال در أغلب سخنانش از بتُها با الفاظی که مختصّ ذَوِی العُقول است یاد فرموده. (المیزان، ج۱۴، ص۳۲۷).

چوب شکل خاصّی بدهند ـ مثلاً شکل بودا یا شکل وَدّ و سُواع و ... ـ بلکه صِرف چوب و سنگ را اکرام و تعظیم می‌کردند[۱].

مطّلعین از تاریخ عربستان می‌دانند که «لات» و «عُزّی» و «مَناة» مجسّمه و تمثال فرشتگان بوده‌اند (النّجم:۱۹تا۲۸) و یا چنانکه «هشام بن محمد کلبی» در کتاب «**الأصنام**» و «صدوق» در «**علل الشرائع**» (ص۳) و «طبرسی» در «**مجمع البیان**» وسایر علمای تفسیر ذیل آیۀ ۲۳ سورۀ «نوح» آورده‌اند، بتهایی که وَدّ و سُواع و یَغوث و .... نامیده می‌شدند در واقع به نام اولیاء و افراد صالحی بودند که پس از مرگشان، ابتدا مریدانشان در عبادت خدا، از سیره و روش آنها پیروی می‌کردند لیکن به تدریج و با مرور زمان و فاصله گرفتن از زمانۀ انبیاء، مردم در عبادتِ خود، به ایشان نیز توجّه کردند و سپس به وسوسۀ شیطان و هوای نفس، صورت و تمثال ایشان را به بهانۀ اینکه یاد آور آنها و مجاهدات آنان و موجب تحریض و تشویق مردم به عبادت خواهد شد، ساختند[۲]. مردم نیز به دیدار آنها می‌آمدند و آنها را

---

[۱]- چنانکه در زمان ما نیز عوام صِرف طلا یا نقره یا آلومینیوم را مقدّس و متبرّك و محترم نمی‌دانند امّا پس از اینکه ضریح امام یا امامزاده‌ای از آن ساخته شد، به سبب انتساب به امام یا امامزاده، آن را متبرّك و مقدّس شمرده و آنها را بوسیده و پیشانی بر آن می‌گذارند و به آن دست کشیده و به سر و صورت خود می‌کشند!! علما نیز مخالفتی نمی‌کنند! (فَتَأمّل)

[۲]- از عائشه مروی است که دو تن از همسران پیامبر أکرم(ص) برای آنحضرت از کنیسه‌ای سخن گفتند که در حبشه دیده بودند و دیوارهای آن منقوش به تصاویری بود. رسول خدا(ص) فرمود: همانا درمیان آنان هرگاه مرد نیکوکاری می‌مرد برگورش سجده‌گاه [یا عبادتگاهی] می‌ساختند و آن صورتها را در آن ترسیم می‌کردند. آنان روز ستاخیز نزد خدا بدترین مردم محسوب می‌شوند (صحیح مسلم، ج۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ۳، حدیث ۱۶ و ۱۷ و ۱۸) و نیز از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: «قاتَلَ اللهُ الیهود و النّصاری اتَّخَذوا قبورَ انبیائِهِم مَساجد = خداوند یهود و نصاری را بکشد که مقبرۀ پیامبران خود را به عنوان مسجد و عبادتگاه گرفتند» (المُصَنَّف، عبدالرّزاق صنعانی، ج۵ ص۴۳۱، حدیث ۹۷۵۴ و ج۶، ص ۵۴، حدیث ۹۹۸۷ و مَن لایَحضره الفقیه، ج۱، ص۱۷۸ و مسند الامام زید، مکتبة الحیاة، ص ۱۷۷ و صحیح مسلم، ج۱، کتاب المساجد و مواضع الصّلاة، باب ۳، حدیث ۱۹ تا ۲۳) مالك در المُوَطّأ و بخاری و ترمذی و ابوداود و احمد حنبل نیز حدیث مذکور را روایت کرده‌اند.

تعظیم و تکریم کرده و دور آنها می‌گشتند و یا قبر افراد مذکور را مورد توجّه و تکریم قرار می‌دادند و بدین‌ترتیب از توحید و روش انبیاءِ إلهی فاصله گرفتند.

یکی از مدافعین متعصّب خرافات اعتراف کرده است که: ((امروز محقّقان بزرگ اسلامی با بررسی بسیاری از آیات و أحادیث و متون تاریخی ثابت کرده‌اند که شرک بسیاری از بُت پرستان (اگر نگوییم همگی) شرک در عبادت بود نه شرک در ذات. یعنی آنان قبول داشتند که خدا (= الله) ذات یکتای است که آفریدگار و روزی دهنده‌ای جُز او نیست ولی أصنام و بُتان را موجودات مقرّب درگاه إلهی می‌دانستند که اگر رضایت آنان را جلب کنند، رضایت خدا نیز بر اثر شفاعت آنان جلب می‌شود و مضمون آیاتی از قرآن که در آن محیط نازل شده است نیز بر این حقیقت گواهی می‌دهند.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ . ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ [سورة العنکبوت:٦١و٦٢] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام گردانیده البتّه هر آینه گویند: خدا، پس چگونه [از حقّ] باز گردانیده می‌شوند؟! خداست که روزی را برای هریک از بندگانش که بخواهد فراخ می‌سازد و یا تنگ می‌گیرد، همانا خدا بر هر چیز تواناست».

این دوآیه و آیات دیگر حاکی است که عرب عصر رسالت خالقی جُز خدا و رازقی جُز او نمی‌دانست و با اعتقاد به چنین خدای یکتا سیصد و شصت بُت را می‌پرستید و در مقابل آن خضوع می‌نمود و راه جمع این عقیده با آن عمل جُز این نیست که **شرک آنان شرک در عبادت بود نه شرک در ذات و ربوبیّت**..... به عبارت دیگر «**الله**» و «**إله**» در نزد آنان متفاوت بود و لفظ «**الله**» عَلَم و نام خدای یکتا بود ولی لفظ «**إله**» مفهوم کلّی داشت و به معنی معبود بود و در أطراف کعبه سیصد و شصت معبود دیده می‌شد و همگی به عقیدهٔ آنان «**إله**» بودند نه «**الله**» و لذا پیامبر دستور داد که بگویند معبودی جُز خدا نیست (**لاإلهَ إلَّا الله**) و جُز او کسی را نپرستید و با مراجعه به آیه‌های ۲۵ سورهٔ لقمان و ۳۸ سورهٔ زُمَر و ۸۷ سورهٔ

زخرف حقیقت مسأله روشن‌تر می‌گردد[۱]. بنا براین وجود لفظ «**الله**» درمیان ملّت عرب گواه بر یگانه پرستی آنان نیست ...... از بررسی و مطالعۀ عقاید بُت‌پرستی آن دوران این نتایج به دست می‌آید:

۱- مردم عربستان به خدا و مبدأ اعتقاد داشتند و کلمۀ «**الله**» در بین آنان بسیار رایج بود و غالباً بُتها را مظاهری قابل تقدیس و درخور پرستش می‌پنداشتند و آنها را «إله=معبود» می‌دانستند نه آفریدگار هستی[۲] ولی منکر رسالت پیامبران ومعاد بودند و لذا پیامبر اسلام(ص) برای اثبات صانع نیاز چندانی نداشت و **مبارزۀ اسلام بیشتر به خاطر اثبات یگانگی معبود و نفی بُتهایی بود که آنها را به گونه‌های مختلفی شریک خدا می‌دانستند!** آیات متعدّدی از قرآن روشنگر این معنی است که مردم آن زمان نوعاً خدا را قبول داشتند مانند: **وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ** [سورة الزُّمَر:۳۸] «و اگر از ایشان بپرسی کیست که آسمانها و زمین را آفریده است البتّه هر آینه گویند: خدا».

آنان در توجّه به بُت پرستیِ خود مطالب گوناگونی می‌گفتند، از جمله:

الف) ما شایستگی آن را نداریم که خدا را با آن عظمت مستقیماً و بدون واسطه عبادت کنیم و این بُتها می‌توانند واسطۀ بین ما و خدا باشند[۳]. قرآن مجید از زبان این گروه می‌فرماید: **مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ** [سورة الزّمر:۳] «ما آنها را عبادت نمی‌کنیم

---

[۱]- دربارۀ آیاتی که نویسندۀ این مطالب، بدانها اشاره کرده است رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحۀ ۱۲۴ به بعد.

[۲]- صاحب «المیزان» نیز ذیل آیۀ ۱۹ سورۀ انبیاء تصریح کرده بت پرستان که آلهه‌ای غیرخدا در تدبیر و در عبادت قائل‌اند در مُلک کسی را شریک خدا نمی دانند.

[۳]- دربارۀ این تشبیه مشرکین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحۀ ۹۸ بند هـ.

مگر اینکه ما را به خدا نزدیک سازند». **هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ** [سورة يونس:١٨] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند» ..... الخ))[1].

به همین سبب است که می‌بینیم آیۀ **۲۳** سورۀ نوح دربارۀ آنها نفرموده «أصنامَکم = بُتهایتان» بلکه فرموده: «**آلِهَتَكُم** = معبودهایتان». زیرا در واقع خود افراد مذکور مورد توجّه بوده‌اند و بتها به عنوان آلة و مرآة مورد توجّه قرار می‌گرفتند و إلا بدیهی است که خود چوب سنگ مستقلاً مورد توجّه نبوده است[2]. علاوه بر این قرآن از عنوان «**دون الله** = غیرخدا» استفاده کرده که لفظی عامّ است و همه - أعمّ از جماد و غیر جماد و ذی شعور و غیرذی‌شعور- را شامل می‌شود[3].

در آیات فوق خدا برای تشریح و تبیین مقصود مثال زده و فرموده اگر تمام مخلوقین جمع شوند و بخواهند به کمک یکدیگر مگسی خلق کنند، نمی‌توانند. پس شما چگونه

---

[1]- رازبزرگ رسالت، جعفر سبحانی، انتشارات کتابخانۀمسجدجامع تهران، ص **۲۳۳** و**۲۳۴**و **۲۴۳** و **۲۴۴** .

[2]- شیخ عباس قمّی نقل کرده است که : «عن ابن عباس قال: لما قَدِمَ النّبي(ص) مكّة أبی أن يَدخُلَ البيتَ و فيهِ الآلِهَةُ فَأمَرَبِها فَأُخرِجَت. فَأخرجَ صورة ابراهيم و اسماعيل (ع) و في أيديهما الأزلام! فقال: قاتَلَهُمُ اللهُ أما وَاللهِ لقد عَلِموا أنَّهما لَمْ يَستَقسِما بِها قَطّ» «از ابن عباس روایت شده که گفت: چون پیغمبر(ص) وارد مکّه شد از ورود به خانۀ کعبه که در آن بتها و معبودها قرار داشتند، خودداری فرمود. پس أمر کرد آنها را بیرون آورند، حضرتش از میان آنها صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل(ع) را خارج کرد درحالیکه در دستشان تیرهای قرعه بود! آنحضرت فرمود: خدا بکشد ایشان را، به خدا قسم دانستند که آن دو هرگز تیر قرعه نیفکندند». (سفینه البحار، ج**۲**، ص**۵۵** - مشابه این حدیث را در «نیل الأوطار» ج**۲**، ص**۹۷** و **۹۸** و «التّاج الجامع الأصول» ج**۴**، ص **۴۳۰** و «مسند الإمام أحمد» ج۱، ص**۳۶۵** ببینید). در برخی از روایات آمده که صورتی از حضرت مریم(ع) نیز در کعبه موجود بوده است (مسند الامام أحمد، ج۱، ص **۲۷۷**).

[3]- باید به عمومیّت نهی قرآن توجّه داشت. اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا نسبت به «**مِن دونِ الله**» رفتاری می‌کنید که شایسته **الله** است؟! نه اینکه چرا به «فلان» متشبّث می‌شوید و او را واسطه قرار می‌دهید، أمّا به «بهمان» متشبّث نمی‌شوید و او را واسطه قرار نمی‌دهید.

چنین عاجزانی را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید؟! پُرواضح است که مقصود از **دون الله** فقط بُتِ سنگی و چوبی نیست زیرا چنانکه ملاحظه شد با لفظ «**اَلَّذِینَ**» و ضمایر جمع از آنها یاد کرده که به عُقَلاء اطلاق می‌شود. به اضافه اینکه به اجماع مسلمین همهٔ انبیاء و مقرّبین نیز نمی‌توانند مگسی بیافرینند و مشارکتی در آفرینش مخلوقات ندارند و حتّی مشرکین نیز این موضوع را قبول داشتند. پس به حکم این آیات نباید ایشان را خواند و کسانی‌که در رفع بلیّات و دفع أضرار غیر خدا را می‌خوانند از **توحید** منحرف شده‌اند و «موحّد» نیستند.

در آیات سورهٔ نحل (۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۷۳و ۷۴) خدا فرموده غیرخالق را با خالق مساوی ندانید. در طلب حوائج و دعاها، توجّه به غیرخالق درست نیست. خالق است که آشکار و پنهانِ شما را می‌داند لذا امید داشتن به غیرخالق که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند که راست و که دروغ می گوید، موجّه نیست. آیهٔ ۲۰ و ۲۱ سورهٔ نحل دلالت دارد که غیرخالق را که خود می‌میرد و نمی‌داند کی زنده‌خواهد شد، نباید خواند و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند[1] بنابراین خواندن ایشان خلاف **توحید** است. آیهٔ ۷۳ هر معبودی غیراز خدا را شامل می‌شود چه جاندار باشد یا جماد. این آیه عُقَلا را نیز شامل می‌شود به دلیل «**لایستطیعون**» که برای غیرعُقَلا استعمال نمی‌شود . پس بنا به صریح قرآن که پیامبر(ص) فرموده : **قُلْ إِنِّي**

---

[1]- رسول أکرم(ص) به اجماع مسلمین رحلت کرده و بنابه صریح آیات قرآن، وقت قیامت را نمی‌داند. (الأعراف:۱۸۷) چنانکه امام سجاد(ع) نیز فرموده: «أینَ السَّلَفُ الماضون و الأهلون و الأقربون و الأوّلون و الآخرون و **الأنبیاءُ** و **المُرسَلُون** طَحَنَتهُم وَاللهِ المُنُون و تَوالَت علیهم السِّنُون و فَقَدَتهم العُیونُ و **اِنّا إلَیهِم صائِرون** فَإنّا لِلّهِ و إنّا إلیه راجعون = کجا شدند پیشینیان گذشته و أهل و خویشان و أوّلین و آخرین و **پیغمبران** و **مرسلین**؟ به خدا سوگند که آسیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشمها نا پدید شدند و **همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آنها ملحق شویم** پس به درستی که ما از آن خداوندیم که به کمند بندگی او دربندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادنِ او رجوع کنندگانیم» (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج۲ ص۲۰ و ۲۱).

لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا [سورة الجن:٢١] «بگو همانا من برای شما اختیار [و توان] زیان[رساندن] و هدایت را ندارم» و قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ [سورة الأعراف:١٨٨ و يونس:٤٩] «بگو من مالك هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم مگر آنچه خدا خواهد.» حتّی پیامبر(ص) چه قبل از رحلت یا پس از رحلت نباید خوانده شود. البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات فوق بشری برای آن‌حضرت باشد.

آیۀ ۷۴ سورۀ نحل دلالت دارد که نباید از جانب خود، خداوند متعال را به خلق او تشبیه کنیم و برای او مثال بیاوریم زیرا خدا یگانۀ بی‌مثیل است، پس کسی که ـ مانند مشرکین صدر اسلام ـ خدا را به شاه تشبیه می‌کند و برای اینکه انبیاء و اولیاء را درکار خدا دخالت دهد، می‌گوید دست ما بندگانِ رو سیاهِ گنهکار به خدا نمی‌رسد چنانکه به شاه یا رئیسِ کشور نمی‌رسد پس به نزد عزیزان و مقرَّبین او می‌رویم و آنان را که نزد او عزّت و تقرّب دارند واسطه و شفیع می‌کنیم تا خواستۀ ما را از شاه بخواهند و به همین قیاس در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن، مقرّبان درگاه خدا را شفیع می‌سازیم تا آنها خواستۀ ما و یا آمرزش ما را از خدا طلب کنند[1] تمثیلش نا روا و باطل و دلیل خدا نشاسی است. به دو دلیل:

اوّل آنکه خدا فرموده: فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ [سورة النحل:٧٤] «پس برای خداوند مثالها[ی خودساخته] نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» زیرا خدای‌متعال درمواردی که لازم‌بوده، خود مثالهای‌مناسب آورده ولی این تمثیل‌را نیاورده است و شما از نزد خود و بدون دلیل و بیّنۀ شرعی و بر خلاف نهی قرآن چنین تمثیلی آورده‌اید!.

دوّم آنکه تشبیه و مثال شما نیز کاملاً بی‌تناسب است زیرا خداوند متعال از جهات گوناگون با شاه یا رئیس کشور تفاوت دارد:

شاه و کارگزارانش از یک نوع‌اند امّا خدا از نوع شفیعان نیست.

---

[1]- این قول را مقایسه کنید با آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مکّه نقل کرده است. ر.ک. صفحۀ ۱۰۴ کتاب حاضر.

شاه از دل رعیّت خبر ندارد و صادق را از کاذب نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد و **عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدور** است.

شاه همیشه و همه جا با رعایای خود نیست و از آنها فاصله دارد أمّا خدا لحظه‌ای از بندگان دور و بی‌خبر نیست و از رگ گردن به آنها نزدیکتر است. علاوه بر این اگر سلطانی به رعیّت خود بگوید هر وقت حاجتی داری به خود من مراجعه کن و من همیشه نزد تو هستم. آیا سزاوار است که رعیّت اعتنا نکند و بگوید من باید به وزیر یا دربان تو مراجعه کنم؟ البتّه خیر.

شاه محتاجِ وزیر و کارگزار است و بدون آنها نمی‌تواند سلطنت کند أمّا خدا عاری از احتیاج است.

ممکن است که شاه مهربانتر و عذرپذیرتر از وزیر و کارگزار نباشد أمّا خدا چنین نیست بلکه **أرحَمُ الرّاحِمین** است و از همهٔ مخلوقات خود مهربانتر و عذرپذیرتر است.

شاه در یک آن نمی‌تواند چند کار را باهم انجام دهد و یا چند صدا را باهم و دریک زمان بشنود وبه چند نفر دریک زمان جواب دهد. أمّا خدا چنین نیست به قول أمیر المؤمنین (ع) : « وَ إنَّهُ لَبِکُلِّ مَکانٍ .... وَمَعَ کُلِّ إنسٍ وَ جانٍّ» (نهج‌البلاغه ، خطبهٔ ۱۹۵) و«لایَشغَلُهُ شأنٌ وَ لایُغَیِّرُهُ زَمانٌ وَ لایَحوِیهِ مَکانٌ» «کاری او را مشغول نمی‌دارد [تا از کاری دیگر باز ماند و مرور] زمان او را دگرگون نسازد و مکانی او را در خود نگیرد.» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۸)[1].

[1]- چنانکه در مفاتیح الجنان در دعای جوشن کبیر (بند ۹۹) نیز می‌خوانید: «یا من لایَشغَلُهُ سمعٌ عن سمعٍ یا مَن لا یَمنَعُهُ فِعلٌ عن فِعلٍ یا من لایُلهیهِ قَولٌ عن قولٍ یا من لایُغَلِّطُهُ سُؤالٌ عن سُؤال» «ای خدایی که شنیدنی [صدایی] او را از شنیدن[صدای]دیگر مشغول نساخته، ای خدایی که کاری او را از کارهای دیگر باز نمی‌دارد و ای خدایی که گفتاری او را سر گرم نمی‌سازد [که از شنیدن] گفتار دیگر [باز ماند] و ای خدایی که به اشتباه نمی‌اندازد او را خواسته‌ای از خواسته‌ای دیگر» (شبیه همین جملات در صفحهٔ ۱۵ مفاتیح در تعقیبات مشترکهٔ نمازهای یومیّه نیز ذکر شده است) و در دعای پنجم سحرهای ماه رمضان – چنانکه در مفاتیح ص ۹۷۱ و ۱۹۸ آمده ـ می‌خوانید: «یا مَن ... لاتَشتَبِهُ عَلَیهِ الأصواتُ و لایَشغَلُهُ شَیءٌ

علاوه بر این اگر شما معتقدید که پیغمبر و إمام برای خدا همچون کارگزار یا وزیراند برای شاه، پس چرا در «دعای مشلول» که در «مفاتیح الجنان» مذکور است می‌خوانید: «یا مَن .... لَمَ یَکُن لَه صاحِبَةٌ و لاکانَ معه وزیرٌ ولااتّخذ معه مُشیراً و لااحتاجَ إلی ظهیر» «ای خدایی که همسری برایش نیست و با او وزیری نبوده و مشاوری نگرفته و نیازمند کارگزار و پشتیبان نیست». و چرا در بند ۷۹ «دعای جوشن کبیر» می‌خوانید: «یا مَن لا شریكَ لَهُ وَ لا وزیر» «ای خدایی که شریک و وزیر ندارد»!.

متأسّفانه مردم ما صفات منحصر به خدا را، برای غیرخدا قائل‌اند!! فِی المَثَل کسانی که در حرم امام یا امامزاده‌ای مشغول طواف هستند[1] همه باهم وی را مخاطب قرار می‌دهند و

عَن شيءٍ» ای شنوندهٔ هر صدا .... ای آنکه صداهای گوناگون او را به اشتباه نیفکند و چیزی او را از چیز دیگر باز ندارد».

[1]- باید توجّه داشت که طواف از أعمال عبادی است و أعمال عبادی از قبیل طواف و دعا و نذر و ... را نمی‌توان برای غیرخدا به جای آورد. در نتیجه بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان غیرکعبه را طواف نمود. (فتأمّل) در اینجا مناسب است حدیثی را که احمد طبرسی از پیامبر أکرم(ص) نقل کرده است، بیاورم؛ در آنجا رسول خدا در جواب مشرکینی که مدّعی بودند بُتهایشان صورتها و تمثالهای افرادی است که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند و مطیع خدا بوده‌اند و می‌گفتند ما نیز صورتهای آنها را ساختیم و آنها را به منظور تعظیم خداوند عبادت کردیم. خدا چون آدم(ع) را آفرید و به فرشتگان فرمان داد او را سجده کنند و آنها نیز برای تقرّب به خدا او را سجده کردند و ما به سجده کردن برای آدم(ع) و تقرّب به خدا از فرشتگان مستحقّ تر بودیم، امّا این فرصت برای ما به دست نیامد از این رو تمثال او را ساختیم و آن را برای تقرّب به خدا، سجده کردیم همچنانکه ملائکه برای تقرّب به خدا آدم(ع) را سجده کردند و همچنانکه شما به گمان خود مأمور شده‌اید که به سوی مکّه سجده کنید و در غیر مکّه نیز با دست خود [در مساجد خویش] محراب ساخته‌اید و به سوی آن ولی به قصد کعبه، سجده می‌کنید نه به‌قصد محراب و در برابر کعبه سجده می‌کنید به قصد تقرّب به خداوند ـ عزَّوجلّ ـ نه به قصد کعبه؛ چنین فرمود : «ما را خبر دهید هنگامی که شما صورتها و تمثالهای کسی را که خدا را عبادت می‌کرده (یعنی عابد و صالح بوده) عبادت کردید و بر ایشان سجده کردید یا نماز گزاردید و رخسار خود را به منظور سجده بر خاك نهادید پس برای پروردگار جهانیان چه باقی نهاده‌اید (که در آن عمل با غیرخود

مساوی و مشابه نباشد)؟ آیا ندانسته‌اید حقّ کسی که بزرگداشت و عبادت او لازم می‌باشد، این است که با بندگانش مساوی و مشابه نباشد؟ مرا خبر دهید اگر پادشاهی یا بزرگی را با غلامانش حتّی در بزرگداشت و خضوع و خشوع مساوی گرفتند آیا این کار پایین آوردن مقام آن بزرگ و زیاده روی در تعظیم [بندگان و غلامان] کوچک او نیست؟! گفتند: آری. فرمود: آیا نمی‌دانید که شما از آن حیث که [می‌خواهید] خدا را با تعظیم صورتها و تمثالهای بندگانِ مطیعش، بزرگ بدارید [در واقع] به پروردگار جهان بی‌احترامی می‌کنید ... شما برای ما مثالی زدید و ما را شبیه خودتان شمردید در حالی که ما مشابه یکدیگر نیستیم همانا ما بندگان مخلوق و مربوب خدای متعال‌ایم که هر چه به ما فرمان دهد می‌پذیریم و از آنچه ما را باز دارد، باز می‌ایستیم و همان طور که از ما می‌خواهد او را عبادت می‌کنیم و اگر به وجهی از وجوه ما را أمر فرمود، در همان وجهی که فرموده او را اطاعت می‌کنیم و به وجوه دیگر که ما را أمر نفرموده و اجازه نداده است، نمی‌پردازیم زیرا ما نمی‌دانیم، شاید او که وجه أوّل را از ما خواسته است وجه دوّم را نمی‌پسندد. خدای متعال از اینکه [در نماز] در مقابل خودش بایستیم ما را نهی فرموده و چون به ما أمر فرمود که با روی کردن به کعبه، او را عبادت کنیم، اطاعت کردیم آنگاه به ما فرمود که در سایر بلادی که در آنها مقیم می‌باشیم با روی نمودن به سمت کعبه، او را عبادت کنیم ما نیز خدای را اطاعت کردیم و در هیچ یک از این وجوه از پیروی فرمانش خارج نشدیم. بنابراین چون خدا به سجده در برابر آدم (ع) امر فرمود[البتّه به فرشتگان نه به بندگان] و به سجده در برابر تمثال و صورت او که به هر حال غیراز خود اوست فرمان نداد شما را نرسد که تمثال او را با خود او قیاس کنید زیرا شما نمی‌دانید شاید او بدان سبب شما را بدین کار فرمان نداده که آن را نمی‌پسندد.

سپس رسول خدا(ص) فرمود: ما را خبر دهید اگر روزی مردی به شما اجازه دهد به منزلش وارد شوید آیا مجازاید که در غیر آن روز بدون أمر و اجازهٔ او وارد خانه‌اش شوید یا به خانهٔ دیگرش که شما را بدان دعوت نکرده وارد شوید؟! یا اگر مردی به شما لباسی از لباسهایش یا غلامی از غلامانش یا چارپایی از چارپایانش را بخشید، آیا شما مجازاید که آن را بگیرید؟ عرض کردند : آری. فرمود: اگر آن را نگرفتید آیا مجازاید مشابه آن را بگیرید؟! عرض کردند: خیر، زیرا وی چنانکه در مورد أوّل اجازه داده است در مورد دوّم اجازه نداده است. فرمود: مرا خبر دهید آیا خدا سزاوارتر است که در مُلکش بدون فرمان وی وارد نشوند یا بندگانش؟! عرض کردند: خداوند سزاورتر است که در ملکش بی‌إذن او تصرّف نشود و کاری انجام نگیرد. فرمود: پس چرا شما این کار را کرده‌اید وکی خدا به شما فرمود که برای این صورتها و تمثالها سجده کنید؟ آنان ساکت ماندند و ... الخ (الإحتجاج، مطبعهٔ النّعمان، با تعلیقات محمد باقر الخرسان، ج۱، ص۲۲ به بعد).

کسی، دیگری را منع نمی‌کندکه تو سخن نگو بگذار من با امام (یا با روح امام) سخن بگویم، سپس تو سخنت را بگو و یا صبر نمی‌کند که دیگری کلامش با امام تمام شود سپس سخن بگوید بلکه همه باهم امام را مخاطب قرار می‌دهند!! و این یعنی قائل شدن صفت خدا «لایَشغَلُهُ شَأنٌ عَن شَأنٍ» برای غیر خدا !!!.

مردم ما در همه جا چه درکنار قبر یا در خانه یا درخیابان، روز یا شب یا نیمه‌شب، در سفر یا در حضر و کلاً در هر وضعیّتی که باشند، امام یا ولیّ مقرّب را می‌خوانند و معتقدند وی ندایشان را می‌شنود و برایشان وساطت و شفاعت می‌کند[1]!! و این بی‌تردید یعنی قائل شدن صفت خدای متعال برای غیر خدا !!!.

مردم ما خطاب به امام یا امامزداه می‌گویند فرزندم را شفا بده یا فلان مشکلم را مرتفع ساز و قِس عَلی هذا. گویی خدا این أموررا به ایشان سپرده است! در حالیکه خدا در هیچ أمری از جمله استجابت خواستهٔ بندگان، شریک و همکاری برای خود نگرفته است و فرموده: **أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ** [سورة الزّمر:۳] «آگاه باشید که دین خالص [و بدون

---

[1]- امیر المؤمنین درباره خدا فرموده: «إستَنجِحوهُ وَ اطلُبوا إلیه وَ استَمنِحوه فماقَطَعَکُم عَنه حِجاب و لاأُغلِقَ عَنکم دونه بابٌ و إنَّهُ لَبِکُلِّ مَکان و في کُلِّ حین و أوان و مَعَ کُلِّ إنسٍ و جانّ = روا شدن حاجت را از او بطبید و در خواست خود را از او بخواهید و عطا و بخش را از او بجویید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست و او در همه جا و در هر وقت و زمان و با هر انسان و جنّ همراه است» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۹۵) و عرض می‌کند: «اَللّهُمَّ اَنتَ الصّاحِبُ في السَّفَر وأنتَ الخلیفةُ في الأهل و لایَجمَعُهُما غَیرُكَ لِأنَّ المستَخلَفَ لایکون مُستَصحَباً و المستَصحَبُ لایکونُ مُستَخلَفاً = پروردگارا تو در سفر همراه ما [و نیز در غیاب ما] سرپرست خانواده‌ای و جمع [میان این] دو [صفت] را جز تو کسی نتواند زیرا آنکه [به جای مسافر نزد خانواده] می‌ماند، همسفر نخواهد بود و آنکه همسفر می‌شود برای سرپرستی [خانواده] جانشین انسان نخواهد بود» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۶.) بنابراین فقط خدا همه جا حاضر و ناظر است و غیراو چنین نیستند .

شائبۀ شرک] فقط برای خدا ست [و مورد پذیرش اوست] و آنان که غیراز خدا اولیاء و سرپرستانی برای خود گرفته‌اند [به این عنوان که] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به لحاظ منزلت به خدا نزدیک سازند همانا خدا میان ایشان در آنچه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد».

قرآن فرموده: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ [سورة يونس:۱۸] «و جُز خدا چیزهایی‌را عبادت می‌کنندکه ایشان را نه زیان و نه سودی رسانند و می‌گویند[1]: اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که [خود] در آسمانها و زمین نمی‌داند [و نمی‌شناسد] (یعنی در واقع وجود ندارد تاخدا ازآن با خبر باشد) خدا منزّه و اولاتر است از آنچه شریک او می‌شمارند».

اسم اشارۀ «**هؤلاء**» و ضمیر «**هُم**» در «نَعبُدُهُم» و ضمیر واو در «**يُقَرِّبونا**» برمی‌گردد به اولیائی که مَدعُوّ و معبود و مرجع مردم و از عُقلاء بوده‌اند. عقلای مذکور، اولیاء و صالحین یا ملائکه و .... بوده‌اند که مشرکین در حوائج و دعاهای خود به آنان توجّه داشتند و آنها را به عنوان اینکه ایشان را به خدا نزدیک کنند، می‌خواندند و می‌گفتند ما قابل نیستیم و یا شرمساریم از اینکه با خدا سخن بگوییم لذا اینها را تعظیم و کرنش می‌کنیم تا نزد خدا به نفع

---

[1]- با توجه به آیات دیگر قرآن از جمله آیۀ ۳ سورۀ زُمَر می‌توان دریافت که عطف جملۀ « **وَ يَقولُونَ هؤلاء** ......» به ما قبل، عطف تفسیری است که به منظور توضیح ما قبل آمده است و در مقام بیان مطلبی جدا از مطلب پیشین نیست. جوانی کم اطّلاع از قرآن، دربارۀ این آیـه نوشـته اسـت: «بـه حکـم واو عـاطف، عبادت آنان غیراز درخواست شفاعت آنان بود. اگر درخواست شفاعت پرستش آنها بوده، لفظ واو زائد خواهد بود» (نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، همایون همتی، ص ۲۰۶) أوّلاً تجاهل کرده که عطف در آیۀ بالا عطف تفسیری است. ثانیاً آنها بُتها را می‌خواندند و برایشان کرنش کرده و اعمال عبادی از قبیل نذر و طواف بجا می‌آوردند تا بدین وسیله رضایت آنها را برای شفاعت در نزد خـدا بـه دسـت آورنـد. بنابراین دعا و عبادت معبودان، مقدّمۀ شفاعت بوده است.

ما شفاعت کنند. مانند مردم زمان ما که معتقداند هر کس قبور انبیاء و اولیاء را تعظیم و تکریم نماید ایشان نزد خدا برایش شفاعت می‌کنند و می‌گویند ما آنان را عبادت نمی‌کنیم لیکن چون روسیاه‌ایم و لائق نیستیم که مستقیماً به سوی خدا برویم و با او مناجات کنیم و یا چیزی بخواهیم لذا پیامبر و أئمهٔ را میان خود و خدا واسطه و شفیع قرار می‌دهیم[1]!!.

خدا برای اینکه تمام این خرافات و بهانه ها را باطل سازد فرموده خدا از چنین چیزهایی در آسمانها و زمین خبر ندارد و چیزی که خدا نداند و از آن آگاه نباشد یعنی وجود نداشته تا علم إلهی بدان تعلّق گیرد، لذا می‌پرسد آیا شما می‌خواهید خدا را از چیزی خبر دهید که نمی‌داند؟!!! اگر چنین وسائط و شفیعانی وجود می‌داشتند قطعاً خدا بندگانش را بی‌خبر نمی‌گذاشت و در کتابش آنها را معرّفی می‌فرمود. (فتأمّل جدّاً)

علاوه بر این خدا فرموده : **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ** [سورة البقرة:١٨٦] «و چون بندگانم در بارهٔ من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و خواندن و دعای خواننده را پاسخ می‌دهم هرگاه که مرا بخواند» خدا بر خلاف پادشاه - و سایر مخلوقات ـ که همیشه به یکایک مردم نزدیک نیستند، در همه حال **از رگ گردن به بندگان نزدیکتر است.** بنابراین واسطه قرار دادن کسی که از خدا به ما نزدیکتر نیست، توجیهی ندارد. هیچ یک از مخلوقات حتّی انبیاء و اولیاء نیز از رگ گردن به ما نزدیکتر و از ما فِی الضّمیرِ ما آگاه نیستند. از این رو خدا فرموده مرا بخوانید و نفرموده بندگان مقرّبِ مرا بخوانید زیرا برای خواندن کسی که هم از سایرین به ما نزدیکتر و هم از درون ما آگاه و هم از دیگران مهربانتر است به هیچ وجه نیازی به واسطه و شفیع نیست. (فتأمّل)

[1]- این قول را مقایسه کنید با آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مکّه نقل کرده است. ر.ک. صفحهٔ ۱۰۴ کتاب حاضر.

از این رو خداوند برای اتمام حجّت به بندگان با صراحت تمام فرموده: **ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلۡبَٰطِلُ** [سورة لقمان:۳۰] «این [اوصاف[1]] از آن روست که خداوند است که حقّ است و همانا آنچه غیر از او میخوانند باطل است».

از سوی دیگر خدا به پیامبر فرموده: **فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ** [سورة الرّوم:۵۲] «همانا تو مردگان را نشنوانی» و فرموده: **وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ إِنۡ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ** [سورة فاطر:۲۲-۲۳] «و زندگان و مردگان یکسان نیستند همانا خدا هرکه را خواهد بشنواند و تو (ای پیامبر) به آنان که در قبراند شنواننده نیستی تو جُز هشدار دهنده نیستی».

بنابه آیات ۲۲ و ۲۳ فاطر مرده و زنده یکسان نیستند گرچه از انبیاء و صلحاء و اولیاء و مقرّبین باشند زیرا ایشان نیز پس از رحلت، حیات أخروی دارند أمّا حیات دنیوی ندارند، اصولاً هر مستمعی - جُز خدا- چه انبیاء و صالحین و غیر ایشان، با عضوی می‌بیند یا می‌شنود و چون رحلت کرد رابطه‌اش با دنیا قطع می‌شود[2]. بنابراین آن دسته از مسلمین که به خیالات واهی و خرافات موروثی، مغرور شده و بر سر قبر أنبیاء و أولیاء و امامزادگان زاری کرده و ایشان را می‌خوانند و با آنها سخن گفته و از آنها إذن دخول می‌طلبند و خطاب به آنها زیارتنامه می‌خوانند و حوائج و رفع مشکلات خود را از آنها می‌خواهند و می‌پندارند که آنها می‌شنوند، بر خلاف این تعالیم قرآن عمل می‌کنند. (فتأمّل جدّاً)

آیۀ ۵۲ سورۀ روم با حرف تأکید و بدون استثناء و لفظ «مَوتَی = مردگان» جمع و در سیاق نفی آمده و مفید عموم است و می‌رساند که مردگان بلا استثناء مرئیّات را نمی‌بینند و

---

[1]- در آیات ۲۵ الی ۲۹ سورۀ لقمان، قدرت و علم إلهی بیان گردیده است.

[2]- قرآن فرموده پیامبری که خدا میراند و پس از صد سال او را زنده فرمود ارتباطش با دنیا قطع شد و از دنیا و مدّت مرگش خبر نداشت. (البقره:۲۵۹).

مسموعات را نمی‌شنوند و حتّی رسول خدا(ص) با آن مقام والا و عالی نمی‌تواند به مردگان بشنواند پس چگونه زید و عمرو می‌توانند؟!!.

جایی که عقاب پر بریزد   از پشّهٔ لاغری چه خیزد؟!

کسی که سر قبر أنبیاء و أئمهٔ و بزرگان دین می‌رود و می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَیكَ یا .... أشهَدُ أنَّكَ تَسمَعُ كَلامِي وَ تَرُدُّ جَوابِي وَ تَرى مَقامِي = سلام بر تو ای ... شهادت می‌دهم که سخنم را می‌شنوی و پاسخم را می‌دهی و ایستادنم را [در بارگاهت] می‌بینی»!! چنین کسی برخلاف عقل و بر خلاف قرآن شهادت داده و باید بداند که در شریعت اسلام، شهادت دادن به چیزی که بدان علم صحیح ندارد و خود نشنیده و ندیده، حرام و گناه است. (فتأمّل)

بعضی از مدافعین خرافات می‌گویند مقصود از «**مَوتَى** = مردگان» آیهٔ ۸۰ سورهٔ نمل و ۵۲ سورهٔ روم، مرده دلان و کفّار کوردل‌اند که خدا ایشان را به مرده تشبیه فرموده و مقصود از آیه این است که پیامبر، کلام خدا را به کفّار نمی‌شنواند. می‌گوییم این گفتهٔ شما، کلام ما را بهتر اثبات می‌کند زیرا خدا کفّار و معاندین را به مردگان حقیقی و اموات تشبیه فرموده و در این تشبیه، «وَجهِ شَبَه» نشنیدن سخن است و چنانکه می‌دانید «وجه شبه» باید در «مُشَبَّهٌ بِه» أقوی از «مُشَبَّه» باشد بنابراین باید نشنیدن أموات مسلّم و یقینی باشد تا خدا کفّار و معاندین را به آنها تشبیه فرماید، به اضافهٔ اینکه خدا در قرآن تصریح فرموده که پیامبر، مقبورین را نمی‌شنواند. (فاطر/۲۲)

ز) خدا خطاب به عدّه‌ای از أهل دوزخ فرموده: **ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ** [سورة غافر:۱۲] این بدان سبب است که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است» اگر کسی به مردم بگوید غیرخدا را حتّی به عنوان طلب وساطت و شفاعت نخوانید، مخالفت کرده و سخنش را نمی‌پذیرند!! درحالی‌که باید بدانند خدا چنین حالتی را نشان بی‌ایمانی به

آخرت دانسته و فرموده: ﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ۝ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ۝ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُ ٱشۡمَأَزَّتۡ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ۝ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ عَٰلِمَ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحۡكُمُ بَيۡنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ﴾ [سورة الزّمر: ۴۳تا۴۶] «آیا جُز خدا شفیعانی [برای خود] گرفته‌اند، بگو: آیا و اگرچه آنان صاحب اختیار چیزی نباشند و چیزی درنیابند [شما آنها را بدون اعلام خدا، شفیع می‌گیرید؟!]. بگو: همهٔ شفاعت از آنِ خداست، فرمانروایی آسمانها و زمین خاصّ اوست سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید. چون خدا به تنهایی یادشود دلهای آنان‌که به آخرت ایمان نمی‌آورند، منزجر شود و چون کسانی غیراز او [نیز] یاد شوند، آنگاه است که شادمان می‌شوند. بگو: بار إلها، ای پدید آورندۀ آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو میان بندگانت دربارۀ آنچه در آن اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی».

چنانکه ملاحظه می‌شود بنابه آیات فوق سبب عذاب و بدبختی أهل جهنّم این بوده که در دنیا چون کسی فقط خدا را می‌خواند ایشان مکروه داشتند أمّا اگر هم خدا را می‌خواند و هم یکی از بزرگان را، می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند!! چنانکه زمان ما در مجالس و محافلی که به عنوان عبادتِ خدا برپا می‌کنند همواره غیر خدا را صدا می‌زنند مثلاً یا محمّد، یا اباالفضل، یا حسین، یا صاحب الزّمان می‌گویند و آن را عبادت خدا پنداشته و بدان مغرور و خرسند می‌باشند!! در حالی‌که خدا فرموده: ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ عَبۡدَهُۥ﴾ [سورة الزّمر:۳۶] «آیا

خداوند بنده‌اش را کافی نیست» این آیه با استفهام انکاری و توبیخی آمده که در مقام اثبات کافی بودن خالق، از جملهٔ خبریّه قطعی‌تر و دلالتش قوی‌تر است[1].

نکتهٔ مهمّی که نباید مورد غفلت قرار گیرد آن است که قرآن (الزُّمَر:۴۵) حالت مذکور را دلیل بی‌ایمانی به آخرت دانسته است. نظریه اینکه آخوندها غالباً همین مطلب را بهانهٔ این ادّعا قرار می‌دهند که شیعیان که به آخرت ایمان دارند مشمول و منظور این آیه نیستند و آیه منحصر است به مشرکین که به آخرت ایمان نداشتند!! ضرور است که أکیداً توجّه خواننده را به این نکته جلب کنم که در آیهٔ شریفه لفظ «**مِن دُونِهِ** = غیر از او». (یعنی «**مِن دونِ الله** = غیر خدا») استعمال شده لذا چنانچه کسی که ادّعای مسلمانی دارد مانند کسانی باشد که در آیه ذکر گردیده، از نظر قرآن به آخرت آنچنانکه مورد قبول خدا باشد، ایمان نیاورده است . شما را به خدا آیا بسیاری از مردم ما حالتی مشابه آنچه که در آیه آمده است، ندارند؟!.

آخرت مردم خرافی پر از واسطه و شفیع است ولی در آخرتی که قرآن بیان فرموده أولاً شفیع به انتخاب ما نیست بلکه به إذن إلهی بوده و اصولاً شفاعت أمری محدود و استثنائی است. ثانیاً از طریق مدح و تملّقِ بزرگان دین و سینه زدن و زنجیر زدن یا انجام أعمال عبادی برای غیر خدا به دست نمی‌آید. (فتأمّل)

به یاد دارم که دربارهٔ این آیه به آخوندی متعصّب گفتم: از دو حال خارج نیست یا عقیدهٔ من دربارهٔ **توحید عبادت** درست است و خواندنِ غیرخدا جایز نیست و نباید انبیاء و أئمّه ر ا خواند و یا عقیده‌ام درست نیست. شما اگر واقعاً مؤمن به آخرت و از محاسبهٔ روز جزاء خائف باشی لاأقلّ یکٔ در صد احتمال بده با وجود این همه نهی و مذمّت از خواندن غیرخدا که در قرآن آمده است در قیامت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا أئمّه را می‌خواندی، مگر آنها غیرخدا نبودند؟ علی(ع) یا ابوالفضل کی گفتند ما را نیز بخوانید که تو علاوه بر خدا، آنها را نیز می‌خواندی؟! علی(ع) کی در دعاهایش غیرخدا را خواند یا در دعایش روح پیامبر

---

[1]- در بند ۹۳ دعای «جوش کبیر» ـ که در مفاتیح الجنان مذکور است نیز آمده است ـ نیز آمده‌است : «یا **کافِیاً** مِن کُلِّ شَیءٍ = ای کفایت کننده از هر چیز».

را واسطه کرد که تو به تبعیّت از او چنین می‌کردی؟! خدا کجا فرموده که أعمال عبادی خود از قبیل دعا و نذر و طواف را با یک واسطۀ آبرومند به من عرضه کنید؟ یا اگر از من چیزی می‌خواهید آن را با وساطت یک واسطۀ مقرّب از من بخواهید؟ قرآن کجا فرموده که اولاد یا پیروان پیامبری پس از رحلت او نیز وی را به کمک طلبیده‌اند یا از او خواسته‌اند که برایشان از خدا طلب مغفرت کند؟!!.

أما اگر عقیدۀ من درست نباشد و خواندن غیرخدا ممنوع و حرام نباشد آیا می‌توانی نیم در صد احتمال دهی که در آخرت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا در دنیا فقط خداوندِ کافی (الزُّمَر:۳۶) را می‌خواندی و فقط خدا را حاضر و سمیع فِی کُلِّ مکان می‌دانستی و چرا واسطه‌ها و شفیعان دیگر را نمی‌خواندی؟!!!.

طبعاً کسی که واقعاً به آخرت مؤمن باشد، احتیاط می‌کند و غیرخدا را نمی‌خواند زیرا احتمال خطر و ضرر خواندن غیر خدا ـ از جمله انبیاء و أئمّه ـ از خطر نخواندن آنها، بیشتر و قوی‌تر است. درست است که خدا دربارۀ مشرکین فرموده: **وَإِذَا ذَكَرۡتَ رَبَّكَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِ وَحۡدَهُۥ وَلَّوۡاْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِمۡ نُفُورٗا** [سورة الإسراء:٤٦] «و چون در قرآن تنها پروردگار را یاد کنی با بیزاری پشت کرده و می‌رمند» لیکن لازم است کسانی که ادّعای مسلمانی دارند از این آیات عبرت گیرند و آیه را منحصر به مشرکینِ عصرِ پیامبر ندانند و سعی کنند مشابه آنها نباشند!. (فتأمّل) فرق سخن من با سخن شما آن است که می‌گویم در حوائج و طلب آمرزش و.... فقط و تنها خدا را بخوانید أمّا شما مخالفت کرده و می‌گویید علاوه بر خدا، غیرخدا را نیز بخوانید درحالی‌که خدا در قرآن بارها فرموده: «**اُدعُوا الله** = خدا را بخوانید» و هیچگاه نفرموده: «فَادعُوا النَّبِیَّ أو الإمام = پیامبر یا امام را بخوانید» و دربارۀ بندگان صالح فرموده: **يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ** [سورة السّجده:١٦] «پروردگارشان را می‌خوانند» و نفرموده: «یَدعُونَ نَبِیَّهُم أو إمامَهُم =پیامبر یا امامشان را می‌خوانند». بلکه فرموده: **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا** [سورة الجن:١٨] «با خدا أحدی را مخوانید».

❁❁❁

امید است آیاتی از قرآن کریم که در سطور بالا آوردیم سبب تنبّه خوانندگان محترم شود و دربارهٔ آنها تأمّل و تدبّر نمایند و نعمت عظمای **توحید** خصوصاً **توحید عبادت** را به سادگی از کف ندهند و اینجانب را نیز از دعای خیر فراموش نکنند.

این بخش را با حدیثی ا ز امیر المؤمنین(ع) خاتمه می‌دهیم که شیخ عبّاس قمی نقل کرده است، هرچند به نظر ما شیخ عباس به مفاد این حدیث عمل نمی‌کرد أمّا امیدواریم که حدیث مذکور موجب تنبّه خوانندگان گردد:

«مالي أرَى النّاس إذا قُرِّبَ إليهم الطّعام لَيلاً تَكَلَّفوا إنارةَ المصابيح لِيُبصِروا ما يُدخِلون بُطونَهم وَ لايَهتَمّون بِغذاءِ النّفس أن يُنيِروا مَصابيحَ ألبابِهِم بِالعِلم لِيَسلَموا مِن لَواحِقِ الجَهالة والذّنوب في اعتِقاداتِهم و أعمالهم». یعنی برای چیست که می‌بینم مردم را هنگامی که در شب طعام نزد ایشان حاضر می‌شود به مشقّت و رنج روشن می‌کنند چراغ را تا آنکه ببینند چیست که داخل در شکم خود می‌کنند و لکن اهتمام نمی‌کنند در غذای نفس (یعنی مطالبی که در سینه جای می‌دهند و اعتقاد به آن می‌نمایند) به آنکه روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آنچه به آنها ملحق می‌شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال خود[1].

____

شبهاتی که دربارهٔ توحید عبادت ذکر می‌شود

متأسّفانه متعصبین و خرافه فروشان برای توجیه افکار و اعمال خرافی خویش با سفسطه و انواع مغالطات، مطالبی سُست به هم بافته‌اند و حتّی برخی از آیات شریفهٔ قرآن را مورد سوء استفاده قرار داده‌اند تا اعمال خود را موجّه و مشروع جلوه دهند.

---

[1]- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج۲ ص۱۳.

ما برخی اقوال ایشان را می‌آوریم و بطلان ادعاهایشان را با استناد به آیات قرآن اثبات می‌کنیم. امید است که موجب بیداری برادران ایمانی گردد. إن شاء الله تعالی.

شبهۀ اوّل ـ از جمله مغالطات آخوندها آن است که به منظور موجّه جلوه دادن دعاء و خواندن انبیاء و أئمّه و اولیاء می‌گویند با اینکه در قرآن، دعاء و خواندن عبادت شمرده شده [سورة الجن:۱۸] ولی هر دعایی عبادت نیست و إلا لازم می‌آید که بگوییم انبیاء نیز غیر خدا را عبادت می‌کردند!! مثلاً بگوییم نوح قوم خویش و یا رسول أکرم أصحاب خود را عبادت می‌کردند!!! زیرا قرآن ازقول حضرت نوح(ع) فرموده: **قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوۡتُ قَوۡمِي لَيۡلٗا وَنَهَارٗا فَلَمۡ يَزِدۡهُمۡ دُعَآءِيٓ إِلَّا فِرَارٗا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ جَعَلُوٓاْ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ** [سورة نوح:۵تا۷] گفت: پروردگارا من روز و شب قوم خویش را [به سوی تو] خواندم، أمّا خواندنم جُز بر رمیدن و گریزشان نیفزود و هرچه ایشان را [به سوی تو] خواندم تا آنان را بیامرزی انگشتان خویش در گوشهایشان نهادند (تا سخنم را نشنوند)». و یا قرآن فرموده: **وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ** [سورة آل‌عمران:۱۵۳] «(در غزوۀ اُحُد) پیامبر شما را از پشتِ سرتان فرا می‌خواند». آیا می‌توان گفت که نوح قومش را عبادت می‌کرده است؟ بنابراین دعاء همیشه عبادت نیست بلکه دعاء باید با قید«اعتقاد به خدایی و ألوهیّت و استقلالِ مَدعُوّ» همراه باشد تا عبادت شمرده شود.

درحالی‌که تفاوت دعاء و خواندنِ عرفی یعنی خواندن مقیّد و محدود با دعاء و خواندنِ عبادی یعنی خواندن نامقیّد، أظهَر مِنالشَّمس است وهرطفلی به‌خوبی تفاوت‌آنهارا درمی‌یابد. با این‌حال، ما در صفحات گذشته بارها تأکید کردیم که بحث ما دربارۀ نحوۀ دعاء و خواندن است. بحث ما دربارۀ خواندنی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامحدود و نامقیّد برای مَدعُوّ بوده و پرواضح است که خواندنِ مقیّد و عرفی از بحث ما خارج است و آیاتی که بدان متشبّث می‌شوند (از قبیل دو آیۀ فوق و نظایر آنها) بی‌شبهه و به وضوح تمام از مصادیق خواندن عرفی و خواندن مقیّد است که ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌گوییم ـ

چنانکه در صفحات گذشته با استناد به آیات متعدّد قرآن، آشکار شد- خواندن نامقیّد و نامحدود فی نفسه عبادت است و قرآن صِرف این کار را بدون قیدی اضافی، عبادت شمرده و در نتیجه چنین خواندنی برای غیر خدا جایز نیست و نمی‌توان مِن عِندی برای«عبادتِ» بودن آن، قید دیگری به آن افزود! (فتأمّل). خرافیّون برای شرك و توحید از جانب خود مغالطه‌ای بافته‌اند که در سطور آینده به آن می‌پردازیم.

شبههٔ دوّم ـ از جمله مغالطاتی که به عوام عرضه می‌کنند آن است که می‌گویند مرز بین شرك و توحید اعتقاد به استقلال یا عدم استقلال موجودی غیر از خدا است.

جوانی ناآشنا به قرآن - هَداهُ اللّهُ تَعالی ـ که پیدا است مرعوب و فریفتهٔ علمای خرافی قم و نظایر آنان است بدون تدبّر کافی در قرآن نوشته است: «اعتقاد به استقلال و عدم استقلال در فاعلیّت دربارهٔ غیرخداست که معیار صحیح «شرك» و «توحید» است. یعنی «شرك» عبارت است از اعتقاد به استقلال غیرخدا در أثر بخشی و فاعلیّت و «توحید» در مرتبهٔ أفعال عبارت است از اعتقاد به انحصار استقلال در فاعلیّت در ذات أقدس خدا - تَبارَكَ وَ تَعالی ـ .... شرك در أفعال ..... آن است که انسان در عالم ایجاد و آفرینش و تدبیر، اعتقاد به «تأثیر استقلالی» موجودی غیرخدا داشته باشد و آن را در فاعلیّت بالإستقلال، شریك و مانند خدا بداند. وتأثیر استقلالی یعنی آن موجودِ غیرخدا، درأثر بخشی وفعّالیّت تدبیرش از هرقبیل که هست، هیچگونه نیازی به خدا نداشته وخود در اداره وخواست و عمل، مستقل و خودکفا باشد. حال، أعمّ از اینکه آن تأثیر و تدبیر استقلالیش به صورت «اشتراك و معیّت» با خدا انجام پذیرد و یا آنکه به گونهٔ «**تفویض**» و واگذاری أمور خلق جهان به وی، عملی گردد ...... تفویض و واگذاری امور خلق جهان به غیرخدا، یعنی خدا پس از آفریدن مخلوقات، از کار تدبیر و ادارهٔ أمور از: زنده کردن و میراندن، روزی دادن و عزّت و ذلّت بخشیدن، کنار رفته و جملهٔ تدبیرات را به خود مخلوقات و یا جمع مشخّصی از آنان، تفویض و واگذار نماید .... **گروهی نیز به نام غُلاة که مُفَوِّضه هم خوانده می‌شوند این عقیده را دارند که خدا - العیاذُ بالله - کار آفریدن و روزی دادن، زنده کردن و میرانیدن، شفا**

بخشیدن و حلّ مشکلات نمودن، همه و همه را واگذار به امامان(ع) نموده و خود، کناره گیری و اعتزال اختیاره کرده است. «تعالی الله عمّا یقول الجاهلون علوّاً کبیرا»[1]**. این هر دو اعتقاد (اشتراک و تفویض) از نظر موحّدان حقیقی، اعتقادی مشرکانه و باطل است که علاوه بر نهی شرعی استحالۀ عقلیّه نیز دارد**[2]**».**

چنانکه ملاحظه می‌کنید با خلط میان جزء و کلّ عوام را می‌فریبند یعنی جزئی از شرک را به عنوان کلّ شرک قلمداد کرده و شرک را منحصر ساخته‌اند به «قائل بودن استقلال برای غیر خدا»!!! پرواضح است آنچه می‌گویند بی‌شبهه شرک است أمّا شرک منحصر بدان نیست و دائرۀ شرک وسیع تر از تعریف بالاست و قرآن کریم أمور دیگری را نیز شرک شمرده است. (هر گردویی گرد است ولی گرد فقط گردو نیست)!.

قرآن به أهل کتاب فرموده جُز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نسازیم [سورۀ آل‌عمران:۶۴] و فرموده هیچ پیامبری به شما فرمان نمی‌دهد که ملائکه و انبیاء را «ربّ» خود بگیرید [سورۀ آل‌عمران:۸۰] واضح است که یهود و نصاری نه بتهای سنگی را عبادت می‌کردند و نه برای حضرت عیسی(ع) و حضرت مریم(ع) و یا فرشتگان، استقلال وجودی قائل بودند بلکه نسبت به آن بزرگواران کارهایی می‌کردند و می‌کنند که از نظر قرآن عبادت و شرک محسوب شده است. (فتأمّل جداً).

مطّلعین ازتاریخ جزیرةالعرب درصدراسلام به‌خوبی می‌دانندکه أغلب مشرکین عصرپیامبر أکرم(ص) خلقِ موجودات، إحیاء وإماته، تدبیر أمورعالَم و روزی دادن به خلائق را فعل خدا ومالکیّتِ حقیقی زمین وتمامی موجودات آن ازجمله فرشتگان و..... را از آنِ خدا می‌دانستند چنانکه فرموده: **قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن**

---

[1]- پرواضح است این موضوع که خدا با واگذاری امور فوق به غیر خود، اعتزال اختیار کرده باشد یا نکرده باشد تأثیری در مشرکانه بودن این عقیده ندارد.

[2]- نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل (۱۳۶۷)، ص۱۴۹ و ۱۵۵تا۱۵۷.

يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ [سورة یونس:۳۱ و ۳۲] «(ای پیامبر) بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌بخشد یا کیست که مالک و حاکم گوش‌ها و چشمهاست و کیست که زنده را از مرده برون آرد و مرده را از زنده برون آرد و کیست که کار (عالم) را تدبیر می کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا [از اینکه غیر او را عبادت کنید] نمی‌پرهیزید؟ پس آن یکتا خدای، پروردگار به حق شماست پس بعد از حق، جُز گمراهی [و ناحق] چیست؟ پس [از حق] به کجا بر گردانیده می‌شوید».

و نیز فرموده: قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ [سورة المؤمنون:٨٤تا٨٩] «(ای پیامبر) بگو: زمین و هر که در آن است از آنِ کیست؟ اگر می‌دانید، خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو آیا پند نمی‌گیرید؟! بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو آیا[از عذاب او] نمی پرهیزید؟! بگو اگر می‌دانید، کیست که اختیار و فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می‌دهد و [کسی از عذاب او] پناه داده نشود (هیچ کس را توان پناه دادن کسی از عذاب خدا نیست) خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چگونه فریب داده می‌شوید؟!. و نیز فرمود: وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ..... وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ [سورة العنكبوت:٦١و٦٣] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمانها و زمین

را آفرید و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند ..... و اگر از آنان بپرسی کیست که از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را پس از مرگش بدان زنده ساخت؟ هر آینه البتّه گویند: الله. بگو: [بنابراین] سپاس و ستایش از آنِ خداست [که نعمت باران را به ما عطا فرمود] بلکه بیشتر ایشان نمی اندیشند [که نباید کسانی را عبادت کنند که توان فرستان باران ندارند]».

و فرمود: **وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ** [سورة القمان:۲۵ و ۲٦] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمانها و زمین را بیافرید هر آینه البتّه گویند: الله، بگو [بنابراین] ستایش از آنِ خداست بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند [نباید کسانی را عبادت کرد که خالق آسمان و زمین نیستند درحالی‌که] آنچه در آسمانها و زمین هست از آنِ خداست و همانا خداست که بی‌نیاز و ستوده است».

و فرمود: **وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِىَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَـٰشِفَـٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَـٰتُ رَحْمَتِهِۦ ۚ قُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ** (سورة الزّمر: ۳۸) «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، بگو: آیا به راستی دربارۀ آنچه جُز خدا می‌خوانید، اندیشده‌اید که اگر الله بخواهد مرا گزندی رساند آیا آنان توانند که گزند او را [از من] بردارند؟ یا رحمت [و عنایتی] بر من خواهد آیا آنان توانند که رحمت او را [از من] بازدارند؟ بگو: الله مرا کافی است و أهل توکّل تنها بر او توکّل می کنند».

و فرموده: **وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ** (سورة الزخرف:۸۷) «اگر از از ایشان بپرسی کیست که آنان را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند»؟.

و حتّی میراندن و یا عذاب کردن بندگان را مستقیماً از خدا خواسته و می‌گفتند: **اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** [سورة الأنفال:۳۲] «پروردگار اگر این [قرآن سخنی] راست و درست از جانب توست پس بر ما سنگهایی از آسمان ببار یا ما را عذابی دردناک بیاور». و در شرائط بسیار ناگوار که از کسی کاری ساخته نیست مانند زمانی که کشتی در میانهٔ دریا دچار مشکلات یا طوفان یا گم کردن مسیر و..... می‌شد خدا را خالصانه و بی‌واسطه می‌خواندند و در چنین اوضاعی غیر خدا را نمی‌خواندند چنانکه قرآن فرموده: **قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ** [سورة الأنعام: ٦٣ و ٦٤] «بگو (ای پیامبر) کیست که شما را [به وقت درماندگی] از تاریکیهای خشکی و دریا می‌رهانَد؟ در حالی‌که او را به زاری و در نهان می‌خوایند که اگر ما را از این [تنگنا] برهاند هر آینه البتّه از سپاسگزاران باشیم. (ای پیامبر) بگو: خداست که شما را از آن [تنگنا] و از هر اندوهی می‌رهاند آنگاه شما [به جای سپاسگزاری] به او شرک می‌ورزید.»

و فرمود: **وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًا ۚ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ** [سورة النحل:٥٢تا٥٤] «از آنِ اوست آنچه در آسمانها و زمین است و دین(= طاعت و عبادت) همواره از آنِ اوست پس آیا از غیر خدا پروا می‌کنید؟ و هر نعمتی که دارید از خداست و چون زیان و گزندی شما را رسد به پیشگاه او ناله و زاری می‌کنید آنگاه چون [خدا] آن زیان را از شما برگیرد گروهی از شما [به جای روی آوردن به خدا] به پروردگارشان شرک می‌ورزند».

و فرموده: ﴿رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا﴾ [سورة الإسراء:٦٦ و ٦٧] «پروردگارتان [خدایی] است که به سود شما کشتی را در دریا می‌راند تا از فضل و رحمت او [روزی] بجویید همانا او به شما مهربان است و چون در دریا شما را زیان و گزندی رسد هرکه را جُز او می‌خوانید، گم شود [و آنها را از یاد می‌برید و نمی‌خوانید] و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهایی بخشد رویگردان شده [و به غیر او روی می‌آورید] و انسان بسیار نا سپاس است». و فرموده: ﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ﴾ [سورة العنكبوت:٦٥] «و چون بر کشتی سوار شوند خدا را خالصانه [و بی‌واسطه] می‌خوانند و چون ایشان را به سوی خشکی رهایی بخشد آنگاه شرک می‌ورزند». و فرموده: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [سورة لقمان:٣٢] «و آنگاه که موجی چون سایبانها آنان را [که در کشتی نشسته‌اند] فرا گیرد خدای را بخوانند درحالی‌که دین (=طاعت و عبادت) را برای او مخصوص و خالص کرده‌اند».

و فرموده والدین برای اینکه فرزند تندرستی داشته باشند خدا را می‌خواندند: ﴿دَّعَوَا ٱللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنۡ ءَاتَيۡتَنَا صَٰلِحٗا لَّنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ [سورة الأعراف:١٨٩ و ١٩٠] «آندو خداوند را که پروردگارشان است خواندند که اگر ما را [فرزند] تندرسی عطا فرمایی هرآینه البتّه از سپاسگزاران باشیم پس چون [خدا] ایشان را [فرزند] تندرستی عطا فرمود آن دو در آنچه [خدا] بدیشان داد برای او شریکانی قرار دادند. خداوند از آنچه شریک او قرار می‌دهند والاتر و برتر است».

چنانکه ملاحظه می‌شود مشرکین عرب، معبودان خود را واجب الوجود و خالق و رازق و مدیر أمور عالم و مالك زمین و آسمان و موجودات دنیا و میرانندۀ بندگان و یا عذاب کنندۀ ایشان و حتّی نازل کنندۀ باران ندانسته و این أمور را مختصّ خدا می‌دانستند و در شرائط بسیار سخت و درماندگی فقط خدا را می‌خواندند و حتّی اگر از ایشان پرسیده می‌شد که آیا معبودانشان می‌توانند گزند یا رحمت خدا را که برای بنده‌ای خواسته است، مانع شوند؛ جوابشان مثبت نبود و اختیار و فرمانروایی همه چیز را از آنِ خدا می‌دانستند و چنین نبود که معبودان خود را در برابر خدا، مستقلّ با لذّات به حساب آورند، بلکه فقط برای آنها خضوع و خشوع و أعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و قربانی و دعا و ثناء و .... به جا می‌آوردند و آنها را وسیلۀ تقرّب به خدا می‌پنداشتند و آنها را مستقلّ نمی‌دانستند چنانکه قرآن فرموده: **فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةَۢ ۖ بَلْ ضَلُّواْ عَنْهُمْ ۚ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ** [سورة الأحقاف:۲۸] «پس چرا کسانی را که غیراز خدا برای تقرّب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه [آنان گم شدند] و از دستشان رفتند. این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آنچه افتراء می‌بستند».

به همین سبب است که پیامبر أکرم(ص) با شعار «لاخالِقَ إلا الله» یا «لارازِقَ إلا اللهُ» یا «لامدبِّرَ إلا اللهُ» یا «لامُحیِیَ و لامميتَ إلا اللهُ» و نظایر آن به میان مردم نرفت بلکه با شعار «**لاإلهَ إلا الله**» «هیچ معبودی حقّ نیست مگر خداوند[1]» مردم را به اسلام دعوت فرمود، زیرا آنها برای غیرخدا به امید شفاعت، اعمال عبادی به جا می‌آوردند و درگیری و ستیز اصلی اسلام با آنها در این موضوع بود نه استقلال معبودان. چنانکه قرآن خود فرموده، مشرکین معبودان خویش را واسطه و شفیع میان خود و خدا می‌دانستند[2]. و برای آنها

---

[1]- با توجه به آیۀ **۳۰** سورۀ لقمان معلوم می‌شود که خبر محذوف «لا نافیه للجنس» کلمۀ «**حَقٌّ**» است.

[2]- دربارۀ اعتقادات مشرکین رجوع کنید به آنچه که در کتاب حاضر از قول «جعفر سبحانی» آورده ایم. (ص ۱۰۴).

استقلال قائل نبودند زیرا اگر آنها را مستقل می‌پنداشتند که لازم نبود به آنها برای وساطت و نزدیکی به خدا، توجه کنند و اعمال عبادی به جای آورند [سورهٔ یونس:۱۸ و الزُّمَر:۳] بلکه به خود آنها مستقلّاً رجوع می‌کردند. مرحوم طبرسی فرموده مشرکین در تلبیه می‌گفتند: خدایا تو هیچ شریکی نداری مگر شریکی که از آنِ تو است (= تو صاحب اختیار اویی) و آنچه دارد نیز از آنِ توست[1].

از این بالاتر، قرآن فرموده که مشرکین معتقد بودند که خدا خود عبادت غیر خود را خواسته است: **وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖ نَّحۡنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ** [سورة النّحل:۳۵ و ۳۶] «و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه نیاکانمان چیزی جُز او را عبادت نمی‌کردیم و [بی‌خواست و فرمان او] چیزی را حرام نمی‌شمردیم و پیشینیان ایشان نیز چنین کردند. پس آیا جُز ابلاغ روشن و آشکار پیامبران را (وظیفه‌ای) هست؟ در حالی که در هر أمّتی پیامبری برانگیختیم [که بگوید] خداوند را عبادت کنید و از [طاعت و عبادت] طاغوت (غیر خدا) دوری گزینید». و می‌گفتند: **لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُم** [سورة الزخرف:۲۰] «اگر خدای رحمان می‌خواست آنها را عبادت نمی‌کردیم». چنانکه ملاحظه می‌شود مشرکین مدّعی بودند که با رضایت و خواست خدا، غیراو را عبادت می‌کنند[2] و خدای متعال ادّعایشان را ردّ کرده و فرموده چنین نیست و ما

---

[1]- لاشَرِيكَ لَكَ إلا شَرِيكاً هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ و ما مَلَكَ (تفسیر مجمع البیان، ذیل آیهٔ ۲۸ و ۲۹ سورهٔ روم).

[2]- در موارد دیگر نیز مشرکین کارهای زشت و نا بجای خود را به أمر و اجازهٔ خدا قلمداد می‌نمودند فِي المَثَل چون لخت و عریان کعبه را طواف می‌کردند می‌گفتند پدران ما چنین می‌کردند و خدا چنین فرمانی داده است! (الأعراف:۲۸، رجوع کنید به مجمع البیان ذیل آیهٔ مذکور) و نمی‌گفتند موجودی مستقلّ از خدا چنین اجازه‌ای به ما داده است.

عبادت غیر خود را هیچگاه اجازه ندادەایم بلکه در همهٔ اُمَم پیامبرانی فرستادیم که بگویند از غیرخدا اجتناب کنید و خدا را عبادت کنید.

چنانکه ملاحظه می‌شود و در صفحات گذشته نیز دیدیم بحث قرآن با مشکرین غالباً بر سر عبادت خدا و غیر خداست نه استقلال یا عدم استقلال غیراو و اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا برای عبادت غیرخدا دلیل متقن نمی‌آورند و أصولاً خدا عبادت غیرخود را هیچگاه و در هیچ دینی اجازه نداده است [سورهٔ الکهف:۱۵، یوسف ۳۹ و ۴۰] و آنها بی‌دلیل چنین أعمالی را انجام می‌دهند.

علاوه براین اگر خرافیّون به جای آنکه از جانب خود ملاك شرك و توحید وضع کنند، در کتاب خدا تأمّل و تدبّر می‌کردند درمی‌یافتند که قرآن در موارد مختلفی از مردم انتقاد کرده که غیر خدا را به ألوهیّت و ربوبیّت گرفته‌اند بی‌آنکه برای آنها استقلال قائل باشند. از جمله فرمود: **أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ** (سورة الفرقان:٤٣ و مشابه آن است آیهٔ ۲۳ سورهٔ جاثیه). «آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خویش را **إله** خویش گرفته است» وفرموده: **ٱتَّخَذُوٓاْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَـٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓاْ إِلَـٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَـٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ** [سورة التوبه:٣١][1] «دانشمندان و

---

[1]- خوشبختانه دربارهٔ این آیه شیعه و سنّی توافق دارند، دربارهٔ آیهٔ مذکور رجوع کنید به «صحیح الکافی» محمد باقر البهبودی، ج۱ حدیث ۲۳ و ۴۰۹ و حدیث ۲۴ و نیز وسائل الشیعه ج۱۸، ص۹۶ و ۹۷ حدیث ۳۳۳۹۰، ۳۳۳۹۳، ۳۳۳۹۴، در منابع غیر شیعه نیز آمده است که: «ترمذی و احمد بن حنبل و ابن المنذر و ابن ابی‌حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی و ابن جریر به طُرُق مختلف روایت کرده‌اند هنگامی که پیامبر آیهٔ ۳۱ سورهٔ توبه را تلاوت فرموده، عدیّ بن حاتم عرض کرد: مردم احبار و رهبان را عبادت نمی‌کردند، رسول خدا(ص) فرمود: آری أمّا آنها هرگاه چیزی را حرام می‌کردند، آن را حرام شمرده و هرگاه چیزی را حلال می‌کردند، آن را حلال می‌شمردند و این کار عبادت آنها محسوب می‌شود.» (منقول از «فی ظلال القرآن»، سید قطب، ج۴ ص۲۰۲ و ۲۰۳) و ر.ك. «تصحیح الاعتقاد»، الشیخ المفید، با تعلیقات شهر ستانی، منشورات رضی، ص۵۷.

راهبان (زهدپیشگان) خود را و مسیح پسر مریم را به ربوبیّت گرفته‌اند و حال‌آنکه مأمور نبودند جُز اینکه خدای یگانه را عبادت کنند، هیچ معبودی جُز او [حقّ] نیست، مبرّی و منزّه است از آنچه [با او] شریک می‌سازند». در این آیات خدا فرموده برخی هوای نفس خویش را «**إله**» و برخی علمای دینی خود را «**ربّ**» خود گرفته‌اند. بدیهی است که آنها هوای نفس یا علمای خود را مستقلّ با لذّات و خالق زمین و آسمان ومتصرّف بلامنازع نمی‌دانستند. قرآن فرموده: **وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ** [سورة آل‌عمران ۸۰] «(هیچ پیامبری) شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را أرباب (خویش) بگیرید. آیا شما را پس از اینکه [تسلیم امر حق و] مسلمان شده‌اید به کفر فرمان می‌دهد»؟!. و فرموده: **قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ** [سورة آل‌عمران:٦٤] «بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و میان شما یکسان است اینکه جُز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را با او شریک نشماریم و جُز خدا برخی از ما برخی دیگر را ربّ خویش نگیرد». خدا فرموده در قیامت از حضرت عیسی(ع) می‌پرسیم آیا تو به مردم گفتی مرا و مادرم را «**إله**» بگیرید. [سورۀ المائده:۱۱۶] تردید نیست که مردم برخی از همنوعان خود و یا فرشتگان و أنبیاء و از آن جمله حضرت مریم و حضرت عیسی(ع) را موجود مستقلّ و متصرف بلامنازع نمی‌دانستند بلکه آنها را بندگان عزیز و مقرّب خدا می‌دانستند أمّا برای زنده و مردۀ آنها تفاوت قائل نبودند و آنها را در حوائج و مشکلات می‌خواندند.

قرآن فرموده: **لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ** [سورة يس:٦٠] «شیطان را عبادت نکنید». و فرموده که حضرت ابراهیم به پدرش گفت: **يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا** [سورة مريم ٤٤] «ای پدر شیطان را عبادت مکن که همانا شیطان خدای رحمان را عصیانگر است». بدیهی است که مردم شیطان را خالق زمین و آسمان و موجود مستقلّ نمی‌دانستند.

قرآن خطاب به مسلمین فرموده اطاعت از مشرکین موجب شرک است: **وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ** [سورة الأنعام:۱۲۱] «واگر از ایشان اطاعت کنید همانا شما هر آینه مشرک خواهید بود». چنانکه ملاحظه می‌شود آیۀ شریفه فرموده اگر از مجادله گران لجوج اطاعت کنید مشرک‌اید. پُرواضح است که کسی مجادله‌گران را متصرّف بلا منازع و موجود مستقلّ نمی‌دانست. (فتأمّل جدّاً) و اصولاً اطاعت مطلق، عبادت محسوب می‌شود. قرآن از قول فرعون و اطرافیان او فرموده: **قَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ** [سورة المؤمنون:٤٧] «قوم آن دو (موسی و هارون) عابدان مایند». یعنی مطیع محض مایند.

قرآن فرموده پیروان حضرت موسی(ع) چون از رود نیل گذشته به قومی برخوردند که بتهایی را عبادت می‌کردند[1] از این رو به آن‌حضرت گفتند: **ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞ** [سورة الأعراف:۱۳۸] «برای ما معبودی قرار ده همچنانکه آنان نیز معبودانی دارند». بدیهی است که آنها می‌دانستند معبودی که موسی برایشان قرار دهد واجب الوجود و خالق زمین و آسمان و مستقلّ بالذّات و متصرّف بلامنازع نخواهد بود و یا وقتی که سامری طلاهای آنها را گرفت و بر ایشان گوساله ای طلائی ساخت و گفت این معبود شما و معبود موسی است [سورۀ طه: ۸۸] آنها معبود مورد تقاضا از موسی [سورۀ الأعراف:۱۳۸] یا گوساله را واجب الوجود و خالق موجودات و رازق عباد و مستقلّ بالذات نمی‌شمردند، بلکه چیزی می‌خواستند که مانند قوم مذکور به او روی آورده و او را تعظیم و تقدیس کرده و در برابرش تواضع نموده و در حوائج به او متوسّل شده و او را واسطه و شفیع قرار داده و برایش

---

[1]- در آیۀ شریفه لفظ «یَعکُفونَ» به کار رفته، لازم است یاد آور شویم که «عُکُوف» به معنای روی آوردن و توجّه کامل کردن به چیزی به منظور تعظیم و تکریم آن است و «عاکِف» کسی را گویند که برای عبادت مقیم مسجد یا عبادتگاهی شود.

مراسم عبادی به جای آورند![1] باید توجّه داشت که پیروان موسی از پیغمبرخدا چنین تقاضایی کردند و اگر آن حضرت برای آنها واسطه و معبودی مقرّر می‌داشت، موجود مذکور به قول «مطهّری» متّصف به صفت «از اویی» می‌شد[2] زیرا شارع خود آن را تعیین و مقرّر ساخته بود، أمّا پیامبرخدا حضرت موسی(ع)با این خواستۀ آنها مخالفت نموده و تقاضای آنها را جاهلانه و باطل شمرد و این دلیل است بر اینکه شارع در روی آوردن به خدا و جلب رضایتش و طلب حاجت از او، وجود واسطه را نمی‌پسندد. (فتأمّل جدّاً)

بنابراین ملاحظه می کنید که ملاک شرک و توحید در قرآن بسیار وسیعتر از آن است که خرافیّون ادّعا می کنند. بنابراین اگر کسی شرک را منحصر به خدا دانستن غیر «الله» بداند و بگوید: «شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم به عنوان اینکه او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان اینکه او مستقلّ در تأثیر است و خداست».[3] اگر نگوییم قصد عوامفریبی داشته با اطمینان می‌گوییم که با قرآن و تاریخ جزیرة العرب ناآشنا بوده است.

---

[1]- در اسلام سوگند یاد کردن به غیر خدا شرک شمرده شده است. رسول خدا(ص) فرموده : «مَن حَلَفَ بِشَيءٍ مِن دُونِ اللهُ فَقَد أشرَكَ [او قال: ألا هُوَ مُشرِكٌ] = کسی که به چیزی غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است. [یا فرمود: آگاه باشید که او مشرک است].» (مصنف عبدالرزاق، ج۸، حدیث ۱۵۹۲۶) استاد و معلّم شیخ عباس قمی نیز نقل کرده که پیامبر فرمود: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَد أشرَكَ [و في بعض الرِوايات: «فَقُد كَفَرَ بِالله»] = کسی که به غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده [و در برخی از روایات فرمود: به خدا کفر ورزیده] است» (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج۳، ص۵۱ و ۵۴) در کتب اهل سنّت نیز مشابه این روایات دیده می‌شود. از آن جمله: مردی به کعبه قسم خورد به او گفته شد پیامبر فرموده: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ فَقَد أشرَكَ = هر که به غیر خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است». (التّاج الجامع لِلاصول فی احادیث الرّسول، ج۳، ص۷۵).

[2]- رجوع کنید به صفحۀ ۱۳۵و۱۳۶کتاب حاضر که قول مرحوم مطهّری را دربارۀ صفت «ازاوئی» و «به سوی اویی» آورده‌ایم.

[3]- کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، بازار نوروز خان، اول بازار کاشفی، نشر ظفر، ص ۴۰.

شبههٔ سوّم- نویسندهٔ جوان، مغالطهٔ دیگر را از قول مرحوم «مطهّری» نقل کرده است : ((آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر ما فوق الطّبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود، أعمّ از فرشته یا انسان (مثلاً پیغمبر یا امام) شرک است، أمّا اعتقاد به قدرت و تأثیر در حدّ معمولی و متعارف شرک نیست و همچنین اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است زیرا انسان مرده جماد است و از نظر قوانین طبیعی، جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده، پس اعتقاد به درک داشتن مرده و سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن از او شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطّبیعی برای غیرخداست. همچنین اعتقاد به تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیاء، مسألهٔ اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک بخصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای استجابت دعا شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطّبیعی در یک شئ است، چه هرچه که طبیعی است، شناختنی و آزمودنی و حسّ کردنی و لمس کردنی است. عَلیهذا اعتقاد به مطلق تأثیرات برای اشیاء شرک نیست (آنچنانکه أشاعره پنداشته‌اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات ما فوق طبیعی برای اشیاء شرک است. پس هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت، ما وراء الطّبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاص مخلوق او و یا قلمرو مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبهٔ ما وراء الطّبیعی دارد از قبیل احیاء (= زنده کردن) و إماته (= میراندن) روزی دادن و أمثال اینها. باقی، کارهای عادی معمولی است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی، قلمرو مخلوقات او. این از جنبهٔ توحید نظری.

أمّا از جنبهٔ توحید عملی هر نوع توجّه معنوی به غیرخداوند، یعنی توجّهی که از طریق چهره و زبان توجّه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجّه، نباشد، بلکه توجّه کننده بخواهد نوعی رابطهٔ قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و متوجّه خود سازد و به او توسّل جوید و از او إجابت بخواهد، همهٔ اینها شرک و پرستش

غیرخداست چون عبادت جُز اینها چیزی نیست و عبادات غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. به علاوه انجام اینگونه مراسم، گذشته از اینکه انجام مراسم عملی عبادت است برای غیرخدا و عین أعمالی است که مشرکان برای بتها انجام می‌دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطّبیعی برای شخصیّت مورد توجّه (پیغمبر و امام) است ...... اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیاء قائل شده‌اند و از این رو نقش ما فوق حدّ عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته‌اند غافل از آنکه موجودی که به تمام هویّتش وابسته به ارادهٔ حقّ است و هیچ حیثیّت مستقلّ از خود ندارد، تأثیر ما فوق طبیعی او مانند تأثیر طبیعی او پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حقّ است و او جُز مجرائی برای مرور فیض حق به اشیاء نیست. آیا واسطهٔ فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطهٔ رزق بودن میکائیل و واسطهٔ إحیاء بودن اسرافیل و واسطهٔ قبض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟.

از نظر توحید در خالقیّت این نظریّه بدترین انواع شرک است. زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است : کارهای ما وراء الطّبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است.قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فاعلیّت است. همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز، نوعی دیگر از شرک در فاعلیّت است.

بر خلاف تصوّر رائج، وهّابیگری تنها یک نظریّهٔ ضدّ امامت نیست بلکه پیش از آنکه ضدّ إمامت باشد، ضدّ توحید و ضدّ انسان است. از آن جهت ضدّ توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل است و به علاوه به یک نوع شرک ذاتی خفیّ قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضدّ انسان است که استعداد انسانی انسان را که او را از ملائکه برتر ساخته و به نصّ قرآن مجید خلیفهٔ الله است و ملائکه مأمور سجده به او، درک نمی‌کند و او را در یک حدّ حیوان طبیعی تنزّل می‌دهد. به علاوه تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند وتمام شخصیّت انسان بدن اوست

که به صورت جماد در می‌آید، یک اندیشهٔ مادّی و ضدّ إلهی است .... تفکیک میان اثر مجهول و مرموز ناشناخته و آثار معلوم و شناخته شده و أوّلی را برخلاف دومی ماوراء الطّبیعی دانستن نوعی دیگر از شرک است ...... حقیقت این است که مرز توحید و شرک، در رابطهٔ خدا و انسان وجهان، «ازاویی» و «به سوی اویی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «از اویی» است (إنّا لِلّه) هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و أفعال با خصلت و هویّتِ از اوئی بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم، خواه آن شیٔ دارای یک أثر یا چند أثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبهٔ ما فوق طبیعی داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خدا تنها خدای ما وراء الطّبیعه، خدای آسمان، خدای ملکوت و جبروت نیست، خدای همهٔ جهان است. او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیّت و قیّومیّت دارد که به ما وراء الطّبیعه و جنبهٔ ما وراء الطّبیعی داشتن یک موجود به او جنبهٔ خدایی نمی‌دهد. قبلاً گفتیم که جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیّت «از اویی» دارد. قرآن کریم در آیات متعدّدی عملیّات اعجازآمیز از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت می‌دهد أمّا همراه آن نسبتها کلمهٔ «**بإذنه**» را اضافه می‌کند. این کلمه نمایشگر ماهیّت «از اویی» این کارها است که کسی نپندارد انبیاء ازخود استقلالی دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است.[1] اعتقاد به وجود موجودی که موجودیّتش «از او» نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثّریّتش «از او» نباشد بازهم شرک است، خواه أثر، أثر ما فوق طبیعی باشد مثل خلقت همهٔ آسمانها و زمینها و یا یک أثر کوچک بی أهمّیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اویی» است (**إنّا إلَیهِ راجِعون**) توجّه به هر موجود أعمّ از توجّه ظاهری و معنوی، هرگاه به صورت توجّه به یک راه برای رفتن به سوی حقّ باشد و نه یک مقصد، توجّه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجّه به راه از آن جهت که راه است و توجّه به علامتها و فلشها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از

[1]- سستی این قول را در صفحهٔ ۱۳۲و۱۳۳ کتاب حاضر بیان کرده‌ایم.

مقصد، از آن جهت که اینها علامتها و نشانه‌ها و فلشها هستند «به سوی مقصد بودن» و «به سوی مقصد رفتن» است.

انبیاء و اولیاء راههای خدا هستند: «أنتُمُ السَّبِیلُ الأعظمُ و الصِّراطُ الأقوَم». آنان، علامتها و نشانه‌های سیر إلَی الله هستند و «أعلاماً لِعِبادِهِ وَ مَناراً فِي بِلادِهِ و أدِلّاءَ عَلی صِراطه» هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند«الدُّعاة إلی الله و الأدلّاء عَلی مَرضاة الله».

پس مسأله این نیست که توسّل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری ما فوق طبیعی از آنها، شرک است. مسأله چیز دیگر است: اوّلاً باید بدانیم انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قرب إلهی کرده‌اند که از ناحیۀ حقّ تا این حدّ مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است.)) (مقدّمه‌ای برجهان بینی اسلامی، بخش دوّم، جهان بینی توحیدی، فصل مراتب و درجات شرک، ص۱۱۵ به بعد).

واقعاً که سطور بالا از مظاهر آشکار هوچیگری و عوامفریبی است و اشکالات فراوان دارد:

أوّلاً: چنانکه ملاحظه می‌شود، اشکال پیشین (استقلال و عدم استقلال) را بابیانی دیگر تکرار کرده است و ما نیز در بند قبل گفتیم اگرچه مستقلّ دانستن موجودی غیر خدا شرک است أمّا شرک منحصر بدان نیست و قسمت أعظم مخالفت قرآن با مشرکینی است که معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند.

ثانیاً: موحّدین نمی‌گویند که «هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت .... الخ» و «به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل» نشده‌اند. چنانکه در تحریر دوّم «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» گفته‌ایم (ص۱۱۲ به بعد) موحّدین می‌گویند تردید نیست که هر حول و قوّه‌ای و هر تأثیری در عالم وجود، ازخدا و متّکی به اراده و **إذن** اوست و هیچ موجودی غیراز او مستقلاً از خود دارای توان نبوده و در این موضوع به هیچ وجه تقاوتی میان طبیعت و ماوراء طبیعت نیست. أمّا تفاوت در خود **إذن إلهی** است که بر دو نوع

است: إذن عامّ و إذن خاصّ. به عبارت دیگر موحّدین می‌گویند به میزانی محدود - که هرکس أعمّ از عوامّ و خواصّ درمی‌یابد تقریباً تا چه اندازه است - خدای متعال به بندگان إذن عامّ داده است. محدودۀ این إذن همان محدودۀ توان و اختیار بشری است که منشأ مسؤولیّت انسان است به عبارت دیگر موجودات در این محدوده از فیض و توان بخشی حقّ متعال برخوردارند و خارج از این محدوده، فیض خدا بر انسان بسته است. و باز به عبارت دیگر: دلیلی نداریم که بگوییم خدا به برخی از مخلوقین إذن داده که هرکاری را بخواهند انجام دهند!! صرف نظر از مشکلات عقلی این ادّعا، شرع نیز اجازۀ چنین ادّعایی را به ما نداده است. این عقیده مشابه عقیدۀ مفوّضه است که بطلان آن در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص۱۱۵ به بعد) بیان گردیده است[1]. در واقع شما می‌گویید خدا به برخی - از جملۀ انبیاء و ائمّه ـ إذن همۀ کارها و یا بسیاری از کارها «از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادر زاد شفا دادن» و ...... را داده است!! أمّا موحّدین می‌گویند ما دلیل قرآنی نداریم که خدا إذن چنین أعمالی را حتّی به بندگان خاصّ خود - از جملۀ انبیاء و أئمه - داده باشد وبرخلاف ادّعای مرحوم مطهّری « قرآن کریم .... عملیّات اعجازآمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن» و نظایر آن را ـ به معنایی که مورد پسند شماست ـ «به برخی پیامبران» نسبت نمی‌دهد.

مطهّری نوشته است: «از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است» أمّا موحّدین می‌گویند: هیچ کس منکر تقرّب و رفعت بسیار و علوّ مقام انبیاء و أئمّه و وصول آنان به عالی‌ترین درجات فلاح نیست و ما آن را از صمیم قلب قبول داریم أمّا اگر منظور شما از والایی مقام و درجات عالی آنان، دخیل بودنشان در اظهار معجزات و وساطت در اجابت دعای بندگان حتّی پس از رحلت و ..... است - چنانکه در سطور آینده خواهیم دید - به هیچ وجه از قرآن چنین موضوعی استفاده

---

[1]- جوان نویسنده نیز در کتابش عقیدۀ مُفَوّضه را مشرکانه و باطل دانسته است. ر.ک. کتاب حاضر، صفحۀ۱۲۲.

نمی‌شود. و إلّا آنچه که نوشته است: «پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است. اعتقاد به وجود ..... الخ.» منکری ندارد فقط اشکالش آن است که یکی از مصادیق شرک را بیان کرده نه همهٔ مصادیق آن را.

ثالثاً: از جمله آیاتی که برای فریب عوام بیش از سایر آیات مورد سوء استفادهٔ خرافیّون قرار می‌گیرد آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی(ع) است (سورهٔ آل‌عمران:۴۹، المائده:۱۱۰). دربارهٔ این آیات درتحریر دوّم کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» توضیح لازم آمده است (ص۱۱۶ به بعد) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم فقط یاد آور می‌شویم که در آنجا گفته‌ایم «منشأ وحی و معجزه یکی است و آن که وحی می‌فرستد همو اعجاز می‌کند و میزان دخالت پیامبر و شخصیّت و اراده و نیروی معنوی او در معجزات به میزان دخالت وی در وحی است. به عبارت دیگر اگر اراده و نیروی درونی رسول در وحی دخیل است در معجزه هم هست و إلّا فلا.» اینک برای تتمیم کلام به خرافیّون می‌گوییم از نظر شما که معتقدید: «در پرتو عبادت و بندگی نه تنها حوزهٔ بدن، تحت فرمان و محل نفوذ ارادهٔ انسان قرار می‌گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می‌گردد و به إذن پروردگار جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرّب به خدا کسب کرده است، در طبیعت تصرّف کرده و مبدأ یک سلسله معجزات و کرامات می‌شود و در حقیقت قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین پیدا می‌کند[1].» آیا رسول اکرم(ص) در معجزه‌ای که آورده بود یعنی در نزول آیات قرآن کریم دخالت داشته یا نداشته؟ بدیهی است فرد آشنا با قرآن به این سؤال پاسخ مثبت نمی‌دهد زیرا :

الف) قبل از نزول صدر سورهٔ علق هنوز پیامبرِ اُمِّی، عبادت و بندگی را - در حدّی که عروج مدارج معنوی و روحانی و در نتیجه توان تصرّف در أمور عالم را موجب شود - به جا

---

[1]- نیروی معنوی پیامبران، جعفر سبحانی، نشر قدر ص ۴۶ - همان خرافهٔ «**ولایت تکوینی**» است که به صورت بالا بیان شده است. ما بُطلان این قول را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص۱۱۲) آشکار کرده‌ایم و کتاب «درسی از ولایت» را نیز به منظور ردّ همین خرافه تألیف کردیم.

نیاورده بود تا در ظهور معجزهٔ قرآن نقشی داشته باشد. چنانکه قرآن خطاب به پیامبر فرموده: **مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ** [سورة الشوری:٥٢] «تو نمی‌دانستی کتاب [آسمانی] و ایمان چیست؟».

اگر پیامبر در نزول قرآن دخالتی می‌داشت در این صورت لازم نبود که به منظور فراموش نکردن آیات إلهی آنها را زیر لب تکرار فرماید تا جایی که از تلاوت آیات پیش از پایان یافتن وحی نهی شود (سورة طه:١١٤، و القیامه:١٦تا١٨).

اگر رسول أکرم(ص) در نزول قرآن به نوعی دخیل بود **لا** أقل پیش از نزول آیهٔ ۴۳ سورهٔ «توبه» قبل از تحقیق به برخی از منافقین برای عدم حضور در جهاد، رخصت نمی‌داد و یا کاری نمی‌کرد که آیهٔ ۳۷ سورهٔ احزاب و آیهٔ نخست سورهٔ تحریم نازل شود. از این نمونه‌ها در قرآن فراوان است از جمله توقّف نزول قرآن برای حد أقلّ دوازده روز، علی رغم میل و اشتیاق شدید پیامبر[1] و .... این موارد همگی مُثبِت این حقیقت است که رسول أکرم(ص) در ظهور معجزه‌اش(قرآن) دخالتی نداشته است. بنابراین سایر انبیاء نیز در ظهور معجزات خویش دخالتی نداشته‌اند. (فتأمّل)

ب) حضرت عیسی که در گهواره سخن گفت و حضرت یحیی که در کوکی نبوّت یافت که هنوز مدارج عالی معنوی و روحانی را نپیموده بودند تا در ظهور معجزات دخیل باشند. همچنین حضرت مریم ـ که از تولّد فرزندی بدون پدر متعجّب شد ـ نیز در ظهور معجزهٔ ولادت عیسی(ع) دخالت نداشت.

ج) بر خلاف ادّعای خرافیّون از کتاب خدا استفاده نمی‌شود که انبیاء در ظهور معجزات دخیل بوده‌اند زیرا به تصریح قرآن رسول اکرم(ع) به سبب حرص ورغبتی که به ایمان آوردن مردم داشت بسیارمایل بودکه معجزاتی ظاهر شود و از روی‌گردانیِ مردم رنج می‌برد و غصّه می‌خورد [سورهٔ الأنعام:۳۵] أما برخلاف میل شدید او، آنجا که حکمت حق اقتضاء نمی‌کرد. معجزی ظاهرنشد. به‌همین سبب وقتی به آن‌حضرت گفته شد: «**لَولانُزِّلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِنَ رَبِّهِ** =

[1]- ر.ک. تفسیر مجمع البیان، سورهٔ مبارکهٔ «ضحی».

چرا آیتی (معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود»؟ قرآن پاسخ می‌دهد: **قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يُنَزِّلَ ءَايَةً وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ** [سورة الأنعام:۳۷] «(ای پیامبر) بگو همانا خدا تواناست که آیتی (= معجزه‌ای) فرو فرستد أمّا بیشتر ایشان نمی‌دانند». یا اگر گفته می‌شد: « **لَولاأُنزِلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِنَ ربِّهِ** = چرا آیتی (= معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود»؟. قرآن پاسخ می‌دهد: **فَقُلۡ إِنَّمَا**[1] **ٱلۡغَيۡبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُنتَظِرِينَ** [سورة یونس:۲۰] «(ای پیامبر) پس بگو غیب (و أمور غیبی از قبیل معجزات) فقط از آنِ خداست پس منتظر باشید همانا من نیز با شما از منتظرانم[2]». و پاسخ می‌دهد: **إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ** [سورة الرعد:۷] «(ای پیامبر) تو فقط هشدار دهنده‌ای». و یا اگر گفته می‌شد: **لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِ** [سورة العنکبوت:۵۰] «چرا آیاتی (= معجزاتی) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود»؟ قرآن پاسخ می‌دهد: **قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ** [سورة العنکبوت: ۵۰] «(ای پیامبر) بگو: همانا آیات (= معجزات) فقط نزد خداست و من فقط هُشدار دهنده‌ای آشکارم.»[3] و به پیامبر می‌فرماید: **قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ**

---

[1]- توجه دارید که «**إنَّما**» از «أدوات حصر» است.

[2]- اگر توان ایجاد معجزه در نفس پیامبر ـ حتّی بإذن الله ـ حاصل شده بود که انتظار معنی نداشت و پیامبر با توانی که نفس مطهّر آنحضرت از جانب خدا کسب کرده بود معجزی می‌آورد و یا می‌گفت هرگاه صلاح باشد می‌آورم ولی نمی‌گفت منتظرم، یعنی خود را با مخالفینش در زمرۀ منتظرین قرار نمی‌داد. همچنین لازم نبود گفته شود: «تو **فقط** هشدار دهنده‌ای». (فتأمّل)

[3]- در تفسیر «مجمع البیان» دربارۀ این آیه آمده است: «ای محمّد(ص) به ایشان بگو آیات (= معجزات) فقط نزد خداست که آنها را برحسب مصالح بندگانش که خود می‌داند نازل کرده و ظاهر می‌سازد و بر هر پیامبری آنچه را که برای وی و أمّتش مناسبتراست فرومی‌فرستند وبدین سبب معجزات انبیاء همسان یکدیگر نیست و هر پیامبری نوعی از آن را می‌آورد و آیۀ (من **فقط** هشدار دهنده‌ای آشکارم) به معنای آن است که

ٱلۡغَيۡبَ [سورة الأنعام:۵۰] «بگو به شما نمی‌گویم که خزائن (و گنجینه‌های) خدا نزد من است و (بگو) غیب نمی‌دانم»[۱]. و می‌فرماید: **قُلۡ .... مَا عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦٓۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ... قُل لَّوۡ أَنَّ عِندِي مَا تَسۡتَعۡجِلُونَ بِهِۦ لَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ** [سورة الأنعام:۵۷ و ۵۸] «بگو . . . . آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من نیست فرمان (أمور جهان) جُز از آن خدا نیست .... بگو اگر آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من بود هر آینه میان من و شما کار به انجام رسید بود (از توانم برای ازمیان بردن یا شکست شما استفاده می‌کردم).

۵) مرحوم مطهّری دربارۀ معجزات انبیاء گفته است: «به صاحب (معجزه) از طرف خداوند نوعی قدرت و إراده داده شده که می‌تواند به إذن و أمر پروردگار در کائنات تصرّف کند، عصایی را اژدها نماید، کوری را بینا سازد و حتّی مرده‌ای را زنده کند، از نهان آگاه سازد . . . . . الخ»[۲]. أمّا موحدین با تعلّم از قرآن و أقوال أئمّه[۳]، می‌گویند انبیاء ـ از

من نسبت به معصیت خدا هشداره دهند و بیم رسانی هستم که راه حق و باطل را آشکار می‌سازد و خداوند سبحان معجزاتی را که گواه راستگویی من است ایجاد فرموده است».

[۱]- دربارۀ علم غیب رجوع کنید به کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن عقول**» صفحۀ ۱۰۰ به بعد.

[۲]- ولاءها و ولایتها، چاپ دارد التّبلیغ اسلامی قم (قطع جیبی) ص۹۸ .

[۳]- مجلسی دربارۀ معجزۀ حضرت مسیح می‌گوید: «و في قول أئمَّتنا إنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين و خلق عيسى(ع) من الطّين كهيئة الطّير هو خلق تقدير أيضاً و مكوّن الطّير و خالقه في الحقيقة الله عزّوجلّ = در أقوال امامان ما شیعیان، افعال بندگان مخلوق خودشان است أمّا خلق تقدیری است (یعنی اندازه و شکل مواد را به إذن عامّ إلهی تغییر می‌دهند) نه خلق و آفرینش واقعی و اینکه عیسی(ع) از گل مانند صورت پرنده‌ای را می‌ساخت نیز خلق تقدیری است و ایجاد کنندۀ پرندۀ واقعی و جاندار و آفرینندۀ آن در واقع خداوند عزّوجلّ است » (بحار الانوار، ج۴، ص ۲۰۷) چنانکه حضرت رضا(ع) نیز فرموده: «چون از علی(ع) فقر و نیازمندی ظاهر گشت بنابراین صاحب چنین صفاتی که مردم ناتوان و نیازمند در این صفات با او مشترک‌اند، نمی‌تواند فاعل معجزات باشد و با این وصف دانسته می‌شود معجزاتی که ظاهر نموده، فعل خدای قادری است که شبیه مخلوقات نیست نه کار مخلوقی نیازمند که در صفات ضعف با دیگر ضعفاء شریک است.» (الإحتجاج علی أهل اللّجاج، احمد بن علی طبرسی، با تعلیقات محمد باقر خرسان، نجف

جمله حضرت عیسی (ع) ـ علی رغم عُلُوّ مقام و عروج به عالیترین درجات تقرّب به حق، دخالتی در ظهور معجزات نداشتند چون مخلوق بودند و روزی به دنیا آمدند و روزی از دنیا رفتند و مانند سایرین بر نیاز به هوا و تنفس و احتیاج به غذا و طبعاً نیاز به دفع مواد زائد بدن و ..... فائق نبودند و نیاز به خواب داشتند و چون در غیرأحکام و مسائل شریعت از فراموشی بری نبودند [سورهٔ الکهف ۲۴ و ۶۱ و ۷۳] و خسته و رنجور شده [سورهٔ الکهف:۶۲] و چون بیمار می‌شدند،[1] پس حاکم بر جسم خویش و حاکم بر طبیعت و زنده کنندهٔ مردگان نبودند و خداوند به آن بزرگواران والا مقام ـ از جمله حضرت موسی و عیسی ـ توان اژدها کردن عصا و زنده کردن مردگان و بینا کردن کور و ..... را تفویض نفرموده بود بلکه معجزات به إذن خاصّ إلهی و به إرادهٔ پروردگار برای تأیید انبیاء و اثبات صدق ادّعایشان ظاهر می‌شد. اگر خدا قدرت زنده کردن مرده یا اژدها کردن عصا یا ..... را به نفس پیامبران تفویض فرموده بود و نفس آن بزرگواران از چنان توانی برخوردار می‌بود قطعاً یکی از پیامبران هنگامی که از قریه‌ای عبور می‌کرد که بامهایش فرو ریخته و أهالی آن مرده بودند با خود نمی‌گفت که خدا چگونه مردگان این قریه را زنده می‌سازد؟ [سورهٔ البقره:۲۵۹] و حضرت ابراهیم(ع) از خدا نمی‌خواست که زنده شدن مردگان را به او نشان دهد تا قلبش مطمئن گردد [سورهٔ البقره:۲۶۰] و قطعاً حضرت موسی(ع) از مار شدن عصا نمی ترسید و نمی‌گریخت [سورهٔ القصص:۳۱] و به فرعون نمی‌فرمود: **لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَآ أَنزَلَ هَـٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ**

«مطبعهٔ النّعمان» ج۲، ص۲۳۴) همچنین مطالعهٔ فصل سوّم کتاب شریف «**راهی به سوی وحدت اسلامی**» تألیف مصطفی حسینی طبا طبائی و کتاب **أسماء حسنی** تألیف سیّد جلال جلالی قوچانی، بسیار مفید است.

[1]- چنانکه حضرت ابراهیم(ع) فرموده: **وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ** [سورهٔ الشعراء: ۸۰] « و چون بیمار شوم اوست که مرا بهبود می‌بخشد.» حضرت علی(ع) نیز به درد چشم مبتلا شد. رسول اکرم(ع) نیز در أیام آخر عمر پر برکتش بیمار شد. موجودی که صفات محدود خود را فاقد می‌شود و با یک بیماری صفت سلامت خود را از کف می‌دهد، چگونه می‌تواند صفات واجب الوجود را متقبّل شود؟ همچنین رجوع کنید به کلام شیخ صدوق دربارهٔ امام که در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» آورده‌ایم. (ص۱۰۴).

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ [سورة الاسراء:۱۰۲] «هرآينه دريافته‌ای که اين (معجزات) را جُز پروردگار آسمانها و زمين نفرستاده است». و اگر پيامبر أكرم(ص) «ارواح و ضماير ديگران را تحت تسلّط» می‌داشت، می‌توانست هر كه را دوست دارد هدايت كند أمّا قرآن برخلاف اين رأی، خطاب به پيامبر می‌فرمايد: **إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ** [سورة القَصَص:٥٦] «همانا تو هركه را دوست بداری [نتوانی] هدايت كنی أمّا خدا هر كه را بخواهد هدايت می‌كند و او به هدايت شوندگان دانا تر است». و به همين سبب است كه وقتی مردم از انبياء معجزه می‌خواستند و می‌گفتند: **فَأۡتُونَا بِسُلۡطَٰنٖ مُّبِينٖ** [سورة ابراهيم:١٠] «پس برای ما حجّتی (= معجزی) آشكار بياوريد». پاسخ می‌دادند: **إِن نَّحۡنُ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأۡتِيَكُم بِسُلۡطَٰنٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ** [سورة ابراهيم:١١] «ما جز آدميانی مانند شما نيستيم ليكن خدا بر هركه از بندگانش كه بخواهد منّت می‌نهد [و او را نبوّت می‌بخشد أمّا] ما را نسزد كه شما را حجّتی (= معجزی) آوريم مگر به إذن و خواست حق».

ه) يكی از مسائلی كه تحت تأثير أكاذيب كافی (از قبيل حديث۵، باب ۹۳) و نظاير آن و أباطيل صوفيّه و عرفا (از قبيل «تذكرة الأولياء» عطّار و «حدائق الأنس» جامی) سعی می‌كنند به آيات مربوط به حضرت سليمان(ع) تحميل كرده و عوام را فريب دهند، آن است كه می‌گويند اگر كسی بتواند تخت ملكهٔ سبأ را در يک چشم به هم زدن از سرزمين سبا به نزد حضرت سليمان(ع) به فلسطين بياورد پس چرا در نفس أنبياء و أئمّه چنين قدرتی نباشد كه بتوانند كارهای معجزه آسا انجام دهند فِی المَثَل عصا را اژدها و مرده را زنده كنند؟! ديگر آنكه خدا تعيين جهت باد را به سليمان واگذاشته بود و باد مسخّر او بود پس چه اشكالی دارد كه أنبياء و أئمّه به إذن خدا در طبيعت و امور عالم تصرّف كنند؟

ما به منظور انجام وظیفه و بیداری مردم، حقایق را با استناد به آیات مبارکهٔ قرآن بیان می‌کنیم. **والله المُستعان:**

قرآن کریم تصریح نموده حضرت سلیمان(ع) علاوه بر کارگزاران انسانی، عُمّال و کارگزارانی از جنّیان داشته است [سورهٔ النّمل:۱۷] که هر گروه از ایشان کارهای خارق العاده که در آن زمان در توان انسان نبود، انجام می‌دادند. برخی از آنها در عمق بسیار، غوّاصی کرده و برخی دیگر بناهایی شگفت انگیز می‌ساختند از قبیل قصری که صحن آن از شیشه بود [سورهٔ النّمل:۴۴] یا کاسه‌هایی به بزرگی حوض یا استخر و یا دیگهای بسیار عظیم ثابت [سورهٔ سَبَأ:۱۳] و هکذا ......

این کارگزاران مسخّر نیروی نفسانی سلیمان(ع) نبوده‌اند بلکه خدا فرموده **ما** [خود برخی از] آنها را رام و مطیع کرده بودیم تا فرمان و خواست سلیمان(ع) را انجام دهند و برخی دیگر را در بندها کرده و به هم بسته بودیم تا از فرمان سلیمان(ع) سرپیچی نکنند [سورهٔ ص:۳۷ و ۳۸] و آنها به إذن إلهی در پیشگاه آن حضرت کار می‌کردند و اگر کسی از آنها از فرمان **ما** ـ که اطاعت از سلیمان بود ـ سرپیچی می‌کرد او را عذاب سوزانی می‌چشاندیم[1]. [سورهٔ سَبَأ:۱۲].

باد نیز مسخّر سلیمان نبود بلکه خدا فرموده پس از اینکه حضرت سلیمان(ع) دو آزمایش إلهی را گذارند و خدای را تحمید و به سوی حق إنابه کرد [سورهٔ ص:۳۱ تا ۳۵] در نتیجه[2] **ما** باد را به نفع او تسخیر کردیم که به جانبی که وی می‌خواست صبحگاهان یک ماه می‌وزید و شبانگاه یک ماه به سوی دیگر می‌وزید (و یا با مداد به قدر یک ماه و شامگاه بر خلاف جهت صبحگاهان به قدر یک ماه سیر می‌کرد) یعنی همچنانکه خدا آتش را به نفع حضرت ابراهیم(ع) سرد کرد فرمود: **قُلۡنَا يَـٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ** [سورة الأنبياء:٦٩] «گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». و همچنانکه خدا در زمان حضرت داود(ع) آهن را

---

[1]- مفید است که رجوع کنید به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیهٔ ۱۲ سورهٔ سبأ.

[2]- به حرف عطف «فاء» در صدر آیهٔ ۳۶ سورهٔ صاد توجّه شود.

برایش نرم کرده و فرموده: **وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ** [سورة سبأ:۱۰] «آهن را برایش نرم کردیم». به کوهها و پرندگان نیز أمر تکوینی کرده بود که چون داود(ع) خدای را تسبیح کند، با او همنوایی کنید [سورة الأنبیاء:۷۹ و سبأ:۱۰][1] به همان صورت با قدرت لا یتناهی خویش ـ و نه با قدرتی که در نفس سلیمان(ع) گذاشته بود ـ باد را به نفع سلیمان مسخّر ساخت.

جای تعجّب است که آخوندها گویی قرآن نخوانده‌اند ـ یا در واقع به روی خود نمی‌آورند ـ که بارها فرموده: **سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ** [سورة ابراهیم:۳۲ و ۳۳] «(خدا) به نفع شما کشتیها را رام کرد تا به فرمان [تکوینی] او در دریا روان شوند و رودها را به نفع شما مسخّر نمود و خورشید و ماه را که همواره در گردش‌اند به نفع شما رام کرد و شب و روز را به نفع شما مسخّر ساخت». و یا فرموده: **أَلَمْ تَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ** [سورة لقمان:۲۰] «آیا ندیده‌اید که همانا خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه در زمین است به نفع شما مسخّر ساخته است».

آیا هیچ عاقلی می‌گوید آنچه در آسمانها و زمین است تحت ولایت تکوینی ماست؟!! پس چگونه دربارۀ حضرت سلیمان و آیۀ ۸۱ سورۀ أنبیاء می‌توان گفت که آن حضرت برباد، ولایت تکوینی داشت؟!!.

---

[1]- فاعل «معجزات» در هر دو آیه خداست. همچنین به مقطع آیۀ ۷۹ سورۀ انبیاء توجه شود که فرموده: **وَكُنَّا فَٰعِلِينَ** [سورۀ الأنبیاء ۷۹] «ما کنندۀ این کار بودیم». آیا بیانی واضح‌تر از این هم ممکن است؟ **فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا**.

دربارهٔ آیات ۳۸ تا ۴۱ سورهٔ مبارکهٔ «نمل» در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص۴۹۸ و ۴۹۹) توضیح لازم آمده است و در اینجا تکرار نمی‌کنیم أمّا متذکّر می‌شویم که برخلاف ادّعای خرافیّون، آیات قرآن بیانگر این حقیقت است که پیامبر خدا، حضرت سلیمان(ع) ولایت تکوینی نداشت و خودش با قدرت نفسانی و نیروی معنوی ـ که می‌گویند به إذن خدا به اوتفویض شده بود ـ تخت را حاضرنکرد بلکه ازکسانی‌که بهأمرخدا در خدمت او بودند و کارهای خارق العاده انجام می‌دادند، خواست که تخت را بیاورند. از آیات قرآن می‌توان دریافت که در مجلس سلیمان آوردن تخت ـ به صورت غیرعادی و البتّه با سرعتهای مختلف ـ در توان بیش از یک نفر بود، از این رو حضرت سلیمان(ع) آوردن تخت را از مجلسیان خود خواست و پرسید کدام یک از شما پیش از آنکه بلقیس به حضور ما برسد تختش را برایم می‌آورد؟ [سورة النّمل:۳۸] ما دلیلی نداریم‌که آورندهٔ تخت انسان بوده است (و البَیِّنَةُ عَلَی المدَّعِي) أمّا اگر شما بنا به روایات، اصرار دارید که وی انسانی موسوم به «آصَفِ بنِ بَرخیا» یا «بلخیا» یا «أسطوم» یا . . . . بوده، در این صورت وی هر که بوده ـ طبق همان مدارک چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گفته است ـ اسم أعظم إلهی را بر زبان آورد و دعا کرد و دعایش مستحاب شد و به خواست خدا تخت مورد نظر در مجلس سلیمان حاضر شد[1]. خصوصاً که پس از حاضر شدن تخت، سلیمان(ع) می‌گوید: **هَـٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي** [سورة النمل:٤٠] «این از فضل و بخشایش پروردگار من است». بنابراین جایی برای ادّعای ولایت تکوینی انبیاء و أئمّه باقی نمی‌ماند.

---

[1]- در أدعیهٔ منقول از حضرت علی(ع) نیز آمده که آنحضرت در دعا به درگاه حق می‌گفت: «وَ أسألُكَ بِاسمِكَ الَّذِي سَأَلَكَ بِهِ عَبدُكَ الَّذِي كانَ عِندَهُ عِلمٌ مِنَ الكِتابِ **فَأَتَيتَهُ** بِالعَرشِ قَبلَ أن يَرتَدَّ إلَيهِ طَرفُهُ = (ای خدا) از تو درخواست می‌کنم بدان نامت که از تو در خواست کرد بدان نام آن بنده‌ای که دانشی از کتاب نزدش بود، پس تو تخت را پیش از آنکه (سلیمان) چشم برهم زند برایش آوردی. » (صحیفهٔ علویّه، دعاؤه فی الیوم الخامس عشر من الشّهر).

أمّا به نظر ما وی موجودی غیر انسان بوده که از بخشی از لوح محفوظ اطّلاع داشته و در توانش بوده که در حدّ أقلِّ زمان چیزی را از جایی به جایی دیگر منتقل سازد. و نمی‌توانیم از پیش خود ببافیم که وی ولایت تکوینی داشته و در آفرینش تصرّف می‌کرده و «أرواح و ضمایر دیگران را تحت تسلّط» داشته است!!.

باید توجّه داشت که حق تعالی در آیهٔ ۷۱ سورهٔ حج مذمّت فرموده از کسانی که بدون دلیل شرعی غیر خدا را عبادت می‌کنند سپس در آیهٔ ۷۳ بی‌آنکه استثناء قائل شود، با لفظ «**لَن**»[1] فرموده غیر خدا ـ که أنبیاء (از جمله حضرت عیسی[2]) و أئمهٔ و ملائکهٔ و ..... را نیز شامل می‌شود[3] ـ حتّی اگر به پشتیبانی هم برخیزند، نمی‌توانند مگسی را خلق کنند یعنی قدرت خلق مگس به آنها تفویض نشده است و چنان اند که اگر مگس چیزی از آنها برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند پس چگونه ممکن است خدا در سورهٔ آل‌عمران بفرماید که به حضرت مسیح(ع) قدرت زنده کردن مرده یا شفا دادن کور مادر زاد و یا به حضرت سلیمان قدرت تعیین جهت باد اعطاء شده بود؟!.

اگر در مورد جزء اوّل آیه گفته شود که منظور آن است که آنها به صورت استقلالی نمی‌توانند خلق کنند باید توجّه داشت که جزء دوّم آیه می‌رساند که منظور أعمّ از خلق استقلالی و تفویضی است زیرا اگر به مخلوقی توان خلق تفویض شود در این صورت وی مراتب ما دون خلقت را نیز حائز شده و طبعاً می‌تواند چیزی را که مگس ربوده بازپس گیرد. (فتأمّل)

أمّا در مورد آیهٔ ۴۹ سورهٔ مبارکهٔ «آل‌عمران» باید به چند نکتهٔ مهمّ توجه کنیم تا مطلبی که دربارهٔ آن می‌گوییم موافق سایر آیات قرآن باشد:

---

[1]- این لفظ غالباً برای نفی أبدی استعمال می‌شود و در آیهٔ **۱۴۳** سورهٔ أعراف نیز آمده است.

[2]- توجّه دارید که عوام نصاری در مشکلات و مصائب، حضرت عیسی(ع) و مادرش را می‌خوانند.

[3]- نمی‌توان گفت منظور از «غیر خدا» در آیات فوق «بتها» می‌باشند زیرا برای غیرخدا، لفظ «**الّذِینَ**» و ضمیر جمع **واو** و ضمیر «**هُم**» استعمال فرموده که مخصوص عُقَلاست.

أوّل: قرآن فرموده: **إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ** [سورة العنکبوت:۵۰] «آیات (معجزات) فقط نزد خداست.» و فرموده: **وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ** [سورة غافر:۷۸ و رعد:۳۸] «هیچ پیامبری را نرسد که جُز به إذن و إرادهٔ خدا آیتی (= معجزی) بیاورد.»

دوّم: اگر بگوییم که عیسی(ع) خود با قدرتی که خدا با او تفویض فرموده بود پرنده را خلق کرد در این صورت کافی بود بگوید: «أَخلُقُ طَیراً بِإِذنِ الله = به إذن خدا پرنده‌ای می‌آفرینم» . و جملهٔ: **مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ** [سورة: آل‌عمران:۴۹] ضرورتی نداشت. (فتأمّل جدّاً دونَ العَصَبِیَّه) أمّا وجود این جمله مبیّن آن است که معجزه دو نسبت دارد: یکی به خدای متعال که موجِد و مُکَوِّن آن است ـ چنانکه در «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» بیان کرده‌ایم. (ص۱۱۰ به بعد) ـ و خدا خود دربارهٔ معجزات فرموده: **وَكُنَّا فَٰعِلِينَ** [سورة الأنبیاء:۷۹] «ما کنندهٔ [این کارها] بوده‌ایم». بنابراین نسبت معجزه به خدا نسبت حقیقی است.

نسبت دوّم ارتباط معجزه با ادّعای انبیاء است که آن نیز نسبتی صحیح است زیرا خدا برای تصدیق ادّعای پیامبر و تأیید او فِی المَثَل پرنده شدن مجسّمهٔ گِلی را یا شفای نابینا یا مبتلا به پیس را یا مار شدن عصا را به درخواست یا دعا یا توجّه پیامبر، تحقّق بخشیده است و بدین اعتبار این معجزه مختصّ به نبیّ یا معجزهٔ منسوب به نبیّ و مؤیّد اوست.

سوّم : چون تفسیر قرآن به قرآن مطمئن ترین راه فهم آیات إلهی است از این رو ما نیز در توضیح آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی(ع) از همین طریق بهره می‌گیریم و برای توضیح آیهٔ ۴۹ آل‌عمران به آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده استناد می‌کنیم که پس از سورهٔ آل‌عمران نازل گردیده و مفسِّر و مبیِّن آیهٔ ۴۹ آل‌عمران است.

لازم است توجّه داشته باشیم که آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل‌عمران قول حضرت عیسی خطاب به مردم و در مقام اظهار معجزات است و در این مقام ذکر برخی جزئیّات ضرور نیست. أمّا آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده قول خدا خطاب به حضرت عیسی و در مقام یادآوری و بر شمردن فضل و

رحمت إلهی به آنحضرت و ذکر جزئیّات است و به همین سبب در آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده ـ بر خلاف آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل‌عمران که در آن ضمیر و فعل مذکّر آمده و راجع است به «طیر» ـ ضمیر مؤنث «ها» و فعل مؤنّث «**تَكُونُ**» استعمال شده که راجع است به کلمهٔ « **هَيئَةِ** » و می‌رساند حضرت عیسی(ع) به إذن عامّ إلهی که دیگران نیز از آن برخوردارند، خالق هیئت پرنده در گل است و در همان دمید أمّا هیئت و صورت مذکور به إذن خاصِّ إلهی پرنده شد و بدین ترتیب بین این دو فعل تفاوت قائل شده خصوصاً که پس از جملهٔ «**إذ تَخلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيئَةِ الطَّيرِ**» و قبل از جمله «**فَتَنفُخُ فِيها**» قید «**بِإذني**» را آورده است. درحالی‌که بی‌شبهه علاوه بر حضرت عیسی، سایرین نیز بر این کار توانا بودند. أمّا این قید می‌رساند که حتّی هنگام اظهار این معجزه نیز بر عهدهٔ حضرت عیسی نبود بلکه موکول به اجازه و إذن إلهی بوده و آن‌حضرت پس از إذن و إعلام إلهی مُجاز بود این معجزه را اظهار و ارائه کند و توان چنین معجزه‌ای به قدرت خدا به آنحضرت واگذار نشده بود. در همین آیه در مورد مردگان نیز نفرموده «تُحیی = زنده می‌ساختی» بلکه تعبیر «**تُخرِجُ** = خارج می‌ساختی» استعمال شده که مبین معنای «**أُحيِي**» در آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل‌عمران بوده و می‌رساند که حضرت عیسی (ع) مردگان را برای زنده کردن بیرون می‌آورد أمّا زنده شدن آنها فعل او نبوده است[1] خصوصاً که در آیه شریفهٔ سورهٔ آل‌عمران نیز حضرت عیسی گفت : **أُحيِ**

---

[1]- شیخ طوسی در تفسیر آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل‌عمران و آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده می‌گوید: جملهٔ (**فَيَكونُ طَيراً**) را با قید (**بِإذنِ الله**) آورده أمّا جملهٔ (**أخلُقُ لَكُم مِنَ الطّين كَهَيئَةِ الطَّير**) را با قید مذکور نیاورده تا با ذکر کلمهٔ «**إذن**» ما را آگاه سازد که پرنده شدن مجسّمهٔ گلین کار خداست نه حضرت عیسی(ع) درحالی‌که دادن صورت [پرنده به گل] و دمیدن در آن، کار آن حضرت بود که بنا به تقدیر الهی در توان غیرخدا هم هست امّا تبدیل موجود بی‌جان به موجود جاندار جُز خدا در توان هیچ کس نیست و جملهٔ (**أُحيِ المَوتى بِإذنِ الله**) نیز مجازاً به آن‌حضرت نسبت داده شده و معنای حقیقی آیه این است که خدا را می‌خوانم تا مردگان را زنده سازد و خدا نیز آنها را زنده می‌سازد و آنها به إذن إلهی زنده می‌شوند.

المَوتَى [سورة آل‌عمران:٤٩] «مردگان را زنده می‌کنم». أمّا نحوهٔ آن را بیان نفرموده است، مثلاً در ادامهٔ کلام نفرموده: «بِالدُّعاء» یا «بِمَسحِ الیَدِ عَلَى المَیِّتِ» یا «بِالتَّوَجُّهِ إِلَى الله» یا . . . . و نفرموده: «بِقُدرَةٍ أعطانیهَا اللهُ» بلکه فرموده: «**بِإِذنِ الله**» که در أمور تکوینی به معنای «بإرادة الله» است، چنانکه فرموده: **وَٱلۡبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخۡرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذۡنِ رَبِّهِۦ** [سورة الأعراف:٥٨] «سرزمین پاک گیاهش به اذن و خواست پروردگارش برون آید». و فرموده: **تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَا** [سورة ابراهیم:٢٥] «هردم به إذن و خواست پروردگارش میوه می‌دهد». **وَيُمۡسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦٓ** [سورة الحجّ :٦٥] «و آسمان را از اینکه بر زمین افتد نگاه می‌دارد مگر [اینکه افتادنش] به إذن و خواست او [باشد].» بنابراین معلوم می‌شود معجزه که منسوب به نبیّ است موجد آن خداست[1].

دیگر آنکه اگر خدا توانایی زنده کردن مردگان را به غیرخود عطا فرموده بود طبعاً أبو الأنبیاء حضرت ابراهیم (ع) عرض نمی‌کرد. با اینکه ایمان دارم ولی پروردگارا مرا بنما که چگونه مردگان را زنده می‌سازی تا دلم آرام یابد (سورهٔ البقرة:٢٦٠) اصولاً اگر قدرت ایجاد معجزه به انبیاء اعطاء شده بود حواریّون حضرت مسیح(ع) به جای آنکه بگویند: آیا پروردگارت می‌تواند خوانی از آسمان بر ما فرو فرستد؟ (سورة المائده:١١٢) می‌گفتند: آیا می‌توانی برما سفره‌ای آسمانی فرودآوری؟ معلوم می‌شودکه حواریّون ایجادمعجزه‌را در توان پیامبر نمی‌دانستند. (فتأمّل) از این‌رو حضرت عیسی(ع) برای نزول مائدهٔ آسمانی دعا کرد و

و دربارهٔ شفای کور مادرزاد و پیس می‌گوید: «از آن رو آیه این کار را به حضرت مسیح(ع) نسبت داده که شفای آنها به دعا و درخواست آن‌حضرت بوده است و جملهٔ (**إذ تُخرِجُ المَوتی بِإذني**) بدین معنی است که به یاد آر که مرا می‌خواندی و من هنگام دعای تو مردگان را زنده می‌ساختم و آنها را از قبرها خارج می‌ساختم تا مردم آنها را زنده ببینند و آیه این کار را به حضرت عیسی نسبت داده زیرا چنانکه بیان کردیم به دعای آن‌حضرت بوده است. (التِّبیان، چاپ سنگی به خطّ ابو القاسم خوشنویس، ج١، ص٣١٧ و ٥٨٢).

[1]- همچنین رجوع کنید به «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» صفحهٔ ١١٧.

خدای تعالی در جوابش فرمود: **إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡ** [سورة المائده:۱۱۵] «همانا من فرو فرستندهٔ آن بر شمایم». بنابراین باید دانست که ظهور سایر معجزات نیز به همین طریق بوده است.

علاوه بر اینها، خدا برای اتمام حجّت، صریحاً فرموده صفاتی را که موجب شباهت به خدا شود از قبیل زنده کردن مرده و شفا دادن بدون وسیله و تبدیل ماهیّت اشیاء (تبدیل عصا به مار و اژدها یا بیرون آوردن شتر از کوه و ....) تدبیر أمور زندگی مردم و حضور در کُلّ مکان و شنوایی نا محدود و .... ر ا به کسی تفویض نمی‌کنیم: **ضَرَبَ لَكُم مَّثَلٗا مِّنۡ أَنفُسِكُمۡۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِي مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ فَأَنتُمۡ فِيهِ سَوَآءٞ تَخَافُونَهُمۡ كَخِيفَتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖ** [سورة الروم:۲۸و۲۹] «(خدا) برای شما [افراد آزاد] مثالی از خودتان زده است : آیا در آنچه شما را روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال باهم مشابه و] مساوی باشید و آنچنان از آنان بیم بدارید که از [أمثال] خودتان بیم می‌دارید؟! این چنین آیات [خود] را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم [أمّا] کسانی که ستم کرده‌اند بی‌هچ دانشی، ازدلخواه خویش پیروی کرده‌اند». در تفسیر «مجمع البیان» آمده : ((قریش در «تَلبیه» می‌گفتند: «لَبَّيكَ اللّهُمَّ لَبَّيكَ، لاشَريكَ لَكَ إلا شَريكاً هُوَ لَكَ، تَملِكُهُ وَ ما مَلَكَ[1]» خداوند متعال برای ردّ و انکار گفتار ایشان فرموده همچنانکه شما راضی نمی‌شوید که زیر دستان و بردگان شما در أموال و أملاکتان شریک شما باشند پس چگونه راضی می‌شوید که پروردگارتان در عبادت شریک داشته باشد؟! (یعنی همچنانکه برای خدا أعمال عبادی به جا می‌آورید برای آنان نیز به جای می‌آورید) سپس خدا فرموده بدین سان دلایل را برای خِرَدورزان تبیین می‌کنیم تا در آن تدبّر و تأمّل کنند سپس بیان فرموده که

[1]- لَبَّيكَ خداوندگارا لَبَّيكَ، ترا شریکی نیست مگر شریکی که او نیز با آنچه که دارد از آن توست.

مشرکین در آنچه شریک خدا پنداشته‌اند بی‌آنکه دانشی از جانب حق داشته باشند در شرک ورزیدن به خدا از دلخواه خود پیروی کرده‌اند[1])).

تدبّر در مثالی که آیۀ شریفه آورده است به وضوح می‌رساند که آیه، بیشتر از وجه استقلالی شرک را در نظر دارد زیرا فرموده همچنانکه شما به بردگان خود آن قدر مال و دارایی نمی‌دهید که با شما مشابه و مساوی شوند - با اینکه همطراز شدن بنده با مولایش ناشی از مالی است که مولی به او می‌دهد و از نزد خود مال و ملکی ندارد و مولی می‌تواند آنچه به او داده باز پس گیرد ـ خدا نیز اینگونه تواناییها را به بندگان خود اعطاء نمی‌کند[2].

رابعاً : اینکه می‌گوید: «انسان .... به نصِّ قرآن مجید خلیفۀ الله است» درست نیست و ایشان أکاذیب باب ۷۰ کافی و أباطیل بلادلیل عرفا و صوفیّه را به قرآن کریم نسبت داده است. دربارۀ «خلیفۀ الله» بودنِ انسان رجوع کنید به کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص۴۰۶) ای کاش مرحوم مطهّری انصاف بیشتری نشان می‌داد و به جای استعمال لفظ «نَصّ» می‌نوشت: «ظاهر قرآن «خلیفۀ الله» بودن انسان است». گرچه این لفظ نیز درست نبود ولی لا أقلّ از انصاف فاصلۀ کمتری می‌داشت.

أمّا اینکه می‌گوید عقیدۀ موحّدین ضدّ انسان است و «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل می‌دهد» ناشی از تعصّب وی نسبت به خرافات حوزوی است و إلا بطلان این قول واضح تر از آن است که در نیابد. آیا اگر بگوییم انسان می‌تواند به عالیترین درجات فلاح برسد و در عین حال حتّی اگر پیغمبر باشد نمی‌تواند مرده زنده کند و کور شفا دهد و عصا را مار کند و در یک زمان همۀ نداها را بشنود و ...... « او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل» داده‌ایم؟!!. آیا حیازت والاترین فضائل اخلاقی و عالیترین درجات معرفت و تسلّط بر نفس و کسب لیاقت برای وصول به رضوان إلهی و ..... کم چیزی است و موجب ارتقاء انسان از مرتبۀ حیوانیّت نمی‌شود؟ آیا به نظر شما آن گروه از أصحاب که مدّعیِ ارادت به ایشان هستند از قبیل جعفر

---

[1]- ر.ک. تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیۀ ۲۸ و ۲۹ سورۀ «روم».

[2]- البتّه موجودممکن ومخلوق نمی‌تواند واجد صفات واجب الوجود شود. «أینَ التُّرابُ وَ رَبُّ الأرباب»؟.

طیّار و أبوذر و عمّار و شهدای بدر و اُحُد و ...... ـ رَضِيَ اللهُ عَنهُم ـ که مرده زنده نمی‌کردند و باد مسخّر ارادهٔ آنان نبود، صرفاً یک حیوان طبیعی بودند؟!! انصاف دهید عقیدهٔ ما ضدّ انسان است یا عقیدهٔ شما؟.

خامساً : از مطهّری می‌پرسیم چرا برای اثبات مقصود خود به قرآن استناد نکردی و آیتی از کتاب خدا به عنوان شاهد نیاوردی و به جملاتی از زیارت بی‌اعتبارِ[1] «جامعه» متشبّث شدی که **لا** أقل در این مقام، استناد بدان درست نیست.

علاوه براین ما نگفته‌ایم که انبیاء و أئمه ـ عَلَيهِمُ السَّلام ـ و اولیاء هادیان و راهنمایان به سوی حقّ و دُعاة إلَى الله و أدلّاء عَلى مَرضاةِ الله، نیستند بلکه می‌گوییم از هادی و راهنما بودن آنها نمی‌توان نتیجه گرفت که جایز است آنها را در همه جا و در همه حال بخوانیم و دور مرقدشان بگردیم و آنها را حتی بعد از رحلت، از أحوال خود مطّلع و سمیعِ دعای خود بشماریم. (فتأمّل)

سادساً : اگر شما راست می‌گویید که به انبیاء و اولیاء باید همچون «یک راه برای رفتن به سوی حق» توجّه کنیم و «نه یک مقصد» ما با شما کاملاً و از صمیم دل موافق‌ایم زیرا ما اصرار داریم که باید از تعالیم و کردار شایستهٔ آن بزرگواران تبعیّت کنیم. أمّا شما را به خدا راست بگویید از سیّد نصرالدّین یا امامزاده صالح تهران یا شاهچراغ شیراز و یا حضرت معصومه و نظایر ایشان ـ که هیچ قصبه‌ای از أمثال اینگونه مزارها محروم نیست!! ـ چه تعالیمی باقی مانده که از آنها برای رفتن به سوی حق استفاده کنیم؟.

شما أموال مسلمین را بدون مجوّز شرعی برای ساختن گنبد و بارگاه و تزیین قبور آنها، صرف می‌کنید[2] و مسلمین را به زیارت ایشان و خواندن زیارتنامه و گشتن دور مرقدشان و

---

[1]- دربارهٔ بی‌اعتباری این زیارتنامه رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» صفحهٔ ۹۸ تا ۱۰۱ و ۳۵۰ تا ۳۵۶.

[2]- دربارهٔ این مسأله، مطالعهٔ کتاب **زیارت و زیارتنامه** بسیار مفید، بلکه ضروری است.

نذر کردن برایشان و طلب شفاعت از آنان، تشویق می‌کنید[1] و برای زیارت قبرشان ثواب، و برای امام و حتّی وُکَلاء و نُوّابِ آن بزرگواران صفات فوق بشری قائل‌اید!!

شیخ عبّاس قمّی به نقل از «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح النّجاةِ» سبزواری به مردم توصیه نموده هرکه را حاجتی باشد آنچه مذکور می‌شود بنویسد در رقعه و در یکی از قبور أئمه(ع) بیندازد و یا ببندد و مُهر کند و خاک پاکی را گِل سازد و آن را درمیان آن گذارد و در نهری

[1]- جالب است دربارۀ «علیّ بن جعفر» که مردم ما فوج فوج به زیارت قبر او می‌روند خود شیخ عباس معترف است، در اینکه قبر «أبو الحسن علیّ بن جعفر العُرَیضی» در قم است یا در «عُرَیض» که یک فرسخی مدینه است که ملك آن جناب و محلّ سُکنای او و ذریّه‌اش بوده، اختلاف است (منتهی الآمال، ج۲، ص۱۶۴). با اینکه فقط نام یک پسر از فرزندان حضرت کاظم(ع) حمزه بوده أمّا شیخ عباس دربارۀ «أبو القاسم حمزه بن موسی» می‌گوید قبر او در شاه عبدالعظیم (= شهر ری) است. سپس در صفحۀ بعد می‌گوید قبر نامبرده «در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محلّ زیارتِ نزدیك و دور است ..... و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده‌اند مقبره‌ای است از امامزاده حمزه» و در همان صفحۀ می‌گوید: در بلدۀ طیّبۀ قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه ..... و از برای او صحن و قُبّه و بارگاهی است و از کلام صاحب «تاریخ قم» معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزة بن موسی(ع) است». (منتهی الآمال، ج۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۵). چگونه ممکن است یک انسان دارای سه قبر باشد؟!! وقتی قبرِ پسر بلافصل امام چنین باشد وای به قبر سایرین! متأسّفانه عوام به این مسائل توجّه ندارند و هر جا گنبد و بارگاهی باشد، به زیارتش می‌روند و امید ثواب دارند!! حتّی به صِرفِ خواب دیدن کسی، جایی را زیارتگاه می‌کنند، چنانکه شیخ عبّاس گفته است: «أحمد بن قاسم زمینگیر و عِنّین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه گشت و چون وفات یافت به مقبرۀ قدیمۀ مالون دفن گردید ..... بعضی از صُلَحای قم به **خواب دید** در سنۀ ۳۷۱ که ساکن در این تربت، مردی بس فاضل است و در **زیارت کردن او ثواب و أجبر بسیار است** پس دیگر باره بنای قبر او از چوب مجدّد گردانیدند و **مردم زیارت کردن او را از سر گرفتند** و جمعی از ثقات گفته‌اند که جمعی که صاحب علّت کهنه بوده‌اند و یا در عضوی از اعضای ایشان زحمتی و علّتی واقع شده بر سر قبر او می‌رفتند و طلب شفا می‌نمودند و به برکت روح شریف او از آن علّت شفا می‌یافتند»!! (منتهی الآمال، ج۲، ص۱۶۵) متأسّفانه عوام نمی‌پرسند کسی که نتوانست دو چشم خود را شفاد دهد چگونه مردم به واسطۀ او شفا می‌خواهند!! دیگر آنکه نمی‌پرسند از کجا دانستند که زیارت قبر او ثواب و أجر بسیار دارد؟ و نمی‌پرسند که آیا خواب هم حجّت شرعی است؟!.

یاچاهی عمیق یاغدیرآبی اندازدکه به حضرت صاحب الزّمان ـ صَلَواتُ الله وَسَلامُهُ عَلَیه ـ می‌رسد و **او بنفسه متولّی بر آوردن حاجت می‌شود!!** نسخهٔ رقعهٔ مذکوره: «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم، ای سرورم که درودهای خدا بر تو باد، با استغاثه برایت نامه نوشتم .... و برای درخواست از خدا ـ جَلَّ ثَناؤُهُ ـ بر او و بر تو توکّل کردم[1] ...... الخ». اگر این مسائل شرك نیست، پس شرك چیست؟! سپس می‌نویسد: ((آنگاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید **و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید** یا «عثمان سعید العَمروی» و ولد او «محمّد بن عثمان» یا «حسین بن روح» یا «علیّ بن محمّد السّمری» و **یکی از آن جماعت را ندا نماید و بگوید یا فلان بن فلان سلامٌ عَلَيكَ أشهَدُ أنَّ وفاتَكَ في سَبيلِ الله** ...... پس نوشته را در نهر یا در چاه یا در غدیر اندازد **که حاجت او بر آورده می‌شود** ..... پس معلوم شد که خوان احسان و جود وکرم و فضل و نِعَم امام زمان ـ صلوات الله علیه ـ در هر قُطری از أقطار أرض برای هر پریشان درمانده و گمگشته و وامانده و متحیّر و نادان و سرگشته و حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عامّ ..... مقصود در این مقام اینکه حضرت صاحب الأمر ـ صلوات الله علیه ـ حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا و قادر بر کشف بلایا و عالِم بر أسرار و خفایا .... الخ[2])) و در ادامه نوشته است: «بلی إجابت مضطرّ را جُز خدای تعالی یا خلفایش نکنند[3]»!!!.

آیا اینکه شیخ عباس در «الباقیات الصّالحات» (حاشیهٔ مفاتیح الجنان، ص ۲۴۸ به بعد) نمازی به نام «استغاثه به حضرت بتول» به خوانندگان معرّفی کرده و می‌گوید پس از نماز مذکور «به سجده برو و بگو صد مرتبه: **یا مَولاتي یا فاطِمَة أغيثيني**[4] پس جانب راستِ رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپِ رو را

[1]- کَتَبتُ یامولای صَلَواتُ الله عَلَیكَ مُستَغِیثاً. . . وَتَوَکّلتُ فی المسألة لِلّهِ ـ جَلَّ ثَناؤه ـ عَلَیهِ وَعَلَیك . . . الخ .

[2]- منتهی الآمال، ج۲، ص۴۹۱ و ۴۹۲ .

[3]- این گفتهٔ شیخ عباس را که إجابَة المُضطرّین را در انحصار خدا نمی‌داند مقایسه کنید با این آیهٔ قرآن که فرموده: **أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ ....أَءِلَٰه مَّعَ ٱللَّهِ** [سورة النّمل:٦٢].

[4]- ای مولایم، ای فاطمه مرا یاری نما.

بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو ..... الخ». و یا از «مکارم‌الأخلاق» طبرسی این تهمت به‌امام مظلوم حضرت صادق(ع)را نقل‌کرده که آنحضرت فرمود نمازگزار در سجدۀ پس از نماز استغاثه «بگوید یا محمّد یا رسولَ الله یا عليُّ یا سَیِّدَيِ المؤمنین و المؤمنات بِکُما أستَغیثُ إلی الله تعالی، یا محمّد یا علي أستَغیثُ بِکُما یا غَوثاهُ، بِالله و بِمُحمد و علي و فاطمة و می‌شماری هر یک از امامان را پس می‌گویی: بِکُم أتَوَسَّلُ إلی الله تعالی پس به درستی که در همان ساعت به فریاد تو خواهند رسید؟!! إن شاء الله تعالی». و یا می‌گوید: امام زمان به «حسن مثلۀ جمکرانی»[1] فرمود دو رکعت نماز در مسجد جمکران مانند دو رکعت نماز در کعبه است!!.

آیا زیارت «هانی بن عُروه» (ص ۴۰۴) و یا زیارت «نُوّاب أربعه» که آن را از تکالیف زُوّارِ کاظِمَین شمرده و خطاب به آنها می‌گوید: «بِكَ إلَیهِم تَوَجُّهي و بِهِم إلَی الله توسّلي = به وسیلۀ تو به سوی ایشان (= أئمه) روی می‌آورم و به وسیلۀ آنان به سوی خدا توسّل می‌جویم.» (ص۴۹۲ و ۴۹۳) آیا شیخ عبّاس آیۀ **وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا** [سورة الجن:۱۸] «و همانا سجده گاهها مخصوص خداست پس با خدا، أحدی را مخوانید». را نشنیده است؟ آیا قول حضرت رضا(ع) را در تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیۀ مذکور نخوانده است؟!.

از مطهّری می‌پرسیم آیا صفاتی که وی برای امام قائل شده، صفات خدایی نیست؟ آیا وکلای امام یا ابن عروه هم پس از مرگ هر ندایی را می‌شنوند؟! آیا مجلسی یا شیخ عبّاس این مطالب را بدین منظور نوشته‌اند که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!!.

از مطهّری می‌پرسیم آیا استاد شما که در کتابش نوشته است: امام دارای «مقام خلافت کلّی إلهی است که گاهی در لسان أئمه ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ از آن یاد شده است، **خلافتی است**

---

[1]- برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» ص۱۶۷ .

تکوینی که به موجب آن جمیع ذرّات در برابر ولیّ أمر خاضع‌اند(!!!) ..... اصولاً رسول أکرم(ص) و أئمّه ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ طبق روایاتی که داریم[1] قبل از این عالَم، انواری بوده‌اند در ظلّ عرش، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیّهٔ مردم امتیاز داشته‌اند[2]. . . .»[3]!! مقصودش این بوده که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟!!

با اینکه خوردن خاک جایز نیست و اسلام حُکمی بر خلاف بهداشت ندارد، آیا علمایی که خوردن تربت حضرت حسین(ع) را به قصد شفاء جایز می‌دانند، قصدشان فقط این است که مردم به أنبیاء و أولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! آیا آیه الله العظمی(!) سیّد «أبو الفضل نبوی» قمی کتاب «**أُمَراء هستی**» را فقط بدین منظور

---

[1]- چرا به آیه‌ای از قرآن استناد نکرده است؟! زیرا در قرآن أثری از این عقاید نیست.

[2]- این اقوال را مقایسه کنید با آیات قرآن کریم که خدا به پیامبر فرموده: **قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ** [سورة الأحقاف:۹] «بگو من نودرآمد پیامبران نیستم و نمی‌دانم که با من و با شما چه خواهند کرد». و فرموده: **قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ** [سورة ابراهيم:۱۱] «پیامبرانشان به ایشان گفتند: ما جُز بشری مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منّت می‌نهد [و او را نبوّت می‌بخشد]». بایدتوجّه داشت که أنبیاء این بخش از سخن مخالفین خود را که گفته بودند: **إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا** [سورة ابراهيم:۱۰] «شما جُز بشری مانند ما نیستید». تأیید کرده‌اند. (فتأمّل)

قرآن به پیامبر أکرم(ع) نیز فرموده: **قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ** [سورة الكهف:۱۱۰ و فصلت:٦] «بگو جُز این نیست که من بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است».

[3]- ولایت فقیه، روح الله الموسوی الخمینی، انتشارات امیرکبیر با همکاری نمایشگاه کتاب قم، ص۶۷ و۶۸.

تألیف کرد تا خوانندگانش به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!!.

آیا مردم ما که شب و روز در کوچه و بازار به ابوالفضل عبّاس یا امام حسین یا به حضرت رضا و یا به ..... سوگند می‌خورند، همچنانکه مشرکین عصر جاهلیّت نیز به بُتهایشان قسم می‌خوردند و می‌گفتند :

وَ بِاللاّتِ والعُزّى و مَن دانَ دينَها وَ بِاللهِ، إنَّ اللهَ مِنهُنَّ أكبَرُ![1]

و شما آنها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به أنبیاء و أئمّه همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!!.

آیا شیخ طوسی ملقّب به «شیخ الطّائفهٔ» که در «**مصباح المتهجّد**» (به اهتمام انصاری زنجانی، ص۲۷۸) و علامّه مجلسی در «**زاد المعاد**» (کتاب بفروشی اسلامیّه، ص۵۲۶) در دعای بعد از نماز جعفر طیّار؟!! آورده‌اند که بگویند: «يا مُحَمَّدُ يا أبَاالقاسِمِ يا رسولَ اللهِ، يا عَلِيُّ يا أميرَالمؤمِنينَ **أنَا عَبدُكُما** = ای محمّد، ای اباالقاسم، ای رسول خدا، ای علیّ، ای امیرالمؤمنین **من بندهٔ شمایم**» بدین منظور بوده که مردم به أنبیاء و أئمّه همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!!.

آیا اینکه مردم ما از راههای دور به زیارت مرقد بزرگان دین می‌روند و به ضریح آنها دست می‌کشند و سر و صورت خود را به قبر یا به ضریح می‌مالند و برای آنها نذر می‌کنند و به اصطلاح سفره می‌اندازند و برای ایشان قربانی می‌کنند و شما آنها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیا و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! درحالیکه می‌دانید مشرکین، از جمله قریش به زیارت «عُزّی» رفته و هدایایی را تقدیم کرده و برایش قربانی می‌کردند. (ر.ک. «الاصنام»، هشام بن محمّد الکلبی، ص۱۸ و ۳۳).

---

[1]- سوگند به لات و به عُزّی و به کسی که بر دین و آیین آنهاست

و سوگند به خداوند، همانا خدا از آنها بزرگتر است!

(الأصنام، ص۱۷)

آیا رسول خدا(ص) آن همه مجاهدت کرد و آن همه مرارتها تحمّل فرمود که مردم بتهایشان را رها کنند و اعمالی را که به منظور تقرّب به خدا برای بتها انجام می‌دادند، برای مرقد خودش و عزیزانش به جای آورند؟!! آیا این است معنای **توحید**؟!.

آیا این همه أموال هنگفت و أرقام سرسام آور که باید صرف ساختن بیمارستان و مدرسه و راه و کمک به مسلمانان بیمار و مستمند و کارهای عامّ المنفعه شود ولی صرف تجدید بنا و تزیین قبور بزرگان دین می‌شود و شما مردم را نه تنها نهی نمی‌کنید بلکه تشویق هم می‌کنید، برای آن است که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حق توجّه کنند نه یک مقصد؟!!.

صِرفاً به عنوان نمونه‌ای از این تبذیراتِ خلاف شرع، مناسب است که به خوانندگان یاد آورد شوم که هفت شماره از روزنامۀ «اطلاعات» آبان ۱۳۴۴ هـ.ش، به اخبار مربوط به ضریح حضرت ابوالفضل(ع) اختصاص یافته که من دو خبر را ذکرمی‌کنم: «ضریح مطهّر حضرت ابوالقضل(ع)که به دستور آیه الله سیّد محسن حکیم و به وسیلۀ هنرمندان چیره دست اصفهانی ساخته شده است صبح فردا طیّ مراسمی جهت حمل به کربلا از اصفهان حرکت داده می‌شود. خبرنگار ما در اصفهان گزارش داد در ساختمان این ضریح جمعاً **هفت هزار مثقال طلا (= ۳۵ کیلو) و چهل هزار مثقال نقره (=۲۰۰ کیلو) به کار رفته**. . . . . الخ» (روزنامۀ اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۴۴ شمارۀ ۱۱۸۳۲).

«ضریح مطهّر حضرت ابوالفضل(ع) ..... از میدان نقش جهان حرکت داده شد. پیشا پیش کاروانِ ضریح، آقای امام جمعۀ اصفهان در حرکت است .... پیشاپیش ضریح مطهّر حضرت ابو الفضل شتر و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند. شهر اصفهان اکنون به صورت نیمه تعطیل در آمده است و عدّه‌ای از مردم به عنوان نذر قوارۀ پارچه، دستمال، گوشواره و گردنبند به پارچه‌های سبزی که حمایل کامیونهای کاروان حاصل ضریح است می‌بندند ..... عدّه‌ای که همران این کاروان مقدّس هستند ۳۰۰ نفر زن و مرد می‌باشند که پنجاه نفر آنان به هزینۀ والاحضرت و لیعهد رضا پهلوی در التزام ضریح مطهّر حرکت کرده‌اند ..... الخ» (روزنامۀ اطّلاعات، ۲۵ آبان ۱۳۴۴، شمارۀ ۱۱۸۳۴). برادر دانشمند ما جناب «قلمدران»(ره)

در مقدّمۀ کتاب «زکات » (ص۱۵ و ۱۶) به نقل از شمارۀ ۸۲۷۱ روزنامۀ «کیهان» نوشته است : «شیکترین لوسترهای جهان در حرم حضرت رضا(ع) نصب شد .... لوسترها **۹۵** عدد می‌باشد که قریب **۲۰** میلیون تومان خریداری شده است البتّه این لوسترها به علاوۀ لوسترهایی است که قبلاً بوده و ارزش آنها هم کمتر از اینها نیست» سپس برادر ما نوشته است: «دیگر حساب سایر أشیاء و تجمّلات و موقوفات با خداست، حال شما با همین نمونه می‌توانید فاصلۀ این مردم را با اسلام مقایسه کنید». **فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ**.

یکی ازعلمای مشهور زمان ما آقای «**محمّدرضا حکیمی**» است که بسیار سنگ محرومین و مستمندان و ضعفا را به سینه می‌زند أمّا تاکنون نشنیده‌ام که به اینگونه کارها اعتراض نموده و مردم را از اینگونه اسرافها نهی کرده باشد**!!** والله أعلم.

سابعاً : دربارۀ این افترای او که «تفکیك میان مُرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیّت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید.» در بند ۴ سخن می‌گوییم. البتّه مطهّری در این افتراء، تنها نیست بلکه استادش نیز نوشته است: «مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما خدمتگزاران به دین و آیین چندین هزار میلیون جمعیّت و بزرگان دین و آیین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که به حکم قطعی فلاسفۀ تمام دوره‌های جهان و صراحت قرآن خدا، زنده و جاویدان‌اند و پیش خدا در نعمت و عزّت اند و خدای عالم با کمال عظمت از آنها یادبود کرده، **جماد و پوسیده بدانیم و با آنها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آنها را در پس پردۀ فراموشی اندازیم . . . .**[1]الخ»**!!!** أمّا چنانکه در سطورآینده خواهیم دید اگر نگوییم دروغ گفته است بی‌شبهه گفتۀ او مصداق بارز قول بِلاعلم است زیرا هیچ موحّدی آن بزرگواران را پس از رحلت جماد و پوسیده نمی‌داند و خدا می‌داند که خواهان آن نیست که با ایشان با حقارت و کوچکی رفتار شود[2] بلکه اعتقاد موحّدین آن است که همواره مردم به

---

[1]- کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، نشر ظفر، ص ۴۰ .

[2]- خدا شاهد است که تردید دارم علاقۀ او به پیامبر أکرم(ص) به اندازۀ ارادت من به آن حضرت باشد.

یاد آنها باشند و آنان را دوست بدارند و مؤمنین سیره و سُنَن و أقوال و أفعال انبیاء و اولیای خدا را آموخته و آنها را الگو و أسوۀ أعمال و رفتار خود قرار دهند. سخن موحّدین چیز دیگری است که در سطور آینده بیان می‌شود.

شبهۀ چهارم- دیگر از آیاتی که مورد سوء استفادۀ خرافیون قرار می‌گیرد آیات ۱۵۴ سورۀ بقره و ۱۶۹ سورۀ آل‌عمران است که می‌گویند به تصریح قرآن انبیاء و صُلحاء و شهداء زنده‌اند پس شما چگونه می‌گویید که آنها ندای ما را نمی‌شنوند؟! و چنان جلوه می‌دهند که گویی موحّدین می‌گویند آنها نابود یا تبدیل به جماد بی‌شعور شده‌اند!! در حالی‌که دروغ می‌گویند! واقعیّت آن است که ما می‌گوییم أنبیاء و شهداء و سایر پاکان در دنیای فانی ما زنده نیستند و قالب تهی کرده و به عالَم باقی منتقل شده‌اند و در عالم رحمت حقّ که در قرآن از آن به «**عِندَ رَبِّهِمۡ**[1]» تعبیر شده زنده‌اند و روزی آن جهان می‌خورند، چنانکه فرموده: **لَهُمۡ دَارُ ٱلسَّلَٰمِ عِندَ رَبِّهِمۡ** [سورة الأنعام:۱۲۷] «آنان را نزد پروردگارشان سرای سلامت (و آسایش) است». از این‌رو با ورود به عالَم دیگر حیات أخروی دارند و با این دنیا همچون قالب دنیوی خود قطع رابطه کرده‌اند. مضافاً بر اینکه زنده بودن انبیاء و شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به ما فِی الضَّمیرِ مردم و به همه چیز و همه جا نیست زیرا در زمان حضورشان در دنیا نیز علم به همه چیز و همه جا نداشتند.[2] (فتأمّل) همچنین قرآن فرموده آنها از روزیهایی که در عالَم دیگر دارند، شادمان اند [سورۀ آل‌عمران:۱۷۰] درحالیکه اگر از دنیا و مظالم و گرفتاریهای پیروان خود با خبر باشند فرح ایشان مبدّل به غم و اندوه می‌شود.

خداوند فرموده حضرت عیسی(ع) روز قیامت در برابر سؤال إلهی چنین پاسخ می‌دهد: **كُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ** [سورة المائده:۱۱۷] «تا زمانی که درمیانشان به سر می‌بردم بر آنان گواه بودم و چون

---

[1]- در بارۀ معنای «**عِند رَبِّهِمۡ**» رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحۀ ۱۸۲ تا ۱۸۶.

[2]- ر.ك. «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» صفحۀ ۱۰۰ تا ۱۰۵.

مرا وفات دادی تو خود بر ایشان ناظر و نگاهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی». ملاحظه می‌کنید که حضرت عیسی(ع) عرض می‌کند من فقط در زمان حیاتم (در دنیای فانی) شاهد بودم و پس از مرگم تو ناظر ایشان بوده‌ای نه من و شاهد هر چیزی تویی. بنابراین به تصریح قرآن انبیاء پس از رحلت به عالم باقی رفته و از دنیای ما اطّلاع ندارند چنانکه پیامبری که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده ساخت از این دنیا و از مدّت مرگش بی‌خبر بود. (سورة البقرة:۲۵۹).

بدین ترتیب معلوم شد این کلام مطهّری که: «تفکیك میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستد ..... الخ» دروغی است که به موحّدین افترا بسته است[1] و إلا در دنیا هیچ موحّدی نیست که بگوید انبیاء و شهداء حتّی در عالم دیگر زنده

[1]- جوان نویسنده نیز همین افتراء را در کتابش تکرار کرده و نوشته است: «وهّابیان چون قائل به تجرّد روح و بقاء آن پس از مرگ نیستند، لذا می‌پندارند که ارواح انبیاء و اولیاء و صالحان نیز با مرگِ بدنشان نابود و منعدم شده است و از چیزی که دیگر موجود نیست طلب آثار و خواصّ و انجام کاری داشتن، خلاف عقل است!» (نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، ص۲۰۸) أمّا چنانکه ملاحظه شد این ادّعا دروغ است و هیچ مسلمانی نمی‌گوید روح معدوم می‌شود بلکه موحّدین می‌گویند روح به عالم دیگر منتقل می‌شود و با دنیای فانی ما، ارتباط ندارد و ما نمی‌توانیم با آنها مرتبط شده و سخن خود را به ایشان بشنوانیم. رجوع کنید به آنچه در توضیح آیۀ ۵۲ سورۀ روم وآیۀ ۲۲و ۲۳ سورۀ فاطر گفته‌ایم. (ص۱۱۵) علاوه براین، زائد و بی‌مورد بودن این کلام او نیز آشکار می‌شود که گفته است: «روح .... هرگز نمی‌میرد و با مرگ و تلاشی بدن از بین نمی‌رود بلکه بعد از مرگ به خاطر رهایی از قالب و قفس تن، شکوفاتر و تواناتر و آگاهتر می‌گردد» (همان کتاب، صفحۀ ۲۰۹) زیرا بقای روح درمیان مؤمنینِ به أدیان إلهی، منکر ندارد. ثانیاً آنچه گفته، در مورد روح صالیحن صادق است ولی در مورد روح غیرصالحین باید گفت که روح آنها از بین نمی‌رود ولی شکوفاتر نمی‌شود بلکه پژمرده‌تر و ناراحت‌تر می‌شود. ثالثاً در مورد روح صالحین نیز مهمترین نکته آن است که توجّه داشته باشم این شکوفایی و توانایی و آگاهی بیشتر نیز نامحدود و نامقیّد نیست بلکه در حوزۀ عالَم دیگر است و عالَم فانی ما را که پشت سر گذاشته‌اند، شامل نمی‌شود بلکه شکوفایی و عروج و آگاهی روحِ آن بزرگواران در عالَم بقا و عالم برزخ و عِندَ رَحمَةِ الرَّبّ و دارالسَّلام و . . . . . است و به هر حال از این گفته نمی‌توان نتیجه گرفت که ما می‌توانیم با ایشان مرتبط شده و می‌توانیم سخن خود را به ایشان بشنوانیم.

نیستند بلکه می‌گویند أنبیاء و شهداء به این دنیا ارتباط و توجّه و از آن اطّلاع ندارند. و علم و إدراک آنها محدود به عالم باقی است و دیگر عالم فانی را در بر نمی‌گیرد. (فتأمَّل)

شبهۀ پنجم- دیگرازآیاتی که خرافیّون برای فریب عوام مورد سوء استفاده قرار می‌دهند آیۀ ۱۷ سورۀ مبارکۀ «أنفال» است که همیشه آن را ناقص نقل می‌کنند[۱]. به عنوا ن نمونه همان جوان خرافی به تأسّی از آخوندها چنین نوشته است: ((قرآن ..... می‌فرماید: **وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ** [سورة الأنفال:۱۷] «یعنی هنگامی که تو (ای نبیّ مکرّم) پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی و لیکن خدا پرتاب کرد.

چنانکه می بینیم جملۀ «**إذ رَمَيۡتَ**» اثبات رَمی برای رسول خدا کرده و جملۀ«**مَا رَمَيۡتَ**» نفی رَمی از آن‌حضرت می‌کند و جملۀ «**ٱللَّهَ رَمَىٰ**» عیناً همان رَمی را برای خدا اثبات می‌نماید. یعنی در عین اثبات فاعلیّت برای انسان نفی استقلال از وی کرده و در همان فعل، خدا را فاعل «مستقلّ وبالذّات» ارائه می‌نماید[۲])) !!

جوان نویسنده ناشیگری کرده و آیه را با **واو** عطف ذکر کرده که معلوم می‌شود آیه معطوف به قبل از خود است. ما آیۀ منظور را می‌آوریم و سپس دربارۀ آن توضیح می‌دهیم: **فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبۡلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡهُ بَلَآءً حَسَنًا إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ذَٰلِكُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ مُوهِنُ كَيۡدِ ٱلۡكَٰفِرِينَ** [سورة الأنفال:۱۷-۱۸] «پس شما (مؤمنان) آنان را نکشتید بلکه خدا (به امداد غیبی

(فتأمّل). از أدلّۀ فلسفۀ اسلامی و فلسفۀ صدرایی که این جوان به آن بسیار می‌نازد و ـ مباحث «نفس» آن را دشوار و مردافکن می‌خواند و پیداست که مرعوب آن است ـ نیز برنمی‌آید که روح پس از مفارقت از کالبدمادّی از هر محدودیّتی عاری می‌شود! (فتأمّل)

[۱]- این کارنشانۀ آناست که دنبال حقیقت نیستند وتصمیم خودرا گرفته و حُکم خود را قبلاً صادر کرده‌اند!.

[۲]- نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص۱۶۳ .

خویش)[1] آنان را کُشت و تو [ای پیامبر] هنگامی که [ریگ و خاک به سوی مشرکین] افکندی [طوفان] نیفکندی بلکه خداوند [طوفان شن و خاک] افکند تا مؤمنین را به آزمون (نعمت) نیکویی از جانب خویش بیازماید همانا خدا شنوای داناست [حقیقت ماجری] این بود و همانا خدا سُست کنندۀ نیرنگ کافران است (تا شما پیروز شوید)».

أوّلاً: درمیان مسلمین خلاف نیست که سورۀ أنفال و از جمله آیات مورد نظر دربارۀ غزوۀ «بَدر» نازل شده و کاملاً ناظر و مرتبط به وقایع غزوۀ مذکور است و باز خلاف نیست که در این غزوه معجزاتی به قوع پیوست از آن جمله پیامبر مشتی خاک از زمین برگرفت و آن را به جانب مشرکین پاشید و فرمود: «شاهَتِ الوُجوه» «زشت باد این چهره‌ها» متعاقب آن طوفان و تندبادی از ریگ و خاک به سوی مشرکین برخاست و شن و خاک به چشم همۀ مشرکین رفت و اصحاب پیامبر(ع) از فرصت استفاده کرده و بر آنان یورش برده و گروهی را کشتند و برخی را أسیر کردند[2]. به همین سبب در آیۀ هجده فرموده خدا سُست کنندۀ نیرنگ کفّار است و او موجب شد که شما پیروز شوید .

ثانیاً: طوفان معجزۀ إلهی بود و ما قبلاً اثبات کرده‌ایم (ص۱۳۹ به بعد) که معجزه کار خداست و انبیاء در اظهار آن دخالت ندارند و آنچه دربارۀ معجزات انبیاء از جمله حضرت مسیح(ع) گفته‌ایم در این مورد نیز صادق و حاکم است. یعنی همچنانکه ساختن مجسّمۀ گلی کار عیسی(ع) بود که بإذن عامّ إلهی انجام داد و پرنده شدن آن فعلِ مستقیم خدا بود که در تأیید آنحضرت تحقّق یافت در غزوۀ «بدر» نیز پاشیدن یک مشک خاک کار رسول خدا

---

[1]- به آیات قبلی خصوصا آیۀ ۱۲ توجّه شود.

[2]- این واقعه را هم علمای سیره از قبیل ابن هشام و هم مفسّرین و هم کتب اسباب النّزول و . . . . نقل کرده‌اند.

(ص) بود که بإذن عام إلهی انجام داد و برخاستن طوفان شن فعل خدای متعال بود که برای تأیید و إمداد پیامبر تحقّق یافت[1].

ثالثاً: مفعولِ فعلِ «رَمَی» محذوف است شما به چه دلیل می‌گویید که قرآن همان رمی را که از پیامبر نفی کرده به خدا نسبت داده است؟! (و البَیِّنَةُ عَلَی المدّعي) شما که جُز ادّعاء چیزی إرائه نکرده‌اید!! ما می‌گوییم با توجه به اینکه سورۀ أنفال مُبَیِّن مسائل غزوۀ «بدر» و کاملاً مرتبط به آن است و مسائل مورد اشارۀ آن کاملاً برای مؤمنین معیّن و آشکار بوده و از وقایع غزوۀ مذکور اطّلاعات بی‌واسطه داشتند لذا ذکر مفعول «رَمَی» از شدّتِ وضوح، ضرورت نداشته است و طبعاً هرکه از تاریخ و حوادث غزوۀ «بدر» مطّلع باشد، می‌فهمد که مفعول «**رَمَیتَ**» خاکی است که پیامبر به سوی مشرکین پاشید و مفعول «**مارَمَیتَ**» و فعل «**رَمَی**» طوفان ریگ و خاک است.

دلیل دیگر ما بر اینکه تندباد مذکور فعل مستقیم خدا بوده آن است که خدا یاری مؤمنین در «غزوۀ بدر» را فقط به خود نسبت داده و فرموده: **وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٖ وَأَنتُمۡ أَذِلَّةٞ** [سورة آل‌عمران:۱۲۳] «و هر آینه خدا شما را که خوار و ناتوان بودید [و موقعیّت و آمادگی و ساز و برگ کنونی را نداشتید] در [غزوۀ] بدر یاری داد». و دربارۀ غزوۀ «خندق» فرموده: **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ جَآءَتۡكُمۡ جُنُودٞ فَأَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ رِيحٗا وَجُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا** [سورة الأحزاب:۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدای را برخویشتن به یادآرید آن هنگام که لشکریانی [از مشرکین به سوی] شماآمدند پس

---

[1]- در مورد اینکه چرا در قرآن، برخی از معجزات به غیرخدا نسبت داده شده، فِی المَثَل حضرت عیسی(ع) گفته است «من مردگان را زنده می‌کنم یا کور را شفا می‌دهم»، رجوع کنید به کتاب «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» صفحۀ ۱۱۷ و کتاب حاضر، صفحۀ ۱۴۹ به بعد.

بادی و لشکریانی که ندیدید، برآنان فرستادیم (که موجب هزیمت دشمن شد) و خدا بدانچه می‌کنید بیناست».

ملاحظه می‌کنیدکه دراین آیه ارسال باد و اعزام سپاه نامرئی فقط به خدا منسوب است و نمی توانید مدّعی شویدکه پیامبر أکرم(ع) به نحو غیراستقلالی درآن دخیل بوده است. حال باید بگویید چرا در غزوهٔ «خندق» ایجاد باد یا تند باد کار مستقیم خدا بوده ولی در غزوهٔ «بدر» کار مستقیم خدا نبوده است؟!!.

قربان شوم خدا را یک بام و دو هوا را

رابعاً: صدرآیهٔ شریفه دربارهٔ أصحاب پیامبر و مؤمنین - که توافق داریم ولایت تکوینی نداشته‌اند و جملهٔ مورد نظر شما هم عطف به همین جمله است - نیز همین کار را کرده یعنی به قول شما فعلی را که ابتدا به مؤمنین نسبت داده از آنها نفی نموده و حتّی مفعول فعل را نیز ذکر است؟ آیا در این مورد هم می‌توان گفت آیه قصد داشته که استقلال را از آنها نفی کند؟! آیا مگر موجودی وجود داشته که أصحاب پیامبر را مستقلّ بالذّات بداند که آیه به قصد نفی چنین عقیده‌ای نازل شود؟! هرچه دربارهٔ این جمله بگویید در مورد معطوف آن نیز صادق است.

علمای سیره و تفسیر تاریخ نوشته‌اند علاوه براینکه مسلمین از لحاظ عِدّه و عُدّه بسیار کمتراز دشمن بودند مشرکین پیش از مسلمین به چاه «بدر» رسیدند و آب را در اختیار گرفتند مسلمین ناچار بر پشته و ریگزاری فرود آمدند که به سبب نرمی خاک، راه رفتن بر آن دشوار بود و سُمِ چارپا در آن فرو می‌رفت و سخت برمی‌آمد، با کمبود آب، تشنگی بر أصحاب پیامبر غالب شد برخی از آنان نیز نیاز به غسل و شستشو داشتند. این شرائط نابرابر تأثیر بدی بر روحیّهٔ آنان گذاشت. در چنین اوضاعی، شب هنگام چُرتی آنان را فرا گرفت که موجب آرامش آنان شد و در عین حال خوابشان آن قدر سنگین نشد که کاملاً از دشمن غدّار غافل شوند و مشرکین به آن شبیخون بزنند همچنین باران نیز باریدن گرفت که هم زمین زیر پایشان سفت شد و هم رفع تشنگی و هم خود را تطهیر کردند و امیدوارتر شدند و

خدا نیز بر دل دشمن هراس افکند و فرشتگان را فرمود که مؤمنین را دلگرم نموده و استوار بدارید. همچنین هنگام مواجهۀ دو سپاه متعاقب اینکه پیامبر مشتی خاک به سوی دشمن پاشید، طوفانی در جهت مخالف مشرکین برپا شد که چشم و بینی ایشان از آن در أمان نماند[1].

---

[1]- علماء دربارۀ مشارکت مستقیم ملائکه در غزوۀ «بدر» اتّفاق نظر ندارند و عدّه‌ای از ایشان معتقدند که مشارکت ملائکه بیش از تثبیت مؤمنین نبوده است! چون نمی‌خواستم تنها به قاضی رفته باشم لذا در متن، از مشارکت مستقیم ملائکه سختی نگفتم لیکن خودم رأی آن دسته از علما را که به دخالت مستقیم فرشتگان در جنگ قائل‌اند ،صحیح می‌دانم زیرا علاوه بر أخبار فراوانی که در کتب معتبر آمده است (ر.ک. **خیانت در گزارش تاریخ**، انتشارات چاپخش، چاپ اوّل، ج اوّل، ص۲۰۰تا۲۰۳) اگر در قرآن تأمل شود ملاحظه می‌کنیم آیۀ ۱۲ سورۀ انفال در ادامۀ آیاتی است که امدادات إلهی را بر می‌شمارد و مهمتر اینکه هر دو أمر ذیل آیۀ ۱۲ دارای خصوصیّتی است که با مؤمنین تناسب ندارد زیرا انجام آن خصوصاً أمر دوّم کاملاً در وُسع مؤمنین نیست. و خداوندی که فرموده: **لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا** [سورة البقرة:٢٨٦] از مؤمنین بیش از وسع نمی‌خواهد. پرواضح است که مطلوب از مؤمنین مقابله ومبارزه و حدّ أکثر کشتن دشمن مهاجم است. حال اگر مجاهدی ضربۀ شمشیرش را به سنه یا شانه یا شکم دشمن بزند یا تیر و کمان را مورد استفاده قرار دهد، فرقی نمی‌کند و مطلوب حاصل است و أصولاً شرائط جنگ چنان متغیّر است که نمی‌توان از قبل تعیین کرد که مجاهدین کدام عضو دشمن را هدف قرار دهند و أصولاً بسیار کم اتّفاق می‌افتد که بَنان (= سرانگشتِ) دشمن را که با آن سلاح گرفته و دائماً دستش را حرکت می‌دهد، بتوان قطع کرد مگر اینکه مخاطبِ این طلب، از توان فوق بشری برخوردار باشد. (فتأمّل)

علاوه بر این آیۀ ۱۴ خطاب به کفّار است و آیۀ ۱۵ که خطاب به مؤمنین است با **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ** آغاز شده و پیش از آن قرینه‌ای بر اینکه مؤمنین مخاطب شده‌اند مشاهده نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان بدون دلیل متقن ذیل آیۀ ۱۲ را که صدر آن بی‌شبهه مکالمه با ملائکه است، خطاب به مؤمنین به شمار آورد و کسانی که دو أمر ذیل آیۀ ۱۲ را خطاب به مؤمنین می‌دانند بر خلاف ظاهر می‌گویند. به اضافۀ اینکه اگر کار ملائکه به تثبیت مؤمنین منحصر می‌شد ذکر عدد فرشتگان [سورۀ آل‌عمران:۱۲۴، و الانفال:۹] و یا ذکر صفت «مُسَوِّمین = نشان گذار» (آل‌عمران:۱۲۵) لازم نبود. (فتأمّل) این نیز دلیل دیگری است بر مشارکت

با توجّه به مطالب فوق قرآن می‌فرماید که نپندارید صرفاً با توان و کوشش خود که ناشی از إذن عامّ إلهی است ـ و مؤمن و کافر از آن برخوردارند ـ بر دشمن غالب شدید و آنها را کشتید بلکه این پیروزی نتیجهٔ امداد و إعجاز إلهی است. بنابراین قرآن همان قتل یا رمی را که به مؤمنین و پیامبر نسبت داده از آنها نفی و سلب نکرده و به خدا نسبت نداده است بلکه می‌فرماید این پیروزی بیش از آنکه نتیجهٔ کار و کوشش شما باشد نتیجهٔ امداد و اعجاز إلهی است که برای تأیید نهضت پیامبر تحقّق و فعلیّت یافته است تا بدانید که خدا پشتیبان و مؤیّدِ اوست.

چون جوان نویسنده شیفته و فریفتهٔ علمای قم است ما نیز جملاتی از تفسیر «المیزان» نقل می‌کنیم: ((خداوند ملائکه را به کمک ایشان فرستاد و خواب را بر آنان مسلّط کرد و باران بر آنها بارید و ملائکه را فرمود تا ایشان را تأیید نموده واستوار بدارند و دل دشمنان را از رُعب آکنده ساخت سپس به عنوان نتیجه گیری فرمود «پس شما ایشان را نکشتید لیکن خدا کُشت و تو (ای پیامبر ریگها را) نپاشیدی، خدا پاشید».

از همهٔ این شواهد می‌توان دریافت که مراد از جملهٔ: **فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ** [سورة الأنفال:۱۷] این است که عادی بودن ماجرای «**بَدر**» را نفی و انکار نموده و بفرماید نپندارید غلبهٔ شما بر کفّار در این غزوه أمری عادی و طبیعی بود! چگونه ممکن است مردمی اندك شمار و فاقد تجهیزات جنگی، لشکری مجّهز

مستقیم آنان در جنگ، درحالیکه در جنگ احزاب که فرشتگان دخالت مستقیم نداشتند عدد فرشتگان ذکر نشده است.

بنابراین معنای آیهٔ ۱۷ سورهٔ أنفال بسیار واضح است و نیازی به بافندگیهای عرفا و صوفیّه نیست زیرا آیهٔ شریفه فرموده: این پیروزی را صرفاً نتیجهٔ مجاهدت و مساعی خود ندانید بلکه این پیروزی غیر عادی نتیجهٔ امداد مستقیم إلهی و دخالت نیروهای غیبی است که به کمک شما فرستاد.

به اسبان و أسلحه و آذوقهٔ بسیار و مردان جنگی را تار و مار سازند؟! حال آنکه عادتاً و طبیعتاً باید دشمن که به لحاظ عِدّه و عُدّه چند برابر مسلمین بود پیروز شود. پس این خدای سبحان بود که با فرشتگانی که نازل فرموده مؤمنین را استوار داشت و کفّار را مرعوب ساخت و با آن سنگریزه‌هایی که رسول خدا(ص) به سمت ایشان پاشید آنها را منهزم ساخت و مؤمنین را بر کُشتن و اسیر گرفتن آنان تمکّن بخشید و بدین وسیله کید ایشان را خنثی فرمود. بنابراین مناسبت دارد که این پیروزی به خدای سبحان نسبت داده شود نه به مؤمنین.

پس اینکه در آیهٔ شریفه، قتل و رمی را از مؤمنین نفی نموده مقصود آن است که با إسناد وقایع غزوه به یک «سبب إلهی و غیرعادّی» عنایت [و امداد] إلهی را متذکّر شود و این أمر با استنادش به أسباب ظاهری و عوامل طبیعیِ معلوم و معهود و اینکه مؤمنین نیز کفّار را کشته و رسول خدا(ص) سنگریزه‌ها را پاشیده باشد، منافات ندارد[1].))

بنابراین معلوم می‌شود که إسناد فعل به مؤمینن یا به پیامبر أکرم(ص) به اعتبار ظاهر أمور و نفی و سلب فعل از ایشان و إسناد آن به خدای متعال به اعتبار و واقعیّت و حقیقت ماجری است و ربطی به استقلال یا عدم استقلال غیرخدا ندارد.

شبههٔ ششم- جوان نویسنده می‌پرسد: «آیا استمداد از ارواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده شرک نیست؟! آیا استمداد از عالِم و طبیب و متخصّص و کشاورز و صنعتکار، شرک نیست؟ اگر شرک است، چرا شما استمداد می‌کنید؟ دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید، پس از چند لحظه‌ای همگی بمیرید و به دیار عدم و موطن أصلی خود برگردید!.

اگر شرک نیست چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جرّاح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل[2]؟!.

---

[1]- همچنین می‌توان به سایر کتب تفسیر از قبیل «مجمع البیان» یا تفسیر نمونه یا . . . . مراجعه کرد.

[2]- در مورد ارتباط با فرشتگان رجوع کنید به کتاب حاضر، ص۱۹۶ .

می‌گویند: اینها شرک نیست و آنها شرک است چون ارواح آنها دیده نمی‌شوند و به صورت نمی‌آیند و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادّی شرک نیست ولی از أمور معنوی و روحانی شرک است، استمداد از مادّهٔ کثیف شرک نیست و از نفوس عالیهٔ مجّردهٔ قدسیّه شرک است[۱].»

از جملات بالا کاملاً پیداست که جوان نویسنده، مدّعای موحّدین را درنیافته و یا راه تجاهل پیش گرفته تا بتواند آتش تعصّب و خشم خود را فرو بنشاند و إلّا سخن موحّدین بسیار واضح است. آنها بر خلاف ادّعای این جوان نمی‌گویند که استمداد از زنده شرک نیست ولی استمداد از مرده شرک است بلکه می‌گویند: أصل در بحث ما نَحنُ فیه «**نحوهٔ خواندن**» است نه زنده یا مرده بود مَدعُوّ، بنابراین اگر ما زنده را نیز به نحوی نامشروط و نامقیّد بخوانیم که مستلزم فرض صفات إلهی برای او باشد، قطعاً و یقیناً شرک ورزیده‌ایم[۲] «فَاسمَع دونَ العَصَبِیّة» علاوه براین می‌گویند خواندن میّت معقول نیست و خواندن روحش برای ما که توان ارتباط با او را نداریم توجیهی ندارد زیرا که خدای قریب مجیب رحیم

---

[۱]- نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری، ص۱۸۵ و ۱۸۶ .

[۲]- چنانکه امام صادق(ع) که مقیم مدینه بود، چون شنید که عدّه‌ای از ساکنین کوفه با این اعتقاد که او می‌شنود گفته‌اند: «لَبَّیكَ یا جَعفَر» سجده کرد و سینه بر زمین مالید و گریست و شدیداً با این نظر مخالفت فرمود و چند بار فرمود: بلکه من بندهٔ خدایم، بندهٔ فرزند بنده، بنده‌ای خُرد و سست. سپس فرمود: اگر حضرت عیسی(ع) در برابر آنچه نصاری دربارهٔ او گفته‌اند سکوت می‌کرد سزاوار بود که خدا او را کر و کور سازد و اگر من در برابر آنچه «أبو الخطّاب» دربارهٔ من گفته سکوت کنم سزاوار است که خدا مرا کر و کور سازد.

«لما لبّی القوم الذین لبّوا بالکوفة دخلت علی أبي عبدالله(ع) فأخبرتُه بذلك فخرّ ساجداً و دقّ جؤجؤه بالأرض و بکی و أقبل یلوذ باصبعه و یقول: بل عبدالله قنّ داخر مراراً کثیرة ثم رفع رأسه و دموعه تسیل علي لحینه فندمتُ علی إخباري إیّاه فقلت: جعلت فداك و ما علیك أنت من ذا. فقال: یا مصادف إنّ عیسی لو سکت عمّا قالت النّصاری فیه لکان حقّاً علی الله أن یُصمّ سمعه و یُعمی بصره و لو سکتُّ عمّا قال ابوالخطّاب لکان حقّاً علی الله أن یُصمّ سمعی و یُعمي بصري.» (رجال کشی، چاپ کربلاء ص ۲۵۳).

سمیع بصیر را گذاشته‌ایم و روح غیرقابل دسترس را خوانده‌ایم، بدین سبب است که می‌گویند أموات را ـ و لو أنبیاء و أولیاء باشد ـ نیابد خواند زیرا آنها در زمان حیات، **لا** مکان و عالِمِ بکلِّ مکان و سمیعِ کلّ الأصوات نبودند و بر خلاف خدا که بصیر و سمیع بدون آلت است ـ و این صفت منحصر اوست[1] ـ با چشم و گوش می‌دیدند و می‌شنیدند و پس از ممات چشم و گوش را از دست داده‌اند و مهمتر اینکه به عالَم دیگر منتقل شده‌اند و با دنیای ما ارتباط ندارند. در این صورت اگر آنها را بخوانیم این خواندن ـ چنانکه گفتیم (ص۱۰۰) ـ خواه و ناخواه مستلزم فرض صفات إلهی برای آنهاست.

مفید است که در اینجا مطالبی را از کتاب شریف «**أرمغان یزد**» تألیف برادر فاضل ما جناب سیّد «**جلال جلالی قوچانی**» نقل کنم[2]: خداوند متعال برای گردش زندگی جوامع بشری، وسائل و اسباب طبیعی آفریده و به افراد بشر از راه إلهام و از راه شرع بهره گیری و استفاده از این اسباب را در موقع مقتضی دستور داده و آنان را مکلّف ساخته که جهت رفع هر یک از نیازمندیها و قضاء هر یک از حوائج از طریق معیّن و و سیلهٔ مشخّص و مخصوص به آن حاجت، (یعنی به صورت مقیّد و مشروط) اقدام نمایند. چنانکه فرموده: **وَأۡتُواْ ٱلۡبُيُوتَ مِنۡ أَبۡوَٰبِهَا** [سورة البقرة:۱۸۹] «به خانه‌ها از درهای آن دریابید». کنایه از اینکه به هر کار از راه آن داخل شوید. رسول خدا(ص) فرموده : «أبَى اللهُ أن يجري الأمورَ إلا بِأسبابها» یعنی حکمت خدا اقتضاء می‌کند که کارها از مجرای عادّی و أسباب طبیعی جریان یابد.

بنابراین کسی که بیمار است باید با تجویز پزشک از دارو بهره گیرد تا بهبودی به إذن عام إلهی حاصل شود. کسی که تشنه است باید آب بیاشامد و کسی‌که گرسنه است باید غذا بخورد، کسی‌که خرمن می‌خواهد باید بذر بیفشاند و کسی که طالب عزّت است باید قناعت

---

[1]- چنانکه حضرت **أمیر**(ع) دربارهٔ خدا فرموده : «سَمِيعٌ لابِآلَةٍ، بَصِيرٌ لابِأداةٍ = خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله». برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» صفحهٔ ۱۹۸.

[2]- ایشان سالها پیش این کتاب را زمانی‌که أیّام تبعید را در یزد می‌گذراند تألیف کرده و بدین سبب آن را **ارمغان یزد** نامیده است.

کند و کسی که طالب علم حقیقی است باید نفس را ریاضت دهد و درس بخواند و از راه مشروع نانِ حلال تحصیل کند و صدها و هزارها امثال اینها.

مسلمانان در گرفتاریها موظّف‌اند یکدیگر را یاری کنند و در هنگام ضرورت از یکدیگر یاری جویند و استعانت نمایند. در این گونه موارد از اسباب طبیعی بهره گرفتن و از أشخاص عادی کمک طلبیدن مانعی ندارد شرک نیست، نه تنها شرک نیست بلکه گاهی وظیفه و فریضهٔ دینی است مثلاً حیوان درنده‌ای به انسان حمله‌کرده یا سقف خانه‌ای روی سر انسان ریخته یا آدمی در میان چاه افتاده و در صد قدمی عدّه‌ای غافل و بی‌خبر ایستاده‌اند، به حُکم شرع وعقل بر انسانی که مورد حمله واقع شده یا آوار روی سرش ریخته یا در چاه افتاده واجب است که داد و فریاد کند و آن عدّهٔ غافل را خبردار کند و از آنان کمک بخواهد و بر آنان نیز واجب است که به یاری مصدوم بشابند.

گاهی کمک خواستن و یاری جُستن این اندازه ضرورت ندارد در این صورت واجب نیست أمّا مذمّتی هم ندارد. أمیر مؤمنان علی(ع) فرموده: «مَن شَکَا الحاجة إلی مُؤمنٍ، فَکَأَنَّهُ شکاها إلی اللهِ، وَ مَن شَکاها إلی کافرٍ، فَکَأَنَّما شَکَا اللهَ» «کسی که حاجت و نیاز خویش را نزد مؤمنی ابراز کند مثل این است که حاجت خود را به خداوند عرضه داشته و آنکه مشکل خود را نزد کافری ابراز کند مثل این است که از خدا شکایت کرده. (نهج البلاغه، کلام ۴۲۷).

هیچ یک از این موارد که انسان به عوامل ظاهری و طبیعی و عادی دسترسی دارد، استعانت و یاری خواستن از أشخاص و توسّل به اشیاء حرام و شرک نیست و ربطی به محتوای آیهٔ **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ندارد. بنابراین آنچه بعضی از أشخاص جاهل یا متجاهل در مقام انتقاد می‌گویند که اگر ما از پزشک یا دارو شفای بیماران را انتظار داشته باشیم یا فرزند و برادر و همسایهٔ مؤمن را بخوانیم و از آنان کمک بجوییم، مشرک می‌شویم چون از

غیرخدا یاری خواسته‌ایم و یا سخنی که مؤلّف محترم[1]کتاب «تفسیر آیة الکرسی» به عنوان انتقاد گفته که اگر آدمی به چاه بیفتد یا سقف خانه روی سرش بریزد آیا وظیفه ندارد که از مردم کمک بخواهد و اگر در زیر آوار یا میان چاه ساکت ماند آیا مسؤول جان خود نمی‌باشد؟ ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد و تمام این موارد می‌گوییم البتّه وظیفه است که آدمی در این مواقع از اشخاص کمک بخواهد و از پزشک و دارو شفا بجوید و این کارها شرک نیست بلکه وظیفه است و با محتوای **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** منافات ندارد زیرا ما از آنها به صورتی نامقیّد به شروط عالم طبیعت که خداوند مقرّر فرموده، یاری نمی‌خواهیم و حتّی احتمال نمی‌دهیم که بر أمور فوق طبیعت و نامشروط قادر باشند، یاری خواستن و خواندن غیرخدا هنگامی شرک است که آدمی به عوامل ظاهری و اسباب طبیعی که خدا در اختیار همگان نهاده دسترسی ندارد یعنی مضطرّ است[2]، تشنه شده أمّا در بیابان و کویرِ لوت

---

[1]- آقای زین العابدین کاظمی خلخالی.

[2]- تأمل در آیهٔ ۶۲ سورهٔ نمل نیز می‌رساند که استعانت مورد بحث ما «استعانت عبادی» یعنی استعانتِ بی‌قید و شرط در وقت اضطرار است که وسائل و اسباب عادی و معمولی در دسترس نیست و إلّا پرواضح است که در غیر موارد اضطرار - که استعانت دیگران را إجابت کرده و یا از سایرین استعانت می‌کنیم - نیز هر نفسی که فرومی رود به إذن و إفاضهٔ إلهی و چون بر می‌آید به إذن و إفاضهٔ إلهی است و هرگامی که برمی‌داریم به إذن إلهی است و هکذا .... لیکن أذن عامّ إلهی که همهٔ مخلوقات از آن برخوردارند. أمّا آیه از این حالت صرف نظر کرده و حالت اضطرار را که حوزهٔ إذن خاصّ إلهی و عرصهٔ ظهور إمداد نامقیّد و نامشروط إلهی است مورد توجّه قرار داده و با إستفهام إنکاری پرسیده: «أَإِلٰهٌ مَعَ اللهِ» «آیا با خدای یگانه، معبود[دیگری هم] هست»؟!. در نتیجه اگر از بندگان خدا که توان إعانت محدود به إذن إلهی و از جانب حقّ تعالی به ایشان إعطاء شده، مددجویی و استعانت کنیم، مورد عتاب نخواهیم بود أمّا إستعانت نامقیّد و نامشروط از هیچ کسی جُز خدا نمی‌توان انتظار داشت و در این حوزه خدا تنها و بی‌شریک است و چنین توانی را به کسی إعطاء نفرموده است و إلّا لازم می‌آمد که قرآن فقط کسانی را که چنین توانی را در غیرخدا به نحو استقلالی توقعّ دارند، با استفهام انکاری مورد عتاب و توبیخ قرار دهد؟ (فتأمّل). لازم است توجّه داشته باشیم که آیهٔ شریفه نفرموده : «أَمُعِينٌ» یا «أَ مُجِيبٌ مَعَ اللهِ؟» بلکه فرموده آیا معبودی همراه خدا هست؟!. در واقع چنین

است، بیمار شده أمّا پزشک او را جواب کرده، دستش از عوامل ظاهری قطع شده و به عالَم فوق طبیعت یا عالَم غیب پناه برده، در این هنگام است که فقط باید خدا را بخوانَد و تنها باید از او یاری جوید نه موقعی که در میان چاه افتاده و صد نفر از خویشاوندان و همسایگان بر سر چاه آمده‌اند، هرکس می‌داند که در این صورت بنابه دستور شرع وظیفه دارد داد بزند تا همه را خبر کند که بیایند او را نجات دهند زیرا در زمانی که أسباب طبیعیِ خداداد موجود است، یاری خواستن یا متوقّعِ کمک بودن مستلزم قائل شدن هیچ صفت مطلقی برای وسائط و أسباب مذکور نیست ـ منظور صفاتی است که مختص حقّ تعالی است ـ . أمّا اگر أسباب طبیعی ناموجود و یا خارج از دسترس باشد ولی ما بازهم از آنها استمداد کنیم یا متوقّع یاری از آنها باشیم، چه بدانیم یا ندانیم و چه بخواهیم یا نخواهیم برای آنها صفاتی قائل شده‌ایم که مختصّ خداوند متعال و منحصر به اوست، یعنی در واقع آنان را مُعینِ بلاشرط محسوب داشته‌ایم، همچنانکه إعانت حقّ تعالی را مقیّد و محدود به هیچ شرطی نمی‌دانیم. فِی المَثَل اگر کسی در «مشهد» سقف خانه بر سرش فرو ریخته و عدّه‌ای در نزدیکی او ـ یعنی در فاصله‌ای که معمولاً بشر صوت را می‌شنود ـ بودند و او با داد و فریاد از آنها برای نجات خویش استمداد کند، کارش هیچ ربطی به شرک ندارد و کاملاً مشروع است زیرا استمداد او کاری عادی و معمولی و یا به عبارت دیگر محدود و مقیّد به قوانین عالَم طبیعت است، أمّا اگر همین فرد از پسر عمّه‌ها و نوه عموهایش که در «نیشابور» مقیم‌اند، کمک بخواهد، قطعاً شرک ورزیده و یا اگر از همان افرادی که در اطراف خانه‌اش یا اطراف چاه هستند با صدایی آهسته ـ که معمولاً و در حالت عادی و طبیعی، آن را کسی که نزدیک خانه یا بالای چاه است نمی‌شنود ـ کمک بخواهد ویااگر متوقّع باشد کسانی‌که بیرون خانه هستند بدون استفاده از دستهایشان یا بدون استفاده از بیل و کلنگ و .... او را از زیر آوار نجات دهند، قطعاً شرک ورزیده است، زیرا نفس این مسأله خواه و ناخواه یعنی اعترافِ عملی به اینکه کاری

استعانتی را عبادت شمرده در حالی که مردم ما در چنین حالتی حضرت ابوالفضل(ع) و حضرت رضا(ع) و ..... را می‌خوانند و کسی ایشان را نهی نمی‌کند !!.

که من می‌کنم لغو و بیهوده نیست و آنها صدایم را می‌شنوند و بر إمداد من قادراند و به معنای آن است که شنوایی آنان مقیّد به فاصلهٔ مکانیِ معیّن و یا حدّ خاصی از شدّت صوت، و کمکشان مستلزم استفاده از وسائل طبیعی و معمولی نیست! یا اگر بیمار از طبیبی که در نزدیکی اوست برای مداوا و شفای خویش کمک بجوید با موحّد بودنش تعارضی ندارد. أمّا اگر بیمار در «تهران» از طبیبی که در «کرج» اقامت دارد ـ بدون تلفن و بی‌سیم و ارسال قاصد و ..... ـ برای رفع بیماریش استمداد کند و یا متوقّع باشد بدون معاینه و استعمال روشهای طبّی و بدون استفاده از دارو او را شفا بخشد، قطعاً از صراط مستقیم توحید منحرف شده است زیرا در عالَم طبیعت یا عالَم شهادت إمداد یا إضرار تمام موجودات ـ غیرخدا ـ محدود و مقیّد به شروط بسیار است، مثلاً اگر اینجانب از کسی کمک بخواهم باید شرائط زیادی فراهم آید تا إمداد و رفع حاجت میّسر شود، از جمله «مُستعان» باید با من معاصر باشد و در فاصلهٔ معیّنی از من حضور داشته و به ندایم توجّه کند و کسی یا چیزی مانع از توجّه او به من نشود و .... . أمّا اگرإستمداد یا أمید من به یاوریِ کسی یا بیم من از إضرار او مشروط به هیچ شرطی نباشد و همچون کمکهای غیرمعمول و فوق طبیعی که از عالَم فوق طبیعت یا عالَم غیب توقّع داریم، باشد، در این صورت شرک ورزیده ام. در این موارد از خدا ـ و فقط از خدا ـ کمک می‌خواهیم زیرا در مورد خداوند لازم نیست دربارهٔ فاصلهٔ زمانی و مکانی خود با حضرت حقّ بیندیشیم و نگران باشیم آیا کسی یا چیزی مانع از توجّه و إحاطهٔ علم او به ما می‌شود و یا خیر زیرا إمداد و إضرار إلهی محدود و مقیّد به قوانین عالَم طبیعت نیست. پس توجّه داشته باشیم که نفس استعانت و امید به اعانت داشتن یا خوف از إضرار داشتن، ملاک شرک و توحید نیست. بلکه استعانت یا امید داشتن از غیرخدا، به صورت فوق طبیعی ـ که از آن به عالَم غیب تعبیر می‌کنیم ـ و استعانت و امیدی که مقیّد به هیچ شرطی نباشد (یعنی نحوهٔ خواندن و استعانت) ملاک شرک و توحید است، حتّی اگر آن غیرخدا، از ملائکه و أنبیاء عظام و أئمّه و أولیاء خدا باشد، زیرا مُعینِ نامقیّد و نامشروط، صفتِ مختصّ حقّ تعالی است و لاغیر.

حاصل اینکه مسلمانان وظیفه دارند هنگام دسترسی به اسباب طبیعی از آنها استفاده کنند و از عوامل ظاهریِ خداداد بهره گیرند و نیازمندیهای خود را برطرف سازند و خدای را بر این همه نعمتهای بی‌شمار که در اختیار آنان گذاشته سپاس گزارند ولی وقتی که دستشان از اسباب طبیعی که در عالَم شهادت موجود است، قطع شد و مضطرّ شدند و ناچار و ناگزیر به عالَم غیب یا فوق طبیعت پناه بردند، باید فقط و فقط خدا را بخوانند و تنها از او یاری جویند و در این موقع اگر هرکس و هرچیزی را به جای خدا بگذارند و او را بخوانند و از او یاری جویند و شفای بیمارشان را طلب نمایند و حاجت بخواهند، مشرک‌اند و می‌دانیم که خدا گناه شرک را نمی‌آمرزد، از این رو لازم است که در مسألهٔ شرک و توحید با احتیاط بسیار رفتار کنیم.

این برادرگرامی نوشته است: ازتأمّل درآیهٔ: **إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ** «تنها از تو یاری می‌جوییم» سه مفهوم به دست می‌آید:

أوّل مفهوم «**مُستَعین**» یعنی کسانی که یاری می‌طلبند و آنان بندگان خدای‌اند که از او استعانت می‌کنند.

دوّم: مفهوم «**مُستَعان**» یعنی کسی که از او طلب یاری شده و او خداست که با کلمهٔ «إیّاکَ» مخاطب گردیده است.

سوّم مفهوم «**مُستعانٌ به** » یعنی عملی که انجام می‌شود و به وسیلهٔ آن از خدا طلب یاری می‌شود، مانند نماز وروزه وجهاد ودعا و صبر و ..... مثلاً در همین آیهٔ سورهٔ «فاتِحه الکِتاب» **مُستَعانٌبِه** همان نماز خواندن و دعای ما و گفتن: **ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ** است. در این «**مُستعان**» که خداست و با کلمهٔ «**إیّاکَ**» مخاطب گردیده چون «مفعولٌ به» است و بر فعل و فاعل که «**نَستَعینُ**» باشد مقدّم شده، از نظر أدبی معنی حصر و انحصار را می‌فهماند و با توجّه به تقدّم «مفعولٌ به» بر فعل و فاعل که مفید «حصر» است و با توجّه به اینکه «استعانت» پس از مسأله «انحصار عبادت به خدای متعال» آمده (**إیّاکَ نَعبُدُ** = تو را عبادت می‌کنم) و چنانکه گفتیم ذکر استعانت در اینجا از باب «ذکر خاصّ بعد العامّ» است لذا نتیجه می‌گیریم که

استعانت مورد نظر قرآن از عالی‌ترین و مهمترین مصادیق عبادت محسوب می‌شود و استعانتی که عبادت محسوب می‌شود استعانت بی‌قید و شرط است[۱]. و خلاصه، معنی آیه این است که فقط خدا را به صورت نامشروط و نامقیّد **مُستعان** می‌دانیم و تنها از او یاری می‌جوییم.

أما «**مُستَعانٌ بِه**» یعنی چیزی که به وسیلۀ آن از خدا طلب یاری می‌شود، نام دیگرش «**وسیله**» است. «وسیله» با «مُستَعانٌ بِه» در خارج مصادیق زیادی دارد. بندگان هنگامی که به خدا روی می‌آورند و تنها از او یاری می‌جویند و نه غیر او، بهتر است دست خالی به درگاه خداوند نروند و وسیله‌ای داشته باشند و آن وسیله، عمل صالحی است که انجام می‌دهند، پیش از حاجت خواستن، صدقه‌ای بدهند یا دو رکعت نماز بخوانند یا دعایی بکنند[۲] و خودِ خدا را «مُستَعانٌ به» قرار دهند. آنگاه از حضرت «مُستَعان» یعنی خدای سبحان حاجت بخواهند . . . .الخ.

این فاضل محترم نوشته است: یکی از أعاظم علمای شیعه منحصر بودن «مُستعان» را به خدا در تمام موارد قبول نمی‌کند و می‌فرماید فقط در عبادت است که باید منحصراً از خدا استعانت جست با این بیان که وقتی می‌گوییم **إِيَّاكَ نَعۡبُدُ** «تنها تو را عبادت می‌کنیم». ممکن است که أهل تفویض بگویند ما در عبادت کردن استقلال داریم و دلیل این مُدّعا آیۀ **إِيَّاكَ نَعۡبُدُ** است برای رفع این شبهه قرآن بلا فاصله فرموده: **إِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ** یعنی در عبادت کردن از تو نیرو می‌گیریم و استعانت می‌جوییم.

۱- طبعاً استعانت مقیّد و مشروط از بحث ما خارج است.

۲- یعنی با أعمال صالح که سبب تکامل خود آنان است بر شایستگی خود برای جلب رحمت حقّ بیفزایند. چنانکه قرآن کریم نیز چنین فرموده: **إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُ** [سورة فاطر: ۱۰] «کلام نیکو و پاک به سوی أو (= خدا) بالا می‌رود وعمل صالح و کردار نیکو آن را بالا می‌برد (و به اجابت نزدیک می‌سازد)».

حاصل آنکه ایشان قبول دارند که «مُستَعان» فقط خداست ولی نه در تمام موارد، بلکه به نظر ایشان برای عبادت باید فقط از خدا استعانت جُست ولی برای کارهای دیگر غیراز عبادت می‌توان از غیرخدا (از مخلوقات و از أفعال) یاری جُست. وی بر این مُدَّعا به سه آیه استدلال نموده :

أوّل : **وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ** [سورة البقره:٤٥] «و با صبر و نماز [از خدا] یاری بجوبید».

دوّم : **تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ** [سورة المائده:٢] «با یکدیگر در نیکو کاری و تقوی همکاری کنید».

سوّم : **فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ** [سورة الکهف:٩٥] «(ذُوالقَرنَین فرمود) مرا با نیروی [خود] یاری کنید». که «ذُوالقَرنَین» از مردم یاری جسته است. (نقل از «البیان فی تفسیر القرآن»).

باید توجّه داشت‌که این عالِم محترم عالَمِ شهادت (= عالَمِ طبیعت) را ازعالَمِ غیب (= عالَمِ فوق طبیعت) جدا نکرده و این دو را با هم خلط فرموده و همچنین از تفاوت استعانت مقیّد با استعانت نامقیّد و نامشروط که از مصادیق «عبادت» است غفلت فرموده‌اند، زیرا به آیاتی استناد و استشهاد کرده‌اند که آیۀ نخست به نفع مقصود ایشان نیست و آیات دوّم و سوّم نیز به بحث ما که استعانت بی‌قیدوشرط است. ارتباط ندارد. زیرا درآیۀ أوّل «(صَبر وصَلاة)» از سنخ أفعال اند و هر یک از آنها «**مُستَعانٌ بِه**» است نه«**مُستَعان**» و «مَفعولٌ بِهِ» فعل «**استَعِینوا**» خداست[1] پس در این آیه «مُستَعان» خداست و آیۀ شریفه مؤیِّدِ قول ماست که «مستعانِ نامقیَّد و نامشروط» فقط خداست. البتّه چنانکه گفتیم «مُستَعانٌ بِه» و وسیلۀ رفتن درِخانۀ خدا،

---

[1]- مقصود نویسندۀ محترم آن است که اگر آقای «خویی» به این مسأله توجّه می‌کرد که «مفعولٌ بهِ» فعل «اِستَعینوا» که از شدّت وضوح در آیه نیامده کلمۀ **الله** است و آیه در واقع چنین است» اِستعینوا [اللهَ] بالصَّبرِ والصَّلاةِ» در این صورت به وضوح تمام درمی‌یافت که در این آیه نیز «مُستَعان» خداست نه غیر خدا و صبر و نماز «وسیله» و «مُستَعانٌ بِه» میباشند زیرا پرواضح است که صبر و نماز، مُدرِک نیستند تا استعانت ما را دریابند.

ممکن است اسماء و صفات خدا باشد و ممکن است یکی از أفعال و کارها باشد و گفتیم که «مُستَعانٌ بِه» در استعانت عبادی منحصر به خدا نیست ولی مشروط هست و یکی از آن شروط «إذن و رخصت» خداوند است. خدای متعال خود إذن داده که مستقیماً او را بخوانیم و به درگاه او دعاء و اظهار نیاز و استعانت کنیم و فرموده: **أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ**[1]**وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ** [سورة فُصِّلَت:٦] «همانا معبودتان معبودی است یگانه پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان». وفرموده: **ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ** [سورة غافر:٦٥] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». و فرموده: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ** [سورة البقرة:١٨٦] «و (ای پیامبر) چون بندگانم از تو دربارهٔ من پرسند، همانا من نزدیکم و دعوتِ خواننده را آنگاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم».

حال اگر خداوند إذن نمی‌داد و فرضاً می‌فرمود مستقیماً به سویم نیایید بلکه به واسطه‌ها و شفیعانی که معیّن کرده‌ام رجوع کنید، در این صورت بر ما جایز نبود که مستقیماً به خدا روی آوریم. أمّا اینکه جُزخدا را نمی‌توان به نحو نامشروط و نامقیّد «مستعان» قرار داد و اگر غیرخدا را به نحو نا مشروط «مستعان» قرار دهیم در این صورت او را همچون خدا فرض کرده‌ایم مثلاً اگر از جنّیان یا ملائکه یا انبیاء عظام و أئمّهٔ عالیمقام یا ...... به صورت نامشروط و نامقیّد مددجویی کنیم و این استعانت را مقیّد به فاصلهٔ زمانی و مکانی معیّن و .... ندانیم و معتقد باشم که حتّی همزمانیِ استعانت دیگران با استعانت ما از «مستعانِ» مذکور، مانع استعانت ما نخواهد بود، این کار خواه و نا خواه دالّ بر آن است که ما إعانت آنان را همچون إعانت حقّ متعال، فارغ از هر قیدی محسوب داشته‌ایم، یعنی ـ نَعوذُ بِالله ـ برای خدا شریک قائل شده ایم!!.

[1]- در این آیه به حرف جرِّ «**إلی**» توجه شود.

دیگر از شروط استعانت آن است که **مستعان** در زمان استعانت ما، باید مُدرِک باشد. پرواضح است که فقط خدا همواره و بی‌قید و شرط، مُدرِک و علیم و سمیع و بصیر و خبیر است أمّا غیرخدا چنین صفتی را به نحو مطلق و نامحدود ندارد. البتّه اگر پیامبر یا إمام زنده باشند و خواننده با رعایت تمام قیود و شروط، آنها را بخواند ازجمله اینکه با پیامبر فاصلهٔ مکانیِ معیّنی داشته باشد و آنحضرت بیدار باشد و دیگران مزاحم خواننده و آن‌حضرت نباشند و اجازه دهند که خواستهٔ خود را با حضرتش درمیان بگذارد و . . . .

در این صورت اگر از آن‌حضرت بخواهیم که به نیابت از ما خدا را «مستعان» قرار دهند و حاجت ما را بخواهد در این حالت آن‌حضرت را به نحو مقیّد و مشروط «مستعان» قرار داده‌ایم تا حضرتش خدا را به نفع ما «مستعان» قرار دهد و حاجت ما را درخواست نماید و این کار به هیچ وجه مانع شرعی ندارد. أمّا اکنون که به پیامبر و أئمّه دسترسی نداریم ـ چون در جهان ما نیستند و حیات این جهانی ندارند بلکه به عالم دیگر انتقال یافته و حیات أخروی دارند ـ اگرآن بزرگواران‌رابخوانیم چون دراین خواندن هیچگونه محدودیّت زمانی ومکانی قائل نیستیم و در هرلحظه که بخواهیم و در هر جا که باشیم آنان را می‌خوانیم ـ درحالی‌که در زمان حیاتِ دنیوی آن بزرگواران، فقط وقتی بیدار و در نزدیکی خواننده بودند آنها را می‌خواندند ـ بنابراین آنها را بی‌قید و شرط مستعان قرار داده‌ایم[1] درحالی‌که می‌دانیم مستعان نامشروط و نامقیّد و نامحدود فقط خداست و فقط خداست که می‌توان او را هم «مستعان» و هم «مستعانٌ بِه » قرار داد.

---

[1]- اینکه که آنها را می‌خوانیم نشانهٔ آن است که برای آنها قید «حیات دنیوی» را قائل نیستیم و با اینکه مرگِ دنیوی، آنها را دریافته، باز هم آنان را می‌خوانیم با این کار به زبان عمل می‌گوییم که می‌توانیم ندای خود را به اموات بشنوایم درحالیکه حتّی پیامبر اکرم(ص) به این کار توانا نبود [سورهٔ فاطر:۲۲ و ۲۳]. و دیگر آنکه شنیدن آنان را مطلق دانسته و شنوایی آنها را مقیّد و مشروط به داشتن آلت شنوایی نمی‌دانیم درحالی‌که فقط خداست که برای دیدن یا شنیدن محتاج آلت نیست.

باید توجّه داشته باشیم هنگامی که ملائکه یا انبیاء و اولیاء را برای تقرّب به خدا یا طلب آمرزش یا حصول حاجتی خاصّ، می‌خوانیم آن بزرگواران در این خواندنِ ما «**مستعانٌ به**» نیستند بلکه در این مورد «**مستعانٌ به**» دعوت و دعای ما خطاب به آنهاست و آنان مستعان ما هستند! در حالی‌که مستعانٌ به که قرآن به ما معرّفی فرموده هیچ یک مُدرِک نبوده و نیستند یعنی أشخاص نبوده بلکه از سنخ أفعال و أعمال یا از سنخ معانی است، فِی‌المَثَل کسی که برای «مستعان» قرار دادن خدا، اسماء و صفات خدا را در دعایش ذکر می‌کند [سورة الأعراف:۱۸۰] و یا برای جلب رضای حقّ و تقرّبِ به او صدقه می‌دهد و یا روزه می‌گیرد و یا حجّ به جای می‌آورد، این اعمال **مُستَعانٌبِه** است نه مستعان.

أمّا آیهٔ دوّم و سوّم هر دو مربوط‌اند به عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) و مخاطب آیهٔ دوّم عموم مؤمنین هستند که باید به یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزکاری کمک کنند. بدیهی است که این کمک و إعانت همان إعانت مقیّد به شروط عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) است و کسی از مؤمنین توقّع إعانت فوق طبیعی و خارق العاده ندارد. بنابراین آیهٔ دوّم ربطی به بحث ما ندارد.

در آیهٔ سوّم که «ذُوالقَرنَین» از مردم یاری خواسته و در این صورت فرد فردِ مخاطبینِ او «مستعان» هستند، ممکن است به نظر رسد «مستعان» بودن منحصر به خدا نیست؟ لازم است توجّه کنیم که إعانت مطلوب در آیه در حوزهٔ عالَم شهادت (= عالَم طبیعت) و مخاطبِ آن مؤمنین هستند و آیه به عالَم غیب (= فوق طبیعت) مربوط نیست و «ذوالقرنین» از مردمِ حاضر در مقابل خود به صورت طبیعی خواسته است که نیروی خود را بنابه راهنمایی خودش، در اختیار او بگذارند و با او همکاری کنند و در استخدام او باشند و هیچ أمر فوق طبیعت و نامقیّدی ازآنان نخواسته است و این منافات ندارد با انحصار «مستعان» بودن به خدا، زیرا چنانکه گفته شد ما وقتی کمک فوق طبیعی و نامقیّد و نامشروط می‌خواهیم و کاری از ما ساخته نیست و به همین سبب به عالَم غیب پناه می‌بریم (و در واقع عبادت می‌کنیم) فقط باید از خدا استعانت بجوییم و خدا منحصراً در این هنگام مستعان است نه غیرخدا. دلیل ما علاوه

بر آیهٔ: **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** «تنها از تو یاری می‌جوییم». آیاتی است از قبیل: **وَٱللَّهُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ** [سورة یوسف:۱۸] «(حضرت یعقوب به فرزنداش گفت:) دربارهٔ آنچه شما اظهار می‌دارید، خدا «مستعان» [من] است». در این آیه چنانکه ملاحظه می‌شود چون حضرت یعقوب(ع) در برابر فرزندانش کاری از او ساخته نبود و از وضع حضرت یوسف(ع) اطّلاعی نداشت، فقط خدا را «مستعان» قرار داد، درحالی‌که اگر می‌دانست فرزندش در چاه است عقلاً و شرعاً وظیفه داشت که همچون یک فرد متدیّن برای نجات آنحضرت از چاه اقدام کند.

و آیهٔ: **وَرَبُّنَا ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ** [سورة الأنبیاء:۱۱۲] «در برابر آنچه وصف می‌کنید پروردگار مهربان ما مستعان [ما] ست». در این آیه نیز چون انبیاء در مقابل مخالفین به صورت معمول و طبیعی کاری از دستشان بر نمی‌آمد، فقط خدا را «مستعان» قرار دادند.

در آیات فوق «المُستَعان» خبر است و خبر وقتی که «الف و لام» داشته باشد معنی حصر و عهد را می‌رساند و این هر سه آیه دلالت دارد که هرگونه کمکِ نامقیّد به شروط عالَم طبیعت را که مربوط به عالَم غیب (= عالم فوق طبیعت) است فقط از خدا و مستقیماً از او باید خواست و از او یاری جُست برای اینکه فقط او «**المُستَعان**» است[1].

أمّا «مستعانٌ به» یا به عبارت دیگر «وسیلهٔ رفتن دَرِ خانهٔ خدا» باید از سنخ أفعال باشد و یا أسماء و صفات خدا را **مستعانٌبِه** قرار می‌دهیم. چنانکه حضرت موسی(ع) به قومش فرمود: **ٱسْتَعِينُواْ بِٱللَّهِ** [سورة الأعراف:۱۲۸] «به وسیلهٔ خدا [خدای را] یاری بخواهید[2].» و یا با روزه و

---

[1]- چنانکه در بند ۳۸ دعای «جوشن کبیر» ـ که در مفاتیح مذکور است ـ خطاب به خدا آمده است : «**یا مَن لایُستَعانُ إلا بِهِ**» «ای آنکه استعانت نشود مگر به او».

[2]- از مقایسهٔ آیهٔ ۱۲۸ سورهٔ اعراف با آیهٔ ۴۵ سورهٔ بقرهٔ که هر دو خطاب به بنی اسرائیل است می‌توان دریافت که چون نماز عالیترین مصداق دعاست از این رو اگر با نماز از خدا استعانت کنیم در این صورت خدا، هم «مُستَعان» است و هم «مُستَعانٌ به». در هر دو آیه، هر دو نوع استعانت ذکر شده است: أوّل استعانتی

صدقه و صدها عبادت و عمل صالح دیگر و هیچ انسانی در این صورت نمی‌تواند **مستعانٌ به** یا وسیله باشد[1]. أمّا هنگامی که به اسباب محدود ظاهری متوسّل می‌شویم ـ یعنی در حوزهٔ عالَمِ طبیعت که عالَمِ محدودیّت است ـ مجازیم که انسانی را مُستَعان قرار دهیم. چنانکه قرآن فرموده: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [سورة الأنفال:٦٤] «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که پیروان تو می‌باشند ،تو را کفایت می‌کنند». خدا مستعان نامقیّد و نامشروط و پشتیبان غیبی است و مؤمنان مستعان مقیّد و مشروط و پشتیبانِ ظاهری که توان خود را در حدود اذن عامِّ إلهی از خدا گرفته‌اند. (انتهی کلام جلالی).

نکتهٔ مهمّ دیگری که باید دربارهٔ مغالطه و فریبکاری خرافیّون در موضوع خواندن غیرخدا در أمور عرفی متذکّر شویم آن است که هر انسان حقّجوی منصفی به آسانی تفاوت میان خواندن عرفی و خواندن عبادی را درمی‌یابد. هر انسانی به وضوح می‌فهمد که وقتی پزشکی را می‌خواند که دردم را درمان کن و یا به نانوا می‌گوید نانی به من بده و یا به صنعتگر می‌گوید ماشینم را تعمیر کن، هنگام ورود به مطبّ پزشک یا تعمیرگاهِ صنعتگر در و دیوار آنجا را نمی‌بوسد و پیشانی بر آنها نگذاشته و یک صفحه زیارتنامه نمی‌خواند و دور طبیب یا نانوا یا صنعنگر نمی‌گردد و در موقع خروج از نزد آنها پس پس نمی‌رود و غبار میز طبیب و یا تعمیرگاه صنعتگر را به عنوان تبرّک بر نمی‌دارد و یا به سر و صورت نمی‌کشد و به فرد دیگری که به نزد طبیب یا صنعتگر می‌رود، نمی‌گوید از جانب من «نائب الزّیاره» باش و معتقد نیست که با جنابت یا حیض نباید به زیارت آنها رفت و آنها همهٔ زبانهای دنیا را

که «مُستَعان» و «مُستَعانٌ بِه» خدا و اسماء و صفات إلهی است، دوّم استعانتی که «مستعان» خدا و «مستعانٌ به» غیر از خدا و از أعمال صالحه (از قبیل صبر یا روزه یا جهاد و . . . .) است و البتّه این هر دو نوع با هم قابل جمع اند.

[1]– زیرا غیر خدا ـ حتّی انبیاء و اولیاء ـ از عذاب إلهی بیم دارند وخود محتاج و به دنبال وسیله‌اند تا به رحمت حقّ واصل شوند. قرآن فرموده: (غیرازخدا) کسانی را می‌خوانند که هر یک از ایشان که مقرّب تراند خود **وسیله می‌جویند** و به رحمتش امید داشته و از عذابش بیم دارند. (سورة الإسراء:۵۷ – این آیه را در بند «ب» همین گفتار آورده‌ایم).

می‌دانند و به هر زبانی می‌توان با آنها سخن گفت و در آنِ واحد صدا و خواستهٔ تمام افراد را می‌شنوند و می‌فهمند. بلكه پزشك و نانوا و صنعتگر را انسانی محدود و ناقص همچون خود می‌داند و اگر پزشك یا نانوا یا صنعتگر در إجابت خواسته‌اش تأخیر یا قصور كنند، به آنها پرخاش می‌كند و یا به نزد پزشک و نانوا یا صنعتگری دیگر می‌رود و نیز از فاصله‌ای معیّن آنها را می‌خواند و اگر خواب یا بیمار و یا به كار فرد دیگری مشغول باشند، آنها را نمی‌خواند و آنها را از ما فِی الضَّمیرِ خود آگاه نمی‌داند همچنین از طبیب تعمیرِ ماشین و از صنعتگر علاجِ بیماری را نمی‌خواهد زیرا می‌داند كه صنعتگر توانِ علاجِ مرض و طبیب توانِ تعمیرماشین را ندارند و حتّی می‌داند كه اگر خودش یا كسی همچون خودش، طبّ می‌آموخت همسان و همطراز طبیب مَدعُوّ و یا اگر صنعت می‌آموخت همسان صنعتگر مَدعُوّ، می‌شد. در واقع برای آنها حالت و توان مخصوصی كه عطیّهٔ خدا به ایشان باشد، قائل نیست بلكه توان آنها را در همان محدودهٔ إذن عامّ إلهی می‌داند كه همهٔ بندگان از آن برخوردارند و برای زنده و مردهٔ آنها تفاوت قائل است. أمّا وقتی پیامبر یا امام یا حضرت مریم یا حضرت عیسی(ع) یا ملائكه و ..... را می‌خواند درخواندنش چنین گمانی ندارد و هیچ یك از حالات فوق در چنین خواندنی ملحوظ نیست[1].(فتأمّل) البتّه این موضوع منحصر به مُعین بودن خدا و غیر خدا و تفاوت عظیم آنها با یكدیگر نیست بلكه در موارد دیگر نیز صادق است ولی در موارد دیگر تفاوت مسأله كاملاً و با وضوح تمام بر همگان روشن است ولی خرافیّون برای فریب عوام چنان جلوه می‌دهند كه گویی تفاوت میان مُعین بودنِ خدا با مُعین بودنِ غیرخدا را نمی‌یابند درحالی‌كه این مسأله نیز مانند سایر مسائل و محكوم به همان حكم است فِی المَثَل غیرخدا نیز سمیع و بصیر است و یا به تصریح قرآن كریم غیرخدا نیز محیی و رؤوف و رحیم و خبیر است [سورهٔ المائده:۳۲، التّوبه:۱۲۸، الفرقان:۵۹] أمّا سمیع بودن یا

---

[1]- اگر جوان نویسنده تعصّب نسبت به اعتقادات آباء و اجدادی را كنار می‌گذاشت به سادگی این تفاوت را درمی‌یافت و در كتابش (صفحهٔ ۱۸۶) نمی‌نوشت: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جرّاح برای عمل آپاندیس و استمداد از جبرئیل. . . . . الخ».

خبیر بودنِ خدا کجا و سمیع یا خبیر بودنِ غیرخدا کجا؟!! غیرخدا سمیع و خبیر و ..... ناقص و محدود است أمّا خداوند متعال سمیع و خبیر و بصیر و ..... کامل و مطلق و نامحدود است و تفاوت این دو بر هیچ عاقلِ منصفی پوشیده نیست.

یکی از مدافعین عوامفریب خرافات، با اینکه خود از اوضاع و أحوال مشرکین عصر جاهلیّت بی‌اطّلاع نبوده و در کتابش موسوم به «**راز بزرگ رسالت**» اعتقادات آنها را بیان کرده است[1]، أمّا در کتاب دیگرش برای فریب عوام چنین گفته است: ((بت پرستان طبق صریح آیهٔ [سوّم سورهٔ زمر] واسطه‌ها را می‌پرستیدند به حدّی که پرستش خدا را کنار گذارده وجُزواسطه چیزی را نمی‌پرستیدند؛ درحالی‌که متوسّلان به عزیزان درگاه إلهی، فقط خدا را می‌پرستند و غیراو را عبادت نمی‌کنند و آنان را بندگان صالح خدا که بر أثر عبودیّت و بندگی در پیشگاه خدا، قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانند. در این صورت هدف آیه، تحریم تقرّب به خدا از طریق عبادت و پرستش اشخاص و مخلوقات خداست نه تقرّب به خدا از طریق «**توسّط**» صالحان و یا مقام و منزلت آنان[2].)) !!

أوّلاً : بنابه مطالبی‌که نویسنده در کتاب «**راز بزرگ رسالت**» نوشته است معلوم می‌شود که در اینجا دروغ می‌گوید که «بت پرستان پرستش خدا را کنار گذارده و جُز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند». قرآن نیز چنانکه در صفحات گذشته دیدیم[3] این قول را تأیید نمی‌کند. اصولاً قرآن مشرکین را سرزنش فرموده که چرا در اضطرار فقط خدا را می‌خوانید سپس هنگامی که شما را نجات می‌بخشیم به خدا شرک می‌ورزید؟! [سورهٔ الأنعام:۴۰ و ۴۱ و ۶۳ و ۶۴، الأعراف:۸۹ تا ۱۹۴، النّحل:۵۳ و ۵۴، الإسراء:۶۷، العنکبوت:۶۵، الزُّمَر:۸] در واقع اشکال کار مشرکین در این بود که برای غیرخدا هم اعمال عبادی بجای می‌آورند نه اینکه خدا را نمی‌پرستیدند.

---

[1]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۴ به بعد. قول او را مقایسه کنید با آنچه در اینجا آورده‌ایم.

[2]- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، استاد جعفر سبحانی، نشر قدر، تابسان ۱۳۶۲، ص۹۴.

[3]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۲۴ به بعد .

اصولاً آنان بدین سبب «مُشرِک = شریک ساز» نامیده شدند که غیرخدا را در انجام اعمال عبادی و بهره‌مند دانستن از صفات إلهی، شریک خدا می‌شمردند.

ثانیاً : متوسّلان ـ به قول شما ـ و به نظر ما مسلمین ناآشنا با قرآن باید بدانند که از نظر قرآن ـ چنانکه گفته شد[1]ـ «شرك و توحید» از آنچه که خرافیّین می‌گویند، معنایی بس وسیعتر دارد و از بارزترین مصادیق شرك ورزی اعتقاد یا انجام عملی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات إلهی و نامحدود نسبت به غیر خدا باشد.

بنابراین اگر عوام، فریب امثال این نویسندۀ فریبکار را بخورند و به این خرسند باشند که «ما فقط خدا را می‌پرستیم و غیر او را عبادت نمی‌کنیم و بندگان صالح خدا را جُز مخلوقاتی که بر اثر عبودیّت و بندگی در پیشگاه خدا قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانیم»، کافی نیست بلکه کاملاً باید مراقب باشند که نسبت به آن بزرگواران عملی انجام ندهند یا عقیده‌ای در دل ننشانند که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامقیّد برای آن عزیزان باشد. (فتأمل جدّاً)

علاوه براین، عبارت « **مِن دُونِ الله** = غیر خدا ». عامّ است و بت و غیربت ـ از جمله بندگان صالح ـ را نیز شامل می‌شود و دلیلی نداریم که قرآن **فقط** «مُقَرِّب» شمردن بتها را ممنوع کرده ولی اجازه داده بی‌هیچ قید و شرطی بندگان صالح را «مُقَرِّب» یا «مستعان» قرار دهیم، خصوصاً که می‌دانیم مشرکین خودِ چوب و سنگ را « مُقَرِّب» نمی‌شمردند بلکه کسانی را که بُتها نماینده و تمثال آنها بودند، « مُقَرِّب و شفیع» می‌شمردند[2]. أمّا متأسّفانه، نویسندۀ متعصّب، این حقایق را در اینجا کتمان کرده است!! با اینکه کتاب «الأصنام» کلبی را خوانده است و می‌داند که مشرکین پیرامون اصنام و شفیعانشان طواف کرده و برایشان نذر و قربانی می‌کردند و به آنها قسم می‌خوردند، مسلمین زمان نیز به منظور **توسّطِ** بندگان صالح خدا، برای آنان نذر می‌کنند و به قول معروف سفره می‌اندازند و به آنها سوگند می‌خورند و قبرشان را طواف می‌کنند تا آنها برایشان در پیشگاه خدا وساطت و شفاعت کنند!! بنابراین

---

[1]- ر.ك. کتاب حاضر، ص ۱۳۰به بعد.

[2]- ر.ك. کتاب حاضر، ص ۹۱ تا ۱۰۷ .

بحث ما با «واسطه گیران» بر سر نحوهٔ «توسّط» است زیرا بسیاری از واسطه گیری‌ها ـ چنانکه در صفحات سابق ملاحظه شد ـ از مصادیق شرک ورزی است. (فتأمّل)

همین نویسنده می‌گوید: ((در موضوع «تقرّب» سه مطلب لازم است: ۱- مُتَقَرِّب، ۲- مُتَقَرَّبٌ إلَیه، ۳- مُقرِّب یا مایهٔ تَقَرُّب . «مُتَقَرِّب» : همان پرستندهٔ بُت می‌باشد. « مُتَقَرَّبٌ إلَیه »: خداست. «وسیله و مایهٔ تَقَرُّب» پرستش بندگان خداست. **یک چنین توسیط و توسّل که «مایهٔ تقرّب»، عبادت غیر خدا باشد، حرام است.**

در این صورت مفاد آیهٔ [سوّم سورهٔ زُمَر] چه ارتباطی به مورد بحث ما دارد که متوسِّل، جُز خدا را نمی‌پرستد[1] و به جای تقرّب به خدا از طریق عبادت غیرخدا، از طریق **توسیط** صالحان و **توسیط** مقام و منزلت آنان تقرّب می‌جوید[2])) ؟!!!

أوّلاً: چنانکه در صفحات گذشته ملاحظه شد، مشرکین نیز جُز این نمی‌کردند و به تصریح قرآن، هدف ایشان در کارهایشان نسبت به معبودانشان «**تقرّب به خدا**» از طریق **وساطت** و شفاعت بُتها بود. مشرکین نیز چنانکه بارها و بارها گفته‌ایم صِرف چوب و سنگ و فلز را عبادت نمی‌کردند بلکه اوثان آنان، تمثال و یادآور و مظهر بندگان صالح یا فرشتگان و ..... بوده است.

ثانیاً: باید توجّه داشت که بحث موحّدین با شما نیز برسر این مسأله است که «مستعانٌ به» یا «مُقرِّب» را باید خدا خود تعیین و معرّفی کرده و اجازه داده باشد. به همین سبب خدا در قرآن کریم وجود واسطه‌ها و شفیعانی را که بتوان شفاعتشان را با انجام أعمالی که مستلزم فرض صفات نامقیّد و نامحدود برای آنهاست[3]، به دست آورد، انکار فرموده و این کار را شرک شمرده. [سورة یونس:۱۸].

---

[1]- البتّه فقط در مقام قول و ادّعا .

[2]- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۹۴ و ۹۵ .

[3]- ر.ک. به آنچه در صفحهٔ ۹۱و۹۲ و صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۲گفته شد.

ثالثاً: خصوصیّت «**لایَضُرُّهم وَ لایَنفَعَهُم**» را که برای شفیعان ومعبودان مشرکین به کار برده به رسول أکرم(ص) نیز فرمان داده تا بگوید: **قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِی نَفۡعًا وَلَا ضَرًّا** [سورة الاعراف:۱۸۸، یونس:۴۹] «بگو مالك هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم (تا چه رسد به سایرین)». در مورد عیسی(ع) نیز به مسیحیان فرموده: **لَا یَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرًّا وَلَا نَفۡعًا** [سورة المائدة:۷۶] «مالك هیچ سود و زیانی برای شما نیست».

دروغ دیگر نویسنده آن است که نوشته: مشرکین «اوثان را مؤثّرهای مستقلّ و مختارهای کامل در تدبیرجهان ومالکان مقام شفاعت می‌دانستند ...... هرگز فرد موحّد نسبت به صالحان چنین عقیده‌ای ندارد[1]».

أولاً: چنانکه گفته شد (ص۱۲۷ به بعد) مشرکین معبودان خود را مؤثّرِ مستقلّ و مختار کامل و دارای مقام شفاعت استقلالی یا مالك شفاعت نمی‌دانستند و بلکه آنان برای معبودین خود و تمثال آنها اعمال عبادی (از قبیل طواف و نذر و . . . .) به جا می‌آوردند به امید آنکه آنان نزد خدا برایشان شفاعت کنند در حقیقت آرزو و امید به شفاعت آنان، محرّك و انگیزهٔ بجا آوردن اعمالِ عبادی برای غیرخدا بوده است.

ثانیاً: هر عاقل منصفی به وضوح در می‌یابد که **شفاعت** ذاتاً أمری تعلیقی و منوط به غیرشفیع است یعنی یک سوی آن همواره خداست و باید شفیع، غفران را از او بخواهد . لذا شفاعت مانند خلّاقیّت یا رازقیّت و ..... نیست که بگوییم خدا خلق می‌کند، فلان هم خلق می‌کند یا خدا روزی می‌دهد، فلان هم روزی می‌دهد و هکذا ..... (فتأمّل).

علاوه براین چنانکه در صفحات گذشته دیدیم (ص۹۰، ۱۲۹، ۱۵۲) مشرکین به هیچ وجه ادّعا نداشتند که معبودین آنها از خدا، اذن شفاعت ندارند بلکه مستقلّاً توان شفاعت را دارا هستند!! بلکه اشکال کارشان این بود که اعمال عبادی خود را بدون دلیل متقن شرعی، به إذن خدا قلمداد می‌کردند و إلّا خالق و مدبّرِ عالَم و مُحیی و مُمیت المخلوقین و .... را خدا

---

[1]- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، حاشیهٔ ص۹۷ و ۹۸ .

می‌دانستند لیکن عقیده داشتند که معبودین آنها نزد خدا وساطت و شفاعت می‌کنند [سورۀ یونس:۱۸] تا خداوند عفو نموده یا نعمتی ببخشد و حتّی خود اعتراف داشتند که اعمال عبادی را برای بُتها، صِرفاً به امید تقرّب به خدا و جلب رضا و نعمتهای إلهی بجا می‌آورند. [سورۀ الزمر:۳].

مخالفت رسول خدا(ص) با مشرکین در این بود که شفاعت کُلاً از آن خداست، اوست که باید به کسی إذن دهد و اعلام نماید که موجود منظور، برای بنده‌ای یا بندگانی، شفاعت نماید. خطای شما آن است که بدون إذن و إعلام إلهی، برای خود شفیعانی قائل شده‌اید. همچنانکه مسلمین زمان ما نیز کسانی را شفیع خود می‌پندارند که هیچگونه دلیل متقن شرعی بر شفیع بودن آنان ندارند با این حال برای آنها صفات نامحدود قائل‌اند و برایشان أعمال عبادی بجا می‌آورند مثلاً قبرشان را طواف می‌کنند. برای قبورشان شمع نذر کرده، به آنها سوگند یاد می‌کنند و به صورت نامقیّد از ایشان حاجت می‌طلبند و از آنها شفاعت می‌خواهند .... نویسندۀ متعصّب بااینکه منکر نیست لاأقلّ أقلّیّتی از مردم عربستان فرشتگان یا حضرت مسیح(ع) را می‌پرستیدند (یعنی برای آنها اعمال عبادی بجا می‌آوردند) أمّا بهانه می‌آورد که: «ثابت نیست که پرستش مسیح ازجانب مسیحیان به خاطر این است که وسیلۀ او به خدا تقرّب جویند، زیرا آنان مسیح را خدا و جزئی از خدا می‌دانند نه موجودی مباین با خدا تا موضوع تقرّب پیش آید»[1]!! درحالیکه می‌داند قرآن کریم فرموده در روز قیامت خدای متعال به عیسی(ع) می‌فرماید آیا تو به‌مردم گفتی مرا ومادرم را « **إِلَـٰهَيۡنِ = دو معبود**» بگیرید و آنحضرت پاسخ می‌دهد من جُز اینکه بگویم خدای یگانه را عبادت کنید که پروردگار من و پروردگار شما است، چیزی نگفته‌ام. [سورۀ المائده:۱۱۶ و ۱۱۷]. بنابراین معلوم می‌شود که مسیحیان در مورد حضرت مریم(ع) که او را جزئی از خدا نمی‌دانند نیز أعمالی انجام می‌دادند و می‌دهند که خدا آن را عبادت و معبود گرفتن محسوب فرموده است.

---

[1]- توسّل استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص۹۸.

سالها پیش از اینکه نویسندهٔ لجوج، کتاب «توسّل» را تألیف کند در کتاب «**تابشی از قرآن**» ذیل آیهٔ ۱۱۶ سورهٔ مائده نیز گفته بودیم بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچ کس حضرت عیسی(ع) و مادرش را خدا ندانسته تا در قیامت خدا عتاب فرماید که: آیا تو به مردم گفته‌ای مرا و مادرم را دو «**إله**» (= دو مرجع در حوائج) بگیرید؟ این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده‌اند **إِلَـٰهَيۡنِ** به معنای دو خدا می‌باشد و «**إله**» را به معنای «**الله**» گرفته‌اند! و غفلت و شاید تغافل کرده‌اند که «**إله**» به معنای «**الله**» نیست بلکه أعمّ از آن و از مادّهٔ (أَلِهَ يَأْلَهُ) به معنای «مَن يُقصَدُ إلَيهِ فِي الحَوائج» و به معنای مطلق «معبود» می‌باشد. «إله» به معنای «»مألوه» (اسم مفعول) وقابل جمع بستن است وجمع آن «آلِهَه» است درحالیکه «**الله**» جمع ندارد. در اینکه نصاری در حوائج خود و در شدائد روزگار به عیسی و و مریم خیالی خود توجّه می‌کنند و آن دو را به صورت نامشروط و نامقیّد می‌خوانند شکّی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در بیمارستانهای آمریکا و اوروپا شفای مَرضی را بدون هیچ محدودیّتی، از آن دو بزرگوار می‌خواهند؟ (مشابه کاری که مسلمین زمان ما با حضرت زهرا یا حضرت رضا یا .... انجام می دهند) و در برابر تمثال و تصویرآنها نیز خضوع و کرنش می‌کنند؟!

بسیاری از نویسندگان خرافی برای فریب عوام به ماجرایی متشبّث می‌شوند که از این قرار است: ((در زمان حکومت عمر بن خطّاب در مواقع خشکسالی وی دست عموی پیامبر را می‌گرفت و به مصلّی می‌برد. «إنَّ عُمَرَ بنَ الخَطّابِ كانَ إذا قَحَطُوا استَسقَى بِالعبّاسِ بنِ عَبدِالمطّلبِ، فَقالَ: اللّهُمَّ إنّا كُنّا نَتَوسَّلُ إلَيكَ بِنَبِيِّنا فَتُسقينا و إنّا نَتَوَسَّلُ إلَيكَ بِعَمِّ نَبِيِّنا فَاسقِنا فَيُسقَونَ = عمر بن خطّاب هر موقع قحطی می‌شد به وسیلهٔ عبّاس بن عبدالمطّلب طلب باران می‌کرد و این چنین می‌گفت: پروردگارا ما در گذشته با پیامبرمان [به سوی تو] متوسّل می‌شدیم [و تو ما را سیراب می‌فرمودی و همانا با عموی پیامبر مان به سوی تو متوسّل

می‌شویم پس][1] پروردگارا، باران رحمت را فرو فرست و در این موقع همگی سیراب می‌شدند». (صحیح البخاری، ج۲، باب نماز استسقاء) این حدیث یکی از دلائل توسّل به افراد مقرّب درگاه الهی است ......))[2] . ما نیز یاد آور می‌شویم که شیخ صدوق نیز این خبر را که عمر به همراه عبّاس برای استسقاء خارج می‌شد، روایت کرده است[3]. و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج۲، ص۲۵۶) نیز آمده است.

اَللّٰهُمَّ إنّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ العَصَبِيَّة. واقعاً مایهٔ کمال تعجّب است که علمای متعصّب یا دکاندار برای فریب عوام چه کارها که نمی‌کنند! حتّی حاضراند شب را روز قلمداد کنند تا به مطلوب خود برسند!! با اینکه خبر فوق به هیچ وجه به نفع ادّعایشان نیست ولی از استناد به آن و معکوس جلوه دادنش ابایی ندارند:

أوّلاً: در قرآن کریم کمترین دلیلی بر اینکه کسی پس از وفات پیامبری به روح او توسّل بجوید، و یا اینکه پیامبران پس از وفات با این دنیا مرتبط باشند، وجود ندارد.

ثانیاً: از این خبر به وضوح تمام معلوم می‌شود که مسلمین میان زنده و مرده، ـ حتّی اگر پیامبرخدا باشد ـ تفاوت قائل بودند وپس‌ازرحلت رسول أکرم(ص) به روح آنحضرت متوسّل نمی‌شدند و حضرتش را مخاطب نمی‌ساختند و با اینکه عمر و دوستانش در مدیینه بودند، به جای آنکه به مرقد آن بزرگوار بروند و با او مکالمه کنند[4] ـ چنانکه در متن خبر ملاحظه می‌شود ـ مستقیماً خداوند متعال را می‌خواندند. (فتأمّل جدّاً)

[1]- آنچه درمیان قلاب آورده‌ایم نویسنده در ترجمهٔ خود نیاورده بود!!.

[2]- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ .

[3]- من لا يحضره الفقيه، كتاب الصّلاة باب ۵۱ (باب صلاة الإستسقاء). حدیث ۲۱، در روایت مذکور آمده است که عبّاس عرض می‌کرد. «اَللّٰهُمَّ إنّا لانَدعُوا إلا إيّاكَ = پروردگارا، همانا ما جُز تو را نمی‌خوانیم».

[4]- دربارهٔ رفتار مسلمین صدر اسلام نسبت به درگذشتگان، رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» خصوصاً صفحهٔ ۳ تا ۲۹ .

ثالثاً: عمر جناب عبّاس را نیز از فاصلۀ چند کیلومتری نخواند بلکه او را از فاصله‌ای متعارف خواند و با خود به مصلّی آورد. (فتأمّل)

رابعاً: عمر در این ماجرا به همان روشی عمل کرده که به قول «سبحانی» فقهای اسلام گفته‌اند که در نماز استسقاء بهتر است برای جلب هرچه بیشتر رحمت إلهی، روزه بگیرند و با تواضع و خشوع راه بروند و أطفال و پیران فرتوت و پیرزنان را با خود بیاورند[1].

بنابراین عمر و همرهانش با همراه آوردن عموی پیامبر، برای أدای نماز استسقاء، دعایی خطاب به خدا بر زبان آورده‌اند و مقصودشان این بود که پروردگارا ما هنگامی که پیامبرمان درمیان ما بود به سبب حضورِ او در بین ما، از تو باران می‌طلبیدیم أمّا اینك که از حضور پیامبر درمیان خود محرومیم، عبّاس عموی آن بزرگوار ـ که در آن زمان پیر مرد بود ـ درمیان ماست به خاطر او هم که شده، به او و به ما رحم فرما و بر ما باران ببار. بدیهی است که هیچ مانعی ندارد که به هنگام دعا به پیشگاه خدا و برای جلب رحمت إلهی، صالحین کهنسال یا کودکان بی‌گناه را نزد خدا یاد کنیم و بخواهیم خدا به خاطر آنها به ما نیز رحم فرماید، و یا از صالحین بخواهیم که به نفع ما دعا کنند. این کار از بحث ما کاملاً خارج است[2]. بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا شرعاً جایز است که به ارواح طیّبۀ انبیاء و اولیاء متوسّل شویم و آنها را شنوای خواسته‌های خود بدانیم و از ایشان بخواهیم میان ما و خدا وساطت و شفاعت کنند[3]؟!.

---

[1]- ر.ك. توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، چاپ اوّل، ص ۱۰۴ به نقل ا ز جلد أوّل کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعه».

[2]- همچنین حدیث دیگری که آقای «سبحانی» در صفحۀ ۱۴۲ کتابش به نقل از عثمان بن حُنَیف آورده و در حدیث مذکور نیز نابینایی با پیامبر **زنده از فاصله‌ای متعارَف** سخن گفت (یعنی عمل او مشمول استعانت مقیّد بود) و آنحضرت را شفیع خواستۀ خود قرار داد، از بحث ما خارج است.

[3]- بنابراین آنچه که آخوندها برای فریب عوام می‌گویند که در کتب حدیث ـ از جمله «سنن الکبری» یا مستدرك حاکم نیشابوری یا مصنّف عبدالرّزّاق یا . . . . . . ـ آمده است که حضرت زهرا ـ عَلَيهَا السَّلام ـ جمعه‌ها قبر حضرت حمزۀ سیّد الشهداء و شهدای اُحُد را زیارت می‌فرمود و در آنجا می‌گریست و برای آنها

خامساً: ای مدّعیان تبعیّت از أهل بیت، اگر شما در اینجا به عمل عمر ـ که البتّه به هیچ وجه مؤیّد ادّعای شما نیست ـ متشبّث شده‌اید چرا از کلام امام باقر(ع) یاد نمی‌کنید که از قول

دعا می‌کرد؛ یا پیامبر أوّل هرسال به بقیع می‌رفت و برای اهل بقیع دعا می‌فرمود یا عائشه قبر برادرش عبدالرّحمن را زیارت می‌کرد یا پیامبر به عائشه که پرسیده بود أهل بقیع را چگونه زیارت کنم؟ فرمود بگو: «اَلسَّلامُ عَلی أهلِ الدِّیارِ مِنَ المؤمنین والمسلمین و یَرحَمُ الله المستَقدِمینَ مِنّا و المستَأخِرین و إنّا إن شاءَ اللهُ بِکُم لَلاحُقون = براهل این سرزمین ازمؤمنین ومسلمین درودباد وخداوند کسانی از ما را که پیش از ما درگذشتند و کسانی‌که در آینده در اینجا می‌آرمند رحمت فرماید و ما نیز هر آینه إن شاءَ الله به شما می‌پیوندیم». (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج۲، ص ۶۷۱) بالکلً از بحث ما خارج است و مشمول این حدیث است که رسول خدا(ص) فرمود: «إنّی نَهَیتُکُم عَن زیارةِ القبور = همانا شما را از زیارت قبرها نهی نمودم». و پس از اینکه آداب و عادات جاهلیّت در میان مردم سست گردید، فرمود: «ألا فَزوروها فَإنَّها تُذَکِّرُکُمُ الآخرةَ (الموتَ) = اینک قبرستانها را زیارت کنید که این کار آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد.» (زیارت و زیارتنامه، ص ۴ و ۵).

بدیهی است به لحاظ یاد آوردی ناپایداری دنیا و تذکّر مرگ و آخرت، دیدار قبور مؤمنین و غیر مؤمنین، مساوی است و اگر کسی به زیارت گورستان شهر خود ـ مثلاً بهشت زهرا در تهران ـ برود، مقصود حاصل می‌شود و لازم نیست فردی از ماکو یا خرّمشهر بار سفر ببندد و برای تذکّر آخرت به خراسان و زیارتِ بارگاه شکوهمند و غرق در طلا و آیینه کاری شدهٔ امام رضا(ع) برود!! علاوه براین چنانکه می‌دانیم مردم از راههای دور ونزدیک به زیارت أئمّه وامامزادگان نمی‌روند تابرای آن‌بزرگواران دعاکرده وآموزش بخواهند بلکه برای کسب رضایت آنها و جلب وساطت و شفاعت ایشان رنج سفر را به جان می‌خرند!. (فتأمّل)

پُر واضح است اگر فردی بر سر قبر والدین یا خویشاوندان و عزیزان خویش حاضر شود و متأثّر شده و بگرید یا برای آنها به درگاه خدا دعاکرده و آمرزش بخواهد هیچ ربطی به بحث ما ندارد و خوشبختانه مسلمین در این موضوع اختلافی ندراند.

اگر پیامبر(ص) در «ابواء» برسر مرقد مادرش حاضر شد وگریست و یا حضرت زهرا(ع) نیز به زیارت قبر عموی پدر بزرگوارش حضرت حمزه(رض) می‌رفت و با یادآوری فداکاریهای او یا شهدای اُحُد می‌گریست و برای ایشان دعا می‌کرد، أمّا دور قبرشان نمی‌گشت و آنها را میان خود و خدا واسطه قرار نمی‌داد. عائشه نیز برای قراءتِ فاتحه و دعا و طلب آمرزش برای برادرش بر سر قبر او رفته بود نه جلب شفاعت او. (فتأمّل)

جدّش علی(ع) فرمود: «كانَ في الأرضِ أمانانِ مِن عَذابِ اللهِ، و **قد رُفِعَ أحَدُهُما** فَدُونَكُمُ الآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أمَّاالأمانُ الَّذی رُفِعَ فَهُورَسُولُ اللهِ(ص) وَ أمَّا الأمانُ الباقي فَالإستِغفارُ. قالَ اللهُ تَعالى: **وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** [سورة الأنفال:۳۳] «در روی زمین دو أمان و وسیلهٔ نجات از عذاب وجود داشت، یکی از آن دو بر داشته شد پس دیگری را [که در میان شماست] دریابید و بدان در آویزید. أمّا أمانی که برداشته شد، رسول خدا(ص) بود [که در زمان حضورش از نزول کیفر إلهی مصون بودید] و أمّا امانی که باقی است استغفار و آمرزش خواهی از خداست. خداوند فرموده: «(ای پیامبر) **تا تو درمیان ایشانی خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد در حالی‌که استغفار می‌کنند**[1]. (نهج البلاغه، حکمت شمارهٔ ۸۸) چنانکه ملاحظه می‌شود علی(ع) تصریح فرموده که رسول اکرم(ص) ـ و اصولاً انبیاء ـ پس از رحلت، از دسترس ما خارج‌اند. شما به چه دلیل می‌گویید ما به انبیاء و أئمّه دسترسی داریم و با آنها گفتگو کنیم؟ اگر توّسل به پیامبر پس از رحلتش جایز بود و موجب دفع عذاب و جلب خیر می‌شد، أمیر المؤمنین(ع) می‌فرمود به روح پیامبرتان متوسّل شوید که موجب أمان از عذاب خداست.

البتّه دکانداران مذهبی از خوف اینکه زیارتگاهها خلوت و دکّانشان بی‌رونق شود به انواع حِیَل متشبث می‌شوند. از جمله وقتی که از اثبات ولایت تکوینی برای انبیاء و أئمّه عاجز می‌شوند، می‌گویند حتّی اگر به انبیاء و اولیاء توان ایجاد معجزه یا رفع مشکلات مردم و شفای امراض و دفع شرّ از ایشان، إعطاء نشده باشد، آنها به سبب مقام والایشان نزد خدا، از دعاهای مردم و خواسته‌هایشان بی‌خبر نیستند و یا می‌گویند ملائکه مطالب و دعاهای مردم را

---

[1]- سیّد رضی دربارهٔ این فرمودهٔ حضرت علی(ع) گفته است: «هذا مِن مَحاسِنِ الإستخراجِ وَ لَطائِفِ الإستنباط = این نمونه‌ای از بهترین استفاده‌ها و لطیف ترین دریافت‌ها از آیات قرآن است» . ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۳۶و۴۳۷ .

به آنان می‌رسانند بنابراین زیارت و طواف قبورشان به منظور تقرّب به خدا و طلب شفاعت از آنها و خواندن ایشان از دور و نزدیک و نذر کردن برای آن بزرگواران و تبرّک جستن از ضریح آنها کاری عبث نیست!!

أمّا ادّعایشان بلا دلیل است و مورد تأیید قرآن نیست. ملائکه به خواست ما بالا و پایین نمی‌روند [سورهٔ مریم:۶۴، الانبیاء:۲۷ و ۲۸] که موظّف باشند هرگاه پیغمبر یا أئمّه را در حرمشان یا از دور، خواندیم، پیغام ما را به پیغمبر و أئمّه برسانند!! خدا کجای قرآن فرموده که پس از رحلتِ آن بزرگواران ما ملائکه‌ای داریم که کارشان خبررسانی به انبیاء و اولیا است؟!.

خوشبختانه مسلمین در اینکه فرشتگان را نمی‌توان خواند، اختلافی ندارند و در هیچ فرقه‌ای از فِرَق اسلامی مشاهده نمی‌شود که کسی بگوید: ای جبرئیل برایم شفاعت کن یا درخواست مرا به اطّلاع فلان امام یا امامزاده برسان!! زیرا همگان می‌دانند که ملائکه عروج و نزول دارند و در آنِ واحد نمی‌توانند در بیش از یک جا باشند و فقط خداست‌که بر همه جا و بر همه چیز به صورت یکسان علم واحاطه دارد. بنابراین اگر کسی آنها را بی‌قید و شرط بخواند، برای آنها صفت خدایی قائل شده و به شرک مبتلا گردیده است. (فتأمّل)

علاوه براین خدا در قرآن آشکار ساخته که انبیاء در زمان حیات دنیوی از کارهای پنهانی و از ما فِی الضَّمیرِ معاصرین خود مطّلع نبوده‌اند، چه رسد به پس از رحلت که دنیای ما را ترک کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند. قدمای شیعه نیز این عقیده را باطل دانسته و آن را از عقاید حشویان شمرده‌اند[1].

قرآن کریم به پیامبر أکرم(ص) فرموده که برخی از مردم که ظاهر کلامشان مورد پسند تو واقع می‌شود باطنشان برخلاف ظاهرآنهاست [سورهٔ البقره:۲۰۴و۲۰۵] و یا فرموده: **وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ** [سورة التوبه:۱۰۱] «برخی از بادیه‌نشینان اطراف شما منافق‌اند و بعضی از أهالی مدینه [نیز] برنفاق

---

[1]- ر.ك. **عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۱۰۵ .

خو گرفته‌اند، تو (ای پیامبر) ایشان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». یا حضرت سلیمان پس از شنیدن خبر از هُدهُد، نمی‌دانست که راست می‌گوید یا نه به همین سبب فرمود: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویانی [سورۀ النمل:۲۷]. پیامبر أکرم(ص) پس از نزول آیات لعان، وقتی مرد و زنی طبق آیات قرآن «لِعان» انجام دادند، به آن دو فرمود: شما می‌دانید که من علم غیب نمی‌دانم، حساب شما دو تن با خداست، یکی از شما دروغگو است و یک بار به مرد و یک بار به زن فرمود: اگر دروغ گفته‌ای توبه کن[۱]. و بنا به نقل مجلسی، پیامبر فرموده: «لَيَختَلِجَنَّ قَومٌ مِن أصحابي دُوني و أنَا عَلَى الحَوضِ فَيُؤخَذُ بِهِم ذاتَ الشِّمالِ فَأُنادي: يا رَبِّ أُصَيحابي أُصَيحابي[۲] (أصحابي أصحابي) فَيُقالُ: إنَّكَ لاتَدري ما أحدَثوا بَعدَكَ» «روز قیامت که من بر کنار حوض کوثر نشسته‌ام گروهی از أصحابم را به سوی عذاب إلهی می‌برند. من [پروردگارم را] می‌خوانم و می‌گویم: پروردگارا اینان أصحاب و یاران من اند. [در جوابم] گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کرده‌اند[۳]». بنابراین پیغمبر نمی‌داند پس از رحلتش دیگران چه کرده‌اند. پس پیغمبر که نمی‌داند فلان بنده چه کاره است چگونه ممکن است در محکمۀ إلهی از او طرفداری و شفاعت کند؟! فقط خداست که ظاهر و باطن و سرّ و آشکار بندگان را می‌داند و فرموده: **مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ** [سورة البقره:۲۵۵] «کیست آن که بی‌إذن و رخصت خدا، نزد او شفاعت کند، [خدا] می‌داند آنچه در برابرشان (= آینده) و در پشت سرشان (= گذشته) است» . و جُز خدا، هیچ کس چنین علم و اطّلاعی ندارد. بنابراین هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نمی‌داند ارادۀ خدا در حقّ کدام بنده تعلّق خواهد گرفت و برای چه کسی إذن شفاعت صادر خواهد شد. تعیین شفیع برای مقصّرِ قابل شفاعت،

---

[۱]- مصنّف عبدالرّزّاق، ج۷، حدیث ۱۲۴۴۴، ۱۲۴۴۹ و ۱۲۴۵۵ .

[۲]- تصغیر در اینجا به منظور تحبیب و اظهار محبّت است .

[۳]- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۷ .

با خداست نه با بندگان زیرا شفیعان نیز از هیبت و جلال إلهی بیمناک اند و به خواست ما توجّهی ندارند. **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ** [سورة الأنبياء:۲۸] «جُز برای کسی که او بپسندد و راضی باشد وساطت و شفاعت نمی‌کنند». زیرا می‌دانند و می‌دانیم که انسان هرچه که بخواهد، نخواهد شد بلکه: **فَلِلَّهِ ٱلْآخِرَةُ وَٱلْأُولَىٰ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِي شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ** [سورة النجم:۲۵ و ۲۶] «(اختیار) آخرت و این جهان فقط از آنِ خداست و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها که شفاعتشان هیچ سودی نبخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و خشنود باشد، اجازت و رخصت دهد». (فتأمّل).

حضرت علیَ یَعْلَم نیز اطّلاع از کارهای غیرآشکار ما فِی الضَّمیرِ مردم را مختصّ خدای متعال دانسته که در این موضوع «لاشَهیدَ(شاهِدَ) غَیرُهُ وَ لاوَکیلَ دُونَهُ» «هیچ شاهد و ناظر و مراقبی جُز او نیست[۱]». و دربارۀ اطّلاع از آینده فرموده: «قَد أَقلَقَني ما أَبهَمَ عَلَيَّ مِن مَصيرِ عاقِبَتي» «سرنوشت مبهم و تاریکم مرا نگران ساخته است[۲]». (پس غیب نمی‌دانسته).

پس از رحلت نیز انبیاء رابطه‌ای با دنیای فانی ما ندارند. چنانکه پیامبری که خداوند او را میراند، حتّی از مدت مرگش خبر نداشت [سورة البقره:۲۵۹] و حضرت عیسی(ع) در قیامت عرض می‌کند من تا زمانی که درمیان مردم بودم شاهد أعمالشان بودم أمّا پس از وفاتم این تویی که بر هر چیز شاهد و مراقبی [سورۀ المائده:۱۱۷]. و اصحاب کهف نیز پس از بیدار شدن نمی‌دانستد که چه مدّتی خفته بودند و نمی‌دانستند دقیا نوس مرده و اوضاع منطقۀ آنها عوض شده است [سورۀ الکهف:۱۹]. حضرت نوح(ع) نیز نمی‌دانست که پسرش از طوفان نجات نمی‌یابد و گمان می‌کرد که خدا پسرش را به عنوان اینکه **أهل** اوست (= از أهل بیت اوست) نجات می‌بخشد أمّا پس از غرق شدن او فهمید که «**مَن سَبَقَ عَلَيهِ القَول**» «کسی که حکم

[۱]– نهج البلاغه، نامۀ ۲۶ .

[۲]– الصّحیفه العلویّه، دعاؤه فی الثّناء والمناجاة، ص ۱۳۴ .

[عذاب] بر او پیشی گرفته است». [سورهٔ المؤمنون:۲۷] پسرش نیز بوده است و به همین سبب از خدا راجع به پسرش پرسید خداوندا پسرم از أهل و خانواده‌ام بود و وعدهٔ تو راست و درست است پس چرا او از نجات یافتگان نبود و جواب شنید که پسرت به سبب أعمال بدش در واقع أهل تو نیست و لذا غرق گردید [سورهٔ هود:۴۰ تا ۴۶]. معلوم می‌شود که حضرت نوح(ع) علم غیب نداشت.

حضرت ابراهیم(ع) نمی‌دانست صاحب فرزندی به نام اسحاق(ع) و نوه‌ای به نام یعقوب(ع) خواهد شد لذا وقتی ملائکه بر حضرت ابراهیم وارد شدند و آنها را نشناخت و برایشان گوساله‌ای ذبح و طبخ نمود (اگر علم غیب می‌داشت از ابتداء آن فرشتگان را می‌شناخت و با گوسالهٔ طبخ شده از آنها پذیرایی نمی‌کرد)، پس از اینکه فرشتگان او را به فرزندی بشارت دادند، با تعجّب گفت: آیا با اینکه مرا پیری فرا رسیده، بشارت می‌دهید؟! فرشتگان گفتند: تو را به حق مژده داده‌ایم پس از ناامیدان مباش. همچنین حضرت ابراهیم(ع) هیچ اطلاعی از مأموریت فرشتگان مذکور نداشت و از ایشان پرسید: ای فرستادگان مقصود شما چیست؟ فرشتگان گفتند ما [برای عذاب] به سوی قوم گنهکاران اعزام شده‌ایم [سورهٔ الحجر:۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ۵۸] ابراهیم متعجّبانه پرسید: چگونه برآن شهر عذاب نازل می‌کنید با اینکه حضرت لوط در آن شهر است؟! فرشتگان پاسخ دادند ما لوط را نجات می‌دهیم [سورهٔ العنکبوت:۳۲]. اگر حضرت ابراهیم می‌دانست که فرشتگان قبل از عذابِ إلهیِ شهر سدوم، حضرت لوط را نجات می‌دهند دیگر نمی‌پرسید چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید در حالی‌که لوط در میانشان است؟.

حضرت زکریّا(ع) نیز نمی دانست که صاحب فرزند می‌شود لذا وقتی او را به فرزندی به نام یحیی بشارت دادند شگفت زده پرسید: پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آنکه زنم نازاست و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام؟!.

حضرت لوط(ع) نیز علم غیب نداشت و فرشتگانی را که برای عذاب قومش آمده بودند نشناخت و تصوّر می‌کرد آنها بشراند و بیمناک شد که مبادا قومش به ایشان تعرّض کنند و

حتّی پس از دانستنِ اینکه قومش از این مهمانان صرف نظر نمی‌کنند گفت ای کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم، تا اینکه سر انجام ملائکه خود را معرّفی کردند و گفتند برای عذاب آمده‌اند [سورهٔ هود:۸۰] و نگران نباشد زیرا او و خانواده‌اش به جُز همسرش را قبل از نزول عذاب، نجات می‌دهند. [سورهٔ العنکبوت:۳۳].

حضرت موسی(ع) که از انبیاء اُولُوا العَزم است از فرمانروای ظالم که کشتیهای نامعیوب را غصب می‌کرد و از والدین صالحِ آن پسر که مقتول شد و از گنجِ زیر دیوار خبری نداشت [سورهٔ الکهف:۶۷ تا ۸۲]. اگر حضرت موسی(ع) علم غیب می‌داشت به همسفرش اعتراض نمی‌کرد.

پیامبر اسلام(ص) نیز در سال ششم هجری در رؤیا دید که وارد مسجدالحرام شده و مشغول أدای مناسک حجّ است و به همین سبب با عدّه‌ای ـ که بیش از هزار تن بودند ـ از جمله حضرت علی(ع) رهسپار مکّه شد و نمی‌دانست که رؤیایش سال بعد یعنی در سال هفتم هجری تحقّق می‌یابد. آنحضرت در مکانی به نام «حدیبیه» با ممانعت مشرکین مواجه شد و عثمان را برای مذاکره به مکّه اعزام فرمود. مشرکین از بازگشت او جلوگیری نمودند و برگشت عثمان به نزد پیامبر به طول انجامید و شایع شد که عثمان کشته شده است. رسول خدا(ص) و همراهانش آمادهٔ دفاع شدند و پیامبر فرمود: از اینجا نمی‌روم تا کار را یکسره کنم و برای تجدید پیمان خود با مسلمانان زیر سایهٔ درختی نشست و تمام یاران آنحضرت با او دست بیعت و وفاداری و پایداری دادند و سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس از اسلام دفاع کنند که این واقعه به «بیعة الرِّضوان» معروف گردیده است [سورهٔ الفتح:۱۸] تا اینکه عثمان بازگشت و این ماجرا به انعقاد صلحنامهٔ حدیبیه انجامید. بنابراین پیامبر أکرم(ص) و حضرت علی(ع) **أوّلاً** نمی‌دانستند که رؤیای رسول خدا(ص) در آن سال تحقّقّ نمی‌یابد بلکه

سال بعد محقَّق می‌شود. **ثانیا**: پیامبر أکرم(ص) تا قبل از مراجعت عثمان نمی‌دانست علّت تأخیر وی چیست و چرا مشرکین او را نگه داشته‌اند[1].

شهید بزرگوار جناب «مسلم بن عقیل» که نائب و نمایندهٔ خاص حضرت سیّد الشهداء(ع) بود در وقت شهادت می‌گوید وصیّتم این است که نامه‌ای بنویسید به امام حسین(ع) که به طرف کوفه نیاید چون که من قبلاً نامه نوشته بودم که مردم کوفه با آنحضرت‌اند و همکاری خواهند کرد و بدین سبب آنحضرت حجّت را بر خود تمام یافته می‌داند و به کوفه خواهد آمد درحالی‌که در واقع چنین نیست و من فرصت نیافته‌ام تا امام را از تغییر أوضاع و ادّعای پوچ اهل کوفه با خبر سازم[2]. ملاحظه می‌کنید که نایب و پسر عموی امام معتقد بود امام(ع) از وضع کوفه و مردم آن خبر ندارد و نیز صدای او را نمی‌شنود. اگر صدای نماینده و نائب خود را می‌شنید، نوشتن نامه لازم نبود! حال چگونه شما ادّعا می‌کنید که امام پس از رحلت از أحوال و أقوال ما مطّلع است؟!! دربارهٔ علم غیب مطالب مهمّی در فصل سوّم باب دوّم آورده‌ایم. (ص۳۳۵)

* * *

دیگر از اقوالی که برای فریب عوام از آن بسیار سوء استفاده می‌شود این است که غالباً در کتب خود و یا بر منابر می‌گویند در کتابهای سیره و حدیث آمده است که پس از غزوهٔ بدر، جنازهٔ تعدادی از مشرکین را در گودالی انداختند، پیامبر خطاب به مردگان مذکور فرمود: من وعدهٔ پروردگارم را راست و حقّ یافتم، آیا شما نیز وعدهٔ خدایتان را راست و حقّ یافتید؟! اگر مردگان سخن انسانهای زنده را نمی‌شنوند پس چرا پیامبر أموات را مورد خطاب قرار داد؟!.

[1]- در این موضوع ضرور است که مراجعه شود به کتاب شریف **راه نجات از شرّ غُلاة**، صفحهٔ ۹۷ تا ۱۸۶ و جلد دوّم آن، موسوم به **زیارت و زیارتنامه**، صفحهٔ ۱۹۲ تا ۱۹۶ .

[2]- شیخ عبّاس نیز این ماجرا را در منتهی الآمال (ج۱، ص ۳۱۵) آورده است .

متأسّفانه ماجرای مذکور را همیشه ناقص نقل می‌کنند و من تاکنون ندیده‌ام که خرافیّین این ماجرا را به صورت کامل ذکر کنند. ما برای بیداری خوانندگان ماجرا را با استناد به کتب معتبر سیره و حدیث به صورت کامل نقل می‌کنیم تا خدعهٔ خرافه فروشان نقش بر آب شود.

معتبر ترین و مشهور ترین سیرهٔ پیامبر أکرم(ص) «سیرة النبیّ» تألیف ابن‌هشام است. وی و ابن کثیر که سیرهٔ او نیز شهرت فراوان دارد، در فصل «غزوة البدر العظمی» نوشته‌اند: «عن عائِشَةَ قالَت: لما أمَرَ رَسولُ اللهِ(ص) بِالقَتلی أن يُطرَحوا فِي القَليبِ، طُرِحُوا فِيهِ . . . . . وَقَفَ عَلَيهِم رسول الله(ص) فَقالَ: ياأهلَ القَليبِ هَل وَجَدتُم ما وَعَدَكُم رَبُّكُم حَقّاً[۱]؟ فَإنِّي قَد وَجَدتُ ما وَعَدَني رَبِّي حَقّاً. قالَت: فَقالَ لَهُ أصحابُهُ: يا رَسولَ اللهِ، أتُكَلِّمُ قوماً مَوتَى؟ فَقالَ لَهُم: لَقَد عَلِموا أنَّ ما وَعَدَهُم رَبُّهُم حَقٌّ، قالَت عائِشَةُ: وَالنّاسُ يَقُولونَ: لَقَد سَمِعوا ما قُلتُ لَهُم و إنَّما قالَ لَهُم رسولُ الله(ص)لَقَد عَلِمُوا[۲]. «از عائشه روایت شده که گفت : چون رسول خدا(ص) فرمان داد که کُشتگان (مشرکین در غزوهٔ بدر) در چاه افکنده شوند، آنها را در چاه انداختند ...... رسول خدا بر فراز ایشان ایستاد و فرمود: ای أهل چاه، آیا آنچه پروردگارتان به شما وعده فرموده بود، راست و درست یافتید؟ همانا من آنچه پروردگارم مرا وعده فرموده بود، راست و درست یافتم. عائشه گفت: أصحاب آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا آیا با گروهی مرده سخن می‌گویی؟! حضرتش فرمود: به درستی که دانستند آنچه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. عائشه گفت: مردم می‌گویند [پیامبر فرمود] آنها شنیدند آنچه به ایشان گفتم ..... جُز این نیست که رسول خدا (ص) فرمود: به درستی که آنها دانستند ..... ».

در «سیرة الحلبیّه» نیز آمده است: «عَن عائِشَةَ أنَّها أنكَرَت قَولَهُ(ص): لَقَد سَمِعوا ما قُلتُ و قالَت: إنَّما قالَ لَقَد عَلِموا أنَّ الَّذي كُنتُ أقولُ حَقٌّ و قالَت: إنَّما أرادَ النَّبِيُّ (ص) – أي بِقَولِهِ في حَقِّ أهلِ القَليبِ ماأنتُم بِأسمَعَ مِنهُم – الآنَ لَيَعلَمونَ أنَّ الَّذي أقولُ لَهُم هُوَ الحَقُّ، أي

---

[۱]- اشاره است به آیهٔ ۴۴ سورهٔ مبارکهٔ اعراف .

[۲]- سیرة النّبیّ، ابن هشام، تصحیح محمّد محیی الدّین عبدالحمید، مکتبهٔ محمّد علی صبیح، ج۲، ص۴۶۶ .

لأنَّهُم يَسمَعُونَ ما أقولُ بِحاسَّةِ سَمعِهِمُ الَّتي كانَت مَوجودَةً في الدُّنيا، ثُمَّ قَرَأَت – أي مُحتَجَّةً عَلى ذلِكَ – قَولَهُ تَعالى: **إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ** [سورة النمل:۸۰] وَ بِقَولِهِ: **وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ** [سورة فاطر:۲۰][1] «روایت شده عائشه این موضوع که پیامبر(ص) [به مقتولین بدر] فرموده باشد «به درستی که آنها شنیدند» را انکار کرد و گفت: [پیامبر] فرمود «به درستی‌که آنها دانستند همانا آنچه که گفته‌ام راست و درست است». عائشه گفت: جُز این نیست که پیامبر دربارهٔ مقتولین افتاده در چاه [بدر] با گفتن اینکه «شما شنواتر از ایشان نیستید» می‌خواست [بفهماند] اکنون هر آینه می‌دانند همانا آنچه به ایشان می‌گفتم راست و درست است، یعنی نه اینکه آنچه را می‌گویم آنها با حسّ شنوایی که در دنیا [برایشان] موجود بود می‌شنوند. سپس بر [تأیید] این موضوع، آیهٔ «**همانا تو مردگان را نمی‌شنوانی**» [سورهٔ النمل:۸۰] و آیهٔ «**و تو شنوانندهٔ کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [سورهٔ فاطر:۲۲] را تلاوت کرد یعنی به دو آیهٔ مذکور احتجاج واستدلال کرد. . . . .».

ابن‌کثیر در سیره‌اش در همان فصل «غزوة بدر العُظمی» و بخاری[2] و مسلم[3] و نسائی[4] و ابن أبی الحدید شارح مشهور «نهج البلاغه» این ماجرا را نقل کرده‌اند. اِبنِ أبی الحَدید می‌گوید هنگامی که سران و بزرگانِ مقتولِ قریش در چاه افکنده شدند، رسول خدا(ص) پیرامون چاه دور می‌زد و جنازهٔ آنها را که به خاك افتاده بودند [می‌نگریست] ابوبکر [هنگام انداختن آنها به چاه] نام یکا یك آنها را اعلام می‌کرد و رسول الله(ص) خدا را [به پاس غلبهٔ بر آنان] حمد و سپاس می‌گفت. سپس پیامبر بر بالای چاه ایستاد و آنها را یکان یکان به نام صدا زد و فرمود: « **هَل وَجَدتُم ما وَعَدَ رَبُّكُم حَقّاً** ؟ فَإِنِّي وَجَدتُ ما وَعَدَني رَبِّي حَقّاً. بِئسَ

---

[1]- السيرة الحلبيّة، المكتبه الاسلاميّة للحاجّ رياض الشّيخ، بيروت، ج۲، ص۱۸۲ .

[2]- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب۸، حدیث ۳۹۷۸ تا ۳۹۸۱ .

[3]- صحیح مسلم، کتاب الجنائز ،باب۹، حدیث ۲۶ .

[4]- سنن نسائی، ج۴، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ .

القَومُ كُنتُم لِنَبِيِّكُم، كَذَّبتُمُوني وَ صَدَّقَني النّاسُ وَ أخرجتُموني و آواني النّاسُ وَ قاتَلتُموني وَ نَصَرَني النّاسُ فَقالوا: يا رَسولَ اللهِ، أتُنادي قوماً قَد ماتُوا؟ فَقالَ: لَقَد عَلِمُوا أنَّ ما وَعَدَهُم رَبُّهُم حَقٌّ و قالَ **ابنُ اسحاق** في كِتاب المِغازي أنَّ عائِشَةَ كانَت تَروي هذَا الخَبَرَ وَ تَقُولُ: فَالنّاسُ يَقولونَ إنَّ رَسولَ اللهِ (ص) قالَ: لَقَد سَمِعوا ما قُلتُ لَهُم وَ لَيسَ كذلِكَ، إنَّما قالَ : لَقَد عَلِمُوا أنَّ ما وَعَدَهُم رَبُّهُم حَقّ »[1] «**آيا آنچه را كه پروردگارتان وعده فرموده بود، حقّ يافتيد؟** (الأعراف/۴۴) همانا من آنچه راكه پروردگارم وعده فرموده بود حق يافتم، براى پيامبرتان چه بد قومى بوديد، شما مرا تكذيب كرديد در حالى‌كه مردم مرا تصديق كردند، مرا [از زادگاهم] اخراج كرديد و مردم مرا مأوا دادند و پذيرفتند، به جنگ با من پرداختيد و مردم مرا يارى كردند. [أصحاب] گفتند: اى رسول خدا آيا قومى را ندا مى‌كنى كه مرده‌اند؟! پيغمبر فرمود: هر آينه دانستند آنچه پروردگارشان به ايشان وعده داده بود، راست و درست است. **ابن اسحاق** [كه مؤلّف كهن ترين سيرۀ پيامبر است و ابن هشام سيرۀ خود را بر اساس سيرۀ او تأليف كرده است] در كتاب مغازى[2] مى‌گويد عائشه اين خبر را نقل مى‌كرد و مى‌گفت: مردم مى‌گويند پيغمبر(ص) فرموده آنچه بديشان گفتم هر آينه شنيدند درحالى‌كه نه چنين است، جُز اين نيست كه فرمود : هر آينه دانستند آنچه پرودگارشان به آنان وعده داده بود، حقّ است».

ملاحظه مى‌كنيد كه اين خبر تمامى أحاديث ديگر را تبيين و تصحيح مى‌كند و بايد ساير أحاديث را در پرتو توضيح اين حديث فهميد. چون اين خبر دهان به دهان وسنيه به سينه نقل شده، دچار تغييراتى گرديده كه عائشه حقيقت ماجراى را تبيين كرده تا از اشتباه سايرين ممانعت شود، عائشه كه در خانۀ پيامبر مى‌زيسته و پدرش نيز شاهد مستقيم واقعه بوده بهتر و

[1]- شرح نهج البلاغه، ابن اَبي الحديد، دار المعرفة والكاتب العربي و احياء التّراث العربي، بيروت، ج۳، ص ٣٥٤ و ٣٥٥ .

[2]- در قديم به كتاب سيره «مغازى» نيز مى‌گفتند زيرا «غزا» در أصل به معناى «قصد» است و منظور از مغازى، تصميمات و كارهاى پيامبر(ص) است.

دقیقتر از سایرین می‌توانست از کمّ و کیف حادثه با خبر شود. در این واقعه سایر روات موقعیّت عائشه را نداشته‌اند زیرا عائشه حقیقت ماجرا را از پدرش یا پیامبر و یا هر دو شنیده بود. علاوه بر این وی برای صحّت نقل خود به عموم دو آیهٔ قرآن استدلال کرده است که نباید این نکته مورد غفلت قرار گیرد.

ابن‌کثیر در وقایع سال دوّم هجری در همان فصل «غزوة بدر العُظمی» نوشته است: «ذُكِرَ عِندَ عائِشَةَ أنَّ ابنَ عُمَرَ رَفَعَ إلَی النَّبِيِّ (ص) أنَّ المیّتَ یُعذَّبُ في قَبرِهِ بِبُكاءِ أهلِهِ، فَقالَت: إنَّما قالَ رَسولُ اللهِ(ص): إنَّهُ لَیُعذَّبُ بِخَطیئَتِهِ وَذنبِهِ وَإنَّ أهلَهُ لَیَبكُونَ عَلَیهِ الآنَ. قالَت: وذاكَ مِثلُ قَولِهِ إنَّ رسولَ اللهِ(ص) قامَ عَلَی القَلیبِ وَفیهِ قَتلی بَدرٍ مِنَ المشركین فَقالَ لَهُم ما قالَ، قالَ إنَّهُم لَیَسمَعونَ ما أقولُ وَ إنَّما قالَ : إنَّهُمُ الآنَ لَیَعلَمُونَ إنَّما كُنتُ أقولُ لَهُم حَقٌّ. ثُمَّ قَرَأَت: **إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ** [سورة النمل:۸۰] **وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ** [سورة فاطر:۲۲]

«نزد عائشه گفته شد که پسر عُمَر از قول پیغمبر(ص) می‌گوید: همانا میّت در قبرش از گریهٔ خانواده‌اش مُعذَّب می‌شود. عائشه گفت جُز این نیست که رسول خدا(ص) فرمود: [میّت] که خانواده‌اش الآن بر او می‌گریند، به سبب کار نا درستش و گناهش عذاب می‌شود. [عائشه] گفت این مانند آن گفتار رسول خداست که بر سر چاهی که مقتولین [غزوهٔ] بدر در آن بودند، ایستاد و به آنها گفت آنچه گفت و [می‌گویند] فرمود: همانا ایشان آنچه می‌گویم می‌شنوند، جُز این نیست که فرمود: هر آینه می‌دانند همانا آنچه بدیشان می‌گفتم، حقیقت دارد. سپس [در تأیید قول خود] آیهٔ «**همانا تو مردگان را نمی‌شنویی**» [سورهٔ النمل:۸۰] و «**تو شنوانندهٔ کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [سورهٔ فاطر:۲۲] را تلاوت نمود».

بنابراین حقیقت ماجری چنانکه از قول أرباب سِیَر و حدیث و تاریخ آوردیم، واضح گردید و استناد به أحادیثی بر خلاف اخباری که آورده‌ایم، موجّه نیست. أمّا دربارهٔ کسانی‌که اصرار دارند به أحادیث ناموجّه متشبّث شوند و فی المثل به حدیث ۳۹۷۶ بخاری استناد می‌کنند، لازم است بدانیم که :

أوّلاً: أخباری را که در بالا آوردیم، به روی خود نمی‌آورند و به قول معروف «لا إلهَ» را می‌گویند أما «إلا الله» را نمی‌گویند !!.

ثانیاً: حتّی اگرفرض کنیم که پیامبربه مقتولین خطاب کرده باشد، پرواضح است ـ چنانکه علمای بلاغت نیز گفته‌اند ـ همیشه خطاب به معنای آن نیست که مخاطب، شنوای کلام است بلکه در موارد بسیاری قول گوینده از باب «زبان حال» یا «حدیث نفس» است؛ چنانکه حضرات صالح و شعیب (ع) پس از اینکه قومشان بر اثر زلزله از بین رفتند، از کشتگان روی گرداندند و گفتند ما پیامهای خدا را به شما ابلاغ کرده و برای شما خیر خواهی نمودیم أمّا شما خیر خواهان را دوست نمی‌دارید و لائق تأسّف نیستیند. [سورة الأعراف:۷۹ و ۹۳].

اگر مقصود، شنیدن مقتولین بود که دیگر روی گرداندنِ قبل از سخن گفتن (**فَتَوَلّى عَنهُم وَ قالَ**) لازم نبود. به قول برادر مفضال ما جناب سیّد مصطفی طباطبائی ـ حَفَظَهُ اللهُ ـ حتّی ملحدین مادّیگرا که به بقای روح قائل نیستند، از این فنّ بلاغی در سخنان خویش استفاده می‌کنند و مثلاً بر سر قبر لنین در خطابه‌ای می‌گویند: «ای لنین، آسوده باش که ما تلاشهایی تو را در طریق حاکمیّت محرومینِ زمین، ادامه می‌دهیم»!! تردید نیست که آنها اعتقادی به اینکه لنین صدای آنها را می‌شنود، ندارند و نمی‌توان این جلمه را بر اعتقاد آنان بر سامع بودنِ لنین پس از موت، حمل کرد!. (فتأمّل)

چنانکه ترمذی و ابن‌ماجه و دارمی نقل کرده‌اند پیامبر أکرم(ص) در منطقه‌ای از مکّه به نام «حزوه» ایستاد و خطاب به مکّه فرمود: به خدا که تو بهترین سرزمین خداوندی و اگر مرا از تو اخراج نمی کردند من نیز بیرون نمی‌رفتم. بدیهی است که این خطاب را نمی‌توان دلیل شمرد که پیامبر مکّه را سامع سخن خود می‌دانسته است بلکه هر منصفی می‌فهمد که این سخن پیامبر از باب حدیث نفس است. همچنین روایت شده که عُمَر به حجرالاسود خطاب کرد که: به خدا من تو را می‌بوسم با اینکه می‌دانم تو سنگی و زیان و سودی به من نمی‌رسانی واگرندیده بودم که رسول خدا(ص) تورا بوسیده است، تورا نمی‌بوسیدم. پر واضح است که این سخن نه بدان معناست که عمر حجرالأسود را سامع کلامش می‌دانسته است.

آیا حضرت سجاد که ماه را مخاطب قرار می‌داد (صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۳) قائل بود که ماه سامع سخن اوست؟!.

ما مسلمانان، حتّی در نماز فُرادی می‌گوییم : «**السَّلامُ عَلَیکُم وَرَحمةُ اللهِ وَبَرَکاتُه** = سلام بر شما و رحمت خدا و برکاتش [بر شما باد]». شکّ نیست که مسلمانان خبر ندارند که من در گوشهٔ اتاقم و در پایانِ نمازم به آنها سلام می‌گویم و آنها را دعا کرده و رحمت و برکات خدا را برایشان طلب می‌کنم. من یا شما نیز معتقد نیستیم که آنها صدای ما را می‌شنوند و به همین سبب توقّع نداریم پاسخی بگیریم بلکه از این فنّ بلاغی به منظور دیگری استفاده شده و مقصود آن است که مسلمان در همه حال خود را با جمع مسلمین احساس کند و حتّی در تنهایی نیز از یاد سایر مسلمین و پیوند با آنها غافل نشود و برای آنها دعا کند گویی‌که در کنار او هستند. این موضوع دربارهٔ صِیَغ جمع در قرائت سورهٔ حمد در نماز فُرادی نیز صادق است. و دلیل ما بر اینکه قول حضرت صالح و شعیب(ع)، «زبان حال و حدیث نفس» بوده؛ علاوه بروجودحرف عطف «**فاء**= پس، سپس» برسرفعل«**تَوَلّی**» ـ که می‌رساند پس از هلاکت قوم خویش سخن گفته‌اند ـ آن است که حضرات صالح و شعیب اگر می‌خواستند مردگان را بشنوند، مانند حضرات نوح و هود (ع) در زمان حیات قومشان به آنان می‌گفتند : « **أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنصَحُ لَكُمۡ** ﴿ پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برایتان خیر خواهی کرده و شما را اندرز می‌دهم.» و « **أُبَلِّغُكُمۡ رِسَٰلَٰتِ رَبِّي وَأَنَا۠ لَكُمۡ نَاصِحٌ أَمِينٌ**= پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برایتان خیرخواه و اندرزگویی أمین‌ام». (الأعراف /۶۲ و۶۸ ـ مقایسه شود با آیهٔ۷۹ و۹۳ سورهٔ اعراف) و لزومی نداشت که پس از مرگشان این سخن را به آنها بگویند که برایشان فائده‌ای نداشت و نیازی نبود که حضرت شعیب(ع) به مردگان بگوید هلاکتِ شما سزاوارتأسّف نیست. بنا براین به عنوان حدیث نفس، فرمود: **فَكَيۡفَ ءَاسَىٰ عَلَىٰ قَوۡمٖ كَٰفِرِينَ** «پس چگونه بر گروهی کافر تأسّف خورم؟» [سورة الأعراف: ۹۳].

ثالثاً: قول قتاده را در ذیل حدیث که گفت: «أحیاهُمُ اللهُ حَتّی أسمَعَهُم قولَهُ تَوبیخاً و تَصغیراً و نَقیمَةً و حَسرَةً و نَدَماً» «خدا آنها را به منظور توبیخ و تحقیق و عقوبت و حسرت دادن و پشیمان کردنشان زنده ساخت تا کلام پیامبر را به ایشان بشنواند» غالباً ذکر نمی‌کنند. در حالی‌که به قول علمای حدیث حتّی اگر این روایت را بدون توجّه به توضیح عائشه بپذیریم حدّ أکثر می‌رساند که چون آنان سران کفر و در دشمنی و آزارِ پیامبر بسیارکوشا بوده‌اند به عنوان أمری خارق العاده و به منظور اضافه کردن عذابشان، خدا استثناءً در آن وقتِ مخصوص و معیّن، کلام پیامبر را به مقتولین رسانده است خصوصاً که در این دستهٔ از أحادیث[1] پیامبر أکرم(ص) لفظ «اَلآنَ» را نیز گفته است که می‌رساند آنها «اَلآن» ـ

[1]- احادیثی که دلالت بر اطّلاع اموات از جهان فانی دارند، بنابرتحقیق، معیوب یا ضعیف السّند است و یا به لحاظ دلالت، وافی به مقصود خرافیّون نیست. از جمله حدیثی که به عائشه تهمت زده که وی گفته است: قال رسول الله(ص): مامِن رجلٍ یَزورُ قبرَ أخیهِ و یَجلِسُ عندَه إلا استَأنَسَ به و رَدَّ عَلَیهَ حَتّی یَقوم «مردی نیست که قبر برادر مؤمنش را زیارت می‌کند و نزد آن می‌نشیند مگر اینکه مقبور با او أنس می‌گیرد و به او پاسخ می‌دهد تا اینکه وی برخیزد (و برود)»!! زیرا یکی از رُوات آن که «یحیی بن یمان» نام دارد غیرقابل اعتماد و راوی دیگر آن «عبدالله بن سمعان» از نظر علمای رجال ضعیف است. و از آن جمله است حدیثی منقول در «سنن دارمی» که مدّعی است عائشه بر مردمی که در قحط سالی به او شکایت آوردند گفت: أنظُروا قبرَ النَّبیِّ فَاجعَلوا مِنهُ کوةً إلی السّماء حتّی لا یکونَ بینَهُ و بَین السّماء سَقفٌ «به قبر پیامبر بنگرید و میان سقف مقبرهٔ پیامبر روزنی به آسمان باز کنید تا میان آسمان و مقبرهٔ آن حضرت فاصله و مانعی نباشد» و یا حدیثی منقول در «سنن ابن‌ماجه» که می‌گوید عمر روزی به مسجد پیامبر رفت و دید که معاذ بن جبل کنار قبر پیغمبر ایستاده و می‌گرید . . . . . . و یا خبری که سمهودی در «وفاء الوفاء» (ص ۱۳۷۴) آورده که بلال بر سر قبر پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا برای أمّت خویش باران طلب کن . . . . الخ و نظایر این أخبار بالکلّ دروغ و بر خلاف حقائق تاریخ است زیرا مطّلعین از تاریخ به خوبی می‌دانند که سالیان بسیار قبر پیامبر اکرم(ص) در اطاق عائشه بود که وی در همانجا زندگی می‌کرد و تا مدّتها پس از فوت او نیز محلّ رفت و آمد مردم نبود (ضرور است که مراجعه شود به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحهٔ ۱۶ به بعد) و بنابه تحقیق «ابن‌تیمیّه» أحدی از اصحاب پیغمبر برای زیارت قبر آن حضرت که در حجرهٔ عائشه بود، شدّ رحال نمی‌کرد و بار سفر نمی‌بست بلکه اگر در مدینه حضور می‌یافتند، در مسجد پیامبر نماز خوانده و هنگام ورود به مسجد و یا در

که زمان محدودی است ـ می‌شنوند نه به طور عموم. در این أحادیث این کلام پیامبر که فرمود مقتولینِ افتاده در چاه بدر «نمی‌توانند جواب دهند = و لکِنَّهُم لایَستَطِیعون جَواباً» می‌رساند که این موضوع، أمری خاصّ و استثنائی بوده است و إلا اگر مردگان مذکور با اینکه پس از مرگ، سامعهٔ خود را از دست داده بودند، می‌شنیدند پس برای جواب دادن نیز نیازی به قوهٔ تکلّم نداشتند و اگر بگوییم چون پس از مرگ فاقد قوهٔ تکّلم شدند طبعاً نمی‌توانستند جواب دهند، می‌گوییم بنابراین أصل، چون فاقد سامعه بودند طبعاً قادر بر شنیدن نیز نبودند و اگر بر فرض شنیدند خداوند به قدرت بی‌منتهای خویش در آن لحظهٔ خاصّ به همان چند تن مورد نظر، شنوانید و آنها بنا بر اصل، پس از مرگ شنوا نبودند و پس از آن لحظهٔ خاصّ نیز شنوا نخواهند بود و طبعاً این واقعه را نمی‌توان به موارد دیگر تعمیم داد و این أحادیث، عمومیّتِ أصل قطع رابطهٔ اموات با جهان فانی را نقض نمی‌کنند و طبعاً در بحث ما به کار خرافه فروشان نمی‌آید! (فتأمّل)

رابعاً: در این دسته أحادیث پیامبر تعجّب و انکارِ برخی از أصحاب را که پرسیدند چگونه با مردگان سخن می‌گویی؟ و یا گفتند به اجساد بی‌روح چه می‌گویی؟ و . . . . . . ردّ نفرمود و این می‌رساند که نزد مسلمین شنوا نبودنِ أموات امری عامّ و مسلّم بود که با سکوتِ پیامبر تأیید گردید و اگر حدیث را بپذیریم دلالت بر أمری منحصر به فرد و استثنائی دارد و لا غیر.

موقع خروج، به رسول خدا(ص) سلام و درود می‌فرستادند ولی داخل حجره نشده و حتّی در بیرون حجره، پشتِ درِ اتاق نمی‌ایستادند. زمانی‌که در دورهٔ عُمَر برای فتح عراق و شام، یک سپاه امدادی از یمن به مدینه آمد ـ با توجّه به اینکه حضرت ختمی مرتبت(ص) از ایمان أهالی یمن بسیار تعریف کرده بود ـ أحدی از آنان هنگامی‌که برای أدای نماز به مسجد پیامبر می‌آمد، به سوی قبر پیامبر نمی‌رفت و با آن مکالمه نمی‌کرد بلکه فقط بر پیامبر درود وسلام می‌فرستاد. تااینکه در سال ۹۱ هجری عُمَر بن عبدالعزیز مسجد النّبیّ را به منظور توسعهٔ آن به اضافهٔ بناهای اطراف آن از جمله حجرات همسران پیامبر را ـ که حجرهٔ عائشه نیز یکی از آنها بود و قبر مطهّر پیامبر(ص) در آن قرار داشت ـ تخریب کرد و داخل مسجد ساخت و مسجد را با مساحتی بزرگتر تجدید بنا نمود. بنابراین قبل از این تاریخ، مرقد پیامبر أکرم در دسترس مردم نبوده و جاعلین اینگونه اخبار از این موضوع غافل بوده‌اند!.

خامساً: علما ادّعا می‌کنند که به أصل «عرضۀ روایات به قرآن کریم» متعهّداند أمّا در اینجا این دسته از روایات را که مورد پسندشان است به قرآن عرضه نمی‌کنند و استدلال قرآنی عائشه را به روی خود نمی‌آوردند!! از قرآن کریم دریافته می‌شود که انبیاء پس از رحلت از اوضاع دنیای فانی خبر ندارند [سورۀ المائده:۱۱۷] تا چه رسد به غیر أنبیاء!.

شبهۀ هفتم- دیگر از آیاتی که بسیار مورد سود استفادۀ خرافیّون قرار می‌گیرد، این آیۀ قرآن کریم است که فرموده: **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ** [سورة المائده:۳۵] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از [نافرمانی] خدا پروا کنند و [برای تقرّب به او و جلب رضایش] وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید». به این آیه برای «توسّل» غیر شرعی غالباً استناد می‌شود[1].

به عنوان نمونه، مؤلّف جوانی که فریفتۀ خرافات حوزویان است، تحت تأثیر مغالطات ایشان نوشته است: ((توسّل یعنی اتّخاذ **وسیله** برای نزدیک شدن به چیزی، چنانکه دانشمندان لغت می‌گویند: تَوَسَّلَ إلَيهِ بِوَسيلَةٍ : إذا تَقَرَّبَ إلَيهِ بِعَمَلٍ. تَوَسَّلَ إلَى اللهِ بِعَمَلٍ أو وَسيلَةٍ = عَمِلَ عَمَلاً تَقَرَّبَ بِهِ إلَيهِ تَعالى. «وسیله» در لغت به معانی زیر است:

۱- نزدیک شدن

۲- مقام و منزلت در پیش سلطان

۳- درجه

۴- چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت

۵- هرچه که به سبب آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.

تردیدی نیست در اینکه انسان برای تحصیل کمالات مقصودۀ خویش از هر قبیل که هست از مادّیّات و معنویّات به غیر خود یعنی به خارج از محدودۀ وجود خود نیازمند است

---

[1]- مؤلّف فریبکار کتاب «توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه» (چاپ اوّل، ص ۱۱۴) نیز به این آیه استناد کرده است.

..... همه می‌دانیم که انسانِ تشنه با آشامیدن آبِ خنک سیراب می‌گردد، سرمازده با حرارت زایی آتش گرم می شود، دارو در بهبودی بیمار أثر می‌گذارد و مادّۀ سمّی آدم سالم را به خطر می‌افکند و همچنین شخصِ نادان، به تعلیم استاد، دانا می‌گردد و نادار از طریق إحسانِ غنیّ، دارا می‌شود؛ در بهاران از ابر، باران فرومی‌ریزد و آن آب به زیمن نیرو بخشیده و انواع گیاهان را می‌رویاند، حیوان از نبات تغذّی نموده و خود نیز سبب بقاء و ادامۀ حیات انسان می‌گردد ..... به هر حال نظام موجود در جهان و قانون حام بر آن، نظام «توسّل» است و قانون «تسبّب» یعنی نیل به هر کمال و به دست آوردن هر مطلوبی، به حکم أصل طبیعت، در گرو اتّخاذ «وسیله» است و موقوف به تحصیل سبب ..... قرآن حکیم ..... «قرب خدا» [را] که عالی‌ترین شرف و شریف‌ترین کمالِ ممکن برای انسان در مسیر عبودیّت و بندگی می‌باشد، نشان داده و می‌فرماید: **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَـٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ** [سورة المائدة:٣٥] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا نموده (و در سلوک به سوی او و برای نزدیک گشتن به او) وسیله بجویید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید)»[1].

ما قبلاً در شبهۀ ششم فصل «تذکّر مهمّ دربارۀ توحید عبادت» (ص ۱۷۰ به بعد) دربارۀ «استعانت» یا «توسّل» یا «توسِط» شرکی و غیرشرکی یا توسّل و استعانت نامقیّد و مقیّد به اندازۀ لازم توضیح داده‌ایم توجّه خوانندگان را به توضیحات مذکور جلب می‌کنیم.[2] علاوه بر مطالب مذکور، **أوّلاً**: قول برادر مفضال، جناب سیدمصطفی طباطبائی ـ أیَّدَهُ اللهُ تَعالی ـ را می‌آوریم : آیۀ **وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا** [سورة الإسراء:٣٦] «و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و

---

[1]- نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، دکتر همایون همّتی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۹۱ تا ۱۹۴.

[2]- همچنین لازم است که رجوع شود به کتاب **شریف را نجات** از شر غُلاة ص ۵۶ تا ۸۴.

چشم و قلب (= ظرف پذیرش یا ردّ قضایا در انسان) همگی مورد پرسش قرار می‌گیرند» أصلی را به مسلمان می‌آموزد که تا مسأله‌ای برایش اثبات نشده، آن را بی‌دلیلِ متقن نپذیرد و پیروی نکند». (فَتَأمَّل جِدّاً)

قوانین قابل مشاهدهٔ علمی و یا أمور محسوس و ملموسِ تکرارپذیر و قابل آزمایشِ طبیعت که برای مؤمن و غیرمؤمن یکسان است و أموری‌که مخالفی ندارد (یعنی مربوط به إذن عامّ إلهی است و ناشی از ارتباطی خاصّ با خالق عالَم نیست) از قبیل ایجاد حرارت بر أثر اصطکاک و یا آتش و یا رفع عطش توسّط آب و یا تصدیق قانون جاذبه و نظایر آن که آثار خارجی در همین عالم فانی دارد و اگر شریعتی هم نبود بشر خود بر أثر نیاز جسمی و میل به آسایش می‌فهمید که آب رافع عطش و خوراک رافع گرسنگی و سایبان مانع از آزار اشّعهٔ تند آفتاب است و ما انسانها أعمّ از مؤمن و غیر مؤمن بر أثر تجربهٔ فراوان و تکرار، ایمان آورده‌ایم که مثلاً گرما ناشی از آتش است و سرما ناشی از یخ است و ...... أمّا مهمّ این است که آنها را محدود و مقیّد می‌دانیم یعنی از آب، توقّع رفع گرسنگی و از نان انتظار رفع عطش و از یخچال توقّع گرم کردن اطاق و ضبط و پخش صدا و از رادیو توقّع خنک کردن اطاق یا علاج بیخوابی نداریم!! همچنانکه از تعمیرکارِ ماشین توقّع علاج بیماری و از طبیب توقّع موفّق ساختن ما در دادگاه را نداریم!! به همین سبب نیز این أمور مورد توجّه أصلی و اساسی و هدف غائی ارسال رسل و انزال کتب نیست و خدا کتاب نازل نفرموده تا بگوید مردم خود را با آتش گرم و با دارو درمان و با غذا سیر کنید و با کشتی بر آبها سیر کنید و از بیل و کلنگ برای کندن زمین بهره بجویید و....... بلکه بسیاری از موضوعات قرآن، از جمله مسائلی است که نتیجه‌اش در عالم باقی معلوم می‌شود.

من اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشم که آیا با کشتی می‌توان روی آب حرکت کرد یا نه ؛ می‌توان با تجربه و آزمایش، رفع اختلاف کرد و نتیجهٔ آن در همین عالَمِ فانی قابل حصول است أمّا اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشیم که باید دیوار نُدبه در بیت المقدّس را زیارت کرد یا کعبه را در مکّه؟ در این دنیا یعنی در عالَم شهادت نمی‌توان نتیجه را مشاهد کرد لذا در اینگونه أمور جُز به إذن و اعلام خالق و مالک عالَم باقی

و سلطان او، نمی‌توان اتّکاء داشت. حال با توجّه به اصل قرآنی [سورة الإسراء: ٣٦] که قبلاً گفتیم به یاد بیاوریم که قرآن از قول حضرت ابراهیم فرموده: **وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمًاۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنًاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ** [سورة الأنعام:٨٠ و ٨١] «علم پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است آیا متذکّر نمی‌شوید و چگونه از آنچه که با [خدا] شریک پنداشته‌اید، بیم بدارم در حالی‌که شما بیم ندارید از اینکه چیزی را با خدا شریک پنداشته‌اید که خداوند هیچ دلیلی دربارهٔ آن بر شما نازل نفرموده؟ [پس] اگر می‌دانید [بگویید] کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتر است. و در مدینه با سرزنش، دربارهٔ مشرکین می‌فرماید: **وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنًا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٌۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ** [سورة الحج: ٧١] «و غیر از خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خداوند هیچ دلیلی دربارهٔ آن نازل نفرموده و بدان علم ندارند و ستمکاران یاوری ندارند».

بنابراین در أموری که مربوط به عالمی فوق عالَم شهادت و فوق عالَم فانی است و آثارش در عالَم باقی (= برزخ و قیامت) آشکار می‌شود بنا به اتفاق همهٔ ملّیّین و خصوصاً به اتّفاق همهٔ مسلمین باید إذن و إعلامی صریح و إطمینان بخش از خالق و مالک همهٔ عوالم، داشته باشیم یعنی لازم است قرآن کریم ما را ارشاد کند. بنابراین در اینگونه أمور، مسائلی را که مطلبی در موردشان اثبات نشده، نمی‌توان پذیرفت و پیروی کرد. من چه می‌دانم که روح فلان بزرگوار پس از ترک دنیای فانی، کجاست و امکاناتش چیست و چگونه می‌توان با او ارتباط یافت و به او توسّل جست؟.

بنابراین کسانی‌که بدون دلیل قرآنی ادّعا می‌کنند که توسّل و برکت جویی و خواندن نامقیّد أنبیاء و أئمه ـ عَلَيهِمُ السَّلام ـ و اولیاء، مانند توسّل و استفاده از قُوایی است که در جهان شهادت و در عالَم فانی در اختیار ما ـ أعمّ از مؤمن و کافر ـ قرار دارد (از قبیل قوهٔ گریزاز مرکز یا قوّهٔ جاذبه یا قانون انبساط اجسام یا استفاده از دارو و غذا و......) ادّعایشان دو اشکال

دارد یکی آنکه قیاس غائب به شاهد است که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد و متأسّفانه عدم توجّه به همان أصل قرآنی که گفتیم ، سبب ورود خرافات به دین می‌شود و أهل دیانت را هم در دنیا و هم در آخرت در معرض خطر قرار می‌دهد زیرا پیروان أدیان، مسائلی را می‌پذیرند که نه علم و نه تجربه و نه کتاب آسمانی مؤیّد آنهاست و مصداق این آیهٔ شریفه می‌شوند که فرموده: **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَلَا هُدٗى وَلَا كِتَٰبٖ مُّنِيرٖ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآ** [سورة لقمان: ۲۱و ۲۲] «و بعضی از مردمان بدون علم و رهنمود و کتابی روشن دربارهٔ خدا مجادله می‌کنند و چون به ایشان گفته شود آنچه را که خداوند نازل نموده پیروی کیند، گویند: (نه) بلکه آنچه را که نیاکانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم».

در بحث ما نَحنُ فِیهِ نیز آیات قرآن نه تنها فاقد صراحت در مطلوب و مدّعای شماست بلکه حتّی در این موضوع ، ظهور نیز ندارد بلکه آیات بسیاری در قرآن هست که بیشتر مؤیِّد قول ماست تا مدّعای شما، از قبیل: **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا** [سورة الجن: ١٨] «هیچ کس را با خدا مخوانید» و **إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ** [سورة الأعراف: ١٩٤] «به راستی کسانی را که غیراز خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند[1]» و آیات فراوان دیگر. از جمله آیه‌ای که می‌رساند انبیاء پس از ترک دنیا، با جهان فانی ارتباط ندارند و از احوال ما آگاه نیستند [سورة المائده: ١١٧] .

اصولاً در قرآن ملاحظه نمی‌شود که کسی به روح انبیاء یا فرشتگان متوسّل شود. در این مسأله أحادیث متواتر واقعی (نه متواتر ادّعایی) که کاملاً شروط صحّت و قبول را دارا باشند، در دست نداریم و حتّی روایات و أخبار معارض قول شما نیز کم نیستند.

[1]- مقصود ایشان آن است که نمی‌توان ادّعا کرد منظور قرآن بتهاست زیرا بتها ازسنگ وچوب وفلز و . . . . . بودند و امثال ما نیستند همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحهٔ ۹۱ تا ۱۰۷ .

اشکال دوم قول ایشان آن است که همهٔ أمور را نمی‌توان با یکدیگر قیاس کرد و آنها را مشابه دانست و نمی‌توان گفت چون در عالم طبیعت حصول هرچیز در گرو اتّخاذ وسیله است و موقوف به تحصیل سبب و یا چون وحی خدا با وساطه به ما رسیده پس ما هم بر همین قیاس مجازیم در تقرّب به خدا هرچه را می‌پسندیم یا بزرگان یا پیشینیان ما گفته‌اند واسطه قرار داده و آنها را «وسیله» قلمداد کنیم، این کار قیاس در أحکام است که حتّی در مذهب شیعه مردود است (فتأمَّل جِدّاً) واسطهٔ در ایصال وحی به پیغمبر أکرم یعنی جبرئیل(ع) را خدا انتخاب کرده، واسطه در ایصال احکام به بندگان یعنی پیامبر را نیز خدا تعیین فرموده به عبارت دیگر جبرئیل را رسول خدا انتخاب نکرده بود و پیامبر را نیز مردم انتخاب نکرده بودند. بنابراین ما حقّ نداریم وقتی صاحب شریعت یعنی خداوند به ما فرمود: **أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ** [سورهٔ فُصِّلَت: ۶] «همانا معبودتان معبودی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان (که چنین نمی‌کنند)» برخلاف دستورش برای تقرّب به درگاهش افرادی را که قابل حصول نیستند، «وسیله» بخوانیم و برای آنها أعمال عبادی (از قبیل نذر و طواف و حاجت طلبی و خواندن نامقیّد و.....) به جای آوریم و بگوییم آنها «وسیلهٔ» تقرّب ما به خدای‌اند. آری انسان رای هر کاری وسائلی را برمی‌گزیند أمّا مسألهٔ تقرّب به خدای متعال را نباید مِن عِندِی به سائر أمور قیاس کرد بلکه باید وسائل یا وسائط تقرّب را ازشریعت بیاموزیم. توجّه داشته باشید ما به هیچ‌وجه أصل وجود واسطه یا اتّخاذ وسیله در أمور عالَم را منکر نیستیم بلکه می‌گوییم أمور مختلف عالم را نباید بدون دلیل با یکدیگر قیاس کرد و بدون دلیل شرعی همه چیز را مشمول یک حُکم دانست بلکه می‌گوییم بنا به حکم شرع، دعا به درگاه إلهی و عبادات و اعمال خیر ـ که قابل حصول می‌باشند ـ و شرع نیز بدان تصریح فرموده، و سائط یا وسایل ما برای قرب به خداوند متعال‌اند. ما نیز به پیامبر و أئمه ـ که آنها نیز مأمور به اتّخاذ وسیله، یعنی اطاعت أمر حقّ و اجتناب از نهی پروردگار می‌باشند و عبادات شرعی را به عالیترین نحو ادا می‌کنند ـ باید اقتداء کنیم و از تعالیم آن بزرگواران برای قرب به خدا استفاده کنیم. أمّا اشکال ما به

شما در اتّخاذ روشهای عابدانه در برابر پیشوایان و بزرگان دین است و تصوّراتی که بدون دلیل متقن شرعی دربارهٔ ایشان دارید از قبیل ولایت تکوینی، حضور در همه جا و علم غیب و قدرت بر همه کار و اینکه به انتخاب خود می‌توانیم هر یک از ایشان را چه در زمان حیات وچه پس‌ازرحلت، شفیع خویش بگیریم و...... بسیاری ازمردم برای بزرگان دین نذر می‌کنند، دور مرقدشان می‌گردند، حاجات خویش را بدون قید و شرط به آنان عرضه می‌دارند در حالی‌که این أمور و نظایر آن موقوف به خداوند متعال است. (انتهی کلام طباطبائي).

ثانیاً : ما نیز در تأیید آنچه نویسندهٔ جوان گفته است، مطالبی را ازکتب مرجع ذکر می‌کنیم. در «لِسانُ العَرَب» می‌خوانیم: «[الوسیلة] یُطلَقُ عَلی کُلِّ عَمَلٍ خالِصٍ سُلِكَ بِهِ طَریقُ التَّقَرُّبِ إلَی اللهِ بِأداءِ الفَرائِضِ و النَّوافِلِ و أنواعِ التَّطَوُّعات = به هر عمل خالصی که با آن طریق تقرّب به سوی خدا سلوک شود، به انجام واجبات و مستحبات و کارهای خیرِ داو طلبانه، وسیله اطلاق می‌شود.»

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: «حَقِیقَةُ الوَسِیلَةُ إلَی اللهِ تَعالی مُراعاةُ سَبیلِهِ بِالعِلمِ وَ العِبادَةِ وَ تَحَرِّي مَکارِمِ الشَّریعَةِ وَ هِيَ کَالقُربَةِ = حقیقت معنای وسیله به سوی خداوند متعال مراعات سَبیلِ الله است با [کسب] علم و عبادت و جستجوی مکارم دین و اخلاق و این لغت مانند قُربَت [و تقرّب] است».

در کتاب معتبری می‌خوانیم: «اَلوَسیلَةُ، الوُصلَةُ یُتَوَصَّلُ بِها إلَی البُغیَةِ وَالوَسیلَةُ اِلَی اللهِ سُبحانَهُ ما یُوصَلُ إلی ثَوابِهِ وَ الزُّلفی لَدَیهِ و ذلِكَ بِفِعلِ الطّاعاتِ وَتَرکِ المَعاصِي؛ وَسَلَ إلی کَذا: تَقَرَّبَ إلَیهِ و رَغَبَ فیهِ[1] = وسیله همان رابطی است که با آن به مطلوب واصل می‌توان شد و وسیله به سوی خداوند سبحان آن چیزی است که به ثواب پروردگار و تقرّب به درگاهش می‌رساند و این أمر با انجام طاعات و ترک گناهان [ممکن می‌شود] « وَسَلَ إلی کَذا » یعنی به فلانی تقرّب جُست و به او راغب و مایل گردید.»

[1] ـ مُعجَمُ الفاظِ القرآنِ الکریم، فرهنگستان زبان عربی (مصر)، انتشارات ناصر خسر و (طهران).

در «تاجُ العروس» به نقل از جوهری آمده است: «اَلوَسیلَةُ ما یُتَقَرَّبُ بِهِ إلَی الغَیر = هر چیزی که مایهٔ نزدیکی به دیگری شود، به آن وسیله می‌گویند». در فرهنگ بزرگ جامع تألیف أحمد سیّاح نیز آمده است: «(وَسَلَ) إلَی اللهِ بِعَمَلٍ أو وَسیلَةٍ وَ (وَسَّل) = کاری کرد که به سبب آن نزدیکی جُست به سوی خدای. تَوَسَّلَ إلَی الله = نزدیکی یافت به سبب کاری به سوی خدای تعالی».

چنانکه ملاحظه می‌شود در زبان عربی غالباً اگر چیزی موجب و سبب موفّقیّت درکاری و یا نیل کسی به قرب مثلاً پادشاهی یا وصول به هدفی شود، آن را «وسیله» می‌نامند مثلاً می‌گوییم وسیلهٔ مقرّب شدن من نزد پادشاه، خدمت کردن بود یا وسیلهٔ محبوب شدن من نزد معلّم، درس خواندن بود یعنی من به وسیلهٔ درس خواندن مورد توجّه و محبّت معلّم قرار گرفتم زیرا به موجود مُدرِک «وسیله» گفته نمی‌شود أمّا اگر از موجودی مُدرِک مثلاً انسانی بخواهیم از پادشاهی عفو ما و یا ارتقاء درجه و مقام ما را تقاضا کند، به این کار «اِستِشفاع» گفته می‌شود و به کسی که تقاضای ما را انجام داده و ما را یاری کرده «شَفِیع» گفته می‌شود نه «وسیله» ؛ چنانکه گفته می‌شود: «فُلانٌ استَشفَعَ زَیداً إلي عَمروٍ= فلانی از زَید تقاضا کرد برایش نزد عَمرو شفاعت کند». به همین سبب هیچ عاقلی به نزدبان که «وسیلهٔ» صعود به مکانی بلند است، سپاس نمی‌گوید أمّا از کسی که دست او را گرفته و به مکانی بلند، بالا کشیده، تشکّر می‌کند و یا هیچ کس از دارویی که «وسیلهٔ» اعادهٔ سلامت است، سپاسگزاری نمی‌کند أمّا از طبیبی که برایش أعمال ورزشیِ خاصّ (= وسیله) یا داروی مناسب (= وسیله) تجویز نموده، تشکّر می‌کند. (فتأمَّل جِدّاً) حتّی مؤلّف کتاب «نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری» (ص۱۹۶) گفته است که منظور از «وسیله» مخصوصاً در آیهٔ **۳۵** سورهٔ مائده، معنای پنجم است، یعنی «هرچه که به سبب آن نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد».

اگر به مطالبی که مؤلّف جوان نوشته است، توجّه کنیم، می‌بینیم نیز هرچه در معنای «وسیله» ذکر نموده، مناسب با أشیاء و أعمال است نه اشخاص (فتأمَّل) در حالی‌که اگر ادّعای خرافیّین درست بود قرآن کریم به جای: **ٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ** [سورة المائده: ۳۵] می‌فرمود:

«اِستَشفِعوا إلَیه!»[1]. بنابراین بدون دلیل نمی‌توان گفت اشخاص غیرقابل دسترسی را نیز می‌توان «وسیله» قرار داد و اینکه بگوییم: «کلمهٔ وسیله در آیهٔ مبارکه (سورة المائده: ۳۵) **مطلق** آمده و عاری از هرگونه تقیید است طبعاً دارای معنای بسیار وسیع و گسترده و آزاد است»[2] به هیچ وجه وافی به مقصود نیست و جُز به کار فریب عوام نمی‌آید زیرا پر واضح است که صِرف إطلاق وسیله، موجب خروج از محدودهٔ خودش نبوده و مجّوزی برای شمول آن بر اشخاص نخواهد بود[3] و حتّی موجب الغاء اثر لفظ «**إلی**» نیز نخواهد شد یعنی «وسیله» باید با هدف تناسب و سنخیّت و مقبولیّت داشته باشد، بنابراین «**إلی**» إطلاق و عمومیّت «وسیله» را مشخّص و معیّن می‌نماید.[4] یعنی وسیله‌ای که مناسب تقرّب اِلَی الله باش نه هر وسیله‌ای؛ و إلا بسیاری از وسائل در این مسیر مُبعِد اند نه مُقرِّب! در واقع وسائلی منظوراند که شریعت إذن داده و إعلام کرده باشد.

به نظر ما آیهٔ ۳۵ سورهٔ مائده می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای اینکه به فلاح و رستگاری نائل شوید هم از مناهی إلهی اجتناب نموده و تقوی پیشه کنید و هم به سوی

---

[1]- در این تعبیر نه تنها اشخاص به وضوح داخل می‌بودند بلکه غیرأشخاص نیز ـ چنانکه در أدعیهٔ أئمّه خواهیم دید ـ از شمول آن خارج نبودند. منظور ما آن است که تعبیر «اِستِشفاع إلَی الله» عامّ‌تر از «ابتغاء وسیله» و به مطلوب خرافه فروشان نزدیکتر است. أمّا قرآن کریم تعبیر مذکور را استعمال نکرده است. (فتأمّل)

[2]- نقد و تحلیلی پیرامون و هّابیگری، ص ۱۹۷ .

[3]- مگر اینکه قرینه‌ای در کلام موجود باشد و إلا اگر گفته شود «الف» اطلاق دارد یا مطلق است به معنای آن است که کُلّ مدلول «الف» را کاملاً و تماماً و بی‌کم و کاست شامل است و هر عاقلی می‌فهمد که نه بدین معنی است که چون «الف» اطلاق دارد پس مدلول «ب» را نیز شامل می‌شود؟!!.

[4]- به عبارت دیگر فرق است بین «اِبتَغُوا الوَسِیلَةَ» با «**اِبتَغُوا إلَیهِ الوَسیلَةَ**» یعنی قول شاعر باطل است که سروده:

در دل دوست به هر حیله رهی باید جُست　　　طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد!!

در این روزهای واپسین عمر، به حافظه اعتمادی نیست، شاید شعر را درست نقل نکرده باشم.

خدا «**وسیله**» (= منزلت و یا آنچه موجب نیل به رضا و قرب اِلهی است) بجویید و سپس جِهاد فی سَبیلِ الله را به عنوان یک نمونه از أموری که موجب کسب منزلت یا موجب تقرّب إلَی الله است و نتیجه‌اش فلاح و سعادت أبدی می‌باشد، ذکر فرموده است. به عبارت دیگر فرموده برای فلاح و رستگاری هم تقوی بورزید و هم طاعت و عبادت حقّ را به جای آورید که موجب تقرّب و در نتیجه سعادی أبدی شما می‌شود.

حال اگر اصرار بورزید که ((فلاح و رستگاری، همان نیل به مقام قُرب است و به حکم لزوم مغایرت بین «مقدّمه» و «نتیجه» باید **وسیله** غیراز «قُرب» باشد یعنی وسیله باید چیزی باشد که به سبب آن ممکن شود آدمی به قرب و منزلت و درجه در پیشگاه خدا که همان فلاح و رستگاری است نائل گردد و همچنین أمر به «جهاد» دنبال أمر به تحصیل وسیله، ظاهر در این است که جهاد ..... از مصادیق بسیارمهمّ ابتغاء وسیله است و چون مسلّماً خود جهاد، تحقّق خارجی و عینی قُرب نیست بلکه سبب و مقدّمهٔ قُرب است پس [لفظ] **وسیله** در این آیه به معنای قُرب و درجه و منزلت و چاره جویی (که از معانی لغوی وسیله است) نخواهد بود بلکه معنای صحیح و مناسب آن در آیهٔ شریفه، همان معنای پنجم یعنی (هر**چه** که موجب و سبب نیل به قرب خدا گردد) می‌باشد[1])) نفعی بر ایتان ندارد زیرا شما هنوز دلیلی متقن بر اینکه:

أوّلاً می‌توان با اشخاصی که جهان فانی را ترک کرده‌اند، ارتباط یافت.[2]

---

[1]- نقد و تحلیلی پیرامون وهّابیگری، ص ۱۹۶ .

[2]- چون برخی از دوستان دربارهٔ « ارتباط با ارواح » که برخی مدّعی آن‌اند از نگارنده سؤال کرده‌اند، لازم دانستم که در اینجا مطالبی را به اختصار معروض دارم:

أوّلاً: مسألهٔ «ارتباط با أرواح» هنوز تا حدّی که اینجانب اطّلاع دارم از نظر علمی و تجربی اثبات نگردیده و از آن مهمتر اینکه این ادّعا با تعبیر «**تَوَفّی**» که در قرآن دربارهٔ روح استعمال شده و به معنای أخذ کامل است و همچنین فرموده: **مِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ** [سورة المؤمنون: ۱۰۰] «از برابشان برزخ و حائلی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند». و آیاتی که حاکی از بی‌اطّلاعی ارواح از عالَم دنیوی و فانی، پس از

ثانیاً می‌توان آنها را «وسیلهٔ» تقرب قرار داد، ارائه نکرده‌اید و اگر بگویید منظور آن است که آنها را «شفیع» قرار می‌دهیم طبعاً بحث را به میدان «شفاعت» منتقل کرده‌اید که ما نیز شما را به کتاب شریف «**راه نجات از شرّ غُلاة**» (ص۲۲۴ به بعد) ارجاع می‌دهیم.

از آن مهمتر اینکه آنچه در سطور بالا گفتیم از باب مماشاة با خصم بود و إلا ادّعای شما بلادلیل است و «فلاح و رستگاری» نتیجه و لازمهٔ قُرب إلهی است نه اینکه فلاح و سعادت أبدی همان «قُرب» باشد. در واقع «قرب و تقرّب» سبب «فلاح» است نه خودِ آن.

کسی که مانند این مؤلّف جوان، فریفتهٔ أقوال علمای خرافی نبوده و در عین حال با قرآن کریم آشنا باشد، می‌داند که خدا فرموده: **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ**

انتقال به عالَم باقی است، سازگار نیست و معلوم می‌شود که میان عالَمِ فانی و عالَم باقی حائل و برزخی موجود است که مانع از رجعت یا اطّلاع از عالم فانی و یا ارتباط با آن است.(فتأمل)

ثانیاً: کسانی که مدّعی «ارتباط با ارواح»اند غالباً چنانکه آزموده‌ایم راستگو نیستند. از برادر مفضال ما جناب «مصطفی طباطبائی» ـ حَفَظَهُ الله ـ شنیدم که می گفت در یکی از جلسات احضار روح حاضر شدم و از مدّعی خواستم که روح جدّم مرحوم آیة الله «میرزا أحمد اشتیانی» را احضار کند. گردانندهٔ مجلس پس از مدّتی گفت روح پدر بزرگت حاضر شده است. از وی چند سؤال علمی که می‌دانسم مرحوم جدّم از آنها مطّلع بوده است؛ پرسیدم، أمّا د رجوابم سخنان فاقد معنی تحویل داد!! معلوم شد که احتمالاً گردانندهٔ مجلس جنّی را احضار کرده که به دروغ مدّعی است روح پدر بزرگ اینجانب است أمّا اطّلاع درستی از آن مرحوم نداشت!! **فَاعتَبِروا یا أُولِی الأبصار**.

ثالثاً: آیا تاکنون کسی مدّعی شده که می‌تواند روح حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی یا حضرت رضا یا..... را احضار کند.

رابعاً: فرض کنیم که ارتباط با ارواح نامقدور نباشد أمّا این کار محتاج مقدّمات و تعلمات خاصّ و گذراندن مراحل و مراتب مختلف است و در نتیجه این مسأله از حوزهٔ بحث ما خارج است زیرا بحث ما با خرافیّن در این مسأله است که می گویند به صِرفِ خواندن و متوسّل شدن به انبیاء و اولیاء، آنان از خواستهٔ ما مطّلع می‌شوند و میان ایشان و ما مردم عادی، ارتباط برقرار می‌شود!!. (فتأمّل)

ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ [سورة الجمعه: ۹] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا کنند، به‌سوی یاد خدا بشتابید و کسب و کار [خویش] فرو نهید. چنانکه ملاحظه می‌شود، خدا به جای سبب ذکر خدا ـ که نماز است[۱] ـ مسبَّب را ذکر نموده و سبب را مراد فرموده و می‌دانید که «قُرب» و «رضوان» إلهی سبب فلاح و سعادت است نه خود آن، چنانکه فرموده: وَمِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مَن .... يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَٰتٍ عِندَ ٱللَّهِ وَصَلَوَٰتِ ٱلرَّسُولِۚ أَلَآ إِنَّهَا قُرۡبَةٞ لَّهُمۡۚ سَيُدۡخِلُهُمُ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦٓ .... [سورة التوبه: ۹۹] «و از بادیه نیشنان کسی است که....... آنچه را که انفاق می‌کند [سبب] قُربت و تقرّب نزد خداوند و [سبب] دعاهای پیامبر می‌شمارد. آگاه باشید که اینها [سبب] قُربت و تقرّب برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش وارد می‌سازد». ملاحظه می‌شود که قرآن «**قُرُبات**» و «**قُربَة**» فرموده و سببِ آن را مراد نموده است، بنابراین حتّی اگر «**قُربة**» ـ بنا به ادّعای بدون دلیل و مدرک شما ـ همان «فلاح و رستگاری» می‌بود، مانعی نداشت که خدا «قُرب» بگوید و سبب آن را قصد کند چنان«ابتِغاء دارِ الآخِرَة» [سورة القصص: ۷۷] فرموده ولی پُر واضح است که فوز و فلاح سرای آخرت را مراد کرده نه فقط خود سرای آخرت را که خاسرین نیز در آن حاضر می‌شوند و یا «ارادۀ وَجه الله» [سورة الرُّوم: ۳۹] و« ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِ» یا «اِبتِغآءَ وَجهِ الرَّبّ» [سورة البقره: ۲۷۲، الرّعد : ۲۲، اللّيل: ۲۰] فرموده و رضای خدا را مراد نموده و یا «اِبتِغاء رِضوان و رضاي إلهي» فرموده، مانند: تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا [سورة الفتح: ۲۹] «ایشان (= اصحاب پیامبر) را رکوع و سجده کنان

---

[۱]- زیر خدا فرموده: أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ [سورة طه: ۱٤] «نماز را برای یاد کردنم به پادار».

می‌بینی که فضل و رضوان (خشنودی) خداوند را می‌جویند» و یا فرموده: **رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ** [سورة المائده: ۱۱۹][1] «خداوند از آنان خشنود و راضی شده و آنان [نیز] از خدا خشنودند، این است توفیق و کامیابی بزرگ» و یا فرموده: **يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفۡسُ ٱلۡمُطۡمَئِنَّةُ ٱرۡجِعِيٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةٗ مَّرۡضِيَّةٗ فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي وَٱدۡخُلِي جَنَّتِي** [سورة الفجر: ۲۷ تا ۳۰] «ای جان آرام یافته و مطمئنّ، به‌سوی پروردگارت بازگرد در حالی‌که تو [از او] خشنودی [او نیز] از تو راضی و خشنود است پس در [زمرۀ] بندگان [خاصّ] من درآی و در بهشت من وارد شو» که نتیجه و لازمۀ فوز و فضل و رِضوان إلهی، دخول در بهشت و سعادت أبدی و فلاح است، چنانکه خشنودی بندگان صالح نیز نتیجۀ حصول فلاح و رستگاری برای آنان است، نه اینکه رضا و رضوان و قرب إلهی، همان فلاح و رستگاری باشد. (فَلا تجاهل).

خدا فرموده: **وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ** [سورة الواقعه: ۱۰ و ۱۱] «و پیشتازان که پیشی جسته‌اند، آنان اند که [نزد خدا] مقرّب‌اند» پُرواضح است که سایرین از أهل بهشت ـ که درجاتی نازل‌تر دارند ـ نیز از مُفلِحین و رستگاران‌اند أمّا خدا «سابِقُون» را که دربارۀ ایشان فرموده: **ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ وَقَلِيلٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ** [سورة الواقعه: ۱۳ و ۱٤] «گروهی از پیشینیان‌اند و اندکی از پسینیان» به این صفت «مُقَرَّبُون» ممتاز فرموده است، معلوم میشود که «قُرب» همان «فلاح» نیست.

بنابراین أصل «لزوم مغایرت بین مقدّمه و نتیجه» در بحث ما نَحنُ فیه یعنی معنای آیۀ **۳۵** سورۀ مائده، مانع نیست برای اینکه لفظ **وسیله** به معنای تقرّب و منزلت باشد زیرا شبهه نیست که آیۀ شریفه فرموده برای سعادت أبدی و فلاح و رستگاری، باید دو موضوع حاصل باشد. (وجودِ مقتضی و فُقدانِ مانع) :

[1] – آیات ذیل نیزملاحظه شود: البقره/ ۲۰۷و۲۵۶، النّساء/ ۱۱۴، المائده/۲، الحدید/ ۲۷، الحشر/ ۸، الممتحنة /۱.

أوّل التزام به تقوی و اجتناب از مَناهی را که موجب فُقدان مانع برای تقرّب به پیشگاه إلهی می‌باشد، بیان فرموده، دوّم، ابتغاء الوسیله یا ابتغاء القُربه یعنی تقرّب جستن به پیشگاه إلهی را بیان نموده که سبب و مقتضای نیل به رستگاری و سعادت أبدی است. علّت و سبب «تقرّب» نیز بی‌خلاف، عمل به مطلوبات و أوامر شرع می‌باشد که نمونه‌ای از آن جهاد فِی سَبیلِ الله است و چنانکه در سطور فوق دیدیم قرآن، «قُرُبات» و «قُربة» فرموده و سبب تقرّب را مراد نموده در نتیجه اشکالی ندارد که قرآنِ کریم به اِبتِغاء الوَسیلة (إبتِغاء القُربَة)[1] أمر کند و موجب و سبب آن را قصد نماید و سپس یکی از أسباب و موجبات آن یعنی جهادِ فِی سَبیلِ الله را به عنوان نموده ذکر فرماید.

ثالثاً: اگر بنا به ادّعای بی‌دلیل شما، پیغمبر و امام نیز مشمول دلالت «**وسیله**» باشند، در این صورت چرا رسول خدا(ص) با مشرکین که از روح بزرگانشان که بُتها را تمثال و یادآور آنان می‌شمردند ـ چنانکه قبلاً نیز به تفصیل گفته‌ایم (ص۹۱ تا ۱۲۹) ـ استمداد کرده و برای بتها قربانی و نذر کرده و آنها را طواف نموده و حاجات خود را به آنان عرضه می‌داشتند و آنها را واسطه و شفیع و مُقَرِّب یا به قول شما «وسیلۀ» تقرّب به خدا می‌دانستند، مخالفت و مبارزه کرد و آنها را مشرک شمرد؟! آیا جُز این بود که اسلام این أعمال را «**عبادت**» دانسته و به اجماع مسلمین، عبادت برای غیرخدا جائز نیست؟.

علاوه بر این اگر بنا به قرائنی در کلام، لفظ «**وسیله**» را شامل موجود مُدرِک نیز بدانیم، در این صورت نیز گرهی از کار أهل خرافات گشوده نمی‌شود زیرا حضرت سجّاد(ع) در مناجات اوّل از مناجات خَمس عَشرة به خداوند عرض می‌کند: «اِستَشفَعتُ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ إلَيكَ و تَوَسَّلتُ بِجَنابِكَ[2] و تَرَحُّمِكَ لَدَيكَ فَاستَجِب دُعائي = (پروردگارا) از جود و کَرَمت به‌سوی تو شفاعت خواستم و نزد تو به آستانت [یا به رأفت و عطوفت تو] و ترحّم تو [بر من]

---

[1]- به صفحۀ ۲۱۶ کتاب حاضر و قول راغب اصفهانی مراجعه شود.

[2]- در بعضی از نُسَخ «بِحَنانِكَ = به رأفت عطوفت تو» آمده که با معطوف آن یعنی تَرَحُّمِكَ مناسبتر است و در این صورت نیز مؤیّد ادّعای خرافاتیان نیست.

تَوَسُّل جُستم، پس دعایم را مستجاب فرما». و در مناجات هفتم عرض می‌کند: «**لاوَسيلةَ لَنا إلَيكَ إلا أنتَ** = به‌وسوی تو، هیچ وسیله‌ای جُز تو نداریم» و عرض می‌کند: «وَسيلَتي إليكَ التَّوحيد و ذَريعَتي أنِّي لَمَ أُشرِك بِكَ شَيئاً = (خدایا) در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و اینکه چیزی را با تو شریک قرار نداده‌ام[۱]» و عرض می‌کند: «جَعَلتُ بِكَ استِغاثَتي وَ بِدُعائِكَ تَوَسُّلي = استغاثه به پیشگاه تو و تَوَسُّلم را به دعای به درگاه تو قرار دادم[۲]».

رسول خدا(ص) عرض می‌کند: «إلهي وَسِيلَتي إليكَ الإيمان بِكَ = ای معبود من، وسیله‌ام به‌سوی تو، ایمانم به توست» حضرت علی(ع) عرض می‌کند: «قَد جِئتُ أطلُبُ عفوَكَ و وَسيلَتِي إليكَ كَرَمُكَ = (خداوندا) آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسیله‌ام به سوی تو فضل و کَرَم توست[۳]» و عرض می‌کرد: «فَقَد جَعَلتُ الإقرارَ بِالذَّنبِ إليكَ وسيلَتي ..... مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إليكَ = اقرار به گناه را وسیلهٔ خود به درگاهت قرار دادم...... و در پیشگاهت به کَرَم تو مُتوسِّل می‌شوم[۴]» و «فَإنِّي أتوسَّلُ إليكَ بِتوحيدكَ وتَهليلِكَ وتَمجيدكَ وتكبيرَكَ وتعظيمكَ = پس همانا من در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم و بزرگداشت تو، تَوَسُّل می‌جویم[۵]» و «اَللّهُمَّ إنّي أتقرَّبُ إليكَ بِذكرِكَ و أستَشفِعُ بكَ إلى نفسكَ.......... و يَتَوَسَّلُ إليكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ = پروردگارا همانا من با ذکر تو به سویت تقرّب می‌جویم و تو را در برابر خودت شفیع قرار می‌دهم....... و به ربوبیّت تو مُتَوَسِّل می‌شود[۶]» حضرت علی(ع) در معنای «حَيَّ عَلَى الصَّلاة» می‌فرماید: «أي قُومُوا إلى مناجاة رَبِّكُم و عرض حاجاتِكم

---

[۱]ـ الصَّحِيفَةُ السَّجادِيّة، دُعاؤُهُ في دفاع كَيد الأعداء.

[۲]ـ مفاتيح الجنان، دعاي ابوحمزهٔ ثمالي، ص ۱۸۵ .

[۳]ـ الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ(ع)في الاستغفار في سَحَرِ كلّ ليلةٍ عقيب رَكعَتَي الفجر.

[۴]ـ الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ(ع) في المناجاة في شهرشعبان، ومفاتيح الجنان، مُناجاة شعبانيّة، ص ١٥٤و ١٥٥.

[۵]ـ الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ(ع) في الشَّدائد.

[۶]ـ مفاتيح الجنان، دعای کمیل، ص ۶۲ و ۶۵ و الصَّحِيفَةُ العَلَوِيَّة،دُعاؤُهُ المعروف بدعاء كُمَيل و دعاؤه في ليلة الجمعة.

عَلی ربِّکم و تَوَسَّلُوا إلیهِ بِکلامه وتَشَفَّعوا به.......... وَارفَعوا إلیه حَوائجَکُم = به مناجات با پروردگارتان و عرضهٔ نیازهایتان به پروردگارتان اقدام کنید و با کلامش (= قرآن) به سوی او توسّل جویید وخودش را شفیع قرار دهید .... و حوائج خود را به سوی او ببرید و ارجاع دهید[1]». (فتأمَّل جِدّاً)

و حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی(ع) عرض می‌کند: «ها أنَا أتَوَسَّلُ إلیكَ بِفَقري إلیكَ = پروردگارا با فقر و نیازم به تو، به درگاهت مُتَوَسِّل می‌شوم[2]».

رسول خدا(ص) در روزهای آخر عمر با برکتش «بر منبر بالا رفت و نشست و گفت : ...... ای گروه مردم **نیست میان خدا و میان أحدی وسیله‌ای که به سبب آن خیری بیابد یا شرّی از او دور گردد، مگر عمل به طاعت خدا[3].»**

از این قول صریح پیبامبر أکرم(ص) معلوم می‌شود که اشخاص «**وسیله**» نمی‌توانند بود و به همین سبب حضرت علی(ع) نیز گویی در تأیید قول رسول خدا(ص) و در تفسیر آیهٔ **۳۵** سورهٔ مائده، فرموده: «إنَّ أفضَلَ ما تَوَسَّلَ بِهِ المُتَوَسِّلُون إلَی الله سبحانَه : الإیمانُ به و بِرسوله، والجِهاد في سَبیله فَإنَّه ذِروَةُ الإسلام و کَلِمَةُ الإخلاص فإنَّهَا الفِطرة و إقامُ الصَّلاة فَإنَّها المِلّة و إیتاءُ الزَّكاة فَإنَّها فریضةٌ واجبةٌ و صومُ شَهر رمضان فَإنَّهُ جُنَّةٌ مِن العِقاب، و حَجُّ البَیت.... وَ صِلَةُ الرَّحِم..... = برترین وسیله‌ای که مُتَوَسِّلِین برای تقرّب به پروردگار به آن تَوَسُّل جسته‌اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قُلّهٔ رفیع اسلام و کلمهٔ توحید می‌باشد که آن مقتضای فطرت است و إقامهٔ نماز که [علامت] دین اسلام و پرداخت زکات که از واجبات و روزهٔ ماه رمضان که سپری از عقاب و مجازات است و حجّ نمودن خانهٔ خدا ..... و صلهٔ رَحِم ..... الخ[4]».

---

[1]- مستدرك الوسائل، چاپ سنگی، ج۱، ص ۲۵۷ .

[2]- مفاتیح الجنان، دعای عَرَفه، ص ۲۷۴ .

[3]- مُنهتی الآمال، شیخ عباس قمّی، ج۱، ص ۱۰۲ .

[4]- نهج البلاغه خطبهٔ ۱۱۰ .

چنانكه ملاحظه شد، حضرت على(ع) و ساير أئمه حتّى به منظور تعليم أمّت و إرشاد مأمومين، در دعاهاى خويش به پيامبر أكرم(ص) و يا ساير مقرّبين و انبياء سابقين از جمله حضرت خليل الرّحمان و أبوالأنبياء ابراهيم(ع) و يا حضرت اسماعيل(ع) توسّل نجسته‌اند و همواره به ايمان و اسلام و صفات إلهى وجهاد و عمل صالح مُتَوَسِّل شده‌اند و آنها را «**وسيله**» معرّفى كرده‌اند، و حتّى فرموده‌اند: «لَيسَ لي وسيلةٌ إليك إلا عواطِف رأفتِكَ = (پروردگارا) به سوى تو وسيله‌اى جُز عواطف رأفت تو ندارم[1]» و يا فرموده‌اند: «فَأَنَا بِكَ و لَكَ و لاوَسِيلَةَ لَنا إليك إلا بِكَ = پس همانا من وجودم از توست و از آنِ توام (= تو مالك منى) و هيچ وسيله‌اى به سوى تو جُز تو نداريم[2]» و يا فرموده‌اند: «فَمالي وَسِيلَةٌ أوفى مِن قصدي إليكَ = (خداوندا) جُز اينكه به پيشگاهت روى آورده‌ام، وسيله‌اى كار سازتر ندارم[3]»

رابعاً : از أواخر قرن دوّم هجرى به بعد، ديگر پيغمبر و أئمّه در دسترس نيستند تا آنها را بجوييم و بيابيم!! أرواح طيّبهٔ آنان نيز در عالَمِ ما قابل جُستن و قابل حصول نيست! زيرا به عالَم ديگرى انتقال يافته‌اند، چگونه ممكن است پروردگار كريم ما را به ابتغاءِ موجودِ غيرقابل حصول أمر فرمايد. (فتأمَّل)

خامساً: اگر در آيهٔ منظور، «**وسيله**» همان است كه خرافيّين ادّعا مى‌كنند حتّى در زمان حيات دنيوى پيامبر أكرم يا أئمّهٔ بزرگوار نيز جُز براى كسانى‌كه در مدينه يا كوفه و......... مى‌زيستنداند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممكن بود مؤمنِ مقيمِ يمن يا شام يا خراسان و....... أئمّه را بجويد؟! مگر اينكه بار سفر بسته و خود را به مقرّ أئمّه برساند، اين كار نيز براى همه ميسّر نبود و از راه دورهم امكان نداشت پيامبر يا أئمّه را بجويند يا به قول شما بخونند زيرا اصولاً پيشوايان دين اينگونه كارها را ناپسند مى‌شمردند. چنانكه در «رجال كشّى» (ص۳۵۳) آمده است، هنگامى كه به امام صادق(ع) كه مقيم مدينه بود، خبر داده شد كه

---

[1]- بحار الانوار، ج۹۴، ص ۱۴۹ .

[2]- بحار الانوار چ ۹۴، ص ۱۴۷ .

[3]- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۹۵ .

عدّه‌ای در کوفه گوفته‌اند «لَبَّیكَ جَعفَرَ» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه إلهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرموده: «بلکه بندۀ خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر برآورد، در حالی‌که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود. (تا چه رسد که پس از رحلت آن بزرگواران چنین کنیم؟!).

سادساً: آیۀ شریفه نفرموده: «أُدعُوا الوَسیلة = وسیله را بخوانید» بلکه فرموده: «**اِبتَغُوا**» بجویید، و بدیهی است «اِبتِغاء = جُستن» غیر از «دعوت» و دُعاء» است. (فَلاتَجاهَل) و چنانکه گفتیم ما که در دنیای فانی هستیم نمی‌توانیم انبیاء و واولیاء را که به جهان باقی انتقال یافته اند بجوییم!.

سابعاً : با توجّه به آنچه در بند ثانی گفتیم اگر به خود آیۀ شریفۀ توجّه کنیم معلوم خواهد شد چنانکه ظاهر است، آیه با **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ** [سورة البقره: ۲۸۵] «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید» آغاز شده و خطاب به عموم مؤمنین است و بنا به فرمودۀ قرآن(البَقَره/۲۸۵) پیامبر أکرم(ص) خود یکی از مؤمنین و داخل در خطاب آیه است و طبعاً أئمّه نیز مشمول خطاب آیه می‌باشند و خود نیز باید «وسیله» را بجویند پس خودشان «وسیله» نیستند یعنی نباید خود را بجویند! اکنون می‌پرسیم وسیلۀ پیامبر و أئمه به سوی خداوند متعال جُز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسیله‌ای که هم أسوه و امام و هم مأمومین باید آن را بجویند غیراز جهادِ فی الله و جهاد فی سبیلِ الله است؟ آیا أحکام دینِ امام با مأموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مأمومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او «وسیله» می‌گیرد، آنان نیز همان را «وسیله» بگیرند؟!.

با تأمّل در آیه معلوم می‌شود که آیۀ کریمه، پس از أمر به تقوی و اجتناب از مناهی إلهی، به ابتغاءِ وسلیه أمر فرموده و نمونه‌ای از وسیله‌جویی را نیز ذکر نموده و فرمان داده که «**جاهِدوا** = جهاد کنید» و بدین ترتیب بلا فاصله منظور از ابتغاءِ وسیله را توضیح داده و تبیین کرده است و لازم نیست از نزد خود مطلبی ببافیم. شاید به همین سبب است که اکثر مدافعین

خرافات آیهٔ فوق را در خُطَب و کُتُب خود، تا انتها ذکر نمی‌کنند و غالباً مقطع آیه را نمی‌آورند!.

علاوه بر این، آیات : **قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمۡلِكُونَ كَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمۡ وَلَا تَحۡوِيلاً أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَه** [سورة الإسراء: ٥٦ و ٥٧] «(ای پیامبر) بگو غیراز خدا کسانی را که می‌پندارند [کاری از آنها برایتان ساخته است وآنها را معبود گرفته‌اید] بخوانید، آنان نتوانند زیان را از شما بازدارند و یا اینکه [چیزی را] تغییر دهند، کسانی‌که ایشان آنها را می‌خوانند، هر یک که مُقرّبتراند نزد پروردگارشان وسیله (= منزلت) می‌جویند (با عبادت و اطاعت حقّ به‌او نزدیک می‌شوند) وبه رحمتِ حقّ امیدوار و از عذابش بیمناک‌اند ....» معنای «**وسیله**» را در قرآن روشن ساخته و مراد از آن را تبیین می کند و لفظ «**أقرَب**» در آیهٔ شریفه، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از «**وسیله**» منزلت و تقرّب جویی است که با التزام به أوامر و نواهی شرع حاصل می‌شود و کسانی که در پیشگاه إلهی مُقَرَّبتراند، با رعایت تقوی و عبادت و طاعت حقّ، نزد خدا منزلت و تقرّب می‌جویند و نه چیز دیگر. در واقع آیه به صورت ضمنی می‌فرماید آنان که شما می‌خوایند خود جویندهٔ وسیله‌اند و طبعاً کسی‌که خود به دنبال وسیله است باید ببینیم هر آنچه را که او وسیله قرار می‌دهد، ما نیز همان را وسیله قرار دهیم و یا هرچه باعث کسب «منزلتِ» او می‌شود، ما نیز همانها را موجب ارتقای منزلتِ خود قرار دهیم. (فتأمَّل)

ثامناً : در زبان عربی در بسیاری از موارد لفظ «مَنزِلَة» به عنوا ن مترادف و برای تأکید، به لفظ «وسیله» عطف می‌شود. از جمله در زیارتی‌که شیخ عبّاس در مفاتیح برای امام حسین علیه السلام به نقل از «مصباح الزّائرین» سیّد بن طاوس آورده، این جمله دیده می‌شود : « اَللّهُمَّ....بَلِّغهُ الوسیلةَ و المنزِلةَ الجَلیلة = پروردگارا...... او را به وسیله و منزلت با جلال و

شکوه برسان[1].» و یا أمیرالمؤمنین(ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) دربارۀ آن حضرت عرض می‌کند : «اَللّٰهُمَّ.....أکرِم لَدَیكَ نُزُلَهُ وَشَرِّف عَندَكَ مَنزِلَهُ، وَ آتِهِ الوَسِیلَةَ و أعطِهِ السَّناءَ وَالفَضیلَةَ = پروردگارا ..... اورا در ضیافتِ [إلهی] خویش گرامی دار و بر شرافت [مقام و منزلتِ] او در حضرت خویش بیفزای و او را «وسیله» مرحمت نما و رفعتِ (رُتبَت) و فضیلت عطا فرما[2].»

در روایتی آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «اِسأَلُوا اللهَ لي بِالوسیلة فَإنّها درجةٌ في الجَنَّة لاینالُها إلا عَبدٌ واحِدٌ أرجُو أن أکونَ أنَا هُوَ = برایم از خداوند وسیله (= درجه و منزلت) بخواهید زیرا در بهشت درجه‌ای [و مرتبتی] هست که جُز یک بنده بدان نائل نشود و امید می‌دارم که من همان بنده باشم» و یا در دعایی که هنگام شنیدن أذان خوانده می‌شود، می‌گوییم: « آتِ مُحَمَّداً الوسیلة والفضیلة وابعَثهُ اللّٰهُمَّ مَقاماً محموداً »[3] = (پروردگارا) به محمّد وسیله و فضیلتِ [رُتبَت] عطا فرما و پروردگارا او را [در روز ستاخیز]در مرتبتی محمود و پسندیده مبعوث فرما» و از این نمونه‌ها کم نیستند.

شبهۀ هشتم- از آیاتی‌که کراراً مورد سوء استفادۀ خرافیّون قرار می‌گیرد دو آیۀ زیر است :

الف) **وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا** [سورة النّساء: ٦٤]

«و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای اینکه به إذن و فرمان خداوند اطاعت شود و اگر آنان (= منافقین) هنگامی‌که به خویشتن ستم کردند (و حَکَمیّت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح

---

[1]- مفاتیح الجنان، ص ۴۲۰ و نیز ص ۲۰۷ در اعمال روزهای ماه رمضان.

[2]- نهج البلاغه، خطبۀ ۱۰۶ .

[3]- اشاره است به آیۀ ۷۹ سورۀ إسراء که در آیۀ ۵۷ همین سوره، لفظ «وسیله» آمده است.

دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هر آینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند».

ب) **قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ** [سورة یوسف: ۹۷] «(برادران یوسف به یعقوب) گفتند: ای پدرما، برای گناهانمان [ازخدا] آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم».

غالباً می‌گویند خداوند از کسانی‌که مرتکب خطا و گناه شده‌اند دعوت نموده که از رسول‌خدا بخواهند برایشان از خدا آمرزش بخواهد و یا برادران یوسف(ع) از حضرت یعقوب(ع) خواستند که از خدا برایشان مغفرت طلب کند، امّا حضرت یعقوب آنها را به شرک ورزی متّهم نکرد بنابراین چرا شما از اینکه ما از حضرت علی یا حضرت رضا یا سیّد الشهداء(ع) بخواهیم که برای ما نزد خدا وساطت فرموده و آمرزش ما را از پروردگار بخواهند؛ مخالفت می‌کنید و سخن از شرک به میان می‌آورید؟!.

خوانندۀ گرامی باید بداند که در هنگام بحث دربارۀ این آیه و نظایر آن، علمای ما أوراق بسیاری را سیاه می‌کنند (و یا ساعات بسیاری از وقت مردم را برای اثبات بقای روح پس از فنای جسم، می‌گیرند) تا مِن غَیرِمستقیم به مردم تلقین کنند که مخالفین آنها قائل به بقای روح نیستد!! در حالی‌که این کار جُز مغالطه نیست و نوعی هوچیگری برای انحراف ذهن عوام و افتراء به موحّدین است. **هذا بُهتانٌ عظیم**.

کدام مؤمن است ـ تا چه رسد به مسلمان ـ که به بقای روح معتقد نباشد؛ بنابراین بحث بر سر بقا یا فنای روح نیست بلکه بحث ما این است ارتباط با أرواح که پس از مفارقت از جسم به عالم برزخ منتقل شده‌اند، برای ما میسّر نیست، خصوصاً که قرآن کریم نیز بین زنده که روح به جسم خویش تعلّق و ارتباط دارد با مرده که روح از جسم دنیوی قطع تعلّق کرده و به عالم دیگری یعنی عالم برزخ انتقال یافته، تفاوت قائل شده و فرموده : **وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ . . . . . أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ** [سورة النّحل: ۲۰ و ۲۱] «و کسانی جُز خدا را که [مشرکین] می‌خوانند...... مردگانی غیر زنده‌اند و نمی‌دانند چه

زمانی بر انگیخته می‌شوند» و نیز فرموده: **﴿مَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسۡمِعُ مَن يَشَآءُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾** [سورة فاطر: ۲۲] «زندگان و مردگان یکسان و برابر نیستند، همانا خداوند به هرکه بخواهد می‌شنواند و تو کسانی را که در قبرها [خفته‌اند] شنواننده نیستی» و دربارهٔ مدعویّن و معبودین مشرکین فرموده: **﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ﴾** [سورة فاطر: ۱٤] «اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نمی‌شنوند» این آیات دلالت دارند که خواندن بتها توسّط مشرکین به این اعتبار بوده که معبودینِ آنها بزرگان و صلحای گذشته بوده‌اند که تماثیل و أصنام ایشان نمایانگر و یادآور آن بزرگان بوده‌اند و آنها چنانکه در صفحات گذشته به تفصیل بیان شد صِرف چوب و سنگ و فلز را نمی‌خواندند[1] و قرآن کریم می‌فرماید آنها مرده‌اند و زنده نیستند و از نظر قرآن مردگان و أهل قبور با زندگان به طور کُلّی فرق دارند گرچه مردگان و أهل قبور از أنبیاء و صلحاء و أوصیاء باشند زیرا اگر أنبیاء و أولیاء پس از مرگ، حیات اُخروی دارند و دارای حیات برزخی‌اند امّا حیات دنیوی ندارند یعنی دیگر در دنیای فانی نیستند و با جهان ما قطع رابطه کرده‌اند و ما امکان دستیابی و ارتباط با آنها را نداریم[2]. علاوه براین خواندنِ نامقیّدِ غیرخدا ـ أعمّ از زنده یا مرده ـ چنانکه در صفحات گذشته مفصّلاً بیان گردید؛[3] مورد قبول اسلام نیست. (فتأمّل) با توجّه به تذکّر مهمّ فوق، می‌پردازیم به ادّعای خرافیّین دربارهٔ آیات مورد استناد آنها:

أوّلاً: چنانکه در موضوع استسقای عُمَر گفته‌ایم (ص ۱۹۱ تا ۱۹۵) که عمر جناب عبّاس را از فاصله‌ای متعارف خواند در اینجا نیز همان سخن را تکرار می‌کنیم که برادران یوسف در زمان حیاتِ پدرشان با او سخن گفتند نه پس از رحلتش، دیگر آنکه از فاصله‌ای متعارف خواستهٔ خود را مطرح کردند نه از فاصلهٔ چند کیلو متری!! یعنی از فاصله‌ای که می‌توانستند با

---

[1]- ر.ک. کتاب حاضر ص ۱۰۲.

[2]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۶۳.

[3]ـ ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۷۲.

هم گفتگو کنند و حضرت یعقوب(ع) نیز آنها را امیدوار ساخته ودر جوابشان فرمود : **سَوۡفَ أَسۡتَغۡفِرُ لَكُمۡ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ** [سورة یوسف: ۹۸] «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌خواهم همان او بسیار آمرزگار و مهربان است».

ثانیاً : چنانکه اسلام به ما تعلیم داده اگر مسلمانی مرتکب گناه شود باید از خدا آمرزش بخواهد که از آن به «حَقّ الله» تعبیر می‌شود و اگر حقّی از کسی ضایع نموده یا فردی را آزرده است علاوه بر آمرزش‌خواهی از خدا باید از فرد مذکور نیز ـ در صورت در دسترس بودن ـ حلالیّت طلبیده و از او نیز بخشایش بخواهد که از آن به «حَقّ النّاس» تعبیر می‌شود. چنانکه در آیهٔ ۶۴ سورهٔ نساء ملاحظه می‌شود خدا هر دو مورد را بیان فرموده در مورد «حَقّ الله» فرموده: **فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ** «از خدا آمرزش می‌خواستند» و در مورد دوّم نیز فرموده : **وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ** «پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست».

باید بدانیم که منافقین عملاً با ترجیح حَکَمیّتِ دیگری بر حَکَمیّت و قضاوت پیامبر(ص)، دیگری را عادل‌تر و منصف‌تر ازپیامبر(ص) دانسته بودند و غیرمستقیم به آن حضرت و آیینش اهانت کرده و آن بزرگوار را آزرده بودند لذا لازم بود برای جبران عمل خویش از خودِ آن حضرت نیز عذرخواهی می‌کردند و بهترین حالت عذرخواهی آن است که از صاحب حقّ بخواهیم نه تنها ما را ببخشاید بلکه برای ما از خدا نیز آمرزش بخواهد در این صورت صاحب حقّ نه تنها به ما می‌فهماند که بالاترین مرتبهٔ گذشت و رضایت خود را دربارهٔ ما روا داشته است و از حقّ خود گذشته بلکه از خدا نیز خواسته است که از ما درگذرد و ما را بیامرزد (فتأمَّل) زیرا وقتی خودِ صاحب حقّ از خدا آمرزش ما را بخواهد طبعاً خداوند رؤوف غفّار رحیم می‌پذیرد. این کار به فرد آمرزش خواه اطمینان و آرامشِ خاطر بیشتری می‌دهد.

فرزندان یعقوب نیز چون عزیزترین فرزندش را درچاه انداخته و سالیان متمادی او را در فراق جگرگوشه‌اش سوزانده و سبب نابینایی وی شده و او را اشتباه کار و گمراه خوانده بودند [سورة یوسف: ۹۵] باید هم از خدا آمرزش می‌خواستند و هم وظیفه‌شان این بود که بروند از حضرت یعقوب عذر خواهی کرده و از او حلالیّت طلبیده و از او خواهش کنند که وی

آمرزش آنان را از خدا بخواهد چنانکه قبلاً نیز پسر أرشد حضرت یعقوب(ع) گفته بود تا پدرم اجازه ندهد نزد او حاضر نمی‌شوم [سورة یوسف: ۸۰] یعنی اجازۀ پدرم نشانۀ قبول عذر ماست و در برابر حضرت یوسف نیز به خطای خود اقرار کردند که به منظور عذر خواهی انجام می‌شود و حضرت یوسف(ع) نیز در جوابشان فرمود: خداوند شما را می‌آمرزد. [سورة یوسف: ۹۲].

بنابراین فرزندان یعقوب در زمانِ حیات پدرشان و نه پس از وفاتش (فلاتّجاهَل) و از فاصله‌ای متعارف، از وی خواستند از خدا برایشان آمرزش بخواهد و این نحوه خواندن و درخواست کردن، خواندن و درخواست کردن متعارفی و مقیّد است که ارتباطی به بحث ما ندارد. شما باید آیه‌ای بیاورید که کسانی بر مرقد پیامبری حاضر شده و یا از فاصله‌ای غیرمتعارف از او چیزی خواسته باشند و إلا استناد به این آیه در مسأله مورد اختلاف، قیاس حاضر به غائب و مرده به زنده یعنی قیاس مَعَ الفارق است که قطعاً صحیح نیست. بحث ما این است که رسول و امامی را که حاضر و زنده به حیات دنیوی نیست و در بهشت برزخی ساکن بوده و آنجا از همّ و غمِّ دنیا آسوده است، آیا می‌توان خواند یا نه؟ ما ـ چنانکه گفته شد ـ به تبعیّت از قرآن، مردگان و أهل قبور را با افراد زنده یکسان نمی‌دانیم !.

ثالثاً: قرآن فرموده: **تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ** [سورة النساء: ٦١] «به سوی آنچه خدا نازل فرموده (= قرآن) و به سوی پیامبر بیایید» و فرموده: **جَآءُوكَ** [سورة النساء: ٦٤] «نزد تو آمده بودند». و نفرموده: «تَعالَوا إلى قَبرِ الرَّسول» و نفرموده: «جاؤُوا قَبرَكَ» «نزد قبر آمده بودند» ، امروز أهل خرافات نزد رسول خدا(ص) نمی‌روند بلکه نزد قبرآن حضرت می‌روند. (فلاتّجاهَل) عبارت «**تَعَالَوۡاْ....إِلَى ٱلرَّسُولِ**» و «**جَآءُوكَ**» حدّأکثر می‌رساند که در زمان حضور و حیات دنیوی پیامبر می‌توان برای طلب و ساطت والتماس دعا نزد آن حضرت رفت و این ربطی به پس از رحلت آن حضرت ندارد. که مردم ما امروز فِی المَثَل از سَرَخس می‌گویند: «یا رَسولَ اللهِ اشفَع لَنا عِندَ الله» و یا می‌گویند: «یا نَبِیَّ الله إنّا تَوَسَّلنا بِكَ إِلَى

الله» و یا می‌گویند: «یا مُحَمَّدُ استَغفِر لَنا ذُنوبَنا» و . . . . . این نحوه خواندن، خواندنِ نامقیّد است که موضوع اختلاف ما با خرافیّین است. علاوه بر این باید بدانیم که آیهٔ ۶۴ سورهٔ نساء مربوط به کسانی است که رسول أکرم(ص) را در زمان حیاتش آزرده باشند مانند منافقینی که اوّلین مخاطبینِ آیه بوده‌اند و به سایر مسلمین که معاصر آن حضرت نیستند، ربطی ندارد و خدا نفرموده: ای مسلمانان اگر گناهی مرتکب شدید بر سر قبر آن حضرت بروید و از آن حضرت طلب کنید که برای شما از ما آمرزش بخواهد!! بنابراین نمی‌توان این آیه را به پس از رحلت رسول خدا(ص) تعمیم داد. خصوصاً که می‌دانیم أمیرالمؤمنین نیز بین حضور و غیاب رسول خدا(ص) تفاوت قائل شده است[۱]. (نهج البلاغه، حکمت شمارهٔ ۸۸).

أمّا قبل از پایان این بند، لازم است به حدیثی اشاره کنیم که غالباً در کتب مروّجین خرافات برای فریب عوام به آن استناد می‌شود، حدیث مذکور را سمهودی در جلد دوّم «وفاء الوفاء» آورده و مدّعی است: مالك که در زمان منصور دوانیقی امام مدینه بود، به خلیفهٔعبّاسی گفته است: «لاتَرفَع صَوتَكَ في هذَا المَسجِد = صدایت را در این مسجد (مسجدِ پیامبر) بلند مکن» و به آیهٔ قرآن استناد کرده که می‌فرماید: **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ** [سورة الحُجُرات: ۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید». و نیز به او گفته: «لِمَ تَصرِفُ وَجهَكَ عَنهُ وَ هُوَ وَسيلَتُكَ وَ وَسيلَةُ أبيكَ آدَم(ع)..... الخ = چرا رویت را از او [= مرقد پیامبر] برمی‌گردانی؟ در حالی که او وسیلهٔ تو و وسیلهٔ نیای تو حضرت آدم(ع) است ..... الخ» و در این مورد به آیهٔ ۶۴ سورهٔ نساء استناد کرده است!!.

در مورد آیهٔ ۶۴ سورهٔ نساء به قدرلازم در سطور بالا توضیح داده‌ایم و خواننده خود می‌داند که ارتباطی به بحث ما ندارد و می‌توان فهمید که تقریباً محال است که فردی چون مالك در موضوع مورد بحث ما به این آیه استناد کند. أمّا دربارهٔ آیهٔ دوّمِ سورهٔ حُجُرات نیز

---

[۱]- ر.ك. کتاب حاضر، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۴۲۹ تا ۴۳۱ و نیز ر.ك زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ .

تأمّلی اندک در آیه معلوم می‌سازد که استناد به آن در زمان منصور دوانیقی غلط است و طبعاً مالک چنین کاری نمی‌کند. قرآن فرموده «صدایتان را از **صدای پیامبر** بلندتر مکنید» [سورة الحجرات: ۲] بنابراین آیه مربوط به زمان حیات دنیوی رسول خدا(ص) است که صدای حضرتش برای سایرین قابل شنیدن بود و برای آنها ممکن بوده صدای آن حضرت را بشنوند و نسبت به صدای آن بزرگوار، آرام‌تر سخن بگویند. هر عاقلی می‌فهمد که پس از رحلت پیامبر(ص) صدایی ازآن‌حضرت شنیده نمی‌شود تا «مالک» یک قرن پس از رحلت پیامبر(ص) به خلیفۀ عبّاسی بگوید نباید بر مرقد آن حضرت به صدای بلند سخن بگوییم. به قول برادر مفاضل ما آقای «مصطفی طبا طبائی» لازمۀ این قول آن است که بگوییم همۀ وعّاظ و مدرّسین که در مسجد النّبی(ص)، وعظ و یا تدریس می‌کرده‌اند و برای اینکه مستمعین بشنوند به صدای بلند سخن می‌گفتند، به پیامبر أکرم إهانت روا داشته‌اند!! **فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا** [سورة النّساء: ۷۸.]

أمّا نکتۀ مهمتری که لازم می‌دانیم خوانندۀ محترم مطّلع باشد این است که اگر عوام ندانند قطعاً آخوندها که أغلب به این حدیث استناد می‌کنند، می‌دانند که ناقل آن یعنی «محمّد بن الحمید الرّازی» در زمان منصور دوانیقی، «مالک» را درک نکرده تا این حدیث را مستقیماً از او نقل کند، فرضاً که او را درک می‌کرد باز هم حدیثش اعتبار نداشت زیرا علمای رجال از قبیل نسائی و ابن شیبه و ابوزرعه و ...... او را تضعیف کرده، و غیر موثوق دانسته‌اند!! باید پرسید چرا علمای ما به چنین حدیثی استناد می‌کنند؟!! (فَتَأَمَّل).

*	*	*

در این أیّام پیری و فرتوتی و ضعف بینایی، بیش از این امکان تفصیل ندارم و بیم آن دارم که اصلاح و تهذیب این کتاب به سر انجام نرسد، امیدوارم که همین مقدار کافی باشد تا خوانندگان محترم بیدار شوند و در آنچه در زمان ما به عنوان اسلام به آنها عرضه می‌شود، تحقیق و تأمّل کنند و هر چیزی را و لو گوینده‌اش معمّم باشد بدون تفکّر و بدون تدبّر در قرآن کریم، نپذیرد و این آیۀ شریفۀ را از یاد نبرند که فرموده: **إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ**

ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ [سورة الانفال: ۲۲] «همانا بدترین جنبدگان نزد خداوند کران و گنگان‌اند که نمی‌اندیشند». اینک می‌پردازیم به بقّیهٔ مطالب مفاتیح الجنان.

فصل هفتم:

در این فصل مؤلّف از قول «سیّد علی خان شیرازی» آورده است که اسم أعظم خدای تعالی آن است که افتتاح او «**اَللّه**» و اختتام او «**هُوَ**» است و حروفش نقطه ندارد ...... الخ تا آنکه گوید اسم أعظم در پنج آیهٔ قرآن آمده است. حال باید پرسید دلیل و مدرک سیّد علی خان چه بوده است؟ او و شیخ مغربی هر دو بدون مدرک شرعی، مطالبی دربارهٔ آیاتی از قرآن به هم بافته‌اند. ما آیات قرآن کریم را قبول داریم ولی آنچه ایشان بدون مدرک گفته‌اند حجّت نمی‌دانیم و بدون دلیل و مدرک نمی‌پذیریم.

دعای توسّل: دعایی است کاملاً بی‌أصل و نسب که ارتباطی به پیشوایان دین ندارد. أمّا شیخ عبّاس می‌گوید علامهٔ مجلسی(ره) فرموده در بعضی از کتب معتبره (؟!) نقل کرده‌اند از «محمّد بن بابویه» که این دعا از أئمّه است ولی نه نام کتاب را معیّن نموده و نه راوی آن را و نه امامی که دعا از او نقل شده است!! دعای مذکور در کتب مشهور شیعه که در أدعیه تألیف شده از قبیل «صحیفهٔ سجّادیّه» و شرح آن موسوم به «ریاض السّالکین» و کتاب «عُدّة الدّاعی» ابن فهد حلّی و «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی نیامده است.

آری این دعای توسّل از جعلیّات مذهب سازان بی‌پرواست و چنانکه صاحب مفاتیح الجنان اشاره کرده دعای معروف به دعای دوازده امام خواجه نصیر همین دعای توسّل است که ترکیب کرده‌اند با خطبه‌ای که تقریر یکی از علماست و «کفعمی» خطبهٔ مذکور را در اواخر کتاب «مصباح» آورده و در «البلد الأمین» خلاصه‌ای از دعای توسّل مفاتیح را در آخر دعای «فرج» قرار داده است. مخفی نماند که «خواجه نصیر» عالمی بود که نان به نرخ روز می‌خورد و مدّتی در خدمت اسماعیلیان هفت امامی بود! به هر حال خواجه و امثال او حقّ تشریع ندارند و خدا قول آنان را حجّت قرار نداده است.

متن دعا نیز معیوب است زیرا هیچ کس از أئمّه در دعایشان به خود متوسّل نشده‌اند! مثلاً امام حسین(ع) هیچگاه نگفته است: «یا أبا عَبدِالله یا حُسَینَ بنَ علي، أیُّهَا الشَّهیدُ، یَابنَ رسولِ الله، یا حُجَّةَ اللهِ عَلی خَلقِه، یا سَیّدناو مَولانا إنّا تَوَجّهنا وَ استَشفَعنا و تَوَسّلنا بِكَ إلَی الله وَ قَدَّمناكَ بَینَ یَدَي حاجاتِنا یا وَجیهاً عِندَاللهِ اشفَع لَنا عِندالله = ای أبا عَبدِالله، ای حسین بن علیّ، ای شهید، ای پسر رسول خدا، ای حجّت خدا بر بندگانش، ای آقای ما، ای سرور ما، همانا ما روی آوردیم و شفاعت خواستیم و توسّل جستیم به تو، به سوی خدا و تو را پیش روی حاجات خود قراردادە‌ایم ای آبرومند نزد خدا. برای ما نزد خدا شفاعت کن»!!! یعنی خود را نخوانده و خود را شفیع خود قرار نداده یا مثلاً نبیرهٔ خود را که هنوز جدّش ولادت نیافته بود شفیع خود قرار نداده!! جعل اینگونه دعاها مضحک و دلیل فقدان عقل است.

شیخ عبّاس می‌گوید بنا به روایتی دیگر پس از دعای فوق بگوید: «..... تَوَسَّلتُ بِکُم إلَی اللهِ ..... وَ استَنقِذوني من ذُنوبِي عِندَالله.......الخ = به شما توسّل جُستم به سوی خدا ...... مرا نزد خدا از گناهانم نجات دهید ...... » !! از شیخ عبّاس می‌پرسیم آیا قرآن نخوانده‌ای که خدا با استفهام انکاری به رسول خود فرموده: **أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ** [سورة الزّمر: ١٩] «(ای پیامبر) آیا تو کسی را که در آتش دوزخ است، نجات می‌بخشی»؟!. و یا فرموده: **وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ** [سورة آل عمران: ١٣٥] «و جُز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟» و آیا آیهٔ ۲۳ سورهٔ یاسین و آیاتی را که فرموده نجات از گناهان و عذاب گناهان به دست خداست نه غیر او، نخوانده‌ای؟! پس وقتی رسول خدا نمی‌تواند بندگان را از عذاب خدا نجات دهد چگونه امامان می‌توانند؟!.

خدا فرموده مؤمنین اگر گناه کنند از خدا آمرزش می‌خواهند [سورة آل عمران: ١٣٥] و با انجام اعمال نیک سعی بر جبران گناه خویش می‌کنند [سورة هود: ١١٤] و نفرموده که انبیاء و صالحین را که از دنیا رفته‌اند واسطه قرار می‌دهند! حضرت علی(ع) نیز عرض می‌کند :

«اَستَغفِرُكَ لِذُنُوبِيَ الَّتي لايَغفِرُها غَيرُكَ» «(پروردگارا) برای گناهانم که جُز تو کسی آنها را نمی‌آمرزد از تو آمرزش می‌طلبم[۱].» و حضرت سجّاد(ع) نیز عرض می‌کند: «لَیسَ لِحاجَتي مَطلبٌ سِواكَ و لالِذَنبي غافرٌ غَیرُك» «(پروردگارا) حاجتم را جُز درگاهت جای درخواستی و گناهم را جُز تو آمرزنده‌ای نیست[۲]».

دیگر آنکه رسول خدا و أئمّه را «وسیله» خوانده که ما بُطلان این قول را در صفحات گذشته بیان کردیم[۳] در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

متأسّفانه مردم به شرک مبتلا شده‌اند و غیرخدا را در دعاهایشان می‌خوانند و به این کار به شدّت عادت کرده‌اند و هرچه دلیل بیاوری از این‌کار دست نمی‌دارند و حالشان بی‌شباهت نیست به کسانی‌که قرآن با تهدید به آنها فرموده: **إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ** [سورة غافر: ۱۲] «چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود، انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است[٤]».

عبادت و از آن جمله دعا باید طبق دستور خدا باشد، خدا کجا فرموده بندگانِ مقرَّب مرا بخوانید؟ خدا همه جا حاضر و ناظر و از ما فِي الضَّمیرِ بندگان کاملاً آگاه است و طبعاً با چنین خدایی نیازی به واسطه نیست. رسول خدا کجا فرموده هر که مشکلی دارد مرا یا نوادگانم را بخواند و واسطه قرار دهد؟!.

از خوانندۀ دعای توسّل می‌پرسیم آیا قرآن نخوانده‌ای که فرموده شفاعت به اختیار کسی نیست بلکه فقط به إذن و اختیار خداست. آیا نمی‌دانی که انبیاء و أئمّه برخلاف فرمان خدا

---

[۱]- الصَّحیفة العلويّة، من دعائه (ع) في الاستجارة بالله، ص ۲۳۸ .

[۲]- صحیفۀ سجّادیّه، دعای دوازدهم.

[۳]- ر.ك. کتاب حاضر صفحۀ ۲۱۰ تا ۲۲۹ .

[۴]- ر.ك. کتاب حاضر صفحۀ ۱۱۶ بند «ز».

کاری نمی‌کنند؟! پس اگر تو واقعاً خواهان شفاعتی باید خدا را بخوانی و خدا هر که را صلاح بداند شفیع تو قرار دهد نه مِن عِندِي یکی از بزرگان دین را که از دنیا رفته‌اند، انتخاب کنی و او را شفیع خود قرار دهی[1]؟! آیا رسول أکرم(ص) یا امامی که می‌خواهی از تو شفاعت کند، گناهان تو را می‌داند و از حال و خیال و سرائر و أفکار تو مطّلع است؟ پیامبر از أعمال پنهانی معاصرین خود با خبر نبود[2]، قرآن نیز فرموده جُز خدا هیچ کس از حال بنده و گناهان او مطّلع نیست چنانکه فرموده: **وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا** [سورة الإسراء: ۱۷ و الفرقان: ۵۸] «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست» پس چگونه توقّع داری امامی که نمی‌داند تو چه گناهانی مرتکب شده‌ای، به صِرف اینکه تملّق او را گفته‌ای بیاید و شفیع تو شود؟ آیا این دعاهای توسّل را پیغمبر خوانده است یا فقط کفعمی و مجلسی و أمثال ایشان خوانده‌اند؟!.

شیخ عبّاس دعای توسّل دیگری نیز از «قبس المصباح» نقل کرده که مقدّمه آن را که دروغ از سراسر آن می‌بارد، نیاورده و أمّا دعا و أکاذیب مربوط به آن در بحار الأنوار (ج۹۱، ص ۳۲ تا ۳۶) مسطور است. راوی دعای مذکور «حسن بن محمّد بن جمهور العمی» است. برای اطّلاع از حال او به کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۲۸۳) مراجعه شود.

در صفحۀ ۱۰۸ دعایی از «بلد الأمین» آورده که در کتاب مذکور نیز فاقد سند است. متن دعا، اشکالی ندارد و مشمول إذن عامّ اِلهی به دعا است.

حرز حضرت امام زمان زین العابدین: یکی از علمای خرافی به نام «سیّد بن طاووس» حرزی از حضرت سجّاد(ع) نقل کرده که یقیناً دروغ و آن حضرت از دروغ بیزار است. حضرت سجّاد مکرّراً در «صحیفۀ سجّادیّه» گفته خدایا حرز و پناهی برایم نیست مگر ذات

---

[1]- ر.ك زیارت و زیارتنامه، حاشیۀ صفحۀ ۲۳۱ به بعد و تابشی از قرآن ذیل آیۀ ۲۵۴ سورۀ بقره.

[2]- ر.ك عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ۱۰۱ و ۱۰۵.

مقدّس تو. مثلاً عرض می‌کند: «لايُجِير ياإلهي إلا رَبٌّ عَلى مَربُوبٍ.....إليك المَفَرُّ و المهرَبُ = معبود من جُز پروردگار کسی بنده را پناه نمی‌دهد..... فرار و گریز (از امورنا مطلوب فقط) به سوی توست[۱].»

یا عرض می‌کند: « وَاجعَلني.....مِنَ المصلِحِينَ بِسُؤالي إياكَ ..... المعَوَّدِينَ بِالتَّعَوُّذِ بَكَ = (پروردگارا) به وسیلهٔ درخواستم از تو مرا در زمرهٔ اصلاح کنندگان (اعتقاد و اعمال) قرار ده ..... و از جملهٔ کسانی قرار ده که به پناه بردن به تو خو گرفته‌اند[۲].

یا عرض می‌کند: «لايَشرَكُكَ أحَدٌ في رَجائي وَ لايتَّفِقُ أحدٌ مَعَكَ في دعائي .... فَتَعالَيتَ عَنِ الأشباهِ وَ الأضدادِ و تَكَبَّرتَ عَنِ الأمثالِ فَسُبحانَكَ لااِلهَ إلا أنتَ = (پروردگارا) کسی در امید داشتم با تو شریک نسیت و در دعا و خواندنم کسی با تو همراه نمی‌باشد . . . . پس تو از شبیه و یا معارض داشتن والاتر و برتری و بزرگتری از آنکه همسان و همتا داشته باشی، پاک و منزّهی و جُز تو معبودی به حقّ نیست[۳].

یا عرض می‌کند : « فَإلَيكَ أفِرُّ وَ مِنكَ أخافُ وَ بِكَ أستَغِيثُ و إيّاكَ أرجُو و لَكَ أدعُو وَ إلَيكَ ألجَأُ = پس فقط به‌سوی تو می‌گریزیم و فقط از تو بیمناکم و فقط از تو می‌خواهم به فریادم رسی و فقط به تو امیدوارم و فقط تو را می‌خوانم (یا فقط به درگاه تو دعا می‌کنم) و فقط به‌سوی تو پناه می‌برم[۴]».

امّا سجّاد چنانکه در تاریخ مذکور است ادّعای امامت منصوصه نداشت (ر.ك. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص۶۰۰ باب ۱۲ وص ۶۴۳ به بعد) أمّا در این دعای فاقدالسّند حضرت سجّاد فقط درود خدا را برای همان دوازه امام خیالی خواسته و خودش را «زین العابدین» خوانده ! می‌پرسیم چرا پسردیگرش جناب زید(ره) را دعا نکرده است؟ چرا جناب

---

[۱]- صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۱ .
[۲]- صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۵ .
[۳]- صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۲۸ .
[۴]- صحیفهٔ سجّادیهٔ، دعای ۵۲ .

نفس زکیّه(ره) را دعا نکرده است؟ معلوم می‌شود راوی مجهولی که خواسته برای حضرت سجّاد مذهب بسازد این حرز را جعل کرده است و «سیّد بن طاووس» که شش قرن با حضرت زین العابدین(ع) فاصله داشته بدون اینکه راویان بین خود و آن حضرت را ذکر کند بی‌واسطه، این دعای مجعول را از حضرت سجّاد نقل کرده است!! در این دعا حضرت سجّاد زیارت قائم آل محمّد را خواسته ولی دعای او مستجاب نشده است!!.

در صحفۀ ۱۱۰ «سیّد طاووس» خرافی دعایی نقل کرده از حضرت باقر(ع) که متن آن عیبی ندارد ولی آن را کذّابی به نام ابوجمیله[1] برای أحمقی به نام «علیّ بن الحکم[2]» و او برای «ابن فضّال» واقفی مذهب نقل کرده و «محمّد بن حسن صفّار» که حدیث صحیح از غیرصحیح را تشخیص نمی‌داده در کتابش ثبت کرده است[3]!.

دعای سریع الإجابة: کفعمی بدون ذکر راوی دعایی را به حضرت کاظم(ع) نسبت داده که از متن دعا معلوم می‌شود جاعل آن بی‌سواد بوده است! در این دعا می‌گوید: «**یا قُ‌ُل هُوَ اللهُ أحَد**»!!! حال اگر کسی از این جاعل بپرسد منادی و مخاطب در این جمله کیست؟ در جواب عاجز خواهد ماند. می‌پرسیم چگونه آقای کفعمی یا صاحب مفاتیح متوجّه این خطای واضح نشده‌اند؟! آیا این از کثرت علم و زهد ایشان بوده است؟!.

در این دعا می‌گوید: «وَ بِالإِسمِ الَّذِي حَجَبتَهُ عَن خَلقِكَ فَلَم يَخرُج مِنكَ إلا إلَيكَ = و به نامی‌که آن را از مخلوقات خود پوشیده داشتی و جُز به‌سوی تو از تو خارج نمی‌شود؟!!» آیا از حقّ تعالی چیزی خارج شده یا داخل می‌شود؟!! حتّی اگر بگوییم مقصود چیز دیگری بوده و برای آن معنای دیگری ببافیم بی‌شبهه این تعبیر عاری از فصاحت و بلاغت است و

---

[1]- برای شناخت او رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** ص۷۵۱ و ۷۳۰ و **زیارت و زیارتنامه** ص ۸۶ شمارۀ ۳۷.

[2]- دربارۀ او رجوع کنید به کتاب حاضر، ص۱۱، حاشیۀ شمارۀ ۴.

[3]- ر.ك. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۶۸.

قطعاً حضرت کاظم(ع) چنین سخنی نمی‌گوید. چرا کتب مذهبی‌ما باید دارای چنین مهملاتی باشد؟.

در صفحۀ ۱۱۱ دعائی نقل کرده با جملۀ: «یا مَن تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ المکارِهِ» شروع می‌شود و کفعمی فرموده «سیّد بن طاووس» این دعا را برای ایمنی از سلطان و بلاء و ظهور اعداء و خوف فقر و تنگی سینه ذکر کرده. می‌گوییم قول «ابن طاووس» حجّت شرعی نیست. دعای مذکور، دعای هفتم صحیفۀ سجّادیّه است و معلوم نیست که حضرت سجّاد(ع) این دعا را برای موارد مذکور می‌خوانده است.

در صفحۀ ۱۱۲ دعایی از کفعمی نقل کرده که قبلاً دربارۀ آن سخن گفته‌ایم. مراجعه شود. (ص ۵۱ و ۵۲ کتاب حاضر).

در صحیفۀ ۱۱۳ سیّد علی خان شیرازی استعاثه نامه‌ای خطاب به صاحب الزّمان آورده است که سند ندارد و به پیشوایان دین نمی‌رسد!! بلکه می‌گویند فردی در خواب این دعا را شنیده است[1]!!! باید پرسید بنا به مدارک متقن شرعی، آیا صاحب الزّمان غائب وجد دارد[2]؟ آیا رؤیا هم حجّت شرعی است؟ آیا غیرخدا هم غِیاثُ المستَغِیثِین می‌باشد؟!! مدرک شما بر اینکه غیراز خداهم می‌تواند به صورت نامقیّد فریاد رس باشد، چیست؟

در این دعا صاحب الزّمان را حجّت قرار داده و گوید طول و عرض زمین را از کفر پاک می‌کند! در صورتی‌که أوّلاً خدا فرموده «پس از رسولان إلهی کسی حجّت نیست» [سورة النِّساء: ١٦٥] شما به چه دلیل صاحب الزمان را حُجَّةُ الله می‌شمارید؟! ثانیاً: بنا به فرمودۀ قرآن کفر و عداوت تا قیامت باقی خواهد بود، چنانکه خدا دربارۀ نصاری و یهود فرموده: **فَأَغۡرَيۡنَا (وَ أَلقَينا) بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَاوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ** [سورة المائده: ١٤ و ٦٤] «میان ایشان تا روز

---

[1]- ر.ک. بحار الانوار، ج۹۱، ص ۳۱ و ۳۲.

[2]- ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی تألیف نگارنده.

ستاخیز دشمنی و کینه افکندیم». طبق این آیات تا روز قیامت فِرَق و مذاهب باطله ازجمله یهود و نصاری موجود بوده و بینشان عداوت و کینه باقی خواهد بود و کفر و عداوت از طول و عرض زمین محو نخواهد شد.

خدا فرموده: **لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ** [سورة البقرة: ۲۵٦] «در دین هیچ اکراه و اجباری نیست به تحقیق که راه رشد و هدایت از ضلالت و گمراهی روشن و متمایز شده است». بنابراین خدا کسی را نمی‌فرستد تا ملّتهای جهان را به زور مسلمان کند. بلکه ملّت‌ها باید بیدار شده و خود راه هدایت را بجویند. اصولاً جایز نیست که مردم را به اکراه و زور مسلمان کنیم و چنانکه قرآن قرموده رسول خدا(ص) مردم را دعوت می‌فرمود ولی کسی را به اسلام مجبورنمی‌کرد. پس وقتی پیامبر أکرم(ص) با دعوتش همه را مسلمان نکرد چگونه یکی از پیروانش می‌تواند؟!.

در این دعا أئمّه را حجّتهای إلهی و معصوم خوانده‌است؟ دربارۀ عصمت باید بدانیم که خدای تعالی به رسول خود می‌فرماید: **وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ** [سورة محمّد: ۱۹] «و برای گناهت و [گناه] مردان و زنان مؤمن [از خدا] آمرزش خواه». آری عقلاً و نقلاً تردید نیست که رسول خدا(ص) در رساندن آیات و احکام شریعت از اشتباه و نسیان مصون بوده است ولی دلیل قرآنی نداریم که در سایر امور از خطا مصون بوده است بنابراین «عصمت مطلق» انبیاء، مدرک قرآنی ندارد أمّا ازآن مهمتر این‌است که قیاس غیرانبیاء به انبیاء غلط است. به انبیاء از جمله رسول خدا(ص) وحی می‌شود و وحی به آمدن آن‌حضرت خاتمه یافته و پس از او به کسانی وحی نمی‌شود. بنابراین عصمتِ غیرانبیاء به هیچ وجه مِنَ الوجوه دلیل شرعی ندارد. (فتأمّل)

در این دعا آیۀ پنجم سورۀ قصص را که راجع به بنی اسرائیل و فرعون و هامان است دربارۀ صاحب الزّمان قلمداد کرده است!! آیا سیّد علی‌خان شیرازی یا دیگری حقّ دارد آیات قرآن را به دلخواه خود یا بنابه روایات ضعیف و بدون اعتنا به سیاق آیات، معنی کند؟!.

در این دعا به صاحب الزّمان که نمی‌داند کجاست می‌گوید در حقّ من شفاعت کن که من تو را شفیع قرار داده و شفاعت تو را مقبول می‌دانم!! بار دیگر می‌پرسیم آیا شفاعت به إذن و اختیار خداست یا به اراده و انتخاب فرد گناهکار است که هر کس را خواست شفیع قرار دهد؟! آیا واقعاً هر بنده‌ای می‌تواند با تملّق و چاپلوسی و تمجید و تبجیل یکی از بزرگان را شفیع خود سازد؟ آیا نصب و تعیین شفیع با بندگان است و این انتخاب به ایشان واگذار شده؟ اگر چنین باشد مسیحیان میل دارند حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (ع) شفیعشان باشد و صوفیان میل دارند مثلاً عبدالقادر گیلانی از ایشان شفاعت کند و شیعیان میل دارند حضرت ابوالفضل عبّاس یا حضرت معصومه یا هر امام و امامزاده‌ای به طور دسته جمعی یا تک تک از ایشان شفاعت کنند؟ آیا خدا مطیع نامبردگان است؟ آیا در کتابش فرموده که من اینها را شفیع شما قرار داده‌ام و خواستهٔ آنها را حتماً می‌پذیریم؟ آیا درنظام إلهی هرکس گناه و جنایتی کرد می‌توان به دلخواه خود یک پیامبر یا بندهٔ صالح را که درگذشته، با تملّق و تمجید وادار به شفاعت کند و خدا هم وظیفه دارد بپذیرد؟!.

خدا در قرآن فرموده: **لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ** [سورة الزّمر:۴۴] «تمامی شفاعت از آنِ خداست که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست» در این آیه از تقدیم «**لِلّهِ**» بر «**الشَّفاعَة**» و از کلمهٔ «**جميعاً**» معلوم می شود اختیار شفاعت فقط و فقط با خداست و به دیگری واگذار نشده و خدا می‌فرماید کسی که مالك و فرمانروای آسمانها و زمین است زمام شفاعت را به دست دارد پس مردم مکلّف‌اند با اعمال حَسَنه، که خدا فرموده: **إِنَّ ٱلْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ** [سورة هود: ١١٤] «همانا [اعمال] نیکو، بدیها را از بین می‌برد این تذکّری است برای یاد آوران» و با توبه و با دعا به درگاه خدا، رضای خداوند را کسب نمایند تا خدا خود عفو نماید یا شفیعی برای ایشان معیّن کند و مقصّری که قابل شفاعت باشد خدا خود تعیین می‌فرماید: خدا فرموده: **مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ** [سورة یونس: ۳] «هیچ شفیعی نیست مگر پس از رخصت او» در سوره نجم

آیهٔ ۲۶ نیز شفاعت منوط به إذن إلهی است. از این آیات مسلّم می‌شود که تعیین و نصب شفیع با خداست [1].

فصل هشتم:

این فصل آخرین بخش باب اوّل مفاتیح الجنان محسوب می‌شود و در مناجات و مشتمل است بر پانزده مناجات و مناجاتی منظوم منسوب به حضرت علی(ع).

علامهٔ مجلسی مدّعی است که این مناجاتها از حضرت سجّاد است که وی آن را در کتب بعضی از اصحاب یافته است! ولی نه نام کتاب نه نام مؤلّف را ذکر نموده و نه راویان آن را معلوم کرده است!! بنابراین این مناجاتها سند ندارند و حتّی در صحیفهٔ سجّادیّه نیز مذکور نیستند. ما نمی‌دانیم که رُوات آن مؤمن بوده‌اند یا نه، عادل بوده‌اند یا فاسق، غالی بوده‌اند یا نه، خدارا قابل رؤیت می‌دانسته‌اند یا نه، صوفی بوده‌اند یامسلمانِ مقیّد به قرآن وهکذا ....

حال باید در متن این مناجاتها نظر کرد تا الفاظ و تعابیر نابجا و غیر لائقی نسبت به ذات أقدس پروردگار در آن نباشد. به نظر ما در أکثر این مناجاتها تعابیر صوفیانه و صوفی‌پسند دیده می‌شود در حالی‌که چنانکه از «صحیفهٔ سجّادیهٔ» پیداست آن جناب اینگونه تعابیر نداشته است و خدا را قابل رؤیت نمی‌دانسته است. و حال آنکه فِی المَثَل در مناجات سوّم (مناجاه الخائفین) به خدا می‌گوید: «و لاتَحجُب مُشتاقِیكَ عَنِ النَّظَرِ اِلی جَمیلِ رُؤیَتِكَ = (خدایا) مشتاقان خود را ا زنظر کردن به دیدار زیبایت محجوب و مستور مگذار» و در مناجات هشتم می‌گوید: «وَصلُكَ مُنی نَفسي..... و رُؤیَتُكَ حاجَتي = وصال تو آرزوی من

---

[1] - ر.ك. کتاب حاضر، ص۸۶ بند «ب» و خصوصاً کتاب **تابشی از قرآن**، ذیل آیهٔ ۲۵۴ سورهٔ بقره و **زیارت و زیارتنامه**، ص ۲۳۱ و أحكام القرآن مسأله ۱۸۰۲ تا ۱۸۲۲ . البتّه مخفی نماند تعدادی از مسائلی را که در احکام القرآن آورده‌ام، امروز مورد قبول اینجانب نیست و کتاب مذکور باید تصحیح و اصلاح گردد.

است .... و دیدار تو حاجت من است» و درمناجات نهم می‌گوید : «فَاجعَلنا[1] مِمَّن ..... مَنَحتَهُ بِالنَّظَرِ اِلی وَجهِكَ.... وَاَعَذتَهُ مِن هَجرِكَ .... وَاجتَبَیتَهُ لِمُشاهَدَتِكَ = مارا ازکسانی قرار ده که به او دیدن رویت را عطا فرمودی ..... و او را از هجران خویش پناه دادی .... و او را برای مشاهدهٔ خود برگزیدی» و در مناجات یازدهم می‌گوید: «غُلَّتي لایُبَرِّدُها إلا وَصلُك .... وَ شَوقي إلَیكَ لایَبُلُّهُ إلا النَّظَرُ إلی وَجهِكَ = حرارت عطش مرا جُز وصال تو سرد نمی‌کند و شوق مرا به سوی تو جُز نظر به رویت سیراب نمی‌سازد» و در مناجات دوازدهم می‌گوید: « فَاجعَلنا مِنَ الَّذِینَ .... قَرَّت بِالنَّظَرِ إلی مَحبُوبِهِم أعیُنُهُم = پس ما را از کسانی قرار ده ..... که چشمانشان به نظرکردن به محبوبشان روشن گشته است. و در مناجات پانزدهم می‌گوید: «وَ أقرِر أعیُنَنا بِرُؤیَتِكَ = چشمان ما را به دیدارت روشن فرما.!!» ما این چند جمله را از باب نمونه آوردیم وگرنه در این مناجاتها اصطلاحات و تعابیر صوفیانه بسیار است.

به نظر ما این مناجاتها را فرد یا افرادی صوفی‌مسلك خرافی یافته و به حضرت سجاد(ع) نسبت داده‌اند و إلا أئمّه در دعاهایشان تعابیر صوفیانه نداشته‌اند. دربارهٔ تعابیر صوفیانه قبلاً سخن گفته‌ایم (ص ۶۱ تا ۶۴) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

مخفی نماند در برخی از این مناجاتها جملاتی هست که مخالف عقیدهٔ صاحب مفاتیح است از جمله در مناجات هفتم (مُناجاةُ المطِیعِینَ لِلّهِ) عرض می‌کند: «لاوَسِیلَةَ لَنا إلَیكَ إلا أنتَ = (پروردگارا) برای ما به سوی تو جُز خودت، هیچ وسیله‌ای نیست». از مؤلّف مفاتیح می‌پرسیم اگر این مُناجاة را قبول داری پس چرا أئمّه و حتّی غیر أئمّه را «وسیله» می‌دانی؟.

البتّه باید توجّه داشت که این مناجاتها را بدون دلیل و مدرك به شرع نسبت ندهیم أمّا بنا به إذن عامّ إلهی به دعا، خواندن برخی از این مُناجاتها ممنوع نیست. به عنوان مثال خواندن مناجات چهارم (مُناجاةُ الرّاجِین) بدین شرط که آن را وارد از شرع ندانیم، ایرادی ندارد. ما در اینجا ترجمهٔ این مناجات را می‌آوریم.

---

[1]- با توجّه به جملات بعد که در آنها ضمیر مفرد آورده است بهتر بود که به جای «فَاجعَلنا» بگوید : «فَاجعَلني».

«به نام خداوند بخشندهٔ مهربان»

ای آن که هرگاه بنده‌ای از او [چیزی] بخواهد به وی عطا فرماید و هرگاه بدانچه دارد، امید و آرزو داشته باشد، وی را به خواسته‌اش می‌رساند و هرگاه [بنده] به او روی آورَد، وی را [پذیرفته] و مقرّب و نزدیک می‌سازد و چنانچه نافرمانی کند ـ که از او پنهان نمی‌ماند ـ گناهش را پرده پوشی کند [و رسوایش نسازد] و هرگاه بر او توکّل کند [و خود را به او سپارَد] وی را بسندگی و کفایت فرماید.

ای معبود من، کیست که [به پیشگاهت] به طلب مهمانی وارد شد و تو مهمان نوازی نفرمودی؟ و کیست که به امید بزرگواریت به درگاهت روی آورد و به او نکویی نفرمودی؟ آیا سزاوار است که از درگاهت ناامید بازگردم در حالی‌که جُر تو یاوری نمی‌شناسم که [بالذّات] موصوف به بخشش و إحسان باشد ؟ چگونه به جُز تو امیدوار باشم در حالی‌که خیر و نیکی به تمامی در دست توست؟! و چگونه به جُز تو به کسی امید بدارم یا آرزو کنم [که خواسته‌ام را بر آورده سازد] در حالی‌که آفرینش و فرمان [همه] از آنِ توست؟ آیا امید خویشتن از تو برگیرم در حالی‌که [تاکنون] از فضل و بخشش خویش ـ بی آنکه طلب کنم ـ به من نکویی کرده‌ای؟! آیا در حالی‌که به ریسمان [آیین] تو درآویخته‌ام مرا نیازمند [مخلوقی] چونان خودم می‌سازی[1]؟!.

ای آنکه روی‌آوران [به درگاهش]را به رحمت خویش فیروزبخت سازد وآمرزش جویان [را می‌آمرزد وآنان] به عقوبتش نگون بخت نشوند. چگونه تو را از یاد ببرم در حالی‌که تو هماره به یاد منی و چسان از تو غافل شوم در حالی‌که [پیوسته] مرا در نظر داری؟!.

---

[1] ـأفضل برگزیدگان‌خدا، رسول أکرم(ص)است‌که به‌امرخدامی‌گوید: ﴿إِنَّمَآ أَنَاْ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ [سورة الکهف: ۱۱۰] «همانا من انسانی چونان شمایم که به من وحی می‌شود معبودتان معبودی یگانه است، پس هرکه به ملاقات پروردگارش [در روز رستاخیز] امید دارد باید کرداری شایسته به جای آرَد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک و انباز نشمارد».

ای معبود من به دامان بزرگواریت دست آویخته‌ام و برای برخورداری از بخشش و عطایت [تورِ] امید گسترده‌ام پس مرا با **توحید ناب و بی‌آلایش**، پاك و خالص بساز و مرا از بندگان برگزیده‌ات مقرّر بفرما.

ای آنکه هر گریزنده‌ای [از ناملایمات] به او پناه می‌برد و هرجوینده‌ای فقط به او امید می‌دارد. ای والاترین امید وای بخشنده ترین خوانده وای آن‌که خواستارِنیازمند [از درگاهش تهی دست] بازنیاید و آرزومندِ امیدوار [از بارگاهش] نا امید نگردد، ای آنکه درگاهش برای خواننده، گشاده است و پرده‌اش برای فرد امیدوار، برفراز و برکنار است.

[پروردگارا] از تو می‌خواهم به کرامت خویش بر من منّت نهی و از آنچه مایهٔ روشی دیده‌ام باشد و از امید بخشی‌ات آنچه را که مایهٔ آرام و قرار جان و دلم باشد و از [ایمان و] یقین آنچه را که ناگواریهای دنیا را آسان و ناچیز سازد و [با چنین یقینی] پرده‌های کور [باطنی] از بصیرت و بینشم برکنار افتد، مرا عطا فرمایی. به رحمتت ای مهربانترین مهربانان.

مناجات منظومهٔ حضرت أمیرالمؤمنین(ع) : این مناجات مشتمل است بر سی بیت شعر که بعضی از ابیات آن ناموجّه است. از جمله بیت بیست وهفتم که معلوم می‌سازد این مناجات وأشعارازحضرت أمیرالمؤمنین نیست زیراآن‌حضرت متواضع‌بوده ومغرور وخودپسند نبود و خود را آن‌قدر عزیز نمی‌دانست که خداوند متعال را قسم بدهد به خودش و در پیشگاه خالق سبحان بگوید :

اِلهي بِحُرمَةِ المصطَفى وَابنِ عَمِّهِ وَ حُرمَةِ أبرارٍ هُم لَكَ خُشَّعُ

ای معبودمن، به حرمت حضرت مصطفی وپسرعمّش

و به حرمت پاکانی‌که در پیشگاهت خاشع‌انـد

این اشتباه را جاعلین حدیث چند بار مرتکب شده‌اند. از آن جمله در نماز و تسبیح بی‌سندی که شیخ طوسی (مصباح المتهجّد، ص۲۵۸) نقل کرده و در مفاتیح (ص۴۰ و ۴۱) آمده است و ادّعا شده هرکه این نماز و تسبیح را بخواند همهٔ گناهانش آمرزیده می‌شود!! در

آنجا نیز می‌گوید: «اَللّٰهُمَّ بِمُحَمَّدٍ سَیِّدي وَ بِعَلِيٍّ وَلِیِّي = پروردگارا تو را سوگند می‌دهم به محمّد که سرورم و به علی که ولیّ من است!!» چگونه علی(ع) خدا را قسم داده به علیّ که ولیِّ اوست؟! آیا ممکن است یک فرد عامی عرض کند خدایا تو را قسم می‌دهم به خودم که ولیّ خودم می‌باشم!! تا چه رسد به حضرت علی(ع) که شهسوارعرصهٔ سخنوری است؟!.

حضرت علی(ع) کسی است که خود فرموده: « إِیّاكَ وَ الإِعجابَ بِنَفسِكَ وَ الثِّقَةَ بِما یُعجِبُكَ مِنها = از خودپسندی و اتّکاء به چیزی که تو را به خود پسندی وادارد بپرهیز» (نهج البلاغه، نامهٔ ۵۳) و فرموده: « اِعلَم اَنَّ الإِعجابَ ضِدُّ الصَّوابِ وَ آفَةُ الألباب = بدان که عُجب و خودپسندی ضدّ صواب ودرستی و آفت عقلهاست» (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱). آن حضرت عزّت خود را بندگی خدا می‌داند و بنا به نقل مؤلّف مفاتیح، عرض می‌کند: « إلٰهِي کَفی بِي عِزّاً أن اَکونَ لَكَ عَبداً وَ کَفی بِي فَخراً اَن تَکونَ لِي رَبّاً = ای معبودم مرا همی عزّت بسنده است که بنده‌ات باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگارم باشی». (مفاتیح، ص۱۲۷).

اینجانب سالها قبل که مشغول ترجمهٔ «صحیفهٔ علویّه» بودم ۲۴ بیت از این مناجات را به نظم فارسی در آوردم که در اینجا ابیات مذکور را به یادگار می‌گذارم :

۱- تو را حمد باشد که داری تو مجد و عُلی
مبارک تو، هرکس کنی منع وهرکس عطا

۲- خدایا تو خَلاقی و حِرز و هم پُشت من
به سوی تو نالم به عُسر وبه یُسر و رضا

۳- خدایا بُوَد گر خطایم بزرگ و کلان
بُوَد عفوِ تو برتر و بیشتر از خطا

۴- خدایا بدادم به نفسم اگرهرچه خواست
من اکنون دچار پشیمانیم ای خدا

۵- خدایا تو بینی مرا حال و فقر و نیاز
سمیعی تو رازِ نهانِ مرا در دعا

۶- خدایا امیـدم مکن قطع و دل را سیـاه

که مـن در عطایت طمـع دارمی جودهـا

۷- خدایـا اگر ناامیدم کنی یا که طـرد

امیدم به که ؟ یا شفیعم بُوَد در کجا ؟

۸- خدایا پنـاه از عذابـت بده زانکه مـن

اسیر و ذلیلم ، زِ خوفت شـده قد دوتا

۹- خدایا به تلقین حجّت أنیسـم تو باش

چـو شـــد قبر مـأوی و منــزل مــرا

۱۰- خدایـا عذابم کنی سالهـا گر هزار

امیدم ز تو ای خدا ، می‌نگـردد جـدا

۱۱- خدایا چشان طعم عفوت مرا آن‌دمی

که نِی مال نافع، نه فرزند باشد، به روزجزا

۱۲- خدایا مراعات کن ورنه ضایع شوم

که ضایع نگردم رعایت کنـی گر مـرا

۱۳- خدایا اگرجُز زِمحسن تو می‌نگذری

که بخشـد گناهانِ بدکارِ أهل هَوی ؟

۱۴- خدایاگرَم قصر درکسب تقوی شده

به دنبـال عفـوت همـی می‌دوم بارهـا

۱۵- خدایا زِ جهلم خطا کرده‌ام دائماً

امیدم به تو بوده تا گفته شد پس چرا

۱۶- خدایا گناهان‌من بیشتر شد زِکوه

و لیکـن بـوَد عفــو تو أکثـر و برتـرا

۱۷- خدایا بَرَد یادِ جودت زدل ترس‌من

زِ یادِ خطاها ببارد مرا اشک از دیده‌ها

۱۸- خدایا تو بگذر ز لغرش ، ببخشم گناه
که اقراردارم به خوف و به زاری‌کنم من دعا
۱۹- خدایارسان ازخودت رَوح وراحت مرا
که من جُزبه درهای‌فضلت نمی‌آورم التجا
۲۰- خدایا اگر دور سازی و خوارم کنی
چه باشد مرا حیله‌ای یا چه سازم چها ؟
۲۱- خدایـا به شب دوست بیدار هست
کند راز با دوست ، غافل بخوابد به جا
۲۲- خدایا خلائق بخوابند و جمع زیاد
بـه شــب در تضـرّع همـه پـا به جـا
۲۳- خدایا امیــدم سلامت تمنّـا کنــد
خطاهـای زشتـم زند مرمرا طعنه‌هــا
۲۴- خدایا اگربگذری عفوت آرَد رها
و إلا گناهان ، هلاک آورَد ، هم بلا

باب دوّم

فصل اوّل

این فصل در فضیلت و أعمال ماه رجب است. در ابتدای این فصل به نقل از وسائل الشّیعه[1] افترایی را به پیامبر(ص) نقل کرده که آن حضرت فرمود : (ألا إنَّ رجبَ شَهرُ اللهِ الأصمّ و هُوَ شَهرٌ عَظیم ..... لایُقارِبُهُ شَیٌٔ مِنَ الشُّهورِ حُرمَةً و فَضلاً ..... ألا إنَّ رجبَ شَهرُ اللهِ وَ شعبان شَهري وَ رَمَضان شَهرُ أُمَّتي.....) «ماه رجب ماه بزرگ خداست و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی رسد ..... رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه أمّت من است.....» در حالی‌که که در همین «وسائل» از حضرت علی(ع) نقل شده که فرمود : «رجب شَهري و شَعبان شَهر رسولِ اللهِ وَ رَمَضان شَهرُ الله» «رجب ماه من و شعبان ماه رسول خدا و رمضان ماه خداست [2]»؟!! علاوه بر این خود شیخ عبّاس در فصل سوّم (ص۱۷۰) أفضل ماهها را ماه رمضان ذکر نموده است!! آیا هنگامی که شیخ عبّاس این سطور را می‌نوشت با خود فکرنکرد که چگونه ممکن است «رجب» أشرف الشّهور و همطراز رمضان باشد در حالی‌که قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده و شب قدر در این ماه قرار گرفته و پیامبر در این ماه به غار حراء می‌رفت و عبادت می‌کرد و روزۀ این ماه واجب گردیده و تنها نام این ماه در قرآن آمده و یکی از دو عید بزرگ مسلمین به مناسبت و در ارتباط با پایان یافتن این ماه پربرکت است و حتّی مردم ما غالباً در مساجد در این ماه پس از نمازها این دعا را می‌خوانند که در آن خطاب به خدای متعال عرض می‌کنند: «هذا شَهرٌ عَظَّمتَهُ وَ کَرَّمتَهُ وَ شرَّفتَهُ وَ فَضَّلتَهُ عَلَی الشُّهور» «(پروردگارا) این ماهی است که آن را

---

[1]- وسائل الشیعه، ج۷، ص ۳۵۲ و بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۶ .

[2]- وسائل الشیعه، ج۷، ص۳۵۶ .

بزرگ و گرامی داشته و شرافت بخشیده و بر [همهٔ] ماهها فضیلت و برتری داده‌ای». خود شیخ عبّاس نیز این دعا را در مفاتیح در بخش «اعمال مشترکهٔ ماه رمضان» (ص ۱۷۵) آورده است. و نیز دعایی مربوط به شب آخر شعبان و شب أوّل ماه رمضان (ص ۱۶۹) نقل کرده از «حارث بن مغیرهٔ نضری» که «نجاشی» دربارهٔ او فرموده: «ثقة ثقة = او بسیار مورد وثوق است». در دعای مذکور نیز آمده است: «اَللّٰهُمَّ إنَّ هذَا الشَّهرَ المبارَكَ الَّذي أُنزِلَ فيهِ القُرآنُ و جُعِلَ هُديً لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الهُدى وَالفُرقانِ قَد حَضَرَ = پروردگارا همانا این ماه مبارک که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایهٔ هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کنندهٔ حق از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است».

در این فصل ثوابهای عجیب و غریب برای روزه در ماه رجب ذکر نموده که جعل غالیان است و گفتهٔ أئمّه نیست. در صفحهٔ ۱۳۰ می‌نویسد: شیخ [طوسی در مصباح المتهجّد] روایت کرده که بیرون آمده از ناحیهٔ مقدّسه بر دست شیخ کبیر أبی‌جعفر محمّد بن عثمان بن سعد! شیخ طوسی دویست سال پس از محمّد بن عثمان بوده و بهتر بود راویان میان خود و «محمّد بن عثمان» را معرّفی می‌کرد أمّا به هر حال یکی از رُوات این توقیع «احمد بن محمّد بن عبیدالله العیّاش الجوهری»[1] است که او را با شمارهٔ ۷۶ در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص۱۶۴) معرّفی کرده و اشکالات این توقیع را نیز ذکر کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. (مراجعه شود) عجبا که شیخ عبّاس از کسی این مناجات و دو مناجات بعدی را نقل کرده که علمای رجال از جمله نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامهٔ حلّی و صاحب وجیزه و ..... او را ضعیف شمرده‌اند! آیا شیخ عباس هنگامی‌که جملهٔ : «لافَرقَ بَينَكَ وَ بَينَها إلا أنَّهُم عِبادُكَ = هیچ فرقی بین تو بین آنها (= والیان) نیست جُز اینکه آنان بندگان تو هستند»!!! را می‌نوشت، با خود فکر نکرده که چگونه فرقی بین خدا و بندگانش نیست در حالی که خدا

---

[1]- ناقل دعای سمات نیز همین راوی است. ر.ك. کتاب حاضر، ص ۶۷ و ۲۶۵ . نیز رجوع کنید به کتاب **درسی از ولایت** ص ۹۲ و ۹۳ .

واجب الوجود و قديم و غنيّ بالذّات است و بندگانش ممكن الوجود و حادث و فقير و محدوداند؟! اى خوانندۀ فكور اين جاعلين جاهل به ما خدايى را معرّفى كرده‌اند كه مانند خودش را خلق كرده و با بعضى از مخلوقاتش فرقى ندارد!!!.

در اين مناجات براى خداى متعال «مقامات» قائل شده!! در حالى‌كه در قرآن كريم براى خدا، هيچگاه «مقام» به صورت جمع ذكر نشده و هميشه مفرد آمده است [سورة ابراهيم: ١٤، الرّحمن: ٤٦، النازعات: ٤٠] زيرا خدا يك مقام عظمت و جلال و كبريايى‌داراست كه نه تنزّل و تعطيل دارد نه ترقّى، زيرا خدا والاترين و بالاترين مقام را حائز است كه برتر از آن متصّور نيست و در صفات إلهى تغييرى نيست بنابراين دعاى خرافى رجبيّه كه براى خدا «مقامات» قائل شده، صحيح نيست.

اگر واقعاً اين دعا از «ناحيه» صادر شده، واى به حال فريب خوردگانى كه به چنين ناحيه‌اى معتقداند! متأسّفانه به نام «ناحيه» هرچه خواسته‌اند صادر كرده‌اند و عوام را مرعوب ساخته و دهان علماى عوام ترس را بسته‌اند و اجازه نداده‌اند كه كسى بپرسد ما كه از شما جُز ادّعا چيزى نديده‌ايم، از كجا بدانيم مطالبى كه ارائه مى‌كنيد واقعاً از امام است، ماكه دستخطّ امام را نديده‌ايم تا خطِّ مطالب شما را با دستخطّ امام مقابله و مقايسه كنيم، پس به چه دليل بايد ادّعاهاى شما را بپذيريم خصوصاً كه آنچه عرضه مى‌كنيد غالباً با قرآن موافق نيست؟!.

در صفحۀ ۱۳۱ دو نامه از «ابوالقاسم حسين بن روح» با ادّعاى صد و راز «ناحيه» ذكر شده كه راوى آنها نيز «أحمد بن عيّاش» است. مخفى نماند كه «حسين بن روح» مردى بسيار سيّاس وچند رنگ بود وبه قول شيخ عبّاس: «چنان با مخالفين حُسن سلوك داشت كه هريك از مذاهب أربعه مدّعى بودند كه او از ماست و افتخار مى‌نمودند هر طائفه‌اى به نسبت او به ايشان ..... و شيعيان ..... أموال را تسليم او مى‌نمودند[1]» تو خود حديث مفصّل بخوان از اين مجمل! گيرم كه «ابن روح» قصد تقيّه مى‌داشت امّا لازم نبود كه به يكايك مذاهب تظاهر

---

[1]- منتهى الآمال، ج۲، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.

نماید بلکه می‌توانست یکی از مذاهب مثلاً مذهب مالکی یا شافعی یا اوزاعی یا..... را انتخاب نماید تا خطری متوجّه او نشود. (فتأمل)

متن زیارتنامهٔ هفتم نیز ربطی به توحید و اسلام ندارد و پیداست که از بافته‌های فرقهٔ ملعون[1] ومنحرف «مفوّضه»[2] است در قسمتی از این زیارت شرک آمیز می‌گوید: « أنَا سائِلُكُم وَ آمِلُكُم فِيما إلَيكُمُ التَّفوِيضُ وَ عَلَيكُمُ التَّعوِيضُ فَبِكُم يُجبَرُ المهيضُ وَ يُشفَى المريضُ وَ ما تَزدادُ الأرحامُ و ما تَغيضُ = من از شما خواستارم و در آنچه به شما **تفویض** گردیده به شما امید دارم عوض دادن بر عهدهٔ شماست، با شماست که استخوان شکسته ترمیم گشته و بیمار شفا می‌یابد و آنچه زهدان [مادران] می‌افزاید و می‌کاهد»!!.

خوانندهٔ گرامی خدا دربارهٔ خود فرموده : **ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۚ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ** [سورة الرّعد: ٨ و ٩] «خداوند است که می‌داند آنچه را که هر زنی باردار می‌شود و آنچه زهدانها می‌کاهد و آنچه می‌افزاید و هر چیز نزد او به اندازه‌ای [معیّن] است. دانای پنهان و آشکار وبزرگِ والاتر و برتر است».

حضرت علی(ع) نیز فرموده: « إنَّما عِلمُ الغَيبِ عِلمُ السّاعَةِ وَ ما عَدَّدَهُ الله سُبحانَهُ بِقَولِهِ: **إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ......** [سورة لقمان: ٣٤] فَيَعلَمُ اللهُ سُبحانَهُ ما في الأرحامِ مِن ذَكَرٍ أو أُنثى..... فَهذا عِلمُ الغَيبِ الَّذي لايَعلَمُهُ أحدٌ إلا اللهُ.... الخ = همانا علم غیب علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان با این فرموده‌اش برشمرده است : «**همانا خداوند دانش هنگام رستاخیز را داراست و باران فرو فرستد و می‌داند آنچه**

[1]- شیخ صدوق ایشان را لعنت کرده است. ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۴۶ و ۴۷.

[2]- دربارهٔ «تفویض» و «مُفَوِّضه» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۲۲ به بعد و **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۱۱۶ و ص ۲۱۶ تا ۲۳۱ و ص ۵۴۵.

در زهدانهاست و هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند در کدام زمین خواهد مرد» پس خدای سبحان است که آنچه در زهدانهاست از پسر یا دختر، می‌داند..... این علم غیبی است که جُز خدا هیچ کس نمی‌داند...... الخ[1].»

أمّا متأسفانه جاعلین این دعا با ادّعای دروغین حُبّ علی، این خصوصیّات إلهی را برای بندگانش قائل شده‌اند!! آیا شیخ عبّاس هنگام نوشتن این زیارتنامه در کتابش، با خود فکر نکرد در حالی‌که انبیاء از جمله پیامبر أکرم(ص) مالك نفع و ضرر نیستند [سورة الأعراف: ۱۸۸، یونس: ٤٩ و الجنّ: ۲۱] چگونه ممکن است این امور به پیغمبر یا نوادگانش واگذارده شده باشد؟ آیا شیخ عبّاس از عقاید باطل فرقهٔ منحرف «مفوّضه» بی‌اطّلاع بوده و نمی‌دانسته أئمّه آنها را دشمن خدا شمرده‌اند؟[2] مخفی نماند که راوی این زیارت نیز مانند زیارت پنجم و ششم رجبیّه «ابن عیّاش جوهری» است و البتّه از او، ارمغانی بهتر از این انتظار نمی‌رود!.

متأسّفانه بارها خود شاهد بوده یاشینده‌ام که آخوندها مردم‌را به حاجت خواهی از أئمّه(ع) دعوت می‌کنند و می‌گویند هرچه می‌خواهید یا حلّ هر مشکلی که دارید، از این خاندان، از أهل بیت پیغمبر، بخواهید! و مردم را به «مفاتیح الجنان» و زیارت شرک آمیز رجبیّه ارجاع می‌دهند!! در حالی‌که بسیاری از مطالب مفاتیح الجنان به هیچ وجه اعتبار شرعی ندارد.

در صفحهٔ **۱۳۲** دعایی را از «ابن طاووس» خرافی نقل کرده که او از «محمّد بن ذکوان» روایت کرده است! بین «ابن طاووس» و «ابن ذکوان» أقلاً پانصد سال فاصله است و رُوات میان این دو معلوم نیستند و چنین روایتی مرفوع و بی‌اعتبار است. بنا به نقل رجال «ممقانی» (ج**۳**، ص ۱۱۶) یکی از رُوات این دعا «محمّد بن علی البرسی» است که از غُلاة بوده و راوی متّصل به «محمّد بن ذکوان» کذّاب مشهور «محمّد بن سنان»[3] است !.

---

[1]- نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۸ .

[2]- ر.ك. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۱۶ ـ امام رضا (ع) نیز «مُفَوِّضه» را مشرك شمرده است. (الاحتجاج طبرسی، چاپ نجف با تعلیقات محمّد باقر خرسان، ج۲ ص ۱۹۸) .

[3]- او را در **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (ص ۲۷۰) معرّفی کرده‌ایم.

اینک بپردازیم به متن روایت که می گوید : «یا مَن....آمَنُ سَخَطَهُ عِندَ کُلِّ شَرٍّ .... = ای آنکه ..... نزد هر شرّی از غضب او ایمن می‌باشم» !! و این قول بر خلاف قرآن است که می‌فرماید: **أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ** [سورة الأعراف: ۹۹]. «پس آیا [اینان] از مکر [و عقاب] خداوند ایمن‌اند؟ پس [بدانید] که جُز مردمان زیانکار، [کسی خود را] از مکر (و عقاب) خداوند ایمن نمی‌پندارد . » خدا به رسول خود فرموده : **قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ** [سورة الأنعام: ۱۵] «بگو چنانچه پروردگارم را نافرمانی کنم ،من از عذاب روزی بزرگ بیم دارم».

در صفحهٔ ۱۳۴ خبرهای غرور آور بی‌مدرکی جمع کرده، از جمله می گوید هرکه پنجشنبه و جمعه و شنبهٔ یک ماه حرام (ماههای حرام عبارت‌اند از: رجب، ذی‌قعده، ذی‌حجّه و محرّم) را روزه بدارد حق تعالی برای او ثواب نهصد سال عبادت بنویسد[1]!! یعنی ثواب آن از ثواب عبادت در شب قدر هم بیشتر است!!.

و یا در عمل نوزدهم قسمتی از یک حدیث خرافی و بی‌مدرک را از کتاب «اقبال الأعمال» ابن طاووس ضعیف العقل، نقل کرده ولی شاید خجالت کشیده و حدیث را به صورت کامل نیاورده است! در حدیث مذکور نمازی به نام نماز سلمان آمده بدین کیفیّت که هر که در یک شب از شبهای رجب ده رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی حمد و **قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ** یک مرتبه و توحید سه مرتبه، بیامرزد حق تعالی هر گناهی که کرده و برای هر رکعت نمازش ثواب عبادت شصت سال را بنویسد و بابت هر سوره که خوانده قصری از مروارید در بهشت به او عطا فرماید و او را پاداش کسی دهد که در آن سال روزه داشته و نماز گزارده و حجّ و عمره بجای آورده و جهاد کرده است و برای او تا سال

---

[1]- ادامهٔ خبر که شیخ عبّاس نقل نکرده چنین است : و خدا برای هر رکعت نماز، ثواب پنچاه هزار نماز می‌نویسد و با صدّیقین در بهشت ساکن می‌شود و قبل از خروج از دنیا، جایگاه خود را در بهشت می‌بیند!! (وسائل الشّیعه، ج۷، ص۳۴۷).

آینده در هر روز ثواب یک حجّ و یک عمره می‌نویسد و هنوز از نمازش فارغ نشده که خدا او را می‌آمرزد و چون از نمازش فارغ شود فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا می‌دهد که ای دوست خدا کار خود را از سر گیر(؟!!) که خدای تعالی تو را از آتش دوزخ آزاد داشته است و خدا در آن سال او را در زمرۀ نمازگزاران قرار داده و اگر در همان سال بمیرد شهید مرده و خدا دعایش را مستجاب سازد و حاجاتش را بر آورَد و نامۀ أعمالش را در روز قیامت به دست راستش می‌دهد و میان وی و آتش جهنّم هفت خندق فاصله قرار می‌دهد[1]!! مخفی نماند که شیخ عبّاس به عنوان عمل پنجم روز اوّل رجب نیز نمازی موسوم به نماز سلمان ذکر کرده که مشابه همین ثوابهای عجیب و غریب برای آن نیز ذکر شده که در آنجا نیز مؤلف مفاتیح از ذکر آنها صرف نظر یا حفظ آبرو کرده است[2]! آیا شیخ عباس نمی‌داند که عبادات در اسلام توقیفی است و بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان ـ به بهانۀ آنکه کفعمی یا مجلسی یا ابن طاووس و امثالهم نقل کرده‌اند ـ کاری را به عنوان عبادت به مردم معرّفی کرد؟!! نمی‌دانم تقوای شیخ عبّاس چگونه تقوایی بوده است !

در این خبر آمده این نماز را منافقین نمی‌خوانند! در این صورت لازم بود که پیامبر این نماز را به همه تعلیم می‌داد تا از نفاق نجات یابند نه اینکه به صورت یک روایت بی‌سند به دست ما برسد!.

باری چنانکه گفتیم در این بخش أخبار فریبنده‌ای آورده که هرکس فلان عمل مستجبّ را بجا آورد خدا تمام گناهانش را می‌آمرزد! مثلاً در ص ۱۳۶ می‌گوید هر کس غسل کند در أوّل و وسط و آخر ما رجب، بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولّد شده!! در حالی‌که این خبر سند ندارد[3]!! و یا در صفحۀ ۱۳۹ از امام صادق نمازی نقل کرده

---

[1]- اقبال الأعمال، دار الکتب الاسلامیّه (الباب الثّامن فیما نذکره ممّا یختصّ بشهر رجب و برکاته)، ص ۶۳۰، وسائل الشیعه، ج۵، ص ۲۳۰ و بحار الانوار، ج۹۵، ص ۳۸۰.

[2]- برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به مصباح المتهجّد شیخ طوسی به اهتمام انصاری زنجانی، ص ۷۵۲ و ۷۵۳ ، وسائل الشیعه، ج۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

[3]- اقبال الاعمال، ص ۶۲۸ ، وسائل الشیعه، ج۲، ص ۹۵۹.

که هر کس شب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ رجب نماز مذکور را بخواند تمام گناهانش آمرزیده می‌شود مگر شرک[1]. اگر چنین باشد هر گناهکاری می‌تواند هر گناهی مرتکب شود و سپس در ماه رجب غسل کند یا نماز بخواند تا از گناهان پاک شود!!.

اینگونه احادیث چنانکه در «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص۵۲ بند۷) گفتیم مردود و موجب غرور عاصیان است. باید هر گناهکاری توبه کند وگرنه بدون توبه، عمل او قبول نیست زیرا خدا فرموده : **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ** [سورة المائده: ۲۷] «جُز این نیست که خدا از تقوای پیشگان می‌پذیرد».

درصفحهٔ ۱۳۵ به عنوان «عمل لَيلَةُ الرَّغائب» عدّه‌ای از مجاهیل حدیثی را به پیامبر نسبت داده‌اند که فاقد اعتبار است.[2] و در اعمال شب اول رجب دعایی از «موسی بن أشیم» نقل کرده که از طرفداران ابوالخطّاب[3] بوده است. ما این راوی را در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» معرّفی کرده‌ایم (ص ۲۱۷) . در صفحهٔ ۱۳۶ نیز خبری از خبیثی به نام «ابوالبختری وهب بن وهب» نقل کرده است! ما او را در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» معرّفی کرده‌ایم. (ص ۱۶۱ شمارهٔ ۶۲).

علمای ما از قبیل شیخ طوسی و أمثال او کتابها در علم رجال نوشته‌اند و در آنها بسیاری از راویان را ضعیف و کذّاب و غالی و مجهول الحال و..... شمرده‌اند أمّا در کتب دیگرشان أحادیث و أدعیه‌ای از همان راویان ضعیف و کذّاب نقل کرده‌اند و خرافات و أباطیل آنها را نشر داده‌اند!! به قول برادر فاضل ما جناب قلمدران﴿رحمه الله﴾ اینان مانند طبیبی هستند که میکروبها را معرّفی کرده و مردم را از آنها پرهیز می‌دهند ولی خودشان همان میکروبها را به

---

[1]- احمد بن أبی‌العینا که بنا به نقل اقبال الأعمال (ص ۶۵۵) این روایت را گفته، مهمل است و حال او معلوم نیست .

[2]- برای اطّلاع از سند حدیث مذکور رجوع کنید به بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۵ به بعد.

[3]- فرقهٔ «خَطّابیّه» به او منسوب است. ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص ۳۷ و ۸۷ .

مردم تزریق می‌کنند!! علمای ما با نقل أحادیثِ ضعاف، دین‌را آلوده ومسلمین را گرفتار کرده‌اند!.

در صفحهٔ **۱۳۹** به ولادت حضرت أمیر المؤمنین(ع) اشاره کرده که ما خوانندگان را به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص ۲۷۶ تا ۳۸۳) ارجاع می‌دهیم.

در همین صفحه برای شب نیمهٔ رجب نمازی ذکر کرده که بنا بر آنچه در «اقبال الاعمال» (ص ۶۵۵) آمده راوی آن «حریز» است که نجاشی و کشّی او را تضعیف کرده‌اند و نجاشی فرموده وی بیش از دو حدیث از حضرت صادق(ع) نشنیده است و بنا به قول کشّی حضرت صادق(ع) او را به حضور نمی‌پذیرفت.[1] وی می‌گوید در این نماز بعداز سلام چهار مرتبه گفته شود: «اَللهِ اَللهُ رَبِّي لاأُشرِكُ به شَيئاً و لاأَتَّخِذُ مِن دونِهِ وَليّاً» «الله الله پروردگار من است که هیچ چیز را شریک و انباز او نمی‌شمارم و جُز او سرپرستی نمی‌گیرم» می‌پرسیم اگر این کلام را قبول دارید و نوشته‌اید پس چرا دعاها و زیاراتی نقل می‌کنید که هر امام و امامزاده‌ای را برای خود ـ به صورت مطلق ـ ولیّ گرفته‌اید؟! آیا غیراز خدا ولیّ مطلق گرفتن ضدّ دهها آیهٔ قرآن نیست که بارها فرموده: **مَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيّٖ وَلَا نَصِيرٍ** [سورة البقره: ۱۰۷، التّوبه: ۱۱۶، العنکبوت: ۲۲، الشّورى: ۳۱]. باید گفت این محدّثینِ از قرآن بی‌خبر همّت خود را صرف نقل و ثبت احادیث و ادعیه و زیارات نموده و به تضادّ آنها با قرآن توجّه نکرده‌اند. در صفحهٔ ۱۴۱ دعایی به نام «اُمِّ داود» نقل کرده که شیخ طوسی و سیّد بن طاووس و مجلسی برای آن سندی ذکر نکرده‌اند!.

در صفحهٔ ۱۴۶ دعایی بدون سند برای شب ۲۷ ذکر کرده که خود معترف است کفعمی آن را برای شب ۲۷ رجب و ابن طاووس آن را برای روز ۲۷ رجب آورده‌اند؟!! می‌پرسیم اگر این دعا از شرع وارد شده بود لازم نبود وقت آن را کفعمی یا ابن طاووس معلوم کنند.

در صفحهٔ ۱۴۸ دربارهٔ روز ۲۷ رجب می‌گوید: «از جملهٔ أعیاد عظیمه است» می‌گوییم اگر این روز عید می‌بود حتماً نماز می‌داشت مانند عید فطر و عید قربان در حالی‌که چنین

---

[1]- برای آشنایی با او رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» ص ۴۸۰.

نیست بنابراین بدون دلیل شرعی نمی‌توان آن را عید قلمداد کرد تا چه رسد به عید عظیم!! دیگر آنکه گوید: «روزی است که حضرت رسول(ص) در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد»!! این قول موافق با قرآن نیست زیرا قرآن کریم بعثت رسول خدا(ص) را در ماه رمضان و شب قدر ذکر نموده و می‌فرماید: **شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ** [سورة البقرة: ۱۸۵] «ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده است» و می‌فرماید: **إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ** [سورة القدر:۱] «همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم».

متأسّفانه به سبب وجود روایات مخالف قرآن، علمای خرافی مجبور شده‌اند با انواع مغالطات و یا بنا به احتمالات ضعیف، برای قرآن کریم دو نزول قائل شوند و بگویند قرآن دوبار برپیامبر نازل گردیده، یک بار نزول دفعی ودیگر نزول تدریجی که طی **۲۳** سال، هربار قسمتی از آیات قرآن کنونی، بر پیامبر نازل گردید و آن حضرت به مردم ابلاغ فرمود!.

دربارۀنزول دفعی نیز واضح وبی‌ابهام ومستند به دلائل متقن سخن نمی‌گویند بلکه هرکس چیزی می‌گوید، أمّا غالباً تکیه می‌کنند بر تفاوت **إنزال** و **تَنزیل**. می‌گویند چون خدا برای قرآن هم **انزال** بکار برده و هم **تَنزیل** پس هرگاه فرموده انزال کتاب، اشاره به نزول دفعی قرآن است و هرجا فرموده تنزیل کتاب، اشاره به نزول تدریجی قرآن است!.

أمّا این قول، مغالطه‌ای بیش نیست زیرا درست است که أبواب ثلاثی مَزِیدٌ فیه هریک دلالتی مخصوص به خود دارند أمّا این سخن نه بدان معنی است که به هیچ وجه، هیچ فعلی از أفعال مجرّد نیست که اگر به دو باب از این أبواب نقل شود، دو فعل مذکور با هم متشابه المعنی یا مترادف نباشد! اگر به کتب لغت مراجعه شود نمونه‌های بسیاری می‌یابیم که فعلی از افعال مجرّد به دو باب از أبواب مزیدٌ فیه نقل شده که هر دو دارای یک معنی هستند، به عنوان مثال «أفرَغَ» و «فَرَّغَ» دارای یک معنی می‌باشند. از این مثالها فراوان است و منحصر به یک یا دو نمونه نیست.

ثانیاً : واضح است که باران همواره به یک صورت می‌بارد یعنی قطره قطره و تدریجی نازل می‌شود و به همین سبب «مَطَر = باران» نامیده می‌شود و هیچگاه مانند سطلی که آن را واژگون کنند و آب داخل سطل یکباره سرازیر شود، از آسمان فرود نمی‌آید! در قرآن کریم نیز برای باران «تنزیل ماء» آمده است [سورة العنکبوت ٦٣: و الزُّخرف: ١١] امّا برای باران «إنزال ماء» هم استعمال شده است [سورة البقره: ٢٢، الأنعام: ٩٩، ابراهیم ٣٢ و آیات بسیار دیگر]، و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «انزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی‌توان آنها را به‌جای یکدیگر استعمال کرد، چنانکه برای خوان آسمانی نیز «تنزیل» و «انزال» بکار برده وفرموده : **إِذۡ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ...... قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلۡ عَلَيۡنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ...... قَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيۡكُمۡ** [سورة المائده: ١١٢ و ١١٤ و ١١٥] «[یاد آر] آنگاه که حواریّون [و أصحاب خاصّ] گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می‌تواند بر ما سفرهٔ طعامی از آسمان نازل گرداند؟ ...... عیسی پسر مریم گفت : خداوندا، ای پروردگار ما، بر ما سفرهٔ طعامی از آسمان نازل فرما ...... خدا فرموده همانا من آن را بر شما نازل می‌کنم» پر واضح است که خوان ،جزء جزء نازل نمی‌شود بلکه یکباره فرود می‌آید. یا برای نزول کتابی که بر کاغذی نوشته باشد و از آسمان فرود آید «تنزیل» بکار برده است [سورة النّساء: ١٥٣، و الأنعام: ٧ و الإسراء: ٩٣] و برای نزول یک فرشته، «تنزیل» استعمال فرموده (الإسراء/۹۵)[1]

حتّی قرآن برای یک سوره، هم «إنزال» بکار برده و هم «تنزیل» چنانکه فرموده: **وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَوۡلَا نُزِّلَتۡ سُورَةٌ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٌ مُّحۡكَمَةٌ** [سورة مُحمَّد: ٢٠] «و کسانی که

[1]- توجّه کنید که برای نزول یک فرشته «تنزیل» استعمال شده نه فرشتگان، تا بگوییم منظور نزول پی درپی و تدریجیِ فرشتگان است. (فتأمَّل)

ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای [دربارهٔ جهاد] نازل نگشته؟ پس چون سورهٔ محکمی نازل گشت» و در سورهٔ توبه نیز برای یک سوره، «تنزیل» آورده است [سورة التوبه: ۲۶]

حتّی برای نزول یکبارهٔ قرآن نیز «تنزیل» استعمال کرده و فرموده: **وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا** [سورة الفرقان: ۳۲] «و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نگردیده؟ بدینگونه [نازل گردید] تا دلت را بدان با ثبات و استوار بداریم و آن را پی در پی [بر تو] خواندیم». چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن برای عدم نزولِ دفعیِ قرآن، دلیل آورده و علّت آن را تبیین فرموده أمّا نگفته آری، قرآن یک بار دیگر دفعةً واحده نازل گردیده ولی شما نمی‌دانید.[1]

ثالثاً: قرآن برای تورات، هم «انزال» و هم «تنزیل» استعمال فرموده[سورة آل عمران: ۳ و ۹۱] در حالی که کسی برای تورات دو نزول قائل نیست.

رابعاً: اگر قرآن دفعةً واحده نازل گردیده بود، در این صورت در شب قدرِ ماه رمضان که جبرئیل برای پیامبر(ص) آیهٔ **ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ**را آورد ، پیامبر غافلگیر نمی‌شد و نمی‌پرسید چه بخوانم؟ و پس از نزول آیات صدر سورهٔ «عَلَق» به خانه نمی‌آمد و «زَمِّلُوني = مرا در جامه‌ای بپوشانید» نمی‌گفت و یا نمی‌خوابید (ر.ک. تفسیر سورهٔ مُزَّمِّل و مُدَّثِّر در مَجمَعُ البَیان) و یا هنگام نزول تدریجیِ قرآن، زبان خود را به قراءتِ آنچه جبرئیل می‌آورد، حرکت نمی‌داد (ر.ک. تفسیر سورهٔ قیامت در مجمع البیان) و یا قبل از تحقیق، تقاضای رخصت بعضی از مردم را نمی‌پذیرفت [سورة التَّوبه: ٤٣] و یا آنچه را که نباید، بر خود حرام نمی‌فرمود و یا راز خود را با همسرش درمیان نمی‌گذاشت [سورة التحریم: ۱ و ۳] و یا در واقعهٔ إفک عائشه، در مورد او تحقیق و یا با کسی مشورت نمی‌فرمود (ر.ک تفسیر آیهٔ ۱۱ تا ۱۵ سورهٔ نور در مجمع البیان) زیرا آخرِ ماجرا را می‌دانست و از اینگونه امور در قرآن بسیار است. علاوه بر این در قرآن آیاتی هست که با فرض نزول دفعی، با واقعیّت خارجی موافق

---

[1]- دربارهٔ آیهٔ مذکور رجوع کنید به تفسیر «تابشی از قرآن» تألیف نگارنده.

نخواهد بود، از قبیل **وَلَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدۡرٍ** [سورة آل‌عمران: ۱۲۳] «هر آینه خداوند شما را در [جنگ] بدر یاری فرمود» و یا **قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا** [سورة المجادله: ۱] «همانا خداوند گفتار زنی را که با تو دربارهٔ شوهرش گفتگو و مجادله می‌کرد، شنید» یا **عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ . أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ** [سورهٔ عبس ۱ و ۲] «رو تُرُش کرد و رُخ برتافت که نابینا نزدش آمده است» در چنین مواردی که با فعل ماضی بیان شده و هنوز وقایع مذکور در خارج تحقّق نیافته بود، خلاف واقع لازم می‌آمد و همه می‌دانند إخبار به فعل ماضی قبل از وقوع فعل در خارج، درست نیست.

خامساً: به جزئی از قرآن نیز «قرآن» گفته می‌شود و لذا مانعی ندارد که به آغازِ نزولِ قبسمتی از قرآن نیز انزال قرآن گفته شود.

بایدتوجّه داشت که مبعث پیامبر همان آغاز نزول آیات کریمهٔقرآن(آیات صدرسورهٔ عَلَق) بر آن حضرت است و آغاز نزول آیات إلهی در ماه رمضان بوده، بنابراین قول شیخ عبّاس که می‌گوید ۲۷ رجب «روزی است که حضرت رسول الله(ص) در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد[۱]» !! درست نیست[۲].

بنابراین آنچه در باب سوّم دربارهٔ «زیارت شب و روز مبعث» (ص ۳۸۱ تا ۳۸۶) گفته، خرافه است و مدرک شرعی ندارد زیرا معلوم شد که مبعث در ماره رجب نیست.

با اینکه شیخ عبّاس دعای خوبی در آخر فصل مربوط به ماه شعبان آورده که در آن آمده است قرآن در ماه رمضان نازل شده[۳] ولی در اینجا مبعث را در رجب دانسته است! در دعای مزبور امام صادق(ع) عرض می‌کند: «اَللّٰهُمَّ إِنَّ هذَا الشَّهرَ المبارَكَ الَّذي أُنزِلَ فيهِ القُرآنُ وَ جُعِلَ هُدي لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الهُدی والفُرقان قَد حَضَرَ» «پروردگارا همانا این ماه

---

[۱]- مفاتیح الجنان، ص ۱۴۸ .

[۲]- ر.ك. کتاب **زیارت و زیارتنامه**، ص ۱۳۵ به بعد .

[۳]- مفاتیح الجنان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰ .

مبارک که قرآن در آن فرود آمده ومایهٔ هدایت مردم و نشانه‌های روشنی از راهنمایی [به راه حقّ و حقیقت] و جدا سازندهٔ حقّ از باطل قرار داده شده، فرا رسیده است».

دربارهٔ ثواب روزه گرفتن در ماه رجب أحادیث گونا گونی موجود است، از آن جمله «ابن عیّاش جوهری[1]» مختلّ العقل از قول پیامبر روایت کرده کسی‌که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، ثواب هزار سال و اگر دو روز روزه بگیرد، ثواب دو هزار سال روزه داری، برایش نوشته می‌شود!!![2]

همچنین روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده: «هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب شصت ماه (= پنج سال) روزه داری برایش نوشته می‌شود[3]!!.

و روایت کرده‌اند که امام صادق و امام رضا ـ عَلَیهِمَاالسَّلام ـ فرموده‌اند هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب هفتاد سال روزه داری را خواهد داشت!!.[4]

شیخ عبّاس از میان این سه دسته از أحادیث، روایت هفتاد سال را انتخاب کرده و در کتابش (ص ۱۴۸) نوشته روزهٔ ۲۷ رجب «برابر است با روزهٔ هفتاد سال»!! و متأسّفانه فکر نکرده که خداوند رحمان رحیم دارای فضل عظیم، فرموده: **مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا** [سورة الأنعام: ١٦٠] «کسی‌که کار نیکی [به جای] آرَد، ده چندان پاداش [و ثواب] دارد» یعنی اگر کار خیری از جانب خدا قبول شود، ده برابر أجر و ثواب خواهد داشت. بنابراین اینگونه روایات بی‌حساب و کتاب، قابل اعتماد نیست . أمّا افسوس که شیخ عبّاس با قرآن أنس کافی نداشت.

در این أیّام طاقت و توان بررسی سند یکایک مطالبی را که شیخ عبّاس دربارهٔ أعمال ماه رجب یا سایر ماهها آورده ندارم، علاوه بر این اگر بخواهیم همهٔ مطالب مفاتیح را یک به

---

[1]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۵۳، پاورقی شمارهٔ ۱ .

[2]- بحار الانوار، ج۹۴، ص ۵۴ و ۵۵ .

[3]- بحار الانور، ج۹۴، ص ۳۵ ـ وسائل الشّیعه، ج۷ ص ۳۳۰ .

[4]- بحار الأنوار، ج۹۴، ص ۳۵ .

یک مورد تحقیق قرار دهیم موجب خواهد شد کتاب ما بسیار مفصّل و طولانی و برای بسیاری از خوانندگان ملال آور شود لذا برای هشیاری مردم از هر فصل و باب مفاتیح، بعضی از مطالب را به عنوان مشتی نمونهٔ خروار، ذکر می‌کنیم و البتّه باید بدانیم أکثر آنچه که ذکر نکرده‌ایم، وضعی بهتر از آنچه ذکر کرده‌ایم ندارد! أفراد محقّق خود می‌توانند در مطالبی که در اینجا نیامده، تحقیق کرده و سایرین را آگاه سازند.

أمّا پیش از آنکه به مطالب فصل مربوط به ماه شعبان بپردازیم، بر ذمّهٔ خود می‌دانم دربارهٔ آنچه شیخ عبّاس با اشاره به سفر نامهٔ «ابن بطوطه» گفته است (اعمال شب بیست و هفتم رجب، ص ۱۴۵ به بعد. در صفحهٔ ۳۸۶ قبل از آغاز فصل پنجمِ باب سوّم نیز از سفر نامهٔ ابن بطوطه یاد کرده است.) سخن بگویم :

شیخ عبّاس نوشته است: «بدان که ابوعبدالله محمّد بن بطوطه که یکی از علمای أهل سنّت است و در ششصد سال پیش از این زمان بوده در سفرنامهٔ خود که معروف است به **رِحلَة ابن بَطُوطه** در بیان..... روضه وقبرمبارک مولایمان امیر المؤمنین(ع) ..... گفته اهل این شهر تمامی رافضی هستند و از برای این روضهٔ مبارکه کراماتی ظاهر شده از جمله آنکه در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب نزد أهل آنجا **لَیلَةُ المَحیا** است، می‌آورند از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم، هر شل و مفلوج و زمینگری که هست و جمع می‌شود از آنها قریب سی و چهل نفر درآنجا پس بعداز [نماز] عشاء می‌آورند این مبتلایان را نزد ضریح مقدّس و مردم جمع می‌شوند و منتظرند خوب شدن و برخاستن آنها را و این جماعت مردم بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند و بعضی تماشای روضه می‌کنند تا آنکه بگذرد نضف یا دو ثلث از شب، آن وقت **جمیع**(؟!!) این مبتلایان و زمینگران که حرکت نمی‌توانستند بکنند، برمی‌خیزند درحالی‌که صحیح و تندرست می‌باشند و علّتی (= بیماری) در آنها نیست ...... این امری است مشهور ومستفیض و من خودم آن شب را در آنجا درک نکردم لکن از مردمان ثقه که اعتماد بر قول آنها بود شنیدم ..... و از برای این شب مردم زیاد از شهرها جمع می‌شوند و بازار بزرگی اقامه می‌شود تا مدّت ده روز. فقیر

گوید مبادا استبعاد کنی این مطلب را، همانا معجزات و کراماتی که از این مشاهد مشرّفه بروز کرده و به تواتر رسیده، زیاده از آن است که احصاء شود و درماه شوّال گذشته سنهٔ هزار و سیصدوچهل وسه[قمری] درحرم مطهرّ حضرت ثامِنُ الأَئِمَّة الهُداة و ضامِنُ الأُمَّةِ العُصاة(؟!!) مولانا ابوالحسن علیّ بن موسی الرّضا ـ صَلَواتُ الله عَلَیه ـ سه نفر زن که هر کدام به سبب مرض فلج و نحوآن زمینگیر بودند و أطبّاء و دکترها از معالجهٔ آنها عاجز شده بودند، شفا یافتند ..... نقل شد دکترهایی که مطّلع بر مرضهای آن زنها بودند تصدیق نمودند ..... بلکه بعضی از آنها تصدیق خود را بر شفای آنها نوشتند ..... الخ».[1]

أوّلاً : معلوم نیست که حضرت علی(ع) در اینجا که به مرقد آن حضرت مشهور است، مدفون باشد.[2]

ثانیاً : ابن بطوطه، به قول مترجم فاضل سفرنامه: «اگر چه در سلک فقها و قضات بود، أهل نظر و توغّل د رمشکلات دقائق علوم نبود[3]». بنابراین انتساب قولی به او موجب اعتبار کلام نمی‌شود.

ثالثاً : چنانکه مترجم سفرنامه گفته است : «کتاب ابن بطوطه از دو جهت بر سفرنامه‌های دیگر اسلامی، برتری دارد ...... دوّم از جهت صداقت او در بیان اوضاع و أحوال ممالکی که دیده است و ثبت و ضبط و تصویر رسوم و آداب و عادات مللی که در این خطّ سیر مطوّل و ممتدّ زندگی می‌کرده‌اند ..... کتاب ابن بطوطه به حقیقت آیینهٔ تمام نمایی است که زندگیِ معاصرین او را با تمام مظاهر نیک و بد و همهٔ رسوم و آداب معمول زمان، شامل می‌شود[4]» بنابراین او مشهورات (یا بگو شایعاتی) را که میان مردم رائج بوده نقل کرده است و چنانکه

---

[1]- مفاتیح الجنان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ .

[2]- در این مورد ضرور است که مراجعه شود به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» ص ۱۰۷ تا ۱۱۳ .

[3]- سفرنامهٔ ابن بطوطه، ترجمه محمّد علی موحّد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۰ .

[4]- سفر نامهٔ ابن بطوطه، ص ۹ و ۱۰ .

تصریح کرده خودش شاهد شفایافتن کسی نبوده و یا با هیچ‌یک از شفا یافتگان مستقیماً سخن نگفته است.

ما بااینگونه مشهورات که گاهی حتّی ازحدّاستفاضه نیزمی گذردا!! آشناییم. درسال ۱۳۵۷ هـ .ش. میان مردم شایع بود که سایهٔ آیة الله خمینی در ماه دیده می‌شود و کسی انکار و استبعاد نمی‌کرد! و یا خبری دربارهٔ امام زمان که میان مردم شیراز و آباده شهرت یافت و ما حقیقت مسأله را در کتاب «**سوانح أیّام**» (ص۳۴) بیان کرده‌ایم. اینگونه شایعات توسّط عوام سریعاً پذیرفته وپخش شده وبه حدّ استفاضه بلکه تواتر (؟!!) می‌رسند. لذا نباید بدون تأمّل و تحقیق این تواترات خلاف شرع[1]را پذیرفت زیرا درواقع تواتر نیستند بلکه شبه تواتراند . (فتأمَّل)[2]

رابعاً : عقیدهٔ مردم به شفابخشی مرقد مشهور در نجف، مشابه عقیده‌ای است که مردم نسبت به منارجنبان بصره داشته‌اند. ابن بطوطه نوشته است: «مسجد علی(ع) هفت مناره دارد که یکی از آنها متحرّك است. مردم معتقداند که منارهٔ مزبور **فقط** هنگام ذکر نام علی(ع) به حرکت در می‌آید. من از بام مسجد با جمعی از أهالی، از آن مناره بالا رفتم. در یکی از رُکنهای آن دستگیره‌ای چوبی بود که آن را به وسیلهٔ میخی فرو کوفته بودند و چنان می‌نمود که گویی از جای خود کنده شده است. مردی که همراه من بود دستگیره را گرفت و گفت : تو را به سر أمیرالمؤمنین علی(ع) حرکت کن و آن را تکان داد. مناره تکان خورد. من دستگیره را گرفتم و گفتم: تو را به سر ابوبکر خلیفهٔ رسول الله(ص) حرکت کن و چون آن را حرکت دادم همهٔ مناره به جنبش در آمد و أسباب تعجّب حاضرین گردید.

چون مردم بصره مذهب سنّت و جماعت دارند این عمل من در آن شهر خطری نمی‌تواسنت داشت لیکن اگر کسی چنین کاری را در مشهد علی (= نجف) یا مشهد حسین (= کربلا) یا در حِلّه و بحرین و قم وکاشان و ساوه و آوه و طوس انجام دهد جان خود را در

---

[1]- دربارهٔ خلاف شرع بودن این اقوال رجوع کنید به بند تاسع همین بخش، ص ۲۷۴ .

[2]- مطالعه صفحهٔ ۱۵۴ تا ۱۵۹ کتاب حاضر نیز مفید است.

معرض هلاک انداخته است زیرا أهالی شهرهای مزبور شیعه مذهب و از غُلاة می‌باشند.[۱]

خامساً : دربارهٔ مطالبی که شیخ عبّاس از حرم حضرت رضا(ع) نقل کرده، خوانندگان محترم را ارجاع می‌دهیم به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص ۳۵۷ به بعد) و در اینجا تأکید می‌کنیم که بر اشاعهٔ اینگونه أخبار، منافع و فواید مادّی و مالی فراوانی مترتّب است لذا اینگونه منقولات و مشهورات، غالباً قابل اعتماد نیست.

ابن بطوطه دربارهٔ بارگاه نجف نوشته است : « داخل حرم به انواع فرشهای ابریشمین و غیره مفروش است و قندیلهای بزرگ و کوچک از طلا و نقره در آن آویخته. در وسط حرم مِصطَبَهٔ چارگوشی است که صندوقی چوبین دارد و بر روی صندوق صحفات طلای پرنقش و نگار که در ساختن آن کمال استادی ومهارت را بکار برده‌اند با میخهای نقره فروکوفته‌اند چنانکه از هیچ جهت چیزی از چوب نمودار نیست. ارتفاع مِصطَبَه کمتراز ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر هست که می‌گویند یکی از آنِ آدم(ع) و دیگری از آنِ نوح(ع) و سوّمی از آنِ علی(ع) می‌باشد و بین این سه قبر در طشتهای زرّین و سیمین، گلاب و مُشک و أنواع عطریّات دیگر گذاشته‌اند که زُوّار دست خود را در آن فرو برده و به عنوان تبرّک بر سر و روی خود می‌کشند!.

درِ دیگر حرم که آستانهٔ نقره‌ای و پرده‌های ابریشمین ألوان دارد به سوی مسجد باز می‌شود که آن خود چهار در دارد و هر چهار در دارای آستانه‌های نقره و پرده‌های ابریشم می‌باشد. داخل مسجد نیز فرشهای عالی انداخته‌اند و دیوارها و سقف آن با پرده‌های حریر مستور است.

همهٔ مردم این شهر رافضی مذهب‌اند و از این روضه کرامتها ظاهر می‌شود که منشأ عقیدهٔ مردم بر اینکه قبر علی(ع) در آن است همان کرامتها می‌باشد.[۲] سپس مطالبی که شیخ عبّاس

---

[۱]- سفر نامهٔ ابن بطوطه ، ص ۱۷۷ .

[۲]- بعید نیست که در پشت پرده، دستهای نقباء و مسؤولین ادارهٔ حرم در کار باشد، مشابه همان که درصفحهٔ ۳۵۸ و ۳۵۹ کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» و صفحهٔ ۱۷ تا ۱۹ کتاب حاضر آورده‌ایم.

نقل کرده می‌آورد و می‌گوید: در این شب [لیلة المحیا] مردم از شرهای مختلف در نجف جمع می‌شوند و بازار بزرگی در آن شهر برپا می‌شود که تا مدّت ده روز برقرار می‌ماند ..... از شرههای عراق هرکس که بیمار می‌شود نذری برای روضۀ علی (ع) می‌کند. بیشتر اشخاص که مثلاً از ناحیۀ سر دچار مرضی می‌شوند از طلا یا نقره علامتی به شکل سرِ آدمی می‌سازند و به روضۀ علی(ع) می‌آورند و نقیب، این نذرها را در خزانۀ حرم می‌کنند. همچنین آنها که دست یا پا یا یکی دیگر از أعضای بدنشان آسیبی دیده، علامتی به شکل همان عضو به عنوان نذر به خزانه هدیه می‌کنند. خزانۀ مزبور بسیار بزرگ و موجودی آن به قدری هنگفت است که قابل ضبط نمی‌باشد».[1] بنابراین تعجّب آور نیست اگر چنین بارگاههایی با آن در آمدهای حیرت انگیز گهگاهی بعضی‌ها را (؟!) شفا دهند!!!. (فتأمَّل جدّاً)

سادساً : برادر مفضال ما استاد **سیّد مصطفی حسینی طبا طبائی** ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی ـ چه نیکو گفته که بهتراست هر مذهبی خصوصاً دربارۀ توحید و مسائلی اصلی دین به دلائل روشن و قطعی و یا أدلّۀ عقلی محض یا آیات صریح کتاب إلهی استناد نماید تا مصداق این آیات شریفه نباشیم که فرموده: **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَـٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَـٰنٍ مَّرِيدٍ . . . . . وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَـٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَـٰبٍ مُّنِيرٍ** [سورة الحج: ۳ و ۸] «از مردم کسی هست که بدون دانش دربارۀ خدا مجادله کرده و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند ...... و از مردم کسی هست که دربارۀ خدا بی‌دانش و بدون هدایت و بدون کتابی روشنگر، مجادله می‌کند» و إلا تشبث به اینگونه اخبار به نفع هیچ مذهب و مرامی نیست. زیرا هر فرقه و مسلکی برای بزرگان خود این عجایب و کرامات را نقل می‌کنند و حتّی عالَم غیراسلامی که ما مرام آنها را منسوخ و معتقدانش را به پذیرش اسلام، مکلّف می‌دانیم، از اینگونه اخبار عاری نیست. به عنوان مثال دربارۀ «**بلز پاسکال**» دانشمند و متفکّر مشهور قرن هفدهم فرانسه نوشته‌اند: « ...... پاسکال همان‌طور که در نخستین

[1]- سفر نامۀ ابن بطوطه، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ .

دورهٔ تحوّل مذهبی سعی داشت خواهر و پدر و تمامی افراد خاندانش را با خود همعقیده گرداند، اکنون نیز می‌خواست دوستان خود را به جانب خود جلب نماید..... و یکسره همّ خود را مصروف تنظیم أثر بزرگی به نام «مدح مسیحیّت» کرد و قصد او از نگارش این کتاب این بود که بی‌دینان را به سکوت وادارد و به تغییر عقیده ارشادشان نماید ...... در **۲۴** مارس أفراد صومعهٔ [پورّرویال] بوتهٔ خاری از تاج عیسی را زیارت می‌کردند. وقتی نوبت به مارگریت [پریه، خواهرزادهٔ پاسکال که از زخم اشک‌آوری رنج می‌برد) رسید که [در مقابل تاج خار] زانو بزند، چشمش را به بوتهٔ خار مالید و شفای عاجل یافت! معجزات مشابه دیگری، روزهای بعد به وقوع پیوست به طوری که مردم رفته رفته تصوّر می‌کردند که عنایت إلهی شامل حال (صومعهٔ) پورّرویال گردیده زیرا که این بوتهٔ خار سابقا چنین شفاهایی انجام نداده بود......... معجزهٔ سنت اپین در [صومعهٔ] پورّرویال از دحام عجیبی به راه انداخت ..... ».[1]

و یا در نمیهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی در شهر «لور» فرانسه که قریب بیست هزار نفر جمعیّت داشت زنی به نام «برنادت سوبیرو» (متولّد **۱۸۴۴** و متوفّای **۱۸۷۹** م.) إدّعا کرد که بانویی‌محترم برمن ظاهر گردید. مردم تعبیر کردند که بانوی‌مذکور، حضرت مریم عَذارء ـ عَلَیهَا السَّلام ـ بوده است !! در همانجا که خانم «سوبیرو» گفته بود، زیارتگاهی ساختند که بسیار معروف است البتّه کسی در این زیارتگاه مدفون نیست. در این معبد دفتری موجود است که هرگاه کسی شفا می‌یابد در حضور شهود، در دفتر مزبور صورت‌مجلس نوشته و شهود امضاء می‌کنند. از این نمونه‌ها بسیاراند. بنابراین آیا می‌پذیرید که آنها به ما بگویند اگر امام شما کارهای عجیب می‌کند درمیان ما تاج خار و یا جایگاهی‌که کسی ظاهر شده، معجزه می‌کند، پس شما به درستی آیین ما معتقد شوید !! .

---

[1]- فلاسفهٔ بزرگ، تألیف آندره‌کرسون، ترجمهٔ کاظم عمادی، انتشارات صفی علیشاه، ج۲ ص۲۱۴، ۲۱۶ و ۲۱۷.

«ابن بطوطه» نوشته است مزار نوادهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی موسوم به «ابوالعبّاس أحمد رفاعی» در قریه‌ای معروف به «أمّ عبیده» به فاصلهٔ یک روز راه از «واسط» قرار دارد و محلّ تجمّع صوفیان و دراویش است. «ابن بطوطه» دربارهٔ این گروه می گوید : « . . . . . سماع آغاز شد و ازپیش بارهای هیزم آماده کرده بودند که در گرما گرم سماع آن را آتش زدند و دراویش در وسط آن رفتند و به رقص پرداختند، عدّه‌ای در آتش غلت می‌زند و برخی آن را در دهان گذاشته، می‌خوردند تا کم کم آتش به خاموشی گرایید. این مراسم مخصوص است به همین دسته از درویش که أحمدّیه نامیده می شوند و برخی از آنان مارهای بزرگ را گرفته سر آن را به دندان از تن جدا می‌سازند.[1]

و یا دربارهٔ گروهی که آنها را نزدیک «نهر السّرور» دیده می گوید: «گروهی از دراویش که طوقهای آهنی بر دست و گردن خود افکنده بودند آنجا آمدند، شیخ آنان مردی بود سیاه و قیرگون و آنها پیرو طریقهٔ حیدریّه بودند ..... شیخ آنان از من تقاضا کرد که قدری هیزم در اختیار آنان گذاشته شود تا هنگام رقص آتش برافروزند . . . . . . در اویش پس از نماز خفتن (= عشاء) آتش افروختند و همهٔ آن هیزمها را (که ده بار هیزم بود) به تودهٔ آتش مبدّل کردند و آنگاه به سماع برخاستند و در حین سماع، در آتش رفته، رقص می کردند و درمیان آن غلت می‌زدند. شیخ دراویش پیراهنی از من خواست و من پیراهنی بسیار نازک به او دادم که وی پوشید و درمیان آتش غلت خورد. آنگاه با آستینهای خود آتش را بر هم می‌زد و چندانکه خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم به خو من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت».[2] آیا شما می‌پذیرید که بنا به این أخبار در زمرهٔ دراویش احمدیّه یا حیدریّه درآیید ؟ ! .

اشتباه نشود به هیچ وجه قصد نداریم همهٔ این شفایابی‌ها را بلااستثناء دروغ بشماریم بلکه قصد داریم از موارد غیر قابل اعتماد این أخبار غافل نباشیم أمّا دربارهٔ قلیلی از موارد که

[1]- سفرنامهٔ ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ .

[2]- سفرنامهٔ ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵ .

دروغ نیست، لازم است توجّه کنیم که اینگونه وقایع ناشی از هیجانات و تحوّلات درونی است که ممکن است برای پیروان هر یک از أدیان رُخ دهد و نمی‌توان این وقایع را دلیل حقّانیّت دینی از أدیان یا مذهبی از مذاهب شمرد. به یاد دارم در أیّامی که تدریس می کردم، یکی از شاگردان کلاسم گفت که یکی از أقوامش هنگام تماشای مسابقۀ فوتبال، ناگاه از شدّت هیجان نابینا شد! أطبّاء گفته‌اند که نابینایی او علّت عضوی ندارد بلکه هیجان و شوک دیگری به همان شدّت یا قویتر ممکن است بینایی او را بازگرداند. شفایابی و یا تغییرحال ناگهانی نیز در بسیاری از موارد چنانکه گفتیم ناشی از هیجانات و خلجانات درونی است. بنابراین به هیچ وجه بعید نیست که فردی خرافی و حسّاس با حضور در مکانی خاصّ که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و احساساتش را شدیداً تحریک می کند، دچار هیجان شده و در نتیجه تغییر حال ناگهانی در او ایجاد شود.

البتّه و صد البتّه تمامی وقایع جهان أعمّ از خوب و بد، با إذن و نظارت إلهی تحقق می‌پذیرد و هیچ أمری از إحاطۀ قیّومیّۀ إلهیّه خارج نیست أمّا چون اینگونه وقایع غیر عادی صرفاً منوط به إذن خاصّ إلهی است (از قبیل معجزات انبیاء و تغییرات ناگهانی و شفایابی غیرمعمول و نا مقیّد به أصول به طب[1] و.....) و سایر موجودات دخالتی و لو مقیّد در آن ندارند از این رو به نظر ما که پیروان قرآن‌ایم، لازم است که در اینگونه موارد نعمت‌ها ـ از جمله نعمت سلامت ـ را مستقیماً و بی‌واسطه از خدا بدانیم و به پیروی از حضرت سلیمان(ع) بگوییم : **هَـٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّي لِيَبۡلُوَنِيٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُ** [سورة النّمل: ٤٠] «این از فضل و رحمت پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می گزارم یا ناسپاسی می‌ورزم» تا مشمول این آیه نباشیم که می‌فرماید: **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ** [سورة النّمل: ۷۳] «و (ای پیامبر) همانا پروردگارت بر مردم رحمت و بخشندگی دارد أمّا بیشتر ایشان [خدای را] سپاس نمی‌گزارند» و مانند کسانی نباشیم که خدای متعال دربارۀ آنها فرموده

[1]- زیرا شفایافتن بنابر اصول معمول علم طبّ مربوط به إذن عامِّ إلهی است .

چون از ما فرزندی سالم و تندرست می‌خواهند و به آنها إعطا می‌کنیم و یا آنها را از درماندگی در بیابان و دریا و یا از طوفان نجات می‌بخشیم، دیگران را در این نعمت بخشی ما شریک می‌شمارند**!** [سورة الأعراف: ١٨٩ و ١٩٠، الأنعام ٦٣ و ٦٤، النَّحل: ٥٣ تا ٥٥، الإسراء: ٦٦ و ٦٧، العنكبوت: ٦٥][1] (إنتهی كلام طبا طبائي).

تاسعاً: این ادعای شما خلاف شرع و مخالف توحید است زیرا چنانکه در بررسی شبهۀ ششم (ص ۱۷۰ به بعد) گفته‌ایم، طلب شفا و أصولاً هرطلبی به صورت نامقیّد از غیرخدا، شرك است و نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جَرّاح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل»؟! زیرا استمداد ما از طبیب ـ یا حتّی از انبیاء و أئمّه در زمان حیات دنیوی ـ محدود و مشروط به قیود بسیاری است و با مراعات محدودیّت‌ها و قیود مذکور از غیرخدا استمداد می‌کنیم، أمّا نحوه‌ای که مردم أئمّه را می‌خوانند نامقیّد است و چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم مُعین و مُجیب نامقیّد و عاری از محدودیّت فقط خداست ولا غیر.

به عنوان مثال کسی از کحّال، سلامت معده‌اش را یا قبول شدن در دانشگاه را انتظار نداشته و از طبیب دندان، علاج درد چشمش را متوقّع نیست و از طبیب یا نانوا، پیدا شدن فرزند گم شده‌اش یا به سلامت برگشتن مسافرش را نمی‌خواهد! همچنین طبیب یا نانوا را از فاصله‌ای معیّن و در وقتی که بیدار است می‌خواند و توقّع ندارد طبیب بدون استفاده از اصول طبّی او را شفا دهد و نظایر این قیود و شروط ...... زیرا آنها را موجوداتی می‌شناسد که توان و قابلیّت محدود و مقیّدی دارند. (فَتَأَمَّل)

أمّا مردم بدون هیچ قید و شرطی در هر زمانی و همزمان با یکدیگر حوائج خود را هرچه باشد از امام می‌خواهند و اگر در مرقدش باشند آن را طواف می‌کنند و امام را حاضر و ناظر و شنوای گفتار خود می‌دانند**!!** و برای سخن گفتن با امام فاصله را هر اندازه باشد، مانع نمی‌دانند**!!**.

---

[1] - ما این آیات را در صفحۀ ۱۲۶ و ۱۲۷ کتاب حاضر آورده‌ایم.

بنابراین چنانکه در بند «و» فصل «**تذکّرمهمّ دربارهٔ توحید عبادت**» (ص ۱۱۵ و ۱۱۶) گذشت اگر پیامبر أکرم(ص) نمی‌تواند سخنش را به کسانی که از دنیای فانی رفته‌اند، بشنواند، به طریق أولی ما نیز نمی‌توانیم.

اگر فرشتگان به میل پیامبر نازل نمی‌شوند ـ چنانکه در دورهٔ فترت وحی نازل نشدند ـ[1] قطعاً به خواست ما نیز نازل نمی‌شوند تا پیغام ما را به انبیاء و اولیاء برسانند. قرآن کریم از قول فرشتگان فرموده: **وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** [سورة مريم: ٦٤] «ما جُز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم. از آن اوست آنچه در پیش روی ما و آنچه در پسِ ما و آنچه میان آن است و پروردگار تو فراموشکار نیست». یعنی گذشته و حال و آینده در اختیار اوست و از هرجهت تحت إحاطهٔ اوییم و او می‌داند که ما را کی فروفرستد. و نیز فرموده: **لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ** [سورة الأنبياء: ۲۷ و ۲۸] «در گفتار بر او سبقت نجویند (= تابع اویند) و آنان به فرمان او کار می‌کنند، (خدا) آنچه فراروی ایشان و آنچه در پسِ ایشان است، می‌داند و جُز برای کسی که او بپسندد، شفاعت نمی‌کنند و خود از ترس او بیمناک‌اند» یعنی بی‌إذن خدا حتّی سخن نمی‌گویند و فقط به فرمان اوست که کاری انجام می‌دهند. (همچنین رجوع شود به آیهٔ ۳۸ سورهٔ نبأ).

به همین سبب است که خوشبختانه أمّت اسلام بالإتفاق و بی‌خلاف فرشتگان را نمی‌خوانند و کسی نمی‌گوید: ای میکائیل روزی مرا فرخ گردان یا ای جبرئیل «اِشفَع لَنا عِندَ الله = نزد خدا برای ما وساطت و شفاعت کن». زیرا همه می‌دانند که فرشتگان مأمورین

[1]- ر.ك. مجمع البیان طبرسی، تفسیر سورهٔ ضُحی و تفسیر سورهٔ کهف ذیل آیات ۹ تا ۱۳ .

خدایند که جُز به فرمان او نازل نمی‌شوند و هیچ کاری را به درخواست و خواهش ما انجام نمی‌دهند.

انبیاء و اولیاء نیز به إجماع أمّت اسلام از دنیای فانی به سری باقی رحلت کرده‌اند. بنابراین ما امکان ارتباط با آنها را نداریم.

حضرت أبوالأنبیاء ابراهیم(ع)که از هر امامی مقامش بالاتر است و أسوۀ همۀ مؤمنین است، می‌فرماید: **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** [سورة شعراء: ۸۰] «هرگاه بیمار شوم، پس اوست که مرا شفا می‌بخشد». در دعاها نیز می‌خوانید: « یا طَبیبَ مَن لاطبیبَ لَهُ..... یا مَن لایَصرِفُ السُّوءَ إلا هوَ = ای طبیب کسی که طبیبی ندارد . . . . . ای کسی‌که بدی را بر نمی‌گرداند و تغییر نمی‌دهد مگر او»[۱] أمّا در اینجا می‌گویید قبر أمیر المؤمنین یا قبر حضرت رضا(ع) محلّ شفا گرفتن است؟!

چرا قبر سید نصر الدّین در تهران یا قبر سیّد جلال الدّین أشرف در گیلان یا قبر أحمد بن موسی معروف به شاهچراغ در شیراز و ...... شفا می‌دهند أمّا قبر جناب زید بن علیّ یا قبر جناب «نفس زکیّه» یا جناب «حسین بن علی» مشهور به شیهد فخّ و ...... ـ رِضوانُ الله عَلَیهِم ـ شفا نمی‌دهند؟!!. (فتأَمَّل)

حضرت رضا(ع) در دعایش به خدای متعال عرض می‌کرد: «اَللّهُمَّ إنّي أبرَأُ إلَيكَ مِنَ الَّذين ادَّعوا لَنا ما لَيسَ لَنا بِحَقٍّ، اَللّهُمَّ إنّي أبرَأُ إلَيكَ مِنَ الَّذينَ قالوا فينا ما لَم نَقُلهُ في أنفُسِنا، اَللّهُمَّ لَكَ الخَلقُ وِ مِنكَ الأمرُ وَ **إيّاكَ نَعبُدُ وَ إيّاكَ نَستَعينُ** ...... اَللّهُمَّ لاتَليقُ الرُّبوبيَّةُ إلا بِكَ و لاتَصلُحُ الإلهيَّةُ إلا لَكَ فَالعَنِ النَّصارى الَّذينَ صَغَّروا عَظَمَتَكَ وَالعَنِ المضاهينَ لِقَولِهِم مِن بَريَّتِكَ، اَللّهُمَّ إنّا عَبيدُكَ وَ أبناءُ عَبيدِكَ، لانَملِكُ لِأنفُسِنا ضَرّاً وَ لانَفعاً وَ لامَوتاً وَ لا حَياةً وَ لانُشُوراً،[۲] اَللّهُمَّ ...... مَن زَعَمَ أنَّ إلَينَا الخَلقُ وَ عَلَينَا الرِّزق فَنَحنُ إلَيكَ مِنهُ بُرآءُ كَبَراءَةِ

[۱]- دعای جوشن کبیر، بند ۵۹ و ۹۰.

[۲]- اشاره است به آیۀ سوّم سورۀ فرقان.

عِیسی (ع) مِنَ النَّصاری، اَللهُمَّ إنّا لَم نَدعُهُم إلی ما یَزعمُونَ فَلاتُؤاخِذنا بِما یَقولونَ وَ اغفِرلَنا ما یَزعُمونَ[1] = پروردگارا همانا من به‌سوی تو از کسانی بیزاری می‌جویم که دربارۀ ما ادّعایی کرده‌اند که حقّ ما نیست (دربارۀ ما درست نیست)، پروردگارا همانا من به سوی تو از کسانی بیزاری می‌جویم که دربارۀ ما چیزی گفته‌اند که دربارۀ خود نگفته‌ایم، پروردگارا آفرینش فقط از آن توست و فرمان فقط از سوی توست و **فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوییم** [سورۀ الفاتحه ۵] ..... پروردگارا ربوبیّت جُز تو را نشاید و معبودیّت جُز برای تو درست و شایسته نیست پس نصاری را که عظمت تو را کوچک شمردند لعنت فرما و کسانی از مخلوقاتت را که به قول ایشان مشابهت می‌جویند لعنت فرما، پروردگارا براستی که ما بندگانت و فرزندان بندگان توایم و برای خویشتن مالك زیان و سود ومرگ وحیات و بر انگیخته شدن نیستیم، پرودگارا ...... کسی‌که گفته است خلق به سوی ما بازمی‌گردند و روزیِ [مردم] بر عهدۀ ماست پس ما از او بیزاریم مانند بیزاری حضرت عیسی(ع) ازنصاری، پروردگارا ما آنهارا بدانچه گفته‌اند وادّعا کرده‌اند، دعوت نکرده‌ایم پس ما را به آنچه می‌گویند مؤاخذه مکن و ما را نسبت به آنچه ادّعا کرده‌اند، بیامرز».

حضرت صادق(ع) نیز فرموده: «فَوَاللهِ ما نَحنُ إلا عَبیدُ الَّذي خَلَقَنا وَ اصطَفانا، مانَقدِرُ عَلی ضَرٍّ وَ لانَفعٍ وَ إن رَحِمَنا فَبِرَحمَتِهِ وَ إن عَذَّبَنا فَبِذُنوبِنا وَاللهِ مالَنا عَلَی اللهِ مِن حُجَّةٍ وَ لامَعَنا مِنَ اللهِ بَراءَةٌ وَ إنّا لَمَیِّتون وَ مَقبورونَ وَ مُنشَرونَ وَ مَبعوثونَ وَ مَوقوفونَ وَ مَسؤولونَ ..... وَاللهِ لَوِ ابتَلَوا بِنا و أمَرناهُم بِذلِكَ لَکانَ الواجِبُ أن لایَقبَلوهُ، فَکَیفَ وَ هُم یَرَونِی خائِفاً وَجِلاً أستَعدِی اللهَ عَلَیهِم وَ أتَبَرَّأُ إلَی اللهِ مُنهُم، اُشهِدُکُم أنّي أمرؤٌ وَلَدني رَسولُ اللهِ(ص) وَ مامَعِيَ بَراءَةٌ مِنَ اللهِ، إن أطَعتُهُ رَحِمَني وَ إن عَصَیتُهُ عَذَّبَني عَذاباً شَدیداً أو أشدَّ عَذابِهِ» (رجال کشّی، طبع کربلاء، ص ۱۹۶ و ۱۹۷) = سوگند به خدا که ما نیستیم مگر بندگانی که خداوند ما را آفریده و برگزیده است، بر زیان یا سود [کسی] قادر نیستیم اگر به ما رحم

[1]- اعتقادات صدوق.

فرماید پس با رحمت خویش [چنین می‌کند] و اگر ما را عذاب فرماید به سبب گناهان ماست. به خدا سوگند که بر خدا حجّتی نداریم و برائتی از جانب خدا با ما نیست و همانا ما می‌میریم و دفن می‌شویم و [سپس] نشر و بعث شده و ما را برای محاسبه نگه می‌دارند و مورد سؤال [إلهی] واقع می‌شویم ...... سوگند به خدا اگر آنها توسّطِ ما مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و ایشان را به چنین [کارها و عقائدی] أمر می‌کردیم، بر آنها واجب بود که قبول نکنند، پس چگونه است [که چنین نکرده‌ایم] و آنها نیز مرا می‌بینند که خائف و بیمناکم و عَلَیهِ ایشان از خدا طلب یاری می‌کنم و به سوی خدا از آنان بیزاری می‌جویم [دست برنمی‌دارند] من شما را گواه می‌گیرم که من فردی هستم که از فرزندان رسول خدای‌ام و براءت و مصونیّتی از جانب خدا ندارم اگر او را اطاعت کنم مرا مورد رحمت قرار می‌دهد و اگر نافرمانی کنم مرا عذاب می‌کند یا به شدیدترین عذاب گرفتار می‌سازد».

مجلسی می‌گوید: «منظور امام آن است که اگر بر فرض محال آنها را [به این قضایا] أمر می‌کردیم و آنها مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و مردّد بودند که با ما مخالفت کنند یا [أمر فرضیِ ما را] قبول کنند و در بدعت واقع شوند بر آنان واجب بود که از ما نپذیرند، تا چه رسد به اینکه ما ایشان را از این امور نهی می‌کنیم و آنها نیز ما را می‌بینند که نسبت به خدای تعالی مرعوب و بیمناک ایم و عَلَیهِ آنها از خدا در آنچه به دروغ به ما نسبت می‌دهند، یاری می‌طلبیم».[1]

بنابراین چگونه ممکن است که أئمّه راضی باشند ما از راههای دور بر سر قبرشان بیاییم و دور مرقدشان بگردیم و آنها را واسطه قرار دهیم و از آنها شفای بیماران و رفع حوائج خود را بخواهیم؟!.

---

[1]- أي لَو كُنّا أمَرناهُم بِذلِكَ عَلى فَرضِ المِحالِ فَكانوا هُم مُبتَلينَ بِذلِكَ مُرَدَّدينَ بَينَ مُخالَفَتِنا وَ بَينَ قَبولِهِ مِنّا وَ الوُقوعِ فِي البِدعَةِ، لَكانَ الواجِبُ عَلَيهِم أنِ لايَقبَلوهُ مِنّا فَكَيفَ وَ إنّا نَنهاهُم عَن ذلِكَ؟ وَ هُم يَرَونَنا مَرعوبينَ وَجِلينَ مُنَ اللهِ تَعالي مُستَعدينَ اللهَ عَلَيهِم فيما يَكذِبونَ عَلَينا. (بحار الأنوار، ج۲۵، ص ۲۸۹).

عاشراً : انبیاء و اولیاء ـ خصوصاً حضرت ابوتراب (ع) ـ در حیات دنیوی خویش بسیار ساده و بی‌تجمّل زندگی می‌کردند و زندگی اشرافی و سرای پراز طلا و نقره را دوست نداشتند و قطعاً از این بارگاههای پرجلال و جبروت و غرق در طلا و نقره و آیینه و کاشی‌های رنگا رنگ و سنگهای مرمر، که جبّارین و ظالمین با پولهای حرام ـ و یا لاأقلّ شبهه‌ناک ـ و بیشتر به منظور عوامفریبی ساخته‌اند،[1] رویگردان و بیزارند، پس چگونه در چنین جاهایی مردم را شفا می‌دهند؟!!

خاطره‌ای به یاد دارم که ذکر آن را در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم. در أواخر أیّام آخرین اقامتم در مشهد، هنگامی‌که پس از نماز صبح قصد خروج از حرم حضرت رضا را داشتم مردی را دیدم که با دو دست ضریح را گرفته و پیشانی را به ضریح گذاشته و زیر لب چیزی می‌گوید، جلو رفتم و گفتم: حضرت آقا با کی صحبت می‌کنید؟ مرد مذکور سر برداشت و مرا نگاه کرد و گفت: معلوم است، با آقا امام رضا! گفتم: مگر امام رضا زنده است؟ زائر مرا که معمّم بودم با تعجّب نگریست و گفت : بله، زنده است. گفتم: من مجتهدم، بنا به شرع اسلام، بر شما و أمثال شما که می‌دانید آن حضرت نمرده، واجب است بیل و کلنگ بیاورید و آن بزرگوار را از قبر خارج کنید، جایز نیست که مسلمان ـ تا چه رسد به امام ـ زنده به گور شود! وانگهی مگر شما معتقدی که مأمون عباسی امام را مسموم نکرد و امام نمرده است؟! پس چرا برایش روز وفات قائلی؟! گفت: امام مرده ولی ما با روح امام صحبت می‌کنیم. گفتم: آیا روح امام در ضریح است؟ سرش را به موافقت تکان داد، گفتم: این ضریح را شاه عبّاسِ جانی شرابخوار ساخته، قبل از شاه عباس روح امام کجا بوده؟ وانگهی قرآن یا حدیث کجا گفته که روح امام در ضریح است؟ کدام مرجع گفته روح امام در ضریح است؟ گفت: نمی‌دانم گفتم: آیا شما معتقدی که روح امام در دنیای ماست؟ گفت: شما چه می‌گویید؟ گفتم: روح پیغمبر و امام در عالم باقی است نه در دنیای فانی و صدای من و شما و هیچ یک از ما را نمی‌شنود مگر قرآن نخوانده‌ای که خدا به پیغمبرش فرموده: **مَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي**

---

[1]- ضرور است مراجعه شود به زیارت و زیارتنامهٔ، ص ۲۰۷ تا ۲۱۳ و کتاب حاضر، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ .

ٱلۡقُبُورِ [سورة فاطر: ۲۲] «(ای محمّد) تو به کسانی‌که در قبرها هستند، شنواننده نیستی» و فرموده: إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ [سورة النمل: ۸۰] (ای پیغمبر) تو به مردگان نمی‌شنوانی». وقتی پیغمبر نتواند به مردگان بشنواند طبعاً من و تو هم نمی‌توانیم. مرد از اینکه سخنها را از یک آخونده معمّم می‌شنید بسیار تعجّب کرده بود و باور نمی‌کرد که فردی معمّم چنین بگوید!![1]

خاطره‌ای دیگر به یاد دارم که بسیار عجیب است و دلیل تعصّب شدید وبی‌صداقتی آخوندهاست و برای بیداری مردم آن را در اینجا ثبت می‌کنم و از مصادیق بارز این آیۀ مبارکه است که فرموده: **مَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ** [سوره الشوری: ۱٤] «پراکنده [و فرقه فرقه] نشدند مگر پس از اینکه علم [دین] بر ایشان آمد [به سبب] بَغی و برتری جویی که درمیانشان بود» سالها پیش در یک مجلس خصوصی که یکی دو نفر با ما بودند، آخوندی که نسبتاً مشهور بود و درمیان مردم و جاهتی داشت با نگارنده در مورد توحید عبادت و طواف و نذر و ذبح و...... بحث می‌کرد و می‌گفت: اگر تو در میدان فردوسی در جستجوی یک مغازۀ بخصوص ـ مثلاً قنّادی ـ باشی و برای پیدا کردنش، دَورِ میدان بگردی تا مغازۀ منظور را بیابی، آیا می‌شود گفت تو مجّسمۀ فردوسی را طواف و او را عبادت کرده‌ای؟!! با اینکه قرآن فرموده: **وَيَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ غِلۡمَانٞ لَّهُمۡ** [سورة الطور: ٢٤] «پیرامونشان جوانانی می‌گردند که از آنِ ایشان‌اند». آیا شما می‌گویید که آن پسران جوان، أهل بهشت را عبادت می‌کنند؟!!.

مهمتر از این «سجده» است که از قوی‌ترین و آشکارترین حالات عبادت و نشانۀ نهایت خضوع و تذلّل است أمّا می‌بینیم در قرآن فرشتگان برای غیرخدا یعنی آدم سجده کردند أمّا این کار عبادت آدم محسوب نشد بنابراین سجده و طواف و نذر ...... و این نوع کارها، وقتی عبادت است که با اعتقاد به خدایی شخص انجام شود!!.

---

[1] – نگارنده مشابه این مکالمه را مکرّر و در چند مزار دیگر نیز با برخی از زائرین انجام داده است.

شما نباید صِرف ظاهر یکٔ عمل را برای عبادت شمردنش کافی بدانید و از نیّتِ عامل، غافل شوید بلکه عمل باید به نیّت تقرّب به خدا باشد تا عبادت محسوب شود، اگر شما بگویید برای اینکه فرزندم شفا یابد هزار تومان نذر مسکین محلّهٔ خودمان کردم، آیا برای او نذر کرده‌اید یا برای خدا؟!. «عقیقه»[1] کردن نیز مانند نذر است که مسلمین حیوانی را برای سلامت نوزادشان ذبح می‌کنند. شما برای خدا نذر یا عقیقه کرده‌اید یعنی در واقع برای جلب رضای حقّ، مبلغی به مسیکن می‌پردازید نه اینکه طرفِ نذر شما آن مسکین باشد بلکه طرف نذر شما خداست. یا اگر کسی می‌گوید نذر امام رضا یا حضرت موسی بن جعفر یا ...... می‌کنم که اگر مسافرم به سلامت بازگردد، به زیارت آنها بروم؛ منظورش این نیست که برای آنها نذر کرده بلکه یعنی ثواب عملم را به آنها اهداء می‌کنم!!! یا اگر انفاق می‌کنید اگر برای جلب رضای خدا باشد ، عبادت است أمّا اگر برای جلب توجّه مردم و کسب و جاهت باشد، ریا و معصیت است در حالی که ظاهر هر دو عمل یعنی دادن پول یا لباس یا غذا به فقیر یکسان است!.

توجّه داشته باشید که قرآن فرموده: **مَّا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ...... ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌ** [سورة المائده: ۳] «آنچه در برابر بُتان و تمثالها ذبح شده باشد ...... تجاوز از فرمان خدا و گناه است» شما می‌دانید که از عادات مردم عربستان در عهد جاهلیّت این بود که برای بُتها قربانی می‌کردند و اسلام با این کار آنها مخالفت کرده حتّی أهل سنّت ـ چنانکه در سنن أبی‌داود آمده ـ نقل کرده‌اند که پیامبر مراقب بود که مردم بنا به عادات گذشته، برای بُتها و أصنام قربانی نکنند. چرا شما قول قرآن را که دربارهٔ بت پرستان و مشرکین است به مسلمین تعمیم می‌دهید؟!.

---

[1]- عقیقه از سُنَن اسلامی است که برای سلامت نوزاد، موی سرش را روز هفتم ولادتش، می‌تراشند و هموزن آن نقره یا معادل قیمت آن، پول به فقراء انفاق می‌کنند و یا گوسفندی قربانی می‌شود و میان مستحقّین تقسیم می‌شود .

شما در مورد این آیه که فرموده: **أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ** [سورة الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین پاک و پیراسته از آنِ خداوند است و کسانی که غیراز اورا دوست وسرپرست گرفته‌اند [و می گویند] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم جُز آنکه ما را به خداوند نزدیک سازند» نیز خطا کرده‌اید که أعمال مشرکین را مشابه عمل مسلمانان در زیارت و طواف مرقد أئمّه دانسته‌اید. این آیه ارتباطی به مسلمین ندارد، چرا به مقطع همین آیه توجه نمی‌کنید که فرموده : **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ** [سورة الزمر: ۳] «همانا خدا کسی را که دروغگو و کفر پیشه و ناسپاس است هدایت نمی‌کند» بنابراین معلوم می‌شود که مشرکین دروغ می‌گفتند و در دل بُتها را «واسطه» یا «وسیلهٔ تقرّب به خدا» نمی‌دانستند بلکه آنها را بالاتر از این مقام می‌دانستند و برای آنها شأنی والاتر قائل بوده‌اند!!.

این سخنان برایم واقعاً عجیب بود زیرا وی به بدیهی‌ترین مسائل متشبّث می‌شد تا از عقیدهٔ خرافی خود دست بر ندارد!! گفتم معلوم است که اگر چنین کاری واقع شود، نمی‌توان آن را طواف عبادی دانست أمّا تو را به خدا قسم می‌دهم بگویی آیا مردم به همین صورت که من در جستجوی قنّادی دَورِ میدان فردوسی می گردم، در حرم مشهد یا کربلاء یا حرم قم یا ...... دَورِ مرقد بزرگان دین می گردند؟!.

آیا واقعاً نمی‌دانی که مردم صاحب مقبره را، از أحوال خود آگاه می‌دانند و از او توقّع دارند با قدرت و توانی که خدا به او اعطا فرموده ـ که البتّه بر این موضوع، دلیل شرعی وجود ندارد ـ حاجاتشان را بر آورده سازد یا برایشان شفاعت کند.

من هم مثل شما می‌دانم و معتقدم که هیچ نذری جُز برای خدا منعقد نمی‌شود و به صیغهٔ مخصوص ادا می‌شود و نذر کننده باید بگوید: «لِلّٰهِ عَلَيَّ........» یعنی برای خدا بر من متحتّم و لازم است [که در صورت بر آورده شدن حاجتم] فلان عمل را [که به لحاظ شرعی خیر و مطلوب است] به جای آورم؛ أمّا به خدا قسم که نود و نه در صد نذرها به این صورت

که شما می‌گویید، صورت نمی‌گیرد. آیا وقعاً شما صادقانه و با انگیزۀ خیر این ادّعاها را می‌بافی؟ اگر این کار تعصّب و لجاج نیست، پس چیست؟.

آری، شما وقتی در برابر اعتراض مطّلعین نسبت به أعمال مردم دربارۀ بزرگان دین؛ در مضیقه قرار می‌گیرید، می‌گویید برگزاری مجلس سفرۀ ابی‌الفضل یا نذر امام رضا یا....... به این صورت است که نذر کننده می‌گوید نذر را برای خدا می‌کنم و ثواب آن را به حضرت ابوالفضل یا امام رضا یا موسی بن جعفر یا ...... اهداء می‌کنم؛ أمّا این ادّعا کذب محض است و خودتان بهتر می‌دانید که نود ونه در صد مردم چنین نمی‌کنند و متأسّفانه شما آنها را نهی نمی‌کنید. ما که نهی شما را ندیده‌ایم.

شما خودت خوب می‌دانی اینکه مردم می‌گویند اگر بیماریم شفا یابد یا فرزندم در دانشگاه قبول یا پدرم دردادگاه موفّق شود یا مسافرم به سلامت بازگردد و یا ...... ؛ به زیارت امام رضا(ع) می‌روم؛ به این نیّت است که امام از سخن و مقصود من آگاه است ـ و اگر نگوییم که معتقد است امام با قدرتی که خدا به او عطا فرموده، حاجتم را بر آورده می‌سازد ـ با قطع و یقین می‌گوییم که معتقد است که امام برایم نزد خدا شفاعت کرده و حاجتم را از خدا می‌گیرد و در عوض نیز به زیارت مرقدش می‌روم و او را تعظیم و تکریم و به او اظهار ارادت می‌کنم، و إلا چه دلیلی دارد که مردم ـ البتّه به ادّعای شما ـ ثواب نذر یا ذبح خود را به سیّد نصرالدّین یا شاهچراغ یا ...... هدیه می‌کنند و به روح پدر و مادر و برادر و خواهرشان تقدیم نمی‌کنند؟ آنها که به این ثواب محتاج‌تر اند؟!

آری، به این دلیل است که می‌دانند از پدر و مادرشان کاری ساخته نیست ولی معتقداند فلان امام یا امامزاده از حال آنها آگاه است و برایشان لا أقلّ شفاعت می‌کند و مطلوبشان را در دستگاه إلهی به نتیجۀ دلخواه می‌رساند!!. أمّا اینکه خدا فرموده: طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ [سورة النوّر: ٥٨] «بعضی از شما پیرامون برخی دیگر در رفت و آمد در گردش‌اند». منظور معاشرت ومصاحبت است نه طواف تعظیمیِ مورد نظر ما وطبعاً از بحث ما کاملاً خارج است و یا اگر خدا فرموده : « جوانانی پیرامونشان می‌گردند» (الطّور/۲۴) و یا

فرموده: **يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ** [سورة الواقعه: ۱۷و ۱۸][1] «جوانانی جاودانه، باسبوها و ابریق‌ها و جامی از شربت زلال و پاکیزه برگرد ایشان می‌گردند» منظور کمال پذیرایی وخدمتگزاری است یعنی درواقع خادمین، «مطوفٌ عَلَیهِم» را نیازمند خدمات خود می‌دانند نه اینکه خود را نیازمند توجّه یا شفاعت آنان بدانند. آنها از «مطوفٌ عَلَیه» تقاضایی ندارند. البتّه این در صورتی است که «طواف» را در این آیات همان دورگردیدن بدانیم نه خدمتگزاری درحالی‌که قرآن با ذکر «کَأس» و «إبریق» و....... بیانگر خدمتگزاری است نه طواف مورد بحث ما. شما که بهتر می‌دانید اگر گفته شود در فلان مجلس عروسی یا در چلوکبابی، خدمه با سینی‌های پر از غذا و میوه و شربت مثل پروانه دور مهمانان یا مشتریان می‌گشتند (=کانوا یَطوفونَ عَلَیهِم بِالأوانِي المملوءَةِ بِالأطعِمَةِ وَالأشرِبَة) قطعاً مقصود این نیست که خدمه ۳۶۰ درجه دور هر یک از مهمانان یا مشتری‌ها می‌گردیدند(!!) بلکه منظور نهایت جدّیّت درخدمت کردن وکمال پذیرایی آنهاست.[2] توجّه داشته باشید که ما در موضوع «طواف» منکر «نیّت» و از حال طواف کننده، غافل نیستیم و نمی‌گوییم که «نیّت» شرط نیست بلکه می‌گوییم با نیّتی کمتر از خدای «خالق مُحیی و مُمیت و مالِكِ الأرض والسّماء» دانستنِ «مطوفٌ علیه» نیز وارد حوزهٔ پرآتش شرک می‌شویم .

اشکال کار مردم آن است که بزرگان دین را از أحوال خود مطّلع دانسته و بدین سبب دور قبرشان می‌گردند وضریحشان را می‌بوسند وبدان تبرّک می‌جویند و پس از لمس ضریح به سر و صورت خود دست می‌کشند و أموات خود را دور ضریح آنان می‌گردانند و یا آجیل و نبات را دور ضریح می‌گردانند تا متبرّک شود و یا غبار ضریح امام رضا را به عنوان تبرّک نگه می‌دارند یا به عنوان سوقات به عزیزان خود می‌دهند و أئمّه را بی‌قید و شرط می‌خوانند و

---

[1]- مقایسه شود با [سورة الإنسان: ۱۵ و ۱۹، و الصَّافات: ٤٥، و الزُّخرف: ۷۱].

[2]- اگر به‌روایات نیزنظرکنیم، می‌بینیم زمینهٔاینگونه آیات‌را خدمت دانسته‌اند؛ ازآن‌جمله علامهٔ مجلسی‌است که دوحدیث ازپیغمبروامیرالمؤمنین(ع) آورده‌که «ولدان» درخدمت اهل بهشت می‌باشند. و درحدیث رسول خدا (ص) این عبارت آمده است : «خُلِقُوا لِخِدمَةِ أهلِ الجَنَّةِ.» (بحارالانوار، ج۵، ص ۲۹۱، حدیث ۵ و ۶).

شما هم کاملاً از این موضوع مطّلعاید أمّا به روی خود نمی‌آورید! بنابراین لازم نیست که حتماً طواف شونده را خدا بدانند بلکه همین خواندن نامقیّدِ بزرگان دین و آنها را از احوال خود مطّلع دانستن و طالبِ توجّهِ آنها بودن و تبرّک جستن به ضریح آنها، برای نامشروع بودن عملشان کافی است . چرا در بحث‌های خود صداقت و انصاف را کنار می‌گذارید و حقائق را می‌پوشانید و طواف آنها را حول قبور أئمّه، مثل گشتن من دور میدانِ فردوسی جلوه می‌دهد؟! من هنگام گشتن دور میدان فردوسی، کاملاً از او غافلم و فقط در جستجوی دکّان مورد نظر می‌باشم أمّا مردم هنگام گشتن دور قبور أئمّه، خواهان توجّه و عنایت صاحب قبر هستند، آن کجا و این کجا؟!.

دیگر آنکه خدا کجا در کتابش فرموده که زیارت قبر أئمّه ثواب دارد که شما می‌گویید مردم ثواب زیارت قبر امام رضا را به امام هدیه می‌کنند؟ آیا معنی دارد که من از اهواز به زیارت قبر امام رضا(ع) بیایم و دور قبرش بگردم و ثواب ادّعایی شما را به آن حضرت تقدیم کنم؟ آیا شما که این سخنان را می‌گویی واقعاً در این مباحثه به دنبال حقّ و حقیقتی ؟! آیا واقعاً شما تفاوت دَور گشتنِ مرا در میدان فردوسی با دَور گشتنِ مردم دور ضریح امام یا امامزاده را نمی‌دانی و از صمیم قلب آنها را مثل هم می‌دانی ؟!!

أمّا در مورد «سجده» قول شما مغلطه است زیرا أوّلاً من و شما ملائکه و أجنّه را ـ که شیطان از گروه دوّم بود [سورة الكهف: ٥٠] ـ ندیده‌ایم بنابراین شما از کجا می‌دانید که آنها مانند ما پیشانی و دست و زانو و پا دارند و سجدهٔ مطلوب از آنها، عیناً همان سجدهٔ ما بوده است. آیا حضرت یوسف(ع) که به حضرت یعقوب(ع) گفت: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَٰجِدِينَ** [سورة يوسف: ٤] «من [در رؤیا] دیدم یازده ستاره با خورشید و ماه را ؛ دیدم که برایم کرنش می‌کنند» منظورش این بود که ماه و خورشید و ستارگان رو به من، برایم هفت موضع بدن خود را همزمان بر زمین گذاشتند؟!! یا وقتی قرآن فرموده: **وَٱلنَّجْمُ وَٱلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ** [سورة الرحمان: ٦] «و گیاه و درخت کرنش می‌کنند» به این

معنی است که هفت موضع خود را بر زمین می‌گذارند؟!! همچنین اگر درآیۀ ۱۰۰ سورۀ یوسف(ع) که فرموده : **رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدًا** « (یوسف) «والدینش را بالای تخت برنشانید و آنان [= والدین و برادرانش] برایش کرنش کردند»، تأمّل شود، معلوم می‌شود که سجدۀ آنان چنانکه ابوالفتوح رازی نیز گفته است، سجدۀ تعظیم و تکریم بوده نه سجدۀ عبادی، زیرا به تصریح آیه حصرت یوسف(ع) والدینش را بر تخت نشانده بود و کسی‌که بر أریکه یا کرسی فرمانروا نشسته، در همان حال نمی‌تواند پیشانی به زمین برساند و سجدۀ عبادی به جای آورد. (فتأمَّل) بنابراین هم والدین و هم برادران ـ که مشمول عبارت «**خَرُّوا لَهُۥ سُجَّدًا** » می‌باشند ـ عملی انجام داده‌اند که بنابه عرف آن زمان، بیانگر اکرام و کرنش بوده است، نه سجدۀ عبادی.

هر آخوندی می‌داند که در قرآن همیشه ألفاظی از قبیل «صلاة[1]» و «رُکُوع» [سورة المائده: ٥٥ و ص ٢٤] به معنای منقول شرعی و فقهی استعمال نشده بلکه در مواردی به معنای لفظی و أوّلیِ خود نیز استعمال شده‌اند.

در مورد سجده برای آدم(ع) نیز با توجّه به اینکه مأمورین به سجده، غیر انسان بوده‌اند؛ واضح است که «**سجده**» به معنای مصطلح شرعی، استعمال نشده و منظور از آن کرنش و اظهار تعظیم و تکریم است. بنابراین سجده و کرنش آنها با سجدۀ عبادی و یا سایر أعمال عبادی که توسّط انسان عمل می‌شود، قابل قیاس نیست.

ثانیاً: خدا به فرشتگان و أجنّه صریحاً أمر کرده بود که برای حضرت آدم(ع) سجده کنند، اگر به ما هم در قرآن أمر می‌فرمود که برای غیرخودش أعمال عبادی به جای آوریم، با شما اختلافی نداشتیم. شما باید دلیلی بیاورید که خدا به ما انسانها نیز چنین اجازه‌ای داده است که اعمال عبادی از قبیل حاجت خواهیِ نامقیَّد و طواف و نذر و ذبح و...... را برای غیرخودش

---

[1]- به عنوان نمونه در آیات زیر، لفظ «صلاة» به معنای اصطلاحی یا معنای منقول شرعی استعمال نشده: البقره: ۱۵۷، التّوبه: ۹۹ و ۱۰۳، النّور: ۴۱، الاحزاب: ۴۳ و ۵۶ و......

نیز به جای آوریم. در حالی‌که در قرآن بر خلاف ادّعای شما بارها و بارها و بارها ما را از خواندنِ نامقیَّد غیرخدا نهی فرموده و مشرکین را که برای غیرخدا أعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و...... به جای می‌آوردند و لاأقلّ بسیاری از آنها معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند،[1] مورد مذمّت قرار داده است.

ثالثاً: اگر «سجدة» شرعی فقط به شرطی عبادت است که با نیّت خدا شمردنِ مَسجُودٌ لَه اَدا شود و در قرآن نیز به ادّعای شما برای غیرخدا انجام شده پس چرا در اسلام، مطلق سجده برای غیرخدا مَنهِیٌّ عَنه و ممنوع و حرام است و مقیّد به قیدی نیست؟ شما مثالی آورده‌ای که در اسلام برای غیرخدا جائز نیست، اگر راست می‌گویی از قرآن مثالی از یک عمل عبادی بیاور که برای غیرخدا انجام گرفته باشد و در اسلام مورد نهی نباشد .

أمّا اینکه برای عبادات ظاهر و باطن و نیّت قائل شده‌ای، خودت می‌دانی که ما هم از این أقوال بی‌خبر نیستیم و همگی می‌دانیم اگر کسی را کنار حوضی عریان کرده و به زور داخل حوض بیندازند، کسی نمی‌گوید او غسل ارتماسی کرده است! یا گر کسی نه به قصد جلب رضای إلهی، به فقیری لباس یا پول یا غذا بدهد، بلکه فقط به دلخواه خود چنین کند، کسی نمی‌گوید او انفاق که از عبادات است انجام داده و مُثاب خواهد بود یا اگر به‌قول شما به‌قصد سُمعه و ریا چیزی به فقیر داده باشد، قطعاً معصیت کرده است زیرا او در این کارها، خواهان توجّه و قبول خدا نبوده است.

أمّا شما خوب می‌دانید که عبادات بر دو نوع‌اند: قسم أوّل عباداتی است که قالب مشخّص و مقیّد دارند از قبیل نماز و سجده و نذر و طواف و ذبح و ..... که اینگونه عبادات حتّی ظاهرشان نباید برای غیرخدا انجام شود. قسم دوّم أعمال خیر یا عباداتی است که قالب مشخّص ندارند از قبیل انفاق که قالب و عنوان مشخّص و مقیّد ندارند و می‌توان آن را نشسته یا ایستاده، شب یا روز به آشنا یا غریبه، مستقیماً به دست خود یا به وسیلهٔ شخصی دیگر و ...... انجام داد. أوّلاً شما عبادات قسم دوّم ر ا مثال زده‌ای نه عبادات قسم أوّل را، ثانیاً

[1]- چنانکه در صفحات گذشته بیان کرده‌ایم.

در هر دو قسم از عبادات نکتهٔ مهم آن است که أعمال مورد نظر به قصد جلب توجّه چه کسی انجام می‌شود! به همین سبب است که در یک عمل خیر و موردپسند خدا اگر جلب توجّه غیرخدا نیز منظور باشد، یعنی مثلاً به ریا آلوده شود یا به نیّتی غیر از ریا، جلب توجّه غیرخدا را خواسته باشیم، معصیت خواهد بود و به همین ریا از شُعَب شرک شمرده شده است. (فتأمَّل)

بنابراین حتّی اگر کسی بخواهد برای خدا گوسفندی ذبح کند ولی آن را در برابر امام یا پادشاه یا رئیس جمهور یا بزرگی یا مسافرش که از سفر برگشته، ذبح کند از آنجا که می‌خواهد ذبحش مورد توجّه امام یا پادشاه یا ...... (یعنی غیرخدا) قرار گیرد، عملش مورد انتقاد ماست؛ أمّا کسی که دور مرقد یکی از بزرگان دین می‌گردد، می‌خواهد که صاحب قبر از کار او مطّلع باشد و اگر او را ناآگاه می‌دانست أصولاً از شهرهای دور به زیارتش نمی‌آمد و دور قبرش نمی‌گشت یا او را صدا نمی‌کرد، بنابراین او در گردیدن دور قبر، طالب توجّه صاحب قبر نیز هست زیرا در واقع وساطت و شفاعت او را می‌خواهد.

أمّا کسی که نذر می‌کند اگر مریضش شفا یابد، به مسکین محلهٔ خودشان پول یا غذا بدهد، نه جلب توجّه مریض را می‌خواهد، نه جلب توجّه فقیر را، بلکه فقط می‌خواهد مریضش از نذر او **منتفع** شود و یا کسی سنّت «عقیقه» را به جا می‌آورد، خوب می‌داند که نوزادش از عمل او خبر ندارد بلکه فقط می‌خواهد خدا از کارش باخبر باشد و آن را بپذیرد و نوزادش در إزای این عمل خیر **منتفع** شود أمّا شما خودت هم می‌دانی که وقتی مردم ما برای امامی نذرمی‌کنند امام منتفع نذر نیست بلکه نذر کننده، توجّه و عنایت امام را می‌خواهد تا برای او شفاعت کند و میانجی شود.

أمّا دربارهٔ اینکه مشرکین معبودان خود را بالاتر از واسطه و میانجی یا وسیلهٔ تقرّب، می دانسته‌اند سخن شما متّکی به دلیل نیست و قرآن صریحاً فرموده که آنها می‌گفتند: **هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ** [سورة یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند» و «شفیع» همان واسطه و میانجی است، علاوه بر این دربارهٔ آیات قرآن، نباید از نزد خود چیزی مطابق دلخواهمان

بیافیم، مگر در قرآن نخوانده‌اید که خدا در سوره‌ای مکّی فرموده: **﴿فَلَوۡلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرۡبَانًا ءَالِهَةَۢۖ بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡۚ وَذَٰلِكَ إِفۡكُهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾** [سورة الأحقاف: ۲۸] «پس چرا آنهایی که غیراز خداوند، برای تقرّب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه از ایشان گُم شدند [و بی‌خبر و غائب بودند] و این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آنچه که افتراء می‌بستند» قرآن خود فرموده آنها هدف از انجام اعمال عبادی برای معبودان خود را، تقرّب به خدا می‌دانستند و ما نمی‌توانیم از نزد خود بافندگی کنیم. خداوند عالمٌ بِالسَّرائر فرموده دروغ مشرکین همین بوده ولی شما می‌گویید دروغشان چیز دیگری بوده است!!! پس چرا قرآن به آن دروغشان نپرداخته؟.

چنانکه صاحب «المیزان» ذیل آیهٔ سوّم سورهٔ زُمَر می‌گوید: «این بتها که در بُتکده (= هیکل)ها و معابد نصب می‌کنند تمثالهایی از آن أرباب و آلِهَه هستند، نه اینکه براستی خود این بتها خدا باشند» و می‌گوید از نظر مشرکین : «این ارباب موجوداتی ممکن و مخلوق‌اند، چیزی که هست خداوند این مخلوقات را مُقَرِّبِ درگاه خود قرار داده».[۱]

---

[۱]- **تفسیر نمونه** نیز معبودان مشرکین را سنگ و چوب و فلز ندانسته و معبود آنها را «همان فرشتگان و جنّ و به طور کلّی موجودات مقدّس عالم» دانسته است. در اینجا قول تفسیر نمونه را به اختصار می‌آوریم. طالبینِ تفصیل، به کتاب مذکور، (تفسیر سورهٔ زُمَر) مراجعه کنند. در تفسیر نمونه می‌خوانیم: «از آنجا که دسترسی به این مقدّسین امکان پذیر نبود، تمثال و سمبلی برای آنها می‌ساختندو آنها را پرستش می‌کردند و اینها همان بُتها بودند ..... بدین ترتیب خدایان در نزد آنها همان موجودات ممکنی بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند و به زعم آنها مقرّبان درگاه حقّ و اداره کنندگان أمور جهان **به أمر پروردگار** بودند [خوانندهٔ گرامی، توجّه داشته باش که علمای قم اعتراف کرده‌اند مشرکین، معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانسته‌اند] و خدا را ربّ الأرباب (خدای خدایان) می‌دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است وگرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بتهای سنگی و چوبی و یا حتّی خدایان پنداری آنها یعنی فرشتگان و جنّ و مانند آن ،خالق و آفریدگار این جهان می‌باشد.

البتّه بت پرستی سرچشمه‌های دیگری نیز دارد از جمله اینکه احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می‌شد که تمثال آنها را بعداز مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثالها جنبهٔ

استقلال پیدا کرده و احترام نیز تبدیل به پرستش می‌شد ..... این أمر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده‌ای که برای کعبه و سر زمین مکّه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آنجا را با خود به نقاط دیگر می‌برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می‌داد. [مشابه کار مردم ما که غبار حرم حضرت رضا(ع) را به عنوان تبرّک به مردم می‌دهند و یا آجیل و نبات را که دور حرم آن حضرت گردانده شده، متبرّک می‌دانند و به دیگران هدیه می‌دهند!!. و یا تربت حضرت سیّدالشّهداء را شفابخش دانسته و خوردن آن را جایز می‌دانند!!. (فتأمَّل) ...... اینها همه اوهام و خیالات بی‌اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می‌کرد و مردم را از جادّة اصیل خداشناسی منحرف می‌ساخت . قرآن مجید مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌کند که انسان بدون هیچ واسطه‌ای می تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید و راز و نیاز کند، حاجت بطلبد، تقاضای عفو و توبه کند، اینها همه از آنِ او و در اختیار قدرت اوست.

سورهٔ «**حمد**» بیانگر این واقعیّت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روازنه مستقیماً با پروردگار خود ارتباط برقرار می‌کنند، او را می‌خوانند و بدون هیچ واسطه‌ای از او تقاضا می‌کنند و حاجات خویش را می‌طلبند ...... اسلام هیچگونه واسطه‌ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است ..... باید هم چنین رابطه‌ای برقرار باشد چرا که او به ما از خود ما نزدیکتر است. چنانکه قرآن می‌گوید: نَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ [سورة ق : ١٦] «ما به انسان از رگ گردن او نزدیکتریم» **وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ** [سورة الانفال: ٢٤] «و بدانید خداوند میان انسان و دل او قرار می‌گیرد» با این حال نه او از ما دور است و نه ما از او دوریم تا نیازی به واسطه باشد او از هرکس دیگر به ما نزدیکتر است، در همه جا حضور دارد و درون قلب ما جای اوست. بنابراین پرستش واسطه‌ها خواه فرشتگان و جنّ و مانند آنها باشند [به چه دلیل أئمّه و بزرگان دین را در این ردیف نیاورده است؟] و خواه پرستش بُتهای سنگی وچوبی، یک عمل بی‌اساس و دروغین است به علاوه کفران نعمتهای پروردگار محسوب می‌شود چرا که بخشندهٔ نعمت، سزاوار پرستش است نه موجودات سراپا نیاز. لذا در پایان آیه می‌گوید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند = **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ** »[سورة الزّمر: ٣] نه هدایت به راه مستقیم در این جهان و نه به سوی بهشت در جهان دیگر، چرا که خود مقدّمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آمادهٔ پذیرش آن‌اند و نه دلهایی که آگاهانه هرگونه آمادگی را در خود نابود کرده‌اند».

حال شما بگویید که نظر و رفتار مردم ما نسبت به أئمّه و بزرگان دین، چه فرقی با مشرکین دارد؟ توجّه داشته باشید که استاد شما علامهٔ طباطبائی نیز در تفسیر خود سورهٔ «زُمَر» تصریح کرده که «خدا عبادت آن کسی را که هم خدا را عبادت می کند و هم غیرخدا را نمی‌پذیرد». (فتأمّل) گیرم که آنها ـ بنا به فرض بی‌دلیل شما ـ معبودان خود را والاتر و بالاتر از شفیع و مقرِّب می‌دانستند، آیا اگر معبودانشان را فقط شفیع و مقرِّب می‌دانستند مورد اعتراض قرآن نبودند؟!. قرآن در همین موضوع به قول صاحب «المیزان» به آنها طعنه زده و اعتراض کرده است؟!.[1]

أمّا آنچه به سُنَن أبی‌داوود نسبت داده‌ای اگر حافظه‌ام خطا نکرده باشد به هیچ وجه حصرِ نهی، به قربانی کردن برای بُتها را نمی‌رساند بلکه نهی اسلام را شامل غیرخدا می‌داند نه فقط بُتها، به عبارت دیگر نذر را فقط برای خدا جایز می‌داند. با این حال اگر به منزل بروم روایات مربوطه را مطالعه می کنم و اگر اشتباه کرده باشم با تلفن به شما خبر می‌دهم و به خطای خود اعتراف می کنم.

باری، در آن جلسه آخوند مذکور جواب قانع کننده‌ای نداد و چون وقت ناهار رسید آن مجلس بدون نتیجهٔ مفید به پایان رسید. چون به منزل رسیدم سُنَن أبی‌داود را بر داشتم و روایاتی را که آخوند مذکور بدانها اشاره کرده بود، مطالعه کردم و دیدم چنانکه حدس زده بودم وی راست نگفته است و روایات مذکور مؤیّد قول ماست. در اینجا أحادیث را به نقل از جلد سوّم سُنَن أبی‌داود، کتاب الأیمان والنّذور (باب ما یُؤمَرُ به من الوفاء بالنّذر) می‌آوریم تا خوانندگان خود قضاوت کنند :

حدیث **۳۳۱۲** « . . . . . أنَّ امرَأَةً أتَتِ النَّبِيَّ(ص) فَقالَت: یا رَسولَ اللهِ إنّي نَذَرتُ أن أضرِبَ علی رَأسِكَ بِالدَّفِّ، قالَ:أَوفِي بِنَذرِكِ قالَت إنِّي نَذَرتُ أن اَذبَحَ بِمَكانٍ كَذا وَكَذا، مَكانٌ كانَ يَذبَحُ فيهِ أهلُ الجاهِلِيَّةِ قالَ: لِصَنَمٍ؟ قالَت: لا، قالَ: لِوَثَنٍ؟ قالَت: لا، قالَ:

[1] ـ قول علامهٔ طبا طبائی ذیل آیهٔ ۲۸ سورهٔ أحقاف را در صفحه ۲۹۳ کتاب حاضر آورده‌ایم.

أَوفِي بَنَذرِكِ»[1] «زنی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا همانا من نذر کرده‌ام که بالای سرت دف بزنم، فرمود: نذرت را أدا کن. زن گفت: همانا نذرکرده‌ام که در فلان مکان ـ که در زمان جاهلیّت در آنجا قربانی می‌کرده‌اند ـ قربانی کنم. پیامبر پرسید: آیا برای معبودی [غیر خدا]؟ گفت: نه، فرمود: برای بُتی؟ گفت: نه، فرمود: به نذرت وفا کن».

۳۳۱۳ «نَذَرَرَجُلٌ عَلی عَهدِ رَسولِ اللهِ(ص) أن یَنحَرَ إِبِلاً بِبُوانَةَ فَأَتَی النَّبِيَّ(ص) فَقالَ: إِنّي نَذَرتُ أن أنحَرَ إِبِلاً بِبُوانَةَ فَقالَ النَّبِيُّ(ص) هَل کانَ فيها وَثَنٌ مِن أوثانِ الجاهِلِيَّةِ يُعبَدُ؟ قالوا: لا، قال: هل کانَ فيها عِيدٌ من أعيادِهِم؟ قالوا: لا، قالَ رسولُ اللهِ(ص): أَوفِ بِنَذرِكَ فَإِنَّهُ لاوَفاءَ لِنَذرٍ في مَعصِيَةِ اللهِ وَ لا فيما لايَملِكُ ابنُ آدَمَ» «مردی در زمان رسول خدا(ص) نذر کرد که در منطقهٔ «بُوانَه» شتری قربانی کند از این رو نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: همانا نذرکرده‌ام که در «بُوانَه» شتری قربانی کنم. پیامبر(ص) فرمود : آیا در آنجا بتی از بتهای جاهلیّت عبادت می‌شده است؟ گفتند: نه، فرمود: در آنجا [مراسم] عیدی از أعیاد جاهلیّت برگزار می‌شده؟ گفتند: نه، رسول خدا(ص) فرمود: نذرت را أداء کن که همانا نذر در معصیت خدا یا در چیزی که ملك انسان نباشد جایز و صحیح نیست.

در دو حدیث بعدی نیز رسول خدا(ص) از کسی که نذر کرده بود اگر خدا به او فرزند پسری بدهد، تعدادی گوسفند در منطقهٔ «بُوانه» قربانی کند، پرسید: «هَل بِها مِنَ الأوثانِ شَيءٌ؟» «آیا در آنجا بُتی بوده یا هست؟ و «هَل بِها وَثَنٌ أو عِيدٌ مِن أعيادِ الجاهِلِيَّةِ؟» «آیا در

---

[1]- بدان که بین «صَنَم» و «وَثَن» رابطهٔ عموم و خصوص مطلق برقرار است زیرا علمای لغت دربارهٔ «صَنَم» گفته‌اند: «مَا اتُّخِذَ اِلهاً مِن دونِ الله» «آنچه که غیراز خدا معبود گرفته شود» یا گفته‌اند: «کُلُّ ما يُشغِلُ عَنِ اللهَ تَعالی» «هرچه که [انسان را] از [عبادت] خدای متعال به خود مشغول داد». امّا دربارهٔ «وَثَن» گفته‌اند: «تمثالٌ يُعبَدُ و يُتَّخَذُ مِنَ الخَشَبِ أوِ الحِجارَةِ أوِ الذَّهَبِ أوِ الفِضَّةِ أو نَحو ذلِكَ» «تمثال و صورتی که عبادت شده و از چوب یا سنگ یا طلا یا نقره یا امثال اینها ساخته می‌شود.» و از آن جهت به آن «وَثَن» گفته‌اند که در یك مکان نصب شده و ثابت می‌ماند. لذا ما حدیث را به صورتی که ملاحظه شد، ترجمه کردیم، واللهُ هُوَ العالِمِ .

آنجا بُتی بوده یا مراسم عیدی از أعیاد جاهلیّت برگزار می‌شده؟» و چون جواب منفی شنید فرمود: «فَأوفِ بِما نَذَرتَ بِهِ لِلّهِ» «پس برای خدا بدانچه نذر کرده‌ای وفا کن».

چنانکه ملاحظه می‌شود اسلام قربانی برای غیرخدا را که از آن در أحادیث فوق به عنوان «صَنَم» یاد شده جائز نمی‌داند و چنانکه در صفحات قبل گفته شد أصنام و أوثان مشرکین تمثال و یاد آورِ فرشتگان و بزرگانشان بوده‌اند و آنها برای صِرف چوب و سنگ و فلز أعمال عبادی انجام نمی‌دادند، بزرگان اسلام نیز از عمومیّت عنوان «غیرخدا» خارج نیستند و نمی‌توان برای آنها أعمال عبادی از قبیل نذر و ذبح و طواف به جای آرود. (فَتَأمَّل جدّاً).

پیش از خاتمهٔ این بخش، برای اینکه خوانندهٔ حقّجو مطمئن شود که آخوند مذکور برای نجات خود از تنگنا؛ دربارهٔ قطع آیهٔ **۳** سورهٔ زُمَر ادعایی بی‌دلیل بافته است و بر خلاف گفتهٔ او مشرکین معبودان خویش را مقرِّب می‌دانستند و دروغشان همان ادّعای مقرّب بودن و شفیع بودنِ معبودانشان بوده است، قول صاحب « المیزان » را می‌آوریم که ذیل آیهٔ **۲۸** سورهٔ «أحقاف» نوشته است : «کلمهٔ **قُربان** به معنای هرچیزی است که به وسیلهٔ آن تقرّب جُسته می‌شود و مزینهٔ کلام تَهَکُّم (= طعنه زدن) است. می‌فرماید چرا آن خدایانی که یک عمر به درگاه آن خدایان عبادت کردند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند همچنانکه خودشان می‌گفتند: مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ [سورة الزمر: ۳] «یعنی ما این بُتها را نمی‌پرستیم مگر به این منظور که ما را قدمی به خدا نزدیک کنند.» **بَلۡ ضَلُّواْ عَنۡهُمۡ** [سورة الأحقاف: ۲۸] «یعنی آلِهَه از نظر اهلِ قُری گم شد و رابطه اُلُوهیّت و عبودیّتی که می‌پنداشتند بریده شد. آری مشرکین امید داشتند آلِهه به پاداش یک عمر پرستش، در هنگام شدائد و مکاره، ایشان را یاری کنند! پس ضلالت آلِهَه از مشرکین کنایه است از اینکه پندار و امیدشان باطل می‌شود».

تفسیر «منهج الصّادقین» نیز ذیل آیه **۳** سورهٔ زُمَر مشرکین را نسبت به مُنعِمِ حقیقی یعنی خدا ناسپاس و آنها را در ادّعای شفاعت آلِهَه دروغگو دانسته است.

تفسیر نمونه نیز ذیل آیهٔ ۲۸ سورهٔ «احقاف» می‌نویسد: «آیه آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می‌کند که پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می‌کنند، در آن لحظات سخت و حسّاس به یاری آنها نشتافتند؟!.

راستی اگر این معبودان بر حقّ بودند پس چرا پیروانِ خود را در آن مواقع حسّاس یاری نکردند و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟ این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیدهٔ آنهاست که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند .... و در پایان آیه می‌گوید این بود نتیجهٔ دروغ آنها و آنچه را که افتراء می‌بستند .... این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک و این گم شدن معبودان در زمان حادثه نتیجهٔ دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود».

شیخ الطّائفه نیز در «التّبیان» در تفسر سورهٔ زُمَر نوشته است کافران که أصنام را عبادت می‌کردند، می‌گفتند ما این اصنام را عبادت نمی‌کنیم مگر اینکه ما را به خداوند نزدیک و مقرَّب سازند و کلمهٔ «زُلفی» به قول «اِبنِ زَید» به معنای «قُربی و نزدیکی» و به قول «سدیّ» به معنای «منزلت» است و کلمهٔ «اولیاء» جمع «ولیّ» به معنای کسی است که برای یاری دیگران به أمور ایشان رسیدگی می‌کند. و دربارهٔ **مَن هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ** [سورة الزّمر: ۳] نوشته است «کاذِب» کسی است که به دروغ به خدا نسبت داده که خدا فرموده أصنام را مقرّب بگیریم[۱] و نسبت به نعمتهایی که خدا به او عطا فرموده ناسپاس است و منکر اخلاص در عبادت بوده و هدایت شدن به ایمان را نخواسته است.

در کتب تفسیر ذیل آیهٔ ۳ سورهٔ زُمَر روایتی آروده اند که در اینجا نقل می‌کنیم: «انَّ رَسولَ اللهِ(ص) قال: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالی يَأتِي يَومَ القيامَةِ بِكُلِّ شَيءٍ يُعبَدُ مِن دونِهِ مِن شَمسٍ أو قَمَرٍ أو غَيرِ ذلِكَ، ثُمَّ يَسأَلُ كُلَّ إنسانٍ عَمّا كانَ يَعبُدُ فَيَقولُ كُلُّ مَن عَبَدَ غَيرَهُ : رَبَّنا إنّا كُنّا نَعبُدُها لِتُقَرِّبَنا إليكَ زُلفی! قالَ فَيَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالی لِلمَلائِكَةِ : اِذهَبُوا بِهِم وَ بِما كانُو

[۱]- شاید به آیهٔ ۲۸ سورهٔ اعراف اشاره کرده است .

یَعبُدونَ إِلَی النّارِ ما خَلا مَنِ استَثنَیتُ فَإِنَّ **أولئِکَ عَنها مُبعَدون**» (الانبیاء: ۱۰۱) «همانا رسول خدا(ص) فرمود: خداوند تَبارَکَ و تَعالی روز قیامت هرچیزی که غیراز خودش عبادت می‌شده ازقبیل خورشید و ماه وغیره را، حاضر می‌کند و می‌آورد سپس از هرانسانی دربارهٔ آنچه که عبادت می‌کرده، سؤال می‌کند و همهٔ کسانی‌که غیرخدا را عبادت می‌کرده‌اند می‌گویند : پروردگارا ما آنها را عبادت می‌کردیم تا ما را به تو نزدیک سازند پیامبر گفت خداوند تبارک و تعالی به ملائکه می‌فرماید: آنها و آنچه که [غیراز من] عبادت می‌کرده‌اند به‌سوی آتش دوزخ ببرید مگر کسانی‌که استثناء کرده‌ام که ایشان از آن [= آتش دوزخ] دوراند» (نورُ الثَّقَلَین، ج۴، ص ۴۷۵).

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان ذیل آیهٔ **۳** سورهٔ زُمَر، دربارهٔ مشرکین نوشته است آنها می‌پنداشتند که غیراز خدا مالك وصاحب اختیاری دارندكه برآنها سروری دارد ..... و **لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ** یعنی برای اینکه برای ما به‌سوی خدا شفاعت کنند «زُلفی» یعنی قُربی و نزدیکی و «**کاذب**» کسی است که بر خدا و پیامبرش [منظور پیامبران پیشین است] دروغ نسبت دهد. و ذیل آیهٔ ۲۸ سورهٔ أحقاف نوشته است: «این سؤال استفهام انکاری است و مقصود آن است که پس چرا کسانی‌که این هلاك شدگان را معبود گرفته بودند و می‌پنداشتند آنها را به منظور تقرّب به خدای متعال عبادت می‌کنند، ایشان را یاری نکردند و معبودان هنگام نیاز گم شدند و موقع نزول عذاب نفعمی نرساندند (**و ذلِكَ إفكُهُم**) یعنی غیر خدا را معبود گرفتن دروغ و افترای آنها بود (**وَ ما کانوا یَفتَرونَ**) یعنی دروغ می‌گفتند که آنها (= غیرخدا) معبود می‌باشند».

باری بعدها شنیدم که آخوند مذکور در جلسات درس یا بر منبر همین سخنان را به طُلاب جوان و یا عوام می‌گفت و آنها را می‌فریفت . از طریق یکی از دوستان برای او نامه‌ای فرستادم و گفتم اگر قصد خیر داری باید اشکالات مرا یا امثال مرا نیز مطرح کنی و آنها را با دلیل و مدرك، ابطال نمایی و إلا این کار تو خلاف انصافِ علمی و در واقع عوامفریبی است آیا از خدا نمی‌ترسی که تنها به قاضی می‌روی؟ وی به نامه‌ام جواب نداد ولی از

سخنانش نیز دست بر نداشت. در طول سالیان طولانی که با آخوندها گذارنده‌ام بارها بر من ثابت شده که أکثر شان به دنبال حقّ و حقیقت نیستند. وَاللهُ وَلِيُّ التَّوفيق وَ لَهُ الحَمد.

تعصّب و حقّ ستیزی آخوندها منحصر به وی نیست. نمونهٔ دیگر یکی از طلاب جوان است که گهگاه در جلسات تفسیر ما حاضر می‌شد و با سؤالات مختلف به سخنان ما اشکال می‌کرد و معلوم بود که در قبول عقائد ما یا قبول خرافات حوزویان تردید دارد، روزی تنها به عیادت نگارنده آمد و در أثنای گفتگو به اینجانب گفت: شما مانند وهّابیها، نهی قرآن از خواندن بُتها را به مسلمین که بُتها را نمی‌خوانند، تعمیم می‌دهید، دلیل شما بر این تعمیم چیست؟ مثلاً خدا فرموده: **ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ. إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ......** [سورة فاطر: ۱۳ و ۱٤] «کسانی را که غیراز خدا می‌خوانید مالك پوست هسته خرمایی نیستند و اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نمی‌شنوند» معلوم است که منظور از اینکه آنها مالك پوست نازك روی هستهٔ خرما (= قمطیر) نیستند، عدم مالکیّت مطلق آنهاست یعنی آنها مالك هیچ چیز نیستند. پر واضح است که بُتها مالك هیچ چیز نبودند أمّا پیغمبر أکرم(ص) یا أمیر المؤمنین(ع) که چنین نیستند. آیا شما معتقدید الآن پیغمبر به هیچ وجه مالکیّت ندارد؟! آیا آن حضرت در نزد خدا مالك عالیترین مقامات نیست ؟! آیا نزدخدا روزی نمی‌خورد ومالك روزی خویش نیست؟! آیا آن بزرگوار مصداق «**عِندَ رَبِّهِم يُرۡزَقُونَ**» «نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»، نیست؟!! آیا شهدای بَدر و اُحُد و کُلاً شهدای فِي سَبيلِ الله را، زندگانی که نزد خدایشان روزی می‌خورند، نمی‌دانید؟! آیا شما آنها را مالك درجات والایشان و مالك روزیهایی که می‌خورند، نمی‌دانید؟! پس چگونه مسلمین را ـ که بُتها را نمی‌خوانند بلکه پیغمبر و أئمّه را که مقامشان از شهدا والاتر است می‌خوانند ـ مشمول آیاتی می‌دانید که خطاب به بُت پرستان نازل شده است؟!.

قبل از اینکه شبههٔ این جوان را جواب دهم، پرسیدم شما آیة الله العظمی «سیّد محسن حکیم» را می‌شناسی؟ گفت: آری. پرسیدم او چگونه عالمی بود؟ جوان از او به عنوان یك مجتهد و مرجع مشهور و عالیمقام و استاد بزرگ حوزهٔ علمیّه در عراق، تعریف و تمجید

فراوان کرد و حتّی از خاندان و خانودۀ او مدح و تبجیل کرد و گفت أولادِ او با حکومت عراق مبارزه می‌کنند و...... دانستم که به مرحوم حکیم بسیار خوشبین است. چون در بستر نشسته بودم و کتابهایم در اطراف ما روی طاقچه‌های اطاق قرار داشت، کتاب «أحکام القرآن» خود را نشانش دادم و از او خواستم آن را برایم بیاورد. وی از جا بلند شد و کتاب را از طاقچه برداشت و به دستم داد. کتاب را گرفتم و گفتم اگر به شما بگویم که آیة اللهِ حکیم سنّی بوده بلکه وهّابی بوده، باور می‌کنی؟ گفت : به هیچ وجه، این چه حرفی است که می‌زنید؟ أظهَرُ مِنَ الشَّمس است که ایشان از مراجع عظام شیعه بوده است. در این موقع کتاب «أحکام القرآن» را باز کردم و جزوۀ چاپی کوچکی را که لای أوراق کتاب گذاشته بودم، بیرون آوردم به دستش دادم وگفتم مطالعه کن. این جزوه «**أباطیل الحکیم**» نام داشت که روی جلد آن نوشته بود. ترویج مذهب وهّابی، إنکار ضروری دین و در این جزوه آیة اللهِ حکیم را دجّال و مروّج وهّابیّت خوانده بودند.[1] جوان از دیدن جزوه و تورّق آن به شدّت مبهوت و متعجّب شد و تا مدّتی نمی‌دانست چه بگوید، بالأخره گفت: این جزوه چه ربطی به بحث ما دارد؟! گفتم: این جزوه ربطی به بحث ما ندارد أمّا با چشم خود دیدی، عالمی را که مرجع عالیمقام شیعه می‌دانی، عدّه‌ای از آخوندهای نجف، دجّال وهّابی نامیده‌اند. من فقط با این کار قصد داشتم به شما بفهمانم که نباید مرعوب و منکوب هر تهمت و افترائی بشویم. بسیاری از علمای مذاهب ـ چه شیعه و چه سنّی ـ وقتی با نظری مخالف سلیقه و عادتشان

---

[1]- جزوۀ «أباطیل حکیم» را هیئت علمیّۀ نجف أشرف در هشت صفحه به قطع جیبی و به دو زبان عربی و فارسی به قیمت دو ریال چاپ کرده است و در پانزده مورد با نظر آقای حکیم در جلد اوّل کتابش موسوم به «مُستَمسَكُ العُروَةُ الوُثقی» بدون ذکر دلیل و مدرک شرعی، مخالفت نموده است. در صفحۀ ۷ این جزوه نوشته است: «غَیر خفيّ عَلَی العوام فَضلاً عَلَی الخَواصّ، اَنَّ الفَتاوی المدرجة اعلاهُ لِلسّیّد محسن الحکیم بِدعَةٌ فِي الدّینِ وإنکار لِلضّروريّ مِن شریعة سیّدالمرسلین(ص) وتشکیك مِن اصولِ الدّین وترویج لِمَذهبِ الوهّابیّین»!!. و در صفحۀ ۸ جزوه چنین آماده است: «فتاوای صادره از طرف آقای سیّد محسن حکیم بدعتی است در دین مقدّس اسلام و انکاری است به ضروریّات شریعت حضرت سیّد المرسلین(ص) وموجب شكّ در أصول دین و مستلزم ترویج مذهب وهّابی‌هاست» !!

روبرو می‌شوند، مخالف را منحرف دانسته و او را به خروج از مذهب خود منتسب می‌سازند. اگر شیعه باشند، مخالف رأی خود را وهّابی و سنّی و بی‌ولایت و .... و اگر سنّی باشند مخالف را شیعه و رافضی و...... می‌شمارند! در حالی‌که بهترین کار آن است که برای إبطال رأی طرفِ مقابل، دلیل و مدرک إرائه کنند. بنابراین مهمّ این است که بدانی **أوّلاً**: اینکه حرف ما شبیه و هّابیها باشد یا نباشد أهمّیّتی ندارد هنچنانکه اگر یک سنّی در موضوعی به من بگوید مانند شیعیان سخنان می‌گویی به او نیز می‌گویم مسألۀ شباهت قول من به قول شیعه، أهمّیّتی ندارد، مهم آن است که ببینیم دلیل و مدرک من بر إدّعایم چیست؟.

ثانیاً : این شبهه که از آخوندهای حوزۀ علمیّه شنیده‌ای بسیار سست است و من بارها بطلان این مغالطه را در جلسات خود بیان کرده‌ام احتمالاً شما نشنیده‌ای أمّا کار شما که از من دلیلِ تعمیم را خواسته‌ای کار بسیار خوبی است. اینک دلیل خود را بیان می‌کنم، نخست اینکه باید توجّه داشته باشیم که تصوّر ما فارسی زبانان از «مِلك» و «مالِك» کاملاً با آنچه که در زبان قرآن وجود دارد، منطبق نیست. اگر به کتاب خدا مراجعه شود ملاحظه می‌کنیم مالکیّت و مشتقّات آن ـ که درعربی از مصدر **مَلك** و **مُلك** و مِلك و...... است و به معنای «توانایی بر تصرّف در مملوك و إعمال اراده دربارۀ اوست ـ در قرآن کریم به معنایی بسیار وسیعتر از آنچه می‌پنداری استعمال شده است. مثلاً در زبان فارسی می‌گویم: «من دست دارم» یا «من دارندۀ دست‌ام» یا شاید بگویم: «من مالك دست خویش‌ام» أمّا در زبان عربی در این موارد می‌گوییم: « لَهُ يدٌ = او دست دارد» و اصولاً گفته نمی‌شود «فُلانٌ يَملِكُ يَداً» به عبارت دیگر أصولاً در زبان عربی برای «داشتن» از مادۀ «مَلَكَ يَملِكُ» استفاده نمی‌شود مگر معنایی بیش از «داشتن و دارا بودن» مُراد باشد. مثلاً در قرآن فرموده: **مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا** [سورة طه: ۸۷] «ما به اختیار و خواست خود زمان وعدۀ تو را خلاف نکردیم» چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا لفظ «**مَلك**» به معنای داشتن و دارندگی نیست. و یا فرموده: **لَا يَمۡلِكُونَ مِنۡهُ خِطَابٗا** [سورة النّبأ: ۳۷] «(کسی را) یارای گفتگو با او نیست» در این آیه نیز

معنای «یَملِکُونَ» غیراز داشتن و دارندگی است و أصولاً «گفتگو» قابل ملکیّت نیست تا بشود مالك آن شد و یا اگر دربارهٔ ملکهٔ سبا فرموده: **وَجَدتُّ ٱمۡرَأَةً تَمۡلِكُهُمۡ** [سورة النَّمل: ۲۳] «زنی را یافته‌ام که بر آنان فرمانروایی می‌کند» منظور این نیست که همهٔ مردم «سبأ» غلام و کنیز بلقیس و مِلكِ یمین او بوده‌اند بلکه مقصود این است که او صاحب اختیارشان بود و در أمورشان تصرّف کرده و دربارهٔ آنان تصمیم می‌گرفت. به همین سبب به پادشاه که در أمور مردم تصرّف می‌کند «مَلِك» گفته می‌شود. و یا اگر فرموده: **لَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتٗا وَلَا حَيَوٰةٗ وَلَا نُشُورٗا** [سورة الفرقان: ۳] «مرگ و حیات و برانگیختن در اختیار آنها نیست» واضح است که مرگ یا حیات یا برانگیختن مردگان، أمور قابل ملکیّت نیستند بلکه مراد آن است که اینگونه أمور درتوان واختیار غیرخدا نیست. قرآن کریم دربارهٔ چیزی که به صورت امانت **در اختیار** کسی قرار می‌گیرد با اینکه «مالك» آن محسوب نمی‌شود مادهٔ «مَلَكَ يَملِكُ» را استعمال و فرموده: **مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ ......** [سورة النُّور: ۶۱] «کلیدهای آنها در اختیار شما بود» شما می‌دانید که در زمان رسول خدا(ص) مجاهدینی که به جهاد می‌رفتند کلید خانهٔ خود را به أمامنت به عدّه‌ای معاف از جهاد می‌دادند تا به خانه‌هایشان رسیدگی کنند. بنابراین آنها «مالِك» نبودند ولی در مدّت غیبتِ مالِکین، اختیار خانه به دست آنها بود.

ثالثاً: اگر من دارای سلامت باشم یعنی سالم باشم «مالِك سلامت» نیستم بلکه «واجد» آن هستم یا اگر دارای جمال باشم یعنی جمیل باشم، «مالِك جمال» نیستم بلکه «واجد» آن می‌باشم و به همین سبب نمی‌توانم سلامت یا جمال را به شما منتقل کنم یا از شما سلب کنم (فتأمّل) بر همین قیاس اگر من در قیامت دارای مقامات عالیه باشم «واجد» آن درجات و مقامات هستم أمّا «مالِك درجات» نیستم و نمی‌توانم آن درجات را به شما بدهم أمّا خداوند «مالِكِ» آنهاست و می‌تواند آن صفت و یا هرصفتی را به هرکه بخواهد بدهد یا از او بگیرد. بنابراین در اموری که قابلیّت ملکیّت ندارند معنای «مالِك» غیراز «واجد» است. و به نظر ما رسول خدا(ص) که دارای عالیترین درجات می‌باشد، «واجد» آن درجات است نه «مالك» آن

درجات (فتأمّل جدّاً) و طبعاً نمی‌تواند آن درجات یا قسمتی از آن درجات را به شما یا به من بدهد یا درجات شما یا مرا از ما سلب کند. خدا به کسی چنین إذنی نداده است .

اگر قرآن فرموده: معبودانی که می‌خوانید مطلقاً مالکیّت ندارند یعنی صاحب اختیار نیستند، این معنی منافات ندارد با اینکه واجد مقامات و درجات بسیار باشند. مغالطهٔ آخوندها این است که نسبت به تفاوت میان «واجد» و «مالِك» تجاهل می‌کنند تا بتوانند از خرافات حمایت کنند و عوام را فریب دهند. زیرا بسیاری از مردم نمی‌دانندکه در عربی «مالِك» در بسیاری از موارد به معنای صاحب اختیار است.

رابعاً : قرآن فرموده انبیاء پس‌از رحلت، ازعالم فانی خبر ندارند [سورة المائده: ۱۱۷] بنابراین ما نمی‌توانیم صدای خود را به آنان برسانیم چنانکه در همین آیهٔ مورد نظر ما نیز فرموده: «لایَسمَعوا دُعائَكُم» «خواندن شما را نمی‌شنوند» زیرا به عالم باقی شتافته‌اند و در عالم فانی نیستند. اگر منظور صرفاً بُتهای چوبی و سنگی و....... بود که ذکر جملهٔ «خواندن شما را نمی‌شنوند» ضرورت نداشت زیرا مشرکین می‌دانستند که مجسّمه‌هایشان توان سخنگویی و شنیدن و دیدن ندارند و کاری از آنها ساخته نیست [سورة الانبیاء: ٦٥] أمّا قرآن دربارهٔ آنها اضافه فرموده: **وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡ** [سورة فاطر: ١٤] «و اگر بشنوند، شما را جواب ندهند و روز قیامت شرك ورزی شما را نپذیرفته و با آن مخالفت می‌کنند» اگر آنها جماد از قبیل چوب و فلز و سنگ و .... را می‌پرستیدند، جماد که شعور و توان شنیدن ندارد تا در قیامت با شرك ورزی مشرکین مخالفت کند. احتمال و فرضِ شنوایی دربارهٔ جماد بِالکُلّ منتفی است أمّا این فرض که در آیه آمده، می‌رساند که مشرکین کسانی را می‌خواندند که بُتها تمثال و یادآورِ آنها بوده‌اند و آنان در قیامت با کار مشرکین دربارهٔ خودشان و تمثالشان مخالفت می‌کنند.

خامساً : شما در تفسیر «المیزان»[1] و «نمونه»[1] که علمای قم نوشته‌اند نیز خوانده‌اید که مشرکین، صِرف مجسّمهٔ چوبی یا فلزّی یا ...... را نمی‌پرستیدند بلکه آنها را تمثال و مظهر و

[1]- تفسیر المیزان ذیل آیه سوّم سورهٔ زُمَر که ما قول تفسیرمذکوررا در صفحهٔ ۲۸۹ کتاب حاضر آورده‌ایم .

یادآورد فرشتگان و أجنّه و أنبیاء و صُلَحاء و موجودات مقدّس و...... می‌دانستند. بنابراین صلحا و فرشتگان نیز واجد مقامات و درجات والا بوده‌اند. آیا شما معتقدید که فقط پیغمبر أکرم(ص) وأمیرالمؤمنین(ع) واجد درجات عالیه هستند ونزد پروردگارمتعال روزی می‌خورند و سائر انبیاء و صالحین و فرشتگان و........ ـ مثلاً حضرت مسیح و حضرت مریم که تمثال آنها را در کلیساها می‌گذارند و نصاری آنها را در شدائد و مشکلات زندگی به صورت نامقیّد می‌خوانند و قرآن کریم دربارهٔ آنها فرموده مالك پوست هستهٔ خرمایی نیستند ـ هیچ درجه و مقام و منزلتی نزد خدا نداشته و نزد پروردگار روزی نمی‌خورند؟!.

قرآن دربارهٔ شفیعان مشرکین فرموده: **أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ ۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡـًٔا وَلَا يَعۡقِلُونَ** [سورة الزُّمر: ٤٣] «یا غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند بگو حتّی اگر مالك چیزی نمی‌بودند و چیزی درنیابند [باز هم آنها را شفیع خود می‌گیرید؟!]» آیا آنها واجد و دارای درجات خود نبوده‌اند و دارای حواسّ و صفات خود نبوده‌اند؟!!.

بنابراین شما باید دلیل بیاورید که چرا نهی قرآن از خواندنِ نامقیّد غیرخدا را به بتهای عصر جاهلیّت عربستان منحصر کرده‌اید؟ در حالی که به نظر ما نهی قرآن شامل عموم عنوان «غیر خدا = **مِن دُونِ الله** » است نه اینکه مختصّ بتهای چوبی و سنگی و ...... باشد و چون انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ملائکه و أجنّه و..... از شمول عنوان «**مِن دُونِ الله**» خارج نیستند لذا هرکه پیرو قرآن است باید مراقب باشد که برای غیرخدا کاری نکند که مشمول نهی قرآن باشد. به عبارت دیگر تخصیص شما بلا دلیل است نه تعمیم ما. (فتأمّل)

باری آن جوان دیگر به سراغ ما نیامد أمّا شنیدم که اینجا و آنجا از نگارنده بدگویی می‌کرد. نعوذُ بِاللهِ مِنَ العَصَبيّة .

[1]- ما قول مُؤلِّفين تفسیر نمونه را در صفحهٔ ۲۸۹و۲۹۰ کتاب حاضر آورده‌ایم .

اکنون که این سطور را می‌نویسم این آیهٔ شریفه به یادم آمد که فرموده **وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ** [سورة المؤمنون: ۱۱۷] «و هر که با خدا معبودی دیگر را بخواند که او را بر آن برهانی نباشد، جُز این نیست که حسابش نزد پروردگارش باشد، همانا حقّ پوشان (= کافران) رستگار نمی‌شوند».

لازم است توجّه کنیم که جملهٔ « **لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ** = هیچ برهانی بر او ندارد» صفت بعداز صفت است برای کلمهٔ «**إلهاً**» که موصوف است. یعنی این جمله صفت قبل از خود را وصف می‌کند. به عبارت دیگر قرآن که فرموده: **فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا** [سورة الجنّ: ۱۸] «با خدا أحدی را نخوانید» و دعا را عبادت شمرده و فرموده: أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ [سورة يوسف: ٤٠] «(خداوند) فرمان داده که جُز او را عبادت نکنید» و چند بار استفهام انکاری فرموده: **أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِ ؟.....** [سورة النَّمل: ٦٢ و ٦٤] «آیا با خداوند [یگانه] معبودی هست؟» و از عبادت آنچه که فاقد حجّت است نهی فرموده [سورة آل عمران: ۱۵۱، الأنعام: ۸۱، الأعراف: ۳۳، الحجّ:۷۱] طبعاً نمی‌گوید که « **مِن دُونِ الله** = غیرخدا» بر دو نوع است : نوعی که واجد برهان (= بُرهانٌ لَه) است و نوعی دیگر که فاقد برهان (= لابُرهانَ لَه) است، بلکه می‌فرماید غیرخدا کُلاً «فاقد برهان» است (فتأمّل جدّاً) و جلمهٔ « **فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ** » جزای شرط و برای تهدید است و مسلمان باید به این آیه جدّاً توجّه نماید.

به نظر نگارنده چون آخوندها برهانی ندراند ناگزیر به مغالطه و سفسطه و هوچیگری متشبّث می‌شوند. نَعوذُ بِاللهِ مِنَ العَصَبِيَّة.

فصل دوّم :

این فصل مربوط به ماه شعبان است. تعدادی از روایات آن از خاندان «فضّال» است که فطحی مذهب بوده‌اند[1] و یا مرویّات ضعیفانی از قبیل محمّد بن جمهور و سیّاری و داود بن کثیر الرّقی و احمد بن هلال العبرتائی[2] و ...... است .

در این فصل گویا شیخ عبّاس به یاد نداشته که در صفحهٔ أوّل فصل اوّل این باب گفته بود رجب، شهرالله است. وی در این فصل، قمستی از روایتی را نقل می‌کند که رمضان را شهر الله شمرده است![3] در این روایت می‌گوید هرکه یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد، بهشت او را واجب شود!! و در همین صفحه می‌نویسد: مردی مرتکب خون حرام (= قتل نفس) می‌شود پس روزه می‌گیرد شعبان را نفع می‌بخشد او را و آمرزیده می‌شود!!!

یا هر که در این ماه هزار بار بگوید: «لا إلهَ إلا اللهُ وَ لانَعبُدُ إلا إیّاهُ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَو کَرِهَ المشرِکون» خدا برای او ثواب عبادتِ هزار سال را می‌نویسد. (یعنی چند ده برابر شب قدر؟!!) شیخ عبّاس شاید به منظور حفظ آبرو نوشته است (در تمام این ماه.....) در حالی‌که در متن روایت این قید نیامده، ثانیاً بقیّهٔ روایت را نیاورده است که می‌گوید گناه هزار سالِ گوینده محو می‌شود و در زمرهٔ صدّیقین محشور شده و چهره‌اش در روز قیامت مانند ماه شب چارده می‌درخشد!![4] آیا شیخ عبّاس از خود نپرسیده که چگونه خداوند رحیم که ماه رمضان و عبادت شب قدر را که ثواب کمتری دارد در کتابش معرّفی فرموده أمّا از معرّفی چنین عبادتی دریغ ورزیده است؟!.

---

[1]- «ابن فضّال» را ابن داود حلّی و صاحب کتاب سرائر و سایرین ضعیف شمرده‌اند برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب **زکاة** مرحوم قلمدران، فصل «شرح حال علیّ بن فضّال» ص ۱۸۹ به بعد .

[2]- این افراد را در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** معرّفی کرده‌ایم.

[3]- وسائل الشیعه، ج۷، ص ۳۷۷، حدیث ۲۸ .

[4]- و مَن قالَ فی شَعبان ألفَ مَرَّةٍ « لاإلهَ إلا..... الخ» کَتَبَ اللهُ لَهُ عبادة الف سنة و مَحا عَنهُ ذَنب الف سَنَةٍ و یخرج مِن قَبرِهِ یَوم القیامَة وَ وجهه یتلألأ مِثل القَمَر لَیلَة البَدر و کُتِبَ عَندَ اللهِ صِدِّیقاً. (اقبال **الاعمال**، سیّد بن طاووس، ص ۶۸۵، وسائیل الشیعه، ج۷، ص ۳۸۰).

از اینگونه روایات که با عملی ناچیز، ثوابهای بیکران و عجیب و غریب حاصل می‌شود در این باب بسیار است. أمّا چنانکه گفته‌ایم روایاتی که مدّعی است هرکه یک عمل مستحبّ به جای آورد بهشت بر او واجب می شود، مردود و باطل است و نظام إلهی بی‌حساب و کتاب نیست .

عجیب است که شیخ عبّاس از نقل اینگونه روایات غرورانگیز و فریبنده ابائی ندارد أمّا روایتی ازقبیل روایت ذیل را که موافق قرآن و مستدلّ است، در کتابش نمی‌آورد : عَن رَسولِ اللّهِ(ص) أنَّهُ قالَ:مَن صامَ ثَلاثَةَ أيّامٍ مِن كُلِّ شَهرٍ كانَ كَمَن صامَ الدَّهرَ،لِأَنَّ اللّهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ يَقُولُ: **مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَا** [سورة الأنعام: ١٦٠] «از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود: هرکه سه روز از هر ماه را روزه بدارد مانند کسی است که همهٔ روزها را روزه داشته است، زیرا خداوند ـ عَزَّوَجَلَّ ـ می‌فرماید : **هرکه نیکی آورَد، ده برابر آن پاداش دارد**»[1] .

در این فصل می‌گوید رسول خدا(ص) روزهٔ این ماه را وصل می‌کرد به ماه رمضان در حالی‌که معارض این حدیث نیزدردست است وشیخ صدوق روایت کرده که رسول خدا(ص) دو یا یک روز قبل از رمضان را روزه نمی‌گرفت.[2] مفید است که در این موضوع مراجعه شود به کتاب معتبر «**المُصَنَّف**» تألیف عبدالرّزّاق صنعانی که از قدمای شیعه بوده است (ج۴، ص ۱۵۸).

دراین فصل به حضرت سجاد(ع) روایتی را افتراء بسته‌اند (ص۱۵۲ و۱۵۳) که در آن پیغمبر وآل او «غِیاثُ المضطَرّ» قلمداد شده است! گویا شیخ عبّاس نمی‌دانسته که غِیاثُ المضطَرّ

---

[1]- بحار الانوار، ج۹۴، ص ۱۰۸ .

[2]- وسائل الشّیعه، ج۷، ص ۳۷۵ و بحار الانوار، ج۹۴، ص ۷۳ .

فقد خداست (سورة النّمل: ٦٢ تا ٦٤) و إلا این صلوات مفتضح را در کتابش نمی‌آورد.[1] البتّه روایتی که ارمغان دشمن قرآن یعنی «احمد سیّاری»[2] باشد، بهتر از این نخواهد بود.

به عنوان عمل هشتم از اعمال مشترکۀ ماه شعبان مناجاتی از «ابن خالویه، آورده که مدّعی است مناجات همۀ أئمّه بوده است. «ابو عبدالله حسین بن محمّد خالویه» از علمای قرن چهارم و حدّأکثر اینکه شاید ولادتش أواخر قرن سوّم هجری و ساکن «حلب» بوده است. وی بدون معرّفی رُواتی که مناجات شعبانیّه را برایش نقل کرده‌اند مناجاتی را به أئمّه نسبت داده که بعید نیست از بافته‌های خودش بوده و یا در آن دخل و تصرّف کرده باشد. این مناجات ـ که وی مدّعی است مناجات همۀ أئمّه بوده ـ طبعاً باید مشهورتر از آن باشد که فقط «ابن خالویه» از آن مطّلع شود ولی مشاهیر محدّثین از قبیل کلینی که ساکن عراق بوده و شیخ صدوق و...... از آن بی‌خبر باشند و آن را نقل نکرده باشند. بنابراین صرف انتساب روایتی به «ابن خالویه» موجب اعتبارآن نمی‌شود. از همین شخص مروی است که رسول خدا(ص)فرمود کسی که دوست دارد دست بیاویزد به شاخۀ یا قوتی که خدا به دست خود آن را خلق نموده سپس به او فرموده باش پس موجود شده؛ باید پس از من علی را دوست بدارد.

ملاحظه می‌کنید جاعل حدیث چون شنیده خدا حضرت آدم را از تراب آفریده سپس به او فرمود باش پس موجود شد، او نیز همین موضوع را برای شاخۀ یا قوت بافته است. درحالی‌که در مورد حضرت آدم منظور نفخ روح و حیات در کالبد اوست أمّا شاخۀ یا قوت متشکّل از روح و جسم نبوده و به صِرف خلقت کامل است و نیازی به نفخ روح در او نیست تا پس از خلقت گفته شود : باش.

به هرحال اگر بگوییم مناجات شعبانیّه متن آن ایرادی ندارد ولی انتساب آن به شارع بدون دلیل متقن، محلّ اشکال است و حدّ اکثر اینکه مشمول همان مسأله مأذونیّت عامّ دعاست که قبلاً گفته‌ایم. (ص ۷۰) اینجانب تعجّب می‌کنم از بعضی عرفان بافان خرافی زمان ما که در

[1]- گر چه متأسّفانه شیخ طوسی نیز این صلوات را در مصباح المُتهجّد (ص ۷۶۰) آورده است!!.

[2]- برای شناخت وی رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۱۱۹ .

دعاها آنهمه اظهار تقصير و اعتراف به گناه أئمّه را در پيشگاه حقّ تعالى ناديده گرفته ولى اگر دو عبارت قلمبه و سلمبه و مناسب عرفان بافيهاى خود ببينند به آن نظر دوخته و از آن مقامات عرفانى مى‌تراشند و صفحات بسيار را دربارهٔ اين موضوع سياه مى‌كنند. مثلاً در همين مناجات عرض مى‌كند: «فَقَد جَعَلتُ الإقرارَ بِالذَّنبِ اِلَيكَ وَسيلَتي» «پس هر آينه اعتراف به گناه در پيشگاهت را وسيلهٔ خويش قرار داده‌ام» و يا عرض مى‌كند: «عُد عَلَيَّ بِفَضلِكَ عَلى مُذنِبٍ قَد غَمَرَهُ جَهلُهُ، إلهي قَد سَتَرتَ عَلَيَّ ذُنوباً فِي الدُّنيا وَ أنَا اَحوَجُ اِلي سِترِها عَلَيَّ مِنكَ فِي الأُخرى..... » «(معبود من) با فضل و كرم خويش به من توجّه فرما، به گناهكارى كه جهل او را غرق كرده، معبود من به تحقيق كه در دنيا گناهانى [كه بر من بود] پوشيده داشتى در حالى‌كه من به پوشيدگى آن در عالم آخرت محتاجترم. . . . .» و يا عرض مى‌كند : «إلهي أنَا عَبدُكَ الضَّعِيفُ المذنِبُ» «معبودا، من بندهٔ ضعيف گنگار توام». اهل عرفان از اينگونه جملات به سادگى مى‌گذرند ولى وقتى به جمله: «إلهي هَب لي كَمالَ الإنقِطاعِ إلَيكَ و أنِر أبصارَ قُلوبِنا بِضِياءِ نَظَرِها إلَيكَ حَتّى تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إلى مَعدِنِ العَظَمَةِ» «اى معبود من، مرا كمال انقطاع به سويت را عطا فرما و ديدهٔ دلهاى ما را به پرتو نظر كردن به سويت روشن فرما تا ديدهٔ دلها پرده‌هاى نور را بشكافد و به سر چشمهٔ عظمت و اصل گردد» مى‌رسند، اينگونه جملاتِ تشبيهى و مبهم را گرفته و از آن وصل و فصل به حقّ و مقامات ربوبى و يلى الرّبّى مى‌تراشند ! بايد گفت اين الفاظ كنايى و تشبيهى را بهانه و مستمسك بافندگيهاى خود قرار ندهيد و برويد قرآن بخوانيد كه راه خداشناسى و نيل به كمالات انسانى را به عبارات واضح و روشن بيان فرموده و فصل و وصل در آن نيست. البتّه مخفى نماند كه لحن اين دعا نيز با دعاهاى معتبرى كه از پيامبر أكرم(ص) رسيده متفاوت است. (فتأمّل)

از جملهٔ كتبى‌كه شيخ عبّاس به آنها استناد كرده، كتاب بى‌اعتبارى است موسوم به «تفسير امام حسن عسكرى(ع)». فى المثل در أعمال مختصّهٔ شعبان و روز اوّل اين ماه، به همين كتاب

استناد کرده است!! ما برای اطّلاع خوانندگان از وضع این کتاب، مطالبی را از قول محقّق مجاهد جناب «**حیدر علی قلمداران**» (رَحِمَهُ الله) می‌آوریم :

((با مراجعه به سند این تفسیر معلوم می‌شود رجالی‌که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذّاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن «سهیل بن أحمد الدّیباجی» است و «ابن الغضائری» گفته: «إنَّهُ کانَ یَضَعُ الأحادیثَ وَ یَروِي عَنِ المجاهیل» «او حدیث جعل نموده و از افراد مجهول روایت می‌کرد» سهیل بن احمد از «محمّد بن قاسم استرآبادی» نقل می‌کند. علامه در رجال خود دربارۀ این تفسیر فرموده است: «محمّد بن القاسم و قیل: ابن ابي القاسم المفَسِّر الاسترآبادي روی عَنهُ ابوجعفر«ابن بابویه» ضَعیفٌ کَذّابٌ روی عنه تَفسیراً یَرویهِ عَن رَجُلَینِ مَجهولَینِ اَحدهما یُعرَفُ بِیوسف بن محمّد بن زیاد و الآخر عليّ بن محمّدبن یسارعَن أبیهِما عَن أَبِيالحسن الثالث(ع) وَالتَّفسیرُ مَوضُوعٌ عَن سهیل الدّیباجي عَن أبیه بِأحادیثٍ مِن هذِهِ المناکیر»[۱] می‌فرماید این تفسیر موضوع و ساختگی است که سهیل بن احمد الدّیباجی آن را وضع نموده و أحادیث آن مناکیر است. «محمّد بن قاسم» ضعیف کذّاب این تفسیر را از دو نفر مجهول به نام یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن یسار روایت کرده است. خودش خیلی خوشنام بوده، رفته دامن مجهولین بی‌نام و نشان را چسبیده است!.

اینک می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر که منسوب به امام است تا ببینیم چه دسته گلهایی به آب داده؟.

أوّلاً این جناب اینقدر از تاریخ بی‌اطّلاع بوده که می‌گوید حجّاج مختار بن ابوعبیدۀ ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتلۀ حسین بن علی(ع) انتقام گرفت!! با اینکه به تصدیق تمام مورّخین حجّاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال شصت و هفت هجری

---

[۱]- رجال العلامه الحلّی، مطبعه الحیدریّه (نجف)، چاپ دوّم، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ .

به دست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود، اتّفاق افتاد.

داستان عبدالملک مروان و قتل مصعب و سر او در دارالإمارۀ کوفه از مشهورات تاریخ است. تو گویی امام حسن عسکریِ این تفسیر هم مانند امام جعفر صادقِ کتاب «بحر الأنساب» ـ که یکی از کتابفروشیهای معتبر تهران برای رضای خدا(!!) چند سال قبل، آن را چاپ و توزیع نمود ـ اطّلاعات تاریخی نداشته تا جایی‌که تاریخ وفات خود را هم مختلف ذکر کرده است!!.

ثانیاً توجّهی به مضامین این تفسر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامۀ حلی «مناکیر» فراوانی که غیراز این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد. چیزهایی در آن است که أکثراً از موضوعات غُلاة است، بلکه در هیچ کتابی حتّی کتاب غُلاة هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیۀ **وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا** [سورة البقرة: ۲۳] که خدا تمام أهل عالَم را به تحدّی با قرآن دعوت می‌کند، سخن از معجزۀ قضای حاجت (دفع غائط) پیغمبر(ص) رفته است که چگونه منافقینی که در تعقیب این بودند که عورت و غائط آن حضرت را ببینند محروم و مأیوس شدند و معجزۀ آنچنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده است!! لاطائلاتی مانند تکلّم کردن خر کعب بن أشرف و إیمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شمّاس آن خر را ! و از این قبیل بیهوده‌ها آنقدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند!! آیا این است آن تفسیری که أهل عالَم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟!!.

علامۀ محقّق جناب آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب پرارزش و بی‌مانند « الأخبار الدّخلیه » ـ که دوازده سال پس از « ارمغان آسمان » به چاپ رسید ـ از صفحۀ ۱۵۲ تا ۲۲۸ به انتقاد از این تفسیر و بیان جعل و کذب بودن مندرجات آن پرداخته، سرانجام

می‌نویسد : اگر اخباری که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست ! زیرا متضمّن جمع بین ضدّین است که محال است.

با مطالعهٔ کتاب گرانقدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادانِ بدتراز دشمن، ازهمان صدر أوّل یعنی در زمانی که خود أئمّه ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ حیات داشته اند، چقدر کذب و افتراء بر آن بزرگواران بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گُهَربیان را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع درآورده‌اند ! تا حدّی که آن بزرگواران را ـ اَلعَیاذُ بِالله ـ به صورت دشمنان حقیقت و خود پرستان خدا نشناس معرّفی کرده‌اند !))[۱].

((دوّمین کتابی که به نام تفسیر أئمّهٔ معصومین درماین شیعه رائج است کتاب تفسیر «البرهان» تألیف سیّد هاشم بحرانی است. در این کتاب نیز تا آنجا که تفسیر منقول از أئمّه بوده، همه را آورده است و غالباً أحادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آنها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه براین أحادیثی در آن است که مخالف قرآن و ضروریّات اسلام است، مانند حدیثی که (در صفحهٔ ۲۶۷ جلد اوّل) در ذیل آیهٔ **ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ** [سورة البقره: ۲۸۵]آورده وحاصل‌آن این‌است‌که چون رسول‌خدا (ص) به درهای آسمان رسید فرشتگان با دیدنش از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان!!.

می‌بینید در این حدیث ملائکه را که از قدّیسین عالَمِ بالا و از مدبّران مَلَأِ أعلی هستند چقدر بی‌ادراک و نفهم و مشرک قلمداد می‌کند که وقتی رسول خدا(ص) را دیدند، خیال کردند عالَم دو خدا دارد!! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تَعالَی اللهُ عَن ذٰلِكَ وَ نَستَجِیرُ بِهِ. ساکنین این آسمان گویی از ساکنین یک طویله هم بی‌شعورتر بوده اند!! لعنت خدا بر دروغگو.

---

[۱]- به نقل از کتاب «ارمغان آسمان» ص۱۸۸ تا ۱۹۰ و کتاب «راه نجات از شرّ غُلاة»، فصل «پیغمبر جُز وحی نمی‌داند» ، با اندک تصرّف .

این حدیث را «محمّد بن الحسن الصّفّار» [مؤلّف «بصائر الدّرجات»] شیرین‌تر آورده که مضمون این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکۀ آسمانِ أوّل همینکه پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست ! پس خدا به جبرئیل أمر کرد که دو مرتبه «اَللّهُ أكبَر» بگوید. همینکه گفت، ملائکه برگشتند به درهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر، مخلوقی است آنگاه درها باز شد تا اینکه رسول خدا به آسمان دوّم رسید در اینجا هم ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود دو خدا هست. یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان. در این موقع جبرئیل «أشهَدُ أن لاإلهَ إلا الله» گفت. پس ملائکه برگشتند ودانستند پیغمبر مخلوقی است آنگاه در باز شد و رسول خدا(ص) رسید به آسمان سوّم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیّۀ آسمانهای اوّل و دوّم تکرار شد تا اینکه پیغمبر به آسمان چهارم رسید، در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیر دست او سیصد هزار فرشته است که زیر دست هر فرشته‌ای سیصد هزار فرشتۀ دیگر است. پیغمبر که این را دید گمان کرد او خداست و تصمیم گرفت که سجده کند لذا به آن مَلَک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه مَلَک روی دو پای خود ایستاد. پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است. بدین سبب آن فرشته باید تا روز قیامت به حال ایستاده بماند!!

شما را به خدا ببینید اوّلاً فرشتگان را که أشرف موجودات علوی از طرف پروردگار عالَم، مدبّر کائنات اند، آنقدر بی‌شعور و کم ادراک و نادان معرّفی می‌کند که تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند! معلوم می‌شود گروه فرشتگان و آنان که خدا دربارۀ آنها می‌فرماید: عِبَادٌ مُّكۡرَمُونَ [سورة الأنبياء:٢٦] «بندگان گرامی» و بعداز خود نام آنها را به عظمت یاد می‌کند که **شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ** [سورة آل‌عمران: ١٨] «خداوند شهادت می‌دهد که جُز او معبودی [به حقّ] نیست و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند» آنقدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آنها بشر و مجسّم نیست وحتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه

بدتر اینکه خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصوّر می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملَکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته بود و نود میلیون ملَك زیر دست او بودند، أمر بروی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جایت بلند شو! بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود اگر گناهی باشد ـ اَلعَیاذُ بِالله ـ متوجّه پیغمبر است که اشتباه گرفته! مَعَ ذلِكَ فرشتهٔ بدبخت به گناه پیغمبر، معذّب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد؟!.

گُنه کــرد در بلخ آهنگــری　　　به شوشتر زدند گردن مسگری!

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیهٔ شریفهٔ **ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ** [سورة البقره: ۲۸۵] که ترجمهٔ تحت اللّفظی آن این است که «پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده» از چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، بپردازد به چنین لاطائلاتی و آن را تفسیر أئمّه بداند؟! سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیّاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست .))[۱].

اینک بپردازیم به مطالبی که برای روز سوّم شعبان ذکر کرده است. شیخ عبّاس برای این روز دعایی نقل کرده از مصباح المتهجّد شیخ طوسی (ص ۷۵۸) که روی آن ابن عیّاش مختلّ العقل است که می‌دانیم روایات او مقبول نیست.[۲] بنا به این روایت، قاسم بن العلاء الهمدانی که مدّعی وکالت حضرت عسکری بود ادّعا کرده که توقیعی برای او رسده که امام حسین ..... الخ. اینان هرچه خواسته‌اند به عنوان توقیع نشر داده‌اند زیرا کسی نویسندهٔ توقیع را نمی‌دیده و خطّ او را نمی‌شناخته است.

متن این دعا نیز اختلال عقل راوی را آشکار می‌سازد زیرا دربارهٔ امام حسین(ع) می‌گوید: «اَلمُعَوَّضُ مِن قَتلِهِ أنَّ الأئِمَّةَ مِن نَسلِهِ وَ الشِّفاءَ فِي تُربَتِهِ وَالفَوزَ مَعَهُ فِي أوبَتِهِ وَالأوصِیاءَ مِن

۱- ارمغان آسمان، ص ۱۹۰ تا ۱۹۴ با اندکی تصرّف .

۲- ر.ك **زیارت و زیارتنامه**، ص ۱۶۴، شمارهٔ ۷۶ و کتاب حاضر، ص ۶۷و۶۸ و ۲۵۶ .

عِترَتِهِ بَعدَ قائِمِهِم وَ غَیبَتِهِ حَتّی یُدرِکُوا الأوتارَ وَ یَثأَرُوا الثّارَ» «عوض و جبران قتل او این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک اوست و رستگاری همراه اوست در رجعتش، و پس از قائم ایشان (= أئمّه) وغیبت او، أوصیاء از عترت خاندان او می‌باشند تا کین بستانند و خونخواهی کنند»!!.

ملاحظه می‌کنید که می‌گوید خدا در عوض شهادت امام حسین(ع) أئمّه را از نسل او قرار داد! در حالی‌که شیعیان می‌گویند أئمّه را خدا قبلاً برای پیامبر معیّن کرده بود و نام همهٔ آنها در لوحی مکتوب بود[۱] در حالی‌که کلمات این دعا ضدّ آن ادّعاست و علمای شیعه این دعا را ردّ نکرده‌اند معلوم می‌شود به ضدّ و نقیض بودن روایات کاری ندارند!.

علاوه بر این می‌گوید اوصیاء رسول پس از قائم و غیبت او می‌باشند!! و أئمّهٔ و اوصیاء شیعه را پس از امام غائب دانسته است!! چگونه علما و محدّثین شیعه متوجّه این مهمل گویی نشده‌اند؟! جاعل این دعا گویا همعقیدهٔ بافندگان حدیثی است که به عنوان حدیث نهم در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص **۲۱۹** تا **۲۲۳**) آمده است و نام «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» در آن حدیث نیز دیده می‌شود .

در این دعا می‌گوید شفا در خاک امام حسین(ع) است! می‌پرسیم چرا شفا در خاک پیامبر(ص) نیست؟! آیا شیخ عبّاس نمی‌داند که خوردن خاک شرعاً حرام و مخالف بهداشت است؟!.

در این دعا به قصّهٔ مضحک «فُطرُس» اشاره کرده[۲] و اوصیاء را بر جمیع بشر حجّت دانسته با اینکه قرآن و نهج البلاغه می‌گویند پس از رسول خدا(ص) کسی حجّت نیست[۳]. همچنین می‌گوید: «نَحنُ عائِذونَ بِقَبرِهِ ...... و نَنتَظِرُ أوبَتَهُ» «ما به قبر او پناه می‌بریم ...... و

---

[۱]- ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۵۷۱ به بعد .

[۲]- ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص ۷۶ .

[۳]- ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۳۷ .

منتظر رجعت اوییم» در صورتی که باید به خدا پناه برد و «رجعت» نیز مخالف قرآن و خرافه‌ای است بافتهٔ همین راویان کذّاب.

راوی می‌گوید امام حسین(ع) در آخرین دعایش از کسانی‌که ارادهٔ قتل آن حضرت را داشتند، شکایت کرده و از خدا فرج و خلاصی خواسته و عرض کرده: «اَللّٰهُمَّ احکُم بَینَنا و بَینَ قَومِنا فَإنَّهُم غَرَونا وَ خَدَعونا و قَتَلونا ...... فَاجعَل لَنا مِن أمرِنا فَرَجاً وَ مَخرَجاً» «پروردگارا ...... میان ما و قوم ما داوری فرما زیرا ایشان به جنگ ما آماده و با ما نیرنگ و فریبکاری کردند و به قتل ما کمر بستند ...... پس برای ما در کارمان کشایش وگریزگاهی مقرّر بفرما» در این صورت چگونه روضه خوانها می‌گویند آن حضرت برای شهید شدن به کربلا رفت؟! در مورد حضرت سیّد الشّهداء ـ عَلَیهِ آلافُ التَّحِیّه وَ الثّناء ـ باید مراجعه شود به کتاب «**شهید جاوید**» و یا کتاب مختصری که به نام (پرتوی از نهضت حسینی، تلخیص وقایع سالهای ۶۰ و ۶۱ هجری، اقتباس و نگارش عفّت نوابی نژاد و........ دفتر نشر فرهنگ قرآن، تهران ۱۳۶۴) منتشر شده است.

در صفحهٔ ۱۶۳ در فضیلت شب نیمهٔ شعبان أخباری ضدّ عقل و قرآن آودره و گوید امام فرموده «این شبی است که قرار داده حقّ تعالی آن را از برای ما به مقابل آنکه قرار داده شب قدر را برای پیغمبر ما»! باید گفت اوّلاً مگر به امام وحی می‌شود که خدا برای او شبی قرار دهد؟ ثانیاً شب قدر برای تمام مسلمین است حتّی برای أئمّهٔ مسلمین و دیگر نیازی نیست که شبی دیگر مخصوص آنها قرار داده شود .

در همین صفحه می‌گوید: ولادت با سعادت حضرت سلطان عصر امام زمان ـ أرواحنا له الفداء ـ در سحر این شب سنهٔ دویست و پنجاه در سُرَّ مَن رآی واقع شده» با اینکه مجلسی در «بحار الأنوار» شبهای دیگر را نیز برای ولادت او نوشته است در جلد۵۱ صفحهٔ ۱۶ می‌گوید در شب جمعهٔ ماه رمضان و در صفحهٔ ۱۹ گوید روایت شده از حکیمه عمّهٔ او که تولّدش شب نیمهٔ ماه رمضان و در صفحهٔ ۲۳ گوید در ۲۴ رمضان است. در صفحهٔ ۱۵ نقل کرده که

در ۸ شعبان و درصفحهٔ ۲۵ گوید در **۳** شعبان و در صفحهٔ ۲۴ گفته در **۹** ربیع الأول متولّد شده است!! نویسنده گوید تمام این روایات از جعل راویان است.[۱]

در همین صفحهٔ گوید: «زیارت حضرت امام حسین(ع) افضل اعمال این شب و باعث آمرزش گناهان است و هرکه خواهد با او مصاحفه کند روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، زیارت کند آن جناب را در این شب و أقلِّ زیارت آن حضرت آن است که به بامی برآید و به جانب راست و چپ نظر کند پس سر به جانب آسمان کند پس زیارت کند آن حضرت را به این کلمات: «اَلسَّلامُ عَلَیكَ یا اَباعَبدِالله، السَّلامُ عَلَیكَ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُه» و هر کس در هرکجا باشد و در هر وقت که آن حضرت را به این کیفیّت زیارت کند امید است که ثواب حجّ و عُمره برای او نوشته شود»!!.

از شیخ عبّاس می‌پرسیم آیا أهمّیّت حجّ که آیات متعدّد در قرآن کریم به آن اختصاص یافته، به اندازهٔ گفتن دو جمله بر پشت بام است؟!! بنابراین دیگر چرا زحمت سفر حجّ را تقبّل کنیم، با گفتن دو جلمه خود را خلاص می‌کنیم!! در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» کذب این قبیل روایات اثباب شده است. (مراجعه شود).

شیخ عبّاس دعایی را از مصباح شیخ طوسی و اقبال الأعمال سید بن طاووس آورده که در هر دو کتاب فاقد سند است. در این دعا به حجّت و موعود این شب اشاره کرده است می‌پرسیم خدا در کجای قرآن این حجّت وموعود را معرّفی کرده است؟ آیا نخوانده‌ای آیهٔ **فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ** [سورة الأنعام: ١٤٤] «پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته تا مردم را بدون علم گمراه سازد؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند» و آیهٔ **وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم ..... أَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ**

---

[۱]- به کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و ص ۷۹۴ تا ۸۰۸ و کتاب «**بررسی علمی در احادیث مهدی**» تألیف نگارنده مراجعه شود.

[سورة البقره: ١٦٨ و ١٦٩] «به دنبال گامهای شیطان نروید که او آشکارا دشمن شماست و به شما فرمان می‌دهد ...... که دربارهٔ خدا چیزی بگویید که نمی‌دانید».

در این دعا در وصف غائب صفاتی آودره که معلوم می‌شود جمعی مورد نظر اوست زیرا می‌گوید: «نَواميسُ العَصر و وُلاةُ الأمر و المُنَزَّلُ عَلَيهم ما يَتَنَزَّلُ في لَيلَة القَدر و أصحابُ الحَشر والنَّشرِ و تَراجِمَةُ وَحيه و وُلاةُ اَمرِهِ و نَهيِه» «نوامیس روزگار و والیان أمر و کسانی‌که آنچه در شب قدر فرود آید بر ایشان نازل می‌شود صاحبان حشر و نشر و مترجمان وحی و والایان أمر و نهی خدا می‌باشند»؟!! چرا والیان أمر را دوبار ذکر کرده؟ دیگر آنکه در شب قدر وحی و قرآن نازل شد و فرشتگان فرود آمدند آیا بر اینان نیز وحی و فرشته نازل می‌شود[1]؟!! آیا حشر و نشر عباد که در اختیار خدا است در اختیار این افراد هم هست؟!! در حالی‌که پس از رسول خدا(ص) به اجماع مسلمین و به قول أمیر المؤمنین وحی قطع شده و چیزی بر کسی از جملهٔ أئمّه، نازل نمی‌شود چه شب قدر باشد و چه شب دیگر، به اضافهٔ اینکه حشر و نشر با خدا و به قدرت اوست ومربوط به أئمّه نیست و نسبت دادن حشر و نشر به أئمّه، کفر و دشمنی با آن بزرگواران است.

در صفحهٔ **۱۶۳** غسلی را یاد کرده که باعث تخفیف گناهان می‌شود! ولی راوی آن فرد ضعیفی است موسوم به «احمد بن هلال العبرتائی».[2]

در صفحهٔ **۱۶۹** در أعمال بقیّهٔ ماه شعبان دعای خوبی از حضرت صادق(ع) از طریق «حارث بن المغیره النَّضری» آورده است و چنانکه قبلاً گفتیم مرحوم نجاشی دربارهٔ «حارث» فرموده که او بسیار مورد وثوق است . ما ترجمهٔ دعای مذکور را در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان بدانندکه أئمّهٔ بزرگوار واز جمله حضرت صادق(ع) ادّعای معصومیّت نداشته‌اند :

---

[1]- مفیداست رجوع شود به‌آنچه دربارۀباب**۹۹** أصول کافی درکتاب «**عرض اخبار اصول برقرآن وعقول**» نوشته‌ایم (ص ۵۲۱ تا ۵۲۵).

[2]- برای شناخت او رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۴۲۸ و «زیارت و زیارتنامهٔ» ص ۱۲۸ .

«پروردگارا همانا این ماه مبارک (= رمضان)که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایهٔ هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کنندهٔ حقّ از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است. پس ما را در آن تندرست بدار و آن را برای ما موجب سلامتی مقررّ فرما و آن را با آسانی و عافیت از ما پذیرا باش. ای آنکه [عمل] اندک را [بزرگوارانه] می‌پذیرد و بسیار قدردانی می کند، این [عمل] ناچیز را از من بپذیر.

پروردگارا همانا از تو می‌خواهم که به سوی هر چیز برایم راهی بگشایی و در برابر آنچه نمی‌پسندی مانعی برایم بگذاری ای مهربانترین مهربانان، ای آنکه مرا از بدیهایی که در خلوت [و دور از أغیار] مرتکب گردیده‌ام بخشودی، ای خدایی‌که مرا به سبب ارتکاب گناهان مؤاخذه و عقاب نفرمودی ای بزرگوار بخشایشت را بخشایشت را بخشایشت را خواهانم.

ای معبود من مرا اندرز فرمودی أمّا من نپذیرفتم و مرا از حرامهای خویش بازداشتی أمّا من کناره نجستم پس من [در نافرمانی خود] چه عذری دارم؟ پس ای بزرگوار مرا ببخشای [که] بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

پروردگارا همانا آسودگی به هنگام مرگ و آمرزشت را به روز ستاخیز و محسبهٔ أعمال، خوهانم. [خداوندا] گناه از بنده‌ات بزرگ است و گذشت و چشم پوشی از تو نیکوست، ای تقوی پسند، و ای شایان آمرزگاری و بخشایش، بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

[بار إلها] همانا من بندهٔ تو وفرزند بندهٔ تو و کنیززادهٔ ناتوان توام که نیازمند بخشش توست و تو بخشندهٔ غِنی و برکت بر بندگانی. [خداوندا] تو چیره و بسیار توانمندی که کردار بندگان را شمارش نموده و روزی‌هایشان را تقسیم فرموده و زبانها و رنگهایشان را گونه گون آفریدی و آفرینشی پس از آفرینشی دیگر، نمودار ساختی. بندگان ، دانشت را [آنچنانکه باید] نمی‌دانند و حدّ و مقدار والایی و توانت را درنیابند وما همگی نیازمند بخشش و رحمت توایم از ما روی [عنایت] مگردان و مرا در کرداد و آرزو و در قضا و قدر از نیکوان و شایستگانِ مخلوقات خویش مقرّر فرما.

پروردگارا مرا به نیکوترین وجه زنده بدار و به نیکو ترین وجه حیاتم را پایان بخش آنچنانکه همراه باشد با دوستی اولیایت و خصومت با دشمنانت و میل و رغبت به درگاهت و بیم از [هیبت] تو و خشوع و وفاداری و پایبندی (به آیینت) و تسلیم در برابرت و تصدیق کتابت و پیروی از سُنَّت پیامبرت.

(بار إلها) از تو می‌خواهم آنچه از شکّ و بدگمانی یا انکار و نومیدی یا سرمستی یا نخوت یا حقّ ناپذیری یا تکبّر یا شهرت طلبی یا شقاق یا نفاق یا کفر با تباهکاری یا نافرمانی یا خودبزرگ بینی یا چیزی که دوست نمی‌داری در دلم جای داشت، ای پروردگار من [از تو می‌خواهم که] به جای آنها به من ایمان به وعده‌ات و وفای به عهدت و رضای به قضایت و پارسایی در دنیا و رغبت به آنچه در نزد توست و آرامش و متانت و [توفیق] توبهٔ خالصانه را عطا فرمایی؛ ای پروردگار جهانیان از تو اینها را خواستارم.

ای معبود من تو از برد باری‌ات نافرمانی می‌شوی و با کرم و بخشندگی‌ات [که توفیق طاعت می‌بخشی] اطاعت می‌شوی [و چنان کریمانه با بندگان رفتاری می‌کنی] که گویی نافرمانی نشده‌ای و من و کسانی که تو را نافرمانی نکرده‌اند، ساکنان زمین توایم پس [باز هم] با ما به فضل و کرم خویش، بخشنده باش و با نیکی به ما عنایت فرما، ای مهربانترین مهربانان و بر محمّد و خاندانش درودی سرمدی فرست. درودی که در حساب نگنجد و شمارش نپذیرد و قدر و اندازه‌اش را کسی جُز تو نداند، ای مهربانترین مهربانان».

فصل سوّم:

این فصل به ماه مبارک رمضان اختصاص دارد. بر خلاف فصل أوّلِ این باب که ماه رجب را أفضل الشّهور قلمداد کرده بود[1] در اینجا ماه رمضان را أفضل ماهها می‌شمارد که البتّه درست است. باید دانست آنچه از رسول خدا(ص) در کتب معتبر نقل شده از دعا و

[1]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۵۲.

مستحبّات، موافق قرآن است ولی متأسّفانه بسیاری از مطالبی که در کتب خرافی به أئمّه نسبت داده‌اند مشوب به اغراق و غلوّ و کذب و مخالف قرآن است. شیخ عباس نقل کرده است (ص ۱۷۶). «هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است». بنابراین اگر کسی اهل دعا و عبادت باشد باید أوّلاً دعاهای قرآن را بسیار بخواند که دو ثواب دارد، هم ثواب قرائت قرآن و هم ثواب دعا».[1]

ثانیاً غیراز دعاهای قرآن باید ادعیه‌ای را انتخاب کند که در کتب معتبر از رسول خدا(ص) رسیده و متن آن با قرآن موافق است.

البتّه برخی از أحادیثی که مخالف قرآن نیستند متأسّفانه از دستبرد مذهب سازان در أمان نمانده‌اند از جمله اوّلین حدیث این باب که فرد باطل المذهبی از خاندان «فَضّال» ـ که واقفی بوده‌اند ـ آن را نقل کرده است! متن کامل حدیث منظور در «اقبال الاعمال» سیّد بن طاووس (ص۳) مذکور است : در ذیل حدیث به رسول خدا (ص) تهمت زده که به حضرت علی (ع) فرمود : «فمن أنكرَ إمامتَكَ فقد أنكرَ نُبُوّتي، يا علي أنت خليفتي على أُمتّي في حياتي (؟!) و بَعدَ مَوتي ..... أُقسِمُ بِالَّذي بَعَثَني بالنُّبُوَّةِ إنَّك حُجَّةُ اللهِ علي خَلقه و أمينُهُ على سِرِّه و خَليفتُه في عِباده» « (ای علی) هر که امامت تو را انکار کند نبوّت و پیامبری مرا انکار کرده است، ای علی تو بر أمّت من در حیاتم[2] (؟!) و پس از وفاتم خلیفهٔ منی...... به کسی که مرا به پیامبری بر انگیخت سوگند می‌خورم که تو حجّت خدا بر بندگانش و أمین راز او و خلیفهٔ او درمیان بندگانش می‌باشی»!! جاعل حدیث فکرده نکرده، اگر انکار امامت، انکار نبوّت باشد طبعاً منکر امامت کافر خواهد بود و بیعت با کافر و یا داماد گرفتن کافر، جائز نیست. أمّا امام المتّقین حضرت علی(ع) هم با ابوبکر و عمر بیعت فرمود و هم خلیفهٔ دوّم را به دامادی پذیرفت. **أفَلاتَعقِلون**؟.

---

[1]- ما رساله‌ای در دعاهای قرآن نوشته‌ایم و أخیراً نیز در آن تجدیدنظر و اصلاح کرده‌ایم و لی مدافعین خرافات مانع از تجدید چاپ آن می‌شوند.

[2]- ر.ک. **شاهراه اتّحاد**، ص ۸۰.

خوشبختانه شیخ عبّاس ذیل حدیث را که در سطور بالا آوردیم در مفاتیح نیاورده و فقط به ذکر صدر حدیث که مخالف قرآن نیست اکتفا کرده است .

در بخش أعمال مشترکۀ ماه رمضان (ص ۱۷۵) گوید: ابن طاووس روایت کرده از حضرت صادق و کاظم (ع) که می‌گویی در ماه رمضان از اوّل تا به آخرآن بعد از هر فریضه (= نماز واجب) ...... الخ، أمّا اوّلاً لازم است بدانیم که سیّدبن طاووس در أخذ حدیث متساهل بود ثانیاً متن حدیث نیز مورد اشکال است زیرا أئمّۀ بزرگوار بنا به دلائلی که در کتاب **زیارت و زیارتنامه** و کتاب حاضر آمده است قبور بزرگان دین را زیارت نمی‌کردند که هرروز و بعد از هر نماز از خدا توفیق زیارت قبر طلب کنند و بگویند: «اللهُمَّ ارزُقني زِيارَةَ قَبرِ نَبِيِّكَ» «خدایا زیارت قبر پیغمبرت را روزی من قرار ده»! بلکه این، خواستۀ غُلاة و کسانی است که قبر پرستی برای آنها منافعی دارد!.

در همین صفحۀ ۱۷۵ دو دعای دیگر ذکر شده که مخالف قرآن نیست و خواندن آن بنابر رخصت عامّ شرع به دعا، بلااشکال است. در صفحۀ ۱۷۶ دعایی از حضرت صادق(ع)آورده که ترجمۀ آن را در اینجا می‌آوریم، امید است مورد توجّه و تأمّل خوانندگان قرار گیرد:

«پروردگارا همانا من به وسیلۀ تو و از تو حاجتم را می‌خواهم و هرکه حاجتی از مردم بخواهد، همانا من جُز از تو حاجتم را نمی‌طلبم یگانه‌ای تو و هیچ شریکی نداری و [پروردگارا] از تو می‌خواهم که با فضل و رحمت و خشنودیت بر محمّد و أهل بیتش درود فرستی و در این سال حجّ خانۀ با حرمت خود را برایم مقرّرفرمایی، حجّی نیکو و پذیرفته و پاک که با اخلاص [تامّ] برایت به جای آورم. [حجّی که] دیده‌ام بدان روشن شود و بر اثر آن درجه‌ام را رفعت بخشی و [این توفیق را] روزیم فرمایی که [از حرام] چشم بپوشم و عفّت و پاکدامنی خویشتن را محفوظ داشته و از همۀ مُحرّمات تو دست بدارم تا [بدان جاکه] هیچ چیز نزد من محبوبتر نباشد از طاعت تو و بیمناکی از تو و عمل بدانچه دوست می‌داری؛ و ترک هرآنچه ناپسند می‌داری و از آن نهی فرموده‌ای. [بارالها] این [خواسته‌ام را] در آسانی و سهولت و تندرستی و آنچه که به نعمت عطا فرموده‌ای مقرّر بفرما. [خداوندا] از تو می‌خواهم

که مرگم را کشته شدن [و شهادت] در راهت و زیر پرچم [آیین] پیامبرت و همراه اولیاء خویش مقرّر فرمایی و از تو می‌خوام به [دست] من دشمنانت و دشمنان پیامبرت را به قتل رسانی و از تو می‌خواهم که مرا به خواری هرکه از خلق خویش می‌خواهی، گرامی بداری و مرا به گرامی داشتن أحدی از دوستانت خوار مداری، پروردگارا برایم با پیامبر [و پیروی و همراهی با او] راهی قرارده[1]. خداوند مرا کافی است، هرچه خدا خواهد».

شیخ عبّاس نوشته است : در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم [قرآن] سُنَّت است[2] .... علاّمۀ مجلسی (ره) فرموده که درحدیث است که بعضی ازأئمّه(ع) در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می‌کردند»!! نگارنده گوید أوّلاً اگر سنت رسول خدا(ص) در ماه رمضان هر سه روز، یک ختم قرآن بوده پس حدیثی که می‌گوید أئمّه در رمضان چهل ختم یا بیشتر می‌کردند، دروغ است ثانیاً حدیثی‌که مجلسی بدان اشاره کرده، راوی آن «برقی» و حدیثی بی‌اعتبار است و همچنین با حدیث ذیل نیز ناسازگار است که امام صادق(ع) به کسی از او پرسید آیا قرآن را دریک شب ختم کنم؟ فرمود: خیر، گفت: دو شب؟ فرمود خیر تا اینکه سائل پرسید: در شش شب؟ امام با اشارۀ دست قول او را تأیید نمود و فرمود اصحاب رسول خدا(ص) قرآن را در یک ماه و یا کمی کمتر، قراءت و ختم می‌کردند، قرآن سرسری و با شتاب قراءت نمی‌شود بلکه باید باطمأنینه قرائت و ترتیل شود و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکری از آتش دوزخ بود، درنگ می‌کنی و از آتش دوزخ به خداوند پناه می‌بری. سپس امام با اشارۀ دست به سائل اجازه داد که درماه رمضان در هرسه شب، یک ختم قرآن به جای آورَد و فرمود ماه رمضان، مشابه سایر ماهها نیست و حقّ و حرمتی خاصّ دارد..... الخ[3].

در صفحۀ ۱۷۷ می‌گوید: «آیة الله علاّمۀ حلّی در رسالۀ سعدیّه از حضرت صادق(ع) نقل کرده که فرمود: هر مؤمنی که إطعام کند مؤمنی را لقمه‌ای در ماه رمضان، بنویسد حق تعالی

---

[1]- اشاره است به آیه ۲۷ سورۀ مبارکۀ فرقان .

[2]- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۸۶۴ ، حدیث ۸

[3]- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۸۶۲ ، حدیث ۳ و موافق است با حدیث ۸ در صفحۀ ۸۶۴ .

برای او أجر کسی‌که سی بندۀ مؤمن آزاد کرده باشد»!! درحالی‌که سیّد بن طاووس دو حدیث از پیغمبر و امام صادق نقل کرده که ثواب این کار را آزاد کردن یک بندۀ مؤمن اعلام کرده است[1]. کدام یک را بپذیریم؟.

در صفحۀ ۱۷۸ حدیثی دربارۀ سورۀ دخان آورده که از دروغهای حسن بن الحریش است[2] و ما اورا به قدرکفایت درتحریر دوم کتاب «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۵۲۱تا ۵۲۵) معرّفی کرده‌ایم، مراجعه شود.

اینک می‌پردازیم به آنچه که در صفحۀ ۱۷۸ به نام «دعای افتتاح» آورده که شیخ طوسی (مصباح المتهجّد ص۵۲۰) و مجلسی در «زاد المعاد» و کفعمی بدون سند آورده‌اند! أمّا «سید بن طاووس» خرافی در «اقبال الأعمال» (ص ۵۸) مثلاً سندی برای آن ذکر کرده که به هیچ امامی نمی‌رسد بلکه برادرزادۀ «عُثمان بن سعید العمری» - که مدّعی بود از نوّاب امام زمان است!!- کتابی را با جلد قرمز به «محمد بن محمد بن نصر السّکونی» نشان داده و گفته عمویم «عثمان» دعاهایش را در این دفتر نوشته و از آن جمله در ماه رمضان، این دعا را می‌خوانده است. از قرائن معلوم است که وضع دعاهای این کتاب قرمز رنگ، افتضاح بوده است ! شیخ عباس یک بار دیگر در مفاتیح به دعایی از این کتاب اشاره کرده (ص ۲۴۸، عمل دوّم از اعمال روز عید فطر) أما چون دعا مفتضح بوده، فقط جملۀ اول دعا را نوشته و بقیّۀ آن را شاید به منظور حفظ آبرو نیاورده است!![3] ما دعای مورد نظر را[4] از «اقبال الأعمال (ص ۲۷۵ به بعد) می‌آوریم: «اَللّٰهُمَّ إنِّي تَوَجّهتُ إليكَ بِمحمّدٍ أمامي و عَلِيٍّ مِن خَلفي وَ عَن

---

[1]- مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص ۵۶۹ و اقبال الأعمال، ص ۷.

[2]- وسائل الشیعة، ج۷، ص ۲۶۵، حدیث ۱.

[3]- یاد آور می‌شویم که ما به نسخه‌ای از مفاتیح استناد می‌کنیم که ملاّعلی واعظ تبریزی خیابانی آن را بانسخه‌ای که مؤلّف تصحیح، کرده بود مقابله و غلط گیری کرده است.

[4]- جالب توجه ّاست که شیخ طوسی و کفعمی و مجلسی این دعا را برای بعد از نماز عید و «ابن طاووس» برای بعد از نماز صبح و قبل از نماز عید آورده است؟!.

يَمِينى و أَئِمَّتي عَن يَساري أستَتِرُ بِهِم مِن عَذابِك و أتَقَرَّبُ إليكَ زُلفى لاأجِدُ أحَداً أقرَبَ إليكَ مِنهم فَهُم أئِمَّتي فآمِنُ بِهِم خَوفي مِن عِقابكَ وَ سَخَطِكَ و أدخِلني برحمتكَ في عِبادكَ الصّالحين أصبَحتُ بِالله مؤمِناً مُخلِصاً عَلى دِينِ مُحمّدٍ و سُنَّتِهِ و عَلى دينِ عَلِيٍّ وَ سُنَّتِهِ و عَلى دِينِ الأوصِياءِ و سُنَّتِهِم....» «پروردگارا همانا من با محمّد در مقابلم و علی در پشت سرم و طرف راستم (چگونه ممکن است علی هم در طرف راست باشد و هم پشت سر؟!! آیا بافندۀ دعا می‌فهمیده که چه می‌بافد؟!) و [بقیۀ] امامانم در طرف چپم، به سوی تو روی آورده‌ام و به وسیلۀ ایشان خود را از عذابت مخفی ساخته و می‌پوشانم و به سوی تو نزدیکی و منزلت می‌جوییم و [برای این کار] کسی را که از ایشان به تو نزدیکتر باشد، نمی‌یابم، پیشوایان من ایشان‌اند پس به وسیلۀ آنان خوف مرا از عذاب و خشمت به ایمنی مبدّل ساز وبه رحمت خود مرا درزمرۀ بندگان نیکوکارت درآور. من بردین محمد وسنّت او وبر دین علیّ و سُنتِ او و بر دین اوصیاء و سُنَّتِ ایشان به خدا مخلصانه مؤمن شدم ..... الخ».

می‌پرسیم آیا صِرف اینکه خوانندۀ دعا بگوید پیغمبر در برابرم و علی در پشت سرم و .....، آن بزرگواران اطاعت می کنند و در برابر و پشت سر و چپ و راست او قرار می گیرند؟!.

آیا جناب شیخ طوسی که این دعا را در کتابش می‌نوشته در قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری به پیامبر می‌فرماید: **أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ** [سورة الزّمر:۱۹] «پس آیا کسی‌که سزاوار عذاب گشته پس آیا تو او را که در عذاب آتش [دوزخ] است می‌رهانی؟». و یا فرموده اگر هفتاد بار برای منافقین استغفار کنی، خدا آنها را نمی‌آمرزد (التّوبه: ۸۰ و المنافقون:۶) و شفاعت حضرت نوح(ع) را دربارۀ پسرش نپذیرفت (هود: ۴۵) و .....

آیا شیخ عباس نمی‌داند که پیامبر(ص) فرموده: «ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطۀ خویشاوندی نیست و هیچ رابطۀ دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود، وجود ندارد، جُز عمل. بنگرید! هیچ کس ادّعای گزاف نکند هیچ کس آرزوی خام در دل نپرورد. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت چیزی جُز عمل توأم با رحمت خدا سبب

رستگاری نمی‌گردد. من خودم هم اگر گناه می‌کردم سقوط کرده بودم» (زیارت وزیارتنامه، ص ۲۳۳ و ۲۳۴) ونمی‌داند که پیامبر فرموده: «یا مَعشَرَ قُرَیشٍ اشتَروا أنفُسَکُم مِنَ اللهِ لاأُغنِي عَنکُم مِنَ اللهِ شَیئاً،» «ای جماعت قریش خویشتن را از خدای باز خرید که من شما را از خدا نگریزانم چیزی»، «یا بَنِي عَبدِالمطَّلب، یا بَنِي عَبدِمَناف، یا فاطِمَة بِنت رَسولِ اللهِ، یا عبّاس بنَ عَبدِالمطَّلب، یا صَفِّیة عَمّة رَسولِ اللهِ لاأُغنی عَنکُم مِنَ اللهِ شَیئاً، «من شما را از خدا غنی نکنم»[1].

توجّه داشته باشیم که بافندۀ دعا با جملۀ «بِهِم .... أَتَقَرَّبُ إِلَیكَ زُلفی» «به وسیلۀ ایشان .... به سوی تو نزدیکی و منزلت می‌جویم»، همان سخنی را می‌گوید که مشرکین دربارۀ معبودان و شفیعان خود می‌گفتند و قرآن با تهدید به ایشان فرموده: **أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡ** [سورة الزّمر:۳] «آگاه باشید که دین خالص [و به دور از شائبۀ شرک] فقط برای خداست و آنان که دوستان و سرپرستانی غیراو گرفته‌اند [به عنوان اینکه] عبادتشان نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را مقداری به خدا نزدیک کند، خدا میانشان حکم خواهد کرد».

دیگر آنکه می‌گوید من بر دین محمّد و سُنَّت او، بر دین علی و سنّتِ او، بر دین أوصیاء و سُنَّتِ ایشان به خدا ایمان آورده‌ام!! درحالی‌که پرواضح است دین علی(ع) و سایر أوصیاء همان دین پیغمبر بوده، علاوه بر این در اسلام بیش از یک سُنت نداریم که همان سُنَّت پیامبر است و علی(ع) از خود سُنّتی نداشته بلکه تابع سُنَّت پیامبر بوده[2] علاوه براین، جاعل جاهل ناشیگری کرده و برای سایر أئمۀ نیز سُنّتها قائل شده و نفهمیده که سنّت أئمۀ و اوصیاء همان سُنّت علی(ع) است وآن‌حضرت نیزچنانکه می‌دانیم از خود سُنَّتی نداشته بلکه تابع سُنّتِ پیامبر

---

[1]- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۴، تفسیر سورۀ شعراء، ص ۱۴۱.

[2]- درمورداینکه حضرت علی(ع) تابع سُنّت پیامبربوده رجوع کنید به **عرض اخبار اصول برقرآن وعقول**، ص۳۷۸.

بوده و فرموده: « اَلسُّنَّةُ ما سَنَّ رسولُ اللهِ(ص) وَ البِدعَةُ ما أُحدِثَ بَعدَهُ» «سُنت آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده»[۱] و سُنّت دیگری معرّفی نفرموده است.

اکنون باز گردیم به «دعای افتتاح» و توجّه داشته باشیم که این دعا از چنان کتابی نقل شده و نیز توجّه داشته باشیم که وجود فرزند حضرت عسکری(ع) دلیل معتبری ندارد[۲] تاچه رسد به نائبش که فردی عوامفریب بوده است.

ثانیاً : نائب مذکور نیز نگفته این دعا را از امام گرفته است.

ثالثاً : در متن دعا نیز مطالب نادرستی هست که معلوم می‌سازد ساختهٔ جاعلین مذهب ساز دکّاندار است، مثلاً حضرت علی(ع) را «**اَلنَّبأِ العَظِیم**» خوانده که ما می‌دانیم آن‌حضرت در «صحیفهٔ علویّه» در دعای روز دوشنبه می‌فرماید : حمد خدایی را که مر از **خبر بزرگ** آگاه کرد و آن را به من شناسانید» (زیارت و زیارتنامه، ص ۲۸۶) و در کتاب حاضر نیز بُطلان این قول را آشکار ساخته‌ایم (ص ۳۸ و ۳۹) و یا آن‌حضرت را «آیة الکُبری» خوانده درحالی‌که قرآن کریم چنین آیتی‌رامعرّفی نفرموده‌است. دیگرآنکه دربارهٔفرزندان بزرگوار أمیرالمؤمنین می‌گوید: «حُجَجُكَ عَلی عِبادِكَ» «آنان حجّتهای تو بربندگانت می‌باشند». درحالی‌که این قول مخالف قرآن است که فرموده پس از انبیاء حُجتی نیست (النِّساء: ۱۶۵) و مخالف قول أمیر الؤمنین(ع) است که فرموده: «تَمَّت بِنَبِیِّنا مُحَمَّد(ص)حُجَّتُهُ» «با پیامبرما محمد(ص) حجّتش تمام گردید» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۱). علاوه براین مسألهٔ إمامت بدین معنی که مورد نظر جاعل دعاست، دلیل شرعی ندارد و به صِرف یک دعا وضع سندش را نیز می‌دانیم نمی‌توان امامت منصوصهٔ إلهیّه را اثبات کرد.

---

[۱]- بحار الأنوار، ج۲، ص ۲۶۶، حدیث ۲۳.

[۲]- ر.ك. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** ص ۶۲۳ تا۶۴۱ و ۷۹۴ تا ۸۰۸ و کتاب **بررسی علمی در احادیث مهدی** تالیف نگارنده.

دعای افتتاح بسیار خوب شروع شده و مطالب آن (تا سطر ۶ صفحهٔ ۱۸۰) چنان است که هیچ خدا پرستی - تا چه رسد به مسلمان ـ با آن مخالف نیست و به راحتی آن را می‌پذیرد و بدین ترتیب جاعل دعا زمینه را برای قبولاندن مذهب جعلی خود و خرافاتی که در ادامه آورده، آماده ساخته است! لذا باید مراقب باشیم و فریب برخی مطالب صحیح را که در أحادیث و ادعیهٔ نامعتبر یا جعلی دیده می‌شود، نخوریم و صحیح را از سقیم تشخیص دهیم. و اللهِ وَلِيُّ التَّوفِيق.

در این دعا، شفای سینه و غیط قبلی خود را از خدا خواسته که رفع کند؟! حال باید پرسید که از چه کسانی کینه و غیط به دل داشته است؟ باید از خدا خواست کینه توزانی که چنین دعاهایی را انشاء کرده یا رواج می‌دهند، هدایت کند. در این دعا امامان را به دوازده نفر منحصر دانسته درحالی‌که اسلام دین انحصاری نیست که امام و زمامدارش منحصر به شش یا هفت یا دوازده نفر باشد بلکه هرمسلمانی که شرائط زمامداری و علم و عمل به کتاب و سنّت در او باشد می‌تواند امامت اُمَّت را بر عهده گیرد. چنانکه قرآن کریم بندگان خدای رحمان را که دارای اوصاف ایمانی باشند قابل امامت دانسته و فرموده آنها می‌توانند بگویند: **وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا** [سورة الفرقان:۷٤] «(پروردگارا) ما را پشوای أهل تقوی مقرّر بفرما» و راجع به أئمّهٔ کفر فرموده: **فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ** [سورة التّوبه:۱۲] «با أئمهٔ کفر قتال و پیکار کنید» آیا أئمّهٔ کفر دوازده نفراند که أئمّهٔ ایمان دوازده نفر باشند؟ و فرموده: **يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡ** [سورة الإسراء:۷۱] «روزی که هر [گروه از] مردم را با امام و پیشوایشان فرامی‌خوانیم» آیا مردم دنیا فقط دوازده فرقه هستند که دوازده امام داشته باشند بلکه هزاران فرقه هر یک با امامشان محشور خواهند شد. خداوند تمام پیامبران را امام قرار داده و فرموده: **وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا** [سورة الأنبياء:۷۳] «و ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند» و در سوره‌ای مکّی مستضعفین مؤمن را که معاصر فرعون

بودند امام قرار داده برای سایر مستضعفین و فرموده: **وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ** [سورة القصص:٥] «و ایشان را امامان قرار دهیم و ایشان را وارثان قرار دهیم». امام صادق(ع)نیز در باب اوّل «کافی» (العقل و الجهل حدیث ۲۲) فرموده: دو چیز حجّت است، اوّل حجت ظاهری که انبیاء باشند و دوّم حجّت باطنی که عقل باشد. أمّا در دعای افتتاح حجّت تراشی کرده و انحصاراً ۱۲ نفر را حجّت قرار داده است! پس هر دعایی که چنین باشد یعنی حجّت تراشی کند از درجهٔ اعتبار ساقط و ساختهٔ مذهب تراشان است. چنانکه بارها گفته‌ایم [از جملهٔ در مقدّمهٔ «شاهراه اتحاد»، ص (م ، ن)] خداوند خود أصول ایمان و أصول دین را کاملاً بیان فرموده (البقره:۱۷۷ و النّساء:۱۳۶) رسول خدا(ص) نیز موافق قرآن به کسی که از حضرتش پرسیده بود: ایمان چیست؟ فرموده: «أن تُؤمِنَ بِاللهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ البَعثِ بَعدَ المَوتِ» «اینکه ایمان بیاوری به خداوند و فرشتگانش و کتب [آسمانی]اش و پیامبرانش و برانگیخته شدن پس از مرگ». و برای أبوذر که از ایمان پرسیده بود، آن‌حضرت تمام آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ بقره را تلاوت فرمود. (مُصَنَّف عبدالرّزّاق، ج۱۱، ص۱۲۷ و ۱۲۸، حدیث ۲۰۱۰۷ و ۲۰۱۱۰). آیه‌ای که پیغمبر(ص) تلاوت فرمود، چنین است: **لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأَخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ**.... [سورة البقرة:۱۷۷] «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید (به این سو و آن سو بروید) بلکه نیکوکار کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد ....». چنانکه ملاحظه می‌شود اگر لازم بود، خداوند از عطف کردن کلمهٔ «الحُجَج» یا «الأئِمّة» به کلمهٔ «النّبیّین= پیامبران» دریغ نمی‌فرمود، (فتأمّل). بقیهٔ آیهٔ شریفه چنین است: **وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَٰهَدُواْ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ**

ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ [سورة البقره:۱۷۷] «و مال [خویش] را به رغم دوست داشتنش به خویشان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سؤال کنندگان (= تهیدستان درخواست کننده) ودر[راه آزادیِ] بندگان و اسرای جنگ بدهد و نماز به پای دارد و زکات بپردازد و [کسانی که] به عهد و پیمان خود هنگامی که پیمان بستند، وفا می‌کنند و درسختی‌ها وزیان ها (= فقر و مرض) و هنگام جهاد [فِي سَبيلِ الله] صابر و بردبار باشند، ایشان‌اند راستگویان و ایشان‌اند همان پرهیزگاران». لازم است که خوانندۀ محترم از این آیۀ شریفه که رسول خدا(ص) برای أبوذر تلاوت فرموده، به سادگی نگذرد و در آن تأمّل کند. باری، به دعای افتتاح باز گردیم :

در این دعا پس از حجّت تراشی، برای «عدل منتَظَر» گریه وزاری کرده که او بیاید و چنین و چنان کند، درحالی‌که خدا همۀ مردم را به قیام و اقدام برای اقامۀ عدل دعوت نموده و نفرموده که منتظر باشید، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلَنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلۡنَا مَعَهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ [سورة الحديد:۲۵] «هر آینه ما پیامبران خود را با دلائل آشکار فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم به عدالت و انصاف قیام نمایند» و نفرموده: «لِيَقُومَ المنتَظَرُ بِالقِسط» «تا امام منتظر به عدالت قیام کند»! اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام کند»! اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام به عدل نماید و این از أفکار خراب و خرافی پیشینیان است که برای ما باقی گذاشته‌اند و بسیاری از اخبارشان نیز دلالت دارد که آن فرد منتظَر کارش قتل و خونریزی است! حال‌که معلوم شد چنین دعاهایی جعل مذهب سازان است هرجا که در مفاتیح چنین دعایی باشد ما آن را مشمول حکم دعای افتتاح دانسته و آن را مجعول می‌دانیم مانند آنچه در اعمال مشترکۀ شبهای قدر (عمل چهارم، ص ۲۲۱) نقل کرده که خدا را به حُجّت‌های دوازده‌گانه که دلیل متقن شرعی بر حجّت بودنشان نداریم. قسم می‌دهد و گویا فقط سید بن طاووس آن را نقل کرده است و همچنین دعایی که برای شب بیست و

سوم رمضان از دو تن از ضعفاء (یکی از خاندان «فَضّال» که واقفی بوده‌اند و دیگر محمد بن عیسی بن العبید که از غُلاة بوده)[1] نقل کرده و می‌گوید: «اَللّهُمَّ کُن لِوَلِیِّكَ الحُجَّةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَیهِ وَ عَلی آبائِهِ فِي هذِهِ السّاعَةِ وَ فِي کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ قائِداً وَ ناصِراً وَ دلیلاً وَ عَیناً....» «خدایا در این ساعت و هرساعتی برای وَلیّ خودت ـ که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ـ وَلیّ و نگهدار و پیشوا و یاور و راهنما و دیده‌بان (یا جاسوس) باش ..... الخ». خوانندهٔ محترم خوب دقّت کن که چه می‌گوید! خدا در قرآن فرموده: **ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ** [سورة البقرة:۲۵۷] «خداوند ولی و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند». **ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ** [سورة آل‌عمران:٦٨] «خداوند ولی و سرور مؤمنین است». ملاحظه کنید درحالی‌که خدا «ولیِّ» مؤمنان هست دیگر گفتن «باش» لزومی ندارد، چنانکه خداوند فرموده: **ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** [سورةغافر:٦٢] «این است خداوند، پروردگار شما که خالق هرچیزی است و جُز او معبودی به حقّ نیست» بنابراین گفتن اینکه «کُن لِفُلانٍ خالِقاً وَ رَبّاً» «خالق وپرودگار فلانی باش» لزومی ندارد! دیگرآنکه خطاب به خدای متعال گفتن اینکه «عَین= دیده‌بان یا جاسوس» فلانی باش خلافِ ادب در دعاست و مؤمن دانا با خداوند متعال این چنین سخن نمی‌گوید و در دعاهای معتبر مأثور از رسول خدا(ص) نیز چنین تعبیری نیامده است. متأسّفانهٔ متصدّیان أمور، این دعا را در رادیو تکرار می‌کنند و یک نفر نمی‌پرسد که معنای این دعا چیست ؟!.

باری، در دعای افتتاح امام غائب را که قول خرافیّین در کودکی غائب شده «ولیِّ أمرِ» خدا خوانده است. درحالی‌که او ولایت أمر مؤمنین را بر عهده نگرفته، حال مدرک این ادّعا چیست؟ این ولیّ امر چه أمری را انجام داده؟ آیا مملکتی را اصلاح کرده؟ آیا کفّاری را تعلیم و راهنمایی و ارشاد کرده؟ آیا بیمارستان یا مدرسه‌ای به وجود آورده؟ در این دعا

---

[1]- ابن عیسی را در تحریر دوّم کتاب **عرض اخبار اصول** (ص ۱۸۲) معرّفی کرده‌ایم.

دربارۀ امام غائب می‌گوید: «اَللّٰهُمَّ أظهِر بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حتّى لايَستَخفِيَ بِشَيءٍ مِنَ الحَقِّ مَخافَةَ أحَدٍ مِنَ الخَلقِ» «خداوند با او (= امام غائب) دینت و سُنّتِ پیامبرت را آشکار فرما تا اینکه چیزی از حقّ را از ترس أحدی از خلق [تو] پنهان نکند»؟!!.

أوّلاً آیا ممکن است که امام چیزی از حقّ را از خوف مردم پنهان کند؟ آیا أئمّۀ پیشین چنین می‌کردند ؟! آیا جاعل دعا فهمیده که چه بافته است ؟ ثانیاً اگر کسی بخواهد کتاب خدا و سُنّت رسول را اظهار کند، مذهب سازان و بدعت گذاران با هیاهو مانع می‌شوند و به عداوت بر می‌خیزند. آری در دعا و ادّعا می‌گویند «خداوند با او دینت را آشکار فرما» أمّا اگر کسی بخواهد حقائق دین و توحید را اظهار کند همین دعاخوانان با او دشمنی و به قتل او اقدام می‌کنند، چنانکه نویسنده حقائقی از کتاب خدا را اظهار کردم اینان در خاموش کردن من متّفق شدند و هزاران افتراء و تهمت زدند، از آن جمله گفتند: او بر مذهب و هّابیان است در صورتی که این حقیر وهّابی (یا هرمذهب دیگری) نیستم بلکه مسلمانم. اینان متوجّه نیستند که زاری و دعایشان برخلاف علمشان است. ما هدایت ایشان را از خداوند متعال خواستاریم و از خدا می‌خواهیم ملّت ما را از شرّ دشمنان قرآن و کید خرافیّین نجات دهد و آنان را بیدار و از خرافات برهاند. آمینَ یا رَبَّ العالَمین.

در صفحۀ ۱۸۳ به عنوان عمل سوّم دعایی برای سحرهای ماه رمضان آورده که بنابه إذن عامّ شرع به دعا، خواندن آن بلااشکال است. دعای چهارم این قسم دعایی است مشهور به دعای أبوحمزۀ ثمالی (= ثابت بن دینار) که دعای بسیار خوبی است ولی به نظر ما با أمانتِ کامل نقل نشده و مذهب سازان در آن دست برده‌اند و دوجا، زیارت قبر پیامبر و زیارت قبر أئمّه ﷺ عَلَيهِمُ السَّلام ـ را به عنوان «المَشاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَ المواقِفِ الكَرِيمَةِ» (ص ۱۸۸ سطر ۱۴ و ص ۱۸۹ سطر ۴ و ۵) به دعا اضافه کرده‌اند! زیرا چنانکه در کتاب حاضر (ص ۲۰۸و۲۰۹) به نقل از کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» گفته شد مرقد پیامبر أکرم(ص) در قرن أوّل هجری مَزار نبوده و حضرات علی و حَسَنَین ﷺ عَلَيهِمُ السَّلام ـ نیز در آن زمان قبرشان مزار نبوده که حضرت سجّاد(ع) از خدا زیارت قبر ایشان را بخواهد!. (فتأمّل) مخفی نماند که من این دعا و

دعای پنجم تا هشتم این قسم را بسیار دوست می‌دارم و آنها را بارها و بارها خوانده‌ام و به برادران و خواهران ایمانی نیز توصیه می‌کنم، وَ اللهُ وَلِیُّ التّوفیق، البتّه به شرط آنکه ترجمهٔ آنها را به دست آورند تا از معانی آنها استفاده کنند و إلاّ خواندن جملاتی که معنای آنها معلوم نباشد برای خواننده فایده ندارد.

دعای هفتم أعمال روزهای ماه رمضان (ص ۲۱۱) نیز سند ندارد و به هیچ امامی منسوب نیست، حال جناب کفعمی چگونه فهمیده که گناهان چهل ساله با خواندنش آمرزیده می‌شود؟! در عمل نهم از شیخ مفید نقل کرده: «از سُنَن ماه رمضان صلوات فرستادن به رسول خدا (ص) در هر روز صد مرتبه ..... است» که کار بسیار خوبی است. به یادم آمد که مجلسی حدیثی نقل کرده که می‌گوید: «مَن صَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَتَبَ اللهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَن قالَ: صَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ أهلِ بَیتِهِ کَتَبُ اللهُ لَهُ أَلفَ حَسَنَةٍ»[1] «هرکه بر محمّد و آل محمّد درود فرستد خداوند برایش ثواب صد حسنه می‌نویسد و هرکه بگوید خداوند بر محمّد و اهل بیتش درود فرستد خدا برایش ثواب هزار حسنه می‌نویسد.» می‌پرسیم آیا آل‌محمّد غیر از أهل بیت آن‌حضرت می‌باشند که صلوات بر آنها ثوابش کمتر از صلوات بر أهل بیت است ؟!.

در اینجا لازم است که معنای «**آل**» روشن شود. بدان که لفظ «آل» در نصوص شرعی دارای چند معنی است که مراد از آن به قرینهٔ کلام دانسته می‌شود. از آن جمله به معنای أهل بیت و خانواده و خاندان شخص می‌باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: **وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَـٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ** [سورة البقرة:۲٤۸] «[صندوق عهدی] که بازمانده و یادبود خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگان آن را برانند» و می‌فرماید: **وَيُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعۡقُوبَ** [سورة يوسف:٦] «و نعمت خویش را برتو (ای یوسف) و بر

[1]ـ بحارالأنوار ، ج۹۱ ، ص ۵۸ ، حدیث ۳۷ .

خاندان یعقوب تمام می‌کند» و می‌فرماید: **إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ . ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖ** [سورة آل‌عمران ۳۳ و ٣٤] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید درحالی‌که بعضی از آنان فرزندان برخی دیگراند» و می‌فرماید: **ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗا** [سورة سبأ:۱۳] «ای‌خاندان داود شکر و سپاس بجای آورید» و می‌فرماید: **قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمٖ مُّجۡرِمِينَ . إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمۡ أَجۡمَعِينَ . إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ** [سورة الحجر:٥٨تا٦٠] «(فرشتگان) گفتند ما [برای عذاب] به سوی گروه مجرمین فرستاده شده‌ایم مگر خانوادهٔ[1] لوط که همهٔ آنها به جُز همسرش را نجات می‌دهیم».

معنای دیگر «**آل**» پیروان شخص است مانند «**آل‌فرعون**» در قرآن (البقرة:۴۹ و ۵۰ و الأنفال:۵۲ و ابراهیم: ۶ و ....) که منظور پیروان و موافقان اوست نه فقط فرزند و عیال او. همچنین از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرموده: «.....نَحنُ وَ شِیعَتُنا قَد دَخَلنا فِیهِ = ما و پیروان ما در «آل» هستیم». بنابراین شیعیان همگی آل‌محمّد می‌باشند[2] و همچنین است آنچه از «آلِ محمّد» در صلوات نمازها و مانند آن آمده که مراد، پیروان راستین رسول خدا (ص) و پرهیزکاران أمّت اوست که بر آنان درود فرستاده می‌شود. بنابراین **آل محمّد** شامل حضرت علی(ع) و هرفرزند مؤمن وپا کدل از نسل آن‌حضرت نیز می‌باشد چنانکه شامل سایر پاکان أمّت اسلام است. خداوند نیز در قرآن کریم بر پیامبر(ص) و نیز بر پیروان او درود فرستاده و فرموده: **أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞ** [سورة البقرة:١٥٧] «[بندگان صابر] بر ایشان از جانب پروردگار شان درودها و رحمتی است» و فرموده: **هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ**

[1]- از آیهٔ ۶۵ سورهٔ حِجر که به حضرت لوط(ع) می‌فرماید: «**فَأسرِ بِأهلِكَ**» «خانواده‌ات را حرکت ده» و از آیهٔ ۸۳ سورهٔ اعراف معلوم می‌شود که منظور از «آل لوط» خانوادهٔ اوست.

[2]- وسائل الشیعه، ج۴، ابواب الذکر، باب ۴۲، حدیث ۱۱.

وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ [سورة الأحزاب:٤٣] «اوست خدایی که با فرشتگانش بر شما درود می‌فرستد» و به رسول خود نیز دستور داده که بر مؤمنین صلوات و درود بفرستد و فرموده: **وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ** [سورة التوبه: ١٠٣] «بر آنان درود فرست و برایشان دعا کن» امام سجاد(ع) در دعای چهارم «صحیفۀ سجّادیّه» عرض می‌کند: «اَللّٰهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التّابِعِينَ مِن يَومِنا هذا إلى يَومِ الدِّينِ وَ عَلى أزواجِهِم وَ عَلى ذرِّيّاتِهِم وَ ...» «پروردگارا، از امروز تا روز ستاخیز بر تابعین و همسرانشان و فرزندانشان و ..... درود فرست» و در دعای بیست و یکم عرض می‌کند: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ و آلِهِ وَ اجعَلنى لَهُم قَرِيناً وَ اجعَلني لَهُم نَصِيراً» «پروردگارا بر محمّد و پیروانش درود فرست و مرا همنشین و پیرو و مرا یاور ایشان قرارده».

البتّه آنچه از «آل محمّد» در کتب فقه و أبواب زکوات و صدقات ذکر شده چنانکه از آثار و أدلّه استفاده می‌شود وفقهاء نیز گفته‌اند منظور فرزندان علی(ع) وجعفر و عقیل و عبّاس و حارث و ... یعنی «بنی هاشم» می‌باشد[1].أمّا اینکه برخی منظور از «آل محمد» را فقط منحصر به حضرت زهرا و علی ـ عَلَيهِمَا السَّلام ـ و یازده فرزند آن دو دانسته‌اند، قولی است بی‌دلیل. خوانندۀ محترم باید توجّه کند که مردم ما از یک طرف هر روز می‌گویند: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد**» و از سوی دیگر تعدادی از پیروان پیامبر را که مورد مدح و تکریم قرآن قرار گرفته‌اند[2]، مرتدّ و غاصب خلاف إلهی علی(ع)می‌دانند و بغض آنها را در دل جای داده‌اند (فتأمّل جدّاً). اینک می‌پردازیم به بقیّۀ مطالب فصل مربوط به أعمال ماه رمضان :

به عنوان عمل هفتم شب اوّل ماه رمضان می‌گوید: «زیارت قبر امام حسین(ع) کند تا گناهانش ریخته شود» این روایت را از «اقبال الأعمال» سیّد بن طاووس(ص١٠) نقل کرده که راوی آن «فیض بن مختار» است و ما او را در تحریر دوّم کتاب «**عرض أخبار اصول بر**

---

[1]- به کتاب «جامع المنقول فی سنن الرّسول» تألیف نگارنده مراجعه شود، کتاب الزّکاة، باب ٢١.

[2]- در این مورد مطالعۀ صفحۀ ۴۷ تا ۴۶ کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» بسیار مفید بلکه ضروری است.

قرآن و عقول» (ص ۶۰۳) معرّفی کرده‌ایم. همچنین در «اعمال مشترکهٔ شبهای قدر» به عنوان عمل پنجم می‌گوید «زیارت کند امام حسین(ع) را که چون شب قدر می‌شود منادی از آسمان هفتم ندا می‌کند از بطنان عرش که حقّ تعالی آمرزید هرکه را که به زیارت قبر حسین(ع) آمده» که راوی آن فرد مجهولی به نام «صندل» و ر وایتش بی‌اعتبار است[1].

شیخ عباس به عنوان عمل أوّل از «أعمال روز أوّل ماه رمضان» می‌نویسد : «غسل کردن در آب جاری و ریختن سی‌کف آب بر سر، باعث ایمنی ازجمیع دردها وبیماری‌هاست در تمام سال»!! ول این روایت را از «إقبال الأعمال» سیّد بن طاوس (ص ۸۶) نقل کرده درحالیکه روایت مذکور می‌گوید: «إِنَّ أَوّلَ کُلِّ سَنَةٍ أَوّلُ یَومٍ مِن شَهرِ رَمَضانَ» «همانا اوّلین روز هر سال اوّلین روز ماه رمضان است»!! ولی شیخ عباس به چنین روایتی اعتماد کرده و آن را در کتابش آورده است!.

به عنوان عمل هفتم «أعمال روز اوّل ماه رمضان» دعای خوبی نقل کرده که متن آن بلااشکال است و دعاهای صفحهٔ ۲۲۳ و ۲۲۴ «أعمال شبهای دههٔ آخر ماه رمضان» نیز اشکالی ندارند و همچنین دعاهای شب ۲۴ تا شب ۳۰ ماه رمضان.

در أعمال شب بیست و سوّم رمضان از قول عدّه‌ای از ضعفاء مانند اسماعیل بن مهران و علیّ بن ابی‌حمزه[2] و محمّد بن حسان[3] می‌گوید که: «حضرت صادق(ع)قسم یاد فرمود که خوانندهٔ این دو سوره [عنکبوت و روم] در این شب از أهل بهشت است»!!.

در أعمال شب آخر ماه رمضان «نمازی مخصوص ذکر کرده که منسوب به عبدالله بن مسعود است[1] ولی چنین نمازهایی در سُنَّت پیامبر(ص) نیست واگر رسول خدا(ص) چنین

---

[1]- وسائل الشیعه، ج۱۰، ص ۳۷۰.

[2]- هر دو در کتاب **عرض اخباراصول بر قرآن و عقول** معرّفی شده‌اند. روایت مذکور در وسائل الشیعه، ج۷، ص ۲۶۴ آمده است.

[3]- «محمّد بن حسان» را علاّمهٔ حلّی در شمار ضعفا آورده و فرموده نجاشی می‌گوید او بسیار از ضعفا نقل می‌کند و ابن الغضائری نیز او را ضعیف شمرده است.

نمازهایی خوانده بود أصحاب بی‌خبر نمی‌ماندند و حضرتش به مسلمین تعلیم می‌داد، اگر کسی مسند أحمد بن حنبل را که أحادیث ابن مسعود را آورده، مطالعه کند می‌بیند از او نمازی برای ماه رمضان نقل نشده و چون عبادات توقیفی است به صِرف دو روایت بی‌اعتبار نمی‌توان نمازی را به شرع نسبت داد و همچنین است نمازهایی که برای هر روز ماه رمضان (ص ۲۴۱ تا ۲۴۳) ذکر نموده است و ثوابهای عجیبی برای آنها ذکر شده است! دیگر آنکه نماز شب اوّل را کفعمی با ۲۵ بار سورهٔ توحید و مجلسی با ۱۵ بارسورهٔ توحید ذکر کرده است؟!![2] رُوات این نمازها نیز وضع خوبی ندارند و «محمد بن جعفر الحسین» و «اسماعیل بن بشیر» مهمل اند و «محمّد بن محمّد بن الحسین بن هارون» مجهول الحال است!!.

هچنین برای هر روز ماه رمضان دعای کوتاهی ذکر کرده که کَفعَمی (مصباح و البلد الأمین، ص ۲۱۹ تا۲۲۲) برای هر یک از آنها ثوابهای عجیب و غریب قائل شده مثلا برای دعای دو خطی روز هجدهم می‌گوید خواندن این دعا ثواب هزار پیغمبر را دارد!!! یا برای دعای روز بیست و نهم نوشته ثواب آن هزار شهر در بهشت خواهد بود که از طلا و نقره و زمرّد و مروارید ساخته شده است!! مجلسی نیز در زاد المعاد (ص ۲۱۵ تا ۲۲۰) این دعاها را آورده و در خاتمه گفته روایتش را معتبر نمی‌دانم! یا لَلعَجَب شیخ عبّاس نیز با اینکه خود گفته «روایتش را معتبر نمی‌دانم» أمّا دعاها را در کتابش آورده است؟!! مخفی نماند دعای روز اوّل نیز همان اشکالی را دارد که جناب قلمداران(ره) در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» در بررسی متن حدیث هفتم (ص ۲۱۰ و ۲۱۱) متذکّر شده است. (مراجعه شود)

اینجانب در خطبه‌ها و کتب خود دربارهٔ علم غیب پیامبر و امام، بسیار نوشته‌ام از جمله در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار بر قرآن و عقول**» (ص ۱۰۰ به بعد) و کتاب حاضر (ص ۱۹۶تا۲۰۱). یکی از مواردی که به بحث علم غیب مربوط می‌شود مسألهٔ شبهای قدر در ماه رمضان است. شیخ صدوق در کتاب الصّوم «**مَن لایَحضُرُهُ الفَقیه**» (ص ۱۷۴، حدیث ۴) از

---

[1]- وسائل الشیعه، ج۵، ص ۱۸۹ و ۲۲۲ و مستدرک الوسائل، ج۱، ص ۴۴۵.

[2]- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۸۱ به بعد، وسائل الشیعهٔ، ج۵، ص ۱۸۶ تا ۱۸۹.

قول امام باقر(ع) آورده است که: «از رسول خدا(ص) دربارهٔ شب قدر سؤال شد، پس پیامبر ایستاد و خطبه خواند و پس از ثنای خدای ـ عَزَّوَجَلّ ـ فرمود : أمّا بَعد شما از من دربارهٔ شبِ قدر سؤال کردید من از شما [جواب] دریغ نکردم زیرا به آن دانا نبودم. ای مردم بدانید کسی که ماه رمضان بر او وارد شود درحالی‌که او سالم و تندرست باشد و روز این ماه را روزه بدارد و مقداری از شب آن را [به نماز] بایستد و بر نماز آن مواظبت کند و به سوی [نماز] جمعه هجرت نماید و صبح عید [فطر به نمازآن] حاضر شود، قطعاً، شب قدر را درک کرده و به جائزهٔ پروردگار ـ عَزَّوَجَلّ ـ فائز شده است[1]».

چنانکه ملاحظه می‌کنید رسول خدا(ص) تصریح می‌کند که دقیقاً نمی‌داند شب قدر کدام است. چنانکه در کتاب «جامع المنقول فی سُنَن الرّسول» (کتاب الصّیام، باب أنَّ لَیلَةَ القَدر فِی العشرالأواخر مِن رمضان) آورده‌ام در سایر روایات معتبر نیز شب قدر معیّن نگردیده و مردم را به دهه یا هفتهٔ آخر ماه مبارک رمضان توجّه داده‌اند.

مخفی نماند که این روایت و نظایر آن نافی اکاذیبی است که ادّعا کرده‌اند در شب قدر ملائکه بر امام نازل می‌شوند و مقدّرات یک سال را به اطّلاع امام می‌رسانند. تعدادی از این دروغها را کلینی در باب ۹۹ جلد اوّل اصول کافی جمع کرده است. (به کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۵۲۱ مراجعه شود).

البتّه عدم علم غیبِ غیرخدا، منحصر به روایت فوق نیست و احادیث دیگری نیز موجود است. از آن جمله است حدیثی منقول از حضرت علی(ع) که فرموده: «نزد رسول خدا(ص) بودیم که فرمود: مرا خبردهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از پاسخ آن درماندیم تا اینکه متفرّق شدیم. من به سوی حضرت فاطمهٔ(ع) رفتم و او را از سؤال پیامبر و اینکه هیچ

---

[1]- وسائل الشّیعه، ج۷، ص۲۱۹–..... فَقامَ خَطیباً فَقالَ بَعدَ الثَّناءِ عَلَى اللهِ ـ عَزَّوَجَلّ ـ : أمّا بَعدُ فَإنَّکُم سَألتُمُونِی عَن لَیلَةِ القَدرِ وَلَم اَطوِها عَنکُم لِأنّی لَم اَکُن بِها عالِماً، اعلَمُوا أیُّهَا النّاسُ أنَّهُ مَن وَرَدَ عَلَیهِ شَهرُ رَمَضانَ وَ هُوَ صَحِیحٌ سَوِیٌّ فَصامَ نَهارَهُ وَ قامَ وِرداً مِن لَیلِهِ و واظَبَ عَلى صلاتِهِ وَ هَجَرَ إلى جُمُعَتِهِ وَ غَدا اِلى عِیدِهِ فَقَد أدرَکَ لَیلَةَ القَدرِ وَ فازَ بِجائِزَةِ الرَّبِّ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ .

یک از ما [جواب] آن را نمی‌دانست و نمی‌شناخت، با خبر ساختم حضرت فاطمه(ع) فرمود: ولی من [جواب آن را] می‌دانم: برای زنان بهتر است که مردانِ [نا محرم] را نبینند و مردانِ [نامحرم نیز] آنان را نبینند. به نزد پیغمبر(ص) بازگشتم و گفتم: ای رسول خدا(ص) از ما پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ برای زنان بهتر است که مردانِ [نا محرم] را نبینند و مردانِ [نامحرم] نیز آنان را نبینند. پیامبر فرمود: [زمانی که] نزد من بودی، [جواب را] نمی‌دانستی، چه کسی تو را [از پاسخ] آگاه کرد؟ عرض کردم: فاطمه. پیامبر این جواب را پسندید و فرمود همانا فاطمه جگر گوشهٔ من است[1]».

حدیث دیگر منقول است از «رُبَیِّع بنتِ مُعَوِّذ» که می‌گوید: رسول خدا(ص) صبح روز ازدواجم بر من وارد شد درحالی‌که دو کنیز خصائل و مناقب و محاسن اجدادم را که در غزوهٔ «بَدر» شهید شده بودند، به آواز می‌خواندند و از جمله می‌گفتند: درمیان ما پیامبری است که ازفردا آگاه است. پیامبر(ص) فرمود: این چیست‌که می‌گویید؟! این کلام را مگویید، فردا را جُز خدا نمی‌داند. «وَ فِینا نَبِیٌّ یَعلَمُ ما فِي غَدٍ فَقالَ:اَمّا هذا؟ فَلاتَقُولُوهُ، مایَعلَمُ ما فِي غَدٍ إلا اللهُ[2]».

از این نمونه‌ها بسیار است که امیدوارم مؤمنین از آنها غفلت نکنند.

متأسفانهٔ در این روزهای واپسین عمر با این جسم فرتوت و بینایی ضعیف و دست لرزان و تن بیمار، آسایش و أمنیّت ندارم و برای دوری از شرّ مأمورین حکومت که هنوز به صورت

[1]– وسائل الشّیعه،ج۱۴، ص۴۳،حدیث شمارهٔ ۷ـ ....کُنّا عندرسول‌الله(ص) فقال: اَخبِرونی اَیَّ شَيءٍ خَیرٌ لِلنّساء، فَعیینا بِذلك کُلّنا حتّی تَفَرَّقنا. فرجعتُ اِلی فاطمه(ع) فأخبَرتُها بِالّذي قال لَنا رسول الله(ص) و لَیسَ أحَدٌ مِنّا عَلِمَهُ وَ لاعَرَفَهُ، فَقالت و لکنّي اَعرِفُهُ: خَیرٌ لِلنِّساء أن لایَرَینَ الرِّجالَ و لایَراهُنَّ الرِّجالُ، فَرجعتُ اِلی رسول الله(ص) فقلتُ: یا رسولَ الله سَألتَنا أيَّ شَيءٍ خیرٌ لِلنّساء؟ خَیرٌ لَهُنّ أن لایَرَینَ الرّجالَ و لایَراهُنَّ الرِّجالُ، فقال: مَن أخبَرَكَ فَلَم تَعلَمهُ و أنتَ عِندي؟ فقلتُ:فاطمة، فَأعجَبَ ذلِكَ رسول الله(ص) و قال: إنّ فاطمة بِضعَةٌ مِنّي.

[2]– سُنَن ابن‌ماجه، جلد اوّل، ص ۶۱۱، حدیث ۱۸۹۷.

مخفیانه و غیررسمی در تعقیب نگارنده‌اند و قصد دارند مأموریت نا تمامِ قبلی خود دربارۀ ترور این حقیر را به فر جام برسانند، سبب گردیده که اینجانب با این حال نزار جای خود را پیوسته تغییر می‌دهم و هر چند روز را در منزل یکی از دوستان خیرخواه و یا معدودی از أقوامِ غیرخرافی می‌گذرانم! چندی پیش مأمورین مسلّح حکومت به منزل حقیر هجوم بردند و چون مرا نیافتند و با مستأجر اینجانب روبرو شدند از وی دربارۀ من سؤال کردند و چون وی از جای من خبر نداشت، خائباً خاسراً باز گشتند. برخی از خیرخواهان به من اطّلاع داده‌اند که اینگونه اعمال مخفیانه (بدون اخطار قانونی و بدون استناد به مدارک محکمه پسند و بدون امکان دفاع متّهم از خود و بدون تفهیم اتّهام و .....) در این حکومت بسیار انجام می‌شود. از قبیل مرگ مبهم و مشکوک مرحوم ابوالقاسم لاهوتی و پسرش!! مرحوم لاهوتی آخوندی خرافی أمّا بی‌ریا و از طرفداران پرحرارت و جدّی آقای خمینی بود أمّا چون خواسته‌های آن دسته از قدرتمندان حکومت را که سرمست اقتدار تازه به دست آمده بودند، طابق النّعل بالنّعل اجراء نمی‌کرد از صحنۀ زندگی حذف شد!! جای تعجّب است که آقای خمینی چگونه در مقابل چنین حادثه‌ای واکنش جدّی بروز نداد و کسانی‌که به ماجرای دستگیری و مرگ پر ابهام ایشان مرتبط بودنه‌اند، مورد مؤاخذه قرار نگرفتند!! نَعوذُ بِاللهِ مِن مُضلاّتِ الفِتَن.

به یاد این حدیث افتادم که امام صادق(ع) دربارۀ علمای سوء فرموده: «إنّ شِرارَکُم مَن أحَبَّ أن یُوطَأَ عَقِبُهُ إنَّهُ لابَدَّ مِن کَذّابٍ أو عاجِزِ الرَّأيِ» «همانا بدترین شما کسی است که دوست می‌دارد [مردم] پشت سرش راه بیفتند [و او مقتدایشان باشد] نا گزیر او باید دروغگو باشد یا از [اظهار] رأی [باطنی خود] عاجز باشد [و موافق پسند پیروان سخن بگوید]» و فرموده: «إنّ مِن أشَدّ النّاسِ عَذاباً (حَسرَةً) یَومَ القِیامَةِ مَن وَصَفَ عَدلاً وَ عَمِلَ بِغَیرِهِ» «همانا روز قیامت شدیدترین عذاب و حسرت از آن کسی است که عدل و انصاف را وصف کند و توضیح دهد أمّا [خودش] بر خلاف آن عمل کند»! و رسول خدا(ص) فرمود خداوند می‌فرماید : «وَیلٌ لِلَّذین یَختلونَ الدُّنیا بِالدِّین وَ وَیلٌ لِلَّذینَ یَقتُلونَ الَّذین یَأمُرونَ بِالقِسطِ مِنَ

النّاسِ وَ وَيلٌ لِلَّذِينَ يَسِيرُ المؤمِنُ فِيهِم بِالتَّقِيَّةِ، أَ بِي يَغتَرُّونَ أم عَلَيَّ يَجتَرِؤُونَ فَبِي حَلَفتُ لَأُتِيحَنَّ لَهُم فِتنَةً تَترُكُ الحَلِيمَ مِنهُم حَيراناً» «و ای بر کسانی که دین را وسیلهٔ به دست آوردن دنیا کنند، و وای بر کسانی که آنان را که به عدالت و انصاف امر می‌کنند، می‌کشند و وای برکسانی که مؤمن درمیانشان با خوف و تقیّه زندگی می‌کند، آیا به واسطهٔ [رأفت و رحمت] من مغرور شده‌اند یا بر من جری و گستاخ گردیده‌اند، به خودم سوگند که فتنه‌ای برایشان مهیّا کنم که حتّی شخص بردبارشان حیران شود!» (أصول کافی، ج۲، باب «طَلَب الرّئاسة»، حدیث ۸ و باب «مَن وَصَفَ عَدلاً و عَمِلَ بغَيرِه»، حدیث ۱ و ۲ و باب «اِختِتال الدّنیا بالدّین»، حدیث ۱). به نظر ما مسؤلین کشور به دروغ ادّعای حبّ علی(ع) دارند[1]، شیعه و پیرو علی(ع) و محبِّ صادق او قطعاً ماییم که واقعاً آن امام همام را از روایات دروغین که به حضرتش نسبت داده‌اند، مبرّی می‌دانیم و سعی می‌کنیم از آن‌حضرت تبعیّت کنیم. أمیر المؤمنین(ع) در زمان خلافتش - تا زمانی که خوارج دست به شمشیر نبرده و به آزار و کشتن سایرین اقدام

---

[1]- از أمیر المؤمنین(ع) منقول است که فرمود: آگاه باشید که این أمّت مانند سایر أُمَمِ پیشین دچار تفرقه می‌شود پس از شرّ اتّفاقات آینده به خدا پناه می‌بریم ..... آگاه باشید که این امّت به هفتاد و سه فرقه، متفرّق خواهد شد که بدترین آنها فرقه‌ای است که خود را به [ناحقّ] به من منسوب می‌شمارد ولی عمل مرا انجام نمی‌دهد پس چون ایشان را دریافتید و دیدید به دین و آیین خویش پایبند باشید و هدایت پیامبرتان را دنبال کنید و سنّت آن‌حضرت را پیروی کنید و آنچه بر شما مشکل می‌شود بر قرآن عرضه نمایید پس هرچه را قرآن [به رسمیّت] شناخت بدان پایبند باشید و هرچه را قرآن ردّ و انکار کرد شما نیز ردّ کنید و به پروردگاری خدای ـ عَزَّوَجَلَّ ـ و به اسلام به عنوان دین و به قرآن به عنوان داور و امام خشنود باشید» «اَلا إنّ هذِهِ الأُمَّةَ لابُدَّ مُفتَرِقَةً كَمَا افتَرَقَتِ الأمَمُ قَبلَهم فَنَعوذُ بِاللهِ مِن شَرّ ما هُوَ كائِنٌ ..... اَلا و إنَّ هذِهِ الأمَّةَ سَتَفتَرِقُ عَلی ثَلاثٍ وَ سَبعينَ فِرقَةً شَرُّها فِرقَةٌ تَنتَحِلُنی وَ لاتَعمَلُ بِعَمَلی فَقَد اَدرَكتُم وَ رَاَيتُم فَالزِموا دينَكم و اهدُوا بِهَديِ نَبِيّكُم وَ اتَّبِعوا سُنَّتَه وَ اعرِضوا ما اَشكَلَ عَلَيكُم عَلَى القُرآن فَما عَرَفَهُ القُرآنُ فَالزَموه و ما أنكَرَهُ فَرُدُّوهُ وَ ارضُوا بَاللهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ رَبَّا وَ بِالإسلامِ ديناً وَ بِالقُرآنِ حَكَماً وَ اِماماً» (تاریخ طبری، ج۴، ص۴۷۹) چنانکه از امام صادق(ع) نیز نقل شده که فرمود: «مااَحَدٌ اَعدی لَنا مِمَّن يَنتَحِلُ مَوَدَّتَنا» «احدی با ما دشمن تر نیست از کسی که [به ناحقّ] خود را به دوستی ما منتسب می‌دارد»! (رجال کشّی، ص ۲۵۹) و نیز ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، حاشیهٔ صفحهٔ ۹ و ۱۰.

نکرده بودند ـ هیچ محدودیّتی برای آنها ایجاد نفرمود و حتّی حقوق آنها از بیت المال را قطع نکرد و با اینکه به حضرتش اسائهٔ أدب می‌کردند مانع سخن گفتنشان نشد أمّا امروز مدّعیان حبّ علی(ع) چندین بار مرا زندانی کرده وکمتر به قتلم بسته‌اند واجازه نمی‌دهند هیچ‌کس خلاف سلیقهٔ آنها سخن بگوید و به حقیر اجازه نمی‌دهند در منزل با معدودی از دوستان نماز جمعه بخوانم و جلسات هفتگی تفسیر را در منزلم ممنوع کرده‌اند!!.

اینگونه اداره کردن کشور اسلامی جُز اینکه ننگهایی مشابه أعمال ننگین کلیسای قرون وسطی برای این حکومت ثبت شود، ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت فقط باید چشم گریان و از صمیم قلب و نیّت خالص از خدای متعال بخواهیم که آیندگان این کار ها را به حساب اسلام نگذارند و دریابند که این أعمال هیچ ربطی به اسلام و قرآن کریم ندارد همچنانکه اعمال آباء کلیسا هیچ ربطی به تعالیم حضرت عیسی(ع) نداشت. من این روزها دائماً دعا می‌کنم که خدا اسلام را از خطر آخوندهای خرافی محفوظ بدارد. آمِینَ یا رَبَّ العالمین.

این روزها که این صفحات را اصلاح و تکمیل می‌کنم میزبانم - که خدایش جزای خیردهاد ـ کتابی را به من نشان داد به نام «**علم پیامبر وامام درقرآن**» تألیف «احمد مطهّری» و «غلامرضا کاردان» که مؤسّسهٔ «در راه حقّ» قم چاپ کرده بود، بسیارافسوس خوردم که دیدم از این کتاب در یک نوبتِ چاپ ، سی هزار نسخه چاپ کرده‌اند أمّا به کتب این حقیر و نظایر اینجانب اجازهٔ نشر نمی‌دهند!! «**ساءَ ما یَعمَلُونَ**». ای کاش اجازه می‌دادند که گفته‌های ما نیز منتشر شود تا مردم خود قضاوت کنند.

باری، کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» اشکالات بسیار دارد. روایات مذکور در این کتاب روایات خرافی «بصائر الدّرجات» صفّار و «کافی» کلینی و سید هاشم بحرانی و ..... است که روایت معتبر از نامعتبر را تمییز نمی‌داند و با قرآن به اندازهٔ لازم آشنا نبوده‌اند. ضرور است کتاب «**عرض اخبار اصو ل بر قرآن و عقول**» مطالعه شود تا بدانیم کلینی و أمثال او چقدر با اسلام و قرآن آشنا بوده‌اند !

بیشتر أقوال این کتاب دربارۀ آیات قرآن نیز محلّ اشکال است، به عنوان نمونه هنگام تورّق کتابِ «**علم پیامبر و امام در قرآن**» دیدم که در صفحۀ ۱۰۴ و ۱۰۵، هفت آیۀ قرآن را ذکر کرده‌اند که ما نیز آنها را به قرار زیر می‌آوریم :

۱- **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَـٰكَ شَـٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا** [سورة الأحزاب:٤٥] «ای پیامبر ما تو را فرستادیم درحالی‌که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای».

۲- إِنَّآ **أَرۡسَلۡنَـٰكَ شَـٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا** [سورة الفتح:٨] «همانا ما تو را فرستادیم درحالی- که گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی».

۳- **إِنَّآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ رَسُولٗا شَـٰهِدًا عَلَيۡكُمۡ كَمَآ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ رَسُولٗا** [سورة المزّمل:١٥] «همانا به سوی شما[1] پیامبری فر ستادیم که شاهد بر شماست همان طور که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم».

۴- **فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۭ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا** [سورة النساء:٤١] «پس چگونه بود وقتی که از هر أمّتی گواهی آوریم و تو را گواه بر اینان آوریم».

۵- **وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَـٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا** [سورة البقرة:١٤٣] «این چنین شما را أمّتی وسط (= معتدل یا نیکو) قرار دایم تا آنکه گواهان بر مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد».

۶- **يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡ وَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَـٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ** [سورة التوبة:٩٤] «هنگامی که به مدینه بازگشتید با عذرخواهی به سوی شما می‌آیند به آنان بگو عذر نیاورید هرگز گفتار شمارا تصدیق نمی‌کنیم هنانا خداوند

[1]- مؤلّفین کتاب به جای «شما» ، «تو» نوشته‌اند!

ما را از أخبار شما آگاه ساخته است و به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و همچنین پیامبر او سپس به سوی [خداوندِ] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدانچه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

۷- **وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۖ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ** [سورة التوبة:۱۰۵] «و بگو عمل کنید به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و همچنین پیامبر او و مؤمنان و به سوی [خدای] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدانچه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

أولاً: قبل از اینکه به آیات فوق بپردازیم لازم است متذکّر شویم که کلمهٔ «**غیب**» همیشه به معنایی که غالباً از آن مراد می‌شود و همواره یکی از موارد مناقشهٔ ما با خرافیّین بوده، نیست و گاهی به معنای أموری است که به عنوان اصول وفروع و أخبار شریعت و خبرهایی که در قرآن آمده می‌باشد که به پیامبر - فقط به پیامبر و لاغیر- وحی می‌شود که از آن جمله است آیهٔ: **قُلۡ إِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٞ مَّا تُوعَدُونَ أَمۡ يَجۡعَلُ لَهُۥ رَبِّيٓ أَمَدًا . عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ فَلَا يُظۡهِرُ عَلَىٰ غَيۡبِهِۦٓ أَحَدًا . إِلَّا مَنِ ٱرۡتَضَىٰ مِن رَّسُولٖ فَإِنَّهُۥ يَسۡلُكُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ رَصَدٗا . لِّيَعۡلَمَ أَن قَدۡ أَبۡلَغُواْ رِسَٰلَٰتِ رَبِّهِمۡ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيۡهِمۡ وَأَحۡصَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ عَدَدَۢا** [سورة الجن:۲۵تا۲۸] «(ای پیامبر) بگو نمی‌دانم آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدّت و فاصله [دراز] قرار می‌دهد دانای غیب و نهان است که هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد مگر کسی که او را به پیامبری بپسندد که از پیش و پس وی ناظران و نگاهبانانی می‌گمارد تا معلوم بدارد که پیامها و رسالات پروردگار شان را ابلاغ کرده‌اند و [خداوند] به آنچه که نزد ایشان است [علم و] إحاطه دارد و همه چیز را به عدد [ویکان یکان] برشمرده است» و نیز آیهٔ: **وَمَا هُوَ عَلَى ٱلۡغَيۡبِ بِضَنِينٖ** [سورة التكوير:۲۴] «او (= پیامبر) در اظهار [أخبار] غیب بخیل نیست (و از گفتنش دریغ ندارد)».

بدیهی است غیبی که خدا در اختیار هیچ کس نمی‌گذارد مگر پیامبری که در اظهار آن هیچ بُخل و دریغی ندارد و از پیش و پس او نگاهبانانی به نظارت مشغول اند تا «غیب» کاملاً وبی کم و کاست و بدون تغییر به بندگان برسد همان چیزی است که از آن به شریعت اسلام تعبیر می‌شود و فقط به پیامبر می‌رسد و آن‌حضرت آنچه را که به وی رسیده به صورت یکسان به همه اعلام و ابلاغ می‌کند[1] (الأنبیاء:۱۰۹). این معنای «غیب» بِالکُلّ از بحث ما و همهٔ مسلمین خارج است و مخالف ندارد بلکه بحث ما دربارهٔ «آگاهی و اطّلاعی است که دیگران [یعنی غیر از پیامبر و امام] از [داشتن] آن عاجز و ناتوان باشند و با وسائل و اسباب عادی و طبیعی به دست نیامده باشد ولی آنچه علم و آگاهی بدان تعلّق گرفته لازم نیست که از امور غیرمحسوس باشد و یا آنکه در حیطهٔ حواس ظاهری قرار نگیرد، حتّی شخص از راههای غیرعادی اموری را مشاهده کند از قدرت و توانایی عامّهٔ مردم و نوع افراد، خارج باشد علم غیب شمرده خواهد شد[2]» یعنی همان معنایی که در آیاتی از قبیل آیات زیر آمده است :

۱- **قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ** [سورة الانعام:۵۰] «(ای پیامبر) بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خداوند نزد من است و [بگو] غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که فرشته‌ام، جُز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

۲- **قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ** [سورة

---

[1]- چنانکه در حدیث آمده است به حضرت علی(ع) گفتند چیزی از چیزهایی که پیامبر(ص) در خفا به تو فرموده به ما بگو. آن حضرت فرمود: پیامبر(ص) چیزی که از دیگران پنهان کرده باشد، به من نفرموده است: «مااَسَرَّ اِلَیَّ شَیئاً کَتَمَهُ النّاسَ» (التّاج الجامع للاصول: ج۳/ص۱۰۹، به نقل از صحیح مسلم).

[2]- علم پیامبر امام در قرآن، ص ۱۳.

الأعراف:۱۸۸] «(ای پیامبر) بگو من برای خویشتن مالك (صاحب اختیار) سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدای خواهد و اگر غیب می‌دانستم هر آینه خیر بسیار می‌اندوختم و بدی به من نمی‌رسید من جُز هشدار دهنده و بشارت آورنده برای مؤمنان نیستم».

۳- **وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡۖ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ** [سورة هود:۳۱] «من به شما نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم من فرشته‌ام و دربارۀ کسانی که نظرتان [آنان را] خوار می‌بیند، نمی‌گویم خدا هرگز ایشان را خیر نمی‌دهد، خدا به آنچه در جان ایشان است داناتر است، همانا چنانچه [این چنین بگویم] هر آینه از ستمکاران‌ام» و نظایر اینها.

ثانیاً: ضرور است خواننده دربارۀ آیات ششم و هفتم (یعنی آیۀ ۹۴ و ۱۰۵ سورۀ توبه) که مورد سوء استفادۀ مولّفین کتاب قرار گرفته به قرآن کریم مراجعه کند تا بداند قبل از آیۀ ۹۴، خدا در آیۀ ۹۱ به بعد، کسانی را که جهاد به مال و جان بر آنها واجب نبوده بیان فرموده و آنها را مستحقّ ملامت و نکوهش نمی‌داند سپس در آیۀ ۹۳ و ۹۴ می‌فرماید ملامت و مؤاخذه بر کسانی است که توان جهاد دارند امّا در آن مشارکت نمی‌کنند لیکن هنگامی که از جهاد باز گردید بهانه آورده و از شما عذرخواهی می‌کنند. ای پیامبر در آن زمان به ایشان بگو که عذر خواهی نکنید خدا ما را از اخبار شما آگاهی داده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید سپس به سوی خدایی که دانای غیب و شهادت است باز گردانده می‌شوید و او شما را از آنچه می‌کرده‌اید خبر می‌دهد.

پُرواضح است که آیات فوق و از جمله آیۀ ۹۴ و ۱۰۵ سورۀ توبه دربارۀ غزوۀ تبوك نازل گردیده که چون منافقین احتمال نمی‌دادند سپاه اسلام از جنگ با رومیان سالم باز گردد از شرکت در جهاد خودداری کردند امّا هنگامی که بر خلاف انتظارشان مجاهدین اسلام سالم باز گشتند ایشان زبان به عذرخواهی گشودند ! لذا در آیات منظور، خدا به رسول خود

فرموده - و طبعاً رسول خدا(ص) نیز سایر مؤمنین را از إخبار الهی مطّلع ساخته ـ که ای پیامبر به ایشان بگو عذر خواهی نکنید بلکه عمل شرط است و ادّعای زبانی مقبول نیست، خدا أخبار شما را به ما رسانیده و ما می‌دانیم که ادّعاهای شما صحّت ندارد. به زودی در جنگهای آینده عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید که برای جهاد حاضر خواهید شد یا خیر؟ و دانسته خواهدشد که آیا از نفاق خود توبه می‌کنید یا بر نفاق خود باقی می‌مانید. سپس در آیات بعدی ادامه می‌دهد، هنگامی که باز گردید تخلّف کنندگان از جهاد به منظور جلب رضایت شما سوگند می‌خورند. شما از آنها روی بگردانید که آنها پلیداند و اگر شما از آنها راضی شوید خدا از قوم فاسق راضی نمی‌شود. سپس گروهی از با دیه‌نشینان منافق را ذکر فرموده که پرداخت زکات و انفاق کردن را زیان و غرامت می‌دانند و در آیات بعدی بادیه‌نشینان مؤمن و نیز پیشاهنگان نخستین از مهاجر و أنصار و همچنین کسانی را که عملاً از آنان پیروی می‌کنند و بعد از آن، با دیه‌نشینان منافق که اطراف مدینه ساکن بوده و منافقانی را که در داخل مدینه بودند - و به تصریح قرآن، پیامبر آنها را نمی‌شناخت، در حالی‌که اگر پیغمبر حتّی به علم غیراستقلالی شاهد أعمالشان می‌بود، طبعاً آنها را می‌شناخت (فتأمّل جدّاً)ـ و سپس گروه دیگری را معرّفی فرموده که کردار نیك و بد را به هم آمخته‌اند ولی به گناهان خود اعتراف و اقرار کرده‌اند، آنگاه می‌فرماید از أموال کسانی که ذکرشان رفت زکات بگیر که خدا توبهٔ بندگانش را نمی‌پذیرد، سپس بار دیگر در آیهٔ ۱۰۵ به رسول خود می‌فرماید، به اینان بگو عمل کنید که کردار شما را خدا خواهد دید و پیامبرش و مؤمنین نیز خواهد دید و لازم نیست که به زبان ادّعا کنید. باید توجّه داشته باشیم که آیهٔ ۱۰۵ مُبَیِّن و مُفَسِّر آیهٔ ۹۴ است[1].

آیهٔ ۱۰۵ فرموده خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را خواهند دید یعنی آیهٔ شریفه آنها را به عمل تشویق نموده وبه آنان اطمینان می‌دهدکه هرگاه عمل کنید عمل شما برای خدا و پیامبر

[1]- درموردآیات ۹۴ و ۱۰۵ سورهٔتوبه مراجعه شودبه **عرض أخبارأصول برقرآن و عقول**، ص۱۶۷تا۱۷۰.

و مؤمنین مغفول و نا دیده نمی‌ماند. پُرواضح است که خدا نیازی ندارد به اینکه عملی تحقّق خارجی بیابد تا خدا آن را ببیند وبدان عالِم شود! **سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبیراً.**

کیست که ندارند همه چیز برای خدا، پیش از ایجاد و هنگام ایجاد و پس از ایجاد شدن، یکسان است و خدا ازلاً بر همه چیز بصیر و علیم و خبیر و شهید است. به قول شیخ طوسی در تفسیر «التِّبیان» (ذیل آیات ۹۴ و ۱۰۵ سورهٔ توبه) با اینکه خدا به همه چیز قبل از موجود شدن، عالم است أمّا استعمال رؤیت به صورت مستقبل (سَیَرَی) نسبت به خدا بدین منظور است که خدای تعالی در هنگام موجود شدنِ امور نیز بدانها علم دارد و این علمِ مقارنِ موجود شدنِ چیزی که قبلاً و أزلاً بدان عالم بوده موجدِ حالت یا علم جدیدی در خدا نشده و موجب افزایش علم إلهی نمی‌گردد و منظور از رؤیت إلهی علمی است که به معنای معرفت و آگاهی قطعی است و از این رو یک مفعول گرفته و جائز نیست برای خدا علمی را که به معنای «ظنّ» است فرض کنیم. (انتهی) درحالی‌که غیر خدا چنین نیست. علاوه براین رؤیت إلهی و بصیر بودن خدا با چشم نبوده و محدود به حدّی و مقیّد به قیدی نیست درحالیکه دیدن و حصول علم بصری برای بشر، مفید به قیود بسیاری است که ازآن جمله فقط با چشم و فقط هنگام تحقّق و حضور چیزی از فاصله‌ای محدود در برابر چشم، میسور است و حرف استقبال «سَ» برسر فعل مضارع «یَرَی» در مورد غیرخدا، مُفهِم این معنی است، به عبادت دیگر فعل نسبت به هریک از فاعلهای خود معنایی خاصّ و متناسب با وضعیّت او را می‌رساند. (فَلاتَجاهَل)

بنابراین عطف رسول و مؤمنین - که بشر و محدوداند ـ به خدای **لَیسَ کَمِثلِهِ شَیْءٌ**، بدین معنی نیست که ممکن است بشر مانند خدا بصیر شود !! بصیرت خدا کجا و بصیرت غیرخدا کجا ؟! «**أفَلاتَعقِلون؟**»

بصیرت پیامبر و مؤمنین که همگی بشراند، بصیرتی محدود است که فقط با چشم و فقط هنگام ظهور چیزی یا عملی، میسّر می‌شود و آنها نمی‌توانند شاهد همهٔ أعمال پنهان و آشکار همهٔ مؤمنین باشند. این موضوع به قدری بدیهی است که هیچ عاقلی عطف پیامبر و مؤمنان را

به خدای تعالی در موضوع رؤیت، بهانه نمی‌کند تا بصیر و شهید بودن خدا و بشر را مشابه بداند ! بنابراین نمی‌توانیم عمومیّت لفظ «مؤمنین» را نقص کنیم و بگوییم علاوه بر پیامبر فقط سیزده مؤمن - که بسیاری از آنها در زمان نزول آیه ولادت نیافته بودند ـ بیننده و شاهد همهٔ أعمال پیدا و پنهانِ مردم خواهند بود !!.

به جای آنکه بی‌دلیل، عمومیّت لفظ «مؤمنین» را نقص کرده و آن را به چند تن اختصاص دهیم و آنها را مانند خدا، شاهد و ناظر همهٔ أعمال آشکار و نهان مؤمنین بشماریم معقولتر آن است که از تفاوت بصیر و شهید بودن خدا با غیرخدا که بر کسی پوشیده نیست، تغافل یا غفلت نکینم. (فتأمّل)

علاوه براین می‌دانیم که خدا از تجسّس و اطّلاع بر گناهان غیر نهی نموده و می‌فرماید : ﴿**وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا**﴾ [سورة الاسراء:۱۷ و الفرقان:۵۸] «و کافی است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». أصولاً همه می‌دانند دیدن بسیاری از أعمال مردم بر رسول خدا(ص) و سایر مؤمنین بلااستثناء حرام است ! (فتأمّل)

حضرت علی(ع) نیز در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش او را به تقوی إلهی در کارهای پنهانی امر فرمود و جُز خدا را شاهد اعمال مخفی بندگان ندانسته است. در نامهٔ ۲۶ نهج البلاغه می‌خوانیم: «أَمَرَهُ بِتَقوَى اللهِ فِي سَرائر أمرِهِ وَ خَفِيّاتِ عَمَلِهِ حَيثُ **لاشاهِدَ** (**شَهِيدَ**) **غَيرُهُ**» «او را به پروا و پرهیزکاری از خدا در أمور نهانی و اعمال مخفی و پوشیده‌اش فرمان داده، جایی که **هیچ شاهد و ناظری غیر از خدا نیست**». (فتأمّل)

آنحضرت در أمور پوشیده و پنهانِ مردم، شاهد و حاکم را یکی دانسته و فرموده: «اِتَّقُوا مَعاصِيَ اللهِ فِي الخَلَواتِ فَإنَّ الشّاهِدَ هُوَ الحاكِم» «از ارتکاب گناه و نا فرمانی خدا در خلوتها بپرهیزید که شاهد [أعمالتان] همان داور وحاکم است». (نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۲۴).

جالب است که مؤلّفین در کتاب خود نوشته‌اند که در کتب لغت، کلمهٔ «شَهِدَهُ» یعنی حاضر گردید و شاهد بود وکلمهٔ «شهید» به معنای حاضر است و به محلّ حضور و گرد آمدن مردم «مَشهَد» گفته می‌شود و می‌دانند که در نهج البلاغه «شهود» در مقابل «غیاب» استعمال

شده و امیر المؤمنین(ع) فرموده : «إن شَهِدَ لَم یُعرَف و إن غابَ لَم یُفتَقَد» «اگر حاضر باشد شناخته نمی‌شود و اگر غائب شود مورد پی‌جویی قرار نمی‌گیرد» (خطبهٔ ۱۰۳) و فرموده:«ما لِي اَراکُم ..... شُهُوداً غُیَّباً» «چه می‌شود که شما را ... حاضرانی مانند غائبان می‌بینم؟» (خطبهٔ ۱۰۸) و فرموده: «هذا مَا اجتَمَعَ عَلَیهِ أهلُ الیَمَنِ ..... شاهِدُهُم وَ غائِبُهُم» «این همان پیمانی است که أهالی یمن .... حاضر و عائبشان برآن اتّفاق کرده‌اند» (نامهٔ ۷۴). أمّا عقل خود را به کار نگرفته‌اند که ممکن نیست غیرخدا - از جمله انسان ـ چه زمانی که در دنیای فانی است و چه زمانی که به عالم باقی منتقل شده یعنی چه در حیات و چه در ممات، در آنِ واحد در دو جا وشاهد وناظر دو عمل باشد، تا چه رسد به مکانهای بسیار وبی‌شمار ؟!! وفقط خداست که متّصف است به صفت «لایَشغَلُهُ شَأنٌ عَن شَأنٍ»، چنانکه حضرت أمیر(ع) نیزاین صفت را مختصّ حقّ تعالی دانسته و لاغیر، و فرموده: «اَللّهُمَّ أنتَ الصّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ أنتَ الخَلِیفَةُ فِي الأهلِ وَ **لایَجمَعُهُما غَیرُكَ** لِأنَّ المستَخلَفَ لایَکُونُ مُستَصحَباً وَ المستَصحَبُ لایَکُونُ مُستَخلَفاً» « پروردگارا تو در سفر همراه مایی و [در عین حال] تو در خانوادهٔ [ما که همراهمان نیستند] راهبر و سرپرست ایشانی و **جُز تو کسی جمع این دو** [**صفت**] **نتواند** زیرا کسی که جانشین مسافر [در خانواده] است، همسفر نتواند بود و همسفر راهبر و سرپرست [خانواده] نمی‌باشد» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۶).

با توجّه به مسائل بالا درمی‌یابیم که در سایر آیات نیز مسألهٔ شهادت و نظارت غیرخدا به صورتی است که بیان گردید، از جمله در آیهٔ **وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةً وَسَطًا**[1] **لِّتَكُونُواْ**

---

[1]- چنانکه مفسّرین نیز توجّه و تفطّن کرده‌اند کلمهٔ «وسط» در این آیه به معنای «نیکو» است زیرا غالباً اعتدال و میانه روی نیز نیکو و مطلوب است، چنانکه در آیهٔ: **قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ** [سورة القلم:۲۸] «بهترینشان گفت آیا به شما نگفتم که چرا تسبیح حقّ نمی‌گویید» لذا ما نیز آیه را به صورتی که در بالا ملاحظه می‌شود ترجمه کردیم. خصوصاً که قرآن خطاب به معاصرین پیامبر فرموده : **كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ......** [سورة آل عمران:۱۱۰] «شما نیکوترین امّتی هستید که[برای سایر] مردمان پدید آمده است» و اللهُ اَعلَم، البتّه مخفی نماند که خدا علّت نیکوتر بودنِ آنان را نیز اعلام فرموده که عبارت است از

﴿شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدًا﴾ [سورة البقرة:١٤٣] «و بدین گونه شما را أمّتی نیکو (یا معتدل و میانه رو) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد» و نیز برخلاف ادّعای غُلاة و خرافه فرو شان نه بدین معناست که شما مؤمنین شاهد و ناظر همهٔ طاعات و معاصی مردم حتّی در خفا می‌باشید و شهادت می‌دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین است! در حالیکه اطّلاع و تجسّس از اعمال مردم حرام است! بلکه مقصود این است که شما أمّتی نیکو (یا معتدل) بوده و تا زنده‌اید و از تعالیم پیامبر بهره مند می‌شوید باید تعالیم پیامبر را به سایرین برسانید و ناظر و ناصح آحاد جامعهٔ خود باشید و أمر به معروف و نهی از منکر نمایید و در قیامت در مورد کسانی که تعالیم و أوامر و نواهی اسلام را بدیشان اعلام و ابلاغ کرده‌اید، شهادت می‌دهید و پیامبر نیز چنین است که تا زنده و مکلّف و در جهان فانی است باید ضمن ابلاغ شریعت اسلام متوجّه اصلاح مردم جامعهٔ خویش باشد و در قیامت شهادت می‌دهد که آنچه خدا خواسته به شما اعلام و ابلاغ کرده است نه اینکه در زمان حیات یا پس از رحلت و انتقال به دنیای باقی از کارهای مخفی مردم مطّلع گردد و از اعمال بد مردم غصّه بخورد و دارُ السَّلام برزخ برایش دارُ الهَمّ و الحُزن گردد!! خدای متعال نیز سَتّارالعُیوب است نه کَشّاف العُیوب و فقط خدا به أحوال و أعمال آشکار و نهان بندگان، علیم و خبیر و بصیر و شهید است و کسی در این صفت - چنانکه گذشت ـ با او شریک نیست (فلاتَجاهَل). به عبارت دیگر آیهٔ سورهٔ توبه به عذرآوران می‌فرماید اگر راست می‌گویید برای جبران گذشته، به جای ادّعا، عمل کنید که خدا و پیامبر و مؤمنین اعمال آشکار شما را می‌بینند، سپس به سوی خدا که هم دانای شهادت و امورآشکار و هم دانای غیب و امورپنهان است بازگردانده می‌شوید و خدا که بر همه چیز شهید و شاهد است شما را از اعمالتان - أعمّ از ظاهر و باطن ـ آگاه کرده و دربارهٔ آنها حکم می‌کند نه اینکه بفرماید پیامبر یا برخی ازمؤمنان صفت خدارا که شاهد ظاهر وباطن است، کسب می‌کنند!!. (فَتَأمّل)

ایمان به خدا و آمر بودنِ به معروف و ناهی بودن از منکر و طبعاً کسی که چنین نباشد، نیکوتر نخواهد بود. (فتأمّل)

مضافاً براینکه موضوع شهادت در این آیه مکرّر شده و هر دو در این آیه به یک معنی است زیرا معطوف و معطوفٌ عَلَیه هر دو بشراند و با اینکه روحشان فانی نیست ولی زنده و مردهٔ ایشان هم یکسان نیست(فاطر:۲۲). بنابراین شهادت مؤمنین هرطور که باشد شهادت رسول نیز همان گونه است و یک کلمه را **بی‌دلیل و مدرک** نمی‌توان در یک آیه دو جور معنی کرد. علاوه براین اگر انبیاء - چه در زمان حیات و چه پس از وفات ـ شاهد همهٔ اعمال مردم می‌بودند حضرت نوح(ع) در زمان حیات نمی‌فرمود **وَمَا عِلۡمِی بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ** [سورة الشُّعراء:۱۱۲] «ومن چه دانم که آنان (= پیروانم) چه می‌کرده‌اند؟» وحضرت عیسی(ع) در قیامت عرض نمی‌کرد: **كُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ**[سورة المائدة:۱۱۷] «تا آن زمان که درمیانشان بودم شاهد و گواه بر ایشان بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود مراقب ایشان بودی و تویی که بر همه چیز شاهد و گواهی». (فتأمّل جدّاً) بلکه انبیاء از جمله حضرت عیسی شهادت می‌دهند که توحید و دین خدا را همان گونه که خداوند بدیشان رسانیده است به مردم ابلاغ کرده‌اند نه اینکه شاهد یکایک اعمال مردم بوده‌اند.

همچنین خدا به رسول خود فرموده: **وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ** [سورة القصص:٤٤] «و هنگامی که فرمان [نبوّت] را به موسی دادیم تو در جانب غربی [طور] نبوده و از شاهدان و حاضران نبودی[1]» معلوم می‌شود شاهد بودن پیامبر غیراز شاهد بودن خدا است. همچنین می‌دانیم که نصاری پس از حضرت مسیح و حضرت مریم ـ عَلَیهِمَا السَّلام ـ آن دو بزرگوار را «إله» گرفتند (المائدة:۱۱۶) و روز قیامت آنها

[1]- آیات ۴۴ تا ۴۶ سورهٔ قَصَص دلالت بیّن دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمد(ص)و علی بن ابی طالب(ع) قبل از انبیاء و با همهٔ انبیاد بوده‌اند زیرا در حالی که خودِ محمّد (ع) با انبیاء و در زمان انبیاءِ سابقین نباشد و از حال ایشان اطّلاعی نداشته باشد بلکه پس از چهل سالگی و به واسطهٔ وحی و اِخبار إلهی مطّلع گردد به طریقِ اَولی وصیّ او نیز نبوده و اطّلاع نداشته است.

نسبت به این کار منحرفین، اظهار بی‌اطّلاعی می‌کنند و این کار، خود دلیل است براینکه أعمال عباد به انبیاء ارائه نمی‌شود.

ثانیاً: مؤلّفین کتاب تجاهل کرده‌اند که در قرآن کلمهٔ «أمّت» همیشه به معنای «همهٔ پیروان یک آیین» نیست. از قبیل أمّت یهود که همهٔ پیرامون حضرت کَلِیم الله(ع) را شامل بوده و أمّت نصاری که همهٔ پیروان حضرت مسیح(ع) را شامل است و هکذا ..... بلکه لازم است بدانیم گاهی به گروهی از یک أمّت و یا تعدادی از مردم نیز «أمّت» گفته می‌شود. فِی المَثَل کلمهٔ «أمّة» در آیهٔ: **وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدۡيَنَ وَجَدَ عَلَيۡهِ أُمَّةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسۡقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمۡرَأَتَيۡنِ** [سوة القصص:۲۳] «و چون [موسی] به آب مدین رسید گروهی از مردمان را برآن یافت که [دامهای خویش را] سیراب می‌کردند و نزدیک ایشان دو زن یافت» و یا در آیهٔ: **وَإِذۡ قَالَتۡ أُمَّةٞ مِّنۡهُمۡ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ** [سورة الأعراف:١٦٤] «و (یاد آر) آنگاه که گروهی از ایشان (= بنی اسرائیل) [به برخی دیگر] گفتند چرا گروهی را اندرز می‌دهید که خداوند ایشان را هلاک می‌سازد» در اینگونه آیات «أمّت» به معنای یک گروه است نه همهٔ پیروان یک دین.

همچنین است خطاب جمع مخاطب در قرآن، که لازم است بدانیم خطاب به جمع حاضر همیشه متوجّه همهٔ أمّت یا همهٔ مسلمین نیست. آری، در آیاتی از قبیل: **كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ** [سورة البقرة:١٧٨] «بر شما قصاص نوشته شده» و **كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ** [سورة البقرة:١٨٣] «بر شما روزه داری نوشته و مقرّر گردید» و کثیری از موارد مشابه، خطاب جمع، ناظر بر همهٔ مسلمین - أعمّ از گذشتگان و معاصرین و آیندگان ـ یعنی خطاب به أمت اسلام است أمّا در مواردی نیز جمع حاضر، چنان عمومیّتی ندارد فی المثل آیات ۱۲۱ تا ۱۲۷ سورهٔ مبارکهٔ «آل عمران» و یا در آیهٔ: **إِن يَمۡسَسۡكُمۡ قَرۡحٞ فَقَدۡ مَسَّ ٱلۡقَوۡمَ قَرۡحٞ مِّثۡلُهُۥ** [سورة آل‌عمران:١٤٠] «اگر شما را جراحتی رسید، آن گروه را نیز زخمی همانند آن رسید» ضمیر «کُم» به مجاهدین غزوهٔ «أحد» راجع است نه همهٔ مسلمین و منظور از «اَلقَوم» نیز مشرکین

مکّه است و لاغَیر. و یا در آیات یازده تا هفده سورۀ نور، خطابِ جمع حاضر متعلّق به همۀ مسلمین نیست[1] بلکه راجع است به کسانی‌که با ماجرای إفک عایشه مرتبط بوده‌اند و هکَذا.....

همچنانکه کلمۀ «ناس» نیز همواره به معنای عامّ مردم نیست بلکه گاهی بر تعداد محدودی از انسانها دلالت دارد نه همۀ مردم در همۀ زمانها، فِی المَثَل در آیۀ: **ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَـٰنًا** [سورة آل‌عمران:۱۷۳] «کسانی که [بعضی از] مردم به ایشان گفتند همانا مردم برای [هجوم به] شما گردآمده‌اند، از آنان بترسید امّا [این خبر] بر ایمانشان افزود» بدیهی است که در اینجا منظور از «ناس» مطلق مردم در همۀ زمانها و مکانها نیست، بلکه مقصود از «ناسِ» أوّل تعدادی خبرگزار است که به نزد مجاهدین اسلام آمده بودند و منظور از «ناسِ» دوّم با قیماندۀ سپاه مشرکین است که قصد بازگشت و هجوم مجدّد بر مجاهدین «اُحُد» را داشتند ویا در آیۀ: **لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ** [سورة یوسف:٤٦] «باشد که نزد مردم باز گردم، باشد که [تأویل و تغبیر خواب مَلِك را] بدانند» واضح است که منظور از «ناس» در این آیه مَلِك و سایر مسؤولین دربار و اطرافیان عزیز «مصر» است نه مطلق مردم !! و یا در آیۀ: **سَحَرُوٓاْ أَعۡيُنَ ٱلنَّاسِ وَٱسۡتَرۡهَبُوهُمۡ** [سورة الأعراف:۱۱٦] «چشمان مردم را جادو کردند و ایشان را ترساندند» پیداست که منظور همان جمعیّتی است که برای دیدن رقابت ساحران با حضرت موسی(ع) آمده بودند نه مطلق مردم یا همۀ جمعیّت مصر و هکَذا ....».

با توجّه به مطالب فوق معلوم می‌شود ادّعای مؤلّفین دربارۀ آیۀ ۱۵ سورۀ مُزَّمِّل - و برخی از آیات دیگر ـ که «متوجّه تمام أمّت در تمام زمانهاست و در این خطاب به طور وضوح شهادت پیامبر(ع) بر أعمال أمّت بیان گردیده است[2]» عوامفریبی یا مغالطه است.

---

[1]- صرف نظر از اینکه اینگونه آیات مایۀ پندگیری و عبرت همۀ مسلمین است.

[2]- علم پیامبر و امام در قرآن، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

همچنین است مسألۀ «**جَعل**» که ضرور است بدانیم جعل إلهی در قرآن، به دو قسم جعل مستقیم تکوینی و ایجادی و جعل اعتباری و تشریعی منحصر نیست بلکه در مواردی از سنخ جعل نتیجه و قابلیّت است یعنی ترتّب نتیجه بر جعل إلهی نیز جعل إلهی شمرده می‌شود. این جعل أخیر نوعی جعل مشروط یا جعل غیرمستقیم تکوینی است. فِی المَثَل قرآن فرموده: **وَجَعَلۡنَـٰهُمۡ أَىِٕمَّةً يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ** [سورة القصص:٤١] «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند» بدیهی است که خداوند رحمان رحیم حکیم مستقیماً آنها را پیشوای دوزخیان خلق نکرده است بلکه آنها به سبب ظلم و استکبار و حقّ ستیزی خود و سوء استفاده از اقتدار خویش[1] و بنابه سُنن إلهی، پیشوایان دوزخیان شدند. زیرا از سُنن إلهی است که اگر أکابر و قدرتمندان، ظلم و حقّ ستیزی کنند خواه و ناخواه عدّه‌ای بدکاران را به دور خود جمع می‌کنند، چنانکه فرموده: **وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا فِى كُلِّ قَرۡيَةٍ أَكَـٰبِرَ مُجۡرِمِيهَا لِيَمۡكُرُواْ فِيهَاۖ وَمَا يَمۡكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ** [سورة الأنعام:١٢٣] «و بدینسان در هر آبادی تباهکاران بزرگش را قرار دادیم که در آن مکر [وفساد و حقّ ستیزی] نمایند، حال‌آنکه جُز در حقّ خویش مکر نمی‌کنند و نمی‌دانند» و یا فرموده: **وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَـٰهَا تَدۡمِيرًا . وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٍۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرًا** [سورة الأسراء:١٦-١٧] «و چون [بر اثر بدکاری اهالی آبادیها] اراده نماییم که قریه‌ای را نابود سازیم، بزرگان و متنعّمان آن را رخصت و فرمان دهیم آنان نیز تباهکاری و نافرمانی کنند [در نتیجه] حُکم بر عذاب ایشان ثابت شود [و سزاوار عذاب شوند] آنگاه آنان را هلاک سازیم، هلاکتی کامل و چه بسیار [از أقوام] قرون پس از نوح را هلاک ساختیم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست» معلوم می‌شود که این یک سُنّت إلهی در اجتماع بشری است که

---

[1]- به آیات ۳۶ به بعی سورۀ قصص توجّه فرمایید و نیز سایر آیات قرآن دربارۀ فرعونیان.

چون بزرگان و مقتدرین اجتماع نافرمانی کنند زیردستانشان نیز قهراً پیروی می‌کنند و همگی مستحقّ کیفر إلهی می‌شوند و مسؤولیّت أصلی بر عهدهٔ بزرگان و قدرتمندان است که إمامِ داعی إلَی النّار می‌شوند نه اینکه خدا آنها را مستقیماً به امامت دوزخ می‌گمارد. (فتأمّل و لاتَجاهل) چنانکه قرآن می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ أَوۡلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ** [سورة الأعراف:۲۷] «ما شیاطین را دوست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند» یعنی بنابه سنّت إلهی کسانی‌که حقّ پوشی کرده و بی‌تأمّل و متعصّبانه از آباء و اجداد خود پیروی می‌کنند، طبعاً میان ایشان و شیاطینِ حقّ‌ستیز همجهتی و دوستی برقرار می‌شود.

اگر خدا فرموده : **فَبِمَا نَقۡضِهِم مِّيثَٰقَهُمۡ لَعَنَّٰهُمۡ وَجَعَلۡنَا قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةً** [سورة المائدة:۱۳] «پس به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را لعنت نموده و دلهایشان را سخت گردانیدیم (قرار دادیم)» بدیهی است که پروردگار رؤوف حلیم ابتداءً و مستقیماً دلهای آنان را سخت نیافریده بلکه بنابه سُنَنِ إلهی، نتیجهٔ پیمان شکنی با خدا، قساوت قلب است و هکذا ..... و از این نمونه‌ها در قرآن کم نیست. (فَلاتَجاهل)

أمّا متأسفانه مؤلفین کتاب مورد بحث ما، طوری سخن گفته‌اند (ص ۱۱۸) که «**جعل**» صرفاً یا جعل تشریعی است یا جعل مستقیم و نامشروط تکوینی و چون جعل، تشریعی نباشد ناگزیر تکوینی خواهد بود و لاغیر!! درحالیکه با توجه به مطالب فوق و نمونه‌های فراوان دیگر، «**جَعل**» در آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ بقره، جعل سنّت و جعل ترتّب نتیجه است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی، بنابراین با توجّه به اینکه آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ مبارکهٔ بقره دربارهٔ تغییر قبله است، هر عاقلی در می‌یابد که خطاب آیه متوجّه معاصرین پیامبر است که به تغییر قبله گردن نهادند و در واقع آیه به مسلمینِ منظور می‌فرماید شما با اطاعت و پیروی از پیغمبر أکرم و ایمان آوردن و اینکه به بهانه جویی یهود دربارهٔ قبله وقعی نمی‌نهید و به شریعت رسول خاتم ملتزم هستید - درحالیکه أهل کتاب که خودشان نیز در قبله با یکدیگر اختلاف دارند و در دل می‌دانند که قبلهٔ اسلام درست و بر حقّ است (البقره:۱۴۴) به هیچ قیمتی حاضر به قبول قبلهٔ مسلمین نیستند! ـ در نتیجه شما أمّتی نیکو یا معتدل و متوازن شده‌اید و پیامبری که شما را

تربیت و تزکیه نموده و این کتاب آسمانی و حکمت و چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد (البقره:۱۵۱) روز قیامت شاهد شماست که تربیت و دانسته‌های خود دربارهٔ شریعت إلهی را از او گرفته‌اید و شما نیز شاهدان کسانی خواهید بود که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. فراموش نکنیم که قرآن کریم از طریق أصحاب پیامبر(ص) به ما رسیده است. آیهٔ ۷۸ سورهٔ مدنی حجّ نیز خطاب به اطرافیان پیامبر که خود را از أعقاب حضرت ابراهیم(ع) می‌دانستند فرموده خدای تعالی، هم در زمان جدّ أعلای شما ابراهیم (البقره:۱۲۸ و ۱۳۱تا۱۳۳ و آل‌عمران:۶۷) و هم در این کتاب (= قرآن) شما را «مُسلِم» و مسلمان نامیده و این دین موافق و مؤیّدِ دین نیای شما ابراهیم است پس شما نماز بگزارید و خدا را عبادت و در راه خدا جهاد کنید و أعمال شایسته به جای آورید و حول محور دین خدا گردآیید تا در قیامت پیامبر(ص) شاهد شما و شما شاهدان کسانی باشید که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. بنابراین أمّت وسط (= نیکو یا متوازن) شدنِ ایشان نتیجهٔ اتّباع الرسول است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینیِ خدا چنانکه بهترین أمّت شدنشان نتیجهٔ ایمان به پیامبر خاتم و أمر به معروف و نهی از منکر است (آل‌عمران:۱۱۰) خصوصاً که قرآن کریم فرموده در قیامت از میان هرگروهی شاهدی می‌آوریم (القصص:۷۵) و تو را ای پیامبر(ص) به عنوان شاهد براینان (= معاصرین پیامبر) حاضر می‌کنیم (النّساء:۴۱) بنابراین بافندگیهای خرافیین که متأثّر از روایت بی‌اعتبار است، به دلیل متقن شرعی متّکی نیست.

اینک با توجّه به مطالبی که گذشت، برای اینکه معنای آیات هفتگانهٔ مورد سوء استفادهٔ خرافیّین را بدانیم و فریب بافندگیهای آنها را نخوریم لازم است به مسائل زیر توجّه کنیم:

نخست آنکه خدا فرموده: **هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ عَـٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَـٰنُ ٱلرَّحِيمُ** [سورة الحشر:۲۲] «اوست خداوندی که هیچ معبودی جُز او [به حقّ] نیست دانای نهان و آشکار است و اوست بخشاینده و مهربان» و نیز فرموده: **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ** [سورة فصّلت:۵۳] «آیا بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیز [پیدا و

پنهان] گواه و شاهد است» و فرموده: **عَـٰلِمِ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَـٰدَةِ فَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ** [سورة المؤمنون:۹۲] «دانای نهان و آشکار و والا و برتر است از آنچه با وی شریک می‌دانند» و ..... بنابراین نباید با اتکاء به روایات بی‌اعتبار، غیرخدا را نیز شاهد کارهای مخفی مردم دانست !

دوّم آنکه بذانیم انبیاء(ع) در زمان حیات دنیوی از اعمال پنهان مردم مطّلع نبودند، چنانکه قرآن به رسول خود فرموده : **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ . وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ** [سورة البقرة ۲۰۴-۲۰۵]« و کسی از مردم هست که در زندگانی این دنیا گفتارش را می‌پسندی و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهد می‌گیرد [که نیّتی نیکو دارد] و حال آنکه [خدا می‌داند] او لجوج‌ترین دشمن است و چون از نزد تو بازگردد (و یا سرپرست کاری شود) در فساد زمین می‌کوشد و کِشت و نسل را تباه و نابود سازد و خداوند فساد و تباهکاری را دوست نمی‌دارد» درحالی‌که اگر أعمال مفسده خیزِ چنین کسانی بر پیامبر(ص) عرضه می‌گردید، قطعاً قول بلاعملِ آنها را نمی‌پسندید. بنابراین شهادت انبیاء منحصر به حیات دنیوی ایشان و افراد معاصر خودشان است و در زمان حیات دنیوی نیز از أحوال و أعمال مخفی مردم مطّلع نبوده‌اند. (الشُعراء:۱۲۲) و پس از حیاتِ دنیوی و انتقال به دیار باقی با جهان ما ارتباط ندارند. (المائدة:۱۱۷) و روز قیامت برخی از معبودانِ غیر خدا -که انبیاء سابقین نیز از آن جمله‌اند ـ به عابدینِ خود می‌گویند خدا برای شهادت میان ما و شما کافی است، ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم (یونس:۲۹). قرآن به رسول خود نیز فرموده: **وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ** [سورة یونس:٤٦] «و اگر برخی از آنچه که بدیشان [از عذاب] وعده می‌دهیم به تو [در حیات دنیوی] ارائه نماییم یا تورا [پیش از نزول عذاب] وفات دهیم، به هرحال بازگشتشان به سوی ماست، آنگاه خداوند است که برآنچه انجام می‌دهند شاهد و گواه است»

که معلوم می‌شود أعمال عباد به انبیاء عرضه نمی‌شود و آنها شاهد أعمال همهٔ پیروان و معاصرین خود نیستند[1].

سوّم آنکه بدانیم شهادت انبیاء در زمینهٔ أصول دین و ابلاغ أحکام شریعت به معاصرین خویش است نه همهٔ أعمال مردم. خدایی که فرموده همهٔ پیامبران را در قیامت گرد می‌آوریم و از ایشان می‌پرسیم مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند و انبیاء گویند ما را بدان علمی نیست و فقط تو ای خدا دانندهٔ غیب هستی (المائده:۱۰۹) و نیز فرموده قطعاً از آنها سؤال می‌کنیم (الأعراف:۶) به عنوان نمونه بیان فرموده که از حضرت عیسی می‌پرسیم: آیا تو به مردم گفتی که غیراز خدا مرا و مادرم را نیز دو معبود بگیرید؟! عیسی(ع) عرض می‌کند : منزّهی تو، مرا نرسد که چیزی بگویم که حقّ نیست، تو خود درون و باطن مرا می‌دانی أمّا من آنچه در ذات مقدّس توست نمی‌دانم، همانا تویی که دانای غیبهایی. من جُز آنچه به من أمـر فرمودی که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، عبادت کنید؛ نگفته‌ام و **تا زمانی‌که درمیانشان بودم بر آنان گواه و ناظر بودم** و هنگامی‌که مرا وفات دادی تو خود ناظر و نگاهبان ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیز گواهی. (المائده:۱۱۶و۱۱۷).

حواریّون و پیروان و أصحاب آنحضرت نیز که تعالیم دین إلهی را مستقیماً و بی واسطه از آن حضرت دریافت کرده‌اند و وظیفهٔ انتقال آن به سایرین را داشته‌اند بر صدق معجـزات آن‌حضرت و تعالیم آن بزرگوار برای دیگران در دنیا و آخرت شهادت می‌دهند که هم تعلیمات آن‌حضرت را دریافت کردیم و هم شاهد معجزات آن‌حضرت - از جمله نزول مائدهٔ آسمانی ـ بوده‌ایم. (آل‌عمران:۵۳ و المائده:۱۱۳)

چنانکه علمای یهود که عالم به تورات بوده‌اند و وظیفهٔ اعلام و ابلاغ آن را به سایرین داشته‌اند نیز از زمرهٔ شهود محسوب می‌شوند. (المائده:۴۴) و نیز گروهی از کشیشان متواضع که اسلام می‌آورند نیز در عداد شهود می‌باشند (المائده:۸۳) بنابراین شاهد بودن مختصّ عده‌ای محدود و معدود ـ مثلاً چهارده نفرـ نیست .

---

[1]- به حدیثی که در صفحهٔ ۱۹۷ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

با توجّه به مطالب فوق ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ ۴۵ سورهٔ أحزاب و أیهٔ ۸ سورهٔ فتح سه صفت «شاهد» و «بشیر» و «نذیر» ذکر گردیده أمّا موضوع شهادت و بشارت و إنذار نیامده است، لذا موجّه‌ترین کار آن است که بدانیم موضوع این مسأله از نظر قرآن کریم چیست. نکتهٔ دیگری که نباید مفعول بماند آن است که دو صفت «بشیر» یا مُبَشِّر» و «نذیر» یا «مُنذِر» در قرآن از صفت «شاهد» برای انبیاء و از جمله پیامبر أکرم(ص) بیشتر و مؤکدتر ذکر شده است و در مواردی که بی‌تردید همهٔ مردم تا روز قیامت، منظور قرآن‌اند، صفت «بشیر و نذیر» ذکر شده است، از جمله :

۱- **إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا** [سورة البقره:۱۱۹] «همانا ما تو را بشارت بخش و هُشدار دهنده گسیل داشتیم».

۲- **فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** [سورة البقرة: ۲۱۳] «خداوند پیامبران را نوید بخش و بیم رسان برانگیخت».

۳- **إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ** [سورةالأعراف:۱۸۸] «من برای گروهی که ایمان آورند جُز هشدار دهنده و بشارت آور نیستم».

۴- **وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا** [سورة الأسراء:۱۰۵ و الفرقان:۵٦] «ما تو را جُز نوید بخش و بیم رسان گسیل نداشته‌ایم». چنانکه در بارهٔ عموم انبیاء نیز فرموده: **وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** [سورة الأنعام:٤٨]. « و فرستادگان [إلهی] را جُز نویدبخش و هشداردهنده نمی‌فرستیم».

۵- **إِنَّنِي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ** و **إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٞۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٌ** [سورة هود۲ و ۱۲] «همانا من از جانب او (خدای حکیم و خبیر) هشدار دهنده و بشارت آورم...... همانا تو بیم دهنده‌ای و خداوند است که بر هر چیز سرپرست و نگاهبان است».

۶- **قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ** [سورة الحج:٤٩] «بگو ای مردم همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارام».

۷- **وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا** [سورة سبا:٢٨] «ما تو را نفرستادیم مگر برای همهٔ مردم [که] نوید بخش و بیم رسان [باشی]».

مسألهٔ دوّم آن است که بدانیم انبیاء به چه بشارت می‌دهند و نسبت به چه انذار می‌کنند؟ قرآن کریم می‌فرماید:

۱- **لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا** [سورهٔ مریم:۹۷] «تا پارسایان را بدان (= قرآن) نوید بخشی و گروهی لجوج و ستیزه جو را بدان هشدار دهی و بیم رسانی».

۲- **وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ** [سورة البقره:٢٥]« و به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کردند، بشارت‌ده که بوستانهای بهشتی دارند که زیر [درختانش] رودها روان است».

۳- واز باب طعنه و تهکّم به منافقین وکُفّار فرموده: **بَشِّرِ ٱلْمُنَٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** [سورة النساء:١٣٨]«و منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک خواهند داشت!» **وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** [سورة التّوبة:٣] «آنان را که کفر ورزیدند به عذابی دردناک مژده ده!».

۴- **وَأَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ ٱلْعَذَابُ** [سورة ابراهیم:٤٤] «و مردم را از روزی که عذاب بر آنان در آید، بیم ده» و چنانکه دربارهٔ مردم شبه جزیرهٔ عربستان نیز فرموده: **تُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِى ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِى ٱلسَّعِيرِ** [سورة الشّوری:٧] «تا از روز گردآمدن [مردم] که هیچ تردیدی در آن نیست، بیم‌دهی [درآن روزی که] گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان [دوزخ] اند».

مسألۀ سوّم آن است که بدانیم انبیاء در دو صفت «بشیر» و «نذیر» بودن با کتابشان اشتراک دارند یعنی «بشیر» و «نذیر» هم صفت پیامبر است - چنانکه گذشت ـ و هم صفت کتاب.

خدا دربارۀ کتاب آسمانی فرموده : إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا . وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْأَاخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا [سورة الإسراء:۹-۱۰] « همانا این قرآن به آن [طریقتی] که پاینده‌تر و استوارتر است راه می‌نماید و به مؤمنانی که کارهای نیکو می‌کنند بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ دارند و همانا کسانی‌که به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند عذابی دردناک برایشان آماده کرده‌ایم» و فرموده : **ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ ٱلْكِتَـٰبَ وَلَمْ يَجْعَل لَّهُۥ عِوَجَا . قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا** [سورة الكهف:۱-۲] «سپاس و ستایش خداوندی راست که این کتاب را بر بنده‌اش نازل فرمود .... [کتابی] پاینده و استوار تا از عذابی سخت از نزد او بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته و نیکو می‌کنند نوید بخشد که پاداشی نیکو دارند».

مسألۀ چهارم آن است که بدانیم این دو صفت مُبَشِّر و مُنذِر را تعدادی از پیراوان راستین انبیاء نیز باید کسب کنند، چنانکه فرموده: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** [سورة التوبة:۱۲۲] «پس چرا از هر گروهی از ایشان عدّه‌ای کوچ نکنند تا دانش دین (اصول و فروع) را [به دقّت] بیاموزند و چون به سوی ایشان باز گردند قوم خویش را هُشدار دهند، باشد که حذر نمایند».

کیست که نداند انبیاء در واقع هم با آیات کتاب آسمانی و هم با قول و فعل خویش، مردم معاصر خود را بشارتِ بهشت و سعادت جاویدِ آخرت می‌دهند مشروط براینکه ایمان آورده و به أوامر نبیّ عمل و از نواهی او اجتناب کنند و هم کسانی را که ایمان نمی‌آورند به دوزخ و شقاوت آخرت هشدار و بیم می‌دهند. مؤمنین به انبیاء نیز وظیفۀ انتقال کتاب إلهی و

میراث انبیاء به سایرین و بشارت و انذار به آنان را بر عهده دارند و همواره وضع به همین منوال بوده است و دین از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شده و می‌شود.

أمّا باید توجّه داشته باشیم که صفت «شاهد» یا «شهید» چنین نیست و برای دانستن مقصود از صفت مذکور که پیغمبر أکرم(ص) در آیهٔ ۴۵ سورهٔ احزاب و آیهٔ ۸ سورهٔ فتح بدان متّصف گردیده ، لازم است به آیه‌ای توجّه کنیم که می‌فرماید : **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ**[1] **بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَآءِ شَهِيدًا** [سورة النساء:٤١] «پس چگونه باشد هنگامی که از هرگروهی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را (ای پیامبر) بر اینان [که أصحاب و معاصرین تو می‌باشند] گواه آوریم» پرواضح است که مُشارٌ اِلَیهِ لفظ «**هؤلاءِ**» أصحاب و معاصرین پیغمبر می‌باشند زیرا اگر أمّت اسلام منظور می‌بود اسم اشاره «هذِهِ» می‌آورد. (فَتَأمّل)

همچنین باید به این آیه توجّه کنیم که فرموده: **وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** [سورة البقرة:١٤٣][2] «و بدین گونه شما را أمّتی نیکو (یا معتدل) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد» و به این آیه توجّه کنیم که فرموده: **إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا** [سورة المزّمّل:١٥] «همانا ما به سوی شما پیامبر فرستادیم که شاهد بر شماست همچنانکه به سوی فرعون نیز پیامبری فرستادیم» بدیهی است که أعمال عباد به حضرت موسی(ع) ارائه نمی‌شد و إلاّ آن‌حضرت هنگامی که از گروه همراهش پیشی گرفته و باشتاب خود را به میقات رساند و به إخبار إلهی از گمراهی قومش توسّط سامری مطلّع شد، پس از بازگشت، برادرش را که منحرفین را از عبادت گوساله منع کرده بود، توبیخ و نکوهش نمی‌کرد (طه : ۸۴ و۸۵ ، ۹۳و۹۴) بنابراین پیغمبر أکرم(ص) نیز در قیامت مانند حضرت عیسی

[1] - بدانچه در صفحات قبل دربارهٔ لفظ «أُمَّة» گفته شد، توجّه شود.

[2] - دربارهٔ آیهٔ فوق توضیحات لازم در صفحهٔ ۳۴۷و۳۴۸ کتاب حاضر، آمده است.

و سایر انبیاء ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ دربارۀ معاصرین خود شهادت می‌دهد که پروردگارا کتاب و تعالیم تو را به مردم زمانۀ خویش اعلام و ابلاغ کردم همچنانکه حضرت موسی(ع) نیز شهادت می‌دهد پروردگارا کتاب و تعالیم تو را به فرعون و زیر دستانش ابلاغ کردم. پیروان راستین رسول خدا(ص) نیز نسبت به مردمی که دین خدا را به آنها ابلاغ کرده‌اند شهادت می‌دهند. چنانکه قرآن فرموده: **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ......** [سورة النّحل:۸٤] «و (یادآر) روزی را که از هرگروهی شاهد و گواهی برانگیزیم، آنگاه به کسانی که کفر ورزیده‌اند رخصت [بیهوده گویی] داده نشود ....» و فرموده **: وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِى كُلِّ أُمَّةٍ**[1] **شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ** [سورة النّحل:۸۹] «و (یادآر) روزی را که از هر گروهی شاهدی از خودشان برانگیزیم و تو را شاهد برایشان [که أصحاب و معاصرین تو می‌باشند] می‌آوریم» پرواضح است که مانند آیۀ ۴۱ سورۀ نساء مشارٌالیه لفظ «هؤلاءِ» در این آیه کسی نیست جُز أصحاب و معاصرین پیامبر[2].

---

[1]- به توضیحی که در صفحات گذشته دربارۀ لفظ «أُمَّة» آورده‌ایم توجّه شود.

[2]- رسول خدا(ص) فرمود: «سَيَأتيكُم قَومٌ مِن أقطارِ الارضِ يَتَفَقّهُون و اِذا رَاَيتُمُوهُم فَاستَوصوا بِهِم خَيراً» «به زودی قومی از اطراف زمین نزد شما آیند که دانشِ دین بیاموزند پس ایشان را به خیر سفارش کنید (المصنّف، ج۱۱، ص ۲۵۳ و بحار الأنوار، ج۱، ص۱۷۰) و در روایتی دیگر آمده است: «سَيأتِيكُم اقوامٌ يطلبون العِلمَ فَإذا رَاَيتُموهُم فَقولوا لَهُم : مَرحَباً بِوَصِيَّةِ رسولِ الله» «به زودی اقوامی به نزد شما می‌آیند که دانش می‌جویند، هنگامی که ایشان را دیدید بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید که برای عمل به سفارش رسول خدا [آمده‌اید] و در روایتی دیگر، فرموده: «فَرَحِّبُوا بِهِم وَ حَيّوهُم و عَلِّمُوهُم» «پس به ایشان خوشامد گفته و درود بگویید و به ایشان علم [دین] بیاموزید» (سُنَن ابن‌ماجه، ج۱، ص۹۰ و ۹۱) پیامبر اکرم(ص) به اصحابش می‌فرمود: «إنّ النّاس لَكُم تَبَعٌ و اِنَّ رِجالاً يَأتونَكم مِن اَقطارِ الاَرضِ يَتَفَقّهون فِي الدّين.... الخ» «همانا مردم پیروان شما یند و مردانی از أطراف زمین نزد شما می‌آیند تا فقه دین کسب کنند .... الخ» (بحار الانوار، ج۲، ص۶۲ و التّاج الجامع للأصول، ج۱، ص۷۳).

(فلاتَجاهل) و نیز خطاب به مشرکین فرموده: **وَنَزَعۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا فَقُلۡنَا هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ فَعَلِمُوٓاْ أَنَّ ٱلۡحَقَّ لِلَّهِ** [سورة القصص:۷۵] «و [روزی که] از هر گروهی گواهی برون آریم و گوییم حجّت وبرهان خویش را بیاورید پس بدانند که حقّ از آن خداوند است» و نیز خطاب به معاصرین پیامبر که خود را از أعقاب حضرت ابراهیم(ع) می‌دانستند، فرموده : **لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ**[سورة الحج:۷۸] «تا این پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما نیز گواه بر مردم باشید پس نماز را به پا دارید زکات پردازید و به [دین] خدا جنگ زنید، خداست که مولا و سرپرست شماست که چه نیکو سروری و چه نیکو یاوری است» توجّه داشته باشیم که مقطع آیه می‌فرماید نماز به پا دارید و زکات بپردازید و به دین خدا بیاویزید که سرپرست و یاور شما خداست و هنگامی که سخن از شهادت دادن است چنین أوامری با مؤمنین عادی تناسب بیشتری دارد تا پیامبر و کسانی‌که منصوب و مُؤَیَّد مِن عند الله بوده و أعمال عباد به ایشان ارائهٔ می‌شود !!.

قرآن کریم همچنانکه به مسلمین تعلیم فرموده تا از خدا بخواهند «إمام أهل تقوی» شوند - نه فتنهٔ ظالمین (یونس:۸۵)- و بگویند: **وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا** [سورة الفرقان:۷٤] «(پروردگارا) ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» به مؤمنین آموخته است که از خدای متعال بخواهند تا به مقام «شاهد بودن» نیز نائل شوند و بگویند : **رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلۡتَ وَٱتَّبَعۡنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ** [سورة آل‌عمران:۵۳ و المائدة:۸۳] «پروزدگارا [به دین تو] ایمان آوردیم پس ما را [در زمرهٔ] شاهدان بنویس» بنابراین نمی‌توان شاهد بودن را به چهارده نفر منحصر ساخت . (فَتَأَمَّل)

با توجّه به مطالب فوق بطلان قول مؤلّفین در مورد آیات هفتگانه که در اینجا آوردیم(ص ۳۴۰) آشکار می‌شود أمّا اصاف باید داد که مسؤلیّت أصلی و أساسی در بروز

انحرافات و ریشه دواندن خرافات درمیان مردم بر عهدۀ متقدّمین است که هر خبر خرافی را به عنوان «الآثار الصَّحیحه عَنِ الصّادقین» در کتب خود جمع کردند و علما و نویسندگان متأخّر نیز در تکریم و تعظیم آنها مبالغۀ بسیار نمودند و کار به جایی رسید که امروز نویسندگان و تربیت شدگان حوزۀ علمیّه سعی دارند با انواع با فندگیها و مغالطات و توجیهات بارده و بی‌تناسب، مطالب روایات خرافی را بر آیات إلهی تحمیل کنند !!.

باری، اشکالات کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» بسیار زیاد است و باید برای تبیین اشکالات متعدّد آن، کتابی مستقلّ تألیف شود که در این دوران آوارگی و خانه به دوشی این کار برایم مقدور نیست. ای کاش برادر مفضال ما جناب «سیّد مصطفی حسینی طباطبائی» ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی مِن شَرِّ أعدائِهِ ـ این کتاب سراسر خرافات را در کتابی مستقلّ بررسی کرده و اشکالات فراوان آن را به اطّلاع برادران و خواهران ایمانی برساند. إن شاءَ اللهُ تَعالی.

در این کتاب (ص۲۰۱تا۲۱۲) مطالبی آمده که دلائل بُطلان آنها را در تحریر دوّم «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص۴۹۷ تا۴۹۹) و کتاب حاضر (ص۱۴۴تا۱۴۹) می‌توان یافت. کتاب مذکور، مغالطه‌ای را از تفسیر «اَلمیزان» دربارۀ آیۀ ۱۲۴ سورۀ بقره آورده است (ص ۱۴۱). شاید بدین غرض که شهرت و احترام فراوانی که علاّمۀ طباطبائی درمیان مردم دارد، خوانندگان را مرعوب سازد. أمّا پُرواضح است که قول نادرست با انتساب به بزرگان، صحیح نمی‌شود! ما برای بیداری مردم، دربارۀ آیۀ شریفۀ ۱۲۴ سورۀ بقره در «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۳۵۳ تا۳۶۱) به اندازۀ لازم توضیح داده‌ایم و در اینجا تفضیل نمی‌دهیم أمّا این نکتۀ واضح را یاد آور می‌شویم که همگان می‌دانند متضادّ صفت «ظالم»، «**عادل**» است نه معصوم[1] (فَلاتَجاهَل) و باید دانست کسی که فقط یک بار یا به ندرتِ

---

[1]- مخفی نماند – چنانکه بارها گفته‌ایم ـ موضوع «عصمت أنبیاء(ع) در تبلیغ و تعلیم شریعت إلهی» موردتأیید قرآن (الجن:۲۶ تا ۲۸ و الأعلی:۶) و کاملاً و بِالکُلّ از بحث ما خارج است. اختلاف ما با خرافه فروشان درمسألۀ عصمت و علم غیب و ....، در غیراین موضوع است. به عنوان مثال وقتی می‌بینیم که قرآن به پیامبر فراموشی نسبت داده (الکهف:۲۴ و ۶۱ و ۶۳ و ۷۳ و طه:۱۱۵) سعی نمی‌کنیم با انوع

بافندگیها آن را به صورت دیگری توجیه کنیم و یا در آیاتی از قبیل **وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ** [سورة محمد:۱۱۹] «و برای گناهت و مردان و زنان مؤمن آمرزش خواه» و یا آیات مشابه (النساء:۱۰۶ و غافر:۵۵ و الفتح:۲) مَعاذَ الله، نمی‌گوییم ممکن است انبیاء مرتکب قتل و زنا و توطئه و دزدی و قمار و .....شوند!!! حاشا و کَلّا ، حاشا و کَلاّ، حاشا وکَلاّ، خدا شاهد است افسانه‌هایی را که مفسّرین از قبیل زمخشری یا طبرسی یا میبدی و .... تحت تأثیر اسرائیلیات درباره حضرت داود(ع) و همسر أوریا ذکر کرده‌اند از صمیم قلب منکریم و گناه آن‌حضرت ــ عَلَيهِ آلافُ التَّحيَّةِ وَ الثَّناء ــ را جُز عجله در قضاوت نمی‌دانیم امّا در عین‌حال کلمهٔ «**ذَنبِکَ**» را به «ذَنبِ اُمَّتِکَ» معنی نمی‌کنیم و می‌گوییم اگر چنان معنایی مقصود خدا می‌بود و اضحتر بیان می‌فرمود و همچنین کلمهٔ «**ذَنب**» را به تَركِ اَولی تنزّل نمی‌دهیم در عین‌حال کَفی بِالله شهیداً که می‌گوییم گرچه گناه پیغمبر إلهی از گناهان بزرگ نیست چنانکه مثلاً در سیرهٔ پیغمبر اکرم(ص) نیز هیچ گناه قابل توجّهی مشاهده نمی‌شود أمّا چون تابع قرآنیم و نمی‌خواهیم رأی خود را بر قرآن تحمیل کنیم، می‌گوییم ذنب پیامبر به هر حال بنابه بشر بودنِ انبیاء، صغیره‌ای است که برای محو شدن محتاج استغفار است (چون می‌بینیم خدای متعال آنها را به استغفار أمر فرموده) درحالی که ترک اَولی مستلزم استغفار نیست بلکه مستلزم طلب توفیق است چنانکه خدا حضرت داود(ع) را که عالیترین حکم را صادر نکرد امر به استغفار نکرد و به او «**عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ**» [سورة التوبه:٤٣] نفرمود: «ذَنبِ» پیامبر أکرم اسلام(ص) را نیز بی‌تابی و بی‌صبری آن‌حضرت تا قبل از فتح می‌دانیم. انسان مبعوثی که حرص و اشتیاق وافر به ایمان آوری مردم دارد و کار را بدانجا رسانده که خدا به او فرموده: **فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَسَفًا** [سورة الكهف:٦] «گوییا (یا مبادا) تو اگر اینان بر اثر [اعراضشان] بدین سخن تازهٔ [آسمانی] ایمان نیاورند، از اندوه و أسف، خود را هلاک سازی» و نیز فرموده: **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ** [سورة الحجر:٩٧] «و هر آینه بی‌گمان می‌دانیم بدانچه [مشرکین] می‌گویند دلتنگ می‌شوی» و چون از آینده خبر ندارد [سورهٔ الکهف:۶۸] بارها و بارها او را به صبر دعوت فرموده، از آن جمله: **فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ** [سورة القلم:٤٨] «پس [در انتظار] حکم پروردگارت شکیبایی کن و بسان همنشین ماهی (= یونس) مباش» و فرموده **فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ** [سورة غافر:٥٥ و نیز آیهٔ ۷۷ همین سورهٔ] «پس شکیبایی کن همانا وعدهٔ

بسیار، کار غیر عادلانه از او سربزند از صفت «عادل» ساقط نمی‌شود و إلاّ لازم می‌آمد که

خداوند راست و درست است و برای گناهت آمرزش خواه و شبانگاهان و با مدادان با حمد و ستایش، پروردگارت را منزّه شمار و تسبیح گوی» و نیز فرموده: **فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ وَلَا يَسۡتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ** [سورة الرّوم:٦٠] «پس شکیبایی ورز همانا وعدهٔ خداوند راست ودرست است و کسانی که ایمان و یقین نمی‌آورند تو را [از نا شکیبایی به کاری نا سنجیده و] سبُکسرانه و ادار نسازند» و فرموده: **وَٱصۡبِرۡ وَمَا صَبۡرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ** [سورة النحل:۱۲۷] «و شکیبایی کن و برد باری و شکیب جُز به [توفیق] خداوند نیست و بر آنان اندوه مدار و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش» و نظایراین آیات.

بدیهی است این انسان مبعوث(ص) بی‌تابی و بی‌صبری (البقره:۲۱۴) و شِکوه (یوسف:۸۶) – و لو اندک ـ می‌کند لذا پس از «فتح» و دخول فوج فوج مردم به اسلام، خدا می‌فرماید برای بی‌صبری خویش استغفار کن. بانبراین معلوم می‌شود مفسّرینی که گفته‌اند «فتح» چه ارتباطی به «استغفار» دارد (الفتح:۱ و۲)؟! سخن بی‌تأمّل یا متعصّبانه گفته و به سورهٔ مبارکهٔ «نصر» توجّه نکرده‌اند و إلا با مقایسهٔ سورهٔ «نصر» با آیهٔ ۵۵ و ۷۷ سورهٔ غافر و آیهٔ ۳ سورهٔ شعراء و آیهٔ ۶ سورهٔ کهف و سایر آیاتی که در بالا آوردیم می‌توان دریافت که پس از «نصرِ» إلهی و حصول «فتح» برای مسلمین، خداوندِ توّاب (= بسیار توبه پذیر) بابت بی‌صبری‌ها، امر به «استغفار» می‌فرماید. عَلی اَیّ‌حال، ما «ذَنبِ» انبیاء را در همین حدود می‌دانیم نه بیشتر. علاوه بر این عقل نیز گویاست که اگر امکان گناه در بشری منتفی باشد وخدا او را چنین آفریده باشد دیگر عدم ارتکاب گناه برایش فضیلت و أجری نخواهد داشت و کسی که معصوم نبوده و تقوی گزیده أفضل از اوست خصوصاً که اگر انبیاء و ائمّه از عصمتی که خرافیّین می‌گویند برخوردار باشند معقول نیست برای انسانهای عادی مُقتَدَی و اُسوه باشند زیرا به کسی که امکان لغزش در او منتفی نیست نمی‌توان گفت پیرو کسی باش و پا بر جای پای کسی بگذار که امکان لغزش از او مسلوب است یا به عبارت دیگر به کسی که دارای تن و بدن است نمی‌شود گفت تو باید مقلّد نور باشی!! مضافاً براینکه برای عصمت انبیاء در خارج از حوزهٔ تبلیغ دین و تعلیم شریعت، باید از کتاب خدا دلیل بیاوریم، حال آنکه چنین دلیلی در قرآن نیست. متأسّفانه آخوندها غالباً سعی می‌کنند بحث «عصمت در تبلیغ دین و تعلیم شریعت» را با بحث «عصمت در غیر این حوزه» خلط کنند !!.

حضرت آدم(ع) (الأعراف:۱۹ تا ۲۳) و حضرت یونس (ع) (الأنبیاء: ۸۷ و۸۸ و القلم : ۴۹ و الصّافّات : ۱۴۲ و۱۴۳) و حضرت موسی(ع) (القصص:۱۶) و حضرت داود(ع) (ص:۲۴-۲۵) و پسرش حضرت سلیمان(ع) (ص:۳۵) که حدّأقل یک بار محتاج غفران إلهی شده و مغفرت إلهی را تقاضا کردند؛ به عهد إلهی یا نبوّت و امامت نائل نشوند.

البتّه خواننده باید هشیار باشد و بداند با آنکه قرآن دربارۀ حضرت آدم(ع) فرموده: **وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ** [سورة طه:۱۲۱] «آدم [نهی] پروردگارش را سر پیچی کرد و گمراه شد[۱]» و انبیاء خود، عذاب و خسران أخروی را نتیجۀ عصیان پروردگار - البته مشروط بر آن‌که با توبه و اصلاح عمل و استغفار همراه نشود ـ دانسته‌اند (الأنعام و یونس:۱۵ و هود:۶۳) و با اینکه خود را «ظالم» شمرده‌اند (الأعراف:۲۳ و الأنبیاء:۸۷) و با توجّه به اینکه «ظالم» در آیۀ ۱۲۴ سورۀ بقره نامقیّد آمده است، أمّا آخوندها با خیره سری تمام - چون می‌دانند توجّه به مطالب فوق موجب بربادرفتن مغالطات آنها می‌شود ـ اصرار می‌کنند که منظور از موارد فوق، حدّ أکثر ترک اَولی است!! حال‌آنکه پُرواضح است أهل دوزخ که می‌گویند: **فَأَغْوَيْنَٰكُمْ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ** [سورة الصافات:۳۲] «پس شما را گمراه کردیم که همانا خود گمراه بوده‌ایم» منظورشان این نیست که ما ترک اَولی می‌کرده‌ایم ! (فلاتَجاهَل) بنابراین ترک أولی گمراهی نیست بلکه عدم نیل به بهترین انتخاب است و طبعاً مستوجب خسران أخروی و عذاب إلهی نبوده بلکه حدّ أکثر موجب عدم ارتقاء درجه می‌باشد.

---

[۱]- با توجّه به آیۀ ۱۹ و ۲۲ سورۀ أعراف، آیۀ فوق را به صورت بالا ترجمه کردیم. با تأمّل در مقطع آیـۀ ۱۹ نمی‌توان گفت که حضرت آدم(ع) ترک أولی یا ترک نصیحت، لیکن حوّا گناه کرده است!! و یا نظایر اینگونه سخنان که دلیل متقن ندارند.

امیداست همین مقدار که به عرض رسید برای بیداری خوانندگان کافی بوده و نگارنده در أدای وظیفه تقصیر نکرده باشد. **رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ ۖ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَآ** [سورة البقرة:٢٨٦] آمِينَ يا رَبَّ العالَمين.

❁-------------❁

باری، به ادامهٔ بحث خود دربارهٔ أعمال ماه رمضان و عید فطر در مفاتیح الجنان بپردازیم. شیخ عبّاس نمازی را به نقل از اِقبالُ الأعمال «سیّد بن طاووس» خرافی آورده که او دو روایت از «حارث أعور» ذکر کرده (اقبال، ص۲۷۲) که در یکی می‌گوید در رکعت أوّل نماز مذکور پس از حمد، هزار بار سورهٔ توحید خوانده شود! أمّا در روایت دیگر می‌گوید صد مرتبه؟!! ضمناً فاقد دعایی است که در روایت اوّل پس از جملهٔ « أتوبُ إلَى الله» آمده است!! این روایات مدّعی هستند که هر کس شب عید فطر بعد از مغرب و نافلهٔ آن، این نماز را بخواند حتی اگر گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد، خدا حاجتش را بر آورده می‌سازد!!.

در عمل چهارم از «عمال شب عید فطر» دعایی آورده که ناقل آن دشمن قرآن «احمد بن محمّد السّیّاری» است[1]. در عمل دوم از «أعمال روز عید فطر» دعایی آورده که ما در بررسی دعای افتتاح به آن نیز اشاره کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم[2].

در صفحهٔ ۱۷۸ روایتی با سند معیوب و مجهول از «اقبال الأعمال» سیّد بن طاووس خرافی نقل کرده که مدّعی است هر که این دعای سه خطّی را بخواند گناهان چهل سال او آمرزیده شود!! این روایت یقیناً دروغ است و گناهکار باید توبه کند وگرنه بدون پشیمانی و تصمیم واقعی بر عدم تکرار گناه، دعای سه خطّی أثری ندارد.

---

[1]- و سائل الشّیعه، ج۲، ص۹۵۴ ـ احمد سیّاری را درصفحهٔ ۱۱۹کتاب **عرض اخبار اصول برقرآن وعقول** معرّفی کرده‌ایم.

[2]- ر.ک. کتاب حاضر، صفحهٔ ۳۲۱ و۳۲۲.

شیخ عباس در فصل چهارم باب دوم (أعمال روز عید فطر) کیفیّت نماز عید را بیان کرده أمّا لازم است بدانیم دعایی که برای قنوت نماز ذکر کرده سند ندارد!! و به سبب فاقدالسّند بودن در «وسائل الشّیعه» مذکور نیست. شیخ عباس این دعا را در «بلد الأمین» و «مصباح» کفعمی و «اقبال الأعمال» سیّدبن طاووس دیده که آنها نیز دعای مذکور را از «مصباح المتهجّدِ» شیخ طوسی نقل کرده‌اند. أمّا شیخ سندی برای آن ذکر نکرده است و به همین سبب نیز مجلسی دربارۀ آن تصریح کرده: « ما ذَكَرَهُ الشَّيخُ فِي المِصباحِ فَلَم أَرَهُ فِي رِوايَةٍ وَ الظّاهِرُ أَنَّهُ مَأخوذٌ مِن روايَةٍ مُعتَبَرَةٍ عِندَهُ اختارَهُ فِيهِ إذ لاسَبيلَ لِلإجتِهادِ فِي مِثلِهِ = آنچه را شیخ [طوسی] در مصباح[المتهجّد] ذکر نموده در روایتی ندیده‌ام و ظاهراً نماز با دعای مذکور را از روایتی که نزد شیخ معتبر بوده اختیار کرده باشد، زیرا در چنین أمری راهی برای اجتهاد نیست». واضح است که قول شیخ تا زمانی که سندش ملاحظه نشود بر ما حجّت نیست و أمّا جالب است که شیخ عبّاس از میان روایات مسند، به سراغ روایتی فاقدالسّند رفته است حال آنکه در وسائل الشیعه روایتی موجود است[1] که به روایت مفاتیح چندان بی‌شباهت نیست أمّا شیخ عبّاس دعای فاقدالسّند را بر آن ترجیح داده است !!.

در جوانی دربارۀ أسماء حُسنای إلهی أحادیث بسیاری خوانده بودم، این بنده أسماء حُسنی را منظوم ساختم و چون در مفاتیح در دعایی که در بخش أعمال شب عید فطر، آورده أسماء حُسنی مذکور بود، مناسب دیدم شعری را که در جوانی سروده‌ام، در اینجا از خود به یادگار بگذارم. أسماء و صفاتی که در این شعر آورده‌ام به قرار زیر است :

---

[1]- وسائل الشیعه، ج۵، ابواب صلاة العید، باب ۲۶، حدیث دوّم.

۱- الله
۲- إله
۳- رحمان
۴- واحد
۵- أحد
۶- صمد
۷- مَلِك
۸- قُدّوس
۹- سميع
۱۰- حنّان
۱۱- مؤمن
۱۲- مهيمن
۱۳- متكبّر
۱۴- عزيز
۱۵- جبّار
۱۶- كبير
۱۷- سبحان
۱۸- بديع
۱۹- بارِئ
۲۰- حليم
۲۱- قادر
۲۲- عليّ
۲۳- أعلی
۲۴- باقی
۲۵- قاهر

۲۶- باطن
۲۷- ظاهر
۲۸-أوّل
۲۹- آخِر
۳۰- حیّ
۳۱- حقّ
۳۲- ربّ
۳۳- غياث
۳۴- فاطر
۳۵- كفيل
۳۶- وِتر
۳۷- نور
۳۸-بَرّ
۳۹- وارث
۴۰- ديّان
۴۱- كريم
۴۲- حافظ
۴۳- رحيم
۴۴- شافی
۴۵- حكيم
۴۶- ذارئ
۴۷- رقيب
۴۸- كافی
۴۹- رائی
۵۰- رؤوف

۵۱- وافی
۵۲- عليم
۵۳- سيّد
۵۴- بصير
۵۵- منّان
۵۶- سلام
۵۷- فتّاح
۵۸- شهيد
۵۹- صادق
۶۰- غفور
۶۱- عادل
۶۲- عَفُوّ
۶۳- رازق
۶۴- حسيب
۶۵- طاهر
۶۶- صبور
۶۷- فالق
۶۸- مُقيت
۶۹- فرد
۷۰- قاضی
۷۱- خالق
۷۲- قديم
۷۳- مولی
۷۴- حميد
۷۵- برهان

۷۶- قریب
۷۷- قیّوم
۷۸- وَفُیّ
۷۹- قابض
۸۰- باسط
۸۱- خفیّ
۸۲- محیط
۸۳- مُحیی
۸۴- کامل
۸۵- غنیّ
۸۶- مصوِّر
۸۷- کاشف
۸۸- ناصر
۸۹- قویّ
۹۰- حفیّ
۹۱- واسع
۹۲-منزّل الفرقان
۹۳- ودود
۹۴- هادی
۹۵- وکیل
۹۶- رافع
۹۷- جلیل
۹۸- باعث
۹۹- جواد
۱۰۰- نافع
۱۰۱- خبیر
۱۰۲- توّاب
۱۰۳- شکور
۱۰۴- مانع
۱۰۵- عظیم
۱۰۶- وهّاب
۱۰۷- لطیف
۱۰۸- صانع
۱۰۹- مجید
۱۱۰- جامع .

منظومه در اسماء حُسنای إلهی

خواست حقّ شناسایی، لیک خود تقدّم کـرد   راه را به ما بنمود ، لطـف و هم ترحّـم کرد
از اراده وزیک «**کُن**» این سپهر و انجُم کــرد   هریک از رسولانـش ، وحی را تعلّـم کـرد
بعد شد بشر مـــأمور حقّ شناسی از یـــــزدان

وحی حقّ چوشد نازل ، نطق و هم تکلّم کرد   بحر علم پیمغمبر ، باز چون تلاطم کـــــرد
جوی دانشِ وحیـش دَم به دَم چو قلـزُم کرد   جملههـای نورانـی زین سبب تزنّــــم کــرد
پس بیـان شـدی از وحـی نامهــای با بــرهان

گفت حضرت حقّ را، نامهای حُسنایی است   هریکی ازآن کاشف، ازصفات عُلیایی‌است
گرچه حقّتعالی خود ذات فرد یکتایی است   لیک نام او و وصف او ازشماره احصائی است
جان من، عزیز من، گـوش کــن بخوانم آن

نــام ذات او **الله** ، و الإلـــهُ وَ الرَّحمـــان   واحد و أحَد می‌دان، بعد ازآن صمد می‌خوان
اَلمَلِک دگر قُـدّوس وَ السَّمیـعُ وَ الحـنّان   مؤمن و مهیمن نیز ، خــاص او تکبّــر دان
وَالعـزیزُ وَ الجبّــار وَ الکبیـــرُ وَ السُّبحـــان

وَالبدیعُ وَ البـارئ وَ الحلیـــمُ وَ القـــادر   وَ العَلِیُّ وَ الأعلی ، بـاقی است وَ القاهـــر
باطن است وَ الظّاهر ، اوّل است وَ الآخِـــر   حَیّ و حَقّ وَ الرّبُّ ، وَ الغیاث وَ الفــاطـــر
وَ الــکفیـلُ وِتر و نور ، بَرّ و وارث و دیّـان

وَ الکریم وَ الحافظ ، وَ الرَّحیـم و الشّافــی   و الحکیمُ و الذّارئ، وَ الرّقیبُ وَ الکـــافـی
رائی‌است و نِی‌مرئی ، وَ الرَّؤوفُ وَ الوافی   چون نباشدی جایز نامی ار زِ خود بـــافــی
وَ العـــلیمُ وَ السَّیِّد وَ البـصیرُ وَ المنّـان

وَالسَّلامُ وَ الفَتّاح ، وَ الشَّهیدُ و الصّـــادق   وَالغَـفورُ وَ العـادل ، وَ العَـفُوُّ وَ الــرّازق
وَ الحَسیبُ وَ الطّاهر، وَ الصَّبــورُ وَ الفــالق   وَ المُقیتُ وَ الفَردُ ، قاضی است وَ الخالق
وَ القــدیم وَ المَولی و الحمیــدُ وَ البُرهان

وَ القریبُ وَ القیّوم ، حضرتش وفیّ است او   قابض است وَ الباسط ، دائماً خفیّ است او
وَ المُحیط وَ المُحیی ، کامل و غنیّ است او   پس مصوِّر و کاشف ، ناصر و قویّ است او

وَ الحـــفیُّ وَ الواســع ، او مُنَزّلُ الفُرقـــان

وَ الوَدودُ وَ الهادی وَ الوکیـــلُ وَ الرّافـــع وَ الجلیلُ وَ الباعث وَ الجـــوادُ وَ النّــافـــع

وَ الخبیرُ وَ التّـــوّاب وَ الشَّــکورُ و المـــانع وَ العظیمُ وَ الوهّاب وَ اللَّطیفُ وَ الصّانـع

وَ المجیـــدُ وَ الجـامع ، طـبق منطق قرآن

دلبریّ و رعنایی او دهـد به مَه رویـــان او کُنَد لب ودندان ، همچو غنچهٔ خنـدان

خاک را کند بُستــان ، نطفه را مَهِ تابـــان او دهد به هر لائق ، حُسـن و لطفِ بی‌پایان

جان فدای أسمایش، دلکش‌است وبس شیرین از صفات عُلیایش این جهان شده تکویـن

«بُرقعی» ثنا گویـت ، شاملـش نما غفـران

۞ ۞ ۞

درحاشیهٔ أعمال روز عید فطر (ص ۲۴۹) نماز استغانه ذکر شده که ما قبلاً دربارهٔ آن توضیحاتی آورده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. (ر.ک. ص ۱۵۶ کتاب حاضر).

فصل پنجم و ششم

این دو فصل مربوط است به ماه ذی‌القعده و ذی‌الحجّه. در أعمال روز ۲۳ ذی‌القعده به نقل از سیّد بن طاووس گفته دربعضی ازکتابهای أصحاب عجمِ ما، دیده‌ام که زیارت حضرت رضا(ع) از دور یا نزدیک مستحبّ است!. حال خواننده ملاحظه کند که ابن طاووسِ خرافی نه کتاب و نه مؤلّفش را معیّن کرده و کتاب مجهولی را مدرک قرار داده برای استحباب و زیارت حضرت رضا(ع) و در أعمال روز ۲۵ ذی‌القعده و عبادت شب آن، نوشته ثواب هفتاد سال عبادت را دارد و کَفّارهٔ گناه صد سال است (یعنی یک عمر). طبعاً اگر کسی هفتاد سال گناه کرده آن روز را روزه بگیرد، دیگر حساب و کتابی نیست و خیالش راحت است !! و گوید در این روز دو عمل است : اوّل نمازی که در کتب شیعیان قم روایت شده، أمّا معلوم نکرده کدام قمی، چه کتابی، تألیف چه سالی، به نقل از که و .....؟!! یادآوری می‌کنم که شیخ عبّاس در آغاز کتابش (ص ۱۲) متعهّد شده بود أدعیه و أعمال معتبر و باسند

را ذکر کند. آیا این است معنای مسائل معتبر؟!! و از راوی بی‌اعتباری به نام «حسن و شُاء[۱]» دربارهٔ دَحو الأرض (یعنی پهن شدن زمین از زیر خانهٔ کعبه بر روی آب !!) روایتی آورده است[۲]! ملاحظه کنیدکه اسلام را به چه خرافات مضحکی آلوده‌اند؟ آیا قبل از وجود زمین ۲۵ یا ۲۹ ذی‌القعده یا ۲۵ ژانویه یا ... معنی دارد؟!! معلوم می‌شود بافندهٔ دعا نمی‌دانسته که ابتداء زمین موجود بوده، سپس آدم و زوجه‌اش به زمین هبوط کرده‌اند و خانهٔ کعبه بعد از هبوط ایشان ساخته شده؟!!

همچنین دعایی بی‌سند معروف به دعای «دحو الأرض» آورده که همه از شیخ طوسی نقل کرده‌اند و بعید نیست که اختراع او باشد! بسیاری از جملات این دعا معیوب است، مثلاً می‌گوید: «یا داحِيَ الكَعبه» که باید می‌گفت: «یا داحيَ الأرض» و یا دربارهٔ رسول خدا(ص) می‌گوید: « المُنتَجَبُ في الميثاقِ القَريبِ يَومَ التَّلاقِ» «برگزیده‌ات در روز میثاق نزدیک روز گرد هم آمدن» با اینکه «یوم التَّلاق» روز قیامت است و در اینجا مفهوم مفیدی ندارد زیرا آن‌حضرت قبل از روز قیامت برگزیده و مبعوث شده است ! أئمّه را «وُلاة الجَنَّةِ وَ النّار» «والیان و سرپرستان بهشت و دوزخ» خوانده!! آیا نمی‌داند وقتی انبیاء مورد سؤال واقع می‌شوند طبعاً أئمّه والی بهشت و دوزخ نخواهند بود و خدای جهان برای ثواب و عقابش چنین والیانی ندارد؟! و یا أئمه را حافظان سِرّ إلهی شمرده که بارها بطلان این قول را بیان کرده‌ایم.

در صفحهٔ ۲۵۴ از حضرت جواد(ع) نقل کرده که از قبل از وفات خود خبر داده و این قول با قرآن موافق نیست که فرموده: **وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ** [سورة لقمان:٣٤] «و هیچ کس نمی‌داند که فردا

---

[۱]- وی در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، صفحهٔ ۱۲۱ معرّفی شده است .

[۲]- استادِ شیخ عبّاس در مستدرك الوسائل (ج۱، ص ۵۹۳) روایتی آورده که ۲۹ ذی‌القعده را روز فرود آمدن کعبه، ذکر می‌کند!

چه به دست آورد و هیچ کس نداند که به کدامین سر زمین می‌میرد همانا خداوند دانای آگاه است» و با قول علی(ع) در نهج البلاغه(خطبهٔ ۱۲۸) مخالف است. آیا صاحب مفاتیح خواسته بگوید حضرت جواد - نَعوذُ بِالله ـ نه قرآن را قبول داشته و نه قول جدّش را؟ !! آیا شیخ عبّاس دوستدار حضرت جواد بوده است؟!.

در ابتدای فصل ششم می گوید روزه گرفتن نُه روز أوّلِ این دهه ثواب روزهٔ تمام عمر را دارد که همان حدیث دوّم وسائل الشیعه (ج ۷، ص ۳۳۴) است و لازم است بدانیم در روایت مذکور گفته شده روزهٔ أوّل ذی‌الحجّهٔ ثواب هشتاد ماه روزه را دارد ولی در روایت قبل از آن یعنی حدیث اوّل گفته شده روزهٔ أول این ماه ثواب شصت ماه را دارد و در روایت پنجم همان باب ثواب آن را کفّارهٔ نود سال گناه دانسته‌اند؟!! آیا اینها دین خدا را به بازی نگرفته‌اند؟!

از کارهای جالب شیخ عبّاس این است که به تأسی کورکورانه از روایات، در فصل پنجم کتابش (ص ۲۵۲) ماه ذی‌القعده را ماه تولّد حضرت ابراهیم(ع) و پنج صفحهٔ بعد در فصل ششم (ص ۲۵۷) ماه ذی‌الحجّه را زمان ولادت آن‌حضرت گفته است!!.

شیخ عبّاس دعایی بسیار خوب به نام دعای عرفه منسوب به سیّدالشّهداء حضرت امام حسین(ع) آورده که بنابه قول کفعمی در حاشیهٔ «البلدالأمین»، منقول از دو پسر «غالب أسدی» است و سند معتبری ندارد و اگر کسی معنای دعای مذکور را بداند، دعای خوبی است و از باب رخصت عام شرع به دعا، خواندن آن اشکالی ندارد. أمّا زیارتی که ابن طاووس در کتاب اقبال الأعمال آورده، مشتمل بر اصطلاحات عرفا و صوفیّه است که معلوم می‌شود یکی از پیروان آنها ساخته است.

در صفحهٔ ۲۷۷ خواندن «زیارت جامعهٔ سوّم» را توصیه کرده و دعای مذکور را در باب سوّم که مختصّ زیارت است پس از قصّهٔ سیّد رشتی، ذکر نموده (ص ۵۵۳) که دعایی کاملاً خرافی و استعمارپسند و پر از لعن و اعلام بیزاری نسبت به مسلمین است !! و با اینکه این

زیارت از امام صادق(ع) نقل شده أمّا در متن آن می‌گوید «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا مَولایَ يا أبا عَبدِاللهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّد» !!

مفاتیح روز هجدهم ذی‌الحجّه را روز **عید غدیر** شمرده و بنابه روایتی که قسمتی از آن را در صفحهٔ ۲۷۸ و قسمتی را در صفحهٔ ۲۸۱ آورده، از قول امام صادق(ع) می‌گوید: روزه گرفتن در این روز معادل روزه گرفتن به اندازهٔ عمر دنیا ثواب دارد؟!! [می‌گوییم اگر عید است چگونه بر خلاف عید قربان و عید فطر ـ یعنی اعیادی که سالی یک بار حلول می‌کنند ـ روزه گرفتن در آن ثواب دارد؟!! و مانند آن دو عید نماز جماعت ندارد؟!!] و می‌گوید: این عید بزرگترین عید خداست که همهٔ پیامبران این روز را عید می‌گرفتند [چگونه أنبیاء سابقین و پیروانشان برای واقعهٔ غدیر که هنوز واقع نشده بود، عید می‌گرفتند؟!! **أفلاتَعقِلون**] و اسم این عید در آسمان «يَوم العَهدِ المَعهُود» و در زمین «يَوم المِيثاقِ المَأخوذ وَ الجَمعِ المَشهود[1]» است!! و کسی که غسل کند و دو رکعت نماز کند پیش از زوال به نیم ساعت، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و **قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ** ده مرتبه و «آیة الکرسی» ده مرتبه و **إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ** ده مرتبه، بخواند که مقابل صد هزار حجّ و صد هزار عمره و باعث برآوردن خداوند کریم است حوائج دنیا و آخرت او را به آسانی و عافیت [و حاجتش هرچه باشد برآورده می‌شود]!![2].

شیخ عبّاس به روی خود نمی‌آورد که یکی از رُوات حدیث فوق «علیّ بن الحسین العبدیّ» مهمل و مجهول الحال است و «محمّد بن موسی الهمدانی» به قول علمای رجال ضعیف و جاعل حدیث است! أمّا اعتراف می‌کند که: مخفی نماند که در «إقبال» [سیّد بن طاووس] در ذکر این نماز سورهٔ «قدر» مقدّم بر «آیة الکرسی» ذکر شده و علاّمهٔ مجلسی در «زاد المعاد» متابعت «اقبال» نموده و «قدر» را مقدّم داشته چنانکه أحقر نیز در کتب دیگر چنین کرده‌ام لکن فعلاً آنچه تتبّع کردم «آیة الکرسی» را مقدّم بر «قدر» بیشتر دیدم و احتمال آنکه

---

[1]- از آنجا که دروغگو کم حافظه است در دعای منقول از شیخ مفید این روز «الجمع المسؤول» گفته است !

[2]-وسائل الشیعه، ج۵، ص۲۲۴ - آنچه بین دو قلاّب آورده‌ایم مطابق روایت وسائل الشّیعه است .

در «إقبال» سهوی شده از قلم مبارک سیّد یا ناسخین؛ در این نماز هم در عدد «حمد» و هم در مقدّم داشتنِ «قدر» بر «آیة الکرسی» و یا آنکه عمل مستقلّی باشد غیراز آن نماز، خیلی بعید است.

شیخ عبّاس حدیثی دیگر که ناقل آن «سهل بن زیاد»[1] است، آورده که از امام صادق(ع) سؤال می‌کنند آیا مسلمین غیراز جمعه و عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند؟ امام(ع) می‌فرماید: آری، عید غدیر که حرمتش از همه بیشتر است و در آن روز رسول خدا(ص) أمیرالمؤمنین(ع) را به خلافت خود نصب فرمود و به آنحضرت سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد ... الخ.[2] می‌گوییم اگر پیامبر روز غدیر را عید دانسته چرا راوی در زمان امام صادق(ع) نمی‌دانسته و از آن‌حضرت پرسیده؟ آیا ازپدرانش نشیده بود وچرا حضرت علی(ع) به وصیّت پیامبر عمل نکرد و در زمان خلافتش آن روز را عید نمی‌گرفت و این عید و أعمال مخصوصهٔ آن را به مردم معرّفی نفرمود؟!!، و چرا پیامبر در زمان اقامت در مدینه این روز را که حتّی انبیاء سلف عید می‌گرفتند، عید نمی‌گرفت ؟!! شما در کدام سیرهٔ معتبر خوانده‌اید که پیامبر(ع) در مدینه هر سال روز هجدهم ذی‌الحجّه را عید می‌گرفته است؟!.

شیخ عبّاس در این فصل یک روایت از جانوری به نام «ابی‌نصر بزنطی» آورده که او را در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۲۲۴) معرّفی کرده‌ایم. این کذّاب روز هجدهم ذی‌الحجّه را از شب قدر ماه مبارک رمضان برتر دانسته است !!.

أمّا مهمتر از اینها، موضوع نصب علی(ع) به أمر إلهی به خلافت بلافصل رسول خدا(ع) توسّط آن‌حضرت در این روز است. این ادّعا برخلاف تحقیق بلکه دوروغ است. بنابراین وقتی أصل قضّیه کذب باشد تکلیف عید بودن یا نبودن و صحّت و سُقم عبادات و ادعیه‌ای که برای این روز بافته‌اند، معلوم خواهد بود. (فتأمّل)

---

[1]- این راوی را در صفحهٔ ۶۰ کتاب **عرض اخبار اصول** معرّفی کرده‌ایم.

[2]- وسائل الشّیعه، ج۷ ص ۳۲۳ حدیث ۱.

نکتهٔ مهمّی که ضرورت دارد بدانیم این است که متأسّفانه علما و نویسندگان ما غالباً در خُطَب و کُتُب خود می‌گویند در سال دهم هجری در روز هجدهم ذی‌الحجّه پیغمبر مردم را کنار غدیرخم جمع کرد و دست علی را بلند نمود و فرمود: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ....الخ» أمّا با کمال تأسّف برای فریب عوام به مقدّمات این ماجرا اشاره نمی‌کنند و واقعهٔ غدیر را ناقص بیان می‌کنند!! حقیقت آن است که پیغمبر أکرم(ص) گروهی را به سرپرستی حضرت علی(ع) برای دعوت وجمع آوری زکات به منطقهٔ یمن - که قبیلهٔ «همدان» در آن نواحی مقیم بودند ـ اعزام فرمود. پس از اینکه أمیرالمؤمنین(ع) مأموریّت‌های[1] خود را انجام داد، چون أیّام حجّ نزدیک می‌شد، و آن‌حضرت می‌دانست که رسول خدا(ع) عزم حجّ دارد، لذا عجله داشت که خود را سریعاً به پیغمبر برساند تا فرصت أدای حجِّ تمتّع با رسول خدا(ع) را از دست ندهد أمّا قافلهٔ او که أموال جمع آوری شدهٔ زکات از جمله شتران و گوسفندان و بارهای دیگر را با خود داشت به کُندی حرکت می‌کرد و در نتیجه امکان داشت زمانی به پیامبر برسد که آن‌حضرت حجّ خویش را به انجام رسانده باشد لذا حضرت علی(ع) کسی را به جای خویش به عنوان أمیر قافله گماشت و با شتاب تمام خود را به پیمغبر رساند. پس از ادای مناسك حجّ حضرت علی به سوی قافلهٔ خود که اکنون با مکّه فاصله چندانی نداشت، برگشت و مشاهده کرد که مأمورین قافله بر شترانی که به عنوان زکات همراه داشتند، سوار شده‌اند و برخی از لباسهای زکاتی را نیز به عنوان سهم خود از زکات [**اَلعامِلِینَ عَلَیها** (التوبه :۶۰)] پوشیده‌اند. حضرت علی(ع) از این کار ناسنجیدهٔ آنها که بدون اجازهٔ پیغمبر انجام داده بودند خشمگین شد و هم جانشین خود را که در غیبتش أمیر قافله بود مورد ملامت و عتاب کرد و هم آنچه را که مأمورین قافله مورد استفاده قرار داده بودند از آنها پس گرفت وفرمود این أموال، ابتداءباید به رسول خدا(ص) تسلیم شود آنگاه آن‌حضرت

[1]- حضرت علی(ع) در یمن هم مردم را به اسلام دعوت نمود و هم میان مسلمین قضاوت کرد و هم در جمع آوری زکات، نظارت داشت.

خود، آن را بین أفراد ذیحقّ تقسیم می‌نماید ولی قبل از تحویل دادن أموال به پیغمبر نباید در أموالِ جمع آوری شده هیچ‌گونه تصرّفی انجام شود.

این دقّت نظر و التزام شدید حضرت علی(ع) به انجام دقیق و صحیح کارها بر أفراد قافله، گران آمد و رنجیده شدند لذا هنگامی‌که به حضور رسول خدا(ص) رسیدند هم رئیس قافله وهم سایر مأمورین در غیبت علی(ع) نزد پیغمبر از رفتار آن‌حضرت و سختگیری او، زبان به شکوه وشکایت گشوده و اظهار نا رضایتی کردند از جمله رئیس قافله نزد پیامبر(ص) رفت و ناخشنودی خود را از همسفر بودن با حضرت علی و سختگیریهایش، با رسول خدا(ص) درمیان گذاشت أمّا برخلاف انتظارش، پیامبر اکرم(ص) دقّتِ نظر و تعهّد شدید و باریک بینی حضرت علی نسبت به موازین شرع را مورد تأیید قرار داد و از آن‌حضرت چنان دفاع کرد که أمیر قافله از کرده‌اش پشیمان شد. أمّا سایرین هر جا می‌نشتند، رنجش و ناخشنودی خود را بیان می‌کردند و این خبرها به سمع مبارک پیغمبر می‌رسید. لذا آن‌حضرت برای آنکه هم به مأمورین قافلهٔ مذکور و هم مردمی که همراه پیامبر(ص) در راه مراجعت به مدینه بوده و بسیاری از آنها بدگویی و آزردگی مأمورین قافله از حضرت علی(ع) را شنیده بودند، بفهماند که خطا کرده‌اند و عمل حضرت علی(ع) مورد تأیید و تصویب آن‌حضرت است، مردم را نزدیک غدیرخم جمع کرد و فرمود «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَن والاهُ وَ عادِ مَن عاداهُ وَ انصُر مَن نَصَرَهُ وَ اخذُل مَن خَذَلَهُ».

و إلاّ اگر پیغمبر می‌خواست علی(ع) را به عنوان خلیفهٔ بلافصل خود معرّفی کند این کار را در مکّه می‌کرد که همه حضور داشتند نه در منطقهٔ **غدیرخم** که تقریباً دویست کیلومتر از مکّه فاصله دارد[1]!!! که نه مردم مکّه حضور دارند و نه مردم بسیاری از مناطق دیگر! (فَلاتَجاهل)

[1]- به منظور بیداری خوانندهٔ محترم ذکر این نکته ضرور است که با نظری به نقشهٔ عربستان ملاحظه می‌شود که غدیرخم حدود ۲۰۰ کیلومتر ـ یا بیشتر ـ از مکّه فاصله دارد. توجّه به این نکته ما را هُشیار می‌سازد تا بدانیم آخوندها دروغ می‌گویند که پیامبر حدیث غدیر را در جایی ایراد فرمود که مردم هر منطقه برای

ثانیاً : پیامبر که فصیح‌ترین مردم بود این مقصود بسیار مهمّ را که یکی از أصول دین است به واضحترین شکل بیان می‌نمود، مثلاً می‌فرمود:«أَيُّهَا النَّاسُ عَلِيٌّ خَلِيفَتِى فِيكُم بَعدَ وَفاتِي» «ای مردم حضرت علی پس از درگذشتم جانشینِ من درمیان شماست[1]» نه آنکه کلمه‌ای استعمال کند که به قول علمای ما بیش از ۲۵ معنی دارد و در ادامهٔ جملهٔ خود نیز از دوستی و دشمنی سخن بگوید که به عنوان قرینه مؤیّد معنای دوستی و یاوری است نه خلافت و زعامت !! و حتیّ کلمه «والی» را استعمال نکند (فتأمّل) (در بارهٔ آیهٔ ۶۷ سورهٔ مائده نیز ضرور است که مراجعه شود به **عرض اخبار اصول** ص ۵۸۴ به بعد) .

ثالثاً : گیرم که ابوبکر و عمر جاه طلب بودند و حبّ ریاست یا حسادت آنها را واداشت که دستور خدا و رسول را زیر پا بگذارند ! أنصار (= مردم مدینه) که تا سالها بعد نیز در راه خدا از بذل جان و مال و فرزند هیچ دریغ نداشتند و هیچ سود دنیوی از ریاست ابوبکر نصیبشان نمی‌شد و سالها در راه اعتلای اسلام و اطاعت از پیامبر در کنار آن‌حضرت مجاهدت کرده بودند چرا به أمر خدا و رسول توجّهی نکردند و ابوبکر را سرجایش ننشانده و حضرت علی(ع) را در مقام زعامت قرار ندادند؟!!.

رسیدن به أوطان خود در آنجا ازهم جدا شده و هرگروه به راه خود می‌روند! ! پرواضح است مثلاً بـرای اینکه اهل فلان قبیله به مکان خود –که در شرق مکّه واقع شده ـ باز گردند، لازم نیست حدّ اقل دویست کلیومتر از مکهّ فاصله بگیرند سپس مسیر خود را انتخاب کنند!! مثلاً اگر اهل یمن - که در جنـوب مکّـه واقع است ـ می‌خواهند به سرزمین خود بروند یا اگر اهل طائف می‌هواهند به وطن خود مراجعت کننـد و یا اگر بخشی از اهالی عراق بخواهند به دیار خود بازگردند از مسیرمیقات خود که حـدود ۹۵ تـا ۱۱۰ کلیومتری شمال شرقی مکّه قرار گرفته، بازمی‌گردند نه اینکه بعد از ۲۰۰ کلیومتر فاصـله از مکّـه، مسـیر خود را انتخاب کنند!! (فتأمّل) بنابراین در فاصلهٔ ۲۰۰ کیلومتری مکّه، کسانی همراه قافلهٔ پیامبر بـوده‌انـد که مقصدشان مدینه و اطراف آن باشد یا مناطقی که مسیرشان از مدینه می‌گذرد.

[1]- در این مورد ضرور است که به تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقـول**» صـفحهٔ ۶۱۵ مراجعه شود.

لازم است بدانيم كه ابوبكر و عمر از مهاجرين بودند و در مدينه اقوام بسياری نداشتند و ارتش و ساواك مجهّزی كه گوش به فرمان آنها باشند در اختيارشان نبود و انصار به سادگی می‌توانستند آنها را كنار بزنند و با حضرت علی بيعت كرده و او را بر مسند خلافت بنشانند. علاوه براين فراموش نكنيم كه به قول برادرمفضال‌ما جناب مصطفی طباطبائی ـ أَيَّدَهُ اللهُ تَعالی ـ آيا اين سخن كه علی(ع) تحت زور و فشار حقِّ إلهی خود را نا ديده گرفت و بالإجبار با خلفا بيعت نمود، موجب تحقير آن بزرگوار نيست؟!.

رابعاً : چرا حضرت علی(ع) در همان أيّام به حديث غدير استناد نفرمود و آن دو را مرتدّ نخواند؟! آيا به نظر شما كسی‌كه يكی از أصول دين را زير پا می‌گذارد، مسلمان است؟ (فتأمّل جدّاً) آيا كسی كه برگزيدهٔ خدا را كنار می‌زند، مسلمان است؟! (فلاتَجاهل) چرا پسرعمّهٔ حضرت علی(ع) كه خود از مجاهدين بزرگ اسلام و مردی شجاع بود يعنی «**زبير ابن العوام**» كه در ابتدا با انتخاب ابوبكر موافق نبود پس از پيامبر(ع) به حديث غدير استشهاد نكرد؟! چرا عموی حضرت علی يعنی جناب عبّاس بن عبدالمطلّب كه از وجوه قريش و فرزندش «عبدالله بن عباس» ملقّب به «حبرالأمّه» كه مفسّر قرآن بود و اكثر روايات مربوط به زندگانی حضرت علی(ع) منقول از اوست و برادرش «فضل بن عبّاس» و برادر ديگرش«قُثم بن عبّاس» كه از طرفداران علی(ع) بوده و با ابوبكر موافق نبودند به حديث غدير و منصوبيّت إلهی علی(ع) استاد نكردند؟![1].

---

[1]- بدان‌كه طرفداران علی(ع) بيش از اينها بودند و ما فقط به عنوان نمونه افراد فوق را ذكر كرديم أمّا چون نام زبير را آورده‌ايم لازم است توجّه داشته باشيم كه علمای ما دربارهٔ «زبير بن عوام» نيز عوامفريبی می‌كنند و ضروراست با احوال او اندكی آشناشويم. وی پسر عمّهٔ حضرت علی(ع) و از مجاهدين بزرگ اسلام و از عشرهٔ مبشّره بود كه در شانزده سالگی اسلام آورده و در **همهٔ** غزوات همراه رسول خدا بود و هم به حبشه و هم به مدينه هجرت نمود و در فتح مصر نيز بيش از همه جانفشانی كرد. زبير از طرفداران جدّی علی(ع) بود و آن‌حضرت تصريح فرموده: «مازالَ الزُّبير رجلاً مِنّا أهل البيت حتّی نشأ ابنه المشؤوم عبدالله = همواره زبير مردی از ما أهل بيت بود تا اينكه پسر شوم او عبدالله رشد يافت» (نهج البلاغه، كلمات قصار ۴۵۳). مردم ما فقط شنيده‌اند كه زبير به جنگ علی(ع) آمد درحالی‌كه اين سخن

خامساً: با اینکه حضرت علی(ع) به حدیث غدیر استناد نفرمود وبنابه نقل تواریخ، مانند عمویش جناب عبّاس بن عبدالمطّلب از اینکه در سقیفه شتاب شده و رأی کبار مهاجرین از جمله حضرت علی وجناب عبّاس و فرزندانش و زبیر و .... را دربارهٔ خلیفهٔ پیامبر، جویا نشده بودند، ناراضی بود أمّا عدم رضایت خود را اعلام نمود و به کارشان اعتراض کرد زیرا در هنگام بیعت با ابوبکر به او فرمود در این کار [تعیین خلیفه] ما را حقّی است که شما در این مورد نسبت به ما خودرأیی و استبداد ورزیده‌اید و با ما مشورت نکردید. بنابراین نمی‌توان گفت که در آن زمان اختناق حاکم و حضرت علی نمی‌توانسته عقیدهٔ خود را ابراز کند و عدم بیعت دو ماه و نیم یا سه ماهه یا شش ماهه - در صورتی‌که چنین مدّتی راست باشد[1]- هم نشانهٔ آزادی عمل آن‌حضرت و هم نشانهٔ آن است که آن‌حضرت خود را از ابوبکر و سایرین برای ادارهٔ أمور مسلمین، شایسته‌تر می‌دانسته أمّا چون اوضاع مسلمین پس از پیغمبر أکرم(ع) با ظهور مدّعیان نبوّت و مانعین زکات و فرصت طلبی یهود و نصاری و منافقین و

تمام حقیقت نیست و با اینکه زبیر در سال ۳۶ هجری در صف مدافعین علی(ع) نبود امّا **قبل از** درگیری دو سپاه پشیمان شد و از سپاه کناره گرفت و چون آشوب طلبان می‌دانستندکه خروج شخصّیت بـارز و مشهوری مانند زبیر، موجب تضعیف آنها در مقابل مدافعین علی(ع) می‌شود لذا فرد فرصت طلبی به نـام «عمرو بن جرموز» او را غافلگیرانه کشت. بنابراین زبیر خارج از معرکهٔ جنگ ترور شد. امّا متاسّفانه علما و نویسندگان ما به یک عمر طرفداری زبیر از علـی(ع) و حتّـی بـه پشـیمانی او وعـدم مشـارکت وی در جنگ با علی(ع) اشاره نمی‌کننـد امّـا حضـور او در سـپاه مخـالفین در سـال ۳۶ هجـری را زیـر ذرّه بـین گذاشته و بزرگ می‌کنند!! سخن ما با خوانندهٔ گرامی این است که توجّه داشته باشـد چنـین شخصـیت بزرگواری بی‌شبهه در سال دهم هجری اگر از حدیث غدیرخم، خلافت علی(ع) را فهمیده بود قطعاً آن را پنهان نکرده و به آن بی‌اعتناء نمی‌ماند.(فتأمّل)

[1]- با توجّه به حساسیت شدید حضرت علی(ع) به صیانت از اسلام وفتنه‌های پیاپی مرتـدّین و مـدّعیان نبـوّت که درایّام نزدیک به رحلت پیامبر(ص) آغازشده بود، بعید به نظرمی‌رسدکه آن بزرگوار که بزرگتیـرین مجاهد و فدایی اسلام بود مدّت ۳ ماه یا ۶ ماه در بیعت با ابوبکر وتکمیل مشـروعیّت او تـأخیر روا دارد. این ادّعا موافق قول أمیرالمؤمنین نیست که در نامهٔ ۶۲ نهج البلاغه فرموده: در بیعـت کـردن دسـت نگـه داشتم تا اینکه دیدم [گروهی از] مردم از دین برگشته و به نابودی دین محمد(ص) دعوت می‌کنند.

بهت زدگی تازه مسلمانان از رحلت رسول خدا(ص)، نابسامان بود لذا آن‌حضرت نظر شخصی خود وسایر طرفدارانش را کنار گذشت و بر آن اصرار نورزید و باکمال بزرگواری واز خودگذشتگی با ابوبکر بیعت و مشروعیّت او را کامل فرمود و به هیچ وجه از خیرخواهی نسبت به وی خود داری نکرد. (فتأمّل جدّاً) در غیر این صورت بر آن‌حضرت که خود فرموده: «به خدا سوگند، همانا اگر من با [دشمنان] مواجه شوم درحالی‌که ایشان همهٔ زمین را پُر کرده باشند، باک نداشته و بیمناک نمی‌شوم. من با یقین و اطمینانی که از خدایم [به من اعطا شده] بر ضلالت ایشان و هدایتی که خود برآنم، بصیرت دارم و به لقای إلهی مشتاقم و به أجر و ثواب خداوند امیدوارم أمّا تأسّف می‌خورم که فرمانروایی این امّت دست نابخردان و نابکاران افتد» (نهج البلاغه، نامهٔ ۶۲) جائز نبود با مرتّدی چون ابوبکر که یکی از أصول دین را زیر پا گذاشته بود بیعت نماید بلکه آن‌حضرت قطعاً در برابر انتخاب ناحقّ و خلاف شرع ابوبکر مقاومت کرده و مانند «سعد بن عباده» با او بیعت نمی‌کرد و از مدینه به مکّه یا مکانی دیگر می‌رفت و از آنجا برای هدایت مردم اقدام می‌کرد. زیرا تردید نیست که بیعت معصوم با یک فرد، موجب مشروعیّت او می‌شود و اگر او شایستهٔ بیعت نباشد بیعت معصوم با وی موجب گمراهی أمّت خواهد شد و طبعاً امام منصوب مِن عِندِ الله به گمراهی أمّت راضی نمی‌شود. (به کتاب **عرض اخبار اصول** ص ۵۶۴ و ۵۶۵ مراجعه شود).

سادساً : در تفاسیر شیعه ذیل آیهٔ **ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا**[1] که قسمتی ازآیهٔ ۳ سورهٔ مائده است و ذیل آیهٔ ۶۷ سورهٔ مائده

[1]- به قول برادر مفضال ما جناب مصطفی طباطبائی به نصّ صریح آیهٔ فوق، دین خدا در قرآن و سنّت قطعی پیامبر أکرم(ص) به تمامیّت و کمال رسیده و کمبود و نا گفته‌ای ندارد تا سایرین بیایند و آن را کامل کنند! و به همین سبب است که أئمهٔ بزرگوار در احادیث بسیاری فرموده‌اند أقوال منقول از ما را با قرآن کریم تطبیق کنید و فقط آنچه که موافق قرآن است بپذیرید و در مواردی که در دین مسکوتٌ عَنه است، قرآن خود راه مورد پسند خویش را تبیین فرموده که همان شورای علما و محقّقین مسلمان است نه فتاوای شخصی این و آن !. (فتأمّل)

که آیات قبل وبعدآن مربوط به أهل کتاب است می گویند وقتی درغدیرخم رسول خدا(ص)، حضرت علی(ع) را به جانشینی خود منصوب فرمود آیهٔ ۳ سورهٔ مائده نازل گردید و این آیه مربوط است به ولایت و امامت الهی حضرت علی(ع) !! درحالی که عبارت بالا قسمتی از آیه است و اگر آیه ملاحظه شود معلوم می گردد که تناسبی با ادّعای ایشان ندارد زیرا صدر آیه و دو آیهٔ قبلی و آیات بعد دربارهٔ فروع احکام و حلال و حرام آنهاست و تناسب ندارد که ناگاه خدا درمیانهٔ کلام و بی‌رعایت سیاق سخن، ولایت و امامت الهیّهٔ حضرت علی(ع) را بیاورد و بدون توضیحی به سیاق قبلی باز گردد(فتأمّل). دیگر آنکه این ادعا که این قسمت آیه درغدیرخم نازل گردیده، مخالف قول امام صادق(ع) است که فرموده سورهٔ مائده یکباره بر پیغمبرخدا نازل گردیده[1] و نیز مخالف روایاتی است که می گویند آیات مورد نظر در عرفه نازل گردیده نه در غدیر خم ! بائُكَ تَجُرُّ وَ بائي لا تَجُرُّ ؟!!.

در مورد آیهٔ ۶۷ نیز، حضرت علی(ع) هیچگاه این آیه را مربوط به خلافت الهی خویش نداشته و إلاّ پس از وقایع سقیفه لا أقلّ به منظور أمر به معروف و نهی از منکر و إتمام حجّت، این آیه را متذکّر می‌شد و همه را به اطاعت از فرمان خدا فرامی‌خواند نه اینکه فقط از عدم مشورت با او، شکوه نماید و شایسته‌تر بودن خود را ذکر کند!!. (فتأمّل)

به قول مفسّر عالیمقام و برادر مفضال ما آقای سیّد مصطفی طباطبائی ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی مِن شَرِّ أعدائِهِ – چنانکه در منابع شیعی مذکور است علی(ع) خود فرموده که هرگاه زمامدار مسلمین در گذشت باید مسلمانان قبل از هر اقدامی به انتخاب یک زما مدار بپردازند. معلوم می‌شود که علی(ع) زمامداری مسلمین را أمری **انتخابی** می‌دانسته، نه انتصابی و به همین سبب نفرمود تا من هستم و یا یازده فرزندم باشند، مسلمین باید ما را زعیم بدانند و بعد از آن اجازهٔ انتخاب زما مدار دارند!.

خصوصاً که آیات قبل از آیهٔ ۶۷ و آیات پس از آن مربوط به أهل کتاب است و مانند آیهٔ سوّم سورهٔ مائده در اینجا نیز بحث خلیفهٔ إلهی پس از پیامبر، مُخلّ سیاق و بی‌تناسب

[1]- مجمع البیان طبرسی، ابتدای تفسیر سورهٔ مائده .

است. علاوه بر این، ادّعای روایات در مورد سورهٔ مائده موجب این سؤال است که چرا مقّدمه در خود قرآن ذکر شده أمّا ذی‌المقدّمه در قرآن نیست ؟! سوّم آنکه نبودِ «واو» عطف در صدر آیهٔ ۶۸ می‌رساند که رسالت لازم التّبلیغ همان آیهٔ بعدی است - و لاغیر- که باسیاق کلام و آیات قبل و بعد خود نیز کمال تناسب را دارد (خصوصاً که می‌دانیم در أواخر حیات برکت بار پیامبر، نصاری در روم شرقی برای حمله به مسلمین لشکری تدارک نموده و از جانب تبوک قصد حمله داشتند). مثلاً اگر گفته شود : «آنچه می‌گویم به فلانی برسان و پسند مرا به او اعلام کن و در سخن خود قاطع و صریح باش» شاید بی‌وجه نباشد اگر گفته شود ممکن است منظور متکلّم از جملهٔ پس از «واو» یک أمر کلّی در طول زندگی باشد أمّا اگر بدون «واو» گفته شود: «فلانی را ملاقات کن و پسند مرا به او اعلام کن، در سخن خود قاطع و صریح باش» معلوم می‌شود که قصد متکلّم از قاطعیّت و صراحت درهمان اعلام پسند و ذکر پیامی است که متکلّم می‌خواسته ابلاغ شود. چهارم آنکه اگر رسالتِ منظور آیه، خلافت علی(ع) بود باید آیه به پیامبر در برابر منافقین و مسلمان نماها اعلام حمایت می‌کرد نه کافران که هم ذیل آیهٔ ۶۷ و هم ذیل آیهٔ ۶۸ از آنها سخن به میان آمده است. علاوه براین اگر موضوع واجب التّبلیغ، خلافت علی(ع) پس از پیامبر بود، مناسب بود که حفظ و مراقبت از جان خلیفهٔ پیغمبر در برابر توطئه و دسائس منافقین که قلباً مخالف خلافت علی بودند مورد تأکید قرار می‌گرفت نه پیغمبر که همگیِ مسلمین مطیع و فرمانبردار آن‌حضرت بودند. (فتأمّل)

سابعاً : نمی‌توان گفت که در صورت عدم بیعت علی(ع) با مرتدّی چون ابوبکر، ممکن بود حضرتش را ترور کنند زیرا خدا حجّت منصوب خود برای هدایت أمّت خاتم النّبیّین را از حمایت خود بی‌نصیب نمی‌گذارد همچنانکه رسول خدا(ص) را که در ابتدای بعثت تنهاتر از علی(ع) بود، در مقابل مشرکین حمایت فرمود. دانشمند شهیر عراقی مرحوم شیخ «محمد حسین آل کاشف الغطاء» در کتاب «أصل الشّیعه و أصولها» نوشته است: «به خاطرم می‌آید که اسامی تمام کسانی که در کتب تراجم صحابه مانند الإصابة [فی تمییزالصّحابة] و اُسد

الغابة [فی معرفة الصّحابة] و الإستیعاب [فی معرفة الأصحاب] و أمثال آنها جزء صحابهٔ شیعه شمرده شده‌اند جمع آوری نمودم درحدود سیصدنفر ازأصحاب با شخصیّت پیغمبر(ص) بودند که همه از شیعیان و یاران خاصّ علی(ع) محسوب می‌شوند، شاید اگر کسی بیش از این تتبّع و بررسی نماید دسترسی به افراد بیشتری پیدا کند[۱]». بنابراین نمی‌توان گفت که حضرت علی تنها بود و کسی از او طرفداری نمی‌کرد و چاره‌ای جُز بیعت نداشت! همچنانکه بیعت نکردن «خالد بن سعید بن العاص» و برادرش «أبان» و نظایر این دو برای آنها خطری نداشت، بیعت نکردن علی(ع) نیز خطرناک نبود .

با توجّه به مسألهٔ فوق باید دانست که بیعت علی(ع) که شاگرد أوّل مکتب پیامبر بود؛ با ابوبکر بزرگترین دلیل بر عدم مغایرت خلافت او با أصول دین اسلام و مهمترین سند و شاهد مشروعیّت خلفای راشدین و امتیازی بزرگ و انحصاری برای ایشان است . (فلاتَجاهَل) تأثیر بیعت علی(ع) با ابوبکر بر سایرمسلمین بسیارزیاد است چنانکه مرحوم «کاشف الغطاء» اعتراف کرده: ((علی(ع) از بیعت کردن با خلیفهٔ وقت خود داری نمود و این حقیقتی است که علماء هر دو مذهب (شیعه و سنّی) بر آن اتّفاق دارند، حتّی در صحیح بخاری در باب «غزوهٔ خیبر» نقل شده که آن‌حضرت بیعت نکرد مگر پس از گذشتن شش ماه، عدّه‌ای از بزرگان صحابه و یارانِ با شخصیّتِ پیغمبر مانند عمّار و مقداد و زبیر و جمعی دیگر نیز از وی پیروی کرده و از بیعت کردن با ابوبکر خود داری نمودند[۲])) یعنی با بیعت علی(ع) بود که طرفدارانش به پیروی از آن‌حضرت با ابوبکر بیعت کردند. (فتأمّل)

---

[۱]- در این أیّام کتاب «أصل الشّیعهٔ و أصولها» را در دسترس نداشتم امّا میزبانم ترجمهٔ فارسی آن ، موسوم به «این است آیین ما » با ترجمهٔ ناصر مکارم شیرازی را در منزل داشت لذا شماره صفحهٔ کتاب أخیر را ذکر می‌کنم. مطلب منقول در بالا در صفحهٔ ۸۹ مذکور است .

[۲]- این است آیین ما، ص ۱۴۱ - جالب است بدانیم که مرحوم کاشف الغطاء در هیمن‌کتاب شش حدیث که حاکی از منزلت خاصّ علی(ع) در اسلام است، نقل می‌کند. وی ششمین حدیث را چنین ذکر کرده: «٦- حدیث مشهور : «عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» «علی همواره با حقّ است و حقّ نیز با علی است» (ص ۱۴۰ ترجمهٔ فارسی) أمّا ای‌کاش در ادامهٔ کلام نیز ذکر می‌کرد که «ابن أبی‌الحدید» شارح مشهورِ

علاوه براین حضرت علی(ع) که خود به أحکام بیعت أعلم از سایرین بود و خود فرموده بود : « لِأَنَّها بَیعَةٌ واحِدَةٌ لایُثَنّی فِیهَا النَّظَرُ وَ لایُستَأنَفُ فِیهَا الخِیارُ» «همانا بیعت، یک با راست و در آن تجدید نظر نشده و در آن اختیار دوباره از سر گرفتن نیست» (نهج البلاغه، نامهٔ ۷) و به همین سبب در زمان خلافت خویش به طلحه و زبیر فرمود: «فَإِن کُنتُما بایَعتُمانِي طائِعِینَ فَارجِعا وَ تُوبا إِلَی اللهِ مِن قَرِیبٍ وَ إن کُنتُما بایَعتُمانِي کارِهِینَ فَقد جَعَلتُما لِي عَلَیکُمَا السَّبِیلَ بِإِظهارِکُمَا الطّاعَةَ وَ إسرارِکُمَا المعصِیَةَ وَ لَعَمرِي ماکُنتُما بِأَحَقِ المهاجرینَ بِالتَّقِیَّةِ وَ الکِتمانِ وَ إنَّ دَفعَکُما هذَا الأَمرَ مِن قَبلِ أن تَدخُلا فِیهِ کانَ أوسَعَ عَلَیکُما مِن خُروجِکُما مِنهُ بَعدَ إقرارِکُما بِهِ» « اگر شما دو تن با فرمانپذیری [و رضایت] با من بیعت کرده‌اید پس [به سویم] باز گردید و بزودی در پیشگاه إلهی توبه کنید و اگر به إکراه [و عدم رضایت قلبی] با من بیعت کرده‌اید شما خود این راه بر من گشوده‌اید که طاعت و فرمانبرداری را اظهار نموده و مخالفت و سرکشی خویش را نهان داشته‌اید[1]! سوگند به جان خودم که شما از [سایر]

نهج البلاغه که نام او غالباً بر سر زبان علمای ماست از قول شیخ ابوالقاسم بلخی معتزلی و شاگردانش نقل کرده که معتقد بودند: اگر علیّ در برابر خلفا شمشیر می‌کشید و با آنها مخالفت می‌کرد ما حق را با علیّ می‌دانستیم و آنها را فاسق می‌شمردیم لیکن چون علی با آنها **بیعت** کرده لذا کار آنها را درست می‌دانیم زیرا پیامبر(ص) فرموده: «علی با حق است و حق با علی است و علیّ به هر جانب که حقّ باشد، می‌گردد» و بارها به علی فرموده: «حَربُكَ حَربِي وَ سِلمُكَ سِلمِي = جنگ تو، جنگ من و صلح تو، صلح من است» بنابراین علی کار باطل نکرده و با باطل صلح و سازش نمی‌کند! (شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، دار المعرفة و دار الکاتب العربی و ....، المجلّد الأوّل ص ۲۱۱ و ۲۱۲ در شرح خطبهٔ ۳۷).

[1]- پرواضح است در کاری که زور و اجبار نباشد، پس از تحقّق عقد، ادّعای عدم رضایت قلبی مسموع نیست چنانکه حضرت امیر(ع) فرمود: «(زبیر) می‌پندارد که با دست بیعت کرده نه با [رضای] دل! حال آنکه [بی جبر و زور] به بیعت اقرار کرده و [اینک] ادّعای عدم رضایت [قلبی] دارد پس بر او لازم است براین ادّعا دلیلی روشن بیاورد و إلا باید به بیعتی که از آن خارج شده [و فرمانبرداری از آن را فرو گذاشته، دیگر بار] وارد شود [و به عهد خویش پایبند باشد] = یَزعُمُ أَنَّهُ قَد بایَعَ بِیَدِهِ وَلَمْ یُبایِع بِقَلبِهِ، فَقَد اَقَرَّ بِالبَیعَةِ، وَادَّعَی الوَلِیجَةَ فَلیَأتِ عَلَیها بِأمرٍ یُعرَفُ وَإلا فَلیَدخُل فِیما خَرَجَ مِنهُ» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۸).

مهاجرین[1] به تقیّه و پوشیده داشتن عقیده، سزاوارتر نبودید [زیرا هیچ کس مجبور به بیعت نبود] اگر أمر بیعت را پیش از آنکه بدان اقرار نمایید پس می‌زدید [و ردّ می‌کردید] بر شما آسانتر بود از اینکه بدان وارد شوید [و آن را بپذیرید] سپس بخواهید از آن خارج شوید [و آن را بر عهده نگیرید]» (نهج البلاغه، نامۀ ۵۴) بنابراین با توجّه به تصریحات آنحضرت دربارۀ بیعت و دربارۀ حکومت بر مسلمین - خصوصاً آنچه که از نامۀ ۶۴ نهج البلاغه آوردیم ـ نمی‌توان گفت حضرت علی(ع) به اجبار با ابوبکر بیعت فرمود!! کسی که علی(ع) را بشناسد می‌داند که محال است آن‌حضرت، خلافت کسی را، خلاف فرمودۀ رسول خدا(ص) بداند و با او حتّی به اجبار بیعت کند! (فتأمّل دون العصبیّه) اینها مسألۀای را به علی(ع) نسبت می‌دهند که آن‌حضرت همان ادّعا را از سایرین نپذیرفته است. (فتأمّل) آیا اینها در ادّعای حبّ علی، راست می‌گویند ؟!.

ثامناً : مشارکت حضرت علی(ع) در شورای شش نفره که عُمَر پیشنهاد کرده بود نیز دلیلی واضح است براینکه آن‌حضرت خود را منصوص الله و منصوب النّبیّ (ص) نمی‌دانست. زیرا همه - تا چه رسد به علی(ع)ـ می‌دانند که در أمر إلهی مشورت جایز نیست بلکه مشورت در أموری است که در آن أمر و نهی شرعی موجود نباشد. آیا پیامبر در اینکه مردم در چه ماهی روزه بگیرند با کسی مشورت می‌کرد ؟!.

بنابراین اگر علی(ع) معتقد بود که از جانب خدا مأمور به خلافت و إمارت مسلمین است، نمی‌توانست در شورا شرکت کند بلکه باید می‌فرمود مشورت در این مورد که دربارۀ آن نصّ شرعی وجود دارد، اجتهاد در مقابل نصّ و باطل است !.

در اینجا لازم می‌دانم در أیّام واپسین عمر دربارۀ شورای شش نفره مطالبی را برای بیداری برادران مسلمان خود، بنگارم زیرا در این موضوع نیز غالباً آخوندها عوامفریبی می‌کنند و علاقه‌ای به اظهار حقیقت ندارند و حتی برخی از علمای بزرگ ما که استاد دانشگاه بوده و

---

[1]- توجّه داشته باشید که علی(ع) در این موضع، «أنصار» را ذکر نفرموده زیرا آنها در دیار خویش و در اکثریت بودند و تقّیه برای ایشان وجهی نداشته است.

در تاریخ اسلام بصیرت کافی دارند و از جنایات تاریخ بیزارند (؟!) احتمالاً از ترس آخوندها و عوام، در کتب یا خُطَب خود در بیان حقیقت ماجرای شورای شش نفره، از پسند و عادت مردم پا را فراتر نمی‌گذارند !! أمّا ما خود را نسب به بیداری برادران مسلمان و خدمت به وحدت اسلامی مسؤول می‌دانیم و در این مجال مطالبی را به اختصار به اطّلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم تا خود در آن تأمّل و پس از تحقیق و تفکّر، از حقّ پیروی کنند، ما این سطور را با توجّه به تألیف یکی از علمای معاصر بندرعبّاس که به نظر ما از تعصّبی که در بسیاری از أهل سنّت - مانند بسیاری از شیعیان ـ نسبت به تمامی اجزاء مذهبشان دیده می‌شود، فاصله دارد و عالمی محقّق است نه فاضلی مقلّد! به خوانندگان گرامی تقدیم می کنیم منظورما آقای «سیّد عبدالرّحیم خطیب «وکتاب دو جلدی ایشان موسوم به «**شیخین**» (جلد اوّل) و «**صهرین**» (جلد دوّم) است و مطالعهٔ این دو کتاب را به خوانندگان توصیه می کنیم.

لازم است بدانیم پس از اینکه بزرگان مدینه از خوف ایجاد اختلاف و مناقشه میان مسلمین در مسألهٔ جانشینی عُمَر اصرار ورزیدند که وی فردی را به جانشینی خود معرّفی و نامزد نماید تا مردم با او بیعت کنند؛ سر انجام عمر پیشنهاد کرد که شش نفر از کبار أصحاب رسول الله(ص) که در پیشرفت اسلام و فداکاری برای پیشبرد دین خدا سوابق مهمّ و تأثیر چشمگیر داشتند نامزد خلافت باشند. این شش نفر عبارت بودند از :

۱- حضرت علی(ع) .

۲- زبیر بن عوام، پسر عمّهٔ حضرت علی (ع)[1].

۳- طلحه بن عبیدالله که در زمان بیماری عمر به سفر رفته و در مدینه حاضر نبود. وی از عشرهٔ مبشَّره بود که در غزوهٔ اُحُد مشارکت داشت و یک دستش در این جنگ فلج شد.

۴- عثمان بن عفّان، داماد پیامبر و باجناق حضرت علی(ع) .

---

[1]- دربارهٔ وی به حاشیهٔ ۱ صفحهٔ ۳۸۰ کتاب حاضر مراجعه شود.

۵- عبدالرّحمان بن عَوف، یکی از عشرهٔ مبشَّره و هشتمین فردی که به دعوت ابوبکر در مکّه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و یک بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد، وی شوهر خواهر عثمان بود.

۶- سعد بن أبیوقّاص، پسر عمّهٔ عبدالرَّحمان بن عوف فاتح قادسیّه.

عمر به جزُ طلحه که در سفر بود سایر نامزدها را نزد خود خواند و به آنها گفت : من دربارهٔ شما فکر کردم و دیدم شما سروران قوم و رهبران مردم هستید و چشم مردم به شماست و رسول الله(ص) درحالی‌که از شما راضی و خشنود بود رحلت فرمود. خلافت باید دریکی از شما باشد. هرگاه شما برای انتخاب خلیفه از بین خود حسن نیّت داشته باشید و صراط مستقیم در پیش و صلاح اسلام را در نظر بگیرید در این صورت من از ناحیهٔ مردم نسبت به کارتان نمی‌ترسم زیرا مردم به کار شما راضی و تسلیم نظر شما خواهند شد. آنچه مرا می‌ترساند این است که شما در این باره باهم اختلاف کنید و کار مسلمین بدین سبب به منازعه و هرج و مرج بکشد، پسرم «عبدالله» در اجتماع شما باشد و اشتراک مساعی کند ولی حقّ انتخاب شدن ندارد، همینکه من از دنیا رفتم تا سه روز باهم اجتماع نموده به مشاوره بپردازید و روز چهارم باید یک نفر از شما به خلافت انتخاب شده و عملاً بر سرکار آید.

سپس «صُهیب بن سنان» را مأمور کرد تا در این سه روز در مسجد نماز جماعت بگزارد و پیشنماز مردم باشد تا نامزدها در این سه روز برای مشاورت در أمر خلافت همراه با پسرش عبدالله -که از نامزدها نبود ـ در خانه‌ای جمع شوند. نامزدها - به جُز طلحه که در سفر بود ـ در خانهٔ «مِسوَر بن مَخرَمَه» جمع شدند. از سر و صدای نامزدها که در بیرون خانه به گوش می‌رسید و معلوم می‌شد هریک از صلاحیّت خویش دفاع می‌کنند، یکی از بزرگان انصار موسوم به «ابوطلحهٔ انصاری» که به دستور عمر همراه عدّه‌ای از أصحاب پیغمبر(ص) عهده دار محافظت از دارالشّوری بود تعجّب کرد و گفت : گمان می‌کردم هریک از شما از خوف مسؤولیّت سنگین خلافت، از قبول این مقام خودداری و هریک آن را به دیگری و اگذار می‌کنید اکنون می‌بینم کاملاً رغبت داشته برای احر از آن با یکدیگر مناقشه و رقابت می‌کنید

به خدا قسم من این خانه را بیش از سه روز که عمر وصیّت کرده محافظت نخواهم کرد و پس از این مدّت خانه را ترک می‌کنم و در سرای خویش می‌نشینم تا ببینم چه می‌کنید!.

سر انجام عبدالرّحمان بن عَوف برای اینکه نزاع و رقابت را از بین نامزدها که هریک درمیان مردم طرفدارانی داشتند، بر طرف نماید به آنها می‌گوید کدام یک از شما حقّ خود را از انتخاب شدن اسقاط می‌نماید و متعهّد می‌شود یکی از شما را که برای خلافت بهتر تشخیص دهد، انتخاب کند؟ هیچ یک از نامزدها پاسخ صریح نمی‌دهند لذا عبدالرّحمان خود از حقّ مزدی منصرف می‌شود تا چنانکه گفته بود از بین بقیّهٔ آنها یک نفر را به عنوان خلیفهٔ سوّم برای بیعت مردم معرّفی کند. عثمان قبل از سایرین این پیشنهاد را می‌پذیرد سپس سایرین جُز حضرت علی(ع) موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام می‌کنند. عبدالرّحمان به آن‌حضرت می‌گوید: تو چه می‌گویی ای أبَا الحسن؟ علی(ع) می‌گوید: تعهّد کن و قول بده که در این أمر حقّ را مراعات کنی و تابع هوای نفس نشوی و تحت تأثیر علائق خویشاوندی و قومیّت قرار نگیری و در خیرخواهی و صلاح أمّت محمد(ص) قصور نکنی.

عبد الرحمان می‌گوید شما همگی با من عهد و پیمان ببندید که از میان شما هر که را به خلافت برگزیده و با او بیعت کنم شما نیز مخالف نکرده و با او بیعت کنید من نیز تعهّد می‌کنم از خویشاوندانم به صِرف اینکه با آنها پیوند خویشاوندی دارم، جانبداری نکنم و در خیرخواهی نسبت به مسلمین کوتاهی نکنم. حضرت علی(ع) نیز مانند سایرین راضی می‌شود تا عبدالرّحمان با رعایت این تعهّد، اقدام نماید. بدین ترتیب عبدالرّحمان هم از آنها بر عدمِ مخالفت با منتخب خود، عهد وپیمان گرفت و هم خود به رعایت مصلحت مسلمین و اجتناب از ملاحظات خویشاوندی متعهّد شد. پس از این توافق همگی از دار الشّوری خارج و از یکدیگر جدا شدند تا عبدالرّحمان طبق اختیاری که به او تفویض شده بود اقدام و به وظیفهٔ خود عمل کند. در مدّت با قیمانده عبدالرّحمان به آراء و افکار بزرگان حاضر در مدینه نیز مراجعه کرد تا بداند نظر مردم نسبت به پنج نامزد پیشنهادیِ عُمَر چگونه است و کدام یک را برسایرین ترجیح داده و برای خلافت بهتر می‌دانند.

عبدالرّحمان با کبار صحابه و بعضی از أمراء لشکر و رؤساء قبائل که برای اطلاّع از جریان أمر خلافت به مدینه آمده بودند و حتّی برخی از زنان دانا و با بصیرت، مشورت و نظرخواهی کرد. ابن کثیر در «البداية و النهاية» مشابه بخاری می گوید همهٔ مردم به عثمان مایل بودند مگر «عمّار بن یاسر» و «مقداد بن الأسود» که حضرت علی(ع) را ترجیح می‌دادند !.

أمّا مسألهٔای دراین روایات به نظر می‌رسدکه شایسته نیست مغفول بماند. کلّیّهٔ تواریخ -که دائرة المعارف فرید وجدی نیز از آن جمله است ـ بلااستثناء اتّفاق دارند که صبح روز چهارم عبدالرّحمان بن عوف در مسجد نبوی ودر ملأعام ابتداء حضرت علی(ع) را نزد خود خواست و دست بیعت به سوی او دراز کرد درحالی‌که اگر بنابه ادّعای أحادیث، همهٔ مردم یا أکثریّت قاطع ایشان عثمان را ترجیح می‌دادند در این صورت عبدالرّحمان متعهّد بلکه موظّف بود بدون تعلّل و مستقیماً با عثمان بیعت کرده و او را برای بیعت به خلافت، به مردم معرّفی کند نه اینکه ابتداء علی(ع) را پیش بکشد که به اندازهٔ عثمان مورد تمایل مردم نبود! (فَتَأمَّل دُونَ العَصَبيّه) .

پس واضح است که نتیجهٔ تحقیق و تفحصّ عبدالرّحمان درمیان وجوه و بزرگان مدینه چنان بود که هیچ یک از دو نامزد أصلی یعنی علی و عثمان اکثریّت قاطع را کسب نکرده بودند و شاید آراء حضرت علی(ع) اندکی از عثمان بیشتر بوده است و احتمالاً به همین سبب عبدالرحمان ابتداء دست بیعت به سوی علی(ع) دراز کرد و یا اینکه به نظر شخصی خود علی(ع) را مقدّم داشت .

باری، عبدالرّحمان صبح روز چهارم «مِسوَر بن مَخرَمَه» را که شورای انتخاب خلیفهٔ سوّم در خانهٔ او برگزار شده بود به سراغ حضرت علی(ع) و عثمان فرستاد و آنها را نزد خود خواست و همگی به اتفاق برای أدای نمازصبح به مسجد پیامبر رفتند. قبل از آنها کبار صحابهٔ رسول الله - أعمّ از مهاجرین وأنصارـ و رؤساء قبائل و أمرای سپاه و سائر طبقات مردم در مسجد اجتماع کرده و منتظر نتیجهٔ کار دارالشّوری در أمر خلافت بودند. مسجد مملوّ از مردم بود و اعضای شوری به زحمت توانستند برای خود جایی بیابند.

پس از ختم نماز، عبدالرّحمان بن عوف درحالی‌که عمامه‌ای را که رسول خدا(ص) به او اهداء فرموده بود بر سر داشت بر منبر پیغمبر ایستاد و خطاب به مردم گفت : من پنهان و آشکار دربارۀ انتخاب خلیفه از شما پرسیدم تا نظر شما را بدانم دیدم شما برای این مقام کسی را بهتر از علی و عثمان نمی‌دانید آنگاه علی را نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و پرسید : آیا تعهّد می‌کنی که مطابق قرآن و سنّت رسول الله(ص) و سیرۀ شیخَین عمل کنی؟ حضرت علی(ع) جواب داد: «تا آنجا که بدانم و تا حدّی که بتوانم عمل می‌کنم» و یا فرمود «امیدوارم به قدر توان و علم خویش عمل نمایم[1]». چون حضرت علی(ع) به سؤال عبدالرّحمان جواب مثبتِ قطعیِ صریح نداد، عبدالرّحمان عثمان را به نزد خود خواند و دستش‌را دردستان خودگرفت وهمان سؤال‌را پرسید، عثمان بی‌درنگ جواب مثبت داد وعین پیشنهادرا پذیرفت وگفت : آری. عبدالرّحمان که روی منبر پیامبر ایستاده بود، درحالی‌که دست عثمان را در دست داشت با او بیعت کرد و سر به آسمان بر داشت و دو بار گفت : خداوند بشنو و گواه باش، و ادامه داد : خدایا من آنچه بر ذمّه داشتم به عثمان واگذاشتم. آنگاه عثمان را روی پلّۀ دوّم منبر نشانید تا مردم با او بیعت کنند. بنابه نقل تواریخ حضرت علی(ع) چنانکه عهد کرده بود، پس از عبدالرّحمان، اوّلین کسی بود که با عثمان به عنوان خلیفه بیعت فرمود آنگاه عموم مردم حتّی آنان که قبل از این ماجرا به علی(ع) تمایل داشتند، راضی شدند که با عثمان بیعت کنند. طلحه - که در سفر بود ـ پس از اینکه مراسم تعیین خلیفه برگزار گردید و کار به انجام رسید، به مدینه بازگشت و با عثمان بیعت کرد.

در انجا لازم است در چند مسألۀ تأمّل کنیم، یکی آنکه چرا حضرت علی(ع) به سؤال عبدالرّحمان جواب صریح و قاطع نداد. با توجّه به ذکاوت و درایت فراوان و ریزبینی و موشکافی ودقّت نظر ودوراندیشی حضرت علی(ع) درأمورگوناگون والتزام شدیدآن‌حضرت به کوچکترین مسائل شریعت که به این امتیاز، شهرۀ خاصّ و عامّ بود و فِی المَثَل در همین

---

[1]- تاریخ طبری، ج۵، ص ۲۷۸۶ و الکامل فی التّاریخ، ابن اثیر، ج۳، ص۳۷ و البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۷، ص ۱۴۶.

ماجرای دارُالشّوری فقط حضرت علی(ع) بود که برخلاف سایرین که بی‌قید و شرط پیشنهاد عبدالرّحمان را پذیرفتند، با درایتی که داشت تا از او بر مراعات انصاف و عدم جانبداری از یک فرد خاصّ، تعهّد نگرفت، پشنهاد او را نپذیرفت. بنابراین حضرت علی(ع) بهتر از هرکس می‌دانست که اسلام جُز قرآن و سنّت نیست و اضافه کردن شرط «تبعیّت از سیرهٔ شیخَین» زائد است. آیا زمانی که ابوبکر به خلافت رسید جُز التزام به قرآن و سنّت انتظار دیگری از او می‌رفت که عبدالرّحمان چنین شرطی را برای سوّمین خلیفه در نظر گرفت؟.

دوّم اینکه متأسّفانه این کارِ بی‌دلیل عبدالرّحمان را عدّه‌ای بهانه کرده‌اند تا هیاهو کنند که اگر علی شیوهٔ خلیفهٔ أوّل و ثانی را درست می‌دانست، به شرط عبدالرّحمان راضی می‌شد ! درحالی‌که پرواضح است که علی(ع) نمی‌خواست مقلّد آنها باشد و بس. (فتأمّل)

علی(ع) که مقام والایش أجلّ از این است أمّا هیچ مجتهدی نیز مجاز نیست که مقلّد باشد بلکه باید به علم و تحقیق خویش از کتاب و سنّت عمل کند تا چه رسد به شاگرد اوّل مکتب پیامبر، حضرت علی(ع) که حتّی دو خلیفهٔ قبلی نیز در غوامض أمور نظرآن‌حضرت را جویا می‌شدند![1]

---

[1]- خیر خواهی و موّدت خالصانه میان کبار صحابه حاکم بود واگر گـاهی کـدورتی حاصـل مـی‌شـد اصـل دوستی و أخوّت آنها را خدشه دار نمی‌کرد و به اندک زمانی به آشتی و مرافقت خـتم مـی‌شـد. خلفـاء همواره پذیرای وصایا و پیشنهادهای حضرت علی بوده‌اند. همه می‌دانند که ابوبکر، رأی حضـرت علـی (ع) را دربارهٔ مبدأ تاریخ اسلام پذیرفت و در کارهایش با آن‌حضرت مشورت می‌کرد. تقسیم غنـائم در زمان خلافت شیخَین بر عهدهٔ حضرت علی(ع) بود. ابوبکر در زمان فـتح شـام، رأی علـی(ع) را بـر نظـر سایرین ترجیح داد و به رأی آن‌حضرت عمـل کـرد. کارهـای قضـایی نیـز در دوران شـیخین بـه دسـت حضرت علی بود. عُمَر غالباً در بیان مسائل فقهی مردم را به حضرت علی ارجـاع مـی‌داد (ر.ک. شـاهراه اتّحـاد، ص ۱۲۰ و ۱۶۱ و تحریـر دوّم «عـرض اخبـار اصـول» ص ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۵۶۲ تـا ۵۶۵) و لا أقـلّ درمیان ما بسیار معروف است که عمر همواره می‌گفت: «أقضانا عَلِيّ» «علی از همهٔ ما قاضی‌تر اسـت» و یا می‌گفت: «به خدا پناه می‌برم از مشکلی کـه ابوالحسـن علـی(ع) بـرای حـلّ آن حاضـر نباشـد» و یـا می‌گفت: زنان عاجزاند از اینکه مانند علی بزایند». شیعه و سنّی اخباری نقل کرده‌اند که عُمَر بارهـا پـس

معروف است که در زمان «مالك» فقیه مشهور مدینه و امام مذهب مالکی، خلیفۀ عبّاسی اورا احضار نموده و به او پیشنهاد کرد که می‌خواهم کتب و فتاوای سایر فقهاء را جمع آوری و تبعیّت از آنها را ممنوع و محدود کنم وفقط قرآن و کتاب «مُوَطَّأ» تو را باقی بگذارم تا همه به آرای فقهی تو عمل کنند. امام مالك(ره) با این کار مخالفت کرد و گفت أبداً راضی به چنین کاری و تحمّل چنین مسؤولیّتی نیستم. مردم نباید از من تقلید کنند بلکه اگر استباط مرا از کتاب و سنّت و أدلّۀ مرا درست تشخیص دادند، می‌توانند رأی مرا قبول کنند. آیا می‌توان گفت که مالك خودش را قبول نداشته است؟!! آیا اگر امروز به آیة الله منتظری یا گلپایگانی بگویند حاضری مطابق کتاب و سنّت و سیرۀ آیة الله خمینی و مطهّری بر ایران حکومت کنی و آنها بگویند ما به کتاب و سنّت و علم خویش عمل می‌کنیم به معنای آن است که با آقای خمینی و مطهّری مخالف‌اند و آنها را گمراه و کارهایشان را باطل می‌دانند؟!!.

بنابراین اگر علی(ع) فرموده به علم خویش از کتاب و سنّت عمل می‌کنم و شرط زائد را نپذیرفته سخنی درست و مبتنی بر موازین شرعی و عقلی فرموده أمّا این سخن دلیل مخالفت او با دو خلیفۀ قبلی نیست و إلاّ از آنها تعریف و تمجید نمی‌فرمود و اگر خطاهای آنها را آشکار نمی‌کرد لاأقلّ می‌توانست سکوت کند درحالی‌که بر خلاف میل تفرقه جویان، از آن دو در موارد متعدّد به نیکی یاد فرموده است. اگر علی(ع) معدّل کارهای شیخَین را قابل قبول

از شنیدن رأی علی(ع)، از رأی خویش عدول کرد. معروف است که عمر گفته بود اگر علی بر خلاف رأی من، حکمی کرد از رأی او پیروی کنید، تا بدانجا که روزی غلامی را به حبس محکوم کرد، علی(ع) در راه به غلام و مامورین عمر برخورد و از ماجرا پرسید و چون از احوال غلام آگاه شد حکم به برائت وی داد آنها نیز غلام را بازگرداندند عمر پرسید چرا دستورم را اجرا نکردید؟ مامورین گفتند: مگر خودت بارها نگفتی اگر علی(ع) برخلاف من حکمی داد، به رأی او عمل کنید. ما نیز در این کار چنان کردیم که گفته بودی! (ضرور است که به حاشیۀ صفحۀ ۱۲۰ کتاب «شاهراه اتّحاد» مراجعه شود). خوانندۀ فکور آیا غاصبین خلافت دائماً مردم را از پیرامون فرد مغصوب الحقّ دور کرده و توجّه مردم را از وی منحرف می‌سازند یا اینکه دائماً در احترام و اکرام وی می‌کوشند و از او تعریف و تمجید می‌کنند؟!!.

و خوب نمی‌دانست، مجبور نبود که قسم بخورد و بفرماید: «وَ لَعَمري إنَّ مَكانَهُما مِنَ الإسلام لَعَظيمٌ و إنّ المصابَ بِهِما لجَرحٌ في الإسلام شَديدٌ رَحِمَهُمَا اللّهُ و جَزاهُما بِأحسَنِ الجَزاء» « به جان خودم سوگند که همانا مقام و جایگاه آن دو در اسلام هرآینه بزرگ است و مصیبت [از دست رفتن] آنها زخمی شدید در اسلام است خدایشان رحمت فرموده و آن دو را به نیکوترین وجه پاداش عطا فرماید[1]»

آن‌حضرت مجبور نبود بفرماید: «فَتَوَلّى ابوبكرٍ تِلكَ الأمورَ فَيَسَّرَ وَ شَدَّدَ و قارَبَ وَ اقتَصَدَ» «ابوبکر ولایت آن امور را به دست گرفت، پس بجا آسان گرفت و نرمش نشان داد و بجا شدّت به خرج داد، زیاده روی را ترک و درستی و راستی را قصد کرد و میانه روی و اعتدال را برگزید» یا بفرماید: «فَصَحِبتُهُ مُناصِحاً وَ أطَعتُهُ في ما أطاعَ اللّهَ فيهِ جاهِداً» «پس خیرخواهانه او (= ابوبکر) را همراهی کردم و با مجاهدت و جدّیّت در آنچه خدا را اطاعت می‌نمود از او اطاعت کردم» ویا بفرماید: «فَلَمَّا احتَضَرَ بَعَثَ إلى عُمَرَ فَوَلّاهُ فَسَمِعنا وَ أطَعنا و ناصَحنا» «(ابوبکر) چون به حال احتصار رسید نزد عمر فرستاد و حکومت را به وی سپرد سپس ما نیز [گفته‌اش را به قبول] شنیدیم و اطاعت و خیر خواهی کردیم[2]» آیا احتمال می‌دهید یک مسلمان عادی در مورد غاصبین مقام امامتِ اِلهیّه چنین سخن بگوید تا چه رسد به علی(ع) ؟! آیا فرد مغصوب الحقّ چنان از غاصب مقام إلهیِ خویش دفاع می‌کند که به اعتراف خودش: «وَاللّهِ لَقَد دَفَعتُ عَنهُ حَتّى خَشِيتُ أن أكونَ آثِماً» «به خدا سوگند آنقدر از او (= عثمان) دفاع کردم که بیم می‌دارم گنهکار باشم»!. (نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۴۰) آیا مغصوب الحقّ دو پسرعزیزش حضرات حسَنین را برای محافظت از غاصب می‌گمارد که

---

[1]- وقعهٔ صفّین، نصربن مزاحم منقری، ص ۸۹

[2]- «الغارات» ثقفی، ج۱، ص۳۰۶ - جملات علی(ع) در تأیید شیخَین منحصر به موارد فوق نیست ولی به عنوان نمونه برای بحث ما کافی است. خوانندگان به کتاب شریف **راهی به سوی وحدت اسلامی**، ص ۱۶۳ تا ۱۸۲، مراجعه کنند.

مبادا به وی گزندی برسد؟!! آیا مغصوب الحقّ نمی‌توانست نسبت به غاصب لاأقلّ سکوت کند و به او بی‌اعتنا بماند؟!!. **أفَلاتَعقِلون؟**

در مورد عثمان نیز لازم است بدانیم که وی کارهای دو خلیفهٔ قبلی را مخالف کتاب و سنّت نمی‌دانست و از اینکه شرط زائد و بلادلیل عبدالرّحمان را پذیرفت، کار عجیبی نکرده است گرچه دقّت نظر و باریک بینی حضرت علی(ع) امتیاز بزرگی است که مختصّ اوست و مُنکِر ندارد. أمّا مهمتر از هرچیز بیعت حضرت علی(ع) با اوست که جایی برای بهانه جویی باقی نمی‌گذارد[1].(فلانجاهَل) أمّا هزاران افسوس که علماء و نویسندگان ما در کتب خود و یا بر منابر قضیّهٔ خلافت عثمان را فقط به صورت زیر نقل می‌کنند:

عمر در مرض موت به صُهَیب رومی فرمان داد تا شش تن از أصحاب پیغمبر را که خود برگزیده بود سه روز درخانه‌ای برای مشورت و تعیین خلیفه، گرد آورد و خود در این مدّت بر مردم در نمازهایشان امامت کند و عدّه‌ای نگهبان برآن خانه بگمارد و هر گاه پنج نفر از این شش تن یکی را به عنوان خلیفه برگزیدند و یکی نپذیرفت، او را بکُشد و اگر چهار تن بر فردی توافق کردند و دو نفر مخالف بودند، آن دو را گردن زند و هرگاه سه تن از آنها یکی را انتخاب نمایند و سه تن مخالفت نموده و فرد دیگری را تعیین نمایند در این صورت پسرش «عبدالله بن عمر» داور باشد که کدامیک از دو فرد انتخاب شده را برای خلافت صالح بشمارد و اگر به حکمیّت عبدالله راضی نشدند، خلیفه کسی باشد که عبدالرّحمان بن عوف او را برگزیده است و اگر بازهم سه رقیب گروه عبدالرّحمان، مخالف کردند، هر سه باید کشته شوند!!! سپس می‌گویند کاملاً معلوم بود با این ترکیبی که عمر برای شورا و با این ترتیبی که برای تعیین جانشین خویش اتّخاذ کرده بود، علی به خلافت نمی‌رسید زیرا عبدالرّحمان به سبب خویشاوندی با عثمان قطعاً از او جانبداری می‌کرد! أغلب علمای ما عیوب این روایت را به روی خود نمی‌آورند !!.

---

[1]- به حاشیهٔ شمارهٔ ۲ صفحه ۳۸۵ کتاب حاضر مراجعه شود.

درحالیکه اگردرمتن روایت تأمّل شود نادرستی ومجعولیّتش آشکارمی‌شود زیرا می‌گوید هرگاه پنج تن از شش نامزدِ خلافت یکی را از میان خود به خلافت انتخاب کردند و یک نفر مخالفت کرد، صهیب باید سر از تنش جدا سازد !!.

درحالی‌که پرواضح است هرگاه از شش نفر، پنج‌تن یکی را انتخاب نمایند، فرد مذکور خلیفه خواهد بود و دیگر فردی که با آن منتخبِ یگانه مخالف باشد و جود خارجی نخواهد داشت زیرا پنج نفر «انتخاب کننده» اند و فرد أَخیر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند شش نفر، بنابراین کسی باقی نمی‌ماند تا با پنج «انتخاب کننده» مخالفت نماید!!.

همچنین در موردی که می‌گوید اگر چهار نفر یکی را انتخاب کرد و دو نفر مخالف بودند، هردو را بکشید باز اشکال بالا باقی است، چه وقتی که چهار نفر یکی را انتخاب نمایند، دیگر دو مخالف باقی نخواهد بود زیرا در این فرض، چهار نفر «انتخاب کننده» اند و یک نفر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند پنج نفر و مخالف فقط یک نفر خواهد بود نه دو نفر و همچنین آنجاکه می‌گوید هرگاه سه نفر یکی را و سه نفر، دیگری را انتخاب کردند چنین و چنان کنید نیز به همان مشکل مبتلاست. زیرا هرگاه سه نفر یکی را انتخاب کنند، دیگر سه مخالف نخواهیم داشت زیرا سه نفر «انتخاب کننده» اند و یک نفر«انتخاب شده» خواهد بود که جمعاً می‌شوند چهار نفر و فقط دو مخالف باقی می‌ماند که چون در أَقّلیّت می‌باشند، رأیشان نافذ نخواهد بود و نیازی نیست که دستور قتلشان صادر شود! صدور چنین دستوری حتّی از جانب یک فرد کم عقل محتمل نیست تا چه رسد به عمر که به کمک مشاورانش از جمله حضرت علیّ، یکی از بزرگترین امپراطوریهای زمان خود را اداره می‌کرد و همه فرمانپذیر او بودند.

علاوه براین در این فرمان دستور داده که سر هر کدام از اعضای شوری را که مخالفت کرد از تن جدا نمایند!! آیا کسی چون علی(ع) یا زبیر یا سعد که فاتح قادسیّه بود و هریک طرفدارانی نیز داشتند مثل مجسّمه ساکت می‌نشستند که مأمور عمر ایشان را گردن بزند؟! آیا مأمور عمر می‌توانست با چند نفر مقابله کند و آنها را از پای در آورد؟! گیرم که چنین

می‌شد آیا قتل أصحاب کبار پیامبر در مدینه به این سادگی بود و اصلاً کسی چنین کاری را به عهده می‌گرفت و آیا با قتل آنها أمر خلافت سامان می‌یافت و یا بر عکس؛ فتنه‌ای بزرگ برپا می‌شد که عاقبتش نا معلوم بود؟ این آشوب به نفع هیچ کس نبود و طبعاً معقول نیست که چنین دستوری صادر شود!.

نکتهٔ دیگر آنکه گیرم عمر چنین خواسته بود و با چنین دستور خلاف شرع، قصد داشت شورایی برپا کند، آیا علی(ع) در چنین شورایی مشارکت می‌کرد؟! علاوه براین آیا اگر علی(ع) خود را منصوب من عندالله می‌دانست، در شوری شرکت می کرد و تعهّدات شوری را می‌پذیرفت و با منتخبِ نا مشروعِ شوری که به قول شما از قبل معلوم بود علی نخواهد بود، بیعت می‌کرد و به او مشروعیّت می‌بخشید؟! اگر از قبل معلوم بود که اعضای شوری را چنان ترتیب داده‌اند که علی انتخاب نشود[1]، چرا علی به این مسألهٔ واضح اعتنا نکرد و در شوری مشارکت کرد؟! آیا فقط می‌خواست در بی‌اعتنایی سایرین به منصوبیّت إلهیِ خویش، بی‌سهم نباشد؟!!. **أفَلاتَعقِلون**؟!.

نکتهٔ دیگر آنکه ناقل روایت کشتنِ مخالفین، فردی به نام «اَبُومِخنَف» است که از نظر علمای رجال موثوق نیست .

همچنین روایاتی که می‌گویند سه نفر حقّ خود را به سه نفر دیگر واگذار کردند، باهم اختلاف دارند بعضی از جمله «ابن أثیر» می‌گویند عبدالرّحمان صبح روز چهارم که پایان مهلت سه روزهٔ عمر بود از أهل شوری خواست برخی حقّ خود را به دیگری واگذار کنند و زبیر حقّ خود را به پسر عمّه‌اش حضرت علی و سعد حقّ خویش را به عثمان واگذار کرد [درحالیکه ابن خلدون درتاریخش گفته است سعد حقّ خویش را به حضرت علی(ع) واگذار کرد. البته طبری نیز روایتی آورده که حضرت علی(ع) نزد سعد رفت و او را به خدا قسم داد

[1]- حتّی بنابه برخی از روایات، عبّاس به حضرت علی(ع) عرض کرد: «عمر ترتیبی اتّخاذ کرده تا عثمان خلیفه شود، تو در این شوری مشارکت نکن تا خود را همطراز آنها قرار نداده باشی»! آیا عبّاس به این موضوع توجّه داشت امّا علی(ع) به این موضوع بی‌اعتناء بود ؟!!.

که وی با عبدالرّحمان بن عوف به نفع عثمان متّحد نشود] و در اینجا ذکری از طلحه نیست. أمّا بعضی مانند «ابن کثیر» می‌گویند در همان روز أوّل عبدالرّحمان از نامزدها خواست که برخی به نفع برخی دیگر کنار روند لذا زبیر به نفع حضرت علی(ع) و طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرّحمان کنار رفتند حال آنکه تواریخ می‌گویند طلحه به سفر رفته و غائب بود. دیگر آنکه در این روایات عمر به «مقداد بن الأسود» دستور داده پس از مهلت سه روزه، مخالفین را بکشد، درحالیکه همگان مقداد را از دوستداران و طرفداران صادقِ حضرت علی(ع) می‌دانند و حتّی او را از شیعیان آن‌حضرت قلمداد می‌کنند(؟!) در این صورت چگونه ممکن است که عمر او را برای چنین مأموریّتی برگزیند؟!!. (فلاتجاهَل)

تاسعاً : نکتۀ دیگری که غالباً برای فریب عوام از آن استفاده می‌شود این است که می‌گویند: اگر رسول خدا(ص) کسی را به عنوان خلیفۀ بلافصل خویش نصب نفرموده و انتخاب خلیفه بر عهدۀ شورای مسلمین بود پس چرا عمر هیچ یک از أنصار را در شورای شش نفره قرار نداد؟! یا چرا ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفۀ خود معرّفی کرد؟!.

اقرار می‌کنم که در این مورد اگر عوام فریب بخورند آنها را نمی‌توان ملامت کرد! زیرا چنانکه تا امروز دیده‌ام بسیاری از مردم اطّلاع ندارند که در صدر اسلام بین بسیاری از أصحاب پیامبر(ص) توافقی وجود داشت که اگر زعیم جامعۀ اسلامی از مهاجرین -که غالباً از قریش بودند ـ باشد، به پسند رسول الله(ص) نزدیکتراست. زیرا در آن زمان قریش به سبب تجارت پیشگی و تعامل با طبقات مختلف مردم، جهاندیده‌تر و مردم شناستر از أنصار بودند که غالباً کشاورزپیشه بوده و نسبت به سایر مناطق شناخت کمتری داشتند.

هزاران شکر ایزدمنّان را که در این مورد میان ابوبکر که گفته بود: «اَلأَئِمَّةُ مِن قُرَيش» و حضرت علی(ع) هیچ اختلافی نبود (نهج البلاغه، خطبۀ ۶۷) بلکه اختلاف علی(ع) با خلفاء در این بود که چه کسی از مهاجرین برای این مقام لائق‌تر است. (فتأمّل جدّاً) أمّا همگی در این نکته که خلیفه باید قرشیِّ مرضیّ المسلمین باشد متّفق بودند[1]!.

---

[1]- در این مورد اصرار و تاکید می‌کنم که کتاب شریف **شاهراه اتّحاد** (ص ۸۲ تا۱۰۴) ملاحظه شود.

أمّا مسألهٔ بسیار مهمّ دراینجا مسألهٔ **بیعت** است که تنها راه مشروعیّت یافتنِ خلیفه محسوب می‌شود و در أمر بیعت هیچ فرقی میان مهاجر و أنصار نبود. یعنی حتّی یک مهاجر قرشی نیز اگر انصار به او رضایت نداده و با او بیعت نمی‌کردند، مشروعیّت نیافته و حائز مقام خلافت نمی‌شد، چنانکه حضرت علی(ع) دربارهٔ تعیین خلیفه تصریح فرموده: «إنَّمَا الشّورى لِلمُهاجِرينَ وَالأنصارِ، **فَإنِ اجتَمَعوا عَلى رَجُلٍ وَسَمَّوهُ إماماً كانَ ذلِكَ لِلّه رِضىً** = جُزاین نیست که شوری از آنِ مهاجرین و أنصار است پس اگر **بر** [پیرامون] **مردی گردآمدند و او را امام نامیدند** [نتیجهٔ] **این کار مورد رضای خداست»** (نهج البلاغه، نامهٔ۶ - این نامه در کتاب «وَقعَةُ صِفّین» آمده است) به قول برادرمفضال ما جناب سیّد«مصطفی طباطبائی» ـ حَفَظَهُ اللهُ تَعالی ـ: اگر در نامه فقط آمده بود (همان کسانیکه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند، پس کسانی را که غائب بودند نشاید که بیعت مرا انکار کنند) ممکن بود بگوییم فرض کسانی که ادّعا کرده‌اند قصد علی « احتجاج با خصم» بوده بی‌وجه نیست أمّا ملاحظه می‌شود که علی(ع) فقط به گفتن این جمله اکتفا نکرده بلکه به دنبال آن با افادهٔ حصر در شروع جملهٔ إسمیّه (**إنّما**= جُز این نیست که) أصلی را بیان می‌دارد و خبر می‌دهد که مشورت حقّ مهاجرین و انصار است و اگر بر مردی اجتماع کرده و او را پیشوای خود نامیدند این کار موجب **رضای خدا**ست. این جمله ربطی به اعتقادات خصم ندارد تا علی(ع) بخواهد به زبان خودِ او با وی سخن بگوید و این قول آن‌حضرت احتجاج بر خصم تلقّی شود، بلکه در مقام بیان یک أصل در انتخاب زمامدار برای جامعهٔ اسلامی است. (انتهی کلام طباطبائی) و إلا لزومی نداشت که علی(ع) در احتجاج با خصم مسألهٔ «رضای خدا» را به میان آورد و بر خلاف حقیقت، به خدای تعالی نسبت نادرست بدهد!! **أَفلاتَعقِلون**؟ فارس عرصهٔ سخنوری مجبور نبود که هم نحوهٔ انتخاب خلیفه را به اجماع مهاجر و أنصار منحصر سازد و هم آن را مَرضِیِّ خدا بشمارد!!. بلکه می‌توانست به نوشتن جملهٔ (کسانی مرا برگزیدند که سه خلیفهٔ قبلی را انتخاب کرده بودند) اکتفاء نماید . آن‌حضرت در ادامهٔ نامه مرقوم فرموده : «فَإن خَرَجَ عَن أمرِهِم خارِجٌ بِطَعنٍ أو بِدعَةٍ رَدُّوهُ إلى ما خَرَجَ مِنهُ فَإن أبى قاتَلُوهُ عَلَى اتِّباعِهِ

غَیرَ سَبیلِ المؤمنینَ و ولّاهُ اللهُ ما تَوَلّی = پس اگر کسی از أمر ایشان [یعنی نتیجهٔ مشورت مهاجر و انصار] با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود نشانده و اگر خودداری و سرکشی کند با او از آن‌رو که طریقی غیر از طریق مؤمنین[1] را پیروی می کند، پیکار می کنند و خدا او را بدانچه دوست می‌دارد، وا می گذارد». در این نامه حضرت مجبور نبود به آیهٔ قرآن تشبّه و تأسّی بجوید که می‌فرماید: **وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا** [سورة النّساء:۱۱۵] « هرکه پس از اینکه [راه] هدایت بر او آشکار گردید با پیامبر مخالفت نماید و راهی جُز راه مؤمنان را پیروی کند وی را بدانچه دوست می‌دارد وا می گذاریم و او را به دوزخ در می آوریم که بد سرانجامی است».

با توجّه به مسائل فوق اگر به مسألهٔ «بیعت» بازگردیم معلوم می‌شود که پیشنهاد و معرّفی یک یا چند نفر به عنوان خلیفه توسّط ابوبکر یا عمر، موجب خلیفه شدن کسی نمی‌شود و اگر فردی بیعت مهاجر و انصار را کسب نکند، بی‌تردید خلیفهٔ مشروع، محسوب نمی شود (وَاتَّقِ اللهَ فَلاتَجاهَل) بنابراین در زمان أصحاب پیامبر، یک قرشی که می‌توانست رضایت و بیعت «أنصار» را کسب کند، خلیفه می‌شد و برخلاف رضای آنها که أکثریّت را تشکیل می‌دادند، کاری از ابوبکر و عمر ساخته نبود.

در این موضوع که پیامبر حتماً پس از خود کسی را به خلافت نصب فرموده، قصّه‌ای بافته‌اند که برای بیداری برادران ایمانی در اینجا می‌آوریم. قصّهٔ مذکور بدین مضمون است که شیعه‌ای مهمان عدّه‌ای سنّی شد و با آنها عهد کرد که به بحث مذهبی نپردازند، آنها نیز قبول کردند. وی در مجلس آنان به تبجیل و تمجید از ابوبکر پرداخت أمّا در خاتمهٔ سخن

---

[1]- توجّه فرمایید که مهاجر و انصار را که برگزیدهٔ خدا را کنار گذاشتند و دیگری را برگزیدند «مؤمن» شمرده است!! درحالی‌که می‌توانست در احتجاج باخصم مثلاً «أکثَرُ النّاس» یا نظایر آن بنویسد و چنین افرادی را «مؤمن» نگوید. (فتأمّل)

گفت : ابوبکر ازپیامبر نسبت به مسلمین خیرخواه‌تر بود !! أهل مجلس تعجّب کرده و نارحت شدند وگفتند : چرا چنین می گویی، چگونه ممکن‌است ابوبکر ازرسول خدا (ص) خیرخواه‌تر باشد؟! شیعه گفت : زیرا ابوبکر أمّت اسلام را به حال خود وانگذاشت و عمر را خلیفهٔ بعد از خود قرار داد أمّا بنابه عقیدهٔ شما رسول خدا(ص) أمّت را به حال خود واگذاشت و کسی را به عنوان خلیفهٔ خود قرار ندارد؟! سپس از مجلس آنها خارج شد!.

سستی این قول واضح است زیرا رسول خدا(ص) أمّت را به حال خویش وانگذاشت و برای آنان قرآن کریم و سُنَّت خود یعنی شریعت اسلام را که قانون «بیعت» ازآن‌جمله است، باقی گذارده بود و می‌بایست مسلمین پس از خاتم النّبیّین یاد می‌گرفتند که از تعالیم حضرتش استفاده کنند و باهم مشورت نموده (الشّوری:۳۸) و از طریق شورا مسائل خود را حلّ و فصل نمایند. اگر آن‌حضرت کسی را تعیین می‌فرمود، طبعاً أمری شرعی تلقّی شده و مجالی برای کسب تجربه و ارتقاء مسلمین باقی نمی‌ماند (فتأمّل) أمّا رأی ابوبکر و عمر یا سایرین در نظر مسلمین هیچگونه حجّیّت شرعی نداشت و اگر در مسألهٔای اختلاف بروز می کرد، آنها ملزم بودند برای به کرسی نشاندن رأی خود به قرآن و سنّت استشهاد و استناد کنند و جُز این راهی نداشتند. بنابراین به صِرف قول ابوبکر یا عمر کسی خلیفه نمی‌شد و اگر مهاجر و أنصار با او بیعت نمی‌کردند، فرد مذکور خلیفه محسوب نمی‌گردید. طبعاً چون مسلمین خلافتی بدون بیعت، نمی‌شناختند، قول ابوبکر یا عمر صرفاً یک پیشنهاد بود که مسلمین در قبول یا ردّ آن مختار بودند.(فلاتجاهل)

جالب است بدانیم که أهل سنّت نیز قصّه‌ای ساخته‌اند که آن را یکی از برادران بلوچ برایم نقل کرده است. قصّهٔ مذکور بدین مضمون است که عالِمی سنّی به نجف رفت و شبی مهمان یکی از علما شد. فردای آن روز میزبان قصد رفتن به حوزهٔ علمیّه کرد، مهمانش از او خواست که در راه مدرسه، وی را همراهی کند و سپس به سفر خود ادامه دهد. عالمِ میزبان پذیرفت. در مسیر رفتن به مدرسه، عالم سنّی از میزبانش پرسید: وضع مدارس شما در نجف چگونه است؟ عالم شیعه شروع کرد به تعریف از فعّالیّتهای گوناگون شاگردانش در مدارس علمیّه، از جمله کتبی که تألیف می کنند و مبلّغینی که به نقاط مختلف اعزام می‌شوند و به

تعلیم و تبلیغ دین می‌پردازند و در کارهای عامّ المنفعه شرکت می کنند و در مبارزات سیاسی دخالت دارند و با انحرافات حکومت عراق مخالفت می کنند و هکَذا. مهمان سنّی پرسید: آیا فضلای حوزهٔ شما که به این کارها مشغول اند، به اسلام ایمان دارند؟!! عالِم شیعه تعجّب کرد و گفت : این چه حرفی است که می‌زنید معلوم است که آنها ایمان دارند و کارهایشان را مؤمنانه انجام می‌دهند و به زندان می‌روند و شکنجه می‌شوند! عالم سنّی گفت: معلوم می‌شود توفیق شما در کارتان از خاتم النّبییّن(ص) بیشتر است زیرا در حوزهٔ شما به مدّت ده یا دوازده یا پانزده سال، صدهاتن فاضل مؤمن تربیت می‌شود امّا رسول خاتم در طول بیت و سه سال نتوانست بیش از سه یا هفت مؤمن تربیت کند و أکثر تربیت یا فتگانِ مستقیمش مرتدّ شدند و إمام إلهی را کنار گذاشتند و پهلوی دخترش را شکستند و موجب سقط نوه‌اش شده و أکثریّت جهان اسلام را گمراه کردند!!! عالِم سنّی پس از گفتن این سخنان با میزبان خود وداع کرد و به راه خود رفت !.

عاشراً : مسألهٔ **بسیار بسیار مهمّ** که از مشکلات لاینحلّ تشیّع است و همهٔ علمای ما متّفقاً آن را پنهان داشته و پس از فراغت از بحث حدیث غدیر، به آن نمی‌پردازند و توقّع دارند مسألهٔ منصوصیّت و معصومیّت سایر أئمّه نیز مسلّم انگاشته شود و حدیث رسوای لوح نیز برای حلّ همین مشکل جعل گردیده، این است که حتّی اگر چشم و گوش بسته و بدون تأمّل، ادّعای علمای ما دربارهٔ حدیث غدیر را بپذیریم، خلاف نیست که حدیث غدیر حتّی اگر دلالتی بر امامت اِلهیّه می‌داشت فقط دربارهٔ علی(ع) خواهد بود، شما منصوصیّتِ إلهی سایر أئمهٔ را چگونه اثبات می کنید؟! آیا دربارهٔ ایشان می‌توانید نصّی که عُشر اشتهار حدیث غدیر را داشته باشد، عرضه کنید ؟!!.

لازم است خوانندهٔ حقّجو بداند که یکی از بزرگترین علمای شیعه به نام «محمد بن محمد بن النّعمان» ملقّب به «مفید» است که او را شیخ الأمّه و عَلَم الشّیعه می گویند. شیخ مفید کتابی نوشته که نزدشیعیان بسیار معتبرومعروف است وآن را «**الإرشاد في مَعرِفَةِ حُجَجِ اللهِ عَلَی العِباد** = رهنمایی و ارشاد [خلق] به شناخت حجّت‌های خداوند بر بندگان» نامیده؛ وی این

کتاب را به منظور إثبات إمامت إلهيّهٔ أئمّهٔ اثنیعَشَر تأليف کرده و جلد اوّل را به مسائل مربوط به حضرت علی(ع) و جلد دوّم را به ساير أئمّه اختصاص داده است. در جلد أوّل علاه بر ذکر مسائل تاريخی، از آوردن قصّههای عامّه پسندِ بیسند يا ضعيف السّند واضح البُطلان خودداری نکرده است، مانند قصّهای که در فصل ۷۴ باب سوّم در مورد يافتن چشمهای که زير سنگی بزرگ پنهان بود و موجب مسلمان شدن نصرانی ديرنشين گرديد!.

در اين قصّه آمده است که ديرنشين به حضرت علی(ع)عرض کرد: «إنّا نَجِدُ في كِتابٍ مِن كُتُبِنا وَ نَأثَرُ عَن عُلَمائِنا أنَّ في هذَا الصَّقعِ عَيناً عَلَيها صَخرَةٌ لايَعرِفُ مَكانَها إلا نَبِيٌّ أو وَصِيُّ نَبِيٍّ وَ إنَّهُ لابُدَّ مِن وَلِيٍّ لِلّهِ يَدعو إلَى الحَقِّ، آيَتُهُ مَعرِفَةُ مَكانِ هذِهِ الصَّخرَةِ وَ قُدرَتُهُ عَلى قَلعِها» «همانا ما در يکی از کتابهايمان و در آثاری که از علمای ما به [دست] ما رسيده، [چنين] میيابيم که در اين سر زمين چشمهای است که روی آن تخته سنگ بزرگی قرار دارد و جای آن را جُز پيامبر يا وصّی پيامبر نمیداند و خداوند نا گزير يک ولیّ دارد که [مردم را] به سوی حقّ دعوت میکند و نشانهٔ [ولیّ الله بودن] او دانستن مکان اين صخره و توان بر داشتن آن است»!!.

آيا جناب شيخ الأمّة و عَلَم الشّيعه با خود نينديشيده که اگر در کتب نصاری، وصیّ پيامبر أکرم(ص) معرّفی شده باشد بلاترديد خود پيامبر نيز چنانکه قرآن فرموده بايد معرّفی شده باشد و اگر اين فرقهٔ نصرانی آن آيات را قبول داشتند که میبايست نخست مسلمان میشدند و طبعاً خبر نصب علی(ع) به خلافت در غدير نيز به ايشان میرسيد و وصیّ آنحضرت را میشناختند و يا به قول بافندهٔ اين قصّه، منتظر میشدند وصیّ پيغمبر بيايد و چشمه را کشف کند، نه اينکه تا سال ۳۶ هجری، نصرانی و ديرنشين باقی بمانند!!.

جالب است که ديرنشينان با اينکه جای چشمه را در سرزمين مورد نظر خود، نمیدانستند ولی صومعهٔ خود را درست در جايی نزديک چشمه بنا کرده بودند؟! أمّا عجيبتر اين است که بافندهٔ قصّه، با سيرهٔ أمير المؤمنين(ع) آشنا نبوده زيرا در قصّهٔ خود چنين بافته است: «ثُمَّ جاءَ إلَى الصَّخرَةِ فَتَناوَلَها بِيَدِهِ وَ وَضَعَها حَيثُ كانَت فَأمَرَ أن يُعفى أثَرُها بِالتُّرابِ» «(حضرت

علی) سپس به سوی تخته سنگ آمد و آن را با دست برداشت و در همانجا که [قبلاً] بود، گذاشت و فرمان داد که با خاک اثر و نشانهٔ آن را بپوشانند»!!.

درحالی‌که آشنایان با سیرهٔ آن بزرگوار به خوبی می‌دانند که حضرت علی(ع) در زندگانی برکت بار خویش چاه‌های بسیار حفر فرمود و همه را برای مسلمین وقف نمود لذا اگر در سرزمین کم آب جزیرة العرب به منبعی از آب دست می‌یافت قطعاً آن را نمی‌پوشاند تا مردم از آن بهره مند شوند أمّا با فندهٔ علی نشناس چون می‌دانسته که افراد فکور خواهند پرسید چشمه‌ای که علی(ع) در زمان جنگ صفّین کشف کرد، کجاست؟ و طبعاً این چشمهٔ افسانه‌ای در عالم واقع وجود ندارد لذا ناچار شده بگوید آنحضرت فرمود، چشمه را مخفی کنند!!.

جناب شیخ الآمّه و عَلَم الشّیعه در فضل ۷۶ و ۷۸ باب سوّم جلد أوّل افسانهٔ «ردّ الشّمس» و تکلم با ثُعبان (= اژدها یا مار بسیار بزرگ) را آورده است !![1].

نکتهٔ بسیار مهمّ که ما توجّه جدّی خوانندهٔ محترم را به آن جلب می‌کنیم این است که شیخ مفید در جلد دوّم کتاب «ارشاد» دربارهٔ سایر أئمّه هیچ نصّ معتبری ارائه ننموده بلکه جُز ادّعا و چند قصّه و برخی روایات واضح البُطلان و یا روایاتی‌که دلالتی بر مقصود ندارند، چیزی عرضه نکرده است !!! معلوم می‌شود که وی نصوص معتبر در اختیار نداشته است !!. (فَلاتَجاهَل) مثلاً یکی از أقوال مضحکِ او را در فصل مختصّ به حضرت سیّد الشهداء ـ عَلَیهِ آلافُ التَّحِیَّةِ وَالثَّناء ـ می‌توان دید. وی می‌گوید: «اطاعت آنحضرت بر جمیع مردم لازم بوده است گرچه حضرتش به سبب تقیّه‌ای که مراعات می‌کرده مردم را به امانت خود دعوت نفرمود[2]»؟!!! پس گناه مردمی که آنحضرت را امام منصوب مِن عِندِالله، نمی‌دانستند چیست؟! **أفَلاتَعقِلون**؟ و یا در فصل مربوط به حضرت سجّاد(ع) با اینکه تصریح کرده به سبب

---

[1]- دربارهٔ این دو افسانه رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، ص ۱۱۴ تا ۱۱۶، و ۲۵۱ تا ۲۵۳ .

[2]- طاعَتُهُ لِجَمیعِ الخَلقِ لازِمَةٌ وَ إن لَم یَدعُ اِلی نَفسِهِ لِلتَّقِیَّةِ الّتی کانَ عَلَیها!!. نسبت دادن تقیّه بـه حضـرت سَیّد الشُّهداء ـ رِضوان الله تعالی عَلَیه ـ به راستی بی‌انصافی است !.

نبودن نصّ بر امامت محمّد بن حنفیّه [برادر پدری امام حسین(ع)] آن بزرگوار امام نیست أمّا بدون ذکر نصّی معتبر، امامت مسلمین را متعلّق به حضرت سجّاد(ع) دانسته است و فقط به حدیث رسوای لوح استناد کرده است !!![1] و یا مثلاً در باب مختصّ به امام حسن عسکری(ع) جُز أحادیث باب ۱۳۲ جلد أوّل أصول کافی که مشتمل بر سیزده حدیث است، قول دیگری نیاورده و عجبا که حتّی یکی از أحادیث سیزده گانهٔ مذکور صحیح نیست[2](فتأمّل جدّاً). البتّه اینها که گفتیم به عنوان نمونه بود و سایر أبواب جلد دوّم «ارشاد» از لحاظ اثبات امامت إلهیّه وضع بهتری ندارد[3]. تعجّب می‌کنم از آقای «محمّد رضا حکیمی» که نصف یکی از کتبش را به شیخ مفید اختصاص داده أمّا به عیوب آثارش اشاره‌ای نکرده است!! باید دعا کرد که مردم فریب این تعریف و تمجیدها را نخورند.

تذکّر: به‌نظرما بهترین کتاب دربارۀخلافت حضرت علی(ع) کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» تألیف برادرارجمند ما، محقّق مجاهد جناب «**حیدر علی قلمداران**» (ره) است و کسانی که کتبی از قبیل «عبقات الأنوار» یا «الغدیر» یا ..... را می‌خوانند ضرور است که از مطالعهٔ این کتاب غفلت نکنند. دربارهٔ امامت سائر أئمّه نیز مفید است که تحریر دوّم کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (لاأقلّ صفحات ۵۷۱ تا ۶۳۳ و ۷۵۷ تا ۸۳۷) ملاحظه شود.

اینک که ثابت شد حدیث غدیر بر خلافت بلافصل علی(ع) به جانشینی پیغمبر دلالت ندارد و عید غدیر متّکی بر دلیل و مدرک شرعی نیست به نمازی می‌پردازیم که ضُعَفا و

---

[1]- در مورد حدیث رسوای لوح مراجعه شود به کتاب **شاهراه اتّحاد**، صفحهٔ ۱۶۶ به بعد، فصل (نظری به احادیث نصّ و ارزیابی آنها) و تحریر دوّم «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» ص ۸۰۸ تا ۸۳۷ در بررسی باب ۱۸۳ جلد اوّل اصول کافی .

[2]- درمورد أحادیث فوق رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول**» ص۶۲۱ و ۶۲۲.

[3]- به نظرما مفید است که افراد محقّق اگر با عالمی خرافی برخوردکردند، بگویند ما در دلالت حدیث غدیر هیچ بحثی نداریم و فرض می‌کنیم که حضرت علی(ع) منصوص و منصوب مِن عِندِالله و خلیفهٔ بلافصل رسول خدا(ص) بوده است، شما برای منصوصیّتِ اِلهیِ سایر أئمّه یک نصّ **معتبر** به ما ارائه کن!.

کذّابانی از قبیل محمّد بن سنان[1] و داود بن کثیر الرّقی[2] برای مسلمین ارمغان آورده‌اند و در ادامهٔ آن دعایی بافته‌اند که بوی نفاق و شقاق و تفرقه می‌دهد! فی‌المثل چون ابوبکر درمیان مسلمین به لقب «صدّیق» مشهور است در این دعا حضرت علی(ع) را صدّیق اکبر خوانده[3] و همچنین آن‌حضرت را «اَلحُجَّةُ عَلی بَرِیَّتِهِ المؤَیِّدِ بِهِ نَبِیَّهُ وَ دِینَهُ» «حجّت بر خلقش که [خدا] پیامبرش و دینش را به او تأیید فرموده» خوانده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در این دعا نیز مانند بسیاری از أدعیهٔ جعلی آنحضرت را حجّت خدا گفته است با اینکه این ادّعا خلاف قول حضرت علی است که فرموده:«تَمَّت بِنَبِیِّنا مُحَمَّدٍ(ص)حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمّد(ص) حجّتِ إلهی تمام گردید» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۱) و خدا علاوه بر آن حضرت، پیامبر و دینش را با افراد دیگر نیز تأیید فرموده است و این صفت خاصّ آنحضرت نیست. در این دعا علی(ع) را خرانه دار علم و گنجگاه غیب إلهی شمرده که این أقوال مخالف عقل و قرآن است زیرا علم خدا عین ذات اوست ونیازی به خازن وخرانه‌دارندارد (به کتاب **عرض اخبار اصول**، ص۳۶۸ و ۸۱۶ مراجعه شود) و غیب مخصوص ذات اوست و احتیاج به گنجینه و أمین ندارد. در این دعا آن‌حضرت را شاهد بر خلق خدا خوانده که این صفت نیز چنانکه در صفحات گذشته توضیحش گذشت (ص ۳۴۰ به بعد) اطلاق ندارد و مقیّد به معاصرین آنحضرت است .

بدانکه دشمنان اسلام و مسلمین چنانکه در أحادیث ساختگی دیگر نیز مشاهده می‌شود، به کنایه از شیخین یا سه خلیفهٔ اول بدگویی کرده‌اند. در این دعا نیز به جبت و طاغوت و ..... اشاره کرده درحالیکه پس از فتح مکّه أثری از جِبت و طاغوت و..... اشاره کرده درحالی‌که پس از فتح مکّه أثری از جبت و طاغوت و أوثان نبود تا مسلمین از آنها بیزاری بجویند!! آیا این دعا و نظایر آن جُز ایجاد بدبینی وعناد میان مسلمین أثر دیگری دارد؟!.

---

[1]- او را در **عرض اخبار اصول**، ص ۲۷۰، معرّفی کرده‌ایم.

[2]- وی در **عرض اخبار اصول**، ص ۳۶۹ معرّفی شده است .

[3]- چنانکه در دعای صفحهٔ ۲۸۱ و ۲۸۲ که منقول از شیخ مفید است به تأسّی از شهرت عمر به فاروق، حضرت علی را «اَلفاروق بَینَ الحَقِّ و الباطِل» خواند است.

شیخ عبّاس به عنوان نهمین عمل روز غدیر نوشته است: «و چون مؤمنی را ملاقات کند این تهنیت را بگوید: «اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذي جَعَلَنا مِنَ المتَمَسِّكِينَ بِولايَةِ أمِيرِالمؤمِنِينَ وَ الأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلامُ» (= سپاس و ستایش مرخدای را که ما را تمسّک جویان به ولایت و دوستی أمیرالمؤمنین و أئمّه ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ قرار داده است). بدیهی است که هیچ مسلمانی با این جمله مخالف نیست - زیرا همهٔ مؤمنین علی(ع) را دوست داشته و او را أسوهٔ خود می‌دانند ـ أمّا اگر خوانندهٔ محترم بداند که جملهٔ فوق از چه روایتی أخذ شده، قطعاً بسیار تعجّب می کند! روایت مذکور در «إقبال الأعمال» (ص ۴۶۴) آمده و مدّعی است که در عید غدیر تا سه روز فرشتگانِ ثبت أعمال، از دوستداران أهل بیت و شیعیان قلم برمی‌دارند و گناهان ایشان را نمی‌نویسند [تا هر غلطی که می‌خواهند بکنند!!] و روزِ گذشت و چشم پوشی از گناهکاران شیعه است!!![1].

بدان که در زمان ما کسی پیدا نمی‌شود که ـ نَعوذُ بالله ـ با علی(ع) دشمن بوده و یا منکر دوستی و ولایت او باشد و آن‌حضرت را أسوه نداند. درحالیکه در أعمال و أدعیهٔ منسوب به عید غدیر، مکرّراً کسانی را که منکر ولایت علی(ع) باشند لعن و نفرین کرده است در صورتی که قضایای غدیررا کسی منکر نیست وهمه می‌دانندکه رسول خدا(ص) در غدیر خم به دوستی حضرت أمیر(ع) توصیه فرموده ولی این نویسندگان می‌خواهند به زور و با جعل روایات، خلاقت بلا فصل علی(ع) را اثبات کنند!! در صورتی که خود حضرت أمیر(ع) و

[1]- در قسمتی از روایت مذکور چنین آمده است «.....وَ هُوَ اليَومُ الّذي يَأمُرُ اللهُ فيهِ الكِرامِ الكاتِبِينَ أن يَرفَعوا القَلَمَ عَن مُحِبِّي اَهلِ البَيتِ وَ شيعَتِهِم ثَلاثَةَ أيّامٍ مِن يَومِ الغَديرِ وَ لايَكتُبُونَ عَلَيهِم شَيئاً مِن خطاياهُم .... وَ يَومُ البِشارَةِ وَ العِيدَ الأكبَرِ ..... وَيومُ الصَّفحِ عَن مُذنِبِي شِيعَةِ أميرِالمؤمِنينَ و يَومُ عِيدِ أهلِ بَيتِ مُحَمَّدٍ.... وَ هُوَ يَومُ التَّهنِيَهِ يُهَنِّي بَعضُكُم بَعضاً فَإذا لَقِيَ المؤمِنُ أخاهُ يَقولُ: الحَمدُ لِلّهِ الَّذي جَعَلَنا مِنَ المتَمَسِّكِينَ بِولايَةِ أميرِالمؤمِنِينَ وَ الأَئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلام ....الخ»!! این روایت مطالب عجیب دیگری هم دارد که ما به همین اندازه اکتفا کردیم.

دوستارانش چنانکه در صفحات گذشته ملاحظه شد، مدّعی خلافت منصوصهٔ إلهیّه نبودند.(فلاتجاهَل)

در این دعاها مکرّراً از خدا ولایت علی(ع) را می‌خواهد در صورتی که با بدعتها و عقاید نامستند یا جعلی که به وجود آورده‌اند و برخلاف عقاید آن‌حضرت و أعمال آن بزرگوار رفتار می‌کنند، خود را در زمرهٔ مخالفین یا دشمنان آن‌جناب قرار می‌دهند! باید گفت به صِرف خواندن دعا و ادّعا، کاری درست نمی‌شود بلکه باید عملاً ثابت کرد انسان، دوست است یا دشمن؟.

در فضیلت روز مباهله می‌گوید آیهٔ تطهیر در این روز در شأن حضرت علی و فاطمه و حسنَین نازل گردید. دربارهٔ آیهٔ تطهیر در تحریر دوّم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۵۷۴ تا۵۸۱) سخن گفته‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. همچنین می‌گوید: «در این روز حضرت أمیر المؤمنین(ع) در حال رکوع انگشتری خود را به سائل داد و آیهٔ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ** [سورة المائدة:۵۵] در شأنش نازل شد»!!. دربارهٔ زکات دادن در رکوع نماز نیز لازم است مراجعه شود به‌کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص۱۴۵ تا ۱۴۸) و«**عرض اخبار اصول**» (ص۵۸۳ تا۵۸۸).

ودر أعمال روز ۲۵ ذی‌حجّه گوید: روزی است‌که «**هَل أتی**» درحقّ أهل بیت نازل شده به جهت آنکه سه روز، روزه گرفتند و افطار خود را به مسکین و یتیم و أسیر دادند و به آب افطار نمودند!!! در اینجا خاطره‌ای را که در مقدّمهٔ تفسیر **تابشی از قرآن** نیز نوشته‌ام ذکر می‌کنم :

چندین سال پیش یکی از وعّاظ نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سورهٔ انسان (اَلدَّهر) در شأن أمیرالمؤمنین(ع) و خانوادهٔ آن‌حضرت نازل شده؟ گفتم: شما چطور؟ آیا شماهم این موضوع را قبول دارید؟ من معتقدم شما قبول ندارید بلکه غیر مستقیم آن امام(ع) را پیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن کریم راهم موهون کرده‌اید!! گفت: چرا تهمت می‌زنید؟! گفتم : تهمت نیست بلکه دلیل دارم و ثابت می‌کنم که شما هم قبول کنی! آیا شما

قبول داری که این سوره در شأن حضرت علی(ع) نازل شده؟ گفت: آری. گفتم: در آغاز این سوره فرموده: **إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ** [سورة الإنسان:۲] «همانا ما انسان را آفریدیم» در تفاسیر شیعه آمده است که مقصود از انسان در این آیه، علی(ع) است، آیا شما این تفسیر را قبول داری؟ گفت : بلی، گفتم : در ادامهٔ همین آیه فرموده: **مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ** [سورة الإنسان:۲] «از نطفه‌ای آمیخته تا او را بیازماییم». آیا طبق این آیهٔ شما قبول داری که حضرت علی(ع) از نطفهٔ جناب ابوطالب و فاطمهٔ بنت أسد خلق شده است؟ دیدم تأمّل کرد[۱]! می‌دانستم که علّت سکوت او چیست زیرا در روایات خوانده بود که پیغمبر و أئمهٔ از نور خلق شده‌اند و خلقت آنها با سایر مردم فرق دارد. سر انجام گفت: علی(ع) از نور خلق شده. گفتم: بنابراین شما قبول ندارید که این آیه در شأن حضرت علی است؟ پس چرا در تفاسیر شما نوشته‌اند که مقصود از «اَلإنسان» علی(ع) است؟! مضافاً براینکه در تفسیر آورده‌اید که حضرت حسنَین(ع) بیمار شدند و حضرت علی و حضرت زهرا برای سلامتی آنها، نذر کردند که سه روز، روزه بگیرند. علی(ع) سه صاع جو تهیّه نمود و آن را آرد کردند تا برای افطار و سحر نان تهیّه کنند. روز اوّل موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج قرص نان را به او دادند!!! و همگی حتّی کنیزشان فضّه با آب افطارکردند !! روز دوّم نیز وقت افطار نانها را به یتیم و روز سوّم به أسیر دادند و دچار ضعف و گرسنگی شدیدی شدند!! و آیهٔ: **وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا** «به رغم علاقه ومیل به طام، بینوا ویتیم وأسیررا اطعام می‌کنند» [سورة الأنسان:۸] دربارهٔ ایشان نازل گردید؟! اگر این قصّه راست باشد، حضرت علی(ع)و أهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند. مگر برای یک نفر نصف نان یا یک نان کافی نبود؟ مگر مسکین می‌خواست دکّان نانوایی باز کند که همهٔ نانها را به او دادند؟!! به اضافه اینکه شما می‌دانید چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. کسانی که خود گرسنه اند و

---

[۱]- به صفحهٔ ۱۵۸ کتاب حاضر مراجعه شود، یا به عنوان نمونه به صفحهٔ ۶۷۱ و ۶۷۲ **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** رجوع شود.

روزه گرفته و دو روز دیگر نیز می‌خواهند روزه بگیرند لازم نبود همۀ نانها را به مسکین بدهند بلکه نصف نان یا یک نان را به او داده و خود برای حِفظُ الصِّحّه و سدّ جوع با بقیّۀ نانها افطار می‌کردند . أهل بیت بنابه ادّعای شما به فرمان خدا که به پیغمبرش فرموده : **وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا**[سورة الإسراء:۲۹] «همۀ[دست خویش را به بخشش] مگشای تا خود ملامت شده و وامانده بنشینی» و به آیۀ:**وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا** [سورة الفرقان:٦٧][1] «و کسانیکه چون انفاق نمایند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند که اعتدال درمیانۀ این دو است» عمل نکرده‌اند!! خدا پیروی از عقل را حتّی بر رسول خود واجب فرموده پس چگونه ممکن است علی و أهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکنند؟! چگونه علی(ع) أهل بیت و أطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ دیگر آنکه کنیز بیچاره چه گناهی کرده بود که نان او را راهم به دیگری دادند[2]؟!! خدا برای تجلیل و تکریم کسی‌که جاهل به قرآن بوده و از عقل پیروی نکند، آیه نازل نمی‌کند! به عقیدۀ ما قرآن مجموعه‌ای از حقائق و مطابق با فطرت است و حضرت علی و حضرت زهرا ـ عَلیهِمَا السَّلام ـ عاقل و عالم به شریعت بوده‌اند و آنچه رُوات خرافی نوشته‌اند، تهمت به ایشان است. اگر در آیۀ شریفه بدون تعصّب، تأمّل شود ملاحظه می‌کنیم که مسکین و یتیم و أسیر با «واو» به یکدیگر عطف شده‌اند که دلالت بر جمع آنها باهم دارد و حدّ اکثر می‌توان گفت که آنها در یکشب هرسه باهم به در خانۀ حضرت علی(ع) آمده‌اند و آن‌حضرت نان خود را به ایشان داده‌اند و البته برای سحر خود نان تهیّه کرده‌اند. باید توجّه داشت که با سه

---

[1]- و آیۀ ۱۴۱ سورۀ أنعام .

[2]- جالب است که گویا مسکین و یتیم و أسیر در این سه روز أهل خانه را کاملاً تحت نظر داشته و دقیقاً وقتی درمی‌زدند و طلب انفاق می‌کردند که آن بزرگواران، دست به نان نبرده بودند و حتی یکی از آن سه تن چند دقیقه دیرتر به سراغ اهل خانه نیامد تا آنها فرصت یابند یک یا دو لقمه از نان خویش بخورند و با قیمانده را انفاق کنند!!.

صاع جو، بیش از پانزده قرص نان تهیّه می‌توان کرد[1].(فتأمّل) و جدّاً چون در آیه، مسکین و یتیم و أسیر با لفظ «ثُمَّ» به یکدیگر عطف نشده‌اند لزومی به تفسیر آیهٔ شریفه، به سه روز نیست که در این صورت نیز موجّه نخواهد بود پنج گرسنهٔ روزه دار، به سه گرسنه، پنج قرض نان بدهند بلکه شرع پسندتر، آن است که به آنها حدّ أکثر سه قرض نان بدهند (دلیل ندارد که نان کنیز خود را نیز بخشش کنند[2]!!) و دو کودک خود را که تازه از بستر بیماری برخاسته‌اند، گرسنه نگذارند! بنابراین آنچه در روایات آمده موافق قرآن نیست و هم برخلاف عقل و منطق بوده و هم أمیرالمؤمنین(ع) و أهل بیتش را جاهل به شریعت جلوه داده است!!

فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا.

فصل هفتم و هشتم

این دو فصل مختصّ ماه محرّم و صفر است و مؤلّف مفاتیح می‌گوید: «شیخ طوسی فرموده که مستحب است روزهٔ دههٔ أوّل محرّم و لکن روز عاشوراء را امساك نماید از طعام و شراب بعد از عصر، آن وقت به قدرکمی تربت[3] تناول نماید»!! آیا شیخ طوسی حقّ تشریع دارد که مستحبّ یا مکروه به شریعت اضافه نماید؟!! آیا اسلام دستور خلاف بهداشت دارد؟!! آیا اینان خیرخواه اسلام و مسلمین‌اند؟!.

در صفحه ۲۹۰ نمازی به امیر الؤمنین(ع) نسبت داده که راوی آن «وهب ابن منبّه» است که مروّج اسرائیلیات بود!!. و در بارهٔ ماه صفر گوید: « بدان که این ماه معروف به نحوست

[1]- اگر هر صاع ۲۴۰۰ یا ۲۱۷۶ گرم باشد، سه صاع جو بیش از شش کیلو و نیم خواهد بود و با این مقدار بیش از پانزده قرص نان پخته می‌شود!

[2]- تاکنون نشنیده‌ام که بگویند آیات مذکور فضّه را هم شامل می‌شود!

[3]- منظور او تربت حضرت امام حسین(ع) است.

است[1]»!. آیا این به وضوح خرافه نیست که یک ماه را نحس بدانیم؟! همین سخنان بلادلیل است که عدّه‌ای از أهل تحقیق و افراد فکور را نسبت به اسلام بدبین می‌کند.

شیخ عبّاس می‌نویسد : و از حضرت عسکری(ع) روایت شده که فرموده : علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه ویکرکعت نماز فریضه و نافله در شب و روز گذاردن و زیارت أربعین کردن وانگشتر بردست راست کردن وجبین را در سجده برخاک گذاشتن و **بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم** را بلند گفتن.»[2] این روایت را شیخ طوسی درمصباح المتهجّد (ص ۷۳۰) بدون ذکر رُوات آورده است زیرا می‌دانسته که ناقلین آن از ضعفاء و مجاهیل‌اند. أمّا مهمتر از اینها متنِ معیوبِ روایت است که نماز را که مورد سفارش قرآن کریم است در ردیف انگشتر بردست راست کردن یا زیارت أربعین - که مرویّ است از «ابن فضّال» واقفی و «سعدان بن مسلم» که توثیق نشده ـ دانسته است!! آیا اگر کسی این کارها را نکرد مؤمن نیست؟!! درحالی‌که ما آنچه در کتاب خدا میخوانیم برخلاف این روایت است. خدای متعال صریحاً نشانه‌های مؤمن را بیان فرموده وسه صفت از صفات فوق در آنها نیست. چنانکه فرموده : **إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ** [سورة الأنفال:۲-۳] «همانا مؤمنان کسانی هستند که چون خداوند یا دشود دلهایشان بیمناک شود وچون آیات او بر آنان تلاوت شود. ایمانشان را بیفزاید و بر پروردگارخویش توکّل می‌کنند، همانان که نماز را به پا داشته وازآنچه بدیشان روزی عطا کرده‌ایم، انفاق کنند» و

[1]- چنان که در آخر فصل یازدهم، ماه نهم سالهای رومی(= حزیران) را که شمسی است نحس دانسته و با توجّه به اینکه ماه صفر قمری و در نتیجه غیر ثابت است، طبق این دو روایت تکلیف مردم دربارۀ نحس دانستن ایّام مشکل خواهد بود!!. (فتأمّل)

[2]- شیخ عبّاس یک بار دیگر این روایت را بعد از «زیارت عاشورای غیر معروفه» (ص ۴۶۸ مفاتیح) آورده است!.

فرموده: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ﴾ [سورة المؤمنون:۱تا۹] «به راستی که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتن‌اند و همانان که از [قول و فعل] بیهوده رویگردان‌اند و همانان که زکات می‌پردازند و همانان که شرمگاه خویش را جُز بر همسران یا کنیزانی که مالك گشته‌اند، محفوظ می‌دارند که در این صورت ملامتی برایشان نیست که هرکس فراتر از این بجوید، آنان تجاوزگراند. مؤمنان همانان‌اند که أمانات و پیمان خویش را مراعات کرده و همانان‌اند که نمازهای خویش را [از خلل] محافظت می‌نمایند». در قرآن علائم متعدّد برای مؤمنین ذکر شده ولی سه صفت فوق در آنها نیست حال آنکه در شهر ما تهران، بسیاری از کسانی‌که انگشتر به دست راست می کنند و یا زیارت أربعین می‌خوانند، **زکات** نمی‌دهند زیرا مقلّد علمایی هستند که زکات را به ۹ چیز منحصر کرده و شرایط عجیبی برای آن قائل شده‌اند که کمتر کسی مشمول آن می‌شود[1]!! چرا وضع ما این طور شده، برای اینکه درمیان مردم ما مفاتیح بیشتر از قرآن مشتری دارد و کسی از علماء به عوام نمی‌گوید که شما مفاتیح را نمی‌فهمید ولی أکثراً می‌گویند قرآن ظنّی الدّلالة است و برای فهمیدن آن باید سالها در حوزۀ علمیّه درس بخوانید تا قرآن را به صورت ظنّی بفهمید!!.

[1]- در این مورد ضرور است به جلد اوّل کتاب شریف «**حقائق عریان در اقتصاد قران، (زکات)**» تألیف مرحوم **حیدرعلی قلمداران** مراجعه شود.

فصل نهم

این فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل است. مؤلّف مفاتیح گوید: «شب أوّل سال سیزده‌هم بعثت مبدأ هجرت حضرت رسول(ص) بود از مکّهٔ معظّمه به مدینه منوّرهٔ و در آن شب در غارثور مختفی شد و حضرت أمیر(ع) جان خود را فدای جان شریف او نمود و درجای آنحضرت خوابیده از شمشیرهای قبائل مشرکین پروا نکرد و فضل خود و مواساة و برادری خود را با حضرت رسول(ص) بر جمیع عالَم ظاهر گردانید و آیهٔ کریمهٔ: **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ** [سورة البقرة:۲۰۷] در شأنش نازل شد». می‌گوییم این کلام کاملاً صحیح است و همه قبول دارند ولی شما می‌گویید چیزی ـ از جمله گذشته و آینده ـ بر امام مخفی نیست (باب ۱۰۶کافی)[1]، بنابراین امام عالِم به«ماكانَ وَمايَكونُ وَماهُوَكائِنٌ» می‌دانست که از مشرکین صدمه‌ای به او نمی‌رسد و کسی که بداند ضرری به او نمی‌رسد و به کاری ظاهراً خطرناك اقدام کند امتیاز و فضیلتی برای او نخواهد بود. به علاوهٔ اینکه در همین شب رسول خدا(ص)با همراهی ابوبکر به غارِ ثَور رفت و مقدّمات سفر آن‌حضرت از طعام و سایر لواز م را ابوبکر فراهم کرده بود و در غار ثور ابوبکر که علم به آینده نداشت با خطر مشرکین مواجه بود و آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه در شأن رسول خدا(ص) و ابوبکر نازل گردید. شما اگر پیرو علی(ع) هستید که مظهر انصاف و عدالت بود، چرا به زحمات ابوبکر در طول سفر مخفیانه به مدینه و این اقدام خطرناك او، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اید؟! متأسفانه دربارهٔ این آیه که نزولش در مورد ابوبکر قابلِ انکار نبوده به عوام سخنانی از این قبیل می‌گویند که : بودنِ ابوبکر با رسول خدا(ص) در غار ثور، فضیلتی برای او نیست چنانکه حضرت یوسف(ع) نیز در زندان با چند مشرك همراه و مصاحب بوده است!!! أمّا پرواضح است که مصاحبت و

[1]- دربارهٔ احادیث باب ۱۰۶ کافی مراجعه شود به **عرض اخبار اصول**، ص ۵۳۷ تا ۵۴۳.

همنشینی مشرکان با حضرت یوسف(ع) در زندان اختیاری و به خواست خودشان نبوده أمّا همراهی وهمکاری ابوبکر با پیغمبراکرم(ص) در طول سفر هجرت و در غار ثور خود خواسته و انتخابی بوده است و او بدون اطّلاع از آینده، جان و مالش را در همراهی با پیامبر در طبق اخلاص نهاد و در معرض خطر قرار داد.

و یا می‌گویند معیّتِ إلهی که در آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه آمده همان معیّت و احاطهٔ إلهی است که همه کس و همه چیز را شامل می‌شود و حتّی کفار نیز از این معیّت و إحاطه خارج نیستند و طبعاً این موضوع فضیلتی برای ابوبکر نخواهد بود!! حال آنکه مغالطه و عوامفریبی می‌کنند، زیرا معیّت و إحاطهٔ مورد نظرآنها احاطه و قیّومیّت تکوینیِ إلهی است که در این آیه، مورد نظر نیست وپیامبر در موقع خطر به همراه خود نمی‌گوید که اندوه مدارکه خدا با ماست همچنانکه با کفّار و حیوانات و جمادات است!! اینها با این سخنان متعصّبانه، حتّی شأن پیامبر را مراعات نمی‌کنند!! بدیهی است که در آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه معیّت تأییدی و مشفقانه مورد نظر است. یعنی لطف و حمایت إلهی با من و تو است چنانکه خدا به حضرت موسی و هارون ـ عَلَیهِمَاالسَّلام ـ فرموده: **لَا تَخَافَآ إِنَّنِى مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ** [سورة طه:٤٦] «بیم مدارید که همانا من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم» آیا خدا هنگامی که موسی و هارون بیمناک اند به آنها می‌فرماید من همان طور که با فرعون و سایر موجوداتام با شما هستم ؟! **أفَلاتَعقِلون** ؟ خدا در مورد معیّت لطفیِ خود نسبت به متّقین فرموده: **إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ** [سورة النحل:١٢٨] «همانا خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کردند و کسانیکه نیکوکردارند» بنابراین معیّت إلهی در آیهٔ منظور، فضیلت بزرگی برای ابوبکر است زیرا معیّتِ تأییدی و حامیانهٔ خدا، مؤمنین و متّقین واقعی را شامل می‌شود.

و یا می‌گویند ابوبکر ایمان دوستی نداشته و إلا کسی که با پیامبرخدا باشد از چیزی نمی‌ترسد !! درحالیکه قرآن می‌فرماید: **لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا** [سورة التوبة :٤٠] «اندوه مدار که همانا خدا با ما(= من و تو) است». اوّل آنکه شما «**لاتَحزَن** = اندوه مدار» را به معنای

«لاتَخَف = نترس» می‌گیرید که این خیانت به آیهٔ و بر خلاف انصاف علمی است! به نظر ما درست نیست که پیر و علی(ع) صداقت را کنار بگذارد و آیهٔ قرآن را نادرست ترجمه کند! (فتأمّل دون العَصَبِيَّة) .

دوّم آنکه حُزن و غصّهٔ ابوبکرِ فاقدِ علم غیب بجا و نامذموم است زیرا رسول خدا(ص) ظاهراً و کاملاً در معرض خطر بود و با درخطر بودن او مجاهدتها و تعالیم و شریعت او نیز در معرض خطر بود و به نظر ما هرمسلمان صادقی باید در این موقع محزون باشد. چگونه شما حزن و اندوه ابوبکر را مذموم شمرده‌اید؟! به اضافه اینکه مغموم بودن از غربت و ناأمنی خصوصاً برای کسی که عالم به غیب نیست، محسوب نمی‌شود.

سوّم آنکه نهی در این آیه، نهی حرمت نیست بلکه نهی همدلانه و برای دلداری است. چنانکه خدا مکرّر به رسول خود فرموده: **لَا تَحۡزَنۡ** «اندوه مخور» از آن جمله می‌فرماید: **وَلَا تَحۡزَنۡ عَلَيۡهِمۡ وَلَا تَكُ فِي ضَيۡقٖ مِّمَّا يَمۡكُرُونَ** [سورة النّحل:۱۲۷ و النّمل:۷۰] «و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش» قرآن از زبان فرشتگان به حضرت لوط (ع) می‌فرماید: **وَقَالُواْ لَا تَخَفۡ وَلَا تَحۡزَنۡ إِنَّا مُنَجُّوكَ** [سورة العنکبوت:۳۳] «و (فرستادگان إلهی) گفتند : نترس واندوه مدارکه همانا ما نجات دهندگان توییم» ویا به پیغمبر اکرم فرموده: **فَلَا يَحۡزُنكَ قَوۡلُهُمۡۘ إِنَّا نَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَ** [سورة یس:۷۶] «پس گفتارشان تو را اندوهگین نسازد که همانا ما آنچه را نهان می‌سازند و آنچه را آشکار می‌نمایند، می‌دانیم» آیا اینکه رسول خدا از عداوت و مکر و نیزنگ کفّار و مخالفین محزون بوده، کار حرامی مرتکب شده است؟ البتّه خیر. بنابراین نهی در آیهٔ ۴۰ سورهٔ توبه نیز، نهی تحریمی نبوده بلکه نهی دلداری است. اگر ما راست می‌گوییم که شیعهٔ علی(ع) هستیم باید انصاف و صداقت او را نیز سرمشق خود قرار دهیم و إلا صِرفِ ادّعا هیچ سودی ندارد. (فتأمّل)

دربارهٔ روز نهم ربیع الأوّل گوید: «روز عید بزرگ و روز عید «بَقر» یعنی شکافتن است و از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده» ولی توضیح نداده که چرا عید

است. مقصود اینان روزی است که خلیفۀ ثانی در محراب نماز، با شمشیر یک کافر مجوس مجروح گردید و بر أثر جراحت در گذشت . أمّا اینان به جای لعن و نفرین آن مجوسِ قاتل که داماد علی(ع) و پدر زن رسول خدا(ص) را کشته، این روز را عیدبزرگ می‌خوانند و کسی را که امتیاز بیعت علی(ع) با خود را دارا بوده، شهید محراب نمی‌شمارند و در این روز چه کارهای نا معقول و لغوی انجام می‌دهند! کسی که مدّتی را در حوزه‌های علمیّۀ شیعه گذرانده باشد می‌داند که چه می‌کنند!! مجلسی دربارۀ این روز در «زاد المعاد» (ص ۴۰۴ به بعد) می‌نویسد: «و أمّا روزنهم این ماه بدان که میان علمای خاصّه و عامّه در تاریخ قتل عمر بن الخطاب ـ عَلَیهِ اللَّعنَه وَ العَذاب ـ خلاف است و مشهور میان فریقین آن است که قتل آن ملعون در روز بیست و ششم ماه ذی الحجّه واقع شد و بعضی بیست و هفتم نیز گفته‌اند و مستندِ این دو قول نقل مورّخان است و از کتب معتبره چنان معلوم می‌شود که چنانچه الحال میان عوام شیعه مشهور آن است که قتل او در نهم ماه ربیع الأوّل واقع شده است و سابقاً میان جمعی از محدّثین شیعه نیز چنین مشهور بوده است و سیّد بزرگوار علیّ بن طاوس در کتاب «إقبال [الأعمال]» اشاره نموده است به آنکه ابن بابویه (ره) روایتی از حضرت امام جعفر صادق(ع) روایت کرده است که آن ملعون در روز نهم ماه ربیع الأوّل به درک أسفل جحیم متوجّه شده است ..... » .

با اینکه اسلام بر وحدت و اتّحاد مسلمین تأکید شدید نموده، نمی‌دانم چرا این نویسندگان این قدر بر ایجاد تفرقه و فاصله میان مسلمین اصرار دارند؟!! وای به حال مسلمین این نویسندگان !.

دربارۀ دعای «اَللّهُمَّ أنتَ حَیٌّ لاتَمُوتُ....» می‌گوید : «چون سندش را منتهی به معصوم ندیدم مراعات اختصاررا أهَمّ دیدم، هرکه طالب است رجوع به زاد المعاد نماید»! باید پرسید آیا سایر مطالبی که نقل کرده، سند صحیحی دارد؟!! البته خیر!! ثانیاً نقلی را که مدرک صحیح ندارد باید رها کرد نه آنکه رجوع دهیم به کتابهای دیگر!.

همچنین از قول سیّد بن طاوس خرافی می‌گوید: «من یافتم طائفۀ نصاری و جمعی از مسلمین(؟!!) را که تعظیم بزرگی از روز ولادت عیسی(ع) می‌نمایند و تعجّب کردم که چگونه مسلمانان قانع شدند که روز مولود پیغمبرشان که أعظم از همۀ پیغمبران است به این مرتبه از تعظیم باشد.....الخ» باید گفت آیا نصاری که جشن می‌گیرند و أموال بسیار در این کار صرف می‌کنند به أمر حضرت عیسی(ع) چنین می‌کنند؟! البتّه خیر. در اسلام نیز چنین توصیه‌ای نیست و شارع صرف کردن أموال برای چراغانی و چاپ انواع أوراق و ..... را برای ولادت انبیاء و اولیاء نمی‌پسندد درحالی‌که این همه فقیر و بیمار و بی‌سواد در جامعۀ مسلمین وجود دارد. به همین سبب أمیرالمؤمنین در دورۀ خلافت خود، برای سالگرد تولّد یا وفات رسول خدا(ص) یا پسران پیامبر یا حضرت زهرا(ع)، مراسم جشن یا عزاداری نگرفت و اعلام تعطیل نکرد و به خلفای قبل از خود نیز اعتراض نفرمود که چرا برای تولّد و رحلت پیامبر (ص) مراسم جشن یا عزاداری برپا نمی‌کنند؟! آیا شما میل دارید در این أمور، مسلمین مقلّد نصاری باشند؟!.

فصل دهم

این فصل مربوط به ماههای ربیع االثّانی و جمادی الأولی و جمادی الآخره است. در اینجا نیز قول سیّد بن طاوس خرافی و سایرین را نقل کرده است. باید گفت چیزی که در کتاب خدا و سنت رسول الله(ص) نیست نه سیّد بن طاوس و نه سایرین حقّ دارند که آن را از مستحبّات یا مکروهات دینی قرار دهند[1]. در این فصل بر حضرت زهرا(ع) دستور إقامۀ ماتم داده و با این توصیه‌ها أیّام فاطمیّۀ متعدّد به وجود آورده‌اند که دکان پررونقی شده برای مدّاحان وروضه خوانهاکه مکرّر در مجالس خود اشعار مدحی یا ذکر مصائبِ غالباً غیرواقعی

[1]- مثلاً زیارتی که برای سوّم جمادی الآخره از اقبال سیّد بن طاوس (ص ۳۰۱ مفاتیح) نقل کرده، سندش معلوم نیست!.

و عزاداری و نوحه خوانی وسینه زنی و زنجیر زنی و ..... برپا می‌کنند. اموال زیادی صرف این کارها می‌شود. متأسّفانه این کارها محلّ در آمد عدّه‌ای افراد خرافیِ کم سوادِ فرصت طلب شده که در مجالس شعر می‌خوانند و نوحه خوانی می‌کنند و از مردم پول می‌گیرند!! و به واسطهٔ منقولات ناصحیح و نامعتبر و مجعول اینان، فاصله بلکه عداوت بین شیعه و سنّی بیشتر شده و تفرقه و تشتّت مسلمین را محکمتر می‌کنند تا استعمار بهتر بتواند استفاده کند! درحالی‌که در اسلام و در شریعت خاتم المرسلین(ص) جشن گرفتن برای تولّد اشخاص و یا عزاداری سالانه برای رحلت اشخاص جزء برنامهٔ دین نبوده است و چنانکه در آخر فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل ملاحظه شد این کارها را مسلمین از طوائف دیگر تقلید کردند.

مدّاحان و روضه خوانان قضایای هزار و چهار صد سال قبل را بهانه کرده و دائم تکرار می‌کنند درحالیکه خداوند فرموده : **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ** [سورة البقرة:١٣٤و١٤١] «آنان أمّتی بودند که درگذشتند آنچه کردند مربوط به خودشان است و دستاورد شما از آنِ شماست و شما از آنچه ایشان می‌کرده‌اند، پرسیده نمی‌شوید». اگر مسلمین به این آیه توجّه کافی کرده بودند این همه مخارج برای مجالس عُمَرکشان یا عزاداریهایی که در آن مطالب خرافی و جعلی بیان می‌شود و در آنها دربارهٔ غیرخدا غلوّ می‌کنند و مجالس زنجیرزنی و ..... که موجب ترویج خرافات و ایجاد فاصله بین مسلمین است، صرف نمی‌شد بلکه این أموال را صرف ساختن مدرسه و بیمارستان و جلسات تعلیم قرآن و سایر أمور عامّ المنفعه می‌کردند.

فصل یازدهم

مختصّ أعمال نوروز و ماههای رومی است!! چنانکه در مقدّمهٔ کتاب حاضر (ص ۳۰) اشاره شد، شیخ عباس در این فصل به نقل از مجلسی روایتی بسیار عجیب آورده است[۱] که ما اصرار می‌کنیم أطبّاء و دانشجویان طبّ و مردم فکور و أهل تحقیق این فصل را حتماً مطالعه کرده و سایرین را مطلّع کنند که أمثال مجلسی با مردم ما چه کرده‌اند؟! در این فصل خواصّی برای آب نیسان ذکر کرده که پرداختن به این أمور از وظائف رسولان ألهی نبوده است چون وظیفهٔ آنان فقط بشارت و انذار بوده و قرآن کریم مکرّر به پیامبر(ص) أمر فرموده که بگوید: **إِنْ أَنَاْ إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ** «من جُز هشدار دهنده و نوید بخش نیستم». حال چگونه است که مردم با وجود چنین آیات روشن، بیدار نمی‌شوند و هر خرافتی را به نام دین قبول می‌کنند؟ خدا می‌داند.

مسألهٔ دیگر آن است که شیخ عبّاس در منتهی الآمال (ج۲، ص۱۸۷) از امام صادق(ع) حدیثی نقل کرده که آن‌حضرت فرمود: « من در أخباری که از جدّم رسول خدا(ص) وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم و این عید سنّتی بوده از برای فُرس [= پارس] و اسلام او را محو نموده و پناه می‌برم به خدا از آنکه إحیاء کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را ..... الخ».

مخفی نماند که أخبار مربوط به عید نوروز که قبل از اسلام عید مجوس بوده، ضدّ و نقیض است یعنی تعدادی از أخبار، آن را اسلامی ندانسته، مانند روایت بالا و شماری بر خلاف آنهاست! نگارنده به روایتی معتبر که مؤیّد نوروز باشد برنخورده است و شاید روایات موافق نوروز جعل کسانی باشد که قصد ترویج این مراسم را درمیان مسلمین داشته‌اند! واللهُ أعلَم .

---

[۱]- حدیث مذکور از مهملی به نام «عیسی بن هارون» نقل شده است! مخفی نماند که در «مهج الدّعواتِ» سیّد بن طاوس(ص ۳۵۶ انتشارات سنائی) نافع از عمر(= نافع عَن عُمَر) نقل می‌کند أمّا مجلسی در «بحار الانوار» (ج ۹۵ ص ۴۱۹) و «زاد المعاد» (ص ۵۳۴) نافع از عبدالله پسرعمر (نافع عَنِ ابنِ عُمَر) نقل کرده و مؤلّف مفاتیح از «زاد المعاد» تبعیّت کرده است.

باب سوّم

باب سوّم مفاتیح در زیارات است و مقدّمهٔ این باب در آداب سفر است و مؤلف چند روزی را برای سفر نحس شمرده است!! درحالی‌که اگر سفر معصیت نباشد و سفر مباح و یا برای کسب علم یا کسب روزی حلال باشد، هر روزی که سفر را آغاز کند، اشکالی ندارد. کافی است که با نام و یاد خدا شروع کند و صدقه بدهد و از باب إذن عامّ شرع به دعا ؛ خواندن دو دعایی که در صفحهٔ ۳۰۷ نقل کرده بلااشکال و مناسب است. أمّا قصّه‌ای که دربارهٔ انگشتر فیروزه و شیری که زبان عربی را می‌فهمیده (؟!!) آورده ساختهٔ افراد خرافی است و ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد. درصفحهٔ ۳۱۰ حدیث بسیاری خوبی ازرسول أکرم (ص) آورده که بسیار مفید و آموزنده است.

مؤلّف مفاتیح می‌گوید : « فصل اوّل درآداب زیارت است»! بدان که زیارت قبور چنانکه درمیان ما شایع و رایج است در اسلام تشریع نشده و هرچه در این مورد نوشته‌اند از مجعولات مذاهب منحرف و أهل خرافات است و إلاّ - چنانکه بر کسی پوشیده نیست ـ رسول خدا(ص) را در خانهٔ خودش و در اطاق عائشه دفن کردند و عائشه تا زمانی‌که زنده بود در آنجا سکونت داشت و در این مدّت چهل یا سی و چند ساله - و در واقع تا سال ۹۱ هجری[1]ـ هیچ یک از اصحاب پیامبر نیامدند به درِ حجرهٔ عائشه که ما می‌خواهیم مرقد رسول خدا را زیارت کنیم و یا به آن‌حضرت سلام بگوییم و یا او را وسیله و واسطه قرار دهیم!! این خود دلیلی است بَیِّن براینکه زیارت در اسلام تشریع نشده و مسلمین صدر اسلام و أصحاب پیامبر و تابیعن چیزی به نام «زیارت قبور بزرگان دین و واسطه قرار دادن ایشان» در شریعت اسلام نمی‌شناخته‌اند و این رسم بعدها وارد اسلام شده است!

از وقتیکه مسلمین با أقوام و پیروان أدیان دیگر اختلاط یا فتند و همچنین سلاطین و حکومتهای جائر که پول ناحقّ از مردم می‌گرفتند مسألهٔ بزرگداشت و تقدیس قبور و ساختن

---

[1]- ر.ك. حاشیهٔ صفحهٔ ۲۰۸ و۲۰۹ کتاب حاضر.

گنبدهای زرّین و ضریحهای سیمین درمیان مسلمین رواج یافت و حُکّام جور برای کسب وجاهت درمیان مردم، به ساختن مقبره‌های با شکوه برای بزرگان و پیشوایان دین اقدام کردند و فکر مردم را از عمل به قرآن و احکام اسلام و مجاهدت برای وحدت مسلمین منصرف ساخته و توجّه آنها را به قبرپرستی و زیارت قبور و عزاداری و ...... جلب کردند.

ما اگر بخواهیم أحادیث بسیاری را که در مذمّت قبرپرستی و شَدِّ رحال برای زیارت قبور، وارد شده در اینجا بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. دربارۀ موضوع «زیارت قبور» در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» به اندازۀ لازم توضیح داده شده و باید به کتاب مذکور مراجعه شود. ما در اینجا فقط به ذکر دو حدیث از کتاب کهن و معتبر «عبدالرّزّاق صنعانی» که از قدمای شیعه بوده است، اکتفاء می‌کنیم:

۱- «نَهی رَسولُ اللهِ (ص) عَن تَجصیصِ القُبورِ وَ تَکلیلِها وَ الکِتابَةِ عَلَیها» «رسول خدا (ص) از گچکاری قبور و از زینت آن و از نوشتن برآن نهی فرمود» (المُصَنَّف، ج۳، ص۵۰۷).

۲- رسول خدا(ص) فرمود: «اَللّهمَّ لاتَجعَل قَبري وَثَناً یُصَلّی إلَیهِ فَإنَّهُ اشتَدَّ غَضَبُ اللهِ عَلی قَومٍ اتَّخَذوا قُبُورَ أنبِیائِهِم مَساجِدَ» «خدایا قبر مرا بت قرار مده که به سوی آن نماز گزارده شود زیرا غضب خدا شدّت گرفت بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد [و عبادتگاه] گرفتند (المصنّف، ج۱، ص۴۰۶).

صاحب مفاتیح از صفحۀ ۳۱۱ به بعد به زیارت وآداب زیارت پرداخته و ۲۸ أدب برای زیارت برشمرده است درحالی‌که برای رفتن به خانۀ خدا و مسجد این همه آداب ذکر نمی‌کنند! اینان از غُلُوّی که نسبت به بزرگان دارند، مناسك و آداب زیارت می‌نویسند!! آیا این آداب و سُنَن را رسول خدا(ص) تعلیم فرموده است؟ آیا برای رفتن بر سر قبور انبیاء و صالحین، رسول خدا(ص) آدابی بیان فرمود؟! لاوَاللهِ.

مثلاً در کتب ما در زیارت حضرت رسول(ص) نوشته اند که چون خواستی در غی مدینه آن‌حضرت را زیارت کنی، پیش روی خود شبیه آن قبر را بساز و آن را زیارت کن!![1] در

[1]- ر.ك. کتاب حاضر، ص ۳۲ و ۳۳.

صورتی‌که این کار عقلائی نیست. آیا به واسطهٔ ساختن یک مقبرهٔ دروغین، روح رسول خدا (ص) نزد ما حاضر می‌شود؟! **أفلاتعقلون؟!** تعجّب است که در أکثر زیارات اوراق بسیاری را به مدّاحی و ثناخوانی غلوّ آمیز نسبت به أئمّه(ع) اختصاص داده اند! آیا أئمهٔ خودشان دستور داده‌اند که برای ما طومارها از مدح‌های غلوّ آمیز بخوانید و یا در مقابل قبر ما مدّتها مدّاحی و تمجید فراوان به جای آورید تا ما از شما خشنود شویم؟! پس چرا امیر الؤمنین(ع) چون دید کسی نسبت به او مدّاحی می‌کند وی را نهی نموده و فرمود: «فَلاتُثنوا عَلَيَّ بِجَميل ثناءٍ، لِإخراجي نَفسي إلَى اللهِ سُبحانَهُ و إلَيكُم مِنَ البَقِيَّةِ في حُقُوقٍ لَم أفرُغ مِن أدائِها..... فَإنّي لَستُ فِي نَفسي بِفَوقِ أن أُخطِئَ وَ لاآمَنُ ذلِكَ مِن فِعلي، إلّا أن يَكفِيَ اللهُ مِن نَفسي ما هُوَ أملَكُ بِهِ مِنّي فَإنَّما أنَا وَ أنتُم عَبيدٌ مَملوكونَ لِرَبٍّ لارَبَّ غَيرُهُ، يَملِكُ مِنّا ما لانَملِكُ مِن أنفُسِنا، وَ أخرَجَنا مِمّا كُنّا فيهِ إلى ما صَلَحنا عَلَيهِ، فأبدَلَنا بَعدَ الضَّلالَةِ بِالهُدى، و أعطانَا البَصيرَةَ بَعدَ العَمى» «مرا با ثناخوانی زیبا مستایید برای اینکه باید خود را مهیّا سازم تا نسبت به خدای سبحان وشما حقوقی را که باقی مانده واز أدای آنها فارغ نشده‌ام [به جای آورم].... من خود را بالاتر از اینکه اشتباه کنم، نمی‌دانم و درکار خویش از خطا ایمن نیستم مگر اینکه خداوند که از من نسبت به من مالکتر است مرا کفایت فرماید، همانا من و شما مملوك و بندهٔ پروردگاری می‌باشیم که جُزاو پروردگاری نیست او مالك و صاحب اختیاراست نسبت به ما و آنچنان اختیاری دارد که ما دربارهٔ خود نداریم. خداوندی‌که ما را از آنچه بودیم به سوی شایستگی برون آورد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل فرمود و پس از نابینایی و کوردلی به ما بینش و بصیرت بخشید» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۱۶). حضرت امیر(ع) همان کسی است که چون مردم مدائن برای تعظیم و تکریم او در مسیرش حاضر گردیده و از اسبها پیاده شدند و برایش همچون أمرای سابق کرنش کردند ایشان را نهی فرمود و راضی نشد که در برابرش کرنش کنند. حال چنین بزرگواری آیا راضی است که در زیارتنامه برایش صفات غُلُوّآمیز ذکر کنند و عتبه و بارگاهش را ببوسند و برایش مدّاحی کنند؟ لاوَالله. به نظر ما حضرتش از

جاعلین و خوانندگان چنین زیارنامه‌هایی بیزار است. جای تعجّب است صد یک آنچه برای أئمّه جعل کرده‌اند، برای رسول خدا (ص) نگفته‌اند.

از عجائب آنکه در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۱۲ آمده است که زائر «شایسته است متمثّل شود به این أشعار:

ها عَبدُکَ واقِفٌ ذَلیلٌ بِالبابِ یَمُدُّ کَفَّ سائلٍ!
یا أکرَمَ مَن رَجاهُ راجٍ عَن بابِکَ لایُرَدُّ سائِلٌ[1] !

و هم بگوید:

شاها چه تو را سگی بباید گر من بُوَم آن سگِ تو شاید
هستم سگکی زِ حبس جَسته بر شاخ گُلِ هوات بسته
افکن نظری براین سگ خویش سنگم مزن و مرانم از پیش»

درحالی‌که خود را بندهٔ غیر خدا شمردن شرک است. آیا اینان پیرو علی(ع) نبوده‌اند که فرموده است: «لاتَکُن عَبدَ غَیرِكَ وَ قَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً» «بندهٔ دیگری مباش درحالی‌که خداوند تو را آزاد آفریده است» (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱). این سخنان همه چاپلوسی و تملّق است درحالی‌که امام داعی إلَی الحَقّ بوده و متملّق پرور و چاپلوس پسند نبوده و از مدّاحی و تملّق بیزار است. امامی‌که از مدّاحی و ثنا گوییِ خود نهی فرموده قطعاً از اینکه مردم خود را سگ بخوانند بیزار است. مگر امام سگ باز است که مردم خود را سگ او بخوانند؟! زمانی‌که امام به حیات دنیوی زنده بود، از تملّق بیزار بود و اکنون که حیات دنیوی نداشته و به سرای باقی شتافته، از دنیا و سگهای متملّق خبر ندارد[2].

---

[1]- هان ، بندهٔ تو ذلیل بر درگاهت ایستاده
و دست خویش را به گدایی دراز کرده است !
ای گرامی‌ترین کسی‌که امیدواری به‌او امید می‌برد
خواهنده از درگاهت [نا امید] باز گردانده نمی‌شود!

[2]- روزی در تا کسی مردی از نویسنده پرسید: آیا امام زمان سگ پرور است و از سگبازی یا تملّق و چاپلوسی خوشش می‌آید؟ گفتم: چه طور؟ گفت: من در مسجد گوهرشاد مشهد بودم و دیدم شیخ

صاحب مفاتیح (ص ۳۱۳) نوشته : « دهم بوسیدن عتبه و آستانهٔ مبارکه است» گوییم چنین دستوری دلالت بر غرور و نخوت گوینده دارد و أئمّهٔ بزرگوار خودپسند و متکبّر و از خدا بی‌خبر نبوده‌اند. و یا می‌نویسد: سوّم غسل برای زیارت هر امامی و خواندن دعاهای وارده!! می‌پرسیم آیا رسول خدا(ص) فرموده بود که هرگاه کسی می‌خواهد آن‌حضرت را ملاقات و زیارت نماید باید غسل کند و دعاهای وارده را بخواند و عتبه و آستان خانهٔ آن‌حضرت را ببوسد؟! اگر در زمان حیات پیغمبر و امام چنین دستوری نبوده، چگونه برای قبرایشان چنین دستوری آمده است؟! ثانیاً قبور پیغمبر و أئمّه تا سالها پس از وفاتشان فاقد حرم و ضریح و عتبه و ..... بوده چنین أوامری از جانب ایشان صادر نگردیده بلکه بعداً جعل شده است. (فلاتجاهل)

در کتب دعا و زیارت نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا(ص) بروی منبر او را ببوس و نزد ستون حنّانه چنین و چنان کن و چشم خویش را به ستون بمال، گویا این نویسندگان خبر ندارند که صدها سال است منبر رسول خدا(ص) ازبین رفته و ستون حنّانه خراب شده و

«احمد کافی» (که روضه خوانی مشهور و عوامفریب بود و درآمد خوبی از این کار کسب می‌کرد و اوائل انقلاب ایران خود و خانواده‌اش در تصادف اتومبیل کشته شدند) در حضور دهها نفر از معمّمین و علماء بر منبر رفته و پس از روضه خوانی و گریه و زاری گفت: ای مردم همه سرها را بر زمین بگذارید و یک پای خود را نیز بر زمین گذاشته و پای دیگر را بلند کنید و همگی بگویید: ای امام زمان ما همه سگِ توایم عو عو عو عو. در این حال همه یا بیشترین حاضرین چنان کردند که گفته بود و گفتند: ما سگِ توایم عو عو عو عو و این جمله را چند با رتکرار کردند !!!.

نگارنده بسیار نارحت شدم که در این فرصت کوتاه جواب سائلی را که از دیدن این ماجری بسیار بدبین شده بود چه بگویم تا به اصل اسلام و قرآن کریم بدبین و بدگمان نشود و نتوانستم جواب مفیدی بدهم فقط اکتفا کردم به اینکه بگویم: نباید حساب همهٔ معمّمین را یک سان بدانیم و خودمان نیز باید در قرآن تأمّل و تدّبر کنیم. در اینجا از دانشمندان مسؤول و خیرخواه می‌خواهم که برای آشنایی مردم با اسلام حقیقی از بذل کوشش دریغ نکنند و خود نیز کتاب حاضر و سایر تألیفاتم را به همین منظور نوشته‌ام، امید است که مفید افتد و **ماذٰلِكَ عَلَی اللهِ بِعَزِیز**.

تغییرات بسیاری در مسجدالرّسول به وجود آمده امّا اینها می‌پندارند در و دیوار و ستون مسجد همان است که در زمان رسول أکرم(ص) بوده است !.

در کتب دعا و زیارات مطالب و جملاتی است برخلاف تواریخ معتبر که از بافته‌های جاعلین جاهل است مثلاً در آداب زیارت امام حسین(ع) در همین مفاتیح (ص ۴۱۶ و ۴۱۷) از قول امام صادق(ع) آمده است که زائر چون بخواهد داخل حرم مقدّس شود، از دری که جانب مشرق است وارد شود!! در صورتی‌که در آن دوران، قبر حضرت سیّدالشّهداء(ع) ساختمانی نداشته تا درِ شرقی یا غربی داشته باشد! گویا خرافیّین به یاد نداشته‌اند - چنانکه در مفاتیح نیز آمده (ص **۴۲۳**)ـ که امام صادق(ع) فرموده: «هرکه نظر میکند به سوی قبر پسرش [یعنی فرزند امام حسین] در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست» و یا در صفحهٔ **۳۵۵** مفاتیح از قول صفوان[1] آمده است که او به زیارت قبر أمیرالمؤمنین(ع) رفته و رسیده به جایی‌که تلّ خاکی بوده و در آن ناحیه جستجوکرده تا أثری از یک قبر یافته است !! معلوم می‌شود که تا آن زمان حرمی وجود نداشته تا أئمّه آدابی برای آن ذکر کنند و تمام آداب زیارت حرم بعد از أئمّه جعل شده مانند إذن دخول‌ها که تماماً مجعول است و یا در صفحهٔ **۳۴۲** روایتی از قول «محمّد بن علی شیبانی» آورده که او در سال دویست و شصت واندی به همراه پدر و عمویش شبانه و پنهانی به زیارت قبر أمیرالمؤمنین(ع) رفته‌اند و دیده‌اند که دور قبر مطهّر آن‌حضرت «سنگهای سیاه گذاشته شده و بنایی ندارد» که این خبر نیز دلالت دارد **لا** أقلّ تازمان مذکور قبر امام بنایی نداشته و فاقد صحن و حرم و گنبد و ضریح و ..... بوده و بعداً چنانکه گفته شد توّسط سلاطین جبّار و قدرتمندان عوامفریب ساخته شده است .

أمّا متأسّفانه مؤلّف مفاتیح می‌نویسد : یکی از آداب، بوسیدن عتبهٔ حرم است و یا در بند بیستم آداب زیارت حرم امام حسین می‌نویسد زائر خود را به ضریح بچسباند و ببوسد!

---

[1]- چنانکه در **زیارت و یارتنامه** (ص ۲۶۶ و ۲۶۷) نیز گفته‌ایم از قول همین صفوان آورده‌اند که چون به دیوار نجف رسیدی چنین بگو و چون گنبد را دیدی چنان بگو .....!!!.

درصورتی که این ضریحها را چنانکه در کتاب **زیارت و زیارنامه** بیان گردید أمرای جبّار و عوامفریب از پولهای حرام و یا شبهه ناک و پس از زمان أئمّه ساخته‌اند و کار آنها ربطی به دین ندارد .

مؤلّف مفاتیح در آداب زیارت (ص ۳۱۵) می‌نویسد: «بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانهٔ شریفه»!! حال‌آنکه، این گفتهٔ ضدّ فرمودهٔ امام است. اصولاً اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آنچه نذر کرده به حاجیانی بدهد که زاد و توشهٔ ایشان تمام و یا سرقت شده و یا مال خود را گم کرده‌اند و یا اصلاً فقیر بوده‌اند. در وسائل الشّیعه (ج۹ باب ۲۲ از احکام طواف) چندین روایت مذکور است که رسول خدا(ص) و حضرات صادقَین ـ عَلَیهِمَاالسَّلام ـ فرموده‌اند هرکس وصیّت و یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجدالحرام برود و زُوّار کعبه را ندا کند : هرکس نیازی دارد بیاید و دریافت کند. و به دربان و خُدّام و حُجّاب کعبه و مسجد الحرام نپردازد. حکمت این حکم آن است که عدّه‌ای مفتخور عاطل و بیکار به عنوان خُدّام و حُجاب زیاد نشوند و این کار وسیلهٔ کسب در آمد زیاد نباشد و مردم به کارهای مفیدتر بپردازند و افراد بیش از حدّ لزوم، به کار خدمت و نظافت مسجد روی نیاورند و اگر به این کار می‌پردازند بیشتر قصد قربت داشته باشند نه قصد کسب در آمد (فتأمّل).

لازم است خوانندهٔ محترم توجّه داشته باشد که اداره کنندگان و خُدّامِ ضرایع و زیارتگاهها و وابستگان آنها از برپاکردن زیارتگاه بسیار منتفع می‌شوند و روی آوردن عوام ناآشنا با قرآن به این مکانها، باعث ساختن خانه و مغازه و مسافرخانه پیرامون این مکانها شده و خرید زمینهای آنجا برای قبر، موجب ترقّی بسیار قسمت زمینهای آن نواحی گردیده و علاوه بر این أموالی که به عنوان نذر و صدقه و وقف متوجّه این مکانها می‌شود منافع هنگفتی به جیب عدّه‌ای خاصّ سرازیر می‌کند و این منافع افراد عوامفرب را به ترویج زیارت قبور تحریک می‌کند ! (فتأمّل جِدّاً) .

متأسّفانه این مشکل به مردم ما اختصاص ندارد و در سرزمین‌های دیگرنیز دیده می‌شود، چنانکه نویسندۀ مشهور مصری «مصطفی لطفی المنفلوطی» در کتاب «نظرات» گفته، عدّه‌ای عوامفریب مشابه همین توصیه‌هارا در باب زیارت قبر «عبدالقادر گیلانی» بین عوام رواج داده اند!! در کتاب «نظرات» آمده است که «زائر قبر عبدالقادر گیلانی باید وضویی شاداب بگیرد و خاشعانه و با حضورقلب دو رکعت نماز بخواند سپس به آن مرقد شریف روی آورد و پس از سلام بر صاحب بزرگوار آن ضریح بگوید: ای صاحب ثقلین(؟!!) مرا با برآوردن حاجتم وگشایش مشکلم و رفع اندوهم یاری کن و مددنما. ای محیی الدّین عبدالقادر مرا یاری کن، ای ولیّ عبدالقادر مرا یاری کن، ای سلطان عبدالقادر مرا یاری کن، ای شاه عبدالقادر مرا یاری کن، ای خواجه عبدالقادر مرا یاری کن !!

مردم به خُدّام ضریح او پول فراوان می‌دهند و در أیّام تولّد یا وفات او خرجهای فراوان می کنند!». (فتأمّل)

متأسّفانه مردم نمی‌دانند که جاعلین زیارتنامه‌ها با قرآن ناآشنا بوده‌اند و غالباً به قرآن نسبتهایی نا درست داده‌اند و می‌پندارند که این زیارتنامه‌ها اعتبار شرعی دارند ! مثلاً - چنانکه در مفاتیح (ص ۳۲۱) آمده ـ در زیارت رسول خدا (ص) گفته می‌شود : «اَللّٰهُمَّ إنَّكَ قُلتَ لِنَبِيِّكَ **وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا** وَ إنِّي أتَيتُكَ مُستَغفِراً .... الخ = پروردگارا همانا تو به رسول خود فرمودی: **اگرآنان** (= منافقين) **هنگامی‌که به خویش ستم کردند**(و حکمیّت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) **نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر** [نیز] **برایشان** [از خدا] **آمرزش می‌خواست هرآینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند** [سورة النّساء:٦٤] و همانا من [ای پیامبر] آمرزش خواهانه به نزد تو آمده‌ام ..... الخ»[1].

[1]- این زیارتنامه را «حسین بن سعید» و «ابن ابی‌عمیر» و «معاوية بن عمّار» نقل کرده‌اند که هر سه را در تحریر دوّم **عرض اخبار اصول** (ص ۲۶۴ و ۱۵۶ و ۱۴۸) معرّفی کرده‌ایم (ر.ک. بحار الأنوار، ج۹۷، ص ۱۵۰ و ۱۵۱).

ملاحظه فرمایید چگونه این زیارتنامه سازان از آیۀ قرآن نتیجۀ باطل گرفته‌اند!! درحالی‌که آشنایان به قرآن می‌دانند که آیۀ مذکور راجع است به منافقینی‌که در تنازع خویش به قضاوت و حکمیّت و پذیرش حکم رسول خدا(ص) راضی نشدند و داوری یک یهودی را بر قضاوت آن‌حضرت ترجیح دادند که این اهانت بزرگی به رسول خدا(ص) و آیین آن‌حضرت و دلیل کفر ایشان بود، چنانکه در آیۀ بعد می‌فرماید: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ** [سورة النساء:٦٥] «نه، به پروردگارت سوگند که ایشان ایمان ندارند تا اینکه تو را در آنچه میانشان [مائۀ] مشاجره و اختلاف بود، داور نموده و آنگاه در دلهای خویش [نیز] از آنچه داوری کرده‌ای تنگی و ناخرسندی نیابند» با رجوع به قرآن کریم به وضوح معلوم می‌شود از آیۀ ۵۹ تا ۶۵ سورۀ شریفۀ نساء سخن از تنازع میان مسلمین است و اینکه مؤمن باید به حکم خدا و رسول گردن نهاده و از صمیم قلب آن را بپذیرد وعدم پذیرش حکم خدا و ترجیح حکم دیگری بر حکم خدا و رسول دلیل بی‌ایمانی است و منافقین را ذکر می‌کند که مرتکب چنین گناهی شدند[1].

بنابراین آیۀ ۶۴ سورۀ نساء بلاتردید راجع است به منافقین که رسول خدا(ص) را آزرده بودند ووظیفۀ ایشان وهرکه پیامبررا آزرده بود، این است که درحیات دنیوی رسول خدا(ص) از آن حضرت عذر خواهی نموده و حلالیّت طلب کنند و همچنین بخواهند که حصرتش از خداوند متعال نیز برای آنها آمرزش بخواهد و آیه ربطی به سایر مؤمنین ندارد. مگر سایر مؤمنین تماماً منافق‌اند و پیامبر را آزرده‌اند؟! آیا مؤمنین همگی به حکمیّت غیرشرعی روی آورده‌اند که بروند از صاحب شریعت عذر خواهی کنند؟!.

أصولاً خدا نفرموده در هر جای دنیا هرکه گناهی کرد برود نزد رسول خدا(ص) و نفرموده گنهکاران بعد از صد سال با هزار سال که از رحلت رسول خدا(ص) گذشته، بروند

[1]- دربارۀ آیۀ سورۀ نساء به توضیحاتی که در صفحۀ ۲۳۲ و ۲۳۳ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

نزد رسول خدا(ص) که در دسترس نیست!! اگر به منافقین توصیه شده که نزد پیامبر بروند، منظورآیه ملاقات باآن حضرت وحضوردرمحضرشریف آنبزرگواروطلب پوزش ازفاصله‌ای متعارف است زیرا آیه صریحاً فرموده: «**جاؤُوكَ**» «نزد تو می‌آمدند» و نفرموده با فاصلهٔ چند کوچه و خیابان با حضرتش سخن می‌گفتند!! بنابراین آیهٔ منظور، مربوط است به زمان حیات دنیوی پیامبر(ص) و ربطی به پس از رحلت حضرتش ندارد امّا امروز مردم نزد آن‌حضرت نمی‌روند بلکه نزد مرقد آن‌حضرت می‌روند و مرقد غیر از شخص است. **أفلاتعقلون**؟

آیا شما دربارهٔ آیات : **وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ** [سورة عبس:۸ تا۱۰] «و أما کسی که نزد تو آمده و[در طلب حقّ] می‌کوشد درحالی‌که[از خدا] بیمناک است پس تو از او [به دیگری] می‌پردازی[1]؟!» معتقد هستید که امروزهم اگر کسی برسر قبر پیامبر حاضر شود پیامبر به وی توجّه نکرده و از او به دیگری می‌پردازد؟!!! تردید نیست که هر عاقل منصفی این آیه را مربوط به زمان پیامبر دانسته و آن را شامل موارد دیگر نمی‌داند. بنابراین چرا آیهٔ ۶۴ سورهٔ نساء را که در شأن نزولش اختلافی میان مسلمین نیست بی‌دلیل به همهٔ زمانها تعمیم می‌دهید؟!.

به هر حال تکلیف کسی که حاجتی دارد و یا می‌خواهد توبه کند این نیست که سر قبر پیامبر یا امام برود. أمّا ببینید که زیارت سازان چگونه از آیهٔ شریفهٔ قرآن، نتیجهٔ باطلی گرفته‌اند؟! آری، کشیشان نصاری می‌گویند هرکس گناهی کرده باید برود نزد کشیش و برایش اعتراف کند تا خدا از او بگذرد. به نظر ما بعید نیست افرادی از یهود و نصاری و مجوس بعد از اظهار مسلمانی، عقائد خود را به شکل حدیث یا زیارتنامه میان مسلمین نشر داده باشند ولی قرآن کریم - بر خلاف قول نصاری ـ فرموده خدا به همه از رگ گردن نزدیکتر است و هر کس باید بدون واسطه به او روی آورد و مستقیماً او را بخواند، چنانکه

---

[1]- لازم است دربارهٔ آیات فوق رجوع شود به تفسیر **تابشی از قرآن**.

می‌فرماید: **فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُ** [سورة فُصلت:٦] «مستقیماً به سوی او روی آورید و از او آمرزش بخواهید».

صاحب مفاتیح می گوید زائر در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبر منوّر با یستد!! معلوم می‌شود که غُلاة قبر را بر قبله ترجیح می‌دهند!! وی روایتی از «علیّ بن بقطین» آورده که او در بقیع مدینه سوار شتری شده که شبانه او را باطیّ الأرض به کوفه به در خانۀ ابراهیم جمّال رسانده و همان شب باز گردانید است!! درحالی که پیامبر أکرم(ص) هنگام هجرت از مکّه به مدینه با طیّ الأرض به مدینه نرسید وچندروز درراه بود، چگونه علیّ بن یقطین با طیّ الأرض به کوفه می‌رود و برمی گردد؟!!. مخفی نماند که این قصّه از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده که مملوّ است از روایات جعلی و فاقد سند صحیح.

مؤلّف مفاتیح به عنوان ادب نهم می گوید: (صاحب مزار) «می‌بیند ایستادن او (= زائر) را و می‌شنود کلام او را وجواب می‌دهد سلام او را ....الخ» درصورتی که این ادّعا مخالف قرآن است که فرموده: **إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ** [سورة النمل:٨٠ و روم:٥٢] «همانا تو به مردگان نمی‌شنوانی» وفرموده: **وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ** [سورة الفاطر:٢٢] «تو به آنان که در قبر [خفته‌اند] نمی‌شنوانی» و مخالف قول امیرالؤمنین(ع) است که فرموده درگذشتگان کسی را که برسر گورشان آید نمی‌شناسندوجواب اورا نمی‌دهند «لایُجِیبُونَ مَن دَعاهُم» (نهج البلاغه، خطبۀ ۲۳۰)[1].

امّا عجیب‌تر از همه این است که مؤلّف مفاتیح به خواننده توصیه می کند «ترک خواندن زیارتهای مخترعه» را «که بعض بی‌خردان از عوام آنها را با بعضی از زیارات تلفیق کرده و نادان را به آن مشغول ساخته» اند!!! آیا مگر خودش چیزی جُز آداب و زیارتنامه‌های مجعول، در کتابش آورده است؟ ما نادرستی بسیاری از زیارتنامه‌هایی را که او در اینجا گردآورده در کتاب «**زیارت و زیاتنامه**» بیان کرده‌ایم. (مراجعه شود)

[1]- ر.ک **زیارت و یارتنامه**، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

شیخ عبّاس به عنوان ادب ۲۶ می‌نویسد : « انفاق و احسان بر فقراء مجاورین ..... بلد امام (ع) .... که همواره عَلَمِ نتظیم شعائر الله را برپا نموده ... الخ» بایدگفت : ای مرد خرافیِ بی‌خبر، کارها و شعائری که در اطراف قبور بزرگان، بدعت نهاده اند شعائرالله نیست بلکه شعائرالنّاس و شعائرالخرافیّون و المُبدعین و شعائر دکانداران مذهبی است و پیغمبر و امام از این کارها بیزارند.

فصل دوّم

این فصل مربوط است به «إذن دخول هریک از حرم‌های شریفه»، لذا می‌پرسیم آیا کسی‌که می‌خواهد بر سر قبری حاضر شود اذن دخول می‌خواهد و اجازه می‌گیرد؟ و اگر اجازه میگیرد چه کسی به او اجازۀ ورود می‌هدهد؟.

صاحب مفاتیح می‌گوید: «اوّل شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول(ص) یا دریکی از مشاهد مشرّفۀ أئمّه (ع) پس بگو:«اَللّهُمَّ إنّي وَقَفتُ عَلى بابٍ مِن أبوابِ بُيوتِ نَبِيِّكَ .... أعلَمُ أنّ رَسولَكَ وخُلَفائَكَ (ع) أحياءٌ عِندَكَ يُرزَقونَ يَرَونَ مَقامي و يَسمَعون كَلامي و يَرُدُّونَ سَلامي ..... الخ » «خدایا من به دری از درهای خانه‌های پیامبرت ایستاده‌ام ..... می‌دانم که رسول تو و خلفای تو نزد تو زنده‌اند و روزی می‌خورند و ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند.... الخ[1]»!! می‌خواهد بگوید

[1]- عجیب است که شیخ عبّاس خودش می‌گوید: ((روایات بسیار وارد شده که از هر کجا سلام و صلوات بر حضرت رسول(ص) فرستاده شود به آن‌جضرت برسد و در روایتی وارد شده که ملکی موکّل است برآنکه هرمؤمنی که بگوید: «صَلّى اللهُ عَلى مُحمّدٍ و آلِهِ وَ سَلّم» آن ملك در جواب گوید «وَ عَلَيكَ» پس از آن به حضرت پیغمبر(ص) عرض کند: یا رسولَ الله فلان شخص سلام بر شما رسانید آن‌حضرت فرماید: وَ عَلَيهِ السَّلام .)) (مفاتیح الجنان، ص ۳۳۰) حال اگر کسی بگوید شما که می‌گویید که پیغمبر و أئمه ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند پس چطور در اینجا می‌گویید رسول خدا(ص) زائر را

قبور امامان و امامزداگان، خانه‌های پیامبر(ص) است!! آیا این دروغ نیست؟! آیا هنوز خانهٔ رسول خدا(ص) باقی است؟! آیا أصحاب پیامبر به زیارت قبر مطهّر پیامبر می‌رفتند و إذن دخول می‌خواندند؟!.

دیگر آنکه بزرگان دین گرچه زنده‌اند أمّا در دنیای باقی و **عِندَ رَبِّهِم** زنده‌اند و در دنیای فانی نیستند. یعنی «أحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم» می‌باشند نه «أحیاءٌ عِندَ خَلقِهِ و یا عِندَ قَبرِهِ »!.(فتأمّل) رسول خدا (ص) که مقامش از همه بالاتر بود، زمانی‌که در دنیای فانی و بین مردم بود یعنی قبل از رحلت، از همه چیز با خبر نبود و همه جا را نمی‌دید و در یک آن، جواب چندین نفر را نمی‌داد و لازم نیست که پیامبر یا امام از همه جا و همه چیز مطلّع باشد. علاوه براین خدا دربارهٔ ایشان فرموده: «**لاخَوفٌ عَلَیهِم و لاهُم یَحزَنُونَ**» یعنی بزرگان دین در دنیای باقی نه بیمی دارند و نه اندوهی. درحالی‌که اگر از أحوال و گفتار مردمِ دنیای فانی با خبر باشند همواره باید غصّه و اندوه داشته باشند.

بنابراین معلوم می‌شود آنچه أهل غلوّ از قبیل کفعمی و نظایر او بافته‌اند ضدّ قرآن است. زیرا قرآن فرموده انبیاءِ إلهی پس از رحلت از دنیا خبر ندارند و در قیامت نیز می‌گویند ما را پس از وفات علمی به أحوال أمّت نیست (البقره:**۲۵۹** و المائده **۱۰۹** و **۱۱۷**)

سپس می‌گوید: «أَ أَدخُلُ یا حُجَّةَ اللهِ؟» «ای حجّت خدا آیا وارد شوم؟» درحالیکه بنابه فرمودهٔ قرآن پس از انبیاء کسی از جانب خدا حجّت نیست (النِّساء:۱۶۵) و أمیرالؤمنین نیز تصریح فرموده که با حضرت ختمی مرتبت (ص) حجّت إلهی پایان یافته است. «تَمَّت بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ(ص) حُجَّتُهُ» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۱).

و می‌گوید: « پس ببوس عتبهٔ مبارک را » درحالیکه می‌دانیم در زمان أئمهٔ عتبه‌ای نبوده تا ایشان أمر به بوسیدن کنند و تمام این ضرایح و مقابر با شکوه و جلال را شاهان ستمگر و وزرای غارتگر ساخته اند!!.

نمی‌بیند و کلامش را نمی‌شنود بلکه ملک مأمور به او خبر می‌دهد؟!! **أفلاتعقلون**؟ جواب خواهند گفت : فضولی موقوف !!. (فتأمّل)

گذشته از اینها مدرک و سند کفعمی و نظایراو برای این إذن دخولها چیست؟ آیا کفعمی حقّ تشریع دارد و می‌تواند چیزی به دین اسلام بیفزاید؟! چرا کفعمی سند ادّعای خود را ذکر نکرده است؟.

مؤلّف مفاتیح اضافه می‌کند که: « دوّم إذن دخولی است که علّامهٔ مجلسی(ره) از نسخه‌ای قدیمه از مؤلّفات أصحاب برای دخول در سرداب مقدّس و بقاع منوّرهٔ أئمه(ع) نقل فرموده»!! کدام نسخهٔ قدیمه؟ چرا از مؤلّف آن نامی نبرده است؟ آیا این هم شد مدرک شرعی؟! آیا صِرف قدیم و کهنه بودنِ نسخه‌ای موجب حجّیّت شرعی آن می‌شود؟. **أفلاتعقلون؟**

جالب اینکه در این إذن دخول بی‌سند و مدرک هرچه خواسته، خرافات به هم بافته که نه با دین موافقت دارد نه با تاریخ، از قبیل اینکه گوید: «مُلُوکنا أفضلُ المخلوقین» که این به وضوح تمام، دورغ است و کسی نیست که نداند پادشاهان ما بهترین مخلوقات نبوده‌اند! و یا گوید: «مِن أئِمَّةٍ مَعصومین» درحالی‌که آنان خودرا معصوم نخوانده‌اند! ویا گوید : « واللهُ أكبَرُ الَّذی أظهَرَهُم لَنا بِمُعجِزاتٍ یَعجُزُ عَنهَا الثَّقَلان» «و خداوند بزرگی که ایشان را برای ما با معجزاتی که ثقلین از آوردنش عاجزند، ظاهر فرمود»! می‌پرسیم خداوند امام حسن(ع) را با چه معجزه‌ای آشکار فرمود؟ و امام حسن(ع) کجا فرمود من حُجَّةُ الله هستم ؟!.

عجیب این است اینان إذنِ دخول می‌خوانند ولی بدون آنکه إذن داده شود، وارد می‌شوند؟!!. **أفلاتعقلون؟**

درصفحه ۳۱۸ گوید: « بدان که مستحبّ مؤکد است در حقّ قاطبهٔ مردم خصوص حُجّاج، مشرّف شدن به زیارت روضهٔ مطهّره و آستانهٔ منوّرهٔ فخر عالمیان حضرت سیّد المرسلین محمد بن عبدالله ـ صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَیهِ و آلِه ـ و ترک زیارت آن‌حضرت باعث آن می‌شود که جفا شود در حقّ او (؟!) در روز قیامت و شیخ شهید (که از فقهای شیعه بود) فرمود که اگر مردم ترک زیارت آن‌حضرت کنند بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن به زیارت آن‌حضرت زیرا که ترک زیارت آن‌حضرت موجب جفای مُحَرّم است» !! حال اگر کسی از این بدعت گذاران بپرسد آیا در زمان حیات دنیوی رسول خدا (ص) اگر مؤمنی که

مثلاً در قبیله‌ای دور از مدینه زندگی می‌کرد و به زیارت آن‌حضرت نمی‌رفت، مقصّر بود مرتکب جفا شده بود؟ جوابی جُز هیاهو و تهمت و افتراء نخواهند داشت! معلوم می‌شود که شهید از أحوال و کردار أصحاب پیغمبر پس از رحلت آن بزرگوار[1] مطلّع نبوده و یا تجاهل کرده تا خرافات خود را به کرسی بنشاند!!.

در صفحهٔ **۳۱۹** حدیثی نامعتبر از «اسماعیل بن مهران[2]» آورده که مدّعی است امام صادق(ع)فرموده: «هرگاه أحدی از شما حجّ کند باید که حجّش را ختم کند به زیارت ما که این از تمامی حجّ است» (بحار الانوار، ج۹۷، ص۱۳۹) و یا از قول دو راوی ضعیف موسوم به «هارون بن مسلم» و «مَسعَدة بن صدقه[3]» مدّعی است که رسول خدا(ص) فرموده: « هر که مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از وفات من، شفیع او گردم در روز قیامت». ما عیوب این روایات و سائر احادیثی که در این فصل آورده، در کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص ۲۳۰ به بعد) بیان کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

متأسّفانه خرافه فروشان دائماً سعی دارند که مردم ندانند که انتخاب شفیع با خداست نه با مردم. دیگر آنکه انبیاء و اولیاء پس از رحلت به دنیای باقی، با عالم فانی ارتباط ندارند. درحالیکه همان امامانی که خرافه فروشان دائم مردم را به زیارت مرقد ایشان تشویق و ترغیب می‌کند برخلاف خواستهٔ ایشان فرموده‌اند!! از آن جمله امام باقر(ع) می‌فرماید: «کانَ رَسولُ اللهِ وَ الإستِغفارُ لَکُم حِصنَینِ حَصِینَینِ مِنَ العَذابِ، فَمَضى أکبَرُ الحِصنَینِ وَ بَقِیَ الإستِغفارُ فَأَکثِرُوا مِنهُ فَإِنَّهُ مِحاةٌ لِلذُّنوبِ، قالَ الله ـ عَزَّوَجلَّ ـ : **وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ** [سورة الأنفال:۳۳]»رسول خدا (ص) و استغفار برای شما دو دژ مستحکم در برابر عذاب [إلهی] بودند، دژ بزرگتر [از میان ما] رفت و استغفار

[1]- ر.ک. کتاب حاضر، حاشیهٔ صفحهٔ ۲۰۸و۲۰۹ و کتاب زیارت و زیاتنامه، ص ۱۲ به بعد .

[2]- وی در **عرض اخبار اصول** ص ۶۲۰ و ۷۶۳ معرّفی شده است.

[3]- هر دو در **عرض اخبار اصول**، ص ۱۸۲ معرّفی شده‌اند.

[برایمان] باقی ماند. بدان بسیار بپردازید که محوکنندهٔ گناهان است. خداوند ـ عَزَّوَجلَّ ـ فرموده: (ای پیامبر) **تا تو درمیان ایشانی خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد درحالی‌که استغفار می‌کنند**[1]» (بحار الأنوار، ج۹۰، ص۲۷۹ و ۲۸۱) . بنابراین ما امروز به رسول خدا(ص) دسترسی نداریم و باید استغفار کنیم، امّا متأسفانه افراد خرافی از قبیل مؤلّف مفاتیح مردم را تشویق می‌کنند که به زیارت مراقد بزرگان دین بروند از جمله حضرت فاطمه زهرا(ع) که قبر حضرتش معلوم نیست و می‌گوید قبر آن‌حضرت در سه موضع محتمل است، و در هر سه موضع مطلوب است که آن‌حضرت با جملات رکیکه[2] زیارت شود!! در این زیارت خطاب به آن‌حضرت می‌گوید: «إن كُنّا صَدَّقناكِ إلا ألحَقتِنا بِتَصديقِنا لَهُما» یعنی اگر ما تو را تصدیق نمودیم تو ما را به پدر و شوهر خود ملحق فرما! آیا أئمهٔ مأمور ایصال مردم به مقامات مختلف آخرت هستند؟! دیگر آنکه آیا اگر کسی یک ساعت مقابل قبرشان تملّق بگوید و چاپلوسی کند می‌پسندند؟! علاوه براین أموات، گوشی که با آن صداهای طبیعی این عالم را بشنوند ندارند و آنها بدون آلت شنوایی دنیوی، صداهای دنیای فانی را نمی‌شنوند و فقط خداست که برای شنیدن محتاج آلت شنوایی نیست چنانکه أمیرالمؤمنین(ع) در وصف حقّ تعالی فرموده: «وَ السَّمِيع لابِأداةٍ وَ البَصِير لابِتَفريقِ آلَةٍ» «شنوای بدون وسیلهٔ شنوایی و بینای عاری از وسیلهٔ [بینایی]» (نهج البلاغه، حطبهٔ ۱۵۲) و فرموده: «بَصِيرٌ لايُوصَفُ بِالحاسَّةِ» یعنی بینایی است که [نیاز به] حسّ بینایی ندارد (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۹)، ولی سایر موجودات برای دیدن و شنیدن و ..... نیازمند آلت مخصوص هستند.

البتّه گوش جاعلینِ زیارتنامه‌ها شنوای این حقایق نیست زیرا غرض آنها علاوه بر سودجویی، ایجاد تفرقه بین مسلمین بوده تا از یکدیگر دور شده و ضعیف شوند. چنانکه در زیارت حضرت زهرا(ع) (ص ۳۲۳) پس از اینکه مقداری بر آن مخدّره تملّق و چاپلوسی

---

[1] - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۹۵.

[2] - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۹.

می‌کند، می‌گوید: «مَن جَفاكِ فَقَد جَفا رسولَ اللهِ وَ مَن آذاكِ فَقَد آذى رسولَ اللهِ ..... أُشهِدُ اللهَ و رُسُلَهُ وَ مَلائَكَتَهُ أنّي راضٍ عَمَّن رَضيتِ عَنهُ ساخِطٌ عَلى مَن سَخِطتِ عَلَيهِ» «هرکه به تو جفا کند به رسول خدا(ص) جفا کرده وهرکه تو را بیازارد، رسول خدا(ص) را آزرده است ..... خدا و پیامبران و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که همانا من از کسی که تو خشنود باشی نیز خشنودم و بر هرکه غضبناک باشی من نیز غضبناکم»!.

می‌خواهد بگوید أصحاب پدرت که سالها تحت تعلیم و تربیت آن بزرگوار بودند یعنی مهاجر و أنصار که خدای متعال در آیات متعدّد ایشان را ستوده است به تو جفا کردند و ما باید با چنین کسانی اظهار عداوت کنیم تا دشمنان اسلام خوشحال شوند!!. حال اگر به فرض محال فاطمه (ع) زنده شود و به دنیای فانی باز گردد و بگوید من کینهٔ کسی را ندارم و بر کسی غصبناک نیستم و دست از این جنجال و غوغا بردارید و دست اتّحاد به هم داده و به فکر مشکلات اسلام و مسلمین باشید، در جواب می‌گویند: خیر! باید غضبناک باشی و اگر تو راضی باشی ما راضی نیستیم!! زیرا رونق دکانشان به همین اختلاف و کینه ورزی‌هاست !.

روضه خوانی در روضهٔ حضرت زهرا(ع) این بیت را می‌خواند که:

عُمَر در زد بــه پهلویــش شکست از کینه بازویش .... الخ

چون از منبر پایین آمد به او عرض کردم به اتّفاق مورّخین و محدّثینِ شیعه حضرت علی(ع) دختر همین حضرت فاطمه(ع) را به عقد خلیفهٔ ثانی عُمَر بن الخطّاب در آورد (کافی، ج۲ ص ۳۱۱ طبع هند، تهذیب الاحکام طوسی، ج۳ ص ۳۸۰ و مناقب آل أبی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳ ص ۱۶۲ و مسالک الأفهام، شهید ثانی، چاپ ایران، باب النّکاح و سایر کتب معتبرهٔ دیگر) و أمیرالؤمنین(ع) از عمر دو نواده داشت به نام زید الأکبر و رقیّه. سپس به روضه خوان عرض کردم اگر آنچه تو می‌گویی راست بوده چگونه علی(ع) به این عمل اقدام کرد و دختر حضرت زهرا(ع) را به عقد قاتل در آورد و چگونه دختر فاطمه به این عمل راضی شد و با قاتل مادرش ازدواج کرد و چگونه حضرات حسنَین(ع) دو برادر غیرتمندِ او به این کار راضی شدند؟! در جواب گفت : من این موضوع را نمی‌دانستم!! چه کنیم با کسانی که این

قدر جاهل اند أمّا پول می‌گیرند و روضه می‌خوانند و هر سال بین مسلمین ایجاد عداوت می‌کنند؟!!.

در فصل زیارت أئمّهٔ بقیع خطاب أئمه می‌گوید: «یا أبناءَ رسولِ اللهِ عَبدُکُم وَ ابنُ أَمَتِکُمُ الذّلیلُ بَینَ أیدیکُم» «ای فرزندان رسول خدا(ص) بندهٔ شما و کنیززادهٔ ذلیل شما در برابر شماست»[1]!! آیا کسی که چنین می‌گوید رسول خدا(ص) را می‌شناسد و از سیرهٔ آن‌بزرگوار اندك خبری دارد؟ لا وَ الله . آیا رسول خدا(ص)اجازه می‌داد که أصحابش با او بدین صورت سخن بگویند؟ یا اینکه آنها را نهی می‌فرمود؟ معلوم میشود که این زیارت سازان هیچ اطّلاعی از سیرهٔ پیغمبراسلام و حضرت علی(ع) نداشته‌اند و نمی‌دانسته‌اند که حضرت أمیر فرموده : «لاتَکُن عَبدَ غَیرِكَ وَ قَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً»«بندهٔ دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است» (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱). نمونهٔ دیگر ازجهل این بدعت گذاران این است که می‌گویند : «هذا مَقامُ مَن أسرَفَ وَأخطَأَ وَاستَکانَ وَ أَقَرَّ بِما جَنی وَرَجا بِمَقامِهِ الخَلاصَ وَ أن یَستَنقِذَهُ بِکُم مُستَنقِذُ الهَلکی مِنُ الرَّدی فَکونوا لِی شُفَعاءَ ....» «این ایستادن کسی است که زیاده روی و خطا کرده وسستی ورزیده و به آنچه جنایت کرده اقرار نموده و با این ایستادنش [در مقابل شما] امید خلاصی دارد که خود را به وسیلهٔ شما از پستی و نابودی نجات دهد، پس شما شفیعان من باشید ....»!!. باید به این نادان خرافی گفت اوّلاً انتخاب شفیع با خداست نه با بندهٔ خدا، ثانیاً مگر نمی‌دانی که رسول خدا(ص) و أئمّهٔ بزرگوار اسلام در زمان حیات دنیوی خود نیز دوست نداشتند مردم خلافکاریهای خود را به ایشان بگویند. مثلاً اگر زنا یا دزدی یا ..... مرتکب شده‌اند به نزد ایشان بیایند و کار نادرست خود را به آن‌حضرات اعلام کنند و به منظور پاك شدن از عواقب گناه و خطای خویش تقاضای بخشش و شفاعت یا تقاضای إقامهٔ حدّ کنند و اگر کسی چنین می‌کرد آن بزرگواران از آنها روی گردانده و به آنها بی‌اعتنایی می‌کردند، چنانکه حضرت علی(ع) فرموده: «ما أقبَحَ

---

[1]- مشابه این قول را در زیارت امام حسین(ع) در عیدین نیز آورده است .

بِالرَّجُلِ مِنکُم أن یأتِیَ بَعضَ هذِهِ الفَواحِشَ فَیَفضَحَ نَفسَهُ عَلی رُؤُوسِ المَلَأِ أفَلاتابَ فِي بَیتِهِ؟ فَوَاللهِ لَتَوبَتُهُ فِیما بَینَهُ وَ بَینَ اللهِ أفضَلُ مِن إقامَتِی عَلَیهِ الحَدّ» «چه زشت است بر مردی از شما [مسلمین] که برخی از این کارهای زشت و ناپسند را مرتکب شود، آنگاه خود را در حضور مردم رسوا سازد! چرا در خانهٔ خویش [و در خلوت با خدایش] توبه نمی‌کند؟! به خدا سوگند، هر آینه توبهٔ [صادقانهٔ] او درمیان خود و خداوند بهتر است از اینکه من حدّی بر او اقامه کنم[1]» حال چگونه ممکن است چنین بزرگواری راضی باشد که پس از وفاتش مسلمین از راههای دور بر مرقدش حاضر شده و به اسراف و خطا و جنایت و گناه خویش اقرار کنند و نجات خود را از ایشان بخواهند؟!. **أفلاتعقلون**؟!.

به افراد راه نایافته باید گفت بروید صادقانه توبه کنید و برای جبران گناه، أعمال خیر به جای آورید و گناه خود را برای غیرخدا بیان نکنید زیرا غیرخدا نمی‌تواند شما را نجات دهد چنانکه خداوند به پیامبرش فرموده: **أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ** [سورة الزّمر:۱۹] «آیا کسی را که فرمان عذاب بر او سزا و روا گشته، پس آیا تو (ای پیامبر) کسی را که در آتش دوزخ است می‌رهانی؟!». بنابراین رسول خدا(ص) نمی‌تواند کسی را از عذاب إلهی برهاند، چگونه دیگران می‌توانند؟! کسانی‌که زائرین از آنها نجات خویش از عذاب إلهی را می‌خواهند، خود از عذاب إلهی خائف‌اند و نمی‌توانند بی‌إذن حقّ سخنی بگویند و خود با أعمال خیر نزد خدا منزلت می‌جویند، بنابراین به جای تملّق گویی و اظهار ذلّت بر مرقدشان، از أعمال و أقوال ایشان پیروی کنید.

در صفحهٔ ۳۳۷ برای ترغیب به خواندن زیارتنامه برای بزرگان دین و زیارت قبورشان مطالبی آورده است. باید گفت: ای نادان خرافی برو قرآن وسنّت و سیره را یاد بگیر تا بدانی کردار رسول خدا(ع) چگونه بوده و بدان که کلمات دیگران برتو حجّت نیست.

---

[1]- فروع کافی، ج۸، ص۱۸۸.

زیارتی‌هم برای شهدای اُحُد ـ رضوانُ اللهِ عَلَیهِم ـ ذکرکرده که مجلسی سندی برایش نیاورده است (بحار الأنوار، ج۹۷، ص ۲۲۱و ۲۲۲) معلوم نیست این بافندگیها براثر بیکاری بوده یا غرض و مرض دیگری درکار بوده است وَ اللهُ أعلَم. در صفحهٔ **۳۳۹** از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده می‌گوید قبر رسول خدا(ص) و أئمه أشرف از کعبهٔ معظّمه است!! درحالی‌که خودپیغمبر به زیارت کعبه می‌رفت ودر برابر کعبه رکوع و سجود می‌کرد. آری این است معلومات این غالیان!! مخفی نماند که در همین صفحه روایتی آورده که مدّعی است نماز در مسجد پیامبر أکرم ده هزار برابر نماز در مکانهای دیگر است و کعبه را استثناه نکرده (بحار الأنوار، ج۹۷، ص۱۴۷ و فروع کافی، ج۴، ص۵۵۶) جالب است بدانیم که راوی این دروغ نیز «علیّ بن الحکم[۱]» است که قائل به تحریف قرآن بود !! **فَٱعۡتَبِرُواْ يَـٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَـٰرِ**

فصل چهارم در زیارت حضرت أمیرالمؤمنین

حضرت علی(ع) فرموده: «هَلَكَ فِيَّ رَجُلانِ : مُحِبٌّ غالٍ وَ مُبغِضٌ قالٍ» «دو مرد دربارهٔ من هلاک شدند: دو ستدارغلوّکننده ودشمن بدخواه» و فرموده : «يَهلِكُ فِيَّ رَجُلانِ: مُحِبٌّ مُفرِطٌ و باهِتٌ مُفتَرٍ» «دو فرد دربارهٔ من هلاک شوند: دوستدار افراطی و دشمن بهتان زننده» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷ و ۴۶۹) خوشبختانه در زمان ما کسی‌که ارادتمند آن‌حضرت نباشد، پیدا نمی‌شود أمّا دوستان نادان که از دشمن بدترند، بسیارند!!.

چون به زیارات مذکور دراین باب، در کتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۲۵۹ به بعد) پرداخته‌ایم لذا خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم و در اینجا به اختصار مطالبی را به اطلاع شما می‌رسانیم. شیخ عبّاس می‌گوید: چون به دروازهٔ نجف برسی بگو ....

---

[۱]- او را در **عرض اخبار اصول**، صفحهٔ ۲۴۵ و ۵۹۳ و ۶۸۲ معرّفی کرده‌ایم.

الخ» درحالی‌که در زمان امام، نجف دروازه نداشته و هنوز قریه‌ای نبوده تا امام دستور دهد چون به دروازه رسیدی چنین و چنان بگو! معلوم می‌شود تمام این أقوال در قرون بعدی جعل شده است!! و یا نقل کرده: «وَاللهِ نمی‌خورد آتش جهنّم قدمی را که غبار آورده شود در زیارت حضرت أمیرالمؤمنین(ع) خواه پیاده رود، خواه سواره»!! بنابراین أهل عراق همگی أهل بهشت هستند و دروزخ را نمی‌بینند، چرا، برای اینکه مرقد علی(ع) را زیارت می‌کنند! درحالی‌که اگر درزمان حیات حضرت علی(ع) کسی آن بزرگوار را ملاقات و زیارت می‌کرد، بهشت بر او لازم نمی‌شد أمّا قبر او در نظر غُلاة از خودش مهمتر است !! در آخر حدیث می‌گوید: «بنویس این حدیث را به آب طلا».آری جعلیّات این جاهلین غالی را باید با آب طلا نوشت چون سهم مؤثّری در گمراه کردن مردم دارند و ایشان را از قرآن دور کرده و به خرافات مشغول ساخته و استعمارگران را بسیار خرسند می‌کنند!.

و یا خبری بی‌اعتبار نقل کرده که «در پشت کوفه قبری هست که پناه نمی‌برد به آن قبر دردناکی، مگر آنکه حقّ تعالی او را شفا کرامت فرماید»! حال اگر کسی بپرسد پس چرا مراجع تقلید ساکن نجف هر وقت بیمار می‌شوند به جای رفتن بر مرقد حضرت علی به ممالك اروپا رفته و یا از آنجا برایشان طبیب می‌آورند؟! علاوه بر اینکه خود حضرت أمیر(ع) بیمار می‌شد! پس چگونه رفتن بر مرقدش موجب شفا یافتن می‌شود؟! چه جوابی می‌دهند؟ خدایا زین معمّا پرده بردار. و یا می‌گوید: «اَللّهُمَّ إنَّ هذَا الحَرَمَ حَرَمُكَ وَ المِقامُ مَقامُكَ» «پروردگارا، این حرم - را که ستمگری از أموال حرام یا شبهه ناک ساخته ـ حرم توست و این جایگاه جایگاه توست»!!. آیا خود أئمّه این جملات را به مؤمنین تعلیم داده و خود را تا این اندازه بالا برده‌اند و تابدین حدّ خودپسند و مغرور بوده‌اند یا جاعلین این زیارتنامه‌ها را از قول ایشان ساخته‌اند. اینها نه خدا را شناخته‌اند و نه با سیرۀ پیامبر و أئمّه آشنا هستند .

در زیارت مطلقه در وصف حضرت أمیر(ع) می‌گوید: «اِنتَجَبتَهُ مِن خَلقِكَ وَ الدَّلیل عَلی مَن بَعَثتَهُ بِرِسالاتِكَ وَ دَیّان الدِّین.... الخ» «او را بر خلقِ خویش برگزیدی و راهنمای کسانی‌که به رسالتت مبعوث فرمودی و جَزا بخش [روز] قیامت.... الخ» آیا این سخنان کفر

نیست؟ مخالفت با علی نیست؟ اگر اینها کفر نباشد پس کفر چیست؟! آیا علی(ع)که فرموده: «به سنّت پیامبر اقتدا کردم» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۰۵) پیرو رسول خدا(ص) بوده یا راهنمای او؟ چرا خدا هدایت أمّت را به راهنمای أنبیاء نسپرد؟!. **أفلاتعقلون؟**

خدا لعنت کند کسانی را که با مدّاحی و تعریف و تمجید و اظهار ارادت و ...... هر خرافه و هر باطلی را درمیان مسلمین و پیروان قرآن رواج دادند. باید به مردم فهمانید که اسلام دین مدّاحی و نوحه خوانی و کارهای غیرمنطقی نیست و رسول خدا(ص) از اینگونه کارها نهی نموده است. چنانکه فرموده: «اُحثُوا فِي وُجوه المِدّاحينَ التُّراب» «به صورت مدّاحان خاك بپاشید[1]» و دربارهٔ نوحه خوانی فرموده: «اَلنِّياحَةُ مِن عَمَلِ الجاهِلِيّة» «نوحه خوانی از کارهای [عهد] جاهلیت است[2]» و «نَهي رسولُ الله (ص) عَنِ الرَّنَّةِ عِندَ المصيبة ونَهى عَنِ النِّياحَة و الإستماعِ إلَيها» « رسول خدا(ص) از فریاد کردن به وقت مصیبت و از نوحه خوانی و گوش کردن به آن نهی فرمود[3]» و هنگامی که جناب جعفر بن أبی‌طالب ـ رضوانُ الله علیه ـ کشته شد به حضرت فاطمه(ع) فرمود: «لاتَدعی بِذُلٍّ و لاثُكلٍ ولاحزنٍ» «واذلّاه و واویلاه و واحزناه مگو[4]» و «إنَّ رسولَ الله(ص) قال لِفاطمةَ(ع) اذا أنَا مِتُّ فَلاتَخمِشی عَلَيَّ وَجهاً و لاتَرخي عَلَيَّ شَعراً و لاتُنادِي بِالوَيل و لاتُقيمنّ عَلَيّ نائِحَةً» «رسول خدا(ص) به حضرت فاطمه(ع) فرمود چون من وفات یافتم صورت مخراش و مو پریشان مکن و فریاد واویلاه بر نیاور و نوحه خوانی برپا مکن[5]» و فرمود: «لَعَنَ اللهُ الخامِشَةَ وَجهَها و الشّاقَّةَ جَيبَها وَ الدّاعِيَةَ بِالوَيلِ و الثُّبور» «خدا

---

[1]- وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۱۳۲، حدیث اوّل.

[2]- من لایحضره الفقیه، ج۴ ص ۳۷۶ - وسائل الشیعه، ج۲، ص۹۱۵ .

[3]- وسائل الشّیعه، ج۲ ص ۹۱۵ و ج۱۲، ص ۹۱ - در مسند زید (ص ۱۷۵) نیز از حضرت علی(ع) مروی است که «نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنِ النَّوحِ» « پیامبر(ص) از نوحه خوانی نهی فرمود».

[4]- وسائل الشیعه، ج۲ ص ۹۱۵ و ج۱۲، ص ۹۱

[5]- وسائل الشیعه، ج۲، ص ۹۱۶ — حضرت سیّد الشهداء(ع) نیز به پیروی از سُنت جدّ اکرمش به حضرت زنیب فرمود: «یا اُخَيَّة اِنِيّ اَقسَمتُ عَلَيكِ فَاَبِرّی قَسَمي لاتَشِقّی عَلَيَّ جَيباً وَ لاتَخمِشي عَلَيَّ وَجهاً و لاتَدعی

لعنت کند زنی را که [به هنگام مصیبت] چهرهٔ خویش بخراشد و گریبان بدرَد و فریاد و فغان بر آورَد[۱]» و «لَیسَ مِنّا مَن حَلَقَ و لا مَن سَلَقَ و لا مَن خَرَقَ و لا مَن دعا بِالوَیلِ و الثُّبور» «از ما نیست آن‌که موی خویش بکند (یا بتراشد) و صدای خود را بلند کند و گریبان بدرَد و فریاد وفغانِ واویلاه و واثبورا برآورد[۲]». و فرمود «اِنّما نُهِیتُ عَنِ النَّوحِ عَن صَوتَینِ أحمَقَینِ فاجِرَین صَوتٍ عِندَ نغم لَعِبٍ و لَهوٍ و مَزامیر شیطانٍ و صَوتٍ عِندَ مُصیبَةٍ خَمشِ وُجوهٍ وَ شَقِّ جُیُوبٍ و رَنَّةِ شیطانٍ» «همانا نهی شدم از نوحه خوانی، از دوصد ای دو أحمق فاجر یکی صدای به وقت لَهو و لعب و مزمارهای شیطانی و دیگر صدایی به وقت مصیبت که خراشیدن صورتها و دریدن گریبانها و فریادهای شیطانی است[۳]» و فرمود :«أربَعٌ فی أمَّتی مِن أمرِ الجاهلیّة لایَترُکونَهُنَّ : الفَخرُ فی الأحسابِ و الطَّعنُ فی الأنساب و الإستسقاءُ بِالنّجوم و النِّیاحَةُ» «چهار چیز در أمّتم از امور جاهلیّت است که آنها را ترک نمی‌کنند: فخر فروشی به بستگان، طعنه زدن در نسبها و به ستارگان باران خواستن و نوحه سرایی[۴]» پیامبر(ص) در هنگام شهادت عمویش جناب حمزه(ع) مردم را از نوحه خوانی نهی فرمود[۵]» و فرمود: «صَوتانِ ملعونان یَبغُضُهُمَا اللهُ: اعوالٌ عِندَ مُصیبةٍ و صوتٌ عند نغمةٍ یَعنی النَّوحَ و الغَناءَ»

عَلَیَّ بِالوَیل و الثُّبور اذا أنَا هَلَکتُ» «خواهر جان، من تو را به [خدا] سوگند داده‌ام و تو به سوگندم پایبند باش که چون شهید شدم بر [مصیبتِ] من گریبان چاک مکن و رخسار خویش مخراش و فریاد واویلاه و واثبورا بر میاور» (الارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۷).

[۱]- مسکّن الفواد، زین الدین العاملی، ص ۱۰۸ – مستدرک الوسائل، ج۱، ص۱۴۴.

[۲]- مسند الامام زید، ص ۱۷۵ – این حدیث را شهید ثانی به صورت: «لَیسَ مِنّا مَن ضَرَبَ الخُدودَ وَ شَقَّ الجُیوب» «از ما نیست کسی که [به وقت مصیبت] بر گونه‌ها (صورت) بزند و گریبان بدرَد» آورده است. (مسکّن الفؤاد، ص ۱۰۸).

[۳]- مستدرک الوسائل ج۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

[۴]- المصنّف، ج۳، ص ۵۵۹ - وسائل الشیعه، ج۱۲ ص۹۱ و مستدرک الوسائل، ج۱ ص ۱۴۳.

[۵]- المصنّف، ج۳ ص، ۵۶۱ .

«دو صدا مورد لعن است که خدا آنها را دوست نمی‌دارد، ناله‌های وقت مصیبت و صدای وقت نغمه یعنی نوحه خوانی و آواز غنائی[1]» و همچنین فرمود: «ضَربُ المسلِمِ بِيَدِهِ عَلى فَخِذِهِ عِندَ المصيبَةِ إحباطٌ لِأجرِهِ» «هنگام مصیبت مسلمانی که با دست بر رانِ خویش می‌کوبد، أجرش از بین می‌رود[2]» چنانکه حضرت باقر(ع) نیز فرموده: «أشَدُّ الجَزَعِ الصُّراخُ بِالوَيل وَ العَويل و لَطمُ الوَجه و الصَّدر وَ جَزُّ ا لشَّعرِ عَنِ النَّواصی و مَن أقامَ النّواحَةَ فَقَد تَرَكَ الصَّبرَ و أخَذَ فِي غَيرِطريقِه» «هنگام مصیبت شدیدترین شکلِ بی‌تابی و بی‌صبری فریاد واویلاه برآوردن و به صورت و سینه زدن و زدن موی جلوی سراست و کسی که نوحه خوانی برپا دارد. هرآینه صبر و بردباری را ترک نموده و راهی جُز راه صبر را در پیش گرفته است[3]».

❁ ❁ ❁

سایرزیارتی که برای حضرت أمیر(ع) در مفاتیح آمده -و ما در کتاب **زیارت و زیارتنامه** به اختصار به آنها پرداخته‌ایم ـ نیز معیوب اند خصوصاً زیارت ششم که هرچه کفریّات و خرافات بوده جمع آوری کرده است!! یکی از رُوات این زیارت «سیف بن عمیره» است که مورد لعن أئمّه بوده است[4]. در این زیارت حضرت علی را «بابُ الله» و «عَینُ الله» و «جَنبُ الله» و «وَجهُ الله» و «قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النّار» و .... خوانده است، سپس آن‌حضرت را «نور الأنوار» شمرده که معلوم است بافندهٔ این زیارت تحت تأثیر عقاید فلاسفهٔ یونان بوده که می‌گفتند خدا عقل أوّل یا نورالأنوار را خلق کرد و آنگاه همه چیز را عقل أوّل و یا از

---

[1]- مستدرك الوسائل، ج۱، ص ۱۴۴.

[2]- فروع کافی، ج۱ ص ۲۲۴ –چنانکه أمیرالمؤمنین نیز فرموده: «مَن ضَرَبَ يَدَهُ عَلى فَخِذِهِ عِندَ مُصيبَتِهِ حَبِطَ أجرُهُ (عَمَلُهُ) = کسی که هنگام مصیبت دستش را بررانش بکوبد پاداش او (پاداش علمش) ضایع شود» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۴).

[3]- فروع کافی، ج۱، ص ۲۲۲ .

[4]- وی در صفحهٔ ۷۸ **عرض أخبار أصول** معرّفی شده است.

نورالأنوار خلق نمود!! همچنین علی را «حَبلُ اللهِ المتِین» خوانده درحالیکه حضرت أمیر(ع) قرآن را حبل محکم إلهی شمرده است (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۶ و ۱۷۶ و ۱۹۰) در این زیارت می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَی الأصلِ القَدیمِ وَ الفَرعِ الکَریمِ اَلسَّلامُ عَلَی الثَّمَرِ الجَنِیِّ» که معلوم می‌شود جاعل آن را متأثّر از نصاری بوده ومضمون تثلیث را در زیارت وارد کرده و خوانندهٔ غافل، زیارت مذکور را که مضمونی شرک آلوده دارد به قصد تقرّب می‌خواند!! ما رأی شیخ محمّد حسن نجفی صاحب «جواهر» را دربارهٔ این زیارت درکتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۲۷۲) آوردایم. دربارهٔ این زیارت و زیارت هفتم مطالعهٔ کتاب مذکور ضروری است .

در صفحهٔ ۳۶۵ می‌گوید: «چون خواستی وداع کنی آن‌حضرت را، بخوان این وداع را»! جای تعجّب است که خرافیّین از یک سو علی را همه جا حاضر و ناظر می‌دانند و در همه حال او را می‌خوانند و «یا عَلی مَدَد» می‌گویندو از سوی دیگر او را فقط در حرمش می‌دانند و با او وداع و خدا حافظی می‌کنند!! اگرچه هر دو غلط است زیرا آن‌حضرت پس از شهادت، دنیای مادّی و فانیِ ما را ترک کرده و به عالم باقی رحلت فرموده و ارتباطی با دنیای مادّی ما ندارد و متنعّم به نعمتهای پروردگار است.

در **مقصد دوّم** از زیارات مربوط به أمیرالمؤمنین(ع) زیارتی آورده که مخصوص روز عید غدیراست و برای آن ثوابهای عجیب و غریب ذکر کرده‌اند و ناقل این ثوابها راوی بی‌اعتباری است موسوم به «ابن ابی‌نصر[1]». ما در کتاب حاضر (ص ۳۷۵ به بعد) دربارهٔ عید غدیر و مسائل مربوط به آن تا حدودی سخن گفته‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم و علاوه بر مطالب مذکور، خوانندگان محترم را به کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» ارجاع می‌دهیم که امید است از مطالعهٔ آن غفلت نکنند.

متأسّفانه تأکید و اصرار بر مسألهٔ غدیر، صدها سال پس از دوران خلفای راشدین، هیچ نفعی برای مسلمین زمان ما ندارد و در این زمانه که بین مسلمین تفرقه ایجاد شده و پیروان هر مذهب با پیروان مذاهب دیگر عداوت دارند و مسلمانان در کمال ضعف بسر می‌برند و از

---

[1]- وی در **عرض أخبار أصول** معرّفی شده است.(ص ۲۲۴)

ملل دیگر عقب مانده‌اند اصرار بر اثبات خلافت زید یا عَمرو به چه کار می‌آید؟! شاید اگر بلافاصله پس از رحلت رسول خدا(ص) علی(ع) زمام خلافت را به دست می‌گرفت بهتر بود أمّا اینکه در آن زمان چه کسی خلیفه باشد به ما در زمان حاضر مربوط نیست و از قدرت ما خارج بوده و ما نمی‌توانیم ابوبکر را خلع و علی را به خلافت برسانیم. بی‌سبب نیست که قرآن دربارهٔ گذشتگان به ما تعلیم فرموده که : **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ** [سورة البقرة:١٣٤ و١٤١] «آنان أمّتی بودند که گذشتند آنچه [از اعمال نیک] کسب کردند به نفع خودشان و آنچه [از اعمال ناپسند] کسب کردند به زیان خودشان است و دستاورد شما [نیز چه خوب وچه بد] از آنِ شما است و دربارهٔ آنچه ایشان می‌کردند از شما سؤال نخواهد شد».

حال شما شیعیان که این همه شب و روز و پنهان و آشکار به فکر زمامدار مُحِقّ یا نامُحِقّ در هزار سال قبل هستید، الآن زمامداران شما به مراتب از زمامداران صدر اسلام بدتراند، چرا به فکر امروز خود نیستید تا حقوق خود را استیفاء کنید ؟!

باری، در زیارات «مقصد دوّم» برای فریب عوام النّاس، حقّ و باطل را مخلوط کرده و به بهانهٔ اظهار ارادت به أمیرالمؤمنین(ع) می‌گوید که تو ایمان داشتی ودیگران مشرک بودند وتو تصدیق کردی و دیگران تکذیب کردند وتو جهاد کردی و دیگران نکردند. باید گفت یکی از این افراد بی‌ایمان خود جاعل این زیارت است و خواسته فتنه گری کند وگرنه پس از چند قرن، بدگویی از گذشتگان و مذّمت ایشان چه فائده‌ای برای ما دارد. آری، معلوم است که ابتداء أصحاب رسول خدا(ص) مشرک وکافر و اهل تکذیب بودند ولی به تدریج ایمان آوردند و خداوند منّان نیز پذیرفت و حتّی گروهی از ایشان را در کتابش مورد تمجید قرارداد. حال به شما چه مربوط است که آنان چگونه بوده‌اند ؟ خصوصاً کسانی که أمیرالمؤمنین(ع) نیز از ایشان به نیکی یاد کرده است .

أمّا این جاعل برای وصول به مقصود خود - که قطعاً خیر نبوده است ـ به چاپلوسی پرداخته که ای سیّدالوصیّین، ای سیّدالمسلمین، ای مَولَی المؤمنین، ای امام المتّقین، ای

سیّدالأوصیاء، ای «وارث علم النّبیّین» (درحالیکه علم ارثی نمی‌شود) من شهادت می‌دهم که تو چنین و چنانی .....الخ.

باید گفت أمیر المؤمنین(ع) هر فضیلتی داشته به تو مربوط نیست. حضرت أمیر(ع) بیش از همه در راه وحدت واتّحاد مسلمین می‌کوشید و فداکاری می‌کرد أمّا تو جُز در راه تفرقه نمی‌کوشی، تورا به او چه کار؟! باری این تفرقه انداز آمده آیاتی از قرآن را مختصّ علی(ع) شمرده و شهادت داده «اَلشّاکّ فیكَ ماآمَنَ بِالرَّسول الأمین = شكّ کننده دربارۀ تو به پیامبر أمین(ص) ایمان نیاورده است»!! و می‌خواهد علی را از أصول دین قلمداد کند زیرا ایمان به همۀ أصول دین، واجب است. درحالی‌که علی(ع) خود را تابع دین می‌شمارد و خود را نه از اصول دین می‌داند نه از فروع آن. سپس می‌گوید خدا دین را به ولایت تو کامل فرمود (أکمَلَهُ بِوِلایَتِکَ) و این تهمت به خداست که فرموده: **فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ** [سورة الأنعام:١٤٤] «پس کیست ستمکار تر از کسی که بر خدا به دروغ افترا بندد تا مردم را از روی نادانی گمراه سازد همانا خداوند گروه ستمکاران را هدایت و رهنایی ننماید» زیرا خدا أصول دین را در قرآن به وضوح تبیین فرموده و در آن ذکری از ولایت نیست[1].(فتأمّل جدّاً)

سپس می‌گوید: شهادت‌می‌دهم که تو صراط مستقیمی!! به‌عبارت دیگر آیا به‌نظراین جاعل، حضرت علی(ع)که هرروز در نمازهایش بارها عرض می‌کرده: **ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ** «(پروردگارا) ما را به راه راست و درست رهبری فرما» شوخی می‌کرده و خودش صراط مستقیم بوده است؟! و یا منظورش این بوده که خدایا ما را به خودم رهبری فرما؟! معلوم است که جاعل با قرآن کریم آشنا نبوده که می‌فرماید: **قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ** [سورة الأنعام:١٦١] «(ای پیامبر) بگو همانا

[1] - ر.ك. کتاب حاضر، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

پروردگارم مرا به راهی راست و درست هدایت فرمود، دینی پایدار و استوار، کیش ابراهیم حقّ گرای» بنابراین بنابه فرمودهٔ قرآن پیغمبر یا حضرت علیّ صراط مستقیم نیستند بلکه به صراط مستقیم هدایت شده‌اند ومردم را به صراط مستقیم دعودت می‌کنند.

اگر جاعلِ این زیارت با قرآن آشنا بود، درمی‌یافت که به صلاح نیست که علی(ع) را صراط مستقیم قلمداد کنیم زیرا کتاب خدا فرموده: **قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ** [سورة الأعراف:١٦] «(شیطان) گفت: پس از آن روکه مرا به بیراهه افکندی، من هم هرآینه البتّه [برای فریقتن ایشان] بر راه راست تو می‌نشینم» آیا می‌توان گفت که شیطان فقط بر سر راه علی (ع) می‌نشیند ؟! حال خواننده ملاحظه کند که این جاعل زیارت ساز چه خیانتی به قرآن کریم کرده و آیات إلهی را تفسیر به رأی کرده و مکرّراً می‌گوید هرکسی این بافته‌ها را نپذیرفته گمراه است وازحقّ عدول کرده وبا حقّ عناد دارد درحالی‌که خود بافنده، به خدا و کتابش ایمان نداشته وگرنه چندین صفحه مطالب دینی جعل نمی‌کرد و به بزرگان دین نسبت نمی‌داد.

در این زیارت با بسیاری از آیات قرآن بازی کرده که از آن جمله است آیهٔ **۱۵۳** سورهٔ مکّی أنعام. اگر خوانندهٔ محترم به قرآن کریم مراجعه کند ملاحظه خواهد کرد که خدا دردو آیهٔ قبل فرموده: «(ای پیامبر) بگو بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام فرموده، [بر شما] بخوانم، اینکه چیزی را با او شریک نپندارید و به پدر و مادر نیکویی کنید و از بیم تنگدستی فرزندان خویش را نکشید ما شما را با ایشان روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت و ناپسند، خواه آشکار و خواه نهان، نزدیک نشوید و نفسی را که خداوند حرام فرموده جُز به حقّ مکُشید، اینهاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده: باشد که بیند یشید و به مال یتیم، جُز به نیکو ترین صورت، نزدیک مشوید تا به حدّ رشد خویش برسد و پیمانه و ترازو را به دادگری بپیمایید. ما هیچ کس را جُز قدرطاقتش تکلیف نمی‌کنیم و چون [به وقت گواهی] سخن گویید انصاف و عدل پیشه کنید گرچه [دربارهٔ] خویشاوند [شما] باشد و به پیمان إلهی وفا کنید، اینهاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده، باشد که به یاد آرید» سپس

فرموده: **وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُ** [سورة الأنعام:١٥٣] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید» أوّلاً این سورۀ مکّی است و در دوران مکّه مسألۀ ولایت و خلافت علی(ع) اصلاً مطرح نبوده، ثانیاً: چنانکه ملاحظه می‌کنید آیات فوق هیچ ربطی به حضرت أمیر(ع) ندارد ولی جاعل زیارت می‌گوید: «وَ أَشهَدُ أَنَّكَ المَعنِيُّ بِقَولِ العَزيزِ الرَّحيمِ **وَ أنَّ هذا صِراطِي مُستَقيماً فَاتَّبِعُوهُ** ......» «وشهادت می‌دهم که در گفته خداوند پیروزمند مهربان [که فرموده] **و همانا این است راه راست من پس آن را پیروی کنید،** تو مورد نظر بوده‌ای» !! و در واقع با آیات قرآن بازی کرده است. ولی هرکه اندکی با قرآن مأنوس باشد می‌داند که پیغمبر و امام، «صراط مستقیم» نیستند بلکه سالک صراط مستقیم و هادی سایرین به «صراط مستقیم» می‌باشند. چنانکه قرآن به پیامبر فرموده: **وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ صِرَٰطِ ٱللَّهِ** [سورۀ الشوری:۵۲-۵۳] «(ای پیامبر) همانا تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خداوند» و نفرموده تو همان صراطی. (فَلاتَجاهَل)

دیگر آنکه می‌گوید:«لَعَنَ اللهُ مَن ساواكَ بِمَن ناواكَ» «خدا لعنت کنید کسی که تو را با رقیبت برابر شمرده است» و این مخالفت با خود أمیرالؤمنین است که در خطبۀ ۱۶۴ نهج البلاغه به عثمان می‌فرماید: «به خدا سوگند نمی‌دانم تو را چه بگویم! چیزی نمی‌شناسم که تو ندانی و نتوانم تو را به أمری رهنمون شوم که ندانی، همانا تو هر آینه آنچه را که می‌دانیم، می‌دانی و در چیزی برتو پیشی نجسته‌ایم که [اینک] تو را از ان آگاه سازیم و چیزی را در خفا در نیافته‌ایم تا [اینک] به تو برسانیم، و براستی‌که [امور را] دیده‌ای همچنانکه ما دیدیم و شنیدی همچنانکه ماشنیدیم و با رسول خدا (ص) همنشینی کردی همچنانکه ما همنشینی کردیم و فرزند أبی‌قُحافَه (= ابوبکر) و فرزند خَطّاب (= عُمَر) به انجام کردار نیک از تو سزاوارتر نبودند و تو به رسول خدا(ص) به لحاظ پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری و از نظر دامادی پیامبر(ص) به امتیازی نائل شده‌ای که آن دو بدان نرسیدند ..... الخ».

به هرحال آیاتی که در این زیارتنامه آورده یا عمومیّت داشته - و هر چند که حضرت علی از بهترین مصادیق آیات مذکور باشد ـ ولی اختصاص به آن حضرت ندارد (فَتَأمّل) و یا اینکه اصلاً مربوط به آن حضرت نیست. مثلاً می‌گوید:«وَ لَقَد أنزَلَ الله تَعالی فیكَ مِن قَبلُ وَ هُم كارِهون» « و هر آینه خداوند متعال دربارهٔ تو از قبل [آیه‌ای] نازل فرمود درحالی‌که ایشان خوش نداشتند» سپس آیهٔ۵۴تا ۵۶ سورهٔ مائده راکه مربوط به علی(ع) نیست می‌آورد. آیات مذکور می‌فرماید: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید هرکه از شما از دین خویش باز گردد به زودی خدا **گروهی** [دیگر] را می آورد که **آنان** را دوست می‌دارد و **آنان** [نیز] او را دوست می‌دارند. [آنان] با مؤمنان فروتن و با کافران سرفرازاند. در راه خدا جهاد **می‌کنند** و از سرزنش هیچ ملامت گری بیم **ندارند**. این فضل و رحمت خداست که آن را به هرکه بخواهد عطا فرماید و خدا گشایش دهندهٔ داناست. همانا ولیّ و دوست شما خداست و پیامبرش و کسانی‌که ایمان آوردند، همانان که نماز به پا داشته و خاضعانه زکات می‌پردازند[1] وهرکه خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ و دوست خود بگیرد [بداند که» حزب خدا همان پیروزمندان اند».

دربارهٔ آیهٔ ۵۴ سورهٔ مائده باید توجّه داشت که این زیارتنامه ساز کاملاً جاهل (و یا جدّاً معاند) بوده و حتّی از تفاسیر شیعه اطّلاع نداشته و إلاّ می‌دانست که ۱۳ طائفه - سه گروه در سال آخر حیات پر برکت رسول خدا(ص) و بقیّه در خلافت ابوبکر- مرتدّ شدند که از آن جمله أسود عنسی کاهن در یمن و مسیلمهٔ کذّاب دریمامه و طلیحه بن خویلد از بنی أسد و ..... ـ که در کتب مفصّل تفسیر و تاریخ مذکوراند ـ و در زمان خلافت ابوبکر، مسلمین با آنها جهاد کرده و همگی به فضل و نصرت إلهی سرکوب شدند و اسلام پیروز گردید. باید توجّه داشت که فعل آیهٔ ۵۴ سورهٔ مائده مستقبل است (**فَسَوفَ يَأتي** ...= خواهد آورد) و چون سورهٔ مائده آخرین سورهٔ بلندی است که نازل شده، در این آیه از قبل، خبر داده که عدّه ای

---

[1]- دربارهٔ آیهٔ ۵۵ سورهٔ مائدهٔ ضرور است که مراجعه شود به **شاهراه اتّحاد**، ص ۱۴۵ به بعد و **عرض اخبار اصول**، ص ۲۸۵ و ۳۸۱ تا ۳۸۳ و ۵۸۳ و ۵۸۴.

مرتدّ می‌شوند و این خبر قرآن، تحقّق یافت و عدّه‌ای در سال آخر حیات رسول خدا(ص) مرتدّ شدند و گروهی نیز پس از رحلت پیامبر.

بنابراین واضحترین مصداق «**قَومٍ یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ**» «گروهی که خدایشان دوست می‌دارد و آنان نیز خدای را دوست می‌دارند» همان مجاهدین اسلام در زمان ابوبکر است که با مرتدّین جهاد کردند. (فَلاتَجاهَل) گرچه آیهٔ مذکور منحصر به حضرت علی(ع)نیست أمّا این موضوع منافات ندارد با اینکه آن‌حضرت، به سبب همدلی و همکاری جدّی با ابوبکر در جنگهای مذکور، در صدر مصادیق این آیه قرار داشته باشد.

امّا قول آن دسته از علمای شیعه که می‌گویند مصداق آیهٔ مذکور، علیّ(ع) است که با أهل بصره و شام جنگید، درست نیست، زیرا اگرچه حضرت أمیر(ع) با مخالفین خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتدّ ننامید (فَلاتَجاهَل) و آنها را ریشه‌کن نکرد و با آنها به عنوان مسلمانِ باغی رفتار نمود و آنها را کافر و مرتدّ نشمرد[1]، درحالی‌که آیهٔ منظور، دربارهٔ مرتدّین است

---

[1]- اگر به کتبی که در سیرهٔ أمیرالمؤمنین علی(ع) تألیف شده مراجعه شود خواهیم دید که حضرت أمیر به هیچ وجه با کسانی که با او جنگیدند مانند مرتدّ و کافر رفتار نفرمود. این روزها کتب لازم را در دسترس ندارم. لذا فقط به عنوان نمونه از قول محمّد بن جریر طبری نقل می‌کنم که در وقایع سال سی وشش هجری نوشته است حضرت أمیر پس از پیروزی در جنگ جمل سه روز در اردگاه خود باقی ماند و داخل بصره نشد تا مردم بر مقتولین خویش عزا داری کنند سپس بر مقتولین جنگ أعمّ از اهل بصره و کوفه و کشتگان قرشی که در هر دو سپاه بودند نماز میّت گزارد و آنچه از وسائل را که در عرصهٔ جنگ باقی مانده بود، جمع آوری فرمود و به مسجد بصره فرستاد و فرمود به جُز أموالی که علامت خزانهٔ حکومتی و بیت المال را دارد و باید به بیت المال إعاده گردد، هرکه مال خود را شناخت، برگیرد و فرمود: «لایَحِلُّ لِمُسلِمٍ مِن مالِ المسلِمِ المتَوَفّی شَیءٌ» «برای مسلمان، چیزی از مال مسلمانِ مُتَوفّی حلال و روا نیست» (تاریخ الأمم و الملوک، دار القاموس الحدیث، ج۵، ص ۲۲۲). چنانکه ملاحظه می‌شود حضرت علی(ع) کسانی را که به جنگ او آمده بودند مرتدّ و کافر نشمرد و با ایشان مانند بُغاة رفتار نمود. آن‌حضرت در تمام جنگهایش از قبیل جمل و نهروان و صفّین چیزی از اموالشان را غنیمت نگرفت و بر کُشتگانِ آنها نماز خواند.

و به همین سبب جنگهای أبوبکر در تاریخ به «حروب الرّدّه» (= جنگهای ارتداد) معروف گشته است و جنگهای حضرت علی را جنگ با قاسطین و ناکثین و مارقین می‌نامند. نَعوذُ بِالله تَعالی مِنَ العَصَبیّه.

در زیارت مخصوصهٔ دوم نیز قرآئن کذب بسیار است از آن‌جمله در این زیارت أوصافی ذکر کرده‌اند که حضرت أمیر(ع) از آنها بیزار است، مثلاً می‌گوید یا عِصمَةَ الأولیاءِ یا خالِصَ الأخِلاّء که باید خود سازنده بیاید و مقصود خود را توضیح دهد و یا گوید:«اَلسَّلامُ عَلَیكَ یا قسیمَ الجَنّة و اللَّظی اَلسّلامُ علیكَ یا من شُرِّفَت بِهِ مَكَّةُ وَ مِنی» «سلام بر تو ای قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ(؟!!) سلام بر تو ای کسی که به او مکّه و مِنی شرافت یافت(؟!!)» درحالیکه آن‌حضرت هیچگاه خود را بدین اوصاف نخوانده و خود را به تعظیم و زیارت مکّه و مِنی مکلّف و مُثاب می‌دانسته و خود به قصد کسب أجر و ثواب حجّ می‌کرد. چنانکه عرض می‌کند: «أن تَكتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ المبرورِ حَجُّهُم» «(پروردگارا از تو

آن‌حضرت در صفّین با دستگیرشدگان به صورت زیر رفتار فرمود، نخست به آنها پیشنهاد می‌فرمود که اطاعت او را پذیرفته و با وی بیعت کنند که اگر قبول می‌کردند آنها را آزاد می‌فرمود أمّا اگر نمی پذیرفتند، سلاحشان را می‌گرفت و آنان را سوگند می‌داد که از این پس به جنگ او نیایند سپس آزادشان می‌فرمود و در صورتی‌که دو پیشنهاد فوق را نمی‌پذیرفتند آنها را در بازداشت نگه می‌داشت.

حضرت علی(ع) در مورد شامیان فرموده:«انّ رَبَّنا واحِدٌ و نَبیَّنا واحدٌ و دَعوتَنا في الإسلام واحدةٌ و لانَستَزیدُهُم فِي الإیمانِ باللهِ وَ التَّصدیقِ بِرسوله و لایَستَزیدُونَنا» «نه ما از آنها بیش از ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا(ص) می‌خواستیم و نه ایشان بیش از این از ما می‌خواستند» (نهج البلاغه، نامهٔ ۵۸) وحتّی راضی نبود که سپاهیانش آنها را دشنام دهند بلکه فرمود دربارهٔ آنها بگویند: «اَللّهُمَّ احقِن دِماءَنا وَ دِماءَهُم و أصلِح ذاتَ بَینِنا وَ بَینِهِم» «پروردگارا خون ما و خون ایشان را حفظ فرما و (رابطهٔ] میان ما و میان ایشان را اصلاح فرما» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۰۶) بدیهی است که این رفتار به وضوح می‌رساند که آن‌حضرت آنها را مرتدّ و کافر نمی‌دانسته است. (فلا تجاهل)

می‌خواهم) که مرا در شمار حاجیانی که حجّی نیکو و مقبول به جای آورده‌اند، بنویسی[1]».
پس ذکر این جملات مُسَجَّع جُز غُلُوّ - که مورد نهی اسلام است (النّساء:۱۷۱) ـ چیزی نیست و همه می‌دانند که آن‌حضرت از مدّاحی بیزار بود. آیا ممکن است که آن‌حضرت خوش داشته باشد کسی مقابل قبرش این همه تملّق گوید وچاپلوسی کند؟ لا وَ الله . بلکه با خوانندۀ این زیارتنامه روز قیامت مخاصمه خواهد کرد. چنانکه خدای تعالی فرموده: **وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ** [سورة الأحقاف:٥و٦] «و کیست گمراه‌تر از آن که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستا خیز او را پاسخ ندهد و آنان (= مَدعُوّین) از دعای ایشان (= خوانندگان) غافل و بی‌خبراند و چون [در روز قیامت] مردم محشور شوند، [خوانده شدگان] دشمنان ایشان باشند و به عبادت ایشان إنکار و مخالفت ورزند».

اگر علی(ع) روز قیامت به ایشان بگوید آیا در قرآن خوانده بودید که باید حتیّ پس از وفاتم مرا بخوانید و یا از راههای دور بر مرقدم حاضر شوید و حوائج خود را بگویید و مدح و ثنا برایم بخوانید؟! چرا و به دستور که این غلوّها و تملّق‌ها را برایم ساختید؟! چرا مرا ابزار دست خود کردید و تا زنده بودم مرا آزار دادید و پس از وفات نیز دست برنداشتید و به نام من و به بهانۀ طرفداری از من آنهمه غوغا برپا کردید و دشمن یکدیگر شدید و آنهمه خونریزی به بار آمد!!.

اصلاً خدا از ما مدّاحی گذشتگان رانخواسته و رسول خدا(ص) و بزرگان اسلام علاقمند به این تملّقات ومدایح ومراثی نیستند. در عوض این کارها باید کتاب خدا را خواند و فهمید و عمل کرد. خدا و رسولش این کار را از ما خواسته‌اند. أئمه زمانی که در دنیای فانی ما زنده بودند به مردم توصیه نکردند که بیایید در حضور ما تملّق و مدّاحی کنید، حتّی از مدّاحی

[1] ـ الصَّحیفَة العلویّة، دعاؤه فی الیوم الثّلاثین من الشّهر .

نهی می‌کردند، حال که به دنیای باقی رفته‌اند و از مدّاحی ما خبر ندارند، کار ما چه فایده‌ای دارد؟! کسی که در زمان حیات دنیوی به شنیدن مدّاحی راضی نیست چه طور می‌توان گفت توصیه کرده پس از ممات، دهها صفحه برایش مدّاحی کنند؟! ولی چه می‌توان کرد که این حقائق را نمی‌توان به عوام فهماند! شاعر چه نیکو گفته است:

در حیرتم از مرام این مردم پست — این طایفهٔ زنده کُشِ مُرده پرست!
تا هست به ذلّت بِکُشَندَش به جفا — تا مرد به عزّت ببرندش سرِ دست!
تـا که بودیـم نبودیــم کـسی — کُشت مــا را غــم بی‌همنفسی
تا که رفتیم، همه یــار شدنــد — خُفته‌ایــم و همه بیــدار شدنــد!

دربارهٔ زیارت شب و روز مبعث سه زیارت نقل کرده که هیچ کدام از خدا و رسول خدا(ص) نیست بلکه زیارت أوّل از صاحب مزار و شیخ محمّد بن المشهدی و زیارت دوّم از صاحب مزار قدیم و سوّم از شیخ مفید و سیّد بن طاووس و امثال ایشان است! حال باید پرسید شیخ «محمّد بن المشهدی» یا صاحب مزار در دین چه کاره‌اند که زیارت به مردم عرضه می‌کنند؟ آیا اعمال دینی را خدا و رسول باید تعلیم بدهند یا فلان شیخ و بهمان مقدّس مآب؟!.

دربارهٔ این زیارات یاد آور می‌شویم که مبعث را ۲۷ رجب گفته‌اند که قبلاً گفته‌ایم (ص ۲۶۰ به بعد) این قول جدّاً محلّ تأمّل است و تحقیق خلاف آن را می‌رساند و قول أقوی و أرجع آن است که مبعث در ماه رمضان بوده است .

در این زیارات نیز کلّی تملّق و چاپلوسی و غلوّ کرده که نه مورد قبول حضرت أمیر است و نه سودی برای خواننده دارد. علاوه براین فضائلی که ردیف کرده، مربوط به حضرت علی(ع) است که بسیار عالم وعابد و زاهد و عامل به أوامر الهی بوده و بسیار جهاد کرده است طبعاً أجر وثواب أعمالش متعلّق به خود اوست و ثواب أعمالش را به دیگران نمی‌دهند.

البتّه تعدادی از تعابیری که در این زیارت آمده نابجا و غُلُوّ است مانند «مَعدَن النّبوّه» که باید پرسید علی(ع) چگونه معدن نبوّت بوده است؟! ایراد دیگر آن است که تعصّبات جاهلانهٔ خود را وارد کرده تا فتنه گری و ایجاد اختلاف کند، از این رو خطاب به علی(ع) می گوید:

«اَلسَّلامُ عَلَيكَ أَيُّهَا الصِّديقُ الأكبَرُ، اَلسَّلامُ عَلَيكَ أيُّهَا الفارُوقُ الأعظَمُ» چون می‌دانسته که أهل تاریخ و سیره به ابوبکر «صدّیق» گفته‌اند و خلیفۀ ثانی را «فاروق» خوانده‌اند، این زیاتنامه ساز خواسته تفاخر کند که ما صدّیق أکبَر و فاروق أعظَم داریم! به نظر ما اگر کسی واقعاً خیرخواه مسلمین و خواهان وحدت آنها باشد چنین کاری نمی‌کند و إلاّ گمان ندارم مسلمانی باشد که حضرت علی(ع) را صدّیق نداند. (فتأمل)

در قسمتی از این زیارت می‌گوید: «وَلَكَ عِندَاللهِ .... الشَّفاعَةُ المَقبُولَةُ» «(ای أمیر المؤمنین) تو نزد خدا..... شفاعت مقبوله داری» درحالی‌که نمی‌دانست و یا تجاهل کرده که حتّی پیامبران تا قبل از إذن إلهی «شفاعت مقبولۀ مطلقه» ندارند (طه:۱۰۹، هود:۴۵ و ۷۴ و ۷۶، التّوبه:۸۰) و یا حضرت علی(ع) را «تاجِ سرِ» رسول خدا(ص) دانسته، آیا کسی‌که چنین تعبیری دربارۀ حضرت أمیر(ع) به کارمی‌برد واقعاً مرید وتابع وپیرو آن‌حضرت است؟! (فَلاتَجاهَل).

حال باید از این مدّاحان و متملّقین پرسید این بافندگی‌ها که مخالف تعالیم أئمّه(ع) است، چه نتیجه دارد جُز جری و مغرور نمودن عوامِ شیعه؟! چنانکه شاعرشان می‌گوید:

در مذهب عــــارفان آگـــاه　　　اَلله علی است علی است اَلله[1]!!!

ویا می‌گوید:

از گرمی روزمحشرم غم نیست　　　تا سایۀ مرتضی علی بر سرِ ماست !!!

و دیگری گفته است:

لِي خَمسَةٌ أُطفِي بِهِم نارَالجَحِيمِ الهاوِيَة　　　اَلمصطَفی وَالمرتَضی وَابناهُما والفاطِمَة[2]!!!

و یا می‌گویند: علی دارم چه غم دارم ؟!!

آری ثمرۀ جعل چنین غلوها و تملّق‌هایی این کفریّات و خرافات است! چنانکه زیارت نامه ساز خبیث درآخر زیارتنامه می‌گوید: «مُتَعَوِّذاً بِكَ مِنَ النّارِ هارِباً مِن ذُنوبِي الَّتي

---

[1]- گویا این بیت از صغیر اصفهانی است.

[2]- پنج تن دارم که با آنان آتش دوزخ را فرونشانم

پیامبر و مرتضی علی و دو فرزندانشان و فاطمه!

احتَطَبْتُها عَلى ظَهري» «از آتش دوزخ به تو پناه آورده‌ام از گناهانی که بر پشت خود بار کرده‌ام، گریخته‌ام»!! درحالی‌که به این غالیِ گمراه باید گفت برو از گناهانت صادقانه توبه کن و علیِ خیالی خود را کنار بگذار و ببین علی حقیقی چه می‌گوید. آن امام راستین و امام متّقین می‌گوید غیراز خدا پناهی[1] نیست و با این زیارتنامه‌های جعلی مردم را فریب مده و مغرور نکن.

بالأخره در آخر می‌گوید: «حضرت خضر(ع) در روز شهادت أمیر المؤمنین(ع) گریه کنان و استرجاع گویان به سرعت آمد و ایستاد بر درِ خانۀ أمیرالمؤمنین(ع) پس گفت .... قریب به همین عباراتی که در همین زیارت مذکور است». باید گفت أوّلاً حضر موهوم شما که هنوز زنده است فاقد مدرک شرعی است و خدا فرموده: **وَمَا جَعَلۡنَا لِبَشَرٖ مِّن قَبۡلِكَ ٱلۡخُلۡدَۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلۡخَٰلِدُونَ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ** [سورة الأنبياء:٣٤و٣٥] «ما پیش از تو برای هیچ بشری جاویدانی را قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری، ایشان جاودانه‌اند؟! هرنفسی چشندۀ مرگ است». ثانیاً بسیاری از تعابیر این زیارتنامه معیوب است و جناب خضر عبارات معیوب نمی‌خواند. اینان خیال می‌کنند که أولیاءِ خدا مانند ایشان تملّق گویی و مدّاحی را دوست دارند!!.

فصل پنجم

در فصل پنجم به فضیلت کوفه و مسجدآن پرداخته که ما قبلاً دربارۀ این فصل توضیحاتی آورده‌ایم (ص ۲۹) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این فصل مطالبی از «مصباح الزّائر» سیّد بن طاوس خرافی نقل کرده که در کوفه و مسجد آن چنین و چنان بگو. آیا هر چه در «مصباح الزّائر» آمده از طرف خداست؟! و رسول خدا(ص) آن را به مسلمین تعلیم فرموده است؟!

[1]- ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۲۶۳ و ۲۶۵ و ...

باز در مسجد کوفه نیز بنا کرده به زیارتنامه خوانی برای أمیر المؤمنین(ع) . مگر مسجد کوفه، مسجد خدا نیست؟! آیا مسجد کوفه برخلاف مساجد دیگر است؟! آیا در مسجد هم باید غیرخدا را بخوانیم و برایش مدّاحی و چاپلوسی کنیم؟!. آنهم با عبارتی که یکی از آن جملات را خود حضرت دربارهٔ خود یا فرزندانش نفرموده است!! آیا علی هم در مسجد حضور دارد و هم در مرقدش و گفتهٔ شما را می‌شنود؟! در این زیارت مشابه به قول مشرکین (الزُّمَر : ۳) می‌گوید : «یا أَمِیرَالمؤمِنِینَ بِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ زُلفی، أنتَ وَلِيِّي وَ سَيِّدی وَ وسيلَتِي في الدّنيا و الآخرة» « ای أمیر مؤمنان با تو به سوی خدا نزدیکی و تقرّب می‌جویم تو ولیّ وسرور و **وسیلهٔ** من در دنیا و آخرتی» آیا اگر آن‌حضرت در دنیای فانی ما زنده بود و می‌گفت: من به این مدّاحی‌ها راضی نیستم و **وسیلهٔ** شما نمی‌شوم[1] مگر گفته‌های مرا در «نهج البلاغه» (خطبهٔ ۱۱۰) که **وسیله** ایمان و عمل است، نه اشخاص، نخوانده‌ای؟!.

مگر قول نواده‌ام را نخوانده‌ای که گفته است: «مَن تَوَجَّهَ بِحاجَتِهِ إلى أحَدٍ مِن خلقِكَ أو جَعَلَهُ سَبَبَ نُجحِها دُونَكَ فَقَد تَعَرَّضَ لِلحِرمانِ وَ استَحَقَّ مِن عِندِكَ فَوتَ الإحسان» «(خدایا) هرکس برای حاجت خویش به یکی از آفریدگانت روی آورَد یا جزُ تو را [وسیله و] سبب (وصول به مقصود یا) رفع حاجت خود قرار دهد قطعاً در معرض محرومیّت قرار گرفته و سزاوار آن است که از جانب تو احسان و نیکویی نیابد[2]».

این موهومات چیست که دربارهٔ من گفته‌ای؟ من کی خود را صدّیق أکبر و فاروقِ مُبین خوانده‌ام؟ من کی خود را «اَلحَبلُ الموصولُ بَينَهُ و بَينَ عِبادِهِ» «ریسمان متّصل میان خدا وبندگانش» خوانده‌ام؟ «خاصَّةُ نَفس المنتَجَبين» که دربارهٔ من گفته‌ای یعنی چه؟ چرا پریشان گویی کرده‌ای که: «أنتُم نُوُر اللهِ مِن بَينِ أيدينا وَ مِن خَلفِنا أنتُم سُنَّةُ الله» «شما نور خدایید

---

[1]- ضرور است که رجوع شود به کتاب حاضر، صفحه ۲۱۰ به بعد، بررسی شبههٔ هفتم.

[2]- الصّحیفة السّجادیّة، دعای سیزدهم.

از پیش و پس ما و شما سُنت خدایید» !! آیا علی تابع سُنّت خداست یا خود سُنّت؟ هرنادانی می‌داند که این جملات موهومات است، چگونه نویسندگان دعاها ندانسته‌اند؟!.

بعد افسانه‌ای دربارهٔ حضرت أمیر(ع) به عنوان معجزهٔ[1](؟!!) آن‌حضرت نقل کرده است ! و در این افسانه می‌گوید زالویی‌که در شکم دختری رفته بود(؟!) و از خون وی مکیده بود چنان بزرگ شد که شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود!! درحالی‌که زالو هرچقدر بزرگ شود چنان نیست که شکم را بزرگ کند. دیگر آنکه بنابه این افسانه، حضرت علی(ع) قابله‌ای ماهر را دعوت نکرد و إلاّ یک قابلهٔ ماهر به سادگی می‌فهمد که زن حامله است یانه. سوّم آنکه می‌گوید بنابه بعضی روایات حضرت از کوفه «دست دراز کرد از کوههای شام قطعه برفی آورد و نزدیک آن طشت نهاد»!!. **أفَلاتَعقِلون**؟

مؤلّف مفاتیح باب الفرج مسجد کوفه را معروف به مقام نوح(ع) می‌داند درحالی‌که شهر کوفه در زمان خلیفهٔ ثانی بنا گردید و قبلاً در اینجا شهری نبوده، حال این شهر و مسجد آن چه ربطی به حضرت نوح(ع) دارد واللهُ أعلَم.

آیا رسول خدا(ص) این کارها را کرده و این کلمات عجیب و غریب نامأنوس را ادا کرده است، مثلاً می‌گوید: «لاتَجعَل هذِهِ الشِّدَّةَ وَ لا هذِهِ المِحنَةَ مُتَّصِلَةً بِاستِیصالِ الشّافَةِ» «(پروردگارا) این سختی را و این زنج و منت را پیوسته و متّصل به ریشه کنی قرار مده»؟!! کدام یک از بزرگان دین چنین عبارات نخراشیده و نتراشیده‌ای را بر زبان آورده است؟! شما این تعابیر را با دعاهای معتبری که از رسول خدا(ص) نقل شده مقایسه کنید تا بدانید تفاوت راه از کجاست تا به کجا !.

فصل ششم و هفتم

[1]- نویسندگان ما غالباً برای فریب عوام کارهای خارق العاده‌ای را که به غیرانبیاء نسبت می‌دهند، «کرامت» می‌نامند ولی شیخ عبّاس در اینجا «معجزه» ذکر کرده است!!.

در ابتدای فصل ششم (ص ۴۰۴) از قول راوی بی‌اعتباری موسوم به «محمد ابن جمهور[1]» روایتی را به امام صادق(ع) نسبت داده که متن آن گواه دروغ بودن آن است. در مقصد سوّم از فصل هفتم از همین باب سه زیارت آورده که زیارت اوّل را کلینی از«حیسن بن ثُوَیر» که توثیق شده و حالش معلوم نیست و او از«یونس بن ظَبیان» خبیث ملعون که حضرت رضا(ع) هزار بار او را لعنت کرد زیرا او ادّعا می‌کرد که به وی وحی می‌شود و گفته بود: مشغول طواف بودم که از بالای سرم ندایی شنیدم که می‌گوید: ای یونس **إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ** [سورة طه:١٤] «چون سرم را بالا گرفتم به سرعت رفت وناپدید شد!!»[2] راوی دیگر «مُفَضَّل بن عُمَر» نام دارد که بسیار ضعیف است[3]. متن زیارت نیز دروغ واضح فاضح است زیرا می‌گوید: «بَکی لَهُ جَمیعُ الخَلائِقِ وَبَکَت لَهُ السَّماواتُ السَّبعُ وَ الأرَضونَ السَّبعُ وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَینَهُنَّ وَ مَن یَتَقَلَّبُ فِي الجَنَّةِ وَ النّارِ مِن خَلقِ رَبِّنا وَ ما یُرَی وَ ما لایُری» «برای او (= حضرت سیّدالشّهداء) همهٔ خلائق گریستند و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و درمیان آنها و کسانی‌که در بهشت و دوزخ آمد و شد می‌کردند و آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شوند نیز گریستند»!!. از این جاهل جاعل باید پرسید آیا بنی‌أمیّه که ساکن زمین بودند گریه کردند؟! آیا کُفّار و منافقینی که اسلام را نمی‌خواستند، گریه کردند؟! چگونه أهل بهشت - یعنی سرایی‌که در آن حزن راه ندارد ـ گریه کردند؟! **أفَلاتَعقِلون**؟

---

[1]- وی در صفحهٔ ۲۸۳ کتاب **عرض اخبار اصول** معرّفی شده و روایت او در بحارالأنوار، ج۹۷، ص ۴۳۵ آمده است.

[2]- رجال کَشّی، چاپ کربلاء، ص ۳۰۹.

[3]- برای آشنایی با او رجوع شود به **زیارت و زیارتنامه**، ص ۸۶.

زیارت دوّم مرویّ است از «سَلَمَةِ بن الخَطّاب البَراوَستانی» که از ضعفاست[1]. (بحار الأنوار، ج۹۸، ص۱۷۲). زیارت سوّم نیز مرویّ از عدّه‌ای از غُلاة و ضعفاء که یکی از آنها «مُفَضّل بن عمر» (راوی زیارت اوّل) است!! سایر زیارت نیز وضع بهتری از سه زیارتی که اشاره کردیم، ندارند وما خوانندگان را به کتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۳۱۸ به بعد) ارجاع می‌دهیم. زیارت هفتم که مشهور است به **زیارت وارث** حال رُوات آن معلوم نیست. این زیارت مجموعه‌ای است از جعل و دروغ و مطالب خلاف عقل و شرع که عیوب روایات قبلی را باهم جمع کرده، مثلاً می‌گوید: «هرکه زیارت کند [قبر امام حسین(ع)] را و غسل کند از فرات بریزد از گناهان او مانند روزی که مادر او را متولّد کرده»!!. این ادّعا به وضوح صحیح نیست بلکه گناهکار باید توبه کند، اگر حقّی از مردم برذمّه اوست، ادا کند و اگر به کسی ظلم کرده از مظلوم عفو و رضایت بخواهد و اگر مردم را گمراه کرد و مطالب نادرست به آنها گفته و حقائقی را کتمان کرده، بیان نماید و هکَذا ..... تا شایستۀ رحمت و فضل و کرم خدای تَعالی قرار گیرد.

ثانیاً: می‌گوید که چون به درِ حائر برسی بایست و چنین و چنان بگو و یا می‌گوید إذن دخول بخوان و یا «بیرون بیا از دری که پایین پای علیّ بن الحسین(ع) است» و أمّا چنانکه قبلاً نیز گفته شد (ص ۴۲۷) در زمان حضرت صادق(ع) مرقد امام حسین(ع) بنایی نداشته تا درب و قُبّه و ..... داشته باشد. ثانیاً می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يَابنَ اَميرِالمؤمِنينَ عَبدُكَ وَ ابنُ عَبدِكَ وَ ابنُ أمَتِكَ المقِرُّ بِالرِّقِّ» «سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین بنده (غلام) تو و پسر بنده (غلام) تو و پسر کنیز تو که به رقّیّت خود اقرار می‌کند»!! که معلوم می‌شود چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم (ص ۴۳۹) زیارتنامه ساز با سُنَن و سیرۀ رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) آشنا نبوده است. رابعاً: می‌گوید: «اگر دلت خاضع و دیده‌ات گریان شد پس آن علامت رخصت است»!!. حال اگر چشم زائر گریان نشد رخصت و إذن دخول صادر نشده و نباید افراد غیرگریان داخل شوند! پس چرا شما از ورود افراد غیرگریان منع نمی‌کنید؟ عاقلی نبوده بگوید این جملات

---

[1]- برای شناخت او ر.ک. **عرض اخبار اصول**، ص ۴۷۳.

چه معنی دارد؟ یا اگر کسی بپرسد مقصود از جملهٔ «بِإيابِكُم مُوقِنٌ بِشَرائِعِ دِيني وَ خواتيمِ عَمَلي» چیست، بافنده چه جوابی دارد؟.

مطالبی‌که مؤلّف دربارهٔ تربت امام حسین(ع) آورده نیز نیازی به توضیحات ما ندارد و خوانندگان خود قضاوت می‌کنند فقط به همین نمونه اکتفا می‌کنیم که روایتی از «حسن بن محبوب» (بحار الأنوار، ج۹۸، ص۱۳۳) آورده که مدّعی است که تسبیحی که از تربت امام حسین(ع) ساخته شود در دست آدمی تسبیح خدا می‌گوید بی‌آنکه صاحبش تسبیح بگوید!!!.

زیارت دیگری که درمیان مردم ما رواج بسیار دارد، زیارتی است معروف به **زیارت عاشورا**. مؤلّف مفاتیح دو زیارت برای عاشورا نقل کرده که أوّلی منقول است از یکی از رُوات بد نام که علمای رجال همگی او را تضعیف کرده‌اند از آن جمله «علاّمهٔ حلّی» دربارهٔ او فرموده: «**صالِح بن عُقبَة** بن قَیس.... **كذّاب** و غالی است وبه او اعتناء نمی‌شود». بسیاری از احادیث عجیب و نامعقول دربارهٔ امام حسین(ع) از اوست. از آن‌جمله می‌گوید: کسی که در عزای حسین به قدر بال پشه‌ای اشک از چشمش خارج شود ثوابش بر عهدهٔ خداوند است و خدا برایش جُز به بهشت راضی نمی‌شود[1]!!. پدرش «عقبة بن قیس» نیز مجهول الحال است.

راوی بی‌اعتبار دیگر «سَیف بن عَمیرَه» است[2]. و أمّا راوی زیارت دوّم فرد مجهولی است به نام «عَلقَمَة بن محمّد الحَضرَمِيّ»!!

در این زیارت می‌گوید:«إنّي حَربٌ لِمَن حارَبَكُم» «من در جنگ‌ام با هرکه با شما جنگیده است»!!. جاعل مدّعی است که خواهد با محاربین با حضرت سیّد الشّهداء(ع) که صدها سال است نابود شده‌اند، محاربه کند!! اگر راست می‌گوید چرا دین خدا را و کتاب خدا را یاری نمی‌کند و سعی نمی‌کند در مسیر وحدت و اتّحاد مسلمین مجاهدت کند، چرا با

---

[1]- وسائل الشیعه، ج ۱۰، (ابواب المَزار و ما یُناسبه)، ص ۳۹۶ ـ او را در **عرض اخبار اصـول** ص ۲۷۵ و ۷۶۱ معرّفی کرده‌ایم و ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص ۶۵و۶۹.

[2]- وی در صفحهٔ ۷۸ **عرض اخبار اصول** معرّفی شده است.

کسانی‌که به نام دین نان می‌خورند و برای مسلمین مذهب آورده‌اند و موجب جدایی آنها از یکدیگر شده‌اند، مبارزه نمی‌کند و چرا خود به نام دین، زیارتنامه می‌سازد؟! و با کسانی‌که برای یک زیارتنامهٔ چند سطری یا چند صفحه ای، ثوابهای عجیب و غریب - که با عمل مذکور هیچ تناسب ندارد ـ می‌تراشند؛ مبارزه نمی‌کند تا عوام فریب این دروغها را نخورند؟!.

در این زیارتنامه مکرّراً از ظالمین بیزاری جُسته و آنها را لعن کرده است أمّا دربارهٔ علمای شیعه مانند علاّمهٔ حلّی وخواجه نصیرالدّین طوسی که از ندماء و وزرای سلاطینِ وحشی و ستمگرِ مغول بوده‌اند و یا شیخ بهائی و میر داماد و مجلسی و خصوصاً محقّقِ کَرَکی که از مؤیّدین سلاطین آدمخوار و فاسق و ستمگر صفوی بوده‌اند و از آنها تعریف و تمجید می‌کردند، چیزی نمی‌گویند ولی برای حضرت سید الشُهداء – عَلَیهِ آلافُ التّحیّة و الثّناء– که به هیچ وجه أهل مما شاۂ با ظلمه نبود، عزاداری و اظهار ارادت می‌کنند!!. ولی باید بدانند که با آن بزرگوار هیچ نسبتی ندارند! باید بدانند با زیارتنامه خواندن کاری صورت نمی‌گیرد و اثری ندارد بلکه باید از سیرهٔ آن‌بزرگواران عملاً پیروی کنیم. به عمل کار برآید به سخنرانی نیست.

در دعای پس از نماز زیارت، راوی تا توانسته عقائد خرافی خود را به نام دعا و زیارت به خواننده تزریق کرده است، از آن جمله می‌گوید: «بِاسمِكَ الَّذي جَعَلتَهُ عِندَهُم وَ بِهِ خَصَصتَهُم دونَ العالَمينَ وَ بِهِ أبَنتَهُم و أبَنتَ فَضلَهُم مِن فَضلِ العالَمينَ حَتّى فاقَ فَضلُهُم فَضلَ العالَمين جَميعاً» «و به آن اسمت که نزد ایشان نهادی و تنها آنان را از جهانیان به آن [اسم] مخصوص داشتی و با آن ایشان را آشکار ساخته [و مقامشان را بیان کردی] وبرتری ایشان را بر جهانیان بیان فرمودی و ظاهر ساختی تا اینکه فضیلت و برتری ایشان بر فضیلت همهٔ جهانیان فائق و برتر آمد » این جملات دورغ است. جاعل از کجا دانسته که نزد آنها اسمی است که مخصوص آنهاست؟! أئمّه مکرّراً فرموده‌اند هرکس به فضل و مقامی می‌رسد به عمل و مجاهدت و تقوی و طاعت است نه به اسمی که خداوند نزد کسی گذاشته باشد.

آن هم اسمی که خدا به افراد خاصّی دهد. أسماء إلهی و معارف اسلام را خدا برای همهٔ بندگانش نازل فرموده و رسول خدا(ص) بدون پنهان‌کاری به همه اعلام فرموده (الأنبياء:۱۰۹) و همه باید سعی کنند که آنها را فراگیرند. آری دعایی که مرد مجهولی مانند «محمّد بن خالد طَيالِسی» یا ضعیفی از قبیل «سَيف بن عَمِيرَه» نقل کنند، بهتر از این نمی‌شود.

عجیب‌تر اینکه پس از این دعا از قول امام صادق(ع) گفته: « به درستی که من ضامنم بر خدا برای هرکه زیارت کند به این زیارت ..... زیارتش مقبول شود..... و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد(؟!) ...... و به تحقیق که خداوند ـ عَزَّوَجَلّ ـ قسم خورده به ذات مقدّس خود که ...... قبول می‌کنم از او زیارت او را و می‌پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می‌دهم مسألتش را ...... و بازش گردانم با چشم روشن به بر آوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حقّ هرکسی که شفاعت کند.....»!! حال باید پرسید خدای تعالی این ضمانت را در کجا بیان فرموده که جُز افراد مجهول یا ضعیف از آن خبر ندارند؟! پیامبری که فرموده : **مَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ** [سورة الأحقاف:۹] « نمی‌دانم که با من و شما چه خواهند کرد» چگونه نواده‌اش ضامن دیگران می‌شود؟!.

جالب است که در این زیارت بر ضّد سایر زایارت خطاب به خدا می‌گوید: «اِكفِني يا كافِيَ ما لايَكفي سِواكَ فَإنَّكَ الكافي لاكافِيَ سِواكَ وَ مُفَرِّجٌ لامُفَرِّجَ سِواكَ وَ مُغِيثٌ لامُغِيثَ سِواكَ وَ جارٌ لاجارَ سِواكَ خابَ مَن كانَ جارهُ سِواكَ و مُغِيثُهُ سِواكَ وَ مَفزَعُهُ إلى سِواكَ وَ مَهرَبُهُ إلى سِواكَ وَ مَلجَأُهُ إلى غَيرِكَ (سِواكَ) وَ مَنجاهُ مِن مَخلُوقٍ غَيرِكَ.....» «(پروردگارا) مرا کفایت فرما ای کافی که غیر تو أحدی [مرا] کفایت نتواند کرد، زیرا تو [فقط] کفایت کننده‌ای و جُز تو کافی و کفایت کننده‌ای نیست و گشایش دهنده‌ای که غیر تو گشایش بخشی نیست و فریادرسی که جُز تو فریادرسی نیست و پناه دهنده‌ای که جُز تو پناه دهنده‌ای نیست، نومید شد هرکه پناهش غیر تو باشد و فریادرسش غیرتو باشد و پناهگاهش جُز به سوی تو و گریزگاهش جُز به سوی تو و پناهجایش به سوی غیر تو و نجات خویش را غیر از

تو از مخلوقی بخواهد ....». أمّا در زیارات و دعاهای دیگر پیغمبر و امام راهم کافی و فریاد درس شمرده‌اند[1]!! معلوم می‌شود کسانی که این ادعیه و زیارات را جمع کرده‌اند متوجه ضدّ ونقیض بودن آنها نبوده‌اند!!. (فتأمّل).

در صفحۀ ۴۷۱ از قول عدّه‌ای از ضعفاء که یکی از ایشان «یونس بن عبد الرّحمان[2]» است (بحار الأنوار، ج۹۸، ص ۳۶۵) می‌گوید: امام صادق(ع) به سَدِیر فرمود: «چه می‌شود برای تو که زیارت کنی قبر جسین(ع) را در هرجمعه پنج مرتبه و در هرروزی یک مرتبه» و سپس یک جملۀ یک سطری به او تعلیم داده که ثواب یک حجّ و عمره دارد!! سپس چندین صفحه سیاه کرده از فضیلت تربت امام حسین(ع). درحالی که حرم امام حسین با سنگ مرمر فرش شده و کسی نمی‌تواند مثقالی خاک از آنجا بردارد. أمّا متأسفانه در زمان ما در قم و مشهد و کاظمین و نجف و کربلاء و ..... صدها دکان مُهر و تربت فروشی هست که تربت و خاک قبر می‌فروشند ومثلاً روی مهر مشهد می‌نویسند :

تربت أقدس مشهد مقدّس

و روی تربت کربلاء می‌نویسند:

تربت أعلی مال کربلا

صاحب مفاتیح از قول ابن المشهدی خرافی (اَلمَزار الکبیر، ص ۱۱۹) نقل کرده که فرشتگان بهشتی چون یکی از ملائکه را می‌بینند که برای کاری به زمین می‌رود از او التماس می‌کنند که برایشان تسبیح و تربت امام حسین(ع) را بیاورد!! معلوم می‌شود از نظر غُلاة در بهشتی که خدا فرموده : **وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ** [سورة الأنبياء:۱۰۲] «و ایشان در آنچه دل و جانشان بخواهد جاویدان‌اند» و فرموده: **وَلَكُم فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ** [سورة فُصِّلَت:۳۱] «و شما در آن آنچه دل و جانتان بخواهد و آنچه درخواست

---

[1]- به عنوان نمونه ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۱ و ۱۵۷.

[2]- وی در **عرض أخبار أصول**، ص ۱۸۳ معرّفی شده است .

کنید، دارید» کمبودهایی هست، از آن جمله خاک قبر امام حسین(ع)؟!! در همین جا می‌گوید خاک امام حسین دوای تمام دردها و شفای تمام مرضهاست!! حال اگر کسی خاک آلوده را خورد و حالش بهبود نیافت می‌گویند عقیدهٔ او خراب و پالانش کج شده و البتّه معنای حقیقی این کلام آن است که دیگر نمی‌شود سوار او شد !! به عبارت دیگر او با حقائق دین و قرآن آشنا شده و فریب خرافات ما را نمی‌خورد.

باری، تربت فروشی دکانّی است برای کسب در آمد درحالی‌که مؤلّف مفاتیح در صفحهٔ ۴۷۵ می‌نویسد: هرکه خاک قبر امام حسین(ع) را بفروشد چنان است که گوشت آن‌حضرت را فروخته و خریده باشد». (فتأمّل).

از اینها عجیب‌تر - چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم (ص ۱۵۶ به بعد)ـ مسألهٔ زیارت نُوّابِ أربَعه است ! می‌پرسیم آیا نُوّابِ أربعه أعلم همهٔ مردم زمان خود بودند؟ آیا منصبی از طرف خدا داشته‌اند؟! آیا زیارت قبر ایشان از أحکام إلهی و سُنّت رسول خدا(ص) است؟ این افراد حدّ أکثر کسانی بوده‌اند که وجوهات را از مردم می‌گرفتند و به قول خودشان (؟!) به ناحیه می‌رسانیدند. حال می‌پرسیم آیا اگر امامی به أمر خدا غایب گردید احتیاج به مال و أموال دارد؟! صاحب مفاتیح می‌گوید: اینان منصب وساطت و سفارت داشته‌اند. می‌گوییم به گواهی تاریخ بسیاری از وُکَلاء و نُوّاب و نمایندگان أئمه(ع) غیرعادل و خائن و عوامفریب از کار در آمدند. مانند برخی از منصوبینِ حضرت أمیرالمؤمنین(ع)[1] ویا وکلا و نُوّابِ حضرت کاظم[2] که پس از وفات وی مذهب واقفیّه را ایجاد کرده و موجب تفرقه میان أمّت اسلام و گمراهی گروهی از مسلمین شدند! و یا وُکَلای سایر أئمّه[3] که وضع خوبی نداشته‌اند. (فتأمّل)

---

[1]- ضرور است که مراجعه شود به **زیارت و زیارتنامه**، ص۲۶۹ و ۲۷۰ .

[2]- دربارهٔ وکلای آن‌حضرت ر.ک. **عرض اخبار اصول**، ص۱۶۶ و ۱۶۷ .

[3]- در مورد ایشان مطالعهٔ صفحهٔ ۷۹۵ تا ۸۰۸ **عرض اخبار اصول** ضروری است .

در زیارت ایشان (ص**۴۹۳**) می‌گوید خطاب به نُوّاب بگو: «أشهَدُ .... أنَّکَ ماخُنتَ فِي التَّأدِيَةِ و السّفارَة» «شهادت می‌دهم که همانا تو در انجام وظیفه و أدای أمانت و سفارت، خیانت نکردی»!! درحالیکه زائر، آن نائب را نمی‌شناسد و به أحوال او علم ندارد و جزُ ادّعا چیزی درمان نیست. فی المثل «أبُوعَمرو عُثمان بن سَعید العَمری» که أوّلین مدّعی وکالت و نیابت امام زمان است و با همین عنوان از مردم پول می‌گرفته جُز إدّعای خودش، دلیلی بر صدق کلام او در دردست نیست!! و پرواضح است که شهادت مدّعی به نفع خودش، مسموع نیست. مضافاً براینکه در وجود مُوکِّلِ او تردید هست تا چه رسد وکیل و نائبش. (فتأمّل) خصوصاً که در اسلام شهادت باید با علم باشد و شهادت زور و ندانسته حرام است.

بنابراین صِرف داشتنِ عنوان وکالت یا سفارت و نمایندگی کافی نیست و دلیل بر أعلمیّت یا عدالت و برخورداری از تأیید إلهی نیست و نمی‌توان بدون دلیل متقن شرعی پس از وفاتشان، برایشان زیارتنامه تراشید و به مدّاحی پرداخت.

مؤلّف مفاتیح (ص ۴۷۷) قصّه‌ای از یک زن بغدادی و مردی حنبلی مذهب به نقل از تاریخ بغداد آورده که رُوات آن معلوم نیستند!! و یا در صفحهٔ **۴۹۳** می‌نویسد: سزاوار است نیز آنکه زیارت شود در بغداد شیخ أجلّ عالی‌مقام ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی - عَطَّرَ اللهُ مَرقَدَهُ ـ که شیخ و رئیس شیعه و أوثق و أثبت ایشان بود در حدیث و کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است در مدّت بیست سال تألیف نمود و اَلحَقّ مَنّتِ عظیم بر شیعه خصوص بر أهل علم نهاد و به جهت جلالت و عظمت شأن آن معظّم، اِبن أثِیر او را مُجدِّدِ مذهب إمامیّه در رأس مائهٔ ثالثه شمرده ..... الخ».

مفید است که خوانندهٔ محترم بداند که ما در مدّت یک ماه کتابی نوشتیم به نام «**عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول**» که البتّه خالی از اشکال نبود و پس از خروج از زندان چهارم آن را تهذیب و اصلاح نموده و «تحریر دوّم» نامیدیم. در این کتاب جلد أوّل أصول کافی را سَنَداً و متناً مورد بررسی قرار داده‌ایم و با دلایل روشن معلوم کرده‌ایم که أکثر أخبار آن ضدّ قرآن یا ضدّ عقل و یا ضدّ تاریخ است!! با مطالعه این کتاب حدّ أقل معلوم می‌شود

که او فردی مطلع و قرآن شناس نبوده و اخبار خرافی را از اخبار صحیح، تمییز نمی‌داده ما گمان داریم که او مغرض نبوده و بر أثر قلّت اطّلاع این خرافات عجیب را جمع آوری کرده است و إلا اگر کلینی عالماً و عامداً این خرافات را جمع وتدوین کرده باشد، قطعاً به اسلام و قرآن خیانت نموده است، عَلی أیِّ‌حال چه جای آن است که برای قبر او یا شیخ صدوق ضریح بسازند و زیارتنامه انشاء کرده و وقت مردم را با خواندن آن تلف کنند؟!!

نگارنده روزی به مسجد جمکران که در یک فرسخی قم واقع است رفتم. در این مسجد چاه کوچکی هست که عوام به امام زمان نامه می‌نویسند و حوائج خود را در نامه ذکر می‌کنند و نامهٔ خود را در آن چاه می اندازند!! نزدیکِ درِ مسجد میزی گذاشته بودند که روی میز اوراق چاپی قرار داشت و هر ورق بیست ریال قیمت داشت و هرکه می‌خواست به امام زمان نامه بنویسد یکی از آن اوراق را می‌خرید، حقیر نگاه کردم دیدم روی آن اوراق مطالبی چاپ کرده و درآخرآن چند سطرسفید گذاشته بودند که خریدار، حاجت خود را در محلِّ خالی بنویسد وپس ازمحلّ خالی مجدّداً به طورچاپی نوشته بودندکه ای حسین بن روح (که یکی از نُوّاب أربعه است) این نامه را خدمت امام زمان برسان!! خریدار ورقهٔ مذکور پس از نوشتن حاجت خود در آن ورقه، آن را داخل چاه می‌انداخت. حقیر از کسی که پشت میز نشسته و فروشندهٔ اوراق بود، پرسیدم که این نائب هزار دویست سال است که وفات کرده، چگونه کسی که وفات کرده نامه را می‌گیرد و خدمت امام زنده می‌رساند؟!. **إنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجاب**.

شخصی‌که پشت میز بود گفت اینجا حوزهٔ علمیّه است و اگر این کار اشکالی داشت مراجع و علمای قم اعتراض می‌کردند؟! حقیر چاره‌ای جُز سکوت ندیدم زیرا متأسّفانه نه تنها علما و نویسندگان با این خرافه مخالفت نمی‌کنند بلکه در کتب ایشان از جمله مفاتیح (ص ۴۹۳) مذکور است که : « و مخفی نیست که همچناچه این بزرگواران در حیات خود واسطه بودند میان ولیّ عصر ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَیه ـ و رعیّت و از جملهٔ مناصب ایشان رسانیدن عرایض و رقعه‌های حاجت خلق بود به آن‌حضرت حال نیز به همان منصب شریف مفتخرند و باید رقاع

حاجت که در شدائد و سختیها نوشته می‌شود به توسّط ایشان به آن‌حضرت برسد»؟! باید گفت این است معلومات این علما و محدّثین و نویسندگان که مردم ما را مجذوب خود کرده و به انحراف کشانده‌اند. هیچ کس از ایشان نمی‌پرسد چگونه مرده‌ای نامۀ مردم را به امام زنده می‌رساند؟! گویی ایشان قبول ندارند که قرآن کریم فرموده: مرده و زنده یکسان نیستند (فاطر:۲۲) ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا﴾

در صفحۀ ۵۱۰ می‌گوید: در بیست و پنجم ذی‌الحجۀ سنۀ هزار و شش شاه عبّاس أوّل وارد مشهد مقدّس گردید ..... الخ» ولی به نظر ما یکی از جهالت‌ها و بدبختی‌های ملّت ما همین است که در زمانی‌که اروپا از خواب خرگوشی قرونِ وُسطی بیدار شدند و پس از استفاده از فرهنگ اسلامی که از طریق اسپانیا به اورپا رفته‌بود به صنایع و پیشرفت علوم و فنون و جهانگردی وآشنایی بانقاط مختلف دنیا پرداختند سلاطین جهان اسلام من‌جمله صَفَویّه به لهو ولعب و عوامفریبی و کارهای بی‌فائده از قبیل پیاده رفتن به مشهد مشغول بوده‌اند! شاه عبّاس که نماز نمی‌خوانده و شرابخوار و جانی بوده و یکی از پسران خود را کشت و دو پسر دیگرش را کور کرد و جنایات بسیار دیگر، به منظور فریب عوام شش ماه چندین هزار نفر از قشون خود را معطّل کرده برای حرکت دادن کبکبه و دبدبه‌اش به منظور رفتن به مشهد و برگشتن!! درحالی‌که ملّت تحت أمر او برای یک گلوله محتاج ارپا بودند و یک سوزن برای خیّاطی خود نداشتند و می‌بایست از خارج تهیّه کنند! شاهِ ملّتی که از جهت صنعت و علوم و فنون از ملل اروپا عقب تراند به جای آنکه آنها را به صنعت و علوم روز و به صنعت چاپ و ..... ترغیب کند و در راه آبادانی مملکت و اتّحاد مسلمین بکوشد، پرداخته به پیاده روی به مشهد و صرف هزینه‌های بسیار برای بزرگ کردن قبور و ساختن گنبد و گلدستۀ زرّین و سیمین تا مردم را به مرقد و قبرپرستی توجّه داده و به قول خود شان کعبۀ حوائج برای فقراء درست کند!!.

آیا شیخ بهائی که مرام شاه عبّاس و اجداد او را خوب می‌شناخته[1] و می‌دانسته او چگونه آدمی است، به سبب تقوایش خطاب به شاه گفته :

مقراض به احتیاط زن ای خادم ترسم بُبُری شهپر جبریل أمین

آیا اینکه جبرئیل عظیم الشّأن را پروانهٔ شمع حرمی که از أموال غارتی هرات ساخته شد، قراردهیم، توهین وتحقیردین نیست؟! آیا معلِّم رسول‌خدا(ص)یعنی جبرئیل‌را کوچک کردن، جایز است؟! آیا از کثرت تقوای شیخ بهائی بوده که خود را مدّاح شاه عبّاس خونریز نموده است؟! و آیا اگر به فرض أمیرالمؤمنین(ع) از این کارها با خبر شود از چنین غلام شاه مردان و کلب آستان علی، راضی و خشنود می‌باشد؟! آیا در شرع اسلام تذهیب گنبد و طلاکاری قبور و صرف بیت المال در این گونه کارها جایز است؟! به فرض اینکه از پول حلال باشد؟!. (فتأمّل جدّاً)

در صفحهٔ ۵۱۱ دربارهٔ معجزات و کراماتی که در مشهد به وقوع پیوسته سخن گفته که ما قبلاً در همین کتاب توضیحات لازم را بیان کرده‌ایم (ص ۲۶۶ تا ۲۷۹) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم[2]. متأسفانهٔ در کشور ما کار خرافات به جایی رسیده که شهرهای ما پر است از مجالس توسّل به رقیّه درحالی‌که حضرت سیّد الشُهدا(ع) دختری به نام رقیّه نداشته است!! آیا مدّاحان و روضه خوانان از این موضوع بی‌اطّلاع اند یا تجاهل می‌کنند تا نانی به کف آرند و به غفلت بخورند؟!.

در آداب سرداب نیز مطالبی نوشته که مایهٔ تأسّف است. اینان برای سردابی که هزار و دویست سال قبل در خانهٔ حضرت عسکری(ع) بوده و مکرّر خراب شده و باز تجدید بنا شده إذن دخول و آداب و أدعیه تراشیده‌اند؟!!. آیا اینها از بی‌فکری است یا از بیکاری؟ اگر می‌گویند در و دیوار سرداب به واسطهٔ تماس با بدن امام متبرّک شده باید به ایشان فهمانید

---

[1]- الازم است بدانیم که شاه عبّاس و اجدادش و اصولاً قزلباشان، شیعه نبودند بلکه بر مذهب سراسر انحراف «اهل حقّ» بوده اند!!. (فَلاتَجاهَل)

[2]- همچنین ر.ك. **زیارت و زیارتنامه**، ص ۳۵۸ تا ۳۶۱.

که آن در و دیوارِ به قول شما متبرّک، از بین رفته أمّا مهمتر اینکه می‌پرسیم آیا رسول خدا (ص) که جدّ بزرگوار همهٔ أئمّه است برای در و دیوار خانهٔ خود از طرف خدا آداب و أدعیه‌ای آورده بود که أصحابش به آن عمل کنند؟!. اگر چنین نبوده پس این آقایان برای چه این آداب را به دین او افزوده اند؟! این در و دیوار بوسیدن و أدعیه خواندن آیا علّتی جُز تملّق و چاپلوسی که محبوب سلاطین و جبابره است، دارد؟ زهی خیالات واهی.

اگر بخواهیم آدابی که خرافیّین و غُلاة ساخته‌اند، جمله به جمله بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود! لذا چند جمله را به عنوان نمونه می‌آوریم تا خواننده به جهل یا میزان دانش جاعلین این آداب پی‌برد. می‌گوید: «شیخ جلیل أحمد بن أبی‌طالب طبرسی(ره) در کتاب شریف احتجاج روایت کرده که از ناحیهٔ مقدّسه بیرون آمد به سوی محمّد حِمیَری.... الخ» می‌گوییم أوّلاً ناحیهٔ مقدّسه که کسی ساکن آن را ندیده و خطّ نویسنده را رؤیت نکرده، از کجا بدانیم که راست و درست است؟! أَفَلاتَعقِلون؟

ثانیاً: محمّد حِمیَری از نُوّابِ أربعه نیست و طبعاً توسّط او نباید چیزی از ناحیهٔ امام زمان به مردم برسد؟!.

ثالثاً: زمان احمد بن ابی‌طالب طبرسی پنج قرن بعد از حِمیَری بوده معلوم نیست که راویان واسطه چه کسانی هستند!!.

رابعاً: از همه اینها مهمتر اینکه باید در متن این مطلب که به قول شما از ناحیهٔ مقدّسه بیرون آمده تأمّل کنیم که آیا با عقل و قرآن موافق است یا خیر؟.

در این نامه می‌گوید: « ..... هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیلهٔ ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما (؟!) پس بگویید چنانکه خدایتعالی فرموده: سلامٌ عَلی آلِ یس.....».

باید دانست چنانکه بارها و بارها گفته‌ام کسی که به خدا توجّه می‌کند، واسطه و وسیله‌ای[1] که او را به خدا برساند، به هیچ وجه لزومی ندارد زیرا خدا دور نیست و شنوا و

[1]- دربارهٔ «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۲۱۰ به بعد.

عالِم به جمیع موجودات و بصیر و خبیراست و از خود بنده به أحوال او آگاهتر و از رگ گردن به او نزدیکتر است .

ثانیاً: این عبارتی مهمل است که کسی بگوید « هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیلۀ ما به سوی خداوند و به سوی ما » و کلمات «به سوی ما» در اینجا لغو و زائد است. زیرا وقتی کسی را وسیله قرار دادیم طبعاً به او توجّه کرده‌ایم. آیا امام اینگونه سخن می گوید؟!.

ثالثاً: می گوید چنانکه خدای تعالی فرموده : سلامٌ عَلی آلِ یس .... یعنی سلام بر آل و اولادِ یـــس یعنی رسول خدا که ماییم !!

این دروغ و افترا بر خداوند متعال است. همان خدایی که فرموده : **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ**[سورة الأنعام:١٤٤] «کیست ستمکارترازآنکه بر خدا دروغ بندد تامردم را با بی‌دانشی [خویش] گمراه سازد؟». آری، خدای تعالی در قرآن پس از سلام برموسی وهارون فرموده: **سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ** [الصّافّات:١٣٠تا١٣٢][1] «درود بر الیاس همانا ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم همانا او از بندگان مؤمن ما بود». أمّا این جاعل «الف ولام» ابتدای «إلیاسین» را جدا حساب کرده و به الف آن مدّ اضافه کرده تا کلمۀ «آل» به دست آورد درحالی که «الف» در کلمۀ «إِلیاسین» مکسور و «لام» نیز ساکن است ولی جاعل جاهل، آن را مکسور (= علامت جرّ) قرار داده و با کمال و قاحت با آیۀ قرآن بازی کرده است!!. أمّا غافل بوده که در

---

[1]- با توجّه به آیۀ ۱۲۳ سورۀ شریفۀ صافّات معلوم می‌شود که نام آن‌حضرت «الیاس» و «الیاسین» بوده مانند «سینا» و «سینین» که نام یک کوه واحد است یا میکائیل و میکائین یا «اسرائین» و «اسرائیل» که هر دو نام یک فرد است چنانکه شاعر عرب گفته است:

یقول اهل الّسوق لما جینا   هذا و ربّ البیت اسرائینا

و البتّه باید توجّه داشت که وزن آیات در اینجا و در سورۀ «تین» با «یاء» و «نون» می‌باشد، لـذا از اسـم دوّم استفاده شده است.

آیهٔ بعدی خدا فرموده «همانا **او** از بندگان مؤمن ما بود» یعنی ضمیررا مفرد آورده درحالی‌که اگر در آیهٔ ۱۳۰ سخن از «**آل**» رفته بود خداوند ضمیر را جمع ذکر می‌کرد یعنی می‌فرمود : « **إِنَّهُم مِن عِبادِنا**» چنانکه فِی المَثَل هرجا در قرآن دربارهٔ «آلِ لوط» یا «آلِ فرعون» سخن گفته دربارهٔ آنها ضمیر جمع یا فعل جمع آورده است. (فَلاتَجاهَل) آیاجاعلین بازی کردنِ با آیات قرآن را جایز می‌دانند؟!

سپس می‌گوید «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا داعِيَ اللهِ» که این دورغی دیگر است. زیرا اگر مقصود داعی مخصوص باشد که خدا تعیین و نصب فرموده، در این صورت فقط رسول خدا(ص) مشمول این عنوان است و نه دیگری، چنانکه قرآن کریم فرموده: **يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَـٰكَ شَـٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ** [سورة الأحزاب:٤٥و٤٦] «ای پیامبر همانا ما تو را گواه و نوید بخش و هشداردهنده فرستادیم و خوانندهٔ به سوی خدا به رخصت او» و در سورهٔ أحقاف آیات ۳۱ و ۳۲ نیز به رسول خدا(ص) «داعِيَ الله» گفته شده است. أمّا اگر داعی منصوب مِن عِندِالله مقصود نباشد پس تمام مؤمنین باید به دستور قرآن داعِی اِلَی الله باشند واین معنی مختصّ فردی خاصّ نیست چنانکه فرموده: **وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ** [سورة آل‌عمران:١٠٤] « و باید شما أمّتی باشید که به نیکی فراخوانند و به کردار پسندیده فرمان دهند و از کارهای ناپسند باز دارند که آنان همان رستگاران اند[1]».

---

[1]ـ بدان که «مِن» در آیهٔ فوق «بیانیّه» است نه تبعیضیّه. أوّلاً بدان سبب که قرآن مشمولین آیه را «رستگار» شمرده که طبعاً دین رستگاری و فلاح همهٔ مؤمنین رامی‌خواهد نه بعضی از ایشان را، دربارهٔ این آیه لازم است بدانیم که ((کلام خداوند بر این حدّ می‌باشد که گویند: (لِيَكُن لِي مِنكَ صَدِيقٌ = تو باید دوست من باشی) بنابراین امرخدا دراینجا أمرعامّ است و بر این معنی گفتار خداوند دلالت می‌کند که : «**وَٱلۡعَصۡرِ إِنَّ ٱلۡإِنسَـٰنَ لَفِي خُسۡرٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ** = سوگند به عصر، که آدمی در زیانکاری است مگر کسانی‌که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حقّ و به مقاومت و پایداری سفارش نمودند». سفارشی‌که در این آیه از آن

بعد می‌گوید:«اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا بابَ اللهِ وَ دَيّانَ دِينِهِ» که این نیز دروغ دیگری است، زیرا خدا باب ندارد[۱] و دیّان دین فقط خدا است که مالِكِ يَومِ الدِّين است و جزای هر امام و مأمومی را او معیّن می‌کند. همچنین می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَ دَليلَ اِرادَتِهِ» باید پرسید خدا کجای کتابش این امام را حجّت قرار داده و آیا مگر به امام وحی می‌شود و

سخن رفته همان أمر به معروف و نهی از منکر است و قول خداوند ـ عَزَّوَجَلّ ـ که فرمود: **لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ** [سورة المائدة:۷۹-۷۸] «کفار بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند، این نفرین به خاطر نافرمانی و تجاوزی بود که روا می‌داشتند ایشان از هیچ عمل زشتی که کردند یکدیگر را بازنمی‌داشتند، چه کار بدی انجام می‌دادند». این آیه نیز بر همان معنی گواه است زیرا که خداوند چیزی از اخبار اُمَم گذشته را برای ما حکایت نکرده مگر آنکه عبرت گیریم.

[جلال الدّین سیوطی] اشاره به اعتراضی کرده که قول «**همگانی بودن وظیفهٔ أمربه معروف**» را ردّ می‌کند. و آن این است که فرمان دهنده به نیکی و باز دارنده از بدیها شرط است که از معروف و منکر آگاه باشد ولی درمیان مردم کسانی هستند که در نادانی بسربرده و أحکام خدا را نمی‌شناسند! لیکن این سخن با وظیفه‌ای که هر مسلمانی نسبت به [کسب] علم دارد منطبق نست و حکم لازمی که سزاوار است خطاب قرآن برآن حمل شود این است که مسلمان نباید از واجبات خود بی اطلاع باشد و او مأمور به [کسب] علم و تمییز میان معروف و منکر است، به ویژه که هرگاه «**معروف**» اطلاق گردد، مراد همان اموری است که عقل سالم و طبع سلیم آن را می‌شناسد و«**مُنكَر**» ضدّ آن است یعنی آنچه که عقل و طبع سلیم زشت می‌شمارد و برای شناسایی «معروف و منکر» لازم نیست حاشیهٔ ابن عابدین را بر [کتاب] «اَلدُّرُّ المختار» یا «فتح القدیر» و «المبسوط» قرائت گردد! تنها رهنمای مسلمانان به سوی «معروف و منکر» ـ به شرط سلامت فطرت ـ کتاب خدا و سنّت رسول اوست که از راه تواتر و به شکل عمل متّصل از صدر اسلام نقل شده و رسیده و هیچ مسلمانی نمی تواند از آن بی‌خبر باشد و مسلمان، مسلمان نیست مگر در پرتو شناسایی آن، بنابراین کسانی‌که عمومیّت وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر را منع وردّ کرده‌اند، **در حقیقت جایز شمرده‌اند که مسلمان جاهل بماند و میان معروف و منکر تشخیص ندهد! و این چیزی است که شرعاً جایز نمی‌باشد.**)) (به نقل از کتاب شریف «**شیخ محمّد عبده، مصلح بزرگ مصر**»، تألیف مصطفی حسینی طباطبائی، انتشارات قلم، ص ۱۱۲ -۱۱۳).

[۱]- در مورد در و دربان داشتن خداوند، رجوع شود به **عرض أخبار أصول** ص ۲۵۲ و ۲۸۴ .

خدا او را از ارادۀ خود مطلّع می‌سازد که او دلیل ارادۀ خدا باشد؟! چون شیعیان کورکورانه هرچه این گویندگان بافته‌اند، پذیرفته‌اند ایشان نیز تا توانسته‌اند خرافات به هم بافته و درمیان مردم رواج داده اند!.

مؤلّف مفاتیح در باب «ذکر صلوات بر آن‌حضرت» (مقصود امام زمان است) (ص ۵۳۳) دعایی را به نقل از امام زمان آورده که با جملۀ «اَللّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ و بَرِحَ الخَفاءُ» شروع می‌شود که مضمون آن چنانکه قبلاً گفته‌ایم (ص ۵۱ و ۵۲) کفر و شرك و برخلاف آیات إلهی است. ولی شیخ عبّاس قمی دربارۀ چنین دعای شرك آمیزی می‌گوید: « دعای شریفی است وسزاواراست خواندن آن درآنجا مکرّر ودرغیرآن مکان»!! نَعُوذُبِاللهِ تَعالی مِنَ الضَّلالَةِ. دربارۀ زیارات همین اندازه اکتفا می‌کنیم و می‌پردازیم به «دعای ندبه».

دعای ندبه

بدان‌که رسول‌خدا(ص) فرموده: «مامِن شَيءٍ [لَيسَ شَيءٌ] أكرَمُ عَلَى اللهِ تَعالى مِنَ الدّعاءِ» «هیچ چیز برای خدا از دعا گرامی‌تر نیست[1]» أمّا درعین حال نباید غافل شویم (یا تغافل کنیم) از اینکه از أئمّه منقول است که «خُذُوا ما رووا و ذَرُوا ما رَأَوا» «آنچه را که [مسنداً از ما] نقل و روایت کرده‌اند بگیرید و آنچه را [بنابه رأی شخصی] اظهار کرده‌اند ر ها کنید»، لذا مسلمان باید در أخذ مطالب شرعی جدّیّت ودقّت بسیار مبذول دارد و **متسامح** نباشد و هر چیزی را بدون تأمّل و توجّه به مدارك آن نپذیرد و خصوصاً توجّه داشته باشد که مطالب مذکور موافق کتاب خدا باشد. درحالی‌که ما می‌بینیم در کتب أدعیه، بسیاری از علما و نویسندگان، دعایی که فلان عالِم یا فلان زاهد در جایی خوانده و پسندیده، در تألیفات خود آورده‌اند و با آن چنان رفتار کرده‌اند که همانند است با دعایی که دارای سند درست بوده و

---

[1]- امستدرك الوسائل(چاپ سنگی) ، ج۱، ص۳۶۱ و التّاج الجامع للأصول، ج۵، ص ۱۰۹.

مطالب آن موافق قرآن کریم است!! حال آنکه چنین نبوده و عالِم منظور، آن دعا را مناسب دیده و در واقع تحت عنوان عمل به عمومیّت إذن شرع به دعا، مضامین آن را خود ساخته و آن را مسجّع نموده و خواسته به خیال خود اظهار ارادتی کرده باشد و از حُسن اتّفاق به پیغمبر یا امامی هم نسبت نداده است ولی محدّثین ساده لوح بعدی چنان رفتار کرده‌اند که گویی مطلب مذکور بی‌واسطه یا با واسطه از امامی نقل شده است!! و دیگر دقّت نکرده‌اند که ذکر نشدن راوی یا رُوات و عدم انتساب به امام، خود دلیل واضح است که ناقل اوّل، آن را به امام منسوب نمی‌دانسته است.

به هرحال بسیاری از دعاها و زیارتنامه‌ها و إذن دخولها که در کتب ذکر شده و ما تحقیق کرده‌ایم چنین است که یا سند آن به پیغمبر و امام نمی‌رسد و از مُنشآت سایرین است و مأثور و مروی از امام نیست مانند بسیاری از مطالبی که در مفاتیح و کتب مشابه آمده است، تعدادی از دعاها نیز سندشان غیرقابل اعتماد و مخدوش است. یکی از مشهورترین این دعاها و رایجترینشان **دعای ندبه** است. این دعا ماجرایی داردکه برای ثبت درتاریخ، آن را دراینجا می‌نگارم تا آیندگان از آن بی‌خبر نباشد و هشیار شوند و إلا از مردم زمانۀ خود مأیوس‌ام.

سالها قبل یکی از دوستان نگارنده به نام حجّة الإسلام «علی أحمد موسوی» تقریر اینجانب دربارۀ «دعای ندبه» را تحریر کرد و به نام «**بررسی دعای ندبه**» در ۲۴ صفحه با قطع جیبی منتشر ساخت که موجب هیاهوی آخوندهای خرافه فروش گردید! وی در صفحۀ شش جزوۀ مذکور متعهّد شد که : « حال اگر کسی قول ما را نمی‌پذیرد برود تحقیق وتجسّس کند و اگر مدرکی آورد، نشان دهد، ما ده هزار تومان به او حقّ الزّحمه می‌دهیم و اگر مدرکی ندید به بدگویی و هو و جنجال و افتراء نپردازد». أمّا آخوندها طبق معمول بدون اینکه سندی درست و متقن برای آن ارائه کنند، به مخالفت پرداختند لذا اینجانب شخصاً دربارۀ این دعا مطالبی را تقریرکردم البتّه بسیار مایل بودم که قول نگارنده در مجلّۀ «**مکتب اسلام**» چاپ شود تا خوانندگان آن از این مطالب بی‌خبر نباشند ولی چون می‌دانستم که مسؤلین خرافی و متعصّب مجلّۀ مذکور، قول اینجانب را چاپ نمی‌کنند لذا آن‌را درمجلۀ «**رنگین کمان**» چاپ و منتشر

کردم. مطالب اینجانب در هشت صفحهٔ قطع جیبی نیز به عنوان ضمیمهٔ مجلّه منتشر گردید[1]. در آنجا گفتم : ((رسول خدا(ص) فرموده : «إذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فِي أُمَّتِي فَعَلَى العالِمِ أن يُظهِرَ عِلمَهُ وَ إلّا فَعَلَيهِ لَعنَةُ اللهِ وَ المِلائِكَةِ وَ النّاسِ أجمَعِينَ. یعنی چون بدعتها درمیان أمّت من پیدا شد بر عالم است که علم خود را برای از بین بردن آن ظاهر کند وگرنه خدا و فرشتگان و همهٔ مردم او را لعنت می‌کنند».

عدّه‌ای از ترس کسادی بازار وکم شدن مرید در مقابل بدعتها و خرافات ساکت‌اند و عدهٔ دیگر برای آنکه خود را به مرجعیّت برسانند و طرف توجّه ملّت شوند بدعتها را امضاء و تصویب می‌کنند ولی باید دانست بدعت موقعی آشکار می‌شود و طرفدار پیدا می‌کند که قرآن کنار رود و طرفدار او کم وبی‌اعتبار شود تا جایی‌که یک دعا و یا یک فتوی و یا خبر مجعول را بر قرآن ترجیح می‌دهند! در این روزها سر وصدایی بلند شده راجع به دعای ندبه و صحّت و بطلان آن؟ تعجّب و تأسّف ما این است که چگونه طرفداران این دعا قرآن را كَأن لَم يَكُن پنداشته و آن را از اعتبار انداخته و توجّهی ندارند! جملات بسیاری در این دعا به چشم می‌خورد که قبول آنها موجب بی‌اعتباری قرآن است. ما به بیان بعضی از آن جملات پرداخته و فقط برای خشنودی خدا پرده از آن بر می‌داریم.))

---

[1]- مسؤول مجلّه در صفحهٔ دوّم جزوهٔ مذکور نوشته است: ((این روزها در بین جامعهٔ مسلمانان شیعهٔ ایران صحبت از دعای ندبه است. حجّت الإسلام موسوی از وعّاظ مشهد در جزوه ای که انتشار داده‌اند خواندن دعای ندبه را بی‌مدرک و برخلاف موازین دین اسلام دانسته‌اند، در جراید اسلامی «ندای حقّ» و «مکتب اسلام» به نویسندهٔ جزوه حمله کرده‌اند و جبهه‌ای در برابرکسانی‌که طرفدار دعای ندبه نیستند تشکیل داده‌اند. عدّهٔ زیادی از خوانندگان مجلّه از ما خواسته‌اند نظرخود را ابراز داریم و بنویسیم حقّ با کدام طرف است، چون اکثر خوانندگان مجلّه نوشته‌های طرفین را خوانده‌اند از نقل قولها و نوشته‌ها صرف نظر می‌کنیم و به عنوان «بحث آزاد» نظرحضرت آیت الله علامهٔ برقعی که از نظر ادای تکلیف شرعی برای از بین بردن بدعت، به خصوص بدعتی که قرآن را نفی می‌کند، مرقوم فرموده‌اند و به دفتر مجلّه فرستاده‌اند درج می‌نماییم . نظر ما این است آنچه حقّ و حقیقت است آشکار می‌شود و تردید نمی‌تواند برای همیشه مردم را تحت سیطرهٔ خود نگاهدارد.))

هچنین در جزوهٔ مذکور گفتیم که: ((اینجانب چون «مکتب اسلام» را خواندم تعجّب بسیار کردم زیرا از نویسندگان فاضل آن توقّع نداشتم که یک جا بنویسند دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای مبارزات اجتماعی و بر ضدّ ظلم، در صورتی‌که دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای قبول ظلم و ستم و برای سکوت تا اینکه امام زمان بیاید و خودش اصلاح کند زیرا دعای ندبه می‌گوید: «أینَ المعَدّ لِقَطعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ، أینَ المنتَظَرُ لِإقامَةِ الأمتِ وَ العِوَجِ، أینَ المرتَجی لِإزالَةِ الجَورِ وَ العُدوانِ....؟» یعنی کجا است آن که مهیّا شده برای قطع دنبالهٔ ستمگران، کجاست آنکه او بیاید کجی‌ها را راست کند، کجاست آن که به او امیدواریم دفع جور وستم کند؟! معنی این جملات این است که ملّت باید منتظر او باشد و دست از پا خطا نکند گویا ملّت مکلّف نیست جُز برای ندبه و زاری و ننه من غریبم کردن، تا به همین چیزها دل خود را خوش و حرارت خود را خاموش و ستمگران‌هم بر خر مراد سوار باشند تا امام بیاید! استعمار چقدر خرسند است که ده‌ها هزار نفر به ندبه وزاری مشغول باشند و به کار او کاری نداشته باشند! شما اگر از هریک از خوانندگان دعای ندبه بپرسی آقا در مقابل این همه کفر و جور و ستم چه باید کرد؟ در جواب می‌گوید امام زمان باید بیاید خودش اصلاح کند!.

آیا سزاوار نبود «مکتب اسلام» مطلب به این روشنی را بیان کند و لاأقلّ ضدّ آن را نگوید و به خوانندگان خود بگوید که فعلاً دولت و ملّت باید برای اصلاح بکوشند ومتّحد شوند نه اینکه تنبلی را شعار وندبه و زاری را مدار کار خود قرار دهند .

شخص نادانی از «مکتب اسلام» در شمارهٔ ۶ سال ۱۳ سؤالی کرده راجع به دعای ندبه و گوید امام همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم!! این مجلّه جواب این جملات شرک آمیز را نداده که صفتِ لامکانی و حضور درهمه جا مخصوص خدای تعالی است که جسم و جوهر و محدود نیست و این شرک به خداست که امام را

متصف به صفات خدایی بدانی ...... آیا مدرک حضور امام در همه جا، چه می باشد؟ کدام دلیل عقلی و شرعی این شرک را تصویب کرده[1]؟!

سزاوار بود «مکتب اسلام» او را ارشاد کند نه انیکه آنجا سکوت کند فقط برای تثبیت دعای ندبه قلمفرسایی کند!! آیا نفی شرک بهتر است یا اثبات یک دعا که طرفداران، آن را مستحبّ می‌دانند؟! تعجّب است که این دعا بیشتر از توحید طرفدار دارد!..... خدای تعالی در صد آیه از قرآن فرموده : غیر مرا نخوانید و غیرمرا قاضی الحاجات ندانید، آیا خواندن امام و رسول مدرکی دارد؟ آیا دعای ندبه خواندنِ غیرخدا نیست؟ آیا پرهیز از شرک لازم نیست؟ آنان که مسیح یا بودا را می‌خوانند چرا مشرک می‌دانید؟.

با این حال آقای رشاد زنجانی نشریّه داده و تمام آیاتی‌که می‌گوید غیرخدا را نخوانید به میل خود تفسیر به رأی کرده و می‌گوید مقصود از خواندن غیرخدا به عنوان پرستش است نه به عنوان واسطه[2]!! او خیال کرده بین خالق و مخلوق دوری و بُعدی و بلکه واسطه‌ای می‌باشد و یا خدا بی‌خبر از دعای بندگان و یا کر است و یا غیرخدا را مهربانتر از خدا می‌داند!. ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [سورة غافر:٦٠] را تفسیر کرده به «اُدعُوا مُقَرَّب درگاهم»!! و تازه خود به دیگران اعتراض دارد که چرا قرآن را تفسیر به رأی کرده‌اند. قواعد عرف عرب تفسیر کرده، مردود می‌دانید ولی خودتان بر خلاف قواعد مرتکب تفسیرهای به رأی شده‌اید و شرک را به جای توحید آورده اید!.

---

[1]- ادّعای حضور امام در همه جا از دعای ندبه نیز استفاده نمی‌شود بلکه بعضی از جملات دعا مخالف این ادّعاست، چنانکه خوانندهٔ دعا خطاب به امامی که انتظار ظهورش را دارد می‌گوید: «مَتی تَرانا وَ نَراكَ =کی شود که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم» طبق این جمله پس از ظهور است که امام می‌تواند پیروان خود را ببیند نه در حال غیبت. پس چگونه می‌توان گفت او درهمه جا حاضر و ناظر است؟!.

[2]- ما در صفحات گذشتهٔ کتاب حاضر دربارهٔ «واسطه» و «وسیله» و ..... به قدر کفایت سخن گفته‌ایم، مراجعه شود.

اینان خیال می‌کنند که فتوای بی‌مدرک و یا کتاب دعای فلان مقدّس قدیمی أهل غلّو برای تثبیت بدعتها مدرک و دلیل می‌شود! در دعای ندبه جسارت کرده به خدا می‌گوید : «وَقُلتَ ما سَأَلتُکُم مِن أجرٍ فَهُوَ لَکُم» یعنی «خدایا تو گفتی أجری که سؤال کردم به سود شماست» درصورتی‌که خدا از کسی سؤال أجر نکرده بلکه به سول خود فرموده تو چنین بگو: «**قُل ماسَأَلتُکُم مِن أجرٍ**» و متوجّه نشده که این آیهٔ قرآن کلمهٔ «**قُل**» دارد و نباید قرآن را کم و زیاد کند! خوانندهٔ عزیز رجوع کن به سورهٔ سبا آیهٔ ۴۷، تا حقیقت را دریابی.

مختصراینکه نویسندهٔ فاضل متدیّن نباید طبق میل عوام چیز بنویسد و مانند سایر مجلاتِ روز، عرضه را طبق تقاضا بیاورد! «مکت اسلام» در شمارهٔ ۷ همین سال برای تصحیح سند دعای ندبه قول چند نفر آخوند قدیمی أهل غلوّ را که أهل رجال ایشان را به تقدّس شناخته‌اند، ذکر کرده ما نمی‌دانیم چگونه مقدّسین نهروان مردوداند أمّا مقدّسین أهل غلوّ مقبول اند! البتّه قول هیچ کدام سند و مدرک نمی‌شود و قول اینان حجّت نیست. ولی «مکتب اسلام» در اینجا چند اشتباه کرده: یکی اینکه می‌گوید «بزوفری» سازندهٔ دعای ندبه، ثقه و استاد شیخ مفید و در زمان غیبت صغری بوده و شاید[1] این دعا را از امام گرفته! ما از غفلت این فضلا تعجّب داریم، أولاً: «بزوفری» که ثقه و استاد شیخ مفید است نامش «حسین بن علیّ بن سفیان» است ولی مؤلّف دعای ندبه نامش «محمد بن حسین» و مجهول الحال است. ثانیاً: هیچ کدام نه پدر و نه فرزند در غیبت صغری نبوده‌اند. ثالثاً: ایشان از وُکلای ناحیهٔ مقدسه نبوده‌اند تا این دعا را از امام بگیرند[2].

---

[1]- باید توجّه داشت که با «اگر» و «شاید» و «ممکن است» و «احتمال می‌رود» و ..... نمی‌توان موضوعی را اثبات کرد. (فَلاتَغافَل) .

[2]- در صفحهٔ ۴ جزوهٔ «بررسی دعای ندبه» چنین آمده است: ((..... ابن طاوس این دعا رااز امام و رسول نقل نکرده بلکه از بعضی از شیعیان مجهول الحال نقل کرده و عبارت کتاب او این است که می‌نویسد: «ذکر بعض اصحابنا قال قال محمّد بن عليّ بن ابي‌قرّة نقلت من کتاب محمّد بن الحسين بن سُفيان البزوفري دعاء النّدبه و ذکر انّه الدّعاء لصاحب الزّمان.» در این عبارتِ ابن طاوس چند چیز روشن است: اوّل اینکه سیّد

الحمدلله پس از این همه گفتگوهای طرفین، ثابت و محقَّق شد که دعای ندبه سند و مدرکی نداشته و مردی پیدا نشد که ده هزار تومان جائزهٔ حلال را از نویسندهٔ «بررسی دعای ندبه» یعنی حضرت حجّت‌الإسلام والمسلمین سیّدمجاهد آقای حاج سیّد«علی‌أحمد موسوی» ـ دامت فیوضاته ـ دریافت کند! به هر حال ما بیداری و توفیق همه را خواستاریم، والسّلام)).

لازم است بدانیم حتّی «حسین بن علیّ بن سفیان البزوفری» که از او تعریف و تمجید کرده‌اند راوی همان روایتی است که می‌خواسته دوازده مهدی برای مردم بتراشد!!! برای اطّلاع از حدیث مذکور ضرور است مراجعه کنید به کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» ، بررسی حدیث نهم تا بدانید که این جنابِ «حسین بزوفری» از چه کسانی أخذ حدیث می‌کرده است!.

مخفی نماند که دکتر علی شریعتی(ره) نیز دربارهٔ دعای ندبه مطالبی نوشت که حاج شیخ «محمّد تقی شیخ شوشتری» به مطالب او پاسخ داد. ما برای اطّلاع خوانندگان محترم نوشتهٔ

معلوم نکرده بعضی آن اصحاب که از او نقل کرده کیست و نام او چیست؟ دوّم اینکه محمّد بن حسین بن سفیان را صاحب کتب رجال مجهول الحال دانسته‌اند. سوّم اینکه محمّد بن حسین بن سفیان در قرآن چهارم بوده و زمان أئمه نبوده تا از امام أخذ کرده باشد و معلوم نیست از کجا و از که این دعا را گرفته، نه از امام اسمی برده و نه از غیر امام! خود مرحوم شیخ عبّاس در کتاب «هدیة الأحبابِ» خود (ص ۱۰۶) می‌نویسد این محمّد بن حسین سفیان دعای ندبه را در کتاب خود آورده است. چهارم اینکه گوید: این دعا برای صاحب الزّمان است = انّه الدّعاءُ لصاحب الزّمان(ع). خیلی خوب، ولی بیان نکرده به چه مدرک؟ پس معلوم شد که ابن طاوس چنانکه بحار (جلد ۲۲، ص ۲۶۲) از او نقل کرده مدرک صحیحی نشان نداده به عنوان **تسامح در ادلّهٔ سُنَن** ممکن است این دعا را آورده باشد و دیگران نیز به او اقتدا کرده و اعتماد نموده‌اند درحالی‌که تسامح در أدلّهٔ سُنَن در اینجا مورد ندارد وتسامح در سُنَن در جایی است که به سند ضعیفی به معصوم برسد ولی چون از سُنَن و مستحبّات است مسامحه می‌کنند و ضعف آن را نادیده می‌گیرند [مخفی نماند چنانکه در کتاب حاضر ملاحظه شد اینجانب با این قاعده موافق نیستم] أمّا اینجا اصلاً سند ضعیفی‌هم برای آن ذکر نشده، پس جای تسامح نیست ..... الخ))

آن مرحوم و سپس قسمتهایی از جواب علاّمۀ شوشتری را نیز در اینجا، می‌آوریم[1]. امید است که مورد تأمّل خوانندۀ گرامی قرار گیرد.

((در دعای ندبه به این مسألۀ اشاره شده که می‌پرسد: (نمی‌دانم کدام سرزمین تو را دربر گرفته است؟ قرارگاهت کجاست؟ در کوه رَضوی یا ذِی طُوی....؟). و من نمی‌دانم این دعا که امروز آن را در بسیاری از محافل مذهبی خطاب به امام زمان ما می‌خوانند ـ و در سالهای أخیر سخت رواج یافته و گروههای خاصّی برای این کار تشکیل شده است ـ چرا سرغ حضرت مهدی را در ذِی‌طُوی و کوه رَضوی می‌گیرند که جایگاه «محمّد حنفیّه»، امام زمان فرقۀ کیسانیّه است که معتقداند در این کوه از أنظار مخفی شده و از آنجا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه وزاری درپای این کوه و یا از دور، رو به این کوه دعا می‌کردند که خارج شود و قیام نماید. گذشته از اینکه سر نوشت حضرت مهدی، نه در زندگی و نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد. اساساً غیبت او بدین صورت نیست که در جای مخصوصی پناه گرفته باشد بلکه همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم.))

قبل از ذکر بقیّۀ مطالب مرحوم شریعتی لازم است توجّه شما را به این نکته جلب کنیم که برخلاف مسؤلین «مکتب اسلام» که درمورد حضور همه جایی امام، سکوت کردند علاّمۀ شوشتری در جوابیّه‌اش نوشت : « **حضرت مهدی(ع) چون انسان است هم مستقرّی دارد و هم سیری و هرکدام در وقتی جداگانه وگرنه کسی‌که همیشه در همه جا بوده و مکان نداشته باشد، ذات مقدّس حضرت أحدیّت ـ جَلَّ وَ عَلاـ ست**». (فَتَأَمَّل جِدّاً فَلاتَجاهَل). اینک ادامۀ نامۀ مرحوم شریعتی :

((بنابراین سؤال از اینکه «تو در کدام جایگاه مخفی بسر می‌بری؟» ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدیِ موعود شیعۀ امامی سازگار نیست. مطالعۀ دقیق متن دعای ندبه که از أئمّۀ ما

---

[1]- ما این مطالب را از مجلّۀ «کیهان فرهنگی» سال دوّم، فرور دین ۱۳۶۴، شمارۀ اوّل صفحۀ ۲۰ و ۲۱ نقل می‌کنیم .

به تصریح وترتیب نام نـمی‌برد و پس از حضرت أمیر(ع) ـ که به تفصیل از مناقب و فضائل وی سخن می گوید ـ ناگهان و بی‌واسطه به امام غائب خطاب می کند؛ باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می کند.

به هر حال من این مطلب را فقط به عنوان یک سؤال علمی مطرح می کنم نه یک قضاوت قطعی؛ به این امید که به جای دشنام و اتهام، پاسخ معقول منطقی بشنوم و این ابهام در ذهنم رفع شود و اگر کسی که در این مورد مطالعه دارد این مسأله را روشن کند، منّتی بر من نهاده است .))

علامهٔ شوشتری دربارهٔ سنداین دعا خطاب به مرحوم شریعتی نوشت: ((وأمّا در مورد سند دعای ندبه، کتاب «بحار» ازکتاب مزار علیّ بن طاوس نقل می کند که : «ذَکَرَ بَعضُ أصحابِنا قالَ مُحَمَّدُ بنُ عليّ بن قرّة نَقَلتُ مِن كِتابِ محمّد بن الحسين بن سفيان البزوفري(رض) وَ ذَكر أنّهُ الدّعاء لصاحب الزّمان(ع) ويُستَحَبُّ أن يُدعى بِهِ فِي الأعيادِ الأربَعَةِ وَ هُوَ : اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ تَسلِيماً، اَللّهُمَّ لَكَ الحَمدُ عَلى ما جَرَى بِهِ قَضاؤُكَ فِي اَولِيائِكَ.....» و دعا را تا آخر نقل می کند و بعد از آن می گوید : « قالَ مُحَمَّد بن المشهَدیّ فِي المزارِ الكَبِيرِ قالَ محمّد بنُ عليّ بن قُرّة نَقَلتُ مِن كِتابِ أبيجعفر محمّدبن الحسين بن سفيان البزوفريّ إلى آخِرِهِ مثل سيّد» و ظاهراً مفهوم این فقره از خبر مذکور «وَذَكَرَ أنَّهُ الدُّعاءُ لِصاحِبِ الزّمانِ(ع)» این است که «بزوفری» آن را از امام الزّمان روایت کرده که بنابراین دعای ندبه انشای خود آن‌حضرت است[1] مثل دعای افتتاح[2] و نیز احتمال می‌رود که دعای ندبه انشای «بزوفری» باشد زیرا ممکن است مفهوم فقرهٔ مذکور این باشد که دعای ندبه باید برای آن‌حضرت یعنی برای فرج و گشایش و ظهور وی خوانده شود، به هرحال أصل سند همین است که در «بحار» گفته شده است و أمّا آنکه در «زادالمعاد»

[1]- چنانکه گفته‌ایم با «احتمال می‌رود» و «شاید» و «ممکن است» و .... موضوعی اثبات نمی‌شود. خصوصاً که متن دعای بسیار معیوب است و قطعاً امام دعای معیوب به أمّت تعلیم نمی‌دهد.

[2]- برای اطّلاع از کم و کیف دعای افتتاح ضرور است که مراجعه کنید به کتاب حاضر صفحهٔ ۳۲۱ به بعد .

گفته شده : «دعای ندبه به سند معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که این دعا را در چهار عید بخوانند یعنی روز جمعه، عید فطر، عید قربان، عید غدیر» ظاهراً مؤلف، مراجعه به مدارک نکرده بلکه از خارج نقل کرده و اشتباه نموده است، چه اگر از حضرت صادق(ع) راویت شده بود، در «بحار» که موضوعش ذکر أسانید ومستندات است، نقل می‌شد.)) خوانندهٔ محترم این قول علاّمهٔ شوشتری را مقایسه کن با آنچه در کتاب حاضر (حاشیهٔ صفحهٔ ۴۸۰ و ۴۸۱) به نقل از صفحهٔ ۴ جزوهٔ «**بررسی دعای ندبه**» آورده‌ایم.

دیگر آنکه علامهٔ شوشتری نوشته است: «آری در نصوص معتبره[1](؟!) که از طرف أئمهٔ أطهار(ع) واصل شده، آمده است که جایگاه حضرت مهدی هم در دوران غیبت صغری و هم در دوران غیبت کبری کوه رَضوی است»! و سپس روایتی از «محمّد بن حسن صفّار» نقل کرده که در أخذ حدیث بسیار متساهل بود و نیز حدیثی از کتاب «الغیبه» ابوعبدالله نعمانی آورده که وی نیز هرچه به دستش می‌رسید، در کتابش جمع کرده و أخبار کتابش قابل اعتماد نیست و پرواضح است که صِرف نقل اینگونه افراد، موجب اعتبار حدیث نمی‌شود، چنانکه یکی از رُوات حدیثی که علامهٔ شوشتری از غیبت نعمانی آورده، منصور بن یونس است که در رجال کشّی (ص ۳۹۸) تضعیف شده است.

بنابراین علاّمهٔ شوشتری صرف نظر از ادّعا، «نصوص معتبره‌ای» عرضه نکرده است درحالی‌که لازم بود که ایشان حدّ أقل یک نمونه از آن «نصوص معتبره» را ارائهٔ می‌فرمود.

ثانیاً : این ادّعا که محلّ اختفای مهدی در غیبت صغری، کوه رضوی می‌باشد بر خلاف آن ادّعاست که مهدی به منظور عدم دسترسی دشمنان به او و خلاصی از شرّ ایشان، غیبت کرده! اگر جایگاه او در غیبت صغری معلوم باشد که دشمنان به او دسترسی می‌یافتند.

---

[1]- دربارهٔ «نصوص معتبرهٔ» مربوط به مهدی ضرور است که مراجعه شود به تحریر دوّم **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۶۲۳ تا۶۴۱ و ص ۶۵۱ تا ۶۵۵ و ۷۹۴ تا ۸۰۸ و نیز کتاب نگارنده موسوم به «تحقیق علمی در احادیث مهدی».

ثالثاً: چنانکه در کتاب شریف «**شاهراه اتّحاد**» (ص ۲۳۷ تا ۲۶۵) اثبات گردیده «نصوص معتبره» (؟!) که امروزه در کتابها دربارهٔ أئمّهٔ إثنی عشر می‌بینیم، بعداً جعل گردیده و بر خلاف أدّعا، به هیچ وجه معتبر نیستند.

درحالی‌که در زمان هریک از أئمّه، امام بعدی برای مردم معلوم نبود چگونه ممکن است که أئمّه از جمله امام باقر وصادق ـ عَلیهِمَاالسَّلام ـ هم دربارهٔ غیبت و هم دربارهٔ دفعات غیبت و هم دربارهٔ مکانهای اختفای امام دوازدهم و ..... « نصوص معتبره» (؟!) به مردم عرضه کرده باشند؟!!.

استاد «محمد باقر بهبودی» نوشته است: ((اینکه [علمای ما دربارهٔ کسی] می‌گویند: «فلانی کیسانیّ است» و معتقد بود محمّد بن علی فرزند حنفیّه، امام چهارم است و همانا او وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غیبت کرده و در آینده خروج خواهد کرد و پس از اینکه زمین از ظلم و جور پرشد آن را از عدالت و دادگری سرشار خواهد ساخت! ..... [و یا می‌گویند:] «فلانی نا ووسیّ است» و معتقد بود جعفر بن محمّد همان مهدی است که در آینده قیام نموده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند ..... [و یا می‌گویند:] «فلانی واقفیّ است» و معتقد بود موسی بن جعفر وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غائب گردیده و در آینده خروج خواهد نمود و زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت! قدمای أصحاب ما [شیعیان] در غیبت صفری و پس از آن اینگونه اعتقادات را موجب طعن راوی دانسته و بنابه روش معهودشان دربارهٔ ضعفاء، به آنچه که فقط از معتقدین به این فِرَق، روایت شده بود عمل نمی‌کردند امّا متأخّرین [از علمای ما] أحادیث ایشان را در أبواب فقه می‌آورند و اگر روایت موافق رأیشان باشد دربارهٔ طعن و جرح راوی سکوت کرده [و چیزی نمی‌گویند] و هرگاه روایت مخالف رأیشان باشد بنابه روشی‌که [شیخ الطّائفه] ابوجعفر طوسی در کتابش «تهذیب الأخبار» (یا تهذیب الأحام) ابداع کرده أحادیث آنها را مورد طعن و جرح قرار می‌دهند!!.

همانا ترتیب امامت أئمّهٔ إثنی عَشَر به عنوان أشخاص معیّن و معلوم و مشّخص ـ چنانکه امروز ما آنها را می‌شناسیم ـ از آغاز محقّق [و آشکار] نبود بلکه دوره به دوره و زمانی پس از زمان دیگر، تحقّق یافت..... و بدین سبب است که می‌بینیم خواصّ [أصحاب أئمّه] کسانی

را نزد امامِ حاضر اعزام کرده و از او درخواست می‌کردند که قائم به أمر امامتِ پس از خود را معرّفی کند و آنان نیز پاسخ آنها را جُز در صورت تنگی وقت و در صورت ایمن بودن از شرّ دشمنان نمی‌دادند ..... بدین سبب نصوص کم بود وأخبار بر آنان پوشیده و نادیده می‌ماند و شبهات و شکوک ظلمانی در سینه‌هایشان راه می‌یافت و هر امامی که از أئمّهٔ عترت طاهره درمی‌گذشت شیعیان با اینکه درمیانشان فقها و متکلّمین بزرگ و حفّاظ حدیث و أمنای دین وجود داشتند، [امّا با این حال] در امام قائم پس از او (= امامِ متوفّی) اختلاف کرده و نمی‌دانستند امامت که را بپذیرند و به چه مرجعی مراجعه کنند!! درحالی‌که اگر این نصوصِ فراوان که برای ما روایت می‌شود، در زمان غیبت صغری و یا اندکی قبل از آن، در دسترسشان می‌بود کارشان به این تفرقهٔ فاضح و اظهار أقوال باطل نمی‌انجامید .... و چندین سال برای اساطین و بزرگان مذهب تردید و حیرت رخ نمی داد و نیازی نمی‌دیدند که برای زدودنِ سرگردانی و حیرت و اثبات مسألهٔ غیبت، بدین کثرت [که می‌بینیم] به تألیف کتب شتاب و اهتمام ورزند.[1]))

---

[1]- ((وأمّا قَولُهُم «فُلانٌ کَیسانیٌّ» کان یعتقدبأنّ محمّدبن علي بن الحنفیّة هوالإمام الرّابع وأنّه لم یَمُت بل غاب في جبل رضوی ویستخرج و یملأ الارض قِسطاً وعَدلاً بعدما مُلِئَت ظلماً وجوراً .... «فلانٌ ناووسیٌّ» کان یعتقد بِأنَّ جعفربن محمد هوالمهديّ وسَیُبعَثُ و یَملأ الارضَ قسطاً وعدلاً ..... «فُلان واقفيّ» کان یعتقد بأنّ موسی بن جعفر لم یَمُت بل غاب في جبل رضويّ و سَیَخرُجُ و یملأ الأرض قسطاً و عدلاً.

فَقَد کانَتِ القُدَماءُ مِن اصحابنا في عهد الغیبة الصّغری و بعدها، یَعُدّونَ هذه المعتقدات طعناً و لایَعمَلُونَ بما تَفَرَّدَ اَحَدٌ مِن هؤلاءِ الفِرَق مَشیاً علی سیرتِهِم المعهودة في اصحاب الضَّعف والمتأخّرون مِنهم یوردون احادیثهم في ابواب الفقة فإذاکانت موافقة لِرأیهم یسکُتُونَ عن الطَّعنِ فیهم و إذاکانَت مخالفة لِرأیهم یردّون أحادیثهم بالطَّعن فیهم مَشیاً عَلَی الخُطَّةِ التي أبدَعَها أبوجعفر الطّوسي في کتابه «تهذیب الأخبار» ..... فَإنَّ سیاق الإمامة في الأئمة الإثنی عَشَر بِأعیانِهِم و أشخاصهم ــ علی ما نعرفهم الیوم ــ لَم یکن متحقّقاً من اوّل الأمر و اِنَّما تَحَقّقَ دوراً فَدوراً و عَهداً فَعهداً ..... و لِذلِكَ نری الخواصّ منهم کانوا یَفِدون الی الإمام الحاضر و یَلتَمِسونَ مِنهُ أن یُعَرِّفَهُم الإمام القائِم مِن بَعدِهِ فَلایُجِیبُهُم إلا عِندَ ضیق المجال و الأمن مِنَ الأعداء..... و لذلِكَ قَلَّتِ النّصوصُ وَ عَمِیَتِ الأنباءُ عَلَیهِم وَ دَخَلَتِ الشّبهاتُ المظلِمَةُ في صدورهم. کُلّما مَضَی إمامٌ مِن أئمّة العترة الطّاهرة، اختلفت الشّیعة في الإمام القائم مِن بَعدِهِ لایَدرُونَ بِمَن یَأتَمُّونَ وَ إلی ماذا

بنابراین علاّمهٔ شوشتری دلیلی بر ادّعای خود نیاورده و چه بسا که دقیقاً بر خلاف ادّعای ایشان، جاعلین أحادیث و أدعیه، برای رقابت با فِرَق متنازع و از میدان به در کردن ایشان، کوه رَضوی و ذِی‌طُوی را از فرقهٔ کیسانیّه یا واقفیّهٔ یا ..... که به لحاظ زمانی متقدّم بر مدّعیان غیبتِ پسر حضرت عسکری بوده‌اند، گرفته باشند و نه بالعکس.

عقلاً نیز موجّه نیست که دعای ندبه منسوب به یکی از أئمّه باشد زیرا امام أوّل تا یازدهم همگی عاقل و کامل بودند و می‌دانستند که امام دوازهم به دنیا نیامده و غائب نشده و کسی‌که به دنیا نیامده چگونه در این دعا به او می‌گویند : «لَیتَ شِعری أینَ استَقَرَّت بِكَ النَّوی بَل أيُّ أرضٍ تُقِلُّکَ أو ثَرَی أ بِرَضوی أو غَیرِها أم ذِي طُوی ...... بِنَفسي أنتَ مِن مُغَیَّبٍ لَم یَخلُ مِنّا..... = ای کاش می‌دانستم محلّ نزول تو کجاست و یا کدام زمین و یا خاك تو را دربرگرفته آیا [برکوه] رَضوی هستی یا غیراز آن، یا [بر کوه] ذُی‌طُوی قرار داری ..... به جان خودم سوگند تو غائبی هستی که ازمیان ما بیرون نیستی.....».

آیا درست است که امام صادق یا امام جواد یا ..... به نوادهٔ خود که به دنیا نیامده و غائب نشده، بگوید تو کجایی من می‌خواهم تو را ببینم که در کدام کوه منزل گزیده‌ای؟!! آیا أئمّه نمی‌دانستند که او به دنیا نیامده و هنوز کوه نشین نشده؟! شاید می‌گویند امام دوازدهم خود این دعا را برای خودش خوانده و از فراق خود ندبه و ناله می‌کند!!! آیا ممکن است امام جای خودش را نداند و بگوید کاش می‌دانستم تو (یعنی خودم) کجایی و کدام زمین تو را (یعنی خودم را) دربر گرفته ؟!! آیا کسانی که این دعا را به امام نسبت می‌دهند، حیا نمی‌کنند؟!.

یَرجِعُونَ ؟ مَعَ أنَّ فیهم کبار الفُقَهاءِ و المتکلّمینَ و حفّاظ الحدیث و اُمَناء الدّین و لَو کانَت عندهم وفي مُتَناوَلِهِم هذِهِ النّصوص الکثیرة الّتی نُرَوّاها مِن عَهد الغیبة الصّغری وقبلِه بِقلیلٍ لَماآلَ بِهِمُ الأمر إلی هذه التّفرقة الفاضحة و القول بالأهواء الباطلة ..... و لَماوَقَعَتِ الحیرة لِأساطین المذهب و أرکان الحدیث سنوات عدیدة و کانوا في غنی أن یَتَسَرَّعُوا إلی تألیف الکتب لِإثبات الغیبة و کشف الحیرة عَن قُلوب الأمّة بِهذِهِ الکثرة)) (**معرفة الحدیث**، شیخ محمّدباقرالبهبودي، مرکز انتشارات علمی وفرهنگی، ص ۹۰ تـا ۹۴ و ۱۰۹).

اشکال دیگر ما به علاّمهٔ شوشتری این است که ایشان اصلاً مضامین معیوب این دعا را به روی خود نیاورده!! درحالی‌که لازم بود برای بیداری مردم، عیوب این دعا را بیان کند. جای تعجّب بسیار است که به جای تبیین عیوب این دعا، در خاتمهٔ نامهٔ خود نوشته است: «البتّه چه بهتر که کارهای خوب[1] زیاد شوند و شاید به امید گشایش و فرج به این دعا متوسل می‌شوند، چه خداوند فرموده: ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ »!!

می‌گوییم خداوند فرموده: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم» و نفرموده مخلوقات و مقرَّبینِ مرا بخوانید، درحالی‌که مردم دعای پر از عیب ندبه و نظایر آن را در همه جا و همه وقت می‌خوانند و امامی را که به قول شما «هم مستقرّی دارد و هم سیری و هر کدام در وقتی جداگانه .....الخ» در همه جا حاضر و ناظر وشنوای دعای خود می‌دانند!! بنابراین خواندنِ دعاهایی از قبیل دعای ندبه هیچ ارتباطی به خواندن خدا ندارد و البتّه این موضوعی نیست که بر علامهٔ شوشتری پوشیده باشد!. (فتأمّل)

متأسّفانه امّت اسلامی امروز از سنّت رسول خدا(ص) فاصله گرفته و به بدعتها آلوده شده و مردم کارهایی را به نام دین خدا انجام می‌دهند که در صدر اسلام نبوده و رسول خدا(ص) انجام نداده است که یکی از این بدعتها خواندن دعای ندبه است. حال اگر کسی بخواهد این مطلب را به مردم بفهماند دکّاندارانی که سالها به نام دین این کارها را انجام داده اند و به جاه مال رسیده‌اند، مانع می‌شوند و به فرد خیرخواهی که بخواهد مردم را آگاه ساخته و از بدعت برهاند، هزاران تهمت و افتراء می‌زنند و چنان هیاهو می‌کنند که دیگر کسی به سخن او توجّه نکند و از وی کناره بگیرند. البتّه مردم نیز مقصّراند که حاضر نیستند در مسائل دینی تأمّل و تفکّر کنند و شاید فهمیدن مطالب دینی را وظیفهٔ خود نمی‌دانند!! و این صفت مردم موجب رواج بدعتها شده است. البته مروّجین بدعت نیز بدعتهای خود را به دین خدا و رسول و امام نسبت می‌دهند و مردم نیز دربارهٔ صحّت و سُقم این نسبتها دقّت نمی‌کنند. وضع امروز ما

---

[1]- البتّه پرواضح است که اشاعهٔ دعاهای جعلی با مضامین نادرست و برخلاف تو حید قرآنی، بـه هـیچ وجـه جزو «کارهای خوب» محسوب نمی‌شود.(فَلاتَجاهَل)

کاملاً مطابق حدیثی است که حضرت عسکری(ع) فرموده که: «سَيَأتِي زَمانٌ عَلَى النّاسِ ....السُّنَّةُ فِيهِم بِدعَةٌ وَ البِدعَةُ فِيهِم سُنَّةٌ، كُلُّ جاهِلٍ عِندَهُم خَبِيرٌ لايُمَيِّزُونَ بَينَ المخلِصِ وَ المرتابِ و لايَعرِفُونَ الضَّأنَ مِنَ الذِّئابِ عُلَماءُهُم شِرارُ خَلقِ اللهِ عَلى وَجهِ الأرضِ لِأَنَّهُم يَمِيلُونَ إِلَى الفَلسَفَةِ[1] وَ التَّصَوُّفِ..... الخ» «به زودی زمانی برمردم بیاید که سُنّت و روش اسلام درمیان ایشان بدعت [پنداشته] شود و بدعت درمیان ایشان سُنّت [محسوب] می‌شود هر جاهلی نزد ایشان آگاه و خبیر است!! مخلص [خیر خواه] را از شکّاک تمیز نمی‌دهند و میش را از گرگها باز نمی‌شناسند! علمای ایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین اند زیرا به فلسفه و عرفان بافی مایل اند.....». (سفینة البحار، ج۲، ص۵۷) در این أحوال است که آشنایان به قرآن و مسائل اسلام باید برای بیداری مسلمین با رنج و زحمت و مرارت بکوشند تا مسؤولیّت إلهی را از گردن خویش بردارند و به أجر جزیل پروردگار نائل شوند.

به هر حال یکی از کارهای بی‌مدرکی که به نام دین انجام می‌شود خواندن دعای ندبه است که بسیاری از عبارات و جملات آن بر خلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است و ما به زبان ساده پاره‌ای از آنها را به عنوان نمونه و به منظور ادای وظیفه، ذکر می‌کنیم :

۱- خطایی که دربارهٔ آیهٔ ۴۷ سورهٔ «سبا» مرتکب شده[2].

۲- می‌گوید: «يَابنَ النَّبَأِ العَظِيمِ» «ای پس نبأ عظیم» معلوم می‌شود تحت تأثیر أخبار مجعوله که گفته اند مقصود از « نَبَأِ عظیم» حضرت علی(ع) است می‌خواهد بگوید امام زمان فرزند علی(ع) است که همان نبأعظیم است! درحالیکه سورهٔ صاد (آیات ۶۷ و ۶۸) و هم سورهٔ نبأ هر دو در مکّه نازل شده‌اند و در آن زمان کسی دربارهٔ پسر عموی پیغمبر با آن‌حضرت اختلاف نداشت تا خدا آیه نازل کند بلکه مکّیان دربارهٔ قیامت با پیامبر اختلاف داشتند. دربارهٔ «نبأعظیم» در کتاب حاضر به قدر لازم گفته‌ایم، مراجعه شود. (ص ۳۸ و ۳۹).

---

[1]- مخفی نماند که باید بین تبعیّت از عقل سلیم و مکاتب خرافی و متعدّد فلسفی که میان اقوام مختلف دنیا رواج دارد، تفاوت قائل شویم. (فَلاتجاهل)

[2]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۸۰.

۳- می گوید : « جَعَلتَ أجرَ مُحَمَّدٍ – صَلَواتُكَ عَلَيهِ و آلِهِ- مَوَدَّتَهُم في كِتابِكَ فَقُلتَ : **قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ** » «(پروردگارا) پاداش محمّد - درود تو بر او و خاندانش باد ـ را در کتابت، دوستی ایشان (= آل البیت) قرار دادی و فرمودی: بگو من مزد [رسالت] از شما نمی‌خواهم مگر دوستی در أمر خویشاوندی را»!.

بافندۀ دعای ندبه مانند سایر خرافیّین مدّعی است که دوستی با أهل بیت رسول خدا(ع) مزد رسالت اوست و این ادّعا با قرآن و عقل و تاریخ مخالف است[1]. ما دربارۀ این آیۀ شریفه در کتاب «**عرض أخبار أصول با قرآن و عقول**» (ص ۵۹۳ تا ۵۹۵ و ۷۲۶) به قدر لازم سخن گفته‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم فقط در اینجا یادآور می‌شویم چنانکه در آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سورۀ مکّی شوری ملاحظه می‌شود، خطاب آیات فوق به مشرکین مکّه است که پیغمبر را قبول نداشتند تا اینکه أجر رسالت او (یعنی به قول شما دوستی اهل بیت) را بپذیرند بنابراین پیامبر از مردمی که او را قبول ندارند و با او مخالفت و مبارزه می کردند چگونه أجر رسالتش (به قول شما دوستی أهل بیتش) را می‌خواهد؟! **أفلاتعقلون**؟ ثانیاً : در مکّه هنوز امام حسن و امام حسین ـ عَلَيهِمَاالسَّلام ـ ولادت نیافته بودند تا پیامبر به مشرکین بگوید مزد رسالتم دوست داشتن آنها ست !. ثالثاً : اگر لفظ «ا**لقُربی**» را به معنای مورد پسند شما بگیریم معنای آن بسیار و سیعتر از «اهل بیتِ» ادّعایی شما خواهد بود. به چه دلیل

[1]- مخفی نماند ما مودّت خویشاوندان مؤمن رسول خدا(ص) را لازم می‌دانیم ولی نه به سبب آیۀ ۲۳ سورۀ شوری بلکه به دلیل آیات و روایات دیگر، چنانکه خدا فرموده: **وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ** [سورة التّوبة: ۷۱] «مردان و زنان مؤمن دوست و دوستدار یکدیگرند» و آیات بسیار دیگر و البتّه اهل بیت و خویشاوندان مؤمن پیغمبر، افراد کامل مؤمنین می‌باشند که مودّت و محبّت ایشان برهرمسلمانی لازم است ولی این موضوع ارتباطی به بحث ما دربارۀ سورۀ مکیّ شوری ندارد و در موضوع حُبِّ آلِ رسول باید به آیات دیگر مراجعه شود.

شما آن را به معنای «أهل بیت» و أهل بیت راهم به معنای مورد پسند خودتان محدود می‌کنید؟!.

با توجّه به اشکالات متعدّدِ نظر شما، کسانی‌که از تاریخ و سیرهٔ پیامبر(ص) اطّلاع کافی دارند به خوبی می‌دانند که پیامبر أکرم(ص) علاوه بر عُلقهٔ قبیله‌ای و عشیره‌ای با بسیاری از أهل مکّه رابطهٔ خویشاوندی داشت لذا خدا به آن‌حضرت می‌فرماید به أهل مکّه بگو من در برابر رنجها وزحماتی که برای دعوت شما به دین و آیین إلهی و توحید پروردگار می‌کشم هیچ مزدی نمی‌طلبم ولی توقّع دارم أصل دوستی و عدم دشمنی به سبب قرابت و خویشاوندی را که ربطی به اختلاف ما ندارد و مورد قبول شما نیز هست، رعایت کنید و با من درست و غیرخصمانه رفتار کنید زیرا دشمنی و توطئه عَلَیهِ من، بر خلاف مقتضای قرابت و خویشاوندی است.

حال ملاحظه کنید کسی‌که «ذِی‌القُربی» و «ذَوِی القُربی» را از «فِی القُربی» تمییز نداده، از خود دعایی بافته و با آیات قرآن بازی کرده است! و بی‌پروا به خدا نسبت داده که خداوندا تو أجر رسالت پیامبر را دوستی خویشاوندان او قرار داده‌ای!! و در واقع از شیطان پیروی کرده و کار حرامی مرتکب شده و غافل بوده که قرآن فرموده: **إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ..... وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ** [سورة الأعراف:۳۳] «همانا پروردگارم حرام فرموده ..... که بر خدا آنچه را که نمی‌دانید، بگویید» و فرموده: **وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأۡمُرُكُم .....أَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ** [سورة البقرة:۱٦٨-۱٦٩] «گامهای شیطان را پیروی مکنید که دشمن آشکار شماست وهمانا شما را فرمان می‌دهد ..... که بر خدا آنچه را که نمی‌دانید بگویید».

۴- می‌گوید: «یَابنَ مَن **دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ** دُنُوّاً وَ اقتِراباً مِنَ العَلِيِّ الأعلی» «ای فرزند کسی‌که [در شب معراج] به قدر دو کمان یا کمتر نزدیک شد و نزدیکتر آمد در نزدیکی و قرب به خداوند و الای أعلی» !! واضح است که این جملات اشاره است به

قرآن کریم که فرموده: **إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ عَلَّمَهُۥ شَدِيدُ ٱلۡقُوَىٰ ذُو مِرَّةٖ فَٱسۡتَوَىٰ وَهُوَ بِٱلۡأُفُقِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوۡسَيۡنِ أَوۡ أَدۡنَىٰ فَأَوۡحَىٰٓ إِلَىٰ عَبۡدِهِۦ مَآ أَوۡحَىٰ** [سورة النجم:٤-١٠] «این [قرآن] جزُ وحی نیست که بدو فرستاده می‌شود که آن را سروش بس نیرومند بدو آموخته است سروش نیرومند [مسلّط] ایستاد درحالی‌که در افق برین بود آنگاه نزدیک شد و نزدیکتر آمد [تا بدانجا که فاصله‌اش به قدرِ] دو کمان یا نزد یکتر بود، آنگاه به بندهٔ او [بندهٔ خدا] وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

در این آیات شریفه، خدا أوصاف جبرئیل أمین را بیان فرموده که چگونه بر رسول خدا حضرت محمّد(ص) آشکار و به او نزدیک شده و آیات إلهی را به او وحی نموده است. أمّا بافندهٔ دعا خیال کرده آیات فوق أوصاف پیامبر(ص) است لذا امام زمان را فرزند رسول خدا (ص)که به خیال او چنین اوصافی داشته قرار داده است و لذا خطابِ «ای فرزند کسی‌که نزدیک شد و نزدیکتر شد» را به او گفته است !! پس از آن از خود چیزی افزوده که موجب کفر است زیرا گفته «دُنُوّاً وَ اقتِراباً مِنَ العَلِيِّ الأعلى» که در این جمله می‌خواهد بگوید جدّ امام به خدای و الای أعلی نزدیک شد!! درحالیکه «دُنُوّ» قرب مکانی است و به همین سبب در قرآن از مقیاس کمان برای بیان فاصله استفاده شده، بنابراین جاعل دعای ندبه برای خدای متعال مکان قائل شده است!! به هرحال بافندگان وقتی قافیه جور شود، هرچه بخواهند می‌گویند!! نَعوذُ بِاللهِ مِنَ الضَّلالَة.

۵- در مورد آیهٔ تطهیر (الأحزاب:۳۳) و دربارهٔ «وسیله» که در این دعا ذکر گردیده نیز رجوع کنید به **عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول** (۵۷۳ تا ۵۸۲) و کتاب حاضر (صفحهٔ ۲۱۰ به بعد).

۶- می‌گوید: «فَكانُوا هُمُ السَّبِيلَ إلَيكَ» «ایشان (= أئمه) راه به سوی تو بوده‌اند» و یا می‌گوید : «يَابنَ الصِّراطِ المستَقِيمِ» «ای پسر صراط مستقیم» و یا می‌گوید «يَابنَ السُّبُلِ الواضِحَةِ» و یا می‌گوید: «أينَ السَّبِيلُ بَعدَ السَّبِيلِ؟»!!. ما دربارهٔ این موضوع به قدر لازم در

همین کتاب سخن گفته‌ایم (ص ۴۴۸ تا ۴۵۰) لذا در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که قرآن کریم پس از بیان حرام بودن شرک و کشتن فرزندان از بیم فقر و قتل نفس و زشتکاریهای نهان و آشکار و ..... (الأنعام:۱۵۱ و ۱۵۲) یعنی دعوت به ترک محرَّمات و عمل به واجبات، می‌فرماید: **وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ** [سورة الأنعام:۱۵۳] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و دگر راهها را پیروی مکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌سازد، اینهاست که [خدا] شما را بدان سفارش فرموده، باشد که پارسایی کنید» و دینِ بدون تحریف و خالصِ ابراهیمی را صراط مستقیم شمرده (الأنعام:۱۶۱) و به رسول خود فرموده: **وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ** [سورة الشّوری:۵۲و۵۳] «و همانا تو هرآینه به راهی راست رَه می‌نمایی، راه خداوندی که از آنِ اوست هر آنچه درآسمانها و هرآنچه در زمین است، آگاه باشید که همهٔ أمور به سوی خدا باز می‌گردد».

بنابراین قرآن پیامبر را سالك صراط و راه مستقیم دانسته نه خودِ راه! بدیهی است که پیغمبر و حضرات أئمّه سالك سبیل الله و صراط مستقیم بودند، نه خودِ سبیل. أمّا چه می‌توان کرد که بافندهٔ دعا هرچه خواسته و هوای نفس او حُکم کرده، آورده است و علمای ما نیز ساکت اند !!.

۷- بافندهٔ‌دعامی‌خواهدبگوید حضرت علی(ع) ریسمان محکم خداست لذا او را «حَبل اللهِ المتین» خوانده درحالی‌که خداکه درقرآن فرموده : **وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ** [سورة آل‌عمران:۱۰۳] «همگی به ریسمان إلهی چنگ زنبد و پراکنده نشوید» طبعاً خودِ آن‌حضرت نیز باید به این آیه عمل کند و هر عاقل منصفی می‌فهمد که آیه نمی‌گوید حضرت علی به خودش مُعتَصِم شده و پراکنده نشود و یا پیغمبر به حضرت علی(ع) معتصم شود!! مضافاً براینکه تکلیف باید برای همه مقدور باشد أمّا در زمان ما علی(ع) نیست وبسیاری

از أقوال که به او نسبت داده‌اند گفتهٔ آن‌حضرت نیست و ما به حضرتش دسترسی نداریم که بدانیم کدام یک از این أقوال واقعاً گفتهٔ‌اوست بنابراین توانایی آنکه به او جنگ زنیم، نداریم ولی خدا به چیزی تکلیف فرموده که همیشه در دسترس باشد و آن قرآن است که باید به آن چنگ زد و باید حتّی أقوال منسوب به علی و اولادش ـ عَلَیهِمُ السَّلام ـ را نیز با آن سنجید.

چنانکه درزیارت وزیارتنامه(ص ۲۷۳) گفته‌ایم حضرت علی(ع) خود نیز قرآن را حَبلُ الله شمرده نه خودش را و فرموده: « إن الله ـ سُبحانَهُ ـ لَم یُعطِ أحَداً بِمِثلِ هذَا القُرآنِ، فَإِنَّهُ حَبلُ اللهِ المَتِینُ وَ سَبَبُهُ الأمِین» «همانا خداوند سبحان به أحدی همچون این قرآن عطا نفرموده، همانا آن حَبل مَتین پروردگار وسبب [هدایت] أمن آور اوست» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۶) پس معلوم می‌شود خود علی(ع) هم باید به این حبل چنگ بزند نه آنکه خودش حبل باشد، چنانکه خدا فرموده: **وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلۡكِتَـٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُصۡلِحِينَ** [سورة الأعراف: ۱۷۰] «و کسانی که به کتاب [خدا] چنگ زده و نماز برپا داشته‌اند همانا ماپاداش اصلاحگران را تباه نسازیم» و قطعاً أئمّه بیش ازدیگران به کتاب خدا وحبل الله چنگ می‌زنند نه آنکه خود حبل الله باشند. بنابراین بافندهٔ دعا بر خلاف قرآن بر خلاف قول امام بافته است!.

۸- می‌گوید: «یَابنَ مَن هُوَ فِي أُمِّ الکِتابِ لَدَی اللهِ عَلِيٌّ حَکیمٌ» «ای پسر آنکه در أمّ الکتاب (أصل کتاب = لوح محفوظ) نزد خدا علیّ و حکیم است»!! و صفت «عَلِیّ» را به معنای اسمی یعنی عَلِیّ بن أبی‌طالب(ع) گرفته و امام زمان را فرزند او خوانده است!! آری، جاعلین دعا در عوض اینکه دیگران داروهای مفید و هواپیما و ناوهای عظیم و ..... می‌سازند از «علیّ» وصفی، «علی» اسمی می‌سازند!!!.

لازم است خوانندهٔ محترم بداند که خدا در قرآن کریم فرموده: **حمٓ ۝ وَٱلۡكِتَـٰبِ ٱلۡمُبِينِ ۝ إِنَّا جَعَلۡنَـٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَـٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ** [سورة الزّخرف: ۱تا٤] «حـــم، به این کتاب مبین و روشن سوگند که ما آن را قرآنی به زبان عربی

قراردادیم باشد که بیندیشید [و در آن تأمّل کنید] و همانا این [کتاب] در أصل کتاب (= لوح محفوظ) نزد ما و الا و با حکمت و استوار است».

چنانکه ملاحظه می‌کنید آیات فوق که در سورۀ مکّیِ زخرف آمده، راجع به قرآن است و دو لفظ «**علیّ حکیم**» صفت قرآن اند نه اینکه اسم باشند و ربطی به حضرت علی(ع) ندارند و اصولاً در مکّه مسألۀ ولایت و خلافت علی(ع) به هیچ وجه مطرح نبود و مشرکین مکّه قرآن را قبول نداشتند و اگر بخواهیم «علیّ» را در این آیات اسم محسوب کنیم آیات قرآن را بی‌تناسب و ارتباط بایکدیگر شمرده‌ایم و بلاغت قرآن را نادیده گرفته‌ایم. (فَتَأَمَّل).

۹- می‌گوید : «وَ سَأَلَكَ لِسانَ صِدقٍ فِي الآخِرينَ فَأَجَبتَهُ و جَعَلتَ ذلِكَ عَلِيّاً» «و از تو درخواست نمود که در اُمَم آخر دارای لسان صدق باشد و تو اجابت فرمودی و آن را علی قرار دادی». چنانکه در مجلۀ «رنگین کمان» گفته‌ام : ((یک نفر آخوند خرافی نشریّه صادر کرده ومی‌گوید مقصود از آیۀ ۸۴ سورۀ شعراء که حضرت ابراهیم عرض کرده : « **وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ** » علیّ بن أبی‌طالب است !! چرا ؟ برای أخبار مجعولۀ غُلاة و برای حفظ دعای ندبه!! ما به چنین آخوندی کاری نداریم ولی از نویسندگان «مکتب اسلام» که دارای دانش و فضل‌اند توقّع داریم که به عوض بیان حقائق، تعصّبات باطله و خرافات را تأیید ننمایند و قرآن را بیش از هرچیز مراعات کنند. «مکتب اسلام» می‌نویسد مقصود از «عَلِيّاً» در قصّه حضرت ابراهیم «وَ جَعَلتَ ذلِكَ عَلِيّاً » که در دعای ندبه آمده، علی وصفی است که به معنای «عالی و کامل» باشد. خیلی خوب، قبول، ولی با آن کسی که عدّه‌ای از عوام او را حجّة الإسلام می‌دانند و آمده بر ضدّ نظریّۀ «مکتب اسلام» نشریّه صادر کرده، چه باید کرد؟ این آقا می‌گوید طبق تفسیر أئمّه و تمام علمای شیعه مقصود از «عَلِيّاً» در اینجا علیِ اسمی یعنی علیّ بن أبی‌طالب(ع) است!! آیا جلوی این حجّت الإسلام و این تفاسیر را چه کسی باید بگیرد؟ آیا مروّجین اسلام چرا ضدّ و نقیض یکدیگر می‌گویند؟ آیا «مکتب اسلام» این تفاسیر را ندیده و اگر دیده چرا نادیده گرفته کسانی را که قرآن را از اعتبار ساقط کرده‌اند؟..... الخ».

۱۰- می‌گوید: «وَ أودَعتَهُ عِلمَ ما کانَ وَ ما یَکُونُ إلَی انقِضاءِ خَلقِكَ» (پروردگارا) و علم آنچه بوده (=گذشته) و آنچه خواهد بود (=آینده) تا زمان انقضای خلقت را به او(پیامبر) به ودیعت داری»!! درحالی‌که این قول بر ضدّ قرآن است که فرموده پیامبر زمان قیامت را نمی‌داند و نمی‌داند فردا چه خواهد شد و یا در کدام سر زمین وفات می‌یابد و نمی‌داند در قیامت او و سایرین چه می‌کنند(الأعراف:۱۸۷، لقمان:۳۴، الأحقاف:۹). اگر رسول خدا (ع) همه چیز را می‌دانست، در مسائلی که به او رجوع می‌شد فوراً جواب می‌داده و احتیاجی به اینکه منتظر وحی شود، نبود. چنانکه دربارۀ سؤالاتی که در سورۀ کهف آمده تا چندین روز که وحی نازل نشد، آن‌حضرت ندانست که چه جواب بگوید. پس این ادّعا با حقائق تاریخ و سیرۀ پیغمبر نیز مخالف است.

مخفی نماند که این ادّعای باطل مطابق است با أحادیث باب ۱۰۶ «کافی» کلینی و همچنین جمله‌ای که می‌گوید:«اَینَ بابُ اللهِ الَّذِي مِنهُ یُؤتَی» «کجاست آن در خدا که از آن وارد شوند؟» مطابق است با باب ۷۰ «کافی» و جمله‌ای که می‌گوید:«أینَ وَجهُ اللهِ الَّذي اِلَیهِ یَتَوَجَّهُ الأولِیاءُ» «کجاست آن وجه خدا (= امام منتظر) که دوستان به سوی او روکنند؟.» مشابه است با باب ۴۶ «کافی» (باب النَّوادر) و لازم است که خوانندۀ محترم باب ۱۰۶ و ۷۰ و ۴۶ و صفحۀ ۲۱۳ و ۲۸۴ کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» را مطالعه کند تا صحّت و سقم این جملات برایش معلوم شود.

البته، جملۀ سوم (أینَ وَجهُ اللهِ الَّذي اِلَیهِ یَتَوَجَّهُ الأولِیاءُ) مشابه خرافات صوفیّه هم هست که می‌گویند هر که خدا را عبادت می‌کند باید به وجه و صورت پیر و مرشد خود توجّه کند و طلعت او را در نظر آورد!! چنانکه «صفی علیشاه» همین مطلب را در کتاب به اصطلاح تفسیرش(؟!) در تفسیر آیۀ : **إِيَّاكَ نَعۡبُدُ** سورۀ مبارکۀ «حمد» گوید :

این عبودیّت ز عشق است و نیاز

طاعت بی‌عشق، مکر است و مجاز

عشق هم ناید به دل بی‌علّتی

علّت آن باشــد کـــه بینی طلعتی
طلعتِ حقّ أحمداست وحیدراست
یا ولیّی کاین دوتن را مَظهَر است

و در شعر دیگر گوید:

بر زبان رانم چو لفظِ «إِهدِنا» باشدم دل پیشِ پیرِ رهنمـــا !!

و این عین شرک و انحراف است، درحالی‌که قرآن فرموده: **وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ** [سورة البقرة:١١٥] «و مشرق و مغرب از آنِ خداوند است پس به هر سو که روی آورید پس همانجا خدا هست همانا خداوند فراگیر و داناست» و به فردی از مخلوقات اختصاص ندارد، خدایی که فرموده: **وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ** [سورة الحديد:٤] «هرجا که باشید او با شماست و خدا بدانچه می‌کنید بیناست» نیاز به وسیله و واسطه و مظهر و ..... ندارد. رسول خدا(ص) نیز هرگز نفرموده من مظهرِ خدایم بلکه همواره می‌فرمود من بنده و فرستادۀ خدایم.

۱۱- می‌گوید: «أينَ السَّبَبُ المتَّصِلُ بَينَ الأرضِ وَ السَّماءِ» «کجاست آن سبب پیوستۀ میان زمین و آسمان»؟! اگر منظور از سبب همان «وسیله» است که ما دربارۀ «وسیله» در کتاب حاضر به قدر لازم سخن گفته‌ایم (ص ۲۱۰ به بعد) أمّا اگر می‌گوید امام سبب اتصّال زمین و آسمان است برخلاف قرآن گفته که می‌فرماید: **أَوَلَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقًا فَفَتَقۡنَٰهُمَا** [سورة الأنبياء:٣٠] «آیا کافران نظر نکردند که آسمانها و زمین پیوسته و به هم بسته بودند، آنگاه آنها را برگشادیم و جدا ساختیم» سپس می‌فرماید زمین را با کوهها آرام قرار بخشیدیم و آسمان را چون سقفی محفوظ قرار دادیم.

گویا بافندۀ دعا نذر کرده، هرچه قرآن فرموده، خلاف آن را بگوید!!.

۱۲- می‌گوید: «قَدَّمتَهُ عَلى أنبِيائِكَ» «او را بر پیغمبرانت مقدّم داشتی»!! که این جمله به وضوح برخلاف قرآن وعقل و تاریخ است. قرآن فرموده محمّد آخرین پیامبر است

(الأحزاب:۴۰) و به پیامبر فرموده که به هدایت انبیاءِ پیش از خود اقتداء کن (الأنعام:۹۰) و فرموده: [نام] او را در نزد خویش در تورات و انجیل (که قبل از قرآن نازل شده‌اند) نوشته می‌یابند (الأعراف:۱۵۷). بنابراین باید آن انبیاء، قبل از رسول خدا(ص) باشند تا نام پیامبر را در کتب خویش بیابند و پیامبر نیز به هدایت ایشان اقتداء کند. و فرموده ای پیامبر اگر تو را تکذیب و استهزاء می‌کنند، با انبیاء پیشین نیز چنین می‌کرده‌اند (آل‌عمران:۱۸۴ و الأنعام:۱۰) و آیات بسیار دیگر.

اگر کسی بگوید : «تقدیم» در این جمله به معنای تفضیل و برتری و شرافت است؟ جواب این است که توجیه شما درست نیست زیرا تفضیل و برتری را قبلاً در جمله‌ای آورده و گفته است : «فَکانَ کَمَا انتَجَبتَهُ سَیِّدَ مَن خَلَقتَهُ و صَفوَةَ مَنِ اصطَفَیتَهُ وَ أفضَلَ مَنِ اجتَبَیتَهُ وَ أکرَمَ مَنِ اعتَمَدتَهُ» «او چنانکه وی را انتخاب کرده بودی سرور همهٔ کسانی بود که آفریده‌ای و زبدهٔ کسانی بود که به رسالت برگزیدی و برترین کسی که او را برگزیدی و گرامی‌ترین کسی که مورد اعتماد قرار دادی».

۱۳- می‌گوید:«أینَ المضطَرُّ الَّذي یُجابُ إذا دَعا» «کجاست آن مضطریّ که چون دعا کند اجابت می‌شود»!! باید پرسید امام زمان چرا مضطرّ شده؟ و اگر مُستَجابُ الدَّعوه است چرا برای رفع اضطرار خود دعا نمی‌کند؟!

مهمتر اینکه خدا به کسی قول نداده که هروقت دعا کند دعایش را محقّق سازد، خدای متعال تابع بندگانش نیست و دعای انبیاء را اجابت نفرموده. آیا امام از انبیاء بالاتر است. خداوند خواست حضرت نوح(ع) را که نجات پسرش را می‌خواست، نپذیرفت (هود:۴۶) و درخواست حضرت ابراهیم(ع) دربارهٔ قوم حضرت لوط(ع) را نپذیرفت (هود:۷۶) و دربارهٔ منافقین به رسول خود فرموده اگر برای آنها طلب مغفرت کنی، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. (التوبه:۸۰).

۱۴- جالب است که می‌گوید: «عَرَجتَ بِروحِهِ إلی سَمائِكَ» «(پروردگارا) روح او (= پیامبر) را به آسمانت عروج دادی» و این قول با رأی علمای شیعه که معراج را جسمانی می‌دانند، موافق نیست !!.

۱۵- «ثُمَّ أودَعَهُ عِلمَهُ وَ حِکمَتَهُ» «آنگاه رسول خدا(ص) علم و حکمت خویش را به او [= علی] سپرد و نزد او به ودیعت و أمانت نهاد»!! درحالیکه قرآن بر خلاف این می‌فرماید: **فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍ** [سورة الأنبیاء:۱۰۹] «(ای پیامبر) بگو من همهٔ شما را یکسان هشدار داده و آگاه کردم» و فرموده: **وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ** [سورة سبا:۲۸] «و ما تو را نوید بخش و هُشدار دهنده جُز برای همهٔ مردم نفرستاده‌ایم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» و فرموده: **قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا** [سورة الأعراف:۱۵۸] «(ای پیامبر) بگو ای مردم من فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ شمایم» و فرموده: **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا** [سورة النساء:۱۷٤] «ای مردم شما را دلیل و حجّتی از جانب پروردگارتان آمده است و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم» که منظور قرآن کریم است که جامع علم و حکمت است و اصول دین را برای عموم بیان فرموده وسنّت رسول خدا(ص) نیز از مردم پنهان نبوده نه مانند مرشدان و أقطاب صوفیّه که زیرخرقه مسائل مسلك و فرقهٔ خویش را برای برخی از دست پروردگان خود بیان می‌کنند!!.

۱۶- می‌گوید: «وَ أنتَ غَداً عَلَی الحَوضِ خَلِیفَتِي» «و فردا تو بر حوض [کوثر] جانشین منی»!! باید گفت: أوّلاً این جمله در دنیای ما مقامی را ثابت نمی‌کند درحالی‌که پرواضح است که بافندهٔ دعا می‌خواسته با این جمله خلافت منصوصهٔ دنیوی برای آن‌حضرت اثبات کند، ثانیاً متوجّه نبوده که روز قیامت رسول خدا(ص) نمی‌میرد و یا غیبت نمی‌کند تا خلیفه بخواهد !.

۱۷- می‌گوید: «صَلِّ..... عَلی مَنِ اصطَفَیتَ مِن آبائِهِ» «(پروردگارا) بر نیاکان او (= امام زمان) که ایشان را برگزیده‌ای، درود فرست»! می‌دانیم که خدا کسانی را به نحوی برگزیده[1]، در کتابش معرّفی نموده و فرموده: **إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ** [سورة آل‌عمران:۳۳] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» و یا دربارۀ جناب طالوت فرموده: **وَقَالَ لَهُمۡ نَبِيُّهُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ قَدۡ بَعَثَ لَكُمۡ طَالُوتَ مَلِكٗا ..... قَال إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰهُ عَلَيۡكُمۡ** [سورة البقرة:۲٤۷] «و پیامبرشان بدیشان گفت : همانا خداوند طالوت را به پادشاهیِ شما برانگیخته ..... گفت همانا خداوند او را بر شما برگزیده است». و یا فرموده: **يَٰمَرۡيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصۡطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلۡعَٰلَمِينَ** [سورة آل‌عمران:٤۲] «ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان جهانیان برگزیده است» أمّا نفرموده: «إِنَّ اللهَ اصطَفَی آلَ مُحَمّدٍ» (فتأمّل) ملاحظه کنید خدای متعال در کتابش، برگزیدگان خود را که قبل از پیامبر أکرم(ص) بوده اند، به صراحت معرّفی فرموده (از قبیل آیۀ ۱۴۴ سورۀ اعراف و سورۀ ص آیۀ ۴۵ و ۴۸) پس چگونه کسانی را که سعادت آیندۀ أمّت پیامبر خاتمش به شناخت آنها منوط است، در کتاب خود معرّفی نفرموده است؟!. (فَتَأَمَّل دُونَ العَصَبِیّة).

آری می‌دانیم که برای ما أخباری می‌آورند که آل‌محمّد(ص) مصطفای إلهی هستند ولی دربارۀ صحّت و سُقم این اخبار، لازم است رجوع کنید به کتاب حاضر (ص ۴۰۳ تا۴۰۶).

۱۸- می‌گوید: «أَینَ بَقِیَّةُ الله» «بقیۀ الله کجاست؟!» در شهرهای ما تابلوهای بسیار زیادی برای اظهار ارادت به امام زمان با قیمت گزاف چاپ و آیۀ ۸۶ سورۀ هود را بر آن می‌نویسند و دانسته یا نا دانسته با قرآن بازی می‌کنند!.

---

[1]- أعمّ از اینکه به رسالت برگزیده باشد مانند أنبیاء یا به مقام معنوی خاصّ مانند حضرت مریم(ع).

سورهٔ هود مکّی است و خدا در این سورهٔ مبارکه پس از بیان ماجرای حضرت نوح (آیهٔ ۲۵تا۴۸) و حضرت هود (آیهٔ ۵۰ تا۶۰) و حضرت صالح (آیهٔ ۶۱ تا۶۸) و حضرت ابراهیم و حضرت لوط (آیهٔ ۶۹ تا۸۳)، به بیان ماجرای حضرت شُعَیب پرداخته و می‌فرماید: **وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ** [سورة هود:۸۵و۸٦] «(شعیب گفت) ای قوم من پیمانه و ترازو را به دادگری، تمام دهید (از حقّ مردم کم مگذارید) و از مردم کالایشان را کم مدهید و در این سر زمین کار فسادگرانه مکنید؛ اگر ایمان دارید [بدانید] که باقی گذاشتهٔ خدای [از کسب حلال] برایتان نیکوتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

أوّلاً در زمان حضرت شُعَیب، امام زمانی نبوده تا شیعیب دربارهٔ او سخن بگوید. ثانیاً در زمان رسول خدا(ص) در مکّه نیز بحثی از امامت و غیبت و امام زمان نبوده تا پیامبر أکرم از او بگوید و أصلاً آیه مربوط به هیچ امامی نیست !.

بافندهٔ دعای ندبه خرافات دیگران را در این دعا جمع کرده بی‌آنکه مطالب خود را با قرآن بسنجد و موافقت آن را با قرآن معلوم کند. درحالی‌که طبق دستور رسول خدا صحّتِ هر حدیثی را با سنجیدن با قرآن باید معلوم نمود.

۱۹- می‌گوید: «يَابنَ الحُجَجِ البالِغاتِ» «ای فرزند حجّتهای بالغهٔ إلهی»! درحالی‌که بنابه فرمودهٔ قرآن پس از انبیاء هیچ کس حجّت نیست چنانکه می‌فرماید: **رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا** [سورة النساء:١٦٥] «پیامبرانی نوید بخش و بیم رسان [فرستادیم] تا پس از [اعزام] پیامبران مردم را بر خدا حجّتی نباشد که خداوند پیروزمند و حکیم است». حضرت صادق نیز در حدیث ۲۲ کتاب العقل و الجهل «کافی» ـ که از نظر علمای ما بهترین کتاب حدیث است! ـ حجّت خدا بر بندگان را دوحجّت دانسته، حجّت باطنی که «عقل» باشدوحجّت ظاهری که «انبیاء» باشند وغیرازاین دو،

حجّتی بیان نفرموده. این حدیث موافق قرآن است و ما آن را بر قول بافندۀ دعای ندبه که حجّتی غیر از دو حجّت فوق تراشیده، ترجیح می‌دهیم.

۲۰- می‌گوید: «وَ لَولا أنتَ یا عَلِيُّ لَم یُعرَفِ المؤمِنونَ بَعدي» «(پیامبر فرمود) ای علی اگر تو نبودی، مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند»!. درحالی‌که مطّلعین از سیرۀ علی(ع) می‌دانند که آن‌حضرت حتّی دشمنانش را که با او جنگیدند، کافر و غیرمؤمن ندانست[1]. بنابراین آن‌حضرت قولاً و فعلاً مخالفین خود را خارج از ایمان و کافر و مرتدّ نشمرد پس چگونه مؤمنین از غیرمؤمنین به وسیلۀ آن‌حضرت شناخته می‌شدند؟!.

۲۱- الف) می‌گوید: «یَابنَ طه وَ المحکَماتِ» «ای پسر طاء، هاء و آیاتِ محکم»!!. باید گفت فرزند دو حرف از حروف مقطّعه بودن و یا فرزند «محکمات» بودن معنی ندارد و بافنده نفهمیده چه بافته است فقط می‌خواسته خواننده را مرعوب سازد! آیا آیات «محکمات» فرزند دارند و «مُتشابهات» فرزند ندارند؟!! شاید مقصود و هدف بافنده عبارت سازی وقافیه پردازی بوده است.

ب) می‌گوید: «یَابنَ یس وَ الذّارِیاتِ» «ای فرزند یاء، سین و بادهای وزنده(دمنده)»! یعنی چه، چه فرق است میان (ط، ه، ی، س) با («ح» یا «م» یا «ص» یا «ر» یا «ع»[2]). آیا گروه اوّل فرزند دارند و گروه دوّم اجاقشان کور است!! **أفَلاتعقلون**؟ دیگر اینکه آیا امام را فرزند بادِ وزنده دانستن، توهین به امام نیست؟.

ج) می‌گوید: «یَابنَ الطُّورِ وَ العادِیاتِ» «ای فرزند (کوه) طور و اسبان دونده»!. باید پرسید این عبارت نیز مانند جملۀ قبلی احترام است یا اهانت؟!.

---

[1]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

[2]- اگر ادّعا شود که مقصود از (یس و طه) رسول خدا(ص) می‌باشد، باید توجّه داشت که در همین دعا به وضوح گفته: «أَینَ ابنُ النَّبِيِّ المصطَفَي» «کجاست پسر پیامبر برگزیده» و دیگر نیازی به این جملا پراِعوِجاج نیست.

اگر کسی بگوید همان طورکه حضرت سجّاد(ع) در مجلس یزید فرمود: «أنَا ابنُ مَكَّةَ وَ مِنی، أنَا ابنُ زَمزَمَ وَ صَفا» «من فرزند مکّه و مِنی و فرزند زمزم و کوه صفایم» و خود را فرزند «مکّه» خوانده، همان طورهم اگر امام زمان فرزند «طور» باشد اشکال ندارد!! باید بدانیم چنین کسی قطعاً قصد فریب عوام را دارد و إلاّ پرواضح است که چون اجداد حضرت سجّاد(ع) زادهٔ مکّه بودند و یا خود مدّتی ساکن بوده می‌توان گفت او فرزند مکّه و مِنی است چنانکه ساکن کاشان را بچّهٔ کاشان و أهل قم را بچّهٔ قم می‌گویند. ولی امام زمان نه خودش در کوه طور زاده و بزرگ شده و نه پدران بزرگوارش! گیرم که با این توجیهات بارده در این مورد عوام را فریفتید با «فرزند اسبان دونده» چه می‌کنید؟! آیا فرزند اسبان دونده بودن امتیازی برای انسان محسوب می‌شود؟!. أَفَلاتَعقِلون؟.

د) می‌گوید: «يَابنَ الآياتِ وَ البَيِّنات» «ای فرزند آیات و بیّنات»! باید گفت اگر مقصود آیات قرآن است که نیازی به توضیح ندارد آیات قرآن والد کسی نیست. دیگر آنکه گفته است: «يَابنَ المعجِزاتِ الموجودَة» «ای فرزند معجزات موجوده»! می‌پرسیم معجزات موجوده کجاست؟ غیراز قرآن کریم که از انبیاء معجزه‌ای موجود نمانده و آن هم یک معجزه است که شما درهمین دعا ذکر کرده‌ای و گفته‌ای : «ای پسر آیات و بیّنات». بنابراین این جمله زائد است و جملهٔ أخیر نیز معنای مفیدی ندارد زیرا آیات و بیّنات فرزند ندارد.

۲۲- می‌گوید: «أينَ الطّالِبُ بَدَمِ المقتولِ بِكَربَلاء» «کجاست آنکه برای کشته شدهٔ در کربلاء خونخواهی کند؟». و یا می‌گوید: «أينَ الطالِبُ بِذُحُولِ الأنبِياءِ وَ أبناءِ الأنبِياء» «کجاست آنکه [برای ظلم و ستمی که بر] انبیاء و فرزندان انبیاء رفته دادخواهی کند؟»!!. آیا بافندهٔ دعا فکر نکرده که امام منتظر از که خونخواهی کند؟ قاتلین امام حسین(ع)و یا کسانی که به انبیاء ستم کرده‌اند که در زمان او زنده نیستند.

برای توجیه همین خرافات است که که مجبور شده‌اند، خرافه‌ای تحت عنوان «**رجعت**[1]» جعل کنند و درمیان شیعیان رواج دهند! درحالی‌که طبق فرمودۀقرآن روزقیامت روزمحاسبه و اجرای عدالت در مورد انبیاء و غیرانبیاء است نه دنیا.

۲۳- می‌گوید: «عَزِيزٌ عَلَيَّ أن أبكِيَكَ وَ يَخذُلَكَ الوَرى» «سخت است که برتو بگریم و دیگران تو را خوار واگذارند»! اینکه می‌گوید: «دیگران تو را خوار و اگذارند یا یاری نکنند» یعنی چه؟ مگر می‌توان امامی را که دیده نمی‌شود و معلوم نیست کجاست، یاری کرد که مردم را سرزنش کنیم چرا او را یاری نمی‌کنند؟! اگر منظورش این است که برایت گریه نمی‌کنند، چناکه در همین دعا گفته است: «هَل مِن مُعينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ العَويلَ وَ البُكاءَ» آیا یاوری هست که [به کمک او] ناله و گریه راطولانی کنم؟»!!. و یا گفته است: «هَل قَذِيَت عَينٌ فَساعَدَتها عَيني عَلَى القَذى» «آیا چشمی هست که اشک بریزد تا چشم من هم [در اشک ریختن] بااو مساعدت کند؟»!! در این صورت باید بداند که اصولاً گریه کردن خصوصاً اگر ارادی باشد، فائده ندارد و اسلام دین گریه وزاری نیست مگر بنابه مذهب روضه خوانان که البتّه بسیار پرفائده است!!! أمّا اسلام از مسلمین گریه نخواسته و فرموده: **قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ** [سورة يونس:۵۸] «بگو پس باید به فضل خداوند و رحمت او شاد باشند» بلکه به کفّار و منافقین فرموده برای نفاق و بدبختی خود گریه کنند: **فَلۡيَضۡحَكُواْ قَلِيلاً وَلۡيَبۡكُواْ كَثِيرًا جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ** [سورة التّوبة:۸۲] «پس باید به کیفر آنچه می‌کردند اندکی بخندند و باید بسیار بگریند».

دین اسلام دین گریه و زاری و جامه دریدن و زنجیرکوبیدن نیست بلکه دین رشادت و شجاعت و مقاومت است چنانکه قیام امام حسین(ع) نمونۀ بارز آن است.(فتأمّل) حضرت علی(ع) به خلفای قبل از خود نفرمود چرا در سالروز وفات پیامبر(ص) مراسم روضه و

---

[1]- دربارۀ افسانۀ «رجعت» مطالعۀ کتاب مرحوم عبدالوهّاب فرید تنکابنی مفید است کـه متأسّـفانۀ حکومـت زمان ما اجازۀ تجدید چاپ آن را نمی‌دهد!.

عزاداری برپا و مساجد را سیاهپوش نمی‌کنید و دسته جات سینه زنی و طبل کوبی به راه نمی‌اندازید؟ و در زمان خلافت خود نیز برای شهدای بدر و أحد و سایر غزوات مراسم مرثیه خوانی و یا برای وفات پیغمبر و حضرت زهرا، روضه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی و گریه و زاری اقامه نکرد.

۲۴- می‌کوید: «یَابنَ الدَّلائِلِ الظّاهِراتِ یَابنَ البَراهینِ الواضِحاتِ الباهِراتِ» «ای فرزند دلائل آشکار ای فرزند براهین واضح و روشن»!! این جمله به وضوح تمام، دروغ و برخلاف تاریخ است، زیرا اگر چنین بود پس از وفات هر امامی این همه اختلافات که در تاریخ مضبوط است، ایجاد نمی‌شد و پس از هر امامی پیروان او دچار حیرت و اختلاف نظر نمی‌شدند[1]. (فَلاتَجاهَل) این دلائل ظاهر و براهین واضح بعداً جعل شده‌اند!

۲۵- می‌گوید: «خَلَقتَهُ لَنا عِصمَةً وَ مَلاذاً» «(پروردگارا) تو او (= امام زمان) را برای نگاهداری و پناه ما آفریدی»!! این جمله مخالف قرآن است. واقعاً که اهل خرافات سر گردان و حیران‌اند زیرا از یک طرف ادّعا می‌کنند خلقت جهان و جهانیان برای وجود امام است و ازطرف دیگر اینجا می‌گوید امام برای حفظ و نگهبانی ما خلق شده‌اند. درحالی‌که قرآن به رسول خود فرموده: **فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا** [سورة النساء۸۰] «پس ما تو را نگاهبان ایشان قرار ندادیم» همچنین دربارۀ خلقت زمین و آسمان و جهان می‌فرماید:**يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ** [سورة البقرة ۲۱و۲۲] «ای مردم، پروردگارتان که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده، عبادت کنید باشد که پارسایی کنید. همان پروردگاری‌که زمین و آسمان را برای شما گسترده و آسمان را بنایی برافرشته قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و

---

[1]- ضرور است که **شاهره اتّحاد**، ص ۲۷۲ به بعد و کتاب حاضر، ص ۴۰۳ به بعد، مطالعه شود.

با آن برای روزی شما میوه‌ها برون آورد پس برای خدا انبازی قرار ندهید درحالی‌که خود می‌دانید [که خدا انبازی ندارد]» که معلوم می‌شود خلقت عالم برای همهٔ مردم است نه برای اشخاص مخصوصی، چنانکه می‌فرماید:وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ [سورة الرّحمان:۱۰] « و [خداوند] زمین را برای آدمیان قرار داد».

علاوه براین قرآن فرموده:**قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ۝ قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ۝ قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا** [سورة جن:۲۰تا۲۲] «(ای پیامبر) بگو: من فقط پروردگارم را می‌خوانم و أحدی را [در خواندنم] با او شریک نمی‌سازم، بگو: من برای شما اختیار زیان رساندن و یا هدایت کردن ندارم، بگو: هرگز أحدی مرا دربرابر خدا پناه ندهد و هرگز جُز او پناهگاهی نیابم» بنابراین مسلمانی‌که پیرو رسول خدا(ص) باشد، هیچگاه بندهٔ خدارا ملاذ وپناهگاه خود نمی‌شمارد!. (فتأمّل جدّاً)

۲۶- می‌گوید: «وَاجعَل صَلاتَنا بِهِ مَقبُولَةً وَ ذُنُوبَنا بِهِ مَغفُورَةً» «به واسطهٔ او (= امام زمان) نمازمارا قبول فرما وبه واسطۀاو گناهانمان‌را بیامرز»!! این جمله نیز باتعالیم قرآن سازگار نیست که فرموده:**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ** [سورة المائدة:۲۷] «خداوند [أعمال نیک را] فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد» بنابراین خدا أعمال را أعمّ از نماز و روزه و..... را از متّقین قبول می‌کند و إلاّ حتّی اگر معاصر پیامبر باشد و دائم آن‌حضرت را مدح و ثنا بگوید ولی بر اساس تعالیم آن‌حضرت تقوی را رعایت نکند، سودی به حالش نخواهد داشت. گناهان نیز به وسیلهٔ توبه به پیشگاه خدا و عزم صادقانه بر ترکِ آن بخشوده می‌شود نه از طریق تعریف و تمجید کردن از پیغمبر و امام .

اشکلات دعای ندبه بیش از اینهاست که ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم ولی باید پرسید چرا دعایی‌که این قدر اشکال و ایراد علمی و ناسازگاری با قرآن کریم دارد، اصرار دارند که هرهفته خواند شود و مردم را به خواندن آن تشویق و ترغیب می‌کنند و برای خواندنش

مجالس پرجمعیّت تشکیل می‌شود؟ برای اینکه بنابه گفتهٔ حضرت عسکری(ع)[1] در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بدعتها، سُنّت شمرده می‌شوند و علما نیز برای جلب نظر عوام، با بدعتها مخالفت نکرده و سکوت کرده‌اند بلکه اگر کسی بخواهد یکی از بدعتها را برای عوام بیان کند، همین علمای اعلام و آیات عظام(؟!!) به عوض آنکه با او همراهی کنند با او مقابله کرده و عوام را عَلَیهِ او تحریک می‌کنند و هزاران تهمت به او می‌زنند و شبه دلائل عوام پسندانه می‌آورند مثلاً می‌گویند این همه علماء نفهمیده‌اند فقط این یک نفر فهمیده؟! درحالی‌که این قول صحیح نیست و بدعتها را غالباً عوام ایجاد نکرده‌اند بلکه افراد با اطّلاع و ملقّب به دانشمند و ..... رواج داده‌اند و به عنوان دین به مردم عرضه کرده‌اند. این همه فرقه‌های مختلف و اعمالی‌که مورد قبول فلان فرقه و بهمان طریقت و مورد مخالفت فرقهٔ مقابل است توسّط أهل علم به وجود آمده، نه توسط عوام. مذاهب باطله و مسلک‌های فاسده از طریق علمای ایشان به وجود آمده است نه عوام بی‌اطّلاع. مضافاً بر اینکه بسیاری از علما فهمیده‌اند ولی متأسّفانه سکوت می‌کنند شما چرا به جای این ادّعاها، دلایل ما را با دلیل و مدرک جواب نمی‌دهید. اگر با دلیل ایرادات ما را ردّ کنید دیگر نیازی نخواهد بود که بگویید چه طور علمای دیگر نفهمیده‌اند و فلانی فهمیده است؟!.

حال چرا علما حقائق را نمی‌گویند و مردم را در بی‌خبری نگاه داشته‌اند؟ یک دلیل آن تعصّب و رقابتهایی است که میان علمای فِرَقِ مختلف وجود دارد و علاقهٔ شدید به آداب و عادات آباء و اجدادی و جاه طلبی و نظایر اینهاست، علّت دیگر که مجلسی اوّل نیز بدان اعتراف کرده این است که «أکثر طباع مائل‌اند به غُلُوّ[2]» أمّا باید توجّه داشت که قرآن به **لسان عربیٍّ مُبین** برای همه آمده است و اختصاص به علما و معمّمین ندارد و اگر علما حقائق را بیان نکردند از عوام رفع تکلیف نمی‌شود به اضافهٔ اینکه خدا قرآن را حجّت قرار داده ولی قول و فعل علما را حجّت قرار نداده است مضافاً براینکه حتّی اگر علما به علم خود

---

[1]- قول آن‌حضرت را در کتاب حاضر، صفحهٔ ۴۸۹ آورده‌ایم.

[2]- مفاتیح الجنان، زیارت دوّم از زیارات جامعه، ص ۵۴۵.

عمل کنند خدا ثواب علم و عمل ایشان را به حساب عوام نمی‌گذارد، هرکس باید خود مجاهده کند تا بفهمد و عمل کند و برای فهمیدن باید دلیل طلب کند و اطّلاع از مهمّات و أصول دین و مواردی که مورد تأکید بسیار شرع است، تقلیدی نیست و اگر تقلید در این موارد جائز باشد، جهّال تمام مذاهب باید مسؤول نباشند زیرا تماماً مقلّد علمای مذهب خود می‌باشند. امید است دانشمندانی که از خدا می‌ترسند و به روز قیامت یقین دارند با ما هم نداشده و ملّت ما را بیدار ساخته و از شرک و خرافات برهانند.

پس از دعای ندبه، به عنوان أمر دوّم چنین نوشته است: زیارتی است که هر روز بعد از نماز صبح مولای ما صاحب الزّمان(ع) به آن زیارت کرده می‌شود و آن زیارت این است : «اَللّٰهُمَّ بَلِّغ مَولایَ صاحِبَ الزَّمانِ..... الخ» یعنی پروردگارا صلوات و تحیّات را به مولای من صاحب الزّمان برسان !!

خوانندۀ عزیز ملاحظۀ کن اینان ازیک طرف می‌گویند امام همه جا حاضر و ناظر است و می‌شنود و او را بی‌قید و شرط می‌خوانند و «یا صاحِبَ الزَّمان» می‌گویند و پس از نمازها می‌ایستند به ایشان «اَلسَّلامُ عَلَیكَ» می‌گویند واعتقاد دارند امام ازأحوال آنها بی‌خبر نیست و از طرف دیگر معتقدند امام حاضر و ناظر نیست لذا می‌گویند خدایا سلام ما را به او برسان !!

قربان شوم خدا را   یک بام و دو هوا را!!

در دعای عهد که پس از زیارت فوق آمده و سند آن معلوم نیست، می‌خواهد با امامِ ناپیدای نادیده بیعت کند و می‌گوید اگر قبل از ظهور امام مُردم «فَأَخرِجني مِن قَبري مُؤتَزِراً كَفَني شاهِراً سَيفي مُجَرِّداً قَناتي» «پس مرا از قبرم برون آر درحالی‌که کفن پوشیده شمشیرم را کشیده‌ام و نیزه‌ام را آماده به دست گرفته‌ام»!! جالب است که نمی‌داند زمانی که امام ظهور کند دیگر شمشیر و نیزه هیچ مصرفی ندارد و به کار نمی‌آید أمّا مهمتر اینکه تصوّر می‌کند خدا إذن بازگشت به دنیای فانی را می‌دهد ونمی‌داندکه خدا درجواب کسی‌که می‌خواهد به دنیای ما بازگردد می‌فرماید: **كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ** [سورة المؤمنون:١٠٠] «نه چنین است، همانا این سخنی است که او گویندۀ آن است درحالی‌که در

برابرشان برزخ و حائلی است تا روزی که برانگیخته شوند» یعنی تا نفخ صور مرده زنده نخواهد شد.

همچنین می‌گوید: «اَللّٰهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً(ص)بِرُؤْيَتِهِ» «پروردگارا پیامبرت محمّد(ص) را به دیدن او خوشحال گردان»! معلوم می‌شودکه جاعلین این زیارات و أدعیه تملّق و چاپلوسی و مدّاحی بلکه ذکر مطالب و تعارفات واهی و بی‌حقیقت را دوست دارند و إلا آیا جاعل جاهل نمی‌داند که در زمان امام مورد انتظارش فرنهاست که رسول خدا(ص) به دیار باقی رحلت فرموده وبه جهان فانی اعتنایی ندارد تا از ظهور امام خوشحال شود و آیا نمی‌داند که خدا در قرآن به پیامبرش فرموده: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ** [سورة الزُّمَر:۳۰و۳۱] «همانا تو می‌میری و همانا ایشان نیز می‌میرند سپس همانا شما روز رستاخیز در پیشگاه پروردگارتان نزاع و مجادله می‌کنید». اینگونه دعاها و أدّعاها نشانهٔ کثرت خرافات و بدعتها و علاقه به أقوال و أفعال باطله است. خصوصاً که وجود این امام منتظر که فرزند نداشتهٔ حضرت عسکری(ع) است. مدرکی نه از قرآن دارد نه از سنّت رسول(ص) !!.

سپس به عنوان أمر چهارم دعایی آورده که ناقل آن «یونس بن عبدالرّحمان» است که مورد طعن علمای قم بوده است! جالب این که راوی مذکور دعایی نقل کرده که در آن به خدا می‌گوید رسول خدا(ص) و پدران او (= امام منتظر) را حفظ فرما و آن قدر شعور نداشته که أجداد امام زمان یعنی پیامبر و سایر أئمّه از دنیا رفته‌اند و محتاج این دعا نیستند و خواستهٔ او لغو است! این نمونه‌ای است از فهم و شعور این جاعلین که أباطیل خود را به بزرگان دین نسبت می‌دهند !!.

مؤلّف مفتایح فصلی را به «زیارات جامعه» اختصاص داده و پنج زیارت ذکر کرده که مهمترین و معروف ترین آنها دوّمین زیارت و موسوم است به **زیارت جامعهٔ کبیره**. زیارات جامعه به زیاراتی می‌گویند که اختصاص به پیغمبر یا امام خاصّی ندارد و به قول خودشان «هر امامی را به آن می‌توان زیارت نمود». (مفاتیح، ص ۵۴۳).

ما در طول عمر خود کوشیده‌ایم به عوام بفهمانیم که خواندن نامقیّدِ غیرخدا، عبادت است و عبادت غیرخدا جایز نیست و این مسألهٔ را در کتاب حاضر نیز بارها و بارها تکرار کرده‌ایم أمّا لازم می‌دانیم که قبل از پرادختن به «زیارت جامعهٔ کبیره» بازهم مختصری بر این مسألهٔ مهم تأکید کنیم تا شاید عوام بیدار شده و به بطلان این زیارت نامه‌ها که در هزاران مکان و در همه آن خوانده می‌شود پی ببرند :

باید دانست که برای غیر خدا - چه پیامبر باشد چه امام ـ ممکن نیست که درآنِ واحد در دو مکان و ممکن نیست در آنِ واحد چندین صوت و صدا را به صورت مستقلّ بشنود ویا جهات مختلف را در آنِ واحد ببیند و قِس عَلی هذا، زیرا جسم و روح او محدود و مقیّد است. چنانکه خداوند در آیهٔ ۴۹ سورهٔ قَمَر فرموده: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَٰهُ بِقَدَرٍ** «ما هر چیز را به اندازه آفریدیم». پس هر مخلوقی حتّی پیغمبر دارای حدود و اندازهٔ محدودی است و فقط خدا وجودش نامحدود است. هر محدودی به صورت نامحدود نمی‌تواند در مکانها حاضر باشد بلکه در هرزمانی یک مکان بیش ندارد. شنوایی هرمخلوقی نیز محدود و مقیّد است یعنی باید أوّلاً آلت شنوایی داشته باشد ثانیاً قوّهٔ شنوایی او نیز محدود و مقیّد به سلامت و فاصلهٔ محدود است و نمی‌تواند به صورت نامقیّد و نامحدود و نامشروط هر صدایی را و یا چند صدا را به صورت مستقلّ از هم و در آنِ واحد بشنود. حال اگر کسی این مطلب واضح عقلی را نمی‌خواهد بفهمد ما از کسانی‌که او مدّعی حبّ ایشان است و خود را پیرو آنان معرّفی می‌کند، مطالبی ارائه می‌کنیم[1]. حضرت علی(ع)می‌فرماید جزُ خدا کسی نمی‌تواند هم همراهِ مسافر باشد و هم همراهِ خانوادهٔ او که در شهر مانده‌اند (نهج البلاغه، خطبهٔ ۴۶) و یا دربند ۹۹ دعای جوشن کبیر آمده است که ای خدایی‌که شنیدنی او را از شنیدن دیگر مشغول نمی‌کند و ای کسی که گفتاری او را از گفتار دیگر غافل نمی‌گرداند و ای‌کسی‌که سؤال و خواسته‌ای او را از سؤال دیگر بازنمی‌دارد و به غلط نمی‌اندازد. این مطلب در بسیاری از دعاها آمده است. بنابراین غیرخدا به واسطهٔ شنیدنِ صوتی، از صوت دیگر در همان آن،

---

[1]- کتاب حاضر، ص ۴۳۷.

غافل شود و با توجّه به شخصی یا موضوعی از شخص دیگر باز می‌ماند. علاوه براین همهٔ أصوات را بلااستثناء نمی‌شنود و فقط میزان و امواج مشخّص و محدودی از أصوات را می‌شنود. حضرت علی(ع) فرموده: «كُلُّ سَمِيعٍ غَيرَهُ يَصَمُّ عَن لَطِيفِ الأصواتِ وَ يُصِمُّهُ كَبيرُها وَ يَذهَبُ عَنهُ ما بَعُدَ مِنها .... الخ» « هر شنوایی جُز خدا از درک آواهای ضعیف ناشنواست و صداهای شدید و قوی او را کر می‌کند و [آوازهای] دور را در نمی‌یابد (و از دست می‌دهد) ..... الخ» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۶۵[1]) چنانکه حضرت موسی(ع) که از پیامبران أُولُواالعَزم إلهی بوده است و از غیرأنبیاء مقامش والاتر است چون صدای انفجار کوه را شنید افتاد و بیهوش گردید **وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا** [سورة الأعراف:١٤٣] «و موسی مدهوش افتاد». زیرا شنوایی او نامحدود و نامقیّد نبود. و حضرت مریم (ع) که نصاری او را در همه وقت و همه حال به صورت نامقیّد می‌خوانند فرشتهٔ انسان نمای إلهی رانشناخت (مریم:۱۸) و حضرت زکریّا که پیغمبر خدا بود نمی‌دانست که رزق حضرت مریم از کجا آمده است (آل‌عمران : ۳۷) زیرا آنان علم نامحدود نداشتند.

بنابراین پیغمبر و امام چه در زمان حیات دنیوی و چه پس از انتقال به جهان باقی؛ در همه جا بلکه در دو جا نیست که صدای همه را بشنود و به تمام کسانی که به او «اَلسَّلامُ عَلَيكَ» می‌گویند، گوش دهد و همزمان به آنها توجّه کند، چنانکه در زمان حیات دنیویِ خود نیز چنین نبوده و اگر دو نفر در یک زمان با او تکلّم می‌کردند، فقط سخن یکی از ایشان را متوجّه می‌شد و سخن دوّمی از دست می‌رفت و اکنون که هم آلت شنواییِ صداهای دنیوی را از دست داده و هم از جهان فانی به جهانی دیگر (جهان باقی) رفته است، طبعاً صدای ما را نمی‌شنود و به این جهان توجّه ندارد.

این مطالب را هر عاقل مؤمنی که قرآن را بی‌تعصّب بخواند، می‌فهمد مگر آنکه متعصّبی خرافه فروش باشد ویا به عادات و آداب اجدادی عشق و اعتیاد شدید داشته باشد. با این

[1]- کتاب حاضر، ص ۴۳۷.

مقدّمه معلوم است که زیارت جامعه چه کبیره، چه صغیره و همهٔ زیارات و ادعیهٔ مشابه از جانب شارع نیست بلکه مردم خرافی آنها را ساخته و میان مردم رواج داده‌اند.

زیارت جامعه که با تعریف و تمجید و غُلُوّ و چاپلوسی آغاز شده با سیرهٔ متواضعانهٔ أئمه، مناسبت ندارد. آیا ممکن است امام علیّ النّقیّ الهادی(ع) که در منزلش «روی ریگ و سنگ ریزه نشسته به ذکر خدا و راز و نیاز با ذات پروردگار مشغول[1]» می‌شد وأسوهٔ تقوی و تواضع بود به مردم گفته باشد چند صفحه در جلوی قبر ما سخنان غُلُوّآمیز و دور از حقیقت و تملّق بگو. آیا چنین کسی یک امام موحّد زاهد است یا یک قلدر جاه طلب؟!.

امام ما، متواضع وفروتن است وتوجّه مردم را دائماً به‌خدا جلب می‌کند. متکبّر وخودپسند نیست که چندین صفحه ازخود تعریف وتمجیدکند وازمردم بخواهدکه به صفات عُلیا - بلکه به صفات مخصوصهٔ خدا ـ او را بخوانند تا او خشنود شود!!. (فتأمّل) در این زیارت به تقلید از دعاهای جعلی دیگر أئمّه را «صَفوَةَ المرسَلِین» «برگزیدگان پیامبران» نامیده که معلوم نیست کدام پیغمبر و بنابه کدام دلیل و مدرک این بزرگواران را به امامت برگزیده است!.

در این زیارت دربارهٔ أئمه می‌گوید : «عِبادِهِ المکرَمِینَ الَّذِینَ **لایَسبِقُونَهُ بِالقَولِ وَ هُم بِأَمرِهِ یَعمَلُونَ**» و آنها را مصداق آیهٔ ۲۷ سورهٔ انبیاء دانسته است در حالی‌که این آیه راجع به ملائکه است نه آدمیان، چنانکه آیات قبل و بعد آیهٔ مذکور نیز برهمین معنی دلالت دارد و حضرت علی(ع) نیز آیهٔ مذکور را دربارهٔ ملائکه دانسته است (نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۱). در این زیارت می‌گوید: «بِکُم فَتَحَ اللهُ وَ بِکُم یَختِمُ (اللهُ) وَ بِکُم یُنَزِّلُ الغَیثَ.....» « به وسیلهٔ شما خداوند گشود یا آغاز کرد و به وسیلهٔ شما پایان داد و به وسیلهٔ شما باران را فرو فرستاد .... » . دربارهٔ این غُلُوّها مفید است که رجوع شود به کتاب «**عرض اخباراصول بر قرآن و عقول**» (باب ۳۳، حدیث سوّم، ص ۲۵۱ تا ۲۵۳).

[1]– داستان راستان، مرتضی مطهّری، ص ۷۷ به نقل از بحار الأنوار.

زیارت جامعهٔ کبیره اشکلات زیادی دارد که چون سند ومتن آن در کتاب زیارت و زیارت‌نامه (ص ۹۷ تا۱۰۱ و ۳۵۰ تا۳۵۶) مورد بررسی قرار گرفته، در اینجا تکرار نمی‌کنیم و خوانندهٔ محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم. دربارهٔ سوّمین زیارت جامعه نیز قبلاً سخن گفته‌ایم (ص ۳۷۴) و تکرار نمی‌کنیم.

در مقام دوّم (ص ۵۵۴ و ۵۵۵ مفاتیح) دعاهایی آورده که نه با قرآن سازگار است و نه با عقل زیرا می‌گوید: «یا وَلِيَّ الله إنَّ بَيني وَ بَينَ اللهِ ـ عَزَّوَجَلَّ ـ ذُنُوباً لايَأتِي عَلَيها إلّا رِضاكَ» «ای ولیّ خدا همانا میان من و خداوند ـ عَزَّوَجَلَّ ـ گناهانی است که برنمی‌دارد آنها را مگر رضا و خشنودی تو»!!. باید به خوانندهٔ این دعا گفت: ای نادان بی‌خبر از قرآن، به جای آنکه برسر قبر امام چاپلوسی و دروغگویی کنی، برو توبه کن، خدا در قرآن گنهکاران را به توبه أمر فرموده، خدا در کجای کتابش گفته که بندگان صالح من می‌توانند شما را از مسؤولیّت گناهانتان نجات دهند؟! مکالمه با أموات بر سر قبرشان و در خواست از آنها بدعت است و امام اگر از این کار تو با خبر می‌شد از تو بیزار بود. امامی که به سرای باقی شتافته از گفته‌های تو خبر ندارد و اگر در دنیای فانی بود و سخنان تو را می‌شنید مکلّف نبود که به موهومات تو گوش فرا دهد. چرا در آمرزش‌خواهی به غیرخدای مهربان و أرحَمُ الرّاحِمِین رجوع می‌کنی؟! مقام عبادت که مانند کارهای دنیا نیست که محتاج واسطه و پارتی باشد! با خدایی که همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است نیازی به واسطه و میانجی نیست.

مقام سوّم از فصل زیارات جامعه، مربوط است به «صلوات بر حُجَجِ طاهره(ع) که منقول است از «ابوالمفضّل الشّیبانی» که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند و استاد «محمّدباقر بهبودی» او را با شمارهٔ ۱۲۱ در کتاب «معرفه الحدیث» (ص۲۰۹ تا ۲۱۲) کاملاًمعرّفی کرده است. این راوی بی‌اعتبار نقل کرده از «أبومحمّد عبدالله بن محمّد عابد» که مهمل و مجهول است!! حال خواننده خود دربارهٔ اعتبار مرویّات این فصل قضاوت کند.

خاتمه در بیان زیارت أنبیاء عظام (ع) و زیارت امامزادگان عالیمقام :

مؤلّف مفاتیح در صفحهٔ ۵۶۱ دربارهٔ عنوان این فصل می‌گوید: «در أخبار زیارتِ مخصوصی برای ایشان به نظرنرسیده مگر زیارت حضرت آدم و نوح ـ عَلَيهِمَاالسَّلام ـ بعد سعی کرده که زیاراتی برای آنها بتراشد. أمّا باید خدا را شکر کرد که زیارتی به نظر نرسیده وگرنه می‌خواستند برای هریک از صدوبیست وچهار هزار پیغمبر وبرای صدها هزار پیغمبر و امامزاده زیارتنامه بسازند و از شرق تا غرب عالَم را از گنبد و بارگاه و صحن و حرم و ضریح و گلدسته و ..... بسازند.

با اینکه شیخ عبّاس خود نوشته است که خطیبی در محضر حاج ملاّ محمّد ابراهیم کلباسی - طاب ثراه ـ در ذیل قصّه‌ای دربارهٔ حضرت سیّد الشّهداء(ع) گفت که آن‌حضرت فرمود: «یا زنیب، یا زینب ، آن فقیهِ وَرِع بی‌محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسلهٔ جلیلهٔ أهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاسد کذب فی‌الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هرچه دیده یا شنیده‌اند و اقتصار کنند بر مطالبی‌که ناقل آن ثقه باشد» و نیز نوشته است : ((کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب أکاذیب صریحه ذکر می‌شود و نهی از این منکر میسّر نیست (؟!!) و جمله‌ای از ذاکرینِ مصائب باک از اختراع وقایع مُبکیه (=گریه آور) ندارند، بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث «مَن أبکی فَلَهُ الجَنَّةُ» می‌داند و به طول زمان همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدیده پیداکند و هرگاه محدّثِ مطّلعِ أمین منع از آن أکاذیب نماید، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسّک به قاعدهٔ **تسامح در أدلّهٔ سُنَن** نماید و دستاویز نقلهای ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ مِلَل خارجه خواهد شد مانند جمله‌ای از وقایع معروفه که در کُتُب جدیده مضبوط و نزد أهل علم و حدیث عین و أثری از آن و قایع نیست، مانند عروسی قاسم در کربلاء که در کتاب «رَوضَة الشُّهداء» تألیف فاضل کاشفی نقل شده. شیخ طُرَیحی که از أجلّهٔ علماء و معتمدین است(؟!) از او نقل نموده ولی در کتاب «منتخب» مسامحات بسیاری نموده [چگونه با اینکه بسیار متسامِح بوده از أجلّهٔ معتمدین

است؟!] که بر أهل بصیرت و اطّلاع پوشیده نیست.))[1] أمّا متأسفّانه خودش به توصیه‌های بالا عمل نمی‌کند و دربارۀ زیارت حضرت معصومه از «علیّ بن ابراهیم» که بسیاری از خرافات کتاب «کافی» از اوست و از «عَمرکی» که مرویّاتش وضع خوبی ندارد روایتی آورده، بدین مضمون: «هرکه او را زیارت کند و حقّ او را بشناسد از برای اوست بهشت= مَن زارَها عارِفاً بِحَقِّها فَلَهُ الجَنَّة[2]»!! باید گفت : چگونه زیارت رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) در زمان حیات دنیوی آنان باعث وجوب دخول در بهشت نمی‌شد أمّا زیارت قبر یکی از نوادگانشان سبب وجوب دخول در بهشت می‌شود؟!! آیا کسی که حضرت موسی بن جعفر(ع) را در زمان حیاتش می‌دید واجِبُ الجَنَّة می‌شد؟ البتّه خیر. جاعلین و مردم کذّاب مردم را فریفته وهر چه خواسته‌اند به دین خدا افزوده اند !!.

در زمانی که در قم بودم اگر برای نماز صبح در شهر می‌گشتی بسیاری از مساجد بسته بود ولی صحن و مقبرۀ حضرت معصومه مملوّ از جمعیّت بود. چگونه مسلمین را از توحید دور و به خرافات مغرور کرده‌اند چنانکه خدای تعالی دربارۀ أهل کتاب فرموده : **وَغَرَّهُم فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ** [سورة آل‌عمران:۲٤] «و آنچه به دینشان افتراء می‌بسته اند ایشان را فریفته است».

ملاحظه کنید با وجود همین أحادیث بی‌اعتبار در قم گنبدها و گلدسته‌ها و موقوفات و دکّان‌ها آنقدر زیاد شده که خدا می‌داند. هر ساله در ضریحها میلیونها پول می‌ریزند. در زمان پهلوی دو نفر از اغنیاء در بالای سر مرقد حضرت معصومه دو قبر خریدند هریک به مبلغ ششصد هزار تومان!! خدا می‌داند پولهایی که اکنون برای چنین قبرهایی می‌دهند، چقدر است و همچنین نذورات و فرشها و لو سترهایی‌که برای حضرت معصومه و سایر امامان و

---

[1]- منتهی الآمال، کتابفروشی اسلامیّه، ج ۱، ص ۴۷۰ و ۴۷۳ .

[2]- و نیز در صفحۀ ۵۶۶ مفاتیح دربارۀ زیارت عبدالعظیم نوشته است: «هرکه زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود».

امام زادگان هر ساله می‌دهند و به حراج و مزایده گذاشته می‌شود، خدا می‌داند مبلغ آنها چقدر است؟!!.

برای حضرت عبدالعظیم نیز مطالبی به هم بافته‌اند که به نفع خودشان است مثلاً در صفحهٔ ۵۶۵ از قول فرد مجهولی می‌گوید: « شخصی از شیعه، حضرت رسالت پناه(ص) را در خواب دید که فرمود مردی از فرزندان مرا از سکّهٔ الموالی برخواهند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبّار بن عبدالوهّاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شد پس آن‌شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت که از برای چه می‌خری این درخت وجای آن را؟ آن‌شخص خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت من نیز چنین خواب دیده‌ام [پس خواب خریدار زائد بوده و فائده‌ای نداشته] و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده‌ام بر آن سیّد و سایر شیعیان که در آنجا مرده‌های خود را دفن کنند ..... الخ» و روایتی نیز از فرد مجهولی آورده‌اند که مدّعی است حضرت هادی فرموده زیارت عبدالعظیم مانند زیارت قبر امام حسین(ع) است!!.

ملاحظه کنید ادّعای فرد مجهولی و خواب فرد مجهولی را دلیل فضیلت شمرده‌اند و از برکت این خواب نان و آب دار، شهر ری پُرشده از گلدسته و گنبد و ضریح و ..... و مردم میلیونها تومان نذور و موقوفات به آنجا اهداء می‌کنند و محلّ در آمد خوبی برای مفتخواران شده است. به هرحال مردم عامی زمان ما مجذوب و مفتون گنبدهای طلا و نقره و بارگاههای پر آینه و ..... هستند !!

❁-------------❁

در بررسی متن مفاتیح به همین مقدار بسنده می‌کنیم و متذکّر می‌شویم که مفاتیح ملحقاتی دارد[1] که خرافی‌تر و بدتر از متن آن است و به نظر ما خوانندهٔ محترم پس از خواندن کتاب حاضر، خود می‌تواند، اعتبار یا بی‌اعتباری سایر مطالب مفاتیح را تشخیص

[1]- به توضیحات صفحهٔ ۳۵ کتاب حاضر مراجعه شود .

دهد. أمّا لازم می‌دانم دربارۀ «حدیث کِساء» که در آخر مفاتیح ملاحظه می‌شود، مطالبی را به اطّلاع برسانم :

در ابتدای این حدیث بدون ذکر رجال آمده است: از کتاب «عوالم» به سندی معتبر[۱] از جابر بن عبدالله أنصاری از حضرت فاطمه(ع) روایت شده است. این ادّعا دروغ است و هیچ سندی برای این حدیث دیده نشده است. اگر سند این حدیث، «صحیح» یا لاأقلّ «حسن» می‌بود قطعاً از آوردن سندش دریغ نمی‌کردند تا بر اعتبار و أهمّیّت آن بیفزایند.

مهمترازاین اعتراف خود شیخ عبّاس قمی است که گفته است: ((و امّا حدیث معروف به حدیث کِساء که در زمان ما شایع است به این کیفیّت در کتب معتبرۀ معروفه و أصول حدیث و مجامع متقنۀ محدّثین دیده نشده و می‌توان گفت از خصائص کتاب «منتخب» است[۲])).

چنانکه ملاحظه می‌شود، شیخ عبّاس قمی که به بسیاری از أخبار ناموثّق و کتب بی‌اعتبار، اعتماد می‌کند، تصریح کرده که چنین حدیثی در کتب متقدّمین نیست. و چنانکه در صفحات گذشته دیدیم به منقولات «طُرَیحی» خوشبین نیست و او را متسامح می‌داند[۳]. علاوه بر این «فخرالدّین طُرَیحی» در قرن دهم می‌زیسته و بین او وجابر بن عبدالله حدود هزار سال فاصله بوده، پس چگونه این حدیث را که محدّثین قبل از او نمی‌شناخته‌اند، نقل کرده است؟!! **أَفَلاتَعقِلون**؟

اگر به کتاب «غایة المرام» و تفسیر «برهان» سیّد هاشم بحرانی، مراجعه شود ملاحظه می‌کنید که وی هر خبری را که مربوط به مسألۀ کساء بوده، جمع آوری کرده است. أمّا این

---

[۱]- در بعضی از نُسَخ به جای «معتبر» کلمۀ «صحیح» نوشته اند.

[۲]- منتهی الآمال، کتابفرشی اسلامیّه، (به خطّ حاج میرزا حسن هریسی ارونقی)، ج۱، ص۴۴۵.

[۳]- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۱۴ ـ همچنین شیخ عباس یک بار دیگر عدم اعتماد خود بر تألیفات «طُرَیحی» را چنین بیان کرده است: ((مؤلف گوید که ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست، و این خبر را گرچه علاّمۀ مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن «منتخب» طُریحی و کتاب «نور العین» است که حال هر دو کتاب بر أهل فنّ حدیث مخفی نیست.)) (منتهی الآمال، ج۱، ص۴۰۹) .

حدیث «طُرَیحی» شباهتی به هیچ یک از آنها ندارد، فِیالمَثَل أحادیث می‌گویند حضرت زهرا(ع) به خانۀ پیامبرآمد ولی این حدیث برخلاف آنها می‌گوید پیامبر(ص) به خانۀ فاطمه (ع) آمد!! بیشتر أحادیث، کساء را خیبری دانسته‌اند ولی این حدیث کساء را یمانی گفته است، دیگر آنکه می‌گوید پیامبر چنان خود را با کساء پوشاند که هرکس وارد می‌شد پیامبر را نمی‌دید بلکه از رائحۀ تن آن‌حضرت به حضورش پی می‌برد، و تقاضا می‌کرد که زیر کساء قرار گیرد، درحالی‌که أحادیث دیگر می‌گویند پیامبر آنها را به قرار گرفتن زیر کساء دعوت فرمود.

در أواسط این حدیث بدون واسطۀ پیامبر، از قول خدا و جبرئیل مطالبی می‌گوید، می‌پرسیم آیا به غیرپیامبر نیز وحی شود و کسی می‌تواند از أحوال ملکوت به ما خبر دهد؟! **أفلاتعقلون** .

در این حدیث خدا قسم خورده وفرموده: «وَ عِزَّتِي وَ جَلالي إنّي ماخَلَقتُ سَماءً....الخ» «قسم به عزت و جلالم که آسمان بنا شده و زمین گسترده شده و ماه‌تابان و خورشید پرتوافکن و افلاک و دریاها را خلق نکردم مگر برای شما و محبّت شما پنج تن که زیر کِساء جمع شده اید !!

این قول مخالف آیات قرآن است که فرموده :**يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ .... ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ** [سورة البقرة:۲۱-۲۲] «ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید ..... که زمین را برای شما [مانند] بستری و آسمان را [مانند سقف] بنا ساخت و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن میوها را برای روزی شما برون آورد، پس برای خدا انباز قرار مدهید درحالی‌که می‌دانید [خدا انبازی ندارد]» و فرموده: **هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا** [سورة البقرة:۲۹] «اوست آن [خدایی] که همۀ آنچه در زمین است برای شما

آفرید» و فرموده: **أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ** [سورة لقمان:۲۰] «همانا خداوند برای شما آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، رام ساخت» و در سورهٔ ابراهیم فرموده «خدا برای شما کشتیها و رودها و خورشید و ماه و شب روز را تسخیر و رام نموده است و از هرچه خواستید و نیاز داشتید به شما عطا فرمود» (ابراهیم: **۳۲ تا ۳۴**). به هرحال خدا هیچ کس را استثناء نفرموده و جهان خلقت را به کسی یا کسانی اختصاص نداده است. ولی جاعلین بی‌خبر از قرآن و بی‌خبر از قیامت می‌نویسند که خدا آسمان و زمین و أفلاک و ..... را برای پنج نفر خلق کرده است. نَعوذُ بِاللهِ مِنَ الخُسرانِ وَ مِنَ الکذبِ عَلَی اللهِ السُّبحان. البتّه این حدیث اشکلات دیگری از قبیل زیر کساء رفتن جبرئیل و ..... نیز دارد که ما به همین مقدار بسنده کرده‌ایم.

خرافات و موهومات درمیان مردم ما بسیار است و من نیز این روزها توان تفصیل بیشتر ندارم و به نظر ما همین مقدار برای تنبّه و بیداری مردم فکور و پیرو قرآن کافی است. از خدا خواهانیم که مردم ما را از شرّ دکانداران و خرافه فروشان نجات دهد و ما را یاری نموده و از شرّ أهل دنیا و خرافیّین حفظ فرماید.

آمِینَ یا رَبَّ العالَمِینَ. وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ وَ ماأُرِیدُ إلاّ الإصلاحَ وَ ماتَوفِیقِي إلّا بِاللهِ العَظِیمِ.

خادم الشّریعة المطهّرة: سیّد ابو الفضل ابن الرّضا (البرقعی)